۴
کهن‌نامه‌های زبان‌شناسی

فرخ مرد بهرامان
مادیان هزار دادستان

(هزار رای حقوقی)

پژوهش:
سعید عریان



فرخ مرد بهرامان

مادیان هزار دادستان (هزار رأی حقوقی)

مقدمه، ترجمه و آوانوشت متن پهلوی، یادداشت‌ها، واژه‌نامه

پژوهش سعید عریان

چاپ دوم: ۱۳۹۳

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: رامین

شابک ۱ - ۲۰۴ - ۴۰۴ - ۹۶۴ -۹۷۸

به نام او که علة العلل است و تردیدی در آن نیست

و حق را به باطل مشتبه نکنید تا حقیقت را پنهان سازید در حالی که به حقانیت آن آگاهید.

بقره ۴۱

یادداشت ناشر

مطالعه‌ی تاریخ زبان‌ها، بخشی ناگسستنی از دانش زبان‌شناسی است و نادیده گرفتن این دسته از مطالعات نوعی نقص جبران‌ناپذیر در پژوهش‌های زبان‌شناختی تلقی خواهد شد.

انتشارات علمی افتخار دارد با همیاری مجموعه‌ی وسیعی از متخصصان این حوزه، نشر بخش دیگری از مراجع زبان‌شناسی، به ویژه درسنامه‌های تخصصی مطالعه‌ی زبان‌های ایرانی را با نام «کهن‌نامه‌های زبان‌شناسی» در اختیار علاقمندان این رشته قرار دهد. این مجموعه شامل مهم‌ترین آثار تألیفی و نیز برگردان برجسته‌ترین درسنامه‌هایی خواهد بود که در این حوزه همواره مطرح هستند.

محمدعلی علمی

فهرست کلی مندرجات

فهرست مندرجات متن پهلوی در ترجمه فارسی

ملحقات

پیش از هرچیز.....

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کـز دیو و دد ملـولم و انسانـم آرزوست
گفتند یـافت می‌نشـود جـستـه‌ایـم‌ما
گفت آنـک یافت می‌نشود آنـم آرزوست

بیاد می‌آورم زمانی را که به قصد نوشتن رساله دکتری موضوعات گوناگونی را پیوسته و بدقت بررسی می‌کردم. آن روزها متن «مادیان هزار دادستان» به شدت نظر مرا بخود جلب کرده بود تا جایی که احساس می‌کردم که بی‌تردید باید روی همین متن بعنوان رساله دکتری کار کنم. اما وقتی مسئله را با استاد همیشه‌ام جناب آقای دکتر احمد تـفضلی مـطرح کـردم نخست بلافاصله و به گونه‌ای موکد مرا از این کار برحذر داشت و سپس به بر شمردن دلایل مربوطه پرداخت. در آن هنگام تنها از باب احترام به استاد بیدرنگ و بدون هیچگونه بحثی موضوع را پذیرفتم و سپس بنا به خواست ایشان روی «فرهنگ پهلوی»[1] که نه در آن روز که امروز هم استفاده از این منبع از ضروریات اجتناب‌ناپذیر مطالعه در متون پهلوی به شمار می‌رود، آغاز به کار کردم. ای کاش قائله به همین جا ختم می‌شد که نشد زیرا با اینکه در فاصله آن زمان تاکنون کارهای بسیاری اعم از کتاب و مقاله و کارهای پژوهشی دیگری انجام دادم اما لحظه‌ای نتوانستم از اندیشه کار روی متن «مادیان هزار دادستان» رها شوم. چندین بار با آن کلنجار رفتم و هر بار با رها کردن آن پنداشتم که در این بازی برده‌ام تا اینکه در سال

---

۱. بعدها سرانجام پس از زمان درازی در سال ۱۳۷۷ تحت عنوان «واژه نامه پهلویِ پازند» منتشر شد. برای مشخصات کتابشناختی نگاه کنید به فهرست منابع.

۱۳۷۷ به کلی گرفتار آن شدم از آن هنگام به بعد هرچه بیشتر روی این متن کار می‌کردم بیشتر دلایل استاد را مبنی بر انجام ندادن این کار به عنوان رساله دکتری در می‌یافتم که گفته‌اند «آنچه پیردرخشت بیند، جوان در آینه‌نبیند[1]».

باری، روزها و ماه‌های نخست به گردآوری منابع گذشت تا بهر روی کار آغاز شد، با علاقه وجدیتی بسیار. اما دیری نگذشت که بنابر اقتضای تخصص و تجربه از سازمانی که در آن مشغول به کار بودم به سازمان دیگری انتقال یافته و در مسئولیت جدید به کار خود ادامه دادم. در این دوره که حدوداً ۶ سال به درازا کشید، بخشی از بهترین کارها را در بدترین، دشوارترین و سخت‌ترین روزها انجام دادم، و تنها زیبایی، انگیزه انجام و شیرینی همین کارها بود که از تلخی بسیار گزنده آن روزها می‌کاست. کتاب حاضر یکی از همین کارهاست. اگرچه پژوهش حاضر قدری بیش از حد معمول بطول انجامید که دلیل آن هم گفته شد ولی خداوند را شکر می‌کنم و به این امر دلخوشم که در این دوره هیچیک از تلخی‌ها و دشواریها نتوانست روی انگیزه و علاقه من در انجام این امر تاثیر گذاشته و آنرا تحت تاثیر قرار دهد و یا متوقف کند.

امیدوارم که با انجام پژوهش روی این اثر بسیار با ارزش و مهم، کاری هم شأن یک محقق ایرانی و نیز. هم ارز و شایسته موضوع مورد بحث که در این سرزمین دیرینه‌ای بس کهن دارد، سامان پذیرفته باشد.

سعید عریان

تهران، بهار ۱۳۸۵

---

۱. این دشواری‌ها در مقدمه مورد بحث قرار گرفته است.

مقدمه :

در دوره ساسانی، بجز برخی از متون فقهی و تفاسیر اوستا که بنابر ضرورتهای موضوعی مباحث حقوقی نیز در آنها به چشم می‌خورد، چندین مجموعه حقوقی و دستورالعمل‌های گوناگونی وجود داشته که تمام آنها از میان رفته و تنها نام آنها در برخی از متون برجای مانده و مورد اشاره قرار گرفته است. نام این مجموعه‌ها به گونه‌ای که در پژوهش حاضر دیده می‌شود عبارتند از:

دستورالعمل و شرح وظایف عوامل دولتی — xwēškārīh-nāmag i kārframān[۱]

دستور العمل و شرح وظایف موبدان — xwēškarīh-nāmag i mowbidān[۲]

مکتوبات ماراسپند رَد — nibištag<i> mahraspand i rad[۳]

مکتوبات وه ـ پناه مغان اندرز بد — nibištag <i> wih -panāh i muγān handarzbid[۴]

کتاب شکایات و فرجام خواهی — must-bar-nāmag[۵]

کتاب دادستان ـ نامه (کتاب داوری‌ها) — dādistān-nāmag[۶]

یادگار وه شاپور مویدان موبد — ayādgār i wih-šābuhr i mowbidān mowhid[۷]

و نیز مهمترین و شاخص‌تر آنها یعنی متن «مادیان هزار دادستان» یا «مجموعه هزار داوری حقوقی» که تنها یک نسخه خطی آشفته از آن در دست است[۸]. بعبارت دیگر باید گفت که متن «مادیان هزار دادستان» تنها سند و مدرک کامل موجود در خصوص نظام حقوقی دوره ساسانی است (۶۵۱-۲۲۶ م).

براساس مندرجات «پیشگفت» (79/3) نام مجموعه «مادیان هزار دادستان» و بنابر بخش پایانیِ «در آغازین» (80/17) نام گرد آورنده آن «فرخ مرد بهرامان» است که هیچگونه اطلاعی از زندگی خود در اختیار ما نگذاشته است. در خصوص تاریخ تدوین متن مادیان نظریات گوناگون مطرح شده است.

تفضلی نیز همانند مری بویس معتقد است که این مجموعه احتمالاً در دوران پادشاهی خسرو دوم یعنی خسرو پرویز (۵۹۰–۶۲۸) تدوین شده زیرا آخرین پادشاهی که در متن به نام او اشاره شده همان خسرو پرویز است[۹] و شاید همانند بسیاری از متون دیگر در قرن سوم هجری مطالبی به آن افزوده و یا از آن کاسته شده باشد[۱۰]. در حالی‌که بنابر گفته پریخانیان پس از کشف دستنوشته این متن، جیمز دارمستتر زمان آنرا در قرن نهم میلادی تعیین کرده است که با قرن سوم هجری برابری می‌کند. البته این نظر به سبب اشاره متن به نام گُشن ـ جم (پریخانیان: yuwān-yam) یکی از صاحبنظران علم حقوق در دوره ساسانی و نیز پدر دو تن از نام آوران در فقه زردشتی یعنی منوچهر و زاداسپرم، مطرح شده است، و این در حالی است که مری بویس همانندی نام‌ها را در این خصوص عامل قطعی تعیین زمان متن نمی‌داند[۱۱]. به هرحال نه هیچگونه دلیلی برای پذیرش نظر دارمستتر وجود دارد و نه هیچگونه دلیلی برای پذیرش تعلق متن به دوره اسلامی ؛ بویژه اینکه کلیه مناصب و عناوین دولتی مشروح در فصل ۴۰، اصطلاحات دیوانی و نیز تقسیمات جغرافیای سیاسی بکار رفته در جای جای متن، همگی تعلق متن به دوره ساسانی را مسجل می‌دارد.

نظر نگارنده براین است که این متن احتمالاً می‌تواند در زمان یزدگرد سوم گردآوری شده باشد زیرا در فصل ۴۲ بند ۴۱ (A38/6-12) آن آمده است که: «علاوه برآن، در همان نسخه یادگار با مُهر موبدان موبد (و نیز) بنابر گفته موبدان موبد نوشته شده است که اگر یزدگرد در پنجاهه پیشین قرن دهم (زنده) بود ما (قطعاً در مورد) فرمانروایی پدران اعلیحضرت انوشیروان نیز آگاهی می‌داشتیم و (همچنین) در مورد هر آن که در آن قرن بود، ولی چنانچه او در پنجاهه پسین (همان قرن زنده) بود، آنگاه هوداد و فرنبغ و آذر بُرزید و همچنین آذربادرزدشتان نیز در آن قرن به قدرت می‌رسیدند....» منظور از یزدگرد در این بند یزدگرد سوم است زیرا چنانچه قرن دهم را آغاز سلسله هخامنشی یعنی حدوداً از سال ۵۳۰–۵۲۲ قبل از میلاد محاسبه کنیم مقارن می‌گردد حدوداً با سال ۵۳۱–۵۷۹ میلادی یعنی تاریخ سلطنت خسرو اول انوشیروان که در متن نیز به آن اشاره رفته است. از این امر چنین بر می‌آید که این متن احتمالاً در زمان یزدگرد سوم گرد آوری شده و نه حتی در زمان یزدگرد دوم زیرا یزدگرد دوم حدوداً در سال ۴۳۹–۴۵۷ میلادی سلطنت می‌کرده و خسرو انوشیروان حدوداً در سال ۵۳۱–۵۷۹ یعنی حدوداً ۱۲۲ سال پس از یزدگرد دوم[۱۲]، بویژه اینکه برخی از ویژگی‌های زبانی متن که بعداً مورد اشاره قرار خواهد گرفت پندار تعلق متن به دوره‌های پیش را سست می‌کند.

علیرغم زمان گرد آوری متن، در محل گردآوری آن تقریباً اختلاف نظری وجود ندارد زیرا

علاوه برنام شهرها و نواحی که در رابطه با موبدان و دادوران بکار رفته و در ناحیه فارس قرار دارند همانند اردشیر ـ خوره، بیشابور، دارابگرد، گور، کازورن و غیره، اشاره به نام دو شهر «kuwār کُوار» و «xabr خَبر» در فصل ۳۹ بندهای ۱۹–۱۷ (A19/13-A20/1,A20/2-5) آنهم در رابطه با تعهدات، تردیدی در پذیرش ناحیه فارس بعنوان محل گردآوری این مجموعه باقی نمی‌گذارد.

مجموعه «مادیان هزار دادستان» همانگونه که از نام آن آشکار است، موضوعات گوناگونی را عمدتاً در ارتباط با حقوق خصوصی داخلی یعنی حقوق مدنی به معنی خاص شامل مباحث مربوط به احوال شخصی، اهلیت، حجر، قیمومت، ازدواج، طلاق، نفقه، ارث، مالکیت، هبه، وقف، امور مربوط به برده، وام، گرو، رهن، مصادره، غرامت و تاوان، اجاره، ضمانت، وکالت، مشارکت، عقود و تعهدات، و وصیت در بر می‌گیرد. البته در چند مورد نیز بحث مربوط می‌شود به حقوق جزا که موارد مذکور به شرح زیر عبارتند از:

فصل ۱ بند ۹–۲ (91/16-17;92/1-17;97/1-7)

فصل ۴ بند ۳ (1/4-6)

فصل ۹ بند ۱۰ (10/9-10)

فصل ۱۲ بند ۱۱ (16/12-14)

فصل ۱۶ بند ۶ (30/12-13)

فصل ۱۹ بند ۵ (36/16-17)

فصل ۱ بند ۷ (92/16-17;97/1-3)

فصل ۳۸ بند ۲۳–۲۲ (A14/11-17)

نکته حائز اهمیت در مورد «مادیان هزار دادستان» اینکه، این متن در بردارنده مجموعه قوانین حقوقی نیست بلکه در بردارنده فتواها و آرا و نیز اسناد حقوقی ـ فقهی است که بنابر ضرورت، در جریان دعاوی و دادرسی‌های حقوقی صادر شده است. به عبارت دیگر در اینکه این متن را به هیچ وجه نمی‌توان مجموعه قوانین حقوقی دانست که مقنن انشاء کرده و برای عمل در دسترس افراد و دادگاه‌ها قرار داده باشد یعنی همان چیزی که در اصطلاح به آن «حقوق نوشته» و یا «حقوق مدون» گفته می‌شود، تردیدی وجود ندارد؛ بلکه باید آن را به نوعی «رویه قضایی [۱۳]» یا حقوق عرفی، یعنی مجموعه تصمیمات محاکم قضایی در موضوعی واحد دانست، که در صورت وقوع موارد کاملاً مشابه می‌توانست جهت صدور رای مورد استناد قضات دیگر نیز قرار گیرد.

«مادیان هزاردادستان» دارای ویژگی‌های بسیار مهمی است ؛ یکی اینکه مطالعه و بررسی

دقیق این مجموعه ما را در شناخت بیشتر قوانین و مقررات حقوقی اجتماعات و تشکل‌های مسیحی دوره ساسانی مندرج در «قانون نامه عیشوء بُخت» که ترجمه سریانی آن به ما رسیده و نیز آنچه که به یهودیان ایران مربوط می‌شود و در تلمود بابلی که در بردارنده نظام حقوقی اجتماعات یهودی دوره ساسانی است آمده، یاری می‌کند.

دیگر اینکه این متن نه تنها منبع بسیار مهمی در شناخت مجموعه‌ای از کلید واژه‌های متون و ادبیات شرعی ارمنی آغازین به شمار می‌رود بلکه آینه تمام نمای نظام و ادبیات حقوقی و نیز تاریخ حقوق در ایران است. این متن نشاندهنده این امر است که ایرانیان در دوره ساسانی تا چه حد در مسایل حقوقی به ویژه حقوق مدنی حساسیت و ریزبینی داشته و به چه درجه‌ای از وضوح، روشنی، دقت و انضباط در طبقه بندی حقوق واقعی، رفتار متخصصانه در فرآیندهای حقوقی، دادرسی و برگزاری محاکم قضایی به موفقیت دست یافته‌اند.

دیگر اینکه ما در این مجموعه علاوه براینکه به واژه‌های عمومی بر می‌خوریم که در متون پهلوی دیگر نیامده است، با یک دوره کامل اصطلاح‌شناسی حقوقی، زبان و شیوه بیان حقوقی دوره میانه، واژه‌ها و عبارات اوستایی که در بخش‌های بازمانده اوستا دیده نمی‌شود و نیز نام بنیادها، آتشکده‌ها و قضات نامور دوره ساسانی آشنا می‌شویم. گذشته از آن، مسئله نحو، در این متن نیز همانند تمام متون حقوقی و فقهی دیگر دارای اهمیت بسیار بالایی است، زیرا کوچکترین تغییر و دگرگونی در شیوه و شکل بیان یک مسئله حقوقی می‌تواند حکم مربوطه را تغییر دهد، ازین روی قالب‌های بیان و شیوه‌های اظهار مفاهیم از نظر نحوی و رابطه همنشینی عناصر سازنده زنجیره‌های مربوطه به شدت مورد توجه است، و این ویژگی است که در متون غیر حقوقی و فقهی پهلوی و نیز زبانهای دیگر به هیچ وجه دیده نمی‌شود. نکته جالب توجه اینکه، علاوه بر اینکه ویژگی مذکور در سراسر این متن بچشم می‌خورد، فصل ۳۹ ترجمه حاضر (A16/7-A25/14) نیز باعنوان «درِ مربوط به چند حکم حقوقی که باید در آنها به اظهارات خاصی توجه کرد» اختصاصاً به ویژگی‌های بیانی و نحوی، و تاثیر تغییر و دگرگونی آنها در دگرگونی و تغییر تعهدات و نتایج مربوطه می‌پردازد.

همانگونه که در پیش نیز گفته شد از متن «مادیان هزار دادستان» تنها یک تحریر آشفته برجای مانده است[۱۴]. دانشمندان اروپایی نخستین بار از طریق اطلاعاتی که «دارمستتر»[۱۵] و «وست[۱۶]» در اختیار آنها قرار دادند با این متن آشنا شدند.

تحریر مذکور که با وجود افتادگی‌ها، آشفتگی‌ها و نیز دشواری‌های در نوشتار، تنها اثر باز مانده از این متن به شمار می‌رود در سال ۱۰۰۶ یزدگردی برابر با سال ۱۶۳۷ میلادی و سال

۱۰۴۷ هجری قمری گردآوری و بازنویسی شده است. در سال ۱۸۷۲ دانشمند نام آور «ت.د. انکلساریا» از پارسیان هند ۲۰ برگ دیگر از این متن را در ایران بدست آورد و پس از انتقال به بمبئی رونوشتی از آنها جهت چاپ عکسی تهیه نمود. از آن پس این ۲۰ برگ (۴۰ صفحه[۱۷]) به عنوان تکلمه ۵۵ برگ دستنوشته‌ای شناخته شد که «م. ل. هاتریا» در اختیار داشت. در سال ۱۹۰۱ بخش نخست که به کتابخانه «هاتریا» افزوده شده بود[۱۸] و نیز در سال ۱۹۱۲ بخش دیگر یعنی ۲۰ برگی که از سوی «انکلساریا» بدست آمده بود هر دو با مقدمه دانشمند نامور «ج. ج. مودی» به صورت چاپ عکسی منتشر شد[۱۹].

لازم بذکر است که تمام ۷۵ برگ موجود این متن یعنی هم بخش نخست (۵۵ برگ مجموعه هاتریا) و هم بخش دیگر (۲۰ برگ مجموعه انکلساریا)، هر دو به یک دستنوشته تعلق دارند. زیرا هر دو با یک شیوه، روی یک نوع کاغذ، با ۱۷ سطر در هر سوی برگ به نوشتار در آمده‌اند، در صفحات 79/3 و 80/17 بخش نخست به ترتیب به نام مجموعه و نام گردآورنده آن اشاره شده و نیز در صفحه 98/6-8 همان بخش مطلبی مهم با خط و زبان فارسی نو به شرح زیر درج شده است:

«این دفتر صبیه اسفندیار نوشیروان داده شد به برادر... (؟) خود رستم نوشیروان بهمنیار در عوض دفتر یشت (و) وِسفَرد (کتاب یشت و ویسپرد) و مبلغ یک هزار دینار سر بدو داده شد تا واضح بوده باشد. نوشته و تاریخ روز گوش و ماه آذر قدیم سنه ۱۰۰۶ یزدجردیه.» (نگاه کنید به. فصل ۱ بند ۷ در ترجمه حاضر و یادداشت ۷ همان فصل)

احتمال می‌رود که سال ۱۰۰۶ یزدگردی برابر با سال ۱۶۳۷ میلادی و ۱۰۴۷ هجری قمری سال پایان پذیرفتن گردآوری و نگارش دستنوشته مذکور باشد. در پایین، نیمه پایین چپ و نیمه بالای چپ صفحه ۱۰۳ متن و همچنین در حاشیه چپ صفحه ۱۰۹ بخش نخست این مجموعه نیز با خط فارسی مطالبی از سوی مالکین گوناگون این دستنوشته به چشم من خورد که البته فاقد هر گونه اطلاعات مفیدی است[۲۰]. شماره‌های لاتین در هر دو بخش این مجموعه تنها کاری است که جهت انتشار روی متن انجام گرفته است. بی‌تردید ترتیب و توالی این شماره‌ها در هر دو بخش به هیچ وجه نشان دهنده ترتیب و توالی صفحات و فصول در متن اصلی نیست. کما اینکه به طور مثال مطلع کتاب (آفرین) در صفحه ۷۹/۳-۷۹/۱، پیشگفت آن در صفحه ۷۹/۱۱-۷۹/۳ و پیش فصل آن در صفحه ۸۰/۱۴-۷۹/۱۲ قرار گرفته است؛ از این روی فهرست زیر وضعیت کامل فصول و صفحات مربوطه در هر دو بخش دستنوشته را نشان می‌دهد. لازم به ذکر است که فهرست مندرجات فصول با عنوان آن‌ها در پیش آمده است.

فهرست فصل‌های مادیان هزار دادستان و شماره صفحات

مربوط در متن دستنوشته پهلوی

شماره فصل	شماره فصل در متن اساس	شماره فصل به حرف ابجد
مطلع کتاب (آفرین)	۷۹/۱-۷۹/۳	
پیشگفت	۷۹/۳-۷۹/۱۱	
پیش فصل	۷۹/۱۲-۸۰/۱۴	
فصل ۱	۹۱/۱-۹۲/۱۷	
	۹۷/۱-۹۸/۱۷	
	۷۳/۱-۷۴/۱۲	
فصل ۲	۷۴/۱۲-۷۶/۳	
فصل ۳	۷۶/۳-۷۷/۴	
فصل ۴	۱/۱-۱/۱۷	
فصل ۵	۱/۱۷-۲/۱۷	یز
فصل ۶	۲/۱۷-۳/۹	یج
فصل ۷	۳/۹-۵/۳	یظ
فصل ۸	۵/۳-۸/۱۵	ک
فصل ۹	۸/۱۵-۱۰/۱۲	کا
فصل ۱۰	۱۰/۱۲-۱۲/۱۷	زیاده
فصل ۱۱	۱۳/۱-۱۵/۲	
فصل ۱۲	۱۵/۲-۱۶/۱۷	کج
فصل ۱۳	۱۷/۱-۲۱/۴	
فصل ۱۴	۲۱/۴-۲۴/۱۱	

فصل ۱۵	۲۴/۱۱-۲۹/۱۲	کو
فصل ۱۶	۲۹/۱۲-۳۲/۱۱	کز
فصل ۱۷	۳۲/۱۱-۳۴/۱	کح
فصل ۱۸	۳۴/۱-۳۶/۲	کط
فصل ۱۹	۳۶/۲-۳۶/۱۷	ل
فصل ۲۰	۳۷/۱-۳۷/۱۰	
فصل ۲۱	۳۷/۱۱-۴۰/۱۷	
	۸۵/۱-۸۵/۶	
فصل ۲۲	۸۵/۷-۸۶/۱۷	
فصل ۲۳	۴۱/۱-۴۸/۷	
	۸۷/۱-۸۸/۱۶	
	۸۱/۱-۸۲/۱۷	
	۴۹/۱-۵۰/۱۷	
فصل ۲۴	۵۱/۱-۵۳/۳	
فصل ۲۵	۵۳/۴-۵۳/۱۱	لح
فصل ۲۶	۵۳/۱۱-۵۵/۱۰	لط
فصل ۲۷	۵۵/۱۰-۵۹/۱۱	
فصل ۲۸	۵۹/۱۱-۶۳/۶	
فصل ۲۹	۶۳/۶-۶۴/۱۷	مب
فصل ۳۰	۶۵/۱-۶۵/۱۷	
فصل ۳۱	۶۶/۱-۶۸/۱۷	مج
فصل ۳۲	۶۹/۱-۷۱/۸	
فصل ۳۳	۷۱/۸-۷۲/۱۳	مه
فصل ۳۴	۷۲/۱۳-۷۲/۱۷	مو
فصل ۳۵	A۱/۱-A۴/۱۱	
فصل ۳۶	A۴/۱۲-A۸/۳	مخ
فصل ۳۷	A۸/۳-A۱۲/۱۰	مط
فصل ۳۸	A۱۲/۱۰-A۱۶/۷	ن
فصل ۳۹	A۱۶/۷-A۲۵/۱۵	نا

فصل ۴۰	A۲۵/۱۵-A۳۰/۶	نب
فصل ۴۱	A۳۰/۶-A۳۲/۲	
فصل ۴۲	A۳۲/۲-A۴۰/۱۷	
	۹۹/۱-۱۰۲/۷	
	۸۹/۱-۹۰/۱۷	
	۱۰۳/۱-۱۱۰/۱۷	
	۷۷/۱-۷۷/۳	
فصل ۴۳	۷۷/۴-۷۸/۱۷	
	۹۳/۱-۹۵/۵	
فصل ۴۴	۹۵/۵-۹۶/۸	

در این جا ذکر دو نکته ضروری است. نخست اینکه تمام فصل‌ها دارای شماره ابجدی نیستند، دیگر اینکه ترتیب فصل‌های دارنده شماره ابجدی نیز، با شماره ابجدی مربوطه هماهنگی ندارد. تمام این موارد در این پژوهش در آغاز یادداشت‌های متن آوانوشت هر فصل مورد اشاره قرار گرفته است.

در متن پهلوی، پاره‌ای از فصل‌ها دارای عنوان هستند و برخی دیگر فاقد آن. در این موارد، عنوان مربوطه به استناد مندرجات مورد بحث در آن فصل، در متن آوانویسی بازسازی شده و در میان نشانه < ... > قرار گرفته است.

همانگونه که در پیش گفته شد، «مادیان هزار دادستان» یک مجموعه حقوقی مدون که دربردارنده قوانینی از پیش تعیین شده باشد نیست، بلکه شامل موارد حقوقی گوناگون و احکام صادره مربوطه است که همانند یک راهنمای حقوقی در موارد مشابه مورد استفاده قضات و محاکم مورد استفاده قرار می‌گرفته است؛ به عبارت دیگر «مادیان هزار دادستان» را باید «رویه قضایی» یا حقوق عرفی دانست. در چنین وضعی طبعاً احکام می‌باید بر پایه منابعی خاص صادر می‌شد و با مطالعه و بررسی مندرجات متن، به دو گروه از منابع برمی‌خوریم.

گروه نخست عبارتست از قوانینی که در نسک‌های حقوقی ـ شرعی اوستا[۲۱] و به ویژه تفسیر پهلوی آن‌ها تحت عنوان «čaštag چاشته، تفسیر، آیین دینی» نهفته است، و علما و صاحبنظران در اوستا به صورت سنتی پیوسته به آن پایبند بوده و بر اساس آن‌ها حکم کرده‌اند؛ و گروه دیگر مواردی است که مفسر و حقوقدانی به آراء و نظریات فقهی ـ حقوقی مفسر دیگری استناد جسته و از آن آراء جهت صدور حکم استفاده کرده است. گذشته از این دو منبع، گردآورنده «مادیان هزار دادستان» هم از پرونده‌های حقوقی و هم از اسناد و مدارک شخصی افراد نیز بهره گرفته است.

چهار فصل پایانی این متن یعنی فصل‌های ۴۴-۴۱ نوعاً دربردارنده مطالبی است که به

اعتبار موضوع در فصول پیشین به صورت مفصل با عنوانی مستقل مطرح شده است. در واقع این چهار فصل در حکم ملحقات متن به شمار می‌رود و از این روی به مواردی می‌پردازد که در فصل مربوطه یا مورد غفلت قرار گرفته و یا در هنگام گردآوری متن واقع نشده است.

متن «مادیان هزار دادستان» به اعتبار ویژگی‌های زبانی از دو جهت حائز اهمیت است. نخست از نظر زبان و بیان حقوقی که در پیش مورد بحث قرار گرفت و دیگر از نظر ساختمان صرفی و نحوی زبان. البته با اینکه به تمام این ویژگی‌ها در یادداشت‌های ترجمه فارسی اشاره شده اما شایسته است که به پاره‌ای از آن‌ها در زیر نیز اشاره شود:

۱ ـ کاربرد bē بجای ـ abē به عنوان پیشوند اسمی نفی. استفاده از bē در این کاربرد نشان دهنده تحول از دوره میانه به دوره نو است زیرا ـ bē در مرحله بعد به bī که امروزه نیز کاربرد دارد تبدیل شده است. به احتمال زیاد کاربرد صورت bē بجای abē مبین تأثیرپذیری تدریجی فارسی میانه از فارسی نو است. نگاه کنید به فصل ۲۳ بند ۲۳ (44/6-8).

۲ ـ به کاربردن حرف اضافه پیشایند مانند «از»، بعد از اسم. نگاه کنید به فصل ۳۸ بند ۱ (A12/11-13).

۳ ـ جابجایی عناصر نحوی در زنجیره، مانند: widard mihrēn ka بجای mihrēn widard ka، نگاه کنید به: فصل ۳۵ بند ۵ (A1/13-A2/1) و نیز فصل ۱۶ بند ۱ (29/12-17)، فصل ۱۴ بند ۸ (22/5-6) و غیره.

۴ ـ به کاربردن دو صورت املایی برای یک واژه. همانند cnbl به املای اصلی در برابر cmbl با فرایند همگونسازی. نگاه کنید به: فصل ۳۸ بند ۳۲ (A15/15-17).

۵ ـ رعایت ایجاز و اختصار در بیان مطالب که این امر هم نشانگر ویژگی ساختاری زبان این متن است و هم ویژگی زبان حقوقی.

۶ ـ کاربرد حرف اضافه پسایند «را» برای نشان دادن مفعول نگاه کنید به فصل ۱۵ بند ۴۱ (29/6-9).

روی این متن چه بصورت موردی، موضوعی و یا کامل دانشمندان متعددی کار کرده‌اند. در آغاز با فاصله‌ای بسیار کم پس از انتشار چاپ عکسی دستنوشته «هاتریا» در سال ۱۹۰۱، کریستن بارتولومه مطالعات خود را با انتشار مقاله "On The Sasanian Law-book" در سال ۱۹۱۰ روی این مجموعه آغاز کرده و پیوسته انتشار آنها را ادامه داد. در این مقالات بارتولومه گاهی بصورت جزئی و گاه بصورت کامل شمار قابل ملاحظه‌ای از بندهای متن را همراه با توضیحات ریشه شناختی و اساسی آوانویسی و ترجمه کرده است[۲۲]. البته با اینکه ترجمه‌های

بارتولومه در مواردی هم بصورت کامل و هم بصورت جزئی به اصلاحاتی نیاز دارد اما این امر از اهمیت، ارزش کار و جایگاه او در مطالعه بنیادین و علمی این متن که تنها اسناد و مدارک بسیار مهم، پیچیده و دشوار دوره ساسانی است نمی‌کاهد. این مقالات که تعداد آن‌ها به ۶ فقره می‌رسد توسط بارتولومه از سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۳ نوشته شده و در سال ۱۹۳۲-۱۹۳۱ پس از آنکه از سوی «شمس العلما جیوانجی جمشید جی مودی» مورد بازنگری قرار گرفت سپس بوسیله «ل. باگدانوف» به انگلیسی ترجمه و در شماره‌های ۲۱ و ۱۸ نشریه انگلیسی زبان K.R. Cama Oriental Institue منتشر شد[۲۳].

نخستین ایرانشناسی که پس از بارتولومه به این متن پرداخته و مقالات متعددی در خصوص اصطلاحات حقوقی آن منتشر کرده، شاگرد او «ا. پالیارو» است. گام بعدی را در زمینه پژوهش روی این متن، ایرانشناس معروف «ژ.پ.دومناش» با تالیف ۶ مقاله دیگر در خصوص آتشکده‌ها، بنیادهای خیریه برای شادی روان و حقوق مربوطه برداشت[۲۵]. پس از آن بازهم تحقیقاتی در خصوص آتشکده‌ها و بنیادهای خیریه از سوی «مری بویس[۲۶]» و «آناهید پریخانیان» صورت گرفت که به انتشار مقالاتی بسیار مفید انجامید[۲۷]. «گ.کلینگن اشمیت» نیز پس از تحقیق در مسایل خانواده و ابعاد حقوقی آن، در سال ۱۹۷۱ دو مقاله در مورد حقوق خانواده و اصطلاحات مربوطه نوشت[۲۸].

گذشته از کارهای بالا که بصورت مقاله تنها به موارد خاصی از مندرجات متن پرداخته، چند بار نیز این متن بطور کامل مورد پژوهش و ترجمه قرار گرفته که در زیر بطور خلاصه به آنها اشاره می‌شود:

۱ ـ نخستین گام در این زمینه از سوی «بلسارا» در سال ۱۹۳۷ برداشته شد. بلسارا در کار خود یک صفحه را به ترجمه انگلیسی و صفحه مقابل را به آوانویسی متن پهلوی اختصاصی داده است. کار بلسارا از نظر ترجمه دارای اشکالات بسیاری است که این خود معلول قرائت‌های نادرست و حتی در بعضی موارد ساختگی و نیز آوانگاری غیر علمی او است؛ بطوری که مطابقه ترجمه انگلیسی او با متن پهلوی بسیار دشوار و در برخی موارد غیر ممکن است. بویژه اینکه بلسارا در ترجمه انگلیسی و آوانویسی خود، شماره سطور متن پهلوی را به هیچ وجه مشخص نکرده و تنها به شماره صفحات آن بسنده کرده است. کار بلسارا علاوه بر یادداشت‌های بسیار زیاد در پانوشت صفحات، دارای مقدمه‌ای مفصل در خصوص مسایل مورد بحث در فصل‌های کتاب، واژه‌نامه و نمایه‌ای تقریباً جامع است. در این‌جا ذکر دو نکته ضرورت دارد. نخست اینکه هیچیک از موارد ذکر شده در بالا از ارزش و جایگاه بلسارا بعنوان نخستین کسی که این متن را بطور کامل آوانویسی و ترجمه

کرده نمی‌کاهد، مضافاً اینکه کار انجام شده توسط او خودداراى ارزش‌هاى خاصى نیز هست کمااینکه بعدها به عنوان مبنعی مهم مورد استفاده دانشمندان دیگر هم قرار گرفته است. بعبارت دیگر به نظر نگارنده راه اصلی در بازشناسی کامل این متن را بی‌تردید بلسارا بازکرده است، علیرغم این که پریخانیان کار او را نسبت به کارهای تحقیقاتی جدید اروپاییان غیر استاندارد و جهت اهداف پژوهشی غیر مفید قلمداد کرده و از این رو خود را در این زمینه پیشگام می‌داند[۲۹]. دیگر اینکه بلسارا یک وکیل و حقوقدان پارسی بوده است؛ به عبارت دیگر از یک طرف دین، آیین، معارف و فقه زردشتی را خوب می‌دانست و از سوی دیگر حقوقدان بود. نتیجه این دو ویژگی اینکه کار او هم داراى فصل بندى بسیار منطقی و درستی است و هم باچیرگی هرچه تمام‌تر در کنار هم گذاشتن فصل‌ها، بندها وسطور آشفته، برای دستیابی مطلبی کامل موفق بوده است[۳۰]. ویژگی که نه در کار پریخانیان دیده می‌شود نه در کار ماتسوخ که در زیر مورد بحث قرار می‌گیرد.

۲ـ پس از بلسارا، پریخانیان دومین کسی است که «مادیان هزاردادستان» را بطور کامل مورد پژوهش قرار داده است. این کار نخست در سال ۱۹۷۳ به زبان روسی[۳۱] و بار دیگر با ترجمه انگلیسی در سال ۱۹۸۰ در ایالات متحده منتشر شد[۳۲].

پریخانیان در کتاب خود پس از مقدمه‌ای تقریباً موجز و مختصر، به آوانویسی و ترجمه متن باقید شماره صفحه متن پهلوی در ترجمه و شماره صفحه و سطر در آوانویسی، ۹۵ فقره یادداشت مربوط به مطالب متن، واژه نامه‌ای تقریباً مفصل و در پایان ارائه نمایه‌های گوناگون پرداخته است. کار پریخانیان نیز علیرغم تمام ارزش‌های مربوطه که تحت هیچ شرایطی قابل چشم پوشی نیست، دارای اشکالاتی است که در زیر به مهمترین و پر بسامدترین آنها اشاره می‌شود:

۱ـ عدم استفاده از نظامی یکدست و قابل توجیه در آوانویسی. بعبارت دیگر مواردی همانند، bavandak,āmār,āmatan, anbas(s)ān, rōč و غیره که در آوانویسی پریخانیان به کرات دیده می‌شود.

۲ـ اختلاط نظام آوایی زبان پارتی و پهلوی. بطور مثال آواهای: ž, γ, δ, β بجای z,g,d,b و نیز صورتهای: ōγōn ،bōžišn,rāδēnīdan, sardār, aδwēn بجای: ōwōn و bōzišn, rāyenīdan, sālār,ēwēn .

۳ـ استفاده از ترکیب صرفی ـ نحوی پارتی بجای برابر آنها در پهلوی. بطور مثال: waxš čē pas-iz بجای waxš-iz i pas-iz (89/10-11).

۴ـ پذیرفتن و کاربرد تحولات آوایی غریب بطور مثال ō-š بجای awiš (71/4-7).

۵ ـ بکار بردن ساخت‌های صرفی نامأنوس و غیر موجه در افعال همانند āvard بعنوان بن مضارع āvištan بجای āwāš (2/1-4)

۶ ـ عدم توازن میان صورت‌های کهن و جدید در آوانویسی. همانند xvap بجای xūb در برابر šikastan که کاملاً دارای صورت فارسی نو است.

۷ ـ آوردن ē «یای وحدت» بصورت عدد 1 (A14/1-4).

۸ ـ اصلاح برخی از واژه‌ها در آوانوشت برپایه صورتی که در متن دیده نمی‌شود. برای مثال در A13/17-A14/1 شکل اصلاح شده واژه در آوانوشت بصورت dastaβarān آمده و املای اصلی آن در آوانویسی پهلوی بصورت dātāβarān در پرانتز. در حالیکه در دستنوشته پهلوی واژه بصورت dādwarān دیده می‌شود و نه dātāβarān .

۹ ـ کاربرد پاره‌ای از صورت‌های هزوارشی با قرائتی نادرست و یا غیر متعارف؛ همانند PKDWN در برابر dastaβar بجای Pāymār (A15/5-7).

۱۰ ـ کاربرد نیمهٔ باز مانده صورت هزوارشی در برابر نیمه‌ای از صورت پهلوی و بازسازی نیمه دیگر. بعبارت دیگر تمام صورت هزوارشی YKTYBWN با صورت پهلوی ـ nibēs برابری می‌کند و نه اجزاء آن در برابر اجزاءِ صورت پهلوی. پریخانیان در بسیاری از موارد دست به برقراری این تقارن غیر منطقی زده است. بطور مثال چنانچه در صورت هزوارشی فوق تنها ...YKTY مانده باشد، در برابر آن صورت پهلوی -nib را آورده و بقیه صورت واژه را بازسازی کرده است.

۱۱ ـ عدم توجه به برابری کاربرد ē و ēd در بسیاری از بافت‌های زبان پهلوی و در نتیجه اصلاح یکی به دیگری. نگاه کنید به . (A21/5) که در متن آوانویسی پریخانیان به اشتباه A22/5 آمده است .

۱۲ ـ حذف‌های بدون مورد و حتی بدون یادداشت بطور مثال: wizīr-ē در برابر wizīr-iz-ē (A34/4) .

۱۳ ـ در برخی موارد قرائت اشتباه و به تبع آن ترجمه اشتباه. بطور مثال گاهی خلط صورت صرف شده سوم شخص مفرد ماضی با سوم شخص مفرد مضارع که از نظر نوشتاری یکی هستند. همانند wizāyēd بجای wizāyīd (10/17)؛ و گاهی خلط ē (یای وحدت آن هم بصورت عدد 1، نگاه کنید به مورد ۷) با i در کاربرد موصولی و در نتیجه قرائت و ترجمه عبارتی همانند:

" ka gōwēd kū mard 3 bē ap(p)rd mard 1 hamēmār hom..."

«چنانچه کسی اظهار کند که: من توسط ۳ مرد ربوده شدم و با یکی از آنها به دعوا پرداختم...»

بجای:

ka gōwēd kū mard III bi appurd mard i hameāl hēm...

«چنانچه کسی اظهار کند که سه مرد، مردی را که من با او (از نظر حقوقی) درگیر هستم، ربوده‌اند...»

۱۴ - در پاره‌ای موارد عدم استفاده از واژه‌های فنی، متعارف و اصیل حقوقی در ترجمه، تا جایی که بسیاری از واژه‌های به کار رفته در ترجمه را نمی‌توان در واژگان و حتی واژه نامه‌های جامع حقوقی پیدا کرد.

۱۵ - و سرانجام مهمترین ویژگی که هم در کار پریخانیان و هم در کار ماتسوخ بصورت مشترک دیده می‌شود اینکه، در هر دوکار، متن «مادیان هزار دادستان» به ترتیب صفحات دستنوشته پهلوی مورد پژوهش، قرائت و ترجمه قرار گرفته است. این امر دشواری‌های قابل ملاحظه‌ای را سبب شده است زیرا همانگونه که قبلاً گفته شد «مادیان هزار دادستان» دارای متنی بسیار آشفته است و نگاهی دقیق به فهرست فصل‌های آن و شماره صفحات مربوطه در دستنوشته پهلوی که در پیش آمد و مورد بحث نیز قرار گرفت کاملاً این آشفتگی را آشکار می‌سازد.

نخستین دشواری اینکه چگونه می‌توان از متنی که هر بخش از یک فصل و حتی در بعضی از موارد یک بند آن در صفحات مختلف قرار گرفته مطلبی را دریافت بدون اینکه آنها قبلاً در کنار هم قرار گرفته باشند؟ چگونه ممکن است متنی را که پیشگفت و مقدمه آن در صفحه ۷۹، فصل ۵ آن در صفحه اول و دوم و فصل اول آن از صفحه ۹۲-۹۱ آغاز شده و در صفحات ۹۸-۹۷ ادامه یافته و در صفحات ۷۴-۷۳ پایان می‌یابد متن بسیار مهم، با ارزش و عظیمی دانست در حالیکه در ابتدا این صفحات در کنار یکدیگر قرار نگرفته باشند؟ اصلاً آنانکه به این صورت روی این متن کار کرده‌اند چگونه معتقدند که متنی چنین آشفته می‌تواند به‌عنوان منبع مهمی جهت تحقیق در نظام حقوقی دوره ساسانی بکار گرفته شود بدون آنکه نخست اجزاءِ آن بدرستی در کنار هم قرار گیرند؟

دشواری دیگر اینکه چون در کارهای مذکور بدون ایجاد این نظم پژوهش صورت گرفته در نتیجه بارها و بارها در پایان یک بخش یا یک بند و یا در آغاز آن به این مطلب بر می‌خوریم که «آغاز یا انجام این بخش افتاده است». البته این متن در مواردی دارای افتادگی هست اما بی‌توجهی به مسئله فوق موارد افتادگی را بطور کاذب به چند برابر می‌رساند. در این‌جا لازم به ذکر است که علیرغم نظر پریخانیان که می‌گوید «کار بلسارا مطابق با استانداردهای جدید نیست و نمی‌تواند در پژوهش مورد استفاده قرار گیرد!»

بی‌تردید بلسارا به سبب توجه بسیار هوشیایارانه و تخصصی به این امرکار فوق‌العاده با ارزشی انجام داده است[۳۳].

ماتسوخ بخش نخست این متن راکه به «هاتریا» تعلق دارد در یک مجلد در سال ۱۹۹۳ و بخش دیگر آن یعنی بیست برگ (۴۰ صفحه) مربوط به «انکلساریا» را در مجلد دیگری در سال ۱۹۸۱ منتشر نموده است. بعبارت دیگر ماتسوخ نخست بخش دوم و سپس بخش اول را مورد پژوهش و انتشار قرار داده است.

کار ماتسوخ نیز کم و بیش به کار پریخانیان می‌ماند با این تفاوت که اولاً ماتسوخ تمام متن را با حرف نویسی قرائت کرده و این امر خود به بسیاری از مشکلات فرصت بروز نمی‌دهد، دیگر اینکه ماتسوخ در اصلاحات متن اعم از موارد ریختگی و غیره بیشتر از «مودی» و «بلسارا» و در بحث مربوط به واژه‌ها و اصطلاحات از «بارتولومه» پیروی کرده است. دیگر اینکه کار ماتسوخ در هر فصل دارای توضیحات و شرح وبسط بسیار مفصلی بوده و از این نظر نسبت به کار پریخانیان دارای ویژگی برجسته‌تری است[۳۴].

در ایران نیز یک بار این متن تنها مورد ترجمه فارسی قرار گرفته است که بیشتر به یک فهرست مطالب و برداشتی کاملاً آزاد می‌ماند و به هیچ‌وجه با متن اصلی حتی در فهرست عنوان‌ها برابر و قابل تطبیق نیست ؛کما اینکه مولف نیز در صفحه عنوان کتاب خود بر عبارت «مشتمل بر شرح مختصری از فصول و مفاد هر بخش از آن کتاب» تصریح کرده است[۳۵].

این متن بار دیگر به تفکیک فصل با ترجمه و آوانویسی به خط فارسی منتشر شده که بهتر است ممیزی کم و کیف کار انجام شده به خواننده متخصص، اهل فن و علاقمند واگذاشته شود[۳۶].

همانگونه که در پیشگفت آمد، انجام این پژوهش بنابر دلایلی چند سالی به دراز کشید که در آغاز دور از تصور نگارنده بود. مهمترین دلیل اینکه نخست نگارنده تصمیم داشت که تنها به آوانویسی و ترجمه متن اکتفا کند، اما در عمل از یک سو یگانه بودن دستنوشته از نظر تحریر و در نتیجه نداشتن امکان بررسی تطبیقی متن‌ها و برگزیدن متن اساس در کنار نسخه بدل‌ها و از سوی دیگر شیوه بیان متن که متناسب با خصلت احکام و متون حقوقی بسیار موجزو مختصر است، راهی بجز تامل بیش از حد معمول روی متن و پرداختن به توضیحات گوناگون ساختاری و محتوایی باقی نگذاشت. کارکردن روی این متن دارای دشواری‌های گوناگونی بود:

نخست اینکه به سبب یگانه بودن متن و نیز وجود آشفتگی حتی در حد بند و سطر گاه

برای دریافتن موارد ریختگی و یا صورت‌های غیر متعارف در تحریر و یا اشتباهات نوشتاری در صورت واژه‌ها، راهی جز حدس و گمان البته بصورت مستند وجود نداشت. بعبارت دیگر حدس و گمان می‌باید کاملاً متناسب با بافت معنائی، دارای رابطه همنشینی درست و منطقی و نیز دارای توجیه درست زبانی صورت می‌گرفت و اهل فن می‌دانند که اولاً چنین حدس و گمانی بسیار زمان بر و دشوار است، دوماً چنانچه حدس و گمانی دارای ویژگی‌های فوق نباشد از نظر علمی کاملاً بی‌ارزش است ولو اینکه به نوعی مشکل متن را حل کرده باشد.

دیگر اینکه منابع موجود که مهمترین آنها در پیش بر شمرده شد بویژه کارهای سه گانه بلسارا، پریخانیان و ماتسوخ هیچیک بطور کامل و یا حتی نسبتاً کامل در حل مشکلات فراراه این پژوهش کارساز نبودند. البته نگارنده از تمام این منابع در بالاترین و حتی بیشترین حد خود بهره برده است بویژه از منابع سه گانه مذکور؛ اما در این پژوهش مشکلاتی پیش می‌آمد که از طریق منابع موجود قابل حل نبود. بطور مثال کار بلسارا از نظر قرائت دارای هیچ گونه ارزش علمی نیست و ترجمه او نیز در واقع ترجمه‌ای کاملاً آزاد است. به عبارت دیگر بلسارا هر جا با مشکلی روبرو شده اعم از واژه یا عبارت آنرا از طریق حدس و گمان غیر مستند برطرف نموده است؛ اما از نظر فصل بندی برای نگارنده بسیار با ارزش و مفید بود. کار پریخانیان و ماتسوخ از نظر قرائت در مواردی کار ساز بود ولی از نظر ترجمه به دلیل اینکه اولاً آنها زبان فارسی را خوب نمی‌شناسند و با بسیاری از ترکیبات و مفاهیم زبانی ما بیگانه‌اند و دوم آنکه ترجمه آنها کاملاً تحت‌اللفظی و واژه به واژه است، در بسیاری از موارد نه تنها مشکلی را حل نمی‌کرد بلکه دشواری دیگری را نیز بوجود می‌آورد[۳۷].

دیگر اینکه هیچگونه ترجمه فارسی درست و قابل استفاده‌ای از این متن نه کامل و نه موردی در دست نبوده است و از این نظر این متن همانند متنی که برای نخستین بار مورد پژوهش قرار می‌گیرد مشکلات ویژه خود را دارا بوده است. بویژه اینکه ترجمه متن باید به زبانی صریح، روشن، قابل فهم، منسجم البته با بیانی حقوقی صورت می‌پذیرفت ؛ چه در غیر این صورت صحبت از ارزش، اهمیت و جامعیت این متن سخنی گزاف به نظر می‌رسید.

دیگر اینکه خواننده اهل فن پس از بررسی این متن در خواهد یافت که نظام حقوقی و سنت پرداختن به دعاوی آنهم به صورت امروزی خود، و اداره جریانات دادرسی در این سرزمین دیرینه‌ای بسیار دور دارد. برای مثال کافی است به امر وکالت در محاکم توجه شود. در این متن نه تنها فصلی به مسئله «وکلا» اختصاص دارد و این فصل در کنار فصول مربوط به «گواهی»، «خواهان»، «عدم حضور در دادگاه» و غیره خود مبین توجه به جریانات قضایی به معنای خاص و امروزین آن است، بلکه نشان می‌دهد که حضور خواهان و خوانده در

محکمه با حضور وکیل و حتی حضور وکیل بدون همراهی موکل امری کامل عادی، طبیعی و ضروری بوده است، مسئله‌ای که جا انداختن آن در حال حاضر با دشواری‌های بسیاری همراه است. طبعاً پژوهش و ترجمه این چنین متنی آنهم به‌گونه‌ای که این تسلسل تاریخی در زبان و محتوا توجیه شود بسیار دشوار و اندیشیدن روی آن نیاز به زمانی زیاد داشته است. نشان دادن این تسلسل تنها از طریق زبان و بیانی متناسب کافی نبود، بلکه مسئله مهمتر در توجیه این امر مطابقت احکام صادره در متن «مادیان هزار دادستان» با موارد همانند و ارجاع آنها به منابع حقوقی ـ فقهی دوره اسلامی بود. البته بر اهل فن پوشیده نیست که تحقق احکام حقوقی وابسته به موضوع حکم است و در نتیجه پاره‌ای از قضایای حقوقی دوره ساسانی سالبه به انتفاء موضوع است، اما در موارد بسیار دیگر، پیوسته این تطابق و استناد به دقیق‌ترین صورت ممکن و ارجاعات مربوطه، در یادداشت‌های ترجمه انجام گرفته است.

جهت ایجاد سهولت در بهره‌گیری از این پژوهش ذکر چند نکته به شرح زیر ضرورت دارد:

۱ - در فصل بندی مطالب دقیقاً از روش «بلسارا[۳۸]» استفاده شده است؛ اما تقسیم بندی بندها وابستگی تام به موضوع طرح شده دارد. از این نظر تقسیم بندی بندها در این پژوهش در همه موارد با منابع موجود سه گانه یعنی کار بلسارا، پریخانیان[۳۹] و ماتسوخ[۴۰] سازگار نیست. به همین جهت در تمام ارجاعات به موارد گوناگون متن، علاوه بر شماره فصل و بند، شماره صفحه و سطر در متن پهلوی نیز در داخل پرانتز آمده است تا هیچگونه ابهامی پیش نیاید.

۲ ـ در متن پهلوی بعضی از فصل‌ها با عنوان و بعضی دیگر بدون عنوان آمده‌اند. عنوان فصل‌های اخیر در متن آوانویسی با نشانه <.....> و با استناد به مندرجات آن فصل و نیز استفاده از کار بلسارا مورد بازسازی قرار گرفته است.

۳ ـ همانگونه که در پیش نیز آمد، این متن به اقتضای موضوع دارا شیوه بیانی بسیار موجز و مختصر است و این ویژگی گاه نحو جملات را نیز مختل نموده است. طبعاً ترجمه متن به همان صورت و در نتیجه تسری اختلال نحوی در متن فارسی دشواری‌هایی را محقق می‌ساخت که در کارهای موجود دیده می‌شود و قبلاً بصورت مشروح مورد بحث قرار گرفت. برای رفع این دشواری در متن ترجمه فارسی گاهی واژه و یا عباراتی در پرانتز آمده است. این واژه‌ها و عبارت‌های داخل پرانتز مصداق حشو ملیح هستند زیرا چنانچه ندیده گرفته شوند مفهوم را می‌توان دریافت اما نه به زیبایی و شیوایی هنگامی که مورد استفاده قرار می‌گیرند.

۴ ـ بنابر سنت متون پهلوی، همانند متن اصلی در ترجمه فارسی نیز بجای واژه «فصل» از

واژه «در» مطابق با واژه «باب» عربی استفاده شده است. نکته جالب توجه اینکه کاربرد این واژه حتی امروز نیز تنها در قانون مدنی ما دیده می‌شود.

۵ - در یادداشت‌های ترجمه فارسی گاهی بنابر ضرورت از متون فارسی در دوره‌های بسیار پیشتر نقل قول مستقیم صورت گرفته است. نگارنده رسم‌الخط و بیان آنها را جهت رعایت امانت حفظ کرده است مگر در مواردی بسیار نادر که رسم‌الخط متن، قرائت واژه را برای خواننده امروزی دشوار یا غیر ممکن می‌ساخت.

۶ـ تدوین واژه‌نامه همراه این پژوهش به صورت بسامدی بنابر دلایلی ضروری به نظر نمی‌رسید. نخست اینکه این پژوهش را بیش از حد معمول حجیم می‌کرد و این امری می‌توانست دشواری‌هایی همراه داشته باشد. دیگر اینکه تدوین واژه‌نامه بسامدی هنگامی کارساز است که متن دستنوشته پهلوی نیز همراه با پژوهش مربوطه در اختیار پژوهشگران قرار گیرد.
دیگر اینکه مطابقت آوانوشت و ترجمه فارسی متن پهلوی با واژه‌نامه چه در واژه‌های پهلوی و چه در ترجمه آن‌ها به فارسی و نیز توضیحات مربوط به آن‌ها در پایان هرفصل از ترجمه فارسی متن پهلوی، هرگونه نیازی را در زمینه واژگان متن برطرف می‌سازد. ضمن اینکه پیوسته روی این امر باید تاکید ورزید که تدوین واژه‌نامه فقهی ـ حقوقی جامعی که بی‌تردید باید از تمام متن‌های موجود برگرفته شود از ضروریات پژوهش روی متون فقهی ـ حقوقی است و به خواست خدا هرچه زودتر باید تدارک دیده شود.
نظام آوانگاری این متن براساس شیوه مکنزی است[۴۱]؛ با این تفاوت که مطلقاً از o و e به سبب نبود آن‌ها در نظام واکه‌ای پهلوی و از ī در کاربرد کسره اضافه و «که» موصولی استفاده شده است [۴۲].

***

با اینکه کارکردن و پژوهش روی این متن بسیار دشوار بود اما به خواست خداوند تحقق یافت. مسئله‌ای که برای نگارنده به مراتب دشوارتر و تحقق‌ناپذیرتر است، همانا سپاسگزاری از استادان و بجای آوردن حق آنهاست. زیرا هرچه بیشتر می‌گذرد این حق سنگین‌تر می‌شود و ضرورت سپاسگزاری آشکارتر. در طول تحصیل و تدریس استادان بسیاری داشته‌ام، اعم از آنهایی که مستقیماً شاگردشان بوده‌ام و نیز آنانکه غیر مستقیم و از طریق آثارشان به شاگردی آنها پرداخته‌ام، حق همه آنها بر من به یکسان مسلم است. اما در میان آنها، برخی به دلایلی

نامبردارترند. از همه آنان سپاسگزارم و از استاد همیشه زنده، دکتر احمد تفضلی بیشتر. از او بسیار آموختم ؛ هر چند که آموختن از او بسیار دشوار بود و به سلوکی خاصی نیاز داشت، اما شیرینی آموختن از استاد پیوسته هر دشواری را توجیه می‌کرد. او همیشه زنده است و نمی‌دانم که چگونه باید حق او را بجای آورم. امیدوارم که این پژوهش‌ها بتواند قدری از این حق را بجای آورد. از دوست بسیار عزیزم آقای دکتر سیروس نصرالله زاده نیز سپاسگزارم. او باکمال فروتنی نسخه‌ای از ترجمه انگلیسی «مادیان هزار دادستان» را به نگارنده واگذار نمود و این برایم بسیار ارزنده بود.

از مدیریت محترم دایرةالمعارف بزرگ اسلامی بویژه مدیر محترم کتابخانه آن مرکز جناب آقای مجیدی که پیوسته نگارنده را رهین لطف خویش ساخته‌اند بسیار سپاسگزارم.

لطف بانو زهرا سیفی کارشناس محترم کتابخانه دایرةالمعارف بزرگ اسلامی نیز در خور تشکر است. و سرانجام باید از بانو فرزانه محمدی سپاسگزاری شود. زحماتی که ایشان برای حروفچینی و آراستن صفحات این متن به خود هموار کردند بسیار بود و صبر و تحمل ایشان بسیار بیشتر.

یادداشت‌های مقدمه

۱ ـ فصل ۴۲ بند ۴۳ (A38/16-A39/1) و یادداشت ۳۲ همان فصل در ترجمه حاضر
۲ – فصل ۴۰ بند ۲ (A26/11-16) در ترجمه حاضر
۳ ـ فصل ۱۱ بند ۲ (13/4-5) در ترجمه حاضر
۴ – فصل ۲۷ بند ۱۸ (59/1-10) در ترجمه حاضر
۵ ـ فصل ۳۶ بند ۵ (A5/8-15) و یادداشت ۸ همان فصل در ترجمه حاضر
۶ ـ فصل ۱۰ بند ۱ (10/12-11/7) در ترجمه حاضر
۷ – فصل ۴۲ بند ۱۹ (A34/6-9) در ترجمه حاضر
۸ – نسخه اساس در پژوهش حاضر.
۹ ـ نگاه کنید به فصل ۴۲ بند ۶۳ (100/7-11) در ترجمه حاضر
۱۰ ـ نگاه کنید به تفضلی ۱۳۷۶، صفحه ۲۸۶؛ و نیز Boyce 1968, PP.61-62
۱۱ ـ نگاه کنید به: Perikhanian 1980, P.12; Boyce 1968, P.62, n.1
۱۲ ـ نگاه کنید به: فصل ۴۲ بند ۴۱ (A38/6-12) و نیز یادداشت ۳۱ همان فصل در ترجمه حاضر
۱۳ – common law, jurisprudence؛ نگاه کنید به جعفری لنگرودی ۱۳۴۶، صفحه ۳۴۷ و نیز کشاورز ۱۳۷۰ صفحه ، ۴۸.
۱۴ – تحریر دیگری از این متن نیز با ۱۲۱ صفحه یازده سطری در دستنوشته D39 (صفحات ۱۷۷–۵۶) جای گرفته که هم از نظر کمیت مطالب و از نظر کیفیت تحریر ناقص و آشفته است و در فاصله‌ای بسیار طولانی از روی متن اساس بازنویسی شده است. نگاه کنید به: جلد ۲۹ گنجینه دستنویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی، دستنویس D۳۹ ، به

کوشش دکتر ماهیار نوابی، دکتر کیخسرو جاماسب آسانا و با همکاری دکتر بهرام فره‌وشی، دکتر محمود طاووسی، ۱۳۵۵، شیراز.

15- Darmesteter, J. Revue Critique d'Histoire ed de Littérature, nouv. sér., XXIV/49 (1887) PP. 425-427.

16- West, E.W. ,"Pahlavi Literature", Grundriss der Iranischen Philologie, II (Straslurg, 1896) PP. 116-117.

۱۷ ـ بلسارا بخش نخست مجموعه را بدون نشانه تنها با شماره صفحه وبند و بخش دیگر را با نشانه اختصاری TD همراه با شماره صفحه و سپس شماره بند؛ ماتسوخ بخش نخست را با نشانه اختصاری MHD همراه با شماره صفحه و شماره سطر در داخل متن حرف نویسی و ترجمه در مجلدی مستقل و بخش دیگر راه با نشانه اختصاری MHDA همراه با شماره صفحه و شماره سطر در داخل متن حرف نویسی و ترجمه در مجلدی دیگر؛ و پریخانیان ابتدا بخش نخست را با عنوان [Hatria MS.] در آغاز متن تنها با شماره صفحه و سطر در متن آوانویسی و بخش دیگر را پس از آن باعنوان [Anklesaria MS.] در آغاز متن و سپس با نشانه اختصاری A همراه با شماره صفحه و سطر در متن آوانویسی مشخص نموده است.

18- Mâdigân-i Hazâr Dâdistân. A Photozingographed Facsimile of MS. belonging to the Manockji Limji Hoshang Hatria Libray in the zarthoshti Anjuman Atashbeharam, with an introduction By Jivanji Jamshedji Modi, Poona 1901.

19- The Social code of the Parsees in sasanian Times, or the Mādigān-i-Hazār Dādistān, part II, By Ervad Tehmuras Dinshaw Anklesaria, with an Introduction By Jivanji Jamshedji Modi, Bombay 1912.

۲۰ ـ صفحه ۱۰۳، پایین:

به‌نام خدایی که بهمن نگاشت — روان آفرید و تن بر فراشت
خداداد است نامم تا بدانی — اگر حد.... بدانی نام

نیمه پایین چپ:

نه در عمر خودبرده‌ام نام تو — نکردم یکی کار برکام تو
نه شکر و نه ذکر تراگفته‌ام.

نیمه بالا چپ:

ای بــــرادر تـــا تــوانــی زن مکــن   جان و دل هـرگز بـه زن ایـمن مکـن

صفحه ۱۰۹، چپ:

بـــنام خــدایــا دادار هــروسف آگــاه   بنام خدا با یزدان پـاک بـنام خـداونـد

۲۱ ـ براساس مندرجات دینکرد ۸ ، اوستای آغازین بنابر تـیمن و تـقدس واژه‌هـای دعـای شریف «یثااهو» به ۲۱ نسک و به سبب قطعات سه گانه این دعای منظوم، به ۳ بخش «گاهانی» «هات منثری» و «دادی» تقسیم می‌شده و هریک از این سه بخش ۷ نسک را در بر می‌گرفته‌اند. بخش «دادی» بخش حقوقی ـ شرعی اوستاست که تماماً به قوانین و مقررات حقوقی و فقهی اختصاص داشته است. این بخش به ترتیب شامل نسک‌های زیر بوده است:

۱ـ nikādum — نسک ۱۵

۲ ـ ganbā-sar-nijad — نسک ۱۶

۳ ـ hūspāram — نسک ۱۷

۴ ـ sakādum — نسک ۱۸

۵ ـ ǰud-dēw-dād — نسک ۱۹

۶ ـ čihrdād — نسک ۱۲

۷ ـ baγān-yašt — نسک ۱۴

به نظر میرسد که در میان این هفت نسک، چهرداد (نسک ۱۲) که از نظر مندرجات تاریخی است و نیز بغان یشت (نسک ۱۴) که نسکی عبادی ـ آیینی است، در قـرن ۴ و یـا ۵ میلادی از سوی تدوین کنندگان و کسانی که نسک‌ها را طبقه‌بندی می‌کردند به جهت تقارن و مطابقت کمی این نسک بانسک‌های دیگر به این بخش افـزوده شـده بـاشد. پریخانیان و تقریباً اکثریت قریب به اتفاق صـاحبنظران ǰūd-dēw-dād یـا بـه صـورت مشهور «وندیداد» را تنها نسک باقیمانده از اوستای آغازین می‌دانند که دست نخورده و کامل به ما رسیده است. به نظر نگارنده روی اصالت و مطابقت «وندیداد» با نسک ۱۹ اوستای آغازین بار دیگر باید تاملی به سزا نمود زیرا ساخت زبانی «وندیداد» امروزی این مطابقه و تقارن را سست می‌کند و ما را بیشتر به این سمت می‌کشاند که این امر احتمالاً یک تشابه اسمی است. البته دلایل دیگری نیز جهت ضرورت این بازنگری وجود دارد که طرح آنرا باید به زمانی دیگر وا نهاد. نگاه کنید به: پورداود ۱۳۵۴، ۳۰-۲۸؛

Perikhanian, 1980, PP.12-16, n.7.

22- Bertholomae, Chr."Uber ein sasanidisches Rechtsbuch", SHAW (1910, Abh. 11), pp. 3-25, "Beitrage zur Kenntnis des sasanidischen Rechts", WZKM, 27 (1913), pp.347-374; "Der verbalkontrakt im sasanidischen Recht", SHAW (1917 Abh.11), pp.3-15;" Zum Sasanidischen Recht, I-V", SHAW (1918, Abh. 5), pp. 3-50 ; (1918, Abh. 14); pp. 3-50 im Sasanidischen Recht", Kultur und Sprache, 5 (Heidelberg, 1925).

23- Bogdanov, L. 1931-32, Notes on Sasanian Law from the german of prof. Ch.Bartholomae (Heidelberg), J.C.O.I, No. 18, 21, Bombay.

24- A. Paglaro "L'anticresi nel Dritto sasanidico", RSO, XV (1935), pp.275-315; "Note di lessicografia pahlavica", RSO. XXIII (1948), pp. 52-68; "Aspetti del diritto sasanidico: hačašmānd interdictum" RSO, XXIV (1949), pp. 120-130."Notes on Pahlavi Lexicography" , Jackson Mem. Vol., Bomoay 1954, pp.72-83.

25- J-P de Menasce, "Le protecteur des pauvres dans l'Iran sassanide", Melanges H. Massé Téhéran, 1963, pp.282-287, "Some Pahlavi Words in the Original and in the Syriac Translation of Išōbōxt Corpus Iuris", J.M. Unvala Mem. Vol., Bombay, 1964, pp.6-11; Feux et fondations pieuses dans le droit sassanide (Paris 1964); "Les donnees geographiques dans le Mātigān Ī Hazār Dātistān", Indo-Iranica. Mèlanges présentes á G.Morgenstierne (Wiesbaden, 1964), pp. 149-154; "Textes pehlevis sur les qanats", Acta Orientalia, XXX (Copenhagen, 1966), pp. 168-175. Formules Juridiques et syntaxe pehlevie, Bulletin of the Iranian Culture Foundation, VI (1969), PP. 11-20.

26- Boyce, M. "On Sacred Fires of the Zoroastrians", BSOAS, XXXI/I (1968), pp. 52-68, "The pious Foundations of the Zoroastrians" , BSOAS, XXXI/2 (1968), pp. 270-289.

27- Perixanjan, A.G. "Chastnye seievye fondy v drevnem Irane i problema

proisxoždenija vakfa [private Foundations in Ancient Iran and the origin of the waqf] ", VDI (1973/1), pp.3-24.

A.G. Perikhanian, "Agnatičeske gruppy v drevnem Irane [Agnatic Groups in Ancient Iran]", VDI (1968/3), pp 28-52, "Notes sur le lexique iranien et armenien" REArm, n. s. V (1968), pp. 9-23, "Sur arm. panduxt", REArm.n.s. VI (1969), pp.1-14, "Ou Some Pahlavi Legal Terms", W.B.Henning Memorial volume, M.Boyce and I. Gershevitch edd. (London, 1970), pp. 349-357. A. Périkhanian "Le contumace dans la procédure iranienne et les termes pehlevis hačašmānd et srāδ", Memorial Jean de Menase (Louvain, 1974), pp. 305-318;

A.G. Perixanjan, Ordalija i kljatva v sudoproizvodstve do-islamskogo Irana, Peredneaziatskij Sbomik III (Moskva 1979), pp.182-192, " Un terme pour la‘ dot’ en iranien et en armenien", REArm. XX (1986-1987), pp. 47-53; " Protivnik (v sudebnom protsesse) i‘ vrag’ v iran skom i v armjanskom" in A. G. Perixanjan. Materialy k etimologiceskomu slovarju drevnearmjanskogo jazyka, (Erevan, 1993), pp. 107-125 (hereafter Materialy).

A.G. Perixanjan. Obščestvo i pravo Irana v parfianskaj i sasanidskij periody (Moskva, 1983), 381 pp. Iranian Society and Law, CHI, 3, 2 (Cambridge, 1983), pp. 627-630

28- Klingenschmitt, G. "Die Erbtochter im sassanidischen Recht", MSS. XXI (1967) pp. 59-70, " Neue Avesta-Fragmente ", MSS. XXIX (1971), pp. 111-174.

۲۹ - نگاه کنید به. Perikhanian 1980, p.20, n. 22

30- Bulsara, Sohrab, Jamshedjee, 1937, "The Laws of the Ancient persians," as found in the "Mâtîkân ê Hazâr Dâtastân" or "The Digest of a thousand points of law", Bombay.

31- Perixanjan, A.G. Sasanidskij sudebnik "Kniga tysjači sudebnyx rešenij"

(Mātakdān Ī hazār dātastān), Erevan, 1973.

32- perikhanian, Anahit, 1980, the Book of A thousand Judgements (A sasanian Law-Book), Translated from russian by prof. Nina Garsoïan, U.S.A

۳۳ ـ برای تمام این موارد، موارد دیگر و بسامد آنها نگاه کنید به: یادداشت‌های ترجمه فارسی، و نیز .perikhanian 1980, Glossary, pp.333-407

34- Macuch, M. Das sasanidische Rechtsbuch " Matakdān Ī hazār datistān" (Teil II), Wiesbaden, 1981 [Abhandlungen fur die kunde des Morgenlandes, Bd. 45. 1], 268 pp.; Rechtskasuistik und Gerichtspraxis zu Beginn des siebenten Jahrhunderts in Iran,(Wiesbaden, 1993), 807 pp.

۳۵ – شهزادی، رستم، ۱۳۲۸، قانون مدنی زردشتیان در زمان ساسانیان، تهران.

۳۶ – کاکا افشار، علی، مادگان هزار دادستان / کتاب هزاررای، مجله کانون و کلا، تهران

۳۷ – به پاره‌ای از موارد در همین مقدمه و به موارد دیگر در یادداشت‌های ترجمه فارسی اشاره شده است.

۳۸ ـ نگاه کنید به یادداشت ۳۰ در بالا.

۳۹ – نگاه کنید به یادداشت ۳۲ در بالا.

۴۰ – نگاه کنید به یادداشت ۳۴ در بالا.

41- Machenzie, D.N. 1971: A Concise pahlavi Dictiorany, London.

۴۲ ـ نگارنده در بین سال‌های ۷۰–۶۸ همانند ویژگی‌های دیگر زبان پهلوی با جدیت روی نظام آوایی و بخصوص روی نظام واکه‌ای آن به پژوهش پرداخته و پیوسته آنرا با استادان مربوطه مطرح ساخته است تا سرانجام در رساله دکتری خود تحت عنوان واژه نامه پهلوی ـ پازند (فرهنگ پهلوی) که در سال ۱۳۷۱ تحت راهنمایی استاد گرانمایه دکتر احمدتفضلی در دانشگاه تهران مورد دفاع قرار گرفت، با به کار نبردن e,o در آوانویسی متن واژه نامه مربوطه و بیان آن در مقدمه رساله، نبود آنها را در نظام واکه‌ای پهلوی رسماً اعلام نمود. این رساله در سال ۱۳۷۷ با همان عنوان منتشر شده است.

در خصوص Ī در کاربرد کسره اضافه و همچنین «که» موصولی نیز باید گفت که به نظر نگارنده بنابر دلایلی در کاربردهای دوگانه فوق شایسته است به جای Ī از i استفاده شود: نخست اینکه i در هر دو کاربرد باز مانده -ya فارسی‌باستان و اوستاست در حالی که مکنزی

آنرا هزوارش دانسته و بصورت Y و ZY حرف نویسی کرده است. اهل فن می‌دانند که ZY در زبانهای سامی همانست که در زبان عربی بصورت «ذا، ذیِ» و «ذو» ظاهر می‌شود و نمی‌تواند به «i» در پهلوی ربطی داشته باشد، این در حالی است که مکنزی صورت مانوی آن را به شکل y(g)> و صورت فارسی نوی آنرا به شکل i آورده است و تحول این صورت‌ها به i منطقی‌تر است تا ارتباط ZY سامی با i پهلوی. مکنزی به همین شیوه ud را نیز صورت هزوارش W سامی دانسته در حالیکه ud نیز صورت تحول یافته utā در فارسی‌باستان و اوستا است که بعداً در فارسی نو به "u" تحول یافته است. بعبارت دیگر باید گفت که تنها شباهت نوشتاری در فارسی میانه و نو او را به این اشتباه وا داشته است.

دیگر اینکه بر اهل فن روشن است که در دگرگونی‌های آوایی ـ واجی، این واکه مرکب /āy̌/ است که به صورت ē در دوره میانه و ī در دوره نو تحول می‌یابد در حالی‌که -ya واکه مرکب نیست که این تحولات را تحمل کند، بلکه بنابر روند طبیعی تحولات آوایی از دوره باستان به دوره میانه نخست واکه پایانی آن ساقط شده و سپس با ورود به دوره نو "y" به "i" تحول یافته است. با توجه به اینکه در فارسی‌نو کاربرد موصولی خود را از دست داده، می‌بینم که هنوز در کاربرد کسره اضافه "i" تلفظ می‌شود و نه "ī".

فهرست منابع:

الف: منابع فارسی

آذرگشسب، اردشیر، ۱۳۵۸: مراسم مذهبی و آداب زردشتیان، تهران.

آذرنوش، آذرتاش، ۱۳۸۲: فرهنگ معاصر عربی ـ فارسی، تهران.

آنندراج ← دبیرسیاقی ۱۳۶۳.

آیوازیان (ترزیان)، ماریا، ۱۳۷۱: وام واژه‌های ایرانی میانه غربی در زبان ارمنی، تهران.

ابن حوقل ← شعار ۱۳۴۵.

اشپولر ← فلاطوری ۱۳۶۹.

اصطخری ← افشار ۱۳۴۷.

افشار، ایرج ۱۳۴۷: مسالک و ممالک، ترجمه فارسی (المسالک والممالک) تالیف ابواسحق ابراهیم اصطخری، تهران.

امام شوشتری، س ـ محمد علی، ۱۳۴۷: فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، تهران.

امیری، منوچهر، ۱۳۵۳: فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار کتاب الابنیه عن حقایق الادویه، تهران.

امین، سیدحسن، ۱۳۸۲: تاریخ حقوق ایران، تهران.

اینوسترانتسف ← کاظم زاده ۱۳۴۸.

برونر ← عریان ۱۳۷۶.

برهان قاطع ← معین ۱۳۳۵.

بویس ← صنعتی‌زاده ۱۳۷۴.

بهار، مهرداد، ۱۳۶۲: پژوهشی در اساطیر ایران، تهران.

بهار، مهرداد، ۱۳۶۹: (ترجمه فارسی) بندهش، تهران.
بیرونی، الصیدنه ← مظفرزاده ۱۳۸۳.
بیرونی ← sachau 1923
پاشا صالح، علی، ۱۳۴۸: سرگذشت قانون، مباحثی از تاریخ حقوق، تهران.
پورداود، ابراهیم، ۱۹۲۷: گاتها، بمبئی.
پورداود، ابراهیم، ۱۳۱۰: خرده اوستا، برلین.
پورداود، ابراهیم، ۱۳۴۷: یشت‌ها، ۲ و ۱ تهران.
پورداود، ابراهیم، ۱۳۵۴: گاثاها، تهران.
پورداود، ابراهیم، ۱۳۵۶: یسنا، بخش اول و دوم، تهران.
پیگولوسکایا ← رضا ۱۳۶۷.
ترجمه کتاب لمعه، دوره فقه امامیه ← فیض ۱۳۸۱-۱۳۸۰.
ترجمه و تبیین شرح لمعه ← شیروانی ۱۳۸۳،۱۳۸۰-۱۳۷۴.
ترجمه و تبیین لمعه دمشقیه ← غرویان ۱۳۷۵.
تفضلی، احمد، ۱۳۵۴: ترجمه مینوی خرد، تهران.
تفضلی، احمد، ۱۳۵۴: طین المختوم: گل اوشتگ، جشن نامه محمد پروین گنابادی، تهران.
تفضلی، احمد، ۱۳۷۶: تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران.
تقی‌زاده، سیدحسن، ۱۳۱۶: گاهشماری در ایران باستان، تهران.
تقی‌زاده، سیدحسن، ۱۳۴۶: بیست مقاله، تهران.
توکل، عبدالله، ۱۳۷۳: خانواده ایرانی در دوران پیش از اسلام، نوشته علی اکبر مظاهری، تهران.
ثاقب فر، مرتضی ۱۳۷۷: ایران باستان، نوشته یوزف ویسهوفر، تهران.
ثعِالبی ← zotenberg 1900
ثعالبی ← فضایلی ۱۳۶۸.
جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۴۶: ترمینولوژی حقوق، تهران.
جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۷۵: مقدمه عمومی علم حقوق، تهران.
جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۸۱: دایرةالمعارف علوم اسلامی، قضایی، جلد اول، جلد دوم، تهران.
جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۸۲: مکتب‌های حقوقی در حقوق اسلام، تهران.
جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۸۴: دوره حقوق مدنی، ارث، جلداول، تهران.

حقیقت خواه، مهدی، ۱۳۸۰: گذرگاه‌های تاریخ، نوشته ایگور، ام. دیاکونف، تهران.
حمدالله مستوفی ←دبیرسیاقی ۱۳۷۸.
داناسرشت، علی‌اکبر، ۱۳۶۳: ترجمه آثار الباقیه، تهران.
دبیرسیاقی، محمد، ۱۳۶۳: آنندراج، فرهنگ جامع فرسی، تالیف محمد پادشا متخلص به شاد، تهران.
دبیرسیاقی، محمد، ۱۳۷۸: بخش نخست، مقاله سوم نزهةالقلوب تالیف حمدالله مستوفی قزوینی، تهران.
دوستخواه، جلیل، ۱۳۷۰: (ترجمه فارسی) اوستا، جلد ۱،۲، تهران.
دوستخواه، جلیل، ۱۳۸۴: بیست گفتار پژوهشی ایران شناختی، ایران شناخت، تهران.
دیاکونف ← حقیقت خواه ۱۳۸۰.
رضا، عنایت الله، ۱۳۵۰: تمدن ایران ساسانی تالیف ولادیمیر گریگورویچ لوکونین، تهران.
رضا، عنایت الله، ۱۳۶۷: شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، تالیف ن. پیگولوسکایا، تهران.
رواقی، علی، ۱۳۸۱: ذیل فرهنگ‌های فارسی، با همکاری مریم میرشمسی، تهران.
روحانی، سیدمحمد، ۱۳۷۲: شاهنامه کهن، پارسیِ تاریخ غررالسیر، تهران.
سروشیان، جمشید سروش، ۱۳۵۶: فرهنگ بهدینان، با مقدمه ابراهیم پورداود، به کوشش منوچهر ستوده، تهران.
شعار، جعفر، ۱۳۴۵: (ترجمه فارسی) صورةالارض، نوشته ابن‌حوقل، تهران.
شوارتز ← عریان ۱۳۷۶.
شیروانی، علی، ۱۳۸۰-۱۳۷۴: ترجمه و تبیین شرح لمعه شهید ثانی، جلد ۱۴-۸ ، قم.
شیروانی، علی ؛ عباسی، محمد مسعود، ۱۳۸۳: ترجمه و تبیین شرح لمعه شهید ثانی، جلد ۷-۱، قم.
صنعتی‌زاده، همایون، ۱۳۷۴: تاریخ کیش زرتشت، نوشته مری بویس، تهران.
طباطبایی زواری، محمد جلال الدین، ۱۳۳۴، توقیعات کسری انوشیروان (موسوم به دستور نامه کسروی) به سعی و اهتمام حاج حسین نخجوانی، تبریز.
عرفان، محمود، ۱۳۳۷: جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، نوشته لسترنج، تهران.
عریان، سعید، ۱۳۷۱: درباره پیمان کدخدایی، ایرانشناسی، سال اول، شماره ۱، تهران.
عریان، سعید، ۱۳۷۱: متون پهلوی، تهران.

عریان، سعید، ۱۳۷۶: سوگند خوردن و غیره در فارسی، نوشته مارتین شوارتز، چیستا، سال پانزدهم، شماره ۳، مسلسل ۱۴۳، آذر ۱۳۷۶، صفحه ۱۷۳-۱۷۰، تهران.
عریان، سعید، ۱۳۷۶: نحو زبانهای ایرانی میانه غربی، نوشته کریستوفر برونر، تهران.
عریان، سعید، ۱۳۷۷؛ واژه نامه پهلوی ـ پازند، تهران.
عریان، سعید، ۱۳۷۸: آفرین پیمان پهلوی یا پیمان کدخدایی، زبان و ادب، شماره ۱۰ و ۹، سال دوم، صفحه ۶۰-۴۹، تهران.
عریان، سعید، ۱۳۸۱: راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه، تهران.
عریان، سعید، ۱۳۸۳: ساختار اسناد ازدواج در ایران باستان، «زن و فرهنگ» به کوشش محمد میرشکرایی، علیرضا حسن‌زاده، صفحه ۳۳۷-۳۳۱، تهران.
عریان، سعید، ۱۳۸۳: سه متن دعایی مربوط به ازدواج، نامه پژوهشگاه، سال اول، شماره ۱، صفحه ۱۰-۷، تهران.
عریان، سعید، ۱۳۸۴: نکاح از روش ایران (متن پازند)، نامه پژوهشگاه، سال اول، شماره ۲، صفحه ۱۰-۵، تهران.
علوی، هدایت الله، ۱۳۳۷: زناشویی در ایران باستان، تهران.
غرویان، محسن ؛ شیروانی، علی، ۱۳۷۵؛ ترجمه و تبیین لمعه دمشقیه شهید اول، تهران.
فرهنگ، منوچهر، ۱۳۷۷: دین‌های ایرانی، نوشته گئوویدن گرن، تهران.
فره‌وشی، بهرام، ۱۳۴۶: فرهنگ پهلوی، تهران.
فره‌وشی، بهرام، ۱۳۵۲: فرهنگ فارسی به پهلوی، تهران.
فضائلی، محمد، ۱۳۶۸: ترجمه و پیشگفتار «تاریخ ثعالبی (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)»، تهران.
فلاطوری جواد، ۱۳۶۹: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، نوشته برتولداشپولر، تهران.
فیض، علی‌رضا، ۱۳۷۳: مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام، تهران
فیض، علی‌رضا؛ مهذب، علی، ۱۳۸۱-۱۳۸۰: ترجمه کتاب لمعه، دوره فقه امامیه، جلد اول و دوم، تهران.
قانون آئین دادرسی مدنی به انضمام قانون و آئین‌نامه تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، تدوین: غلامرضا حجتی اشرفی، ۱۳۸۳، تهران.
قانون مجازات اسلامی، حدود قصاص ـ دیات ـ تعزیرات (مجازات‌های باز دارنده) بانضمام قانون و آئین‌نامه تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب با اصلاحات و الحاقات جدید؛ تالیف و تدوین: غلامرضا حجتی اشرفی ۱۳۸۱، تهران.
قانون مدنی جلد ۳-۱، با آخرین اصلاحیه و الحاقات، همراه با قانون مسئولیت مدنی، تدوین

جهانگیر منصور، ۱۳۷۸ تهران.
قریب، بدرالزمان، ۱۳۷۴: فرهنگ سغدی، تهران.
کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۲: حقوق مدنی، نظریه عمومی تعهدات، تهران.
کاظم زاده، کاظم، ۱۳۴۸: مطالعاتی درباره ساسانیان، نوشته کنستانتین اینوسترانتسف، تهران.
کریستن سن ← یاسمی ۱۳۵۱.
کشاورز، بهمن، ۱۳۷۰: فرهنگ حقوقی، انگلیسی به فارسی، تهران.
گلکاریان، قدیر؛ جوادخانی، ناصر؛ میرواحدی، هادی؛ حدادی، محمد ۱۳۸۴، فرهنگ حقوق، انگلیسی به فارسی، تالیف اِل. ب. کرزون، تهران.
لسترنج ← عرفان ۱۳۳۷.
محمدی، محمد، ۱۳۵۶: فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، تهران.
محمدی، محمد، ۱۳۷۲: تاریخ و فرهنگ ایران، تهران.
مصطفوی، علی‌اصغر، ۱۳۷۱، زمان و زندگی استادپورداود، تهران.
مظاهری ← توکل ۱۳۷۳.
مظفرزاده، باقر، ۱۳۸۳، (ترجمه فارسی) الصیدنه فی‌الطب، تهران.
معین، محمد، ۱۳۳۵، برهان قاطع، تالیف محمدحسین بن‌خلف تبریزی متخلص به برهان جلد ۵-۱، تهران.
معین، محمد، ۱۳۴۷-۱۳۴۲: فرهنگ فارسی، جلد ۶-۱، تهران.
منیوی، مجتبی، ۱۳۵۴: (تصحیح) نامه تنسر، تهران.
ویدن گرن ← فرهنگ ۱۳۷۷.
ویسهوفر ← ثاقب فر ۱۳۷۷.
هوشیدری، جهانگیر، ۱۳۷۱: دانشنامه مزدیسنا، واژه‌نامه توضیحی آئین زرتشت، تهران.
یاسمی، رشید، ۱۳۵۱: ایران در زمان ساسانیان، نوشته آرتورکریستن سن، تهران.

ب، منابع عربی:

احکام القران ← محمد جمیل ۱۴۲۱.
الخن مصطفی؛ البغا، مصطفی؛ الشزنجی، علی، ۱۳۷۹، ۱۳۷۶: الفقه المنهجی علی مذهب الامام الشافعی ۳-۱، تهران.
البیرونی ← سامی الجندی ۱۴۲۲.
ترتیب کتاب العین ← المخزومی ۱۴۱۴.

الجصّاص ← محمد جمیل ۱۴۲۱.
الجوالیقی ← شاکر ۱۹۶۶.
الخلیل ← المخزومی ۱۴۱۴.
دانش پژوه، محمدتقی، ۱۳۷۴، نهایت الارب فی‌اخبار الفرس و العرب، تهران.
الروضته البهیه ← شهیدالثانی ۱۳۸۴.
سامی الجندی، عبدالکریم، ۱۴۲۲: القانون المسعودی ۳-۱، بیروت.
شاکر، احمد محمد، ۱۹۶۶: المعّرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم، تهران.
شهید الثانی ۱۳۸۴هـ ق: کتاب الروضته البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه، تهران.
الفقه المنهجی ← الخن ۱۳۷۹، ۱۳۷۶.
القانون المسعودی ← سامی الجندی ۱۴۲۲.
محمد جمیل، صدقی، ۱۴۲۱: احکام القران، تالیف الامام ابی‌بکراحمدالرازی الجصاص ۳-۱، بیروت.
المخزومی، مهدی؛ السامرایی، ابراهیم، ۱۴۱۴: ترتیب کتاب العین، للخلیل بن احمد فراهیدی ۳-۱، قم.
المعّرب ← شاکر ۱۹۶۶.
نهایت الارب ← دانش پژوه ۱۳۷۴.

پ، الواح فشرده منابع عربی.

اصول الفقه (کتاب خانه اصول)، ۷۵ عنوان کتاب، ۱۷۶ جلد از ۵۱ نویسنده معتبر اسـلامی، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی قم.
المعجم، شامل بیش از ۳۰۰۰ جلد کتاب، نسخه سوم ۱۳۸۳.
المعجم العقایدی، شامل ۷۰۰ جلد کتاب و بیش ۲۰۰۰ موضوع استخراج شده از ۳۰۰۰ کتاب، نسخه اول ۱۳۸۳.

ت، متن‌ها و دستنوشته‌ها:

Anklesaria, B.T. 1962: Rivâyat-Î Hêmît Î asavahistân, Bombay.
Anklesaria, T.D. 1912: Th social code of the parsees in sasanian Times or the Mâdigân-i-Hazâr Dâdistân, part II, with an introduction by J.J. Modi, Bombay.

دستنوشته TD1، بندهش ایرانی، تهمورث دینشاه.
دستنویسهای پهلوی، D39 ، گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهش‌های ایرانی، به کوشش دکتر ماهیار نوابی، دکتر کیخسرو جاماسب آسانا و با همکاری دکتر بهرام فره‌وشی، دکتر محمود طاووسی، جلد ۲۹، شیراز.
دستنویسهای پهلوی، K20,K20b ، گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهش‌های ایرانی، به کوشش دکترماهیارنوابی، دکتر کیخسرو جاماسب آسانا و با همکاری دکتر بهرام فره‌وشی، دکتر محمود طاووسی، جلد ۴۸، شیراز.

Dhabhar, B.N.1909: saddar Nasr and saddar bundehesh, Bombay.

Dhabhar, B.N. 1927: zand-i khūrtak Avistāk, Bombay.

Dhabhar, B.N. 1949: Pahlavi yasna and visperad, Bombay.

Geldner, Karl, F: 1886, 1889, 1896: Avesta, the sacred Books of the parsis, vol. I, II, III, stuttgart.

Jamasp, D. Hoshang 1907: Vendidâd, Avestan Text with Pahlavi Translation, Bombay.

کهن، ا، ۱۳۵۰، کنجینهٔ از تلمود، باهتمام امیرحسین صدری پور، تهران.

Madan, D.M. 1911: Pahlavi Dinkard, Bombay.

Modi, J.J. 1901: Mâdigân-i Hazâr Dâdistân, A photozingographed facsimile of MS. belonging to the Manockji Limji Hoshang Hâtriâ Library in the zarthoshti Anjuman Atashbeharam, Part I, Poona.

Sachau, Eduard 1923: chronologie orientalischer völker von Albêrûni (آثار الباقیه عن القرون الخالیه)، Leipzik

Unvala, M.R. 1922: Dârâb Hormaz yâr's Rivâyat, vol. I,II, (روایات داراب هرمزدیار، دفتر اول، دفتر دوم)

ث، منابع لاتین:

Antia, E.K. 1909: Pazand Texts, Bombay Bailey, Harold, W. 1943: Zoroastrian problems in the Ninth Centuary Books, oxford, Reprint 1971.

Bailey, Harold, W.1981: opera Minora, vol. 1,2, Edited by M. Nawabi,

Iran.

Bartholomae, chr. 1904: Altlranisches wörterbucht 1906: zum Altlranischen wörterbuch, strassburg; Reprint 1979, Berlin.

Bartholomae, chr.1910: uber ein sasanidisches Rechtbuch, SHAW, Abh. 11, pp. 3-25; 1913: Beitrage zur kenntnis des sasanidischen Rechts, WZKM, 27, pp.347-374. 1917: Der verbalkontrakt im sasanidischen Recht, SHAW, Abh 11, pp. 3-15. 1918: zum sasanidischen Recht, I-V, SHAW, Abh. 5, pp.3-50; 1918, Abh. 14, pp.3-50, 1920, Abh.18, pp.3-66 ; 1922, Abh.5, pp.3-57; 1923, Abh.9, pp.3-56. 1925: Die frau im sasanidischen Recht; kultur und sprache, 5, Heidelberg.

Bogdanov, L. 1931-32: Notes on sasanian law from the German of prof. ch. Bartholomae (Heidelberg) J.C.O.I. , No. 18, 21, Bombay.

Boyce, Mary, 1968: Middle persian Literature, Handbuch der orientalistik, vierter Band, Lieferung 1.

Boyce, Mary, 1975: A History of zoroastrian, I Leiden.

Boyce, Mary, 1977: A word-list of Manichaean Middle Persian and parthian, Belgium.

Bulsara, sohrab, Jamshedjee, 1937: "The Laws of the Ancient persians, as found in the "Mâtîkân ê Hazâr Dâtastân" or" the Digest of a thousand points of Low", Bomay.

Dhabhar , B.N. 1932: The persian Rivāyats of Hormazyar Faramarz and Others, translation with introduction and Notes, Bomay.

Dhabhar, B.N. 1963: Translation of zand i khūrtak Aristāk, Bombay.

Gershevitch, Ilya, 1967: The Arestan Hymn to Mithra, Great Britain.

Justi, F. 1895: Iranisches Namenbuch, Marburg, Reprint 1963.

Le strange, G., and Nicholson, R.V. 1921: The Farsnama of Ibnu > L-Balkhi, London.

Machenzie, D.N. 1971, A concise pahlavi Dictionary , London.

Macuch, M.1981: Das sasanidische Rechtbuch, "Mātakdān ī hazār dātistān",

teil II, wiesbaden.

Mcuch, M. 1993; Rechtskasuistik and Gerichtspraxis zu Beginn des siebenten Jahrhunderts in Iran, Wiesbaden.

Nyberg, Henrik, Samuel, 1964: A Manual of pahlavi, vol. I, 1974: vol. II, Wiesbaden.

Pagliaro, Antonio, 1935: L'anticresi nel diritto sasanidico, R.S.O. XV, PP.275-315.

perikhanian, Anahit, 1974: Le Contumace Dans la Procédure Iranienne et les terms Pehlevis "Hačašmānd" et "srāδ", Memorial Jean De Menasce, Édité par ph. Gignoux et A. Tafazzoli, Louvain.

Perikhanian, Anahit, 1980: The Book of a thousand Judgements (A sasanian Law Book) translated from russian by prof. Nina Garsoïan, U.S.A.

Simpson, D.P. 1976: Cassell's New compact Latin-English, English-Latin Dictionary, New york.

West, E.W 1880: Pahlavi Texts, Part I, The sacred Books of the East, vol. V, Reprint 1965, 1970, 1977, India.

West, E.W. 1882: Pahlavi Texts, Part II, The sacred Books of the East, vol. XVIII, Reprint 1965, 1970, India.

Zotenberg, H. 1900: Al-Tha < âlibî paris. (غرر اخبار ملوک الفرس وسیرهم)

ترجمه متن پهلوی

آفرین

به نام هرمزد که خدای (امور) مینوی و مادی است.... و رونق دین به مزدیسنا[1].

پیشگفت

این (کتاب را از این روی) «مادیان هزار دادستان» خوانند که مهی و بهی و ارجمندی مردمان را جدا از خصلتی که آنان برپایه گوهر ذاتی، از کوشش و دهش یزدان (یافته‌اند، مدلل می‌دارد). این کتاب ابزاری است متکی بر نیروی دادار در هروسب آگاهی (بصیرت مطلق) برای نابود کردن در غزن و باز به ملکیت در آوردن حکم و نظم دادن به آفرینش بدون رقیب و جاودانگی سعادت و روشنایی فراگیر و فرمانروایی کامل در فرجام. برای حفظ گوهر مردمی، کتابی آنگونه عظیم بوجود آمد تا به برکت وجود آن، ایزدان و مردمان در زمان فرجامین شایسته آفرین و ستایش باشند. (این کتاب) مخزنی است از (بنیادهای) خرد و آفرینش و گزیداری و هوشیاری و آگاهی؛ و مردمان در هر چیز.........[2](؟). به همه جانداران (قدرت) بیان، شنوایی، (و جهت تعارض و تقابل با)پلیدی، هوش، آگاهی، گزیداری به مردم داده شده و به سبب سرشتی که او را هست، پایه‌ای و بادرایت...[3]

یادداشت‌ها: پیشگفت

۱- پریخانیان بنابر توضیح خود در یادداشت شماره نخست، آغاز مطلب را در صفحه ۷۹ متن، افتاده می‌داند و از این روی بحث را از سطر ۳ آغاز و بنابر تعداد ثابت و متعارف سطرهای هر صفحه تا سطر ۱۷ پیش می‌رود. به عبارت دیگر او دو سطر آغازین را افتاده می‌داند در حالیکه در اصل دو سطر پایانی از صفحه ۷۹ افتاده است. نک. Perikhanian, 1997, 192.

۲- در این بخش از متن واژه‌ای آمده که می‌تواند به صورت CLYBE حرف نویسی بشود، اما نه قرائت آن مشخص است و نه از روی بافت متن می‌توان به معنی آن دست یافت.

۳- متن در این‌جا دارای افتادگی است و مفهوم دقیق و کامل آنرا نمی‌توان دریافت.

در آغازین

ارزشمندی دین و سامان آگاهی

از دانش‌ها آن (دانشی) برای مردمان سودمندتر است که در گیتی تن بوسیله آن نگهداشته می‌شود و به مینو و روان و نیز هر آنچه که رسد هر بهر آن برپایه (این) قانون است... ایزدان برترین پناه آفریدگانی هستند که ستیز گر در راه حق هستند (و این امر) از (کتاب) دین پیداست؛ و بوسیله آگاهی حاصله از دین (این امکان بوجود می‌آید که) به خلوص (؟)، به هر گونه ظهور شناسایی، بهر هرگونه دانش و گزیداری و به هر گونه خویشکاری برسیم ؛ سپس آن ارجی که در دین (نهفته) است در قالب دادخواهی و دادرسی مبتنی برآگاهی تجلی کرده (و آن را باید در حوزه شمول) کلام الهی شناخت .... و آموختن هر چیز ... از طریق هر دوگونه شناخت یعنی دانش و آگاهی و نیز اعتلاءِ نام و بهره‌ای که از ایزدان و مانایان[2] (به شخص) میرسد و در برابر ویژگی‌های اکتسابی (ووراثتی) قرار می‌گیرد، باید از هر سعادت و اعتلای نامی، مهتر و بهتر، اساسی‌ترین، سودمندترین و اندیشمندانه‌ترین و نیز گزیدارترین امر به حساب آورده شود. اما آنان که بهره ایزدان از آن‌ها سلب شده است، به سبب این سلب شدن، منش و گفتار و کنش آنان از کام و فرمان ایزدان و قانون رو به تباهی می‌نهد. دیگر کسان نیز بیگمان بیان داشته‌اند کسی که بواسطه خوش اقبالی، کسی که بواسطه کوشش و کنش خویش بهره‌ای از انوشگی و سعادت جاودانی یافته باشد، چون از دین آگاه بوده، از این روی در جریان دادخواهی و دادرسی، خویشتن را در برابر گناه مصون ساخته و راه خویشکاری را باید بشناسد، باید منش و گفتار و کنش (خویش) را برپایه راستی، پاک نگهدارد و من فرخ مرد بهرامان این سعادت را سعادتمندانه‌تر.....[3]

یادداشت‌ها: در آغازین

۱ - مطب در اینجا به گونه‌ای ناقص می‌ماند و بنظر می‌رسد که چند سطری افتاده است. بعبارت دیگر صفحه ۸۰ متن پهلوی برخلاف صفحه ۷۹ از آغاز دارای ۳ سطر افتادگی است و متن در واقع از سطر ۴ آغازین می‌گردد.

۲ - پریخانیان این واژه را در متن آوانوشت mānyakān و در واژه‌نامه manǎkan و نیز mānēkān قرائت و «ارواح خانه‌ها» معنی کرده و منظور از آن را «فروهرها» می‌دانند. بعبارت دیگر او بخش نخست واژه را "mān" یعنی «خانه» و بخش‌های دیگر را پسوند ag- و شناسه جمع ān- به معنی «ماندگاران، جاودانان» دانسته است. نگاه کنید به: Perikhanian 1980, P.192-3;372

۳ - متن این سر آغاز که از سوی فرخ مرد بهرامان مولف این اثر نوشته شده، در این‌جا ناتمام مانده است.



درِ گواهیْ

۱ ـ ....[۱]

نخست، چنانچه کسی برای حفظ دارایی مطالبی را در چگونگی دارایی در محاکمه نه گوید،

دیگر، چنانچه کسی نه گوید که (دارایی) از آن چه کسی است،

سدیگر، چنانچه کسی دروغ گوید،

چهارم، چنانچه کسی ضد ونقیض سخن گوید؛

پنجم، چنانچه کسی بدون گواه سخن گوید؛

ششم، چنانچه کسی مالکیت بردارایی ای را اعلام کند که (در واقع) مالک آن نیست؛

هفتم، چنانچه کسی در مورد مالکیت خویش آنچه را که هست نگوید

هشتم، چنانچه کسی در نهان شهادت بدهد.

نهم، چنانچه کسی (در دادگاه) بدون نماینده قانونی سخن گوید

دهم، چنانچه کسی (در شهادت دادن) نخست با قطعیت و سپس باگمان سخن گوید؛ در این صورت ممکن است (طرفین دعوا محاکمه را) به سر نرسانده رها کنند؛

یازدهم، چنانچه کسی بگوید که: «من اینگونه می‌پندارم»؛

دوازدهم، چنانچه کسی بگوید که: «من اینگونه شنیدم»؛

سیزدهم، چنانچه کسی نخست با قطعیت و سپس باگمان سخن گوید؛

چهاردهم، چنانچه کسی نه در حضور طرفین دعوا (که در غیبت آنها) سخن گوید؛

پانزدهم، چنانچه کسی اندرمیان سخن، همین که رقیب <اورا> ببیند، خاموش شود؛

شانزدهم چنانچه کسی در محاکمه به گونه‌ای سخن نگوید که دادور بتواند عادلانه حکم صادر

کند؛

هفدهم، چنانچه گواه دروغزن باشد؛

هجدهم، چنانچه کسی در جایی که دادگاه منعقد می‌شود حضور نیابد.

نوزدهم، چنانچه شاهدی را که در آغاز یاد کرده یا بطور کلی (کسی را به عنوان شاهد) نیاورد؛

بیستم، چنانچه کسی در مکان و محلی که می‌گوید که «هستم» نباشد؛

بیست ویکم، چنانچه کسی در محل و مکانی که باید باشد، واقعاً نباشد؛

بیست ودوم، چنانچه کسی چیزی را که مورد پیمان و مرافعه قرار دارد به درستی (و دست نخورده) به نزد دادوران نیاورد.

۲ـ ....

سه روز یا[۲] هفت روز درد......... و در طول ماه در.......... نشست

و مُرد، اینگونه است که کسی بگوید که «آن مرد به سبب آن زدن، در جای بُمرد،...

.... به آسانی نه نشست و آن مَرد مُرد.

گفته شده که (این موضوع) مورد تردید است و باید در خصوص آن حکم کرد[۳].

۳ - در جایی نوشته شده است که: چنانچه کسی نه باالزام بلکه خود نزد دادور فراز شود و بگوید «من کسی را اینگونه کشتم»، چنانچه او را شاهدی همراه نباشد، نباید در مورد او حکم مرگ - ارزان صادر کرد؛ اما چنانچه باالزام (نزد دادور) فراز شود و به گناه مرگ - ارزان اعتراف کند، حتی اگر او را شاهدی نیز همراه نباشد، باید در مورد او حکمی مبنی بر ارتکاب به مرگ - ارزان صادر کنند.

۴ - درجایی نوشته شده است که: چنانچه کسی بگوید که «مردی را که او را نمی‌شناسم و مهرین، پوسگ را زدند و پوسگ از زدن مهرین یا از زدن آن مرد که گفتم او را نمی‌شناسم، بلافاصله مُرد»، مهرین ملزم به آزمایش الهی نیست ؛ و علاوه بر این می‌گویند که بردگان (؟) و عوام نیز ملزم به آزمایش الهی نیستند.

۵ - چنانچه کسی بگوید که: «فرخ و مهرین، پوسگ را زدند و پوسگ از زدن فرخ یا از آن زدن مهرین، یک مرتبه مرد، (و) اینکه از زدن چه کسی یک مرتبه مرد نمی‌دانم»، سپس حتی چنانچه بلافاصله پس از آن بگوید که: «از زدن...... یک مرتبه مرد»، با این حال در مورد او نباید حکم صادر گرد[۴].

۶ - چنانچه کسی بگوید: «(این شخص) او را در سالی زد، (و آن دیگری در سال بعد و) او از آن (ضربه‌ای) که در سال اول زده شد یا از آن (ضربه‌ای) که در سال بعد زده شد یکمرتبه مرد»، در این صورت نیازی به الزام در آزمایش الهی (آن دو فرد) نیست.

اما اگر بگوید: «آنها با هم (او را) زدند و او از آن (ضربه‌ای) که او یا آن (ضربه‌ای) که آن دیگری زد یکمرتبه مرد......» آنگاه هر دو ملزم به آزمایش الهی هستند.

۷ - چنانچه کسی بگوید که: «فرخ و آذرفرنبغ (هر یک) جداجدا به مهرین زخم زدند و اینکه چه کسی آن زخم را پیش (از دیگری) زد نه (میدانم)، اما این را می‌دانم که آن زخم برای بار دیگر زده شد؛ و هنگامی که (زخم) دیگر زده شد از آن (زخم) واردهٔ نخست سبک‌تر نبود، و به سبب سنگین‌تر بودن زخم وارده پسین[۵]، مهرین مُرد»، فرخ و آذرفرنبغ هر دو ملزم به آزمایش الهی هستند.

۸ - چنانچه برده‌ای گفته باشد که: «می‌روم و کَلین (؟) را می‌کشم و سرور (او) گفته باشد که: «اگر معلوم شود که در انجام این کار ناتوانی باید دلایل (موجهی) ارائه کنی، و برده رفته و آن مرد را کشته باشد، ـ در جایی نوشته شده است که در (دوره) موبدی بُرزگ (این امر) واقع شد و حکمی از سوی او (در این مورد) صادر شد و سپس زروان ـ داد گفت که (آن برده) ملزم به آزمایش الهی نیست، و نیز آن‌ها (یعنی برده و سرورش) از شمول آن حکم باید رها شوند.

۹ - در جایی نوشته است که: «چنانچه زنی در مورد شوی خود اظهار کند که او مرتکب (گناه) مرگ ـ ارزان شده است، نه دارایی شوی (برایش) می‌ماند و نه (می‌تواند) وصی شوی باشد. (و) چنانچه مردی در مورد زن خویش اظهار کند که او مرتکب (گناه) مرگ ـ ارزان شده است و سپس مرده باشد، هم (دارایی) آن مرد (برای) آن زن می‌ماند و هم (می‌تواند) وصی آن مرد باشد.

۱۰ـ ... ... گفته شده است که باید برای او وصی گمارد، اما او خود برای وصایت کسی شایسته نیست.

۱۱ـ و چنانچه کسی به وصایت گمارده شود، و پس از گماردن، به تن در دادن به آزمایش الهی محکوم شود، گفته شده است که آن وصایت را باید فسخ کرد و شخص دیگری را که سزاوارتر است (بر این امر) گمارد؛ نیز گفته شده است که نباید (وصایت) را فسخ کرد.

۱۲ـ چنانچه کسی به (انجام گناه) مرگ ـ ارزان محکوم شود، و سپس دارایی تحت مالکیت او مصادره می‌شود، گفته شده است که روزی (ومعاش) زن و فرزند (او) باید (از دارایی‌اش) تامین شود، و (اما این امر) را بنابر حکم (دادگاه رسیدگی به کفالت)انجام نمی‌دهند زیرا چنانچه شخص (به انجام گناه) مرگ ـ ارزان (محکوم) شد، آنگاه زن و فرزند و دارایی او ضبط می‌شود.

۱۳ـ بهرام به نقل از پوسانوِه ـ آزاد مردان گفت که سندی مبنی بر گواهی دو زن در (دوره)

موبدی[۶] موبد استخر صادر شد، و اندرزبد مغان (این سند را) فراز پذیرفت ؛ اما زروان ـ داد گفته است که این امر در عرف (یا بنابر قوانین قضایی) نمی‌تواند صورت پذیرد.

۱۴ـ بهرام گفته است که (در شرایطی که) گواه از یک زن و یک مرد ترکیب شده باشد، پرسشنامه (برای تسهیل صدور حکم دادگاه صالحه) باید تنظیم شود، این امر در خصوص (ترکیبی از) زن و برده صدق نمی‌کند.

۱۵ـ در مورد این دو آموزه، گفته شده است که در صورت ارتکاب جرم علیه کشور، شوی (بر زن) و سرور (بربرده) مسلط نیست[۷].

... ...

... ...

... ...

... ...

۱۶ـ ... ... نه موبدان بلکه ردان کرده‌اند[۸].

۱۷- در جایی نوشته شده است که چنانچه کسی مرتکب (گناه) مرگ ـ ارزان شود، سرمایه متعلق به او که (در آن هنگام) از مالکیت او بیرون بوده (و) تحت مالکیت شخص بی‌گناهی است، باید به نفع کسی که (در حال آنرا در اختیار) دارد، مصادره شود[۹].

۱۸ـ در جای دیگری نوشته شده است که چنانچه خوانده نخست در محکمه حضور نیابد و متعاقباً مرتکب (گناه) مرگ ـ ارزان شده باشد، اگر در رابطه با عدم حضورش در محکمه دارایی (از او) سلب شده باشد، آنگاه دارایی به کسی تعلق دارد که آنرا سلب کرده است و (دارایی) به کسی که مرتکب (گناه) مرگ ـ ارزان شده نمی‌رسد[۱۰].

۱۹ـ چنانچه شخصی که مرتکب (گناه) مرگ ـ ارزان شده، توبه کند[۱۱]. ... ...

۲۰ـ چنانچه کسی چهار بار مجازات شود و پس از آن نیز جرم دیگری به همان آیین مرتکب شود، هرگز نباید از زندان رها شود.

۲۱ـ ... ...[۱۲]

۲۲ـ چنانچه کسی در حضور دادوران بگوید که: «من با همراهی فرد مشخصی دزدی کردم، (و مال) دزدیِ آن زمان را من (هنوز) دارم»، (این اظهار) درباره آن دیگران می‌تواند شهادت

قلمداد شود، زیرا او آن گفته را برای نفع خویش نگفته است.

۲۳ـ اما چنانچه کسی بگوید که: «مادزدی کردیم و (مال) دزدیِ آن زمان را آن دیگران (هنوز) دارند»، (این اظهار) درباره دیگران به عنوان گواهی، شایسته نیست، زیرا او آن گفته را برای نفع خویش گفته است.

۲۴ـ تاوان زنای محصنه با زن کسان (دیگر) ۳۰۰ (درهم) است.

۲۵ـ چنانچه کسی زن مردی را بدزدد و (با او) زنای محصنه کند، باید ۷۰۰ درهم بعنوان تاوان زنا و نیز ۵۰۰ درهم برای دزدی بدهد. چنانچه کسی از (دختر) صغیر ازاله بکارت کند باید ۶۰۰ درهم (به عنون تاوان) بدهد و نیز (دختر) صغیر را (به خانواده‌اش) باز سپارد[۱۳].

۲۶ـ چنانچه آذر فرنبغ جامه‌ای از مهرآذر فرنبغ بدزدد، آذر فرنبع به عنوان خوانده (در دادگاه حاضر) نمی‌شود، سپس مادام که به سبب عدم حضور خوانده (محاکمه) تعلیق یابد، خواهان در رسمی کردن مذاکرات (شفاهی خود) محق نیست[۱۴].

۲۷ـ و در جایی نوشته شده است که : چنانچه در دادگاه، خواهان یک و خوانده دو نفر باشد، (و) برای تنظیم اظهارنامه در برابر دادوران حضور یابند و در این حضور یک خوانده و یک خواهان آمده باشد، سپس خوانده به گفتار آمده و در مورد خواهان اظهار کند که او مصادره به مطلوب می‌کند و خواهان در مورد خوانده به گفتاری در نیاید، (خوانده غایب) باید برای عدم حضور (خود) سند کتبی (معتبر) ارائه کند. به سبب این قصور، خوانده‌ای که برای شهادت نیامده، باید برای هر دو (خوانده) حکم صادر شود.

۲۸ـ و اگر آن اظهار نامه تنظیم شده باشد، آنگاه آن اظهار نامه را باید در مورد خوانده‌ای که برای ایراد اظهارات نیامده نامعتبر دانست.

۲۹ـ و در مورد اینکه خواهان مصادره به مطلوب نکرده، باید به خوانده‌ای که (در دادگاه) حضور یافته، سندی مکتوب ارائه شود.

۳۰ـ بهرحال این (امر) را باید حل کرد زیر خوانده ممکن است بگوید که: «چنانچه خواهان اظهارنامه‌ای جدا تنظیم کرده بود، مرا این زیان نبود»[۱۵].

۳۱ـ در جایی نوشته است که: چنانچه خواهان دو (و) خوانده یک نفر باشد و یک خواهان و نیز یک خوانده (در دادگاه) حاضر شود، خوانده باید با توجه به خواهان حاضر (در دادگاه) که مصادره به مطلوب نکرده و نیز با توجه به عدم حضور آن دیگری، سندی تنظیم نماید.

۳۲ـ خواهانی که (در دادرسی حاضر) نشود، باید زیان ناشی از عدم حضور (خود) را تادیه کند، زیرا تقصیر خودش بود که اظهار نامه‌ای جدا تنظیم نکرد.

۳۳ـ چنانچه خواهان و خوانده باتوجه به مخالفت خوانده، اظهار نامه‌ای (براین اساس) تنظیم کنند که: «تو نسبت به این اظهارنامه مخالفت نکنی» آنگاه (خواهـان) در آن مـحکمه اظهارنامه دیگری را به همراهی خوانده جهت شهادت نمی‌تواند تنظیم کند.

یادداشت‌ها: فصل ۱

۱ - در متن پهلوی، فصل نخست، با دوواژه [illegible]، از سطر یکم صفحه ۹۱ آغاز می‌شود و با مطالبی که در صفحات ۹۸-۹۷ ادامه یافته و در صفحات ۷۴-۷۳ به پایان میرسد، ارتباط دارد، از این روی ظاهراً باید صفحات ۹۲-۹۱ و نیز ۹۸-۹۷ پیش از صفحات دیگر قرار گیرند. از آنجا که بخش آغازین این فصل افتاده لذا عنوان فصل مربوطه نیز بنابر مندرجات بند ۱۷ و ۱۹ همین فصل بازسازی شده است.

۲ - در این بافت «ud = و» دارای کاربرد مطابقه نیست، بلکه بر مفهوم تناوب دلالت می‌کند. گاهی نیز مفهوم اختیار را بیان می‌نماید.

۳ - این بند دارای افتادگی‌های بسیاری است تا جایی که نمی‌توان ترجمه دقیقی از آن بدست داد.

۴ - پریخانیان: او را نباید مورد اعتراض قرار داد (با این حال او تبرئه می‌شود) برای این موضوع (= تغییر در شهادتش). نگاه کنید به: Perikhanian 1980, PP.212-213

۵ - پریخانیان: چنانچه ضربه وارده دوم سنگین‌تر از ضربه نخست نبوده باشد، آنگاه در مورد مرگ مهرین، هم فرخ و هم آذرفرنبغ هر دو باید به آزمایش الهی تن دهند با توجه به اینکه ضربه دوم سنگین‌تر از ضربه نخست نبوده باشد. نگاه کنید به: Perikhanian 1980,PP.212-213

۶ - پریخانیان متن را در این قسمت دارای افتادگی دانسته و از محتوای ترجمه آن آشکار است که او این افتادگی را مربوط به نام موبد استخر می‌داند. درحالیکه اولاً در متن پهلوی چنین افتادگی دیده نمی‌شود و پریخانیان در نهایت می‌توانست آن نام را هم در آوانوشت و هم در ترجمه خود به متن بیفزاید و دیگر اینکه بود و نبود نام موبد استخر اختلالی در محتوا و مفهوم این بند ایجاد نمی‌کند. نگاه کنید به: Perikhanian 1980, PP. 222-223

۷ - این قسمت در متن پهلوی حدوداً به اندازه هفت سطر افتادگی دارد. در محل این افتادگی یادداشتی به فارسی‌نو آمده است که بنابر بر مطلب مورد ذکر در آن انتظار می‌رفت که یا در آغاز دستنوشته بیاید و یا در پایان آن. صورت اصلی این یادداشت و بازنویسی آن به شرح زیر است:

«این دفتر صبیه اسفندیار نوشیروان داد به برادر... (؟) خود رستم نوشیروان بهمنیار در عوض دفتر یشت و سفرو (=کتاب یشت و ویسپرو)و مبلغ یکهزار دینار سر بدو داده شد تا واضح بوده باشد نوشته و تاریخ روز گوش و ماه آذر قدیم سنه ۱۰۰۶ یزدجردیه».

۸ - مطلب افتاده این بخش احتمالاً باید به بیان مسایلی در مورد برخی اختیارات قانونی و شرعی نه موبدان بلکه ردان، مربوط بوده باشد.

۹ - این حکم به نوع دیگری در بند ۱۲ همین فصل نیز مورد اشاره قرار گرفته است و در مجموع حاکی از آن است که در صورت ارتکاب گناه مرگ ـ ارزان، کلیه دارایی‌های شخص مجرم مصادره شده و به کسی می‌رسد که بنابر قوانین شرع، صلاحدید قانونگزار، و نیز شرایط ضروری دیگر شایسته تملیک باشد.

۱۰ - چنانچه خوانده بار نخست و دوم در محکمه حضور نیافته و دادگاه را به تعویق اندازد و از سوی دیگر مرتکب (گناه) مرگ ـ ارزان نیز شود، خواهان به سبب نکول وی از الزامات حقوقی می‌تواند حکم تامین اموال وی را تقاضا کرده و دارایی را به نفع خود از او سلب نماید. مضافاً براینکه قانون نیز اموال وی را به سبب ارتکاب به گناه مرگ ـ ارزان به نفع خواهان مصادره خواهد نمود.

۱۱ - از این بند تنها ابتدای مطلب باز مانده است.

۱۲ - این بند آنقدر ناقص است که نه مفهوم ضمنی آنرا می‌توان حدس زد و نه مقدار باقیمانده را می‌توان معنی کرد. احتمالاً به سبب افتادگی، از مطلب دیگر باز مانده است.

۱۳ - برای بخش دوم بند مقایسه شود با: ترجمه و تبیین شرح لمعه، جلد ۹، صفحه ۳۴ ؛ ترجمه کتاب لمعه، دوره فقه امامیه، جلد ۲، صفحه ۳۸ ؛ لمعه دمشقیه، جلد ۲، صفحه ۵۱؛ نیز نگاه کنید به باب ۳۴ بند ۳-۱ صددر نثر.

۱۴ - این بند یکی از بندهای در هم ریخته متن است و ترجمه آن بصورت انجام شده تا

اندازه‌ای آزاد است. بعبارت دیگر ترجمه این بند به گونه‌ای که بتوان میان آن و متن پهلوی رابطه‌ای مستقیم برقرار کرد، امکان‌پذیر نیست. پریخانیان نیز جای ترجمه عبارتی را که برابر پهلوی آن معلوم نیست خالی گذاشته است.

۱۵ - پریخانیان: «... چنانچه خواهان اظهار نامه را به گونه‌ای دیگر تنظیم کرده بود، مرا این زیان نبود». «مفهوم این عبارت به روشنی مشخص نیست زیرا اولاً واژه ǰudāg در پهلوی دارای مفهوم «دیگر» نیست، دوماً معلوم نیست منظور از «به گونه‌ای دیگر» چیست؟ نگاه کنید به: Perikhanian 1980, PP. 180-187

۲

درِ وکلا

۱ - (در ارتباط با) اختیار دادن چنانچه کسی بگوید که: «من در مورد فروختن این چیز یا برای پیشبردن این دعوای حقوقی و به سرانجام رساندن آن، گشنسب را وکیل کردم»، در این صورت گشنسب نمی‌تواند در مورد چیزی که مهرین او را وکیل کرده شخص دیگری را وکیل نماید[1].

۲ - چنانچه کسی بگوید که: «من (فلانی) را وکیل کردم»، (در این خصوص) برخی (از صاحبنظران) گفته‌اند که او به محض اینکه سوگند یاد کند (وکیل می‌شود و) برخی دیگر گفته‌اند که به محض اینکه تعهد کند، (وکیل) می‌شود[2].

۳ - و چنانچه کسی بگوید که: «من (شما) هر دو را وکیل کردم (چنانچه) آنها (هردو) ... ...

... ...

...... (به‌عنوان وکیل) یک شخص وکالت کنند (وکالت) معتبر است، اما چنانچه یکی دیگری را وکیل کند، (وکالت) معتبر نیست[3].

۴ - چنانچه کسی (که شخصی را) وکیل کرده است (پس از آن شخص) دیگری را نیز وکیل کند، سپس وکیل پس -گمارد را به (امور مربوط) به متنازعان بگمارد، مادام که وکیل پس -گمارد به دادگاه می‌رود گفتار وکردار وکیل نخست در آن دادرسی باید آنگونه باشد که گویی پس از او وکیل دیگری گمارده نشده است.

۵ - چنانچه خواهان با رضایت وکیل خوانده از حضور شاهد زنده‌ای (؟) در دادگاه ممانعت کند، یا دادور با رضایت وکیل خواهان و وکیل خوانده شاهد زنده‌ای (؟) را از شهادت در دادگاه بازدارد، این امر دارای اعتبار است.

۶ - تائید (صلاحیت) وکیلی که گمارده شده لازم است و چنانچه دادوران او را (به‌عنوان وکیل) به پذیرند، مورد تایید است.

۷ - چنانچه خواهان و خوانده دونفر را با هم (به وکالت منصوب کنند) و سپس یکی از آن‌ها را جدا از دیگری وکیل کنند و هر دو وکیل به دادگاه روند، بنابر قوانین حقوقی، یکی از وکیلان را (دادوران) می‌پذیرند، و چنانچه دونفر را با هم وکیل کنند، آنگاه حضور هردو (نفر) در جریان دادرسی الزامی است.

۸ - چنانچه وکلا یکی متفاوت از دیگری سخن بگویند، سخن آنها را نباید پذیرفت و دادگاه را باید به تعویق انداخت.

۹ - چنانچه بانوی خانواده و سرپرست خانواده در مورد امر معینی درخواست حکم دادرسی کرده باشند، چنانچه بانوی خانوداه سرپرست خانواده را وکیل کند (وکالت) معتبر است، اما چنانچه سرپرست خانواده بانوی خانوداه را وکیل کند (وکالت) معتبر نیست؛ دلیل این امر این است که بانوی خانواده به تنهایی در (اداره) امور خانواده محق نیست.

۱۰ - هر آنچه که طرفین اصلی (دعوا) بر یک آیین گفته باشند، وکلا در (سخن) گفتن به آیین دیگر مجاز نیستند؛ و چنانچه بگویند، نباید پذیرفت؛ و اگر بپذیرند (آن وکیل) از وکالت بر کنار می‌شود، و آنچه را که بپذیرند نباید مورد اقدام قرار دهند.

۱۱ - و چنانچه کسی طی صیغه‌ای بگوید که: «من (فلانی را) وکیل کردم»، (حق دارد تنها یک نفر را بعنوان) وکیل در پیشبرد (پرونده) و نیز وکیل خویش مختار نموده (و به وکالت) به گمارد، ولی او در مورد (امور مربوط) به طرفین دیگر اختیار ندارد.

۱۲ - چنانچه (وکیل) خواهان وکالتی (ممهوربا) مهر خوانده داشته باشد، حتی اگر خوانده از مهر (خویش) آگاه باشد، این امر قانونی نیست، ولی گواه (حاضر در) دادگاه می‌تواند وکالت یکی از طرفین متعاهد را برعهده بگیرد.

یادداشت‌ها: فصل ۲

۱ - این بند مربوط می‌شود به تعهدات وکیل.
«وکیل در امری نمی‌تواند برای آن امر به دیگری وکالت دهد مگر اینکه صریحاً یا به دلالت قراین وکیل در توکیل باشد». ماده ۶۷۲ قانون مدنی.
نیز نگاه کنید به : لمعه دمشقیه، جلد۲، صفحه ۱۸؛ ترجمه کتاب لمعه، دوره فقه امامیه، جلد ۲، صفحه ۱۱-۱۰؛ ترجمه و تبیین شرح لمعه، جلد ۸ ، صفحه ۹۳-۹۲ ؛ الروضة البهیة، مجلد ثانی، صفحه ۱۳.

۲ - این بند که علی‌الاصول باید در آغاز این فصل می‌آمد به کلیات و شرایط تحقق وکالت مربوط می‌شود: «وکالت ایجاباً و قبولاً به هر لفظ یا فعلی که دلالت بر آن کند واقع می‌شود»؛ ماده ۶۵۸ قانون مدنی؛ نیز نگاه کنید به: الروضته البهیه، مجلدثانی، صفحه ۱۲-۱۱؛ لمعه دمشقیه، جلد ۲، صفحه ۱۶؛ ترجمه و تبیین شرح لمعه، صفحه ۷۹ ؛ ترجمه کتاب لمعه، جلد ۲، صفحه ۹.

۳ - این بند دارای افتادگی است اما از محتوای آن مضمون مربوطه تا حدی روشن است.
برای بخشی از آن، نگاه کنید به: ماده ۶۶۹ قانون مدنی: «هرگاه برا انجام امری دو یا چند نفر وکیل معین شده باشد، هیچیک از آنها نمی‌تواند بدون دیگری یا دیگران دخالت در آن امر بنماید، مگر اینکه هریک مستقلاً وکالت داشته باشد، در این صورت هرکدام می‌تواند به تنهایی آن امر را بجا آورد»؛ و برای بخشی دیگر، نگاه کنید به: ماده ۶۷۲ قانون مدنی در یادداشت شماره یک همین فصل.

۴ - منظور از صیغه که در پهلوی برابر آن واژه ēwaz قرار می‌گیرد، همان عبارت «من فلانی را وکیل کردم» است. در واقع این عبارت دلیل بر ایجاب است که خود یکی از ارکان دوگانه تحقق وکالت محسوب می‌شود.» وکالت ایجاباً و قبولاً به هر لفظ یا فعلی که

دلالت بر آن کند واقع می‌شود»؛ ماده ۶۵۸ قانون مدنی ؛ نیز نگاه کنید به: ترجمه و تبیین شرح لمعه، جلد ۸ ،صفحه ۸۱-۷۹ ؛ ترجمه کتاب لمعه جلد ۲، صفحه ۹ ؛ لمعه دمشقیه جلد ۲، صفحه ۱۶؛ الروضة البهیه، مجلد ثانی، صفحه ۱۲-۱۱.

۳

درِ خواهان

۱ - چنانچه خواهان بگوید که: «تو ملزم به پرداخت (غرامت) و دادن چیز (مورد نظر) به مردم هستنی، مرا درخواستن وستاندن (غرامت و آن چیز) از کسی که (تو) باید (به او خسارت) بدهی محق کرده است، چنانچه او را حکم تفویض اختیار همراه نباشد، براساس آنچه که از سوی دستوران نوشته شده است باید برای خوردن سوگند، به او اجازه حضور در دادگاه داده شود؛ و چنانچه پیش از سوگند خوردن در دادگاه، دادگاه به نتیجه نرسد، او باید به سوگند خوردن تن در دهد و چنانچه که با سوگند مخالفت کند، (دیگر) نباید (او را) سوگند داد.

۲ - توجیه (این امر) این است که: نخست برای من مشخص نیست که خوانده در دادگاه اصیل است یا وکیل، و ایدون می‌دانم که چنانچه اینگونه بگوید که: «چیز (مورد نظر) را باید (پس) داد و من در خواستن وستاندن چیز (مورد نظر) از کسی که باید به او داده شود محق هستم»، (در واقع این را) برای احراز مالکیت خود گفته است، زیرا چنانچه کسی برای مورد تحت مالکیت خویش بگوید: «من برای خواستن وستاندن (چیزی) تو را مختار کردم»، (آنگاه) حق ادعای مالکیت را (به آن شخص) منتقل کرده است.

۳ - چنانچه کسی بگوید که: «تو از مهرین وام ستانده‌ای و مهرین آن وام را به مالکیت من داده است» ، و خوانده بگوید: «من وام نستانده‌ام و مهرین (نیز آن وام را) به (مالکیت) تو نداده است»، چنانچه ستاندن وام محرز شود، علیه خوانده نسبت به (باز پرداخت) وام باید حکم داد.

۴ - دلیل آن این است: چنانچه کسی گفته باشد که: «من وام نستانده‌ام»، (همانند این است

که از سوی او) گفته شود که: «در برابر کسی ملزم به پرداخت (بدهی) نیستم»؛ ولی چنانچه (این) الزام محرز شود.....[۱]

۵ - .... شوهر باید نگهداری کند و برای نگهداشتن، حکم دادگاه باید صادر شده باشد و نگهداری دارایی (خانواده) در خانواده بایسته است[۲].

۶ - خواهان و خوانده باید مورد اعتماد باشند[۳]. (چنانچه) خوانده در ارتباط با خواسته‌ای اظهار کند که: (آن خواسته از اختیار) فلانی بیرون (رفته و) به‌عنوان گروگان یاوثیقه یا رهن یا به صورت دیگر من باید (آنرا) نگهدارم (و در نتیجه) به مالکیت من در آمده است، و خواهان نیز اظهار کند که: آنها (یعنی شریکان من) مرا (از الزام در پرداخت بدهی) آزاد کردند، به‌عبارت دیگر من در ارتباط با (این) خواسته، همراه با شریکان (خود) ملزم به پرداخت بدهی نیستم[۴]....

۷ - و چنانچه کسی بگوید که: «او زن کسی نبود و مرتکب زناشد» در به ازدواج در آمدن محق است و (دیگر از آن پس) نباید زنا کند.

۸ - مهرین خواسته‌ای را از فرخ به وام ستاند و خواهان اظهار می‌دارد که: «مهرین آن خواسته را به من واگذار کرد» و خوانده امر واگذاری به خواهان را انکار کرده و اظهار می‌کند که: « (مهرین آن را) به شخص دیگری (واگذار کرده و من) به او که واگذار شده (بدهی مربوطه را) پرداخته‌ام...»، چنانچه خوانده در ارتباط با آنچه که او انکار کرده بود مورد تصدیق قرار گیرد، آنگاه خواهان باید به داشتن سوء نیت متهم شود[۵]. و چنانچه (به سبب سوء نیت) محکوم شود، از آن خواسته (که حقیقت را در مرد آن) نگفته (چیزی) به خواهان نباید داد و رای صادره اینکه: «(باید به او حکم شود که خواسته را بطور کامل) بده».

۹ - (و) چنانچه او برای مثال همی گوید که: «چنانچه خواهان اظهار کند که سه سال است که او به ازدواج من در آمده و خوانده (با او) زنا کرده است»، (و) خوانده اظهار کند که: « سه سال است که او به ازدواج کلین (؟) در آمده، با توجه به وضیعتی که خواهان اظهار کرده که «(هنگامی که آن زن) به ازدواج کلین (؟) در آمد، من (جریمه مربوطه را) به کلین (؟) پرداخته‌ام»، چنانچه خوانده..... (آنگاه) خواهان به سوء نیت متهم شده و چنانچه (به همین جرم) محکوم شد، رای صادره اینکه: به....[۶]»

۱۰ـ چنانچه خواهان (علیه زنی) براین اساس طرح دعوا کند که «تو.....» و آن زن نیز.... را انکار کند و بگوید که: «من زن شخصی به نام مهرین هستم» و تا زمانی‌که خواهان سند مکتوب به دادگاه بیاورد آن زن گفته باشد که: «من زن مهرین نیستم»، آنگاه حکم

(این‌گونه) باید صادر شود که: «تو تعهدات خود را به‌عنوان زن خواهان انجام بده، زیرا آن زن نمی‌تواند بگوید که او شوی من نیست».

۱۱ - چنانچه خواهان بگوید که: «این خواسته (به مدت) یک سال در اختیار مهرین بوده، و او (آنرا از) دو سال (پیش) به من داده است»، (با این حال) خوانده اظهار کند که: «نخست (به مالکیت مهرین) درآمد، سپس به مالکیت من داده شد»، (آنگاه در چنین وضعی) خواهان و خوانده هردو باید در جلسه دادگاه برای رسیدگی به موضوع مورد مناقشه شرکت کنند.

۱۲ - و چنانچه خواهان اظهار نماید که: «(این خواسته به مدت) یک‌سال تحت (مالکیت) مهرین بوده، اما او ده سال پیش به من داد» و آنگاه خوانده اظهار نماید که: «در آن هنگام (به مالکیت مهرین) در آمد و او (از) هشت سالی پیش به من داد»، آنگاه برای خوانده باید جلسه رسیدگی قضایی ترتیب داده شود ولی برای خواهان نیاز به جلسه رسیدگی نیست.

۱۳ - چنانچه خواهان بگوید که: «این خواسته از آنِ فرخ بود و او (آنرا) به من داده و مالکیت (آنرا) از آنِ من کرده، همانگونه که حکم (مربوطه) را همراه دارد»[۷]، (و نیز) خوانده اظهار کند که: «(این خواسته) یک‌سال تحت مالکیت فرخ بود، و سپس او (آنرا) به من داد، و برای سه سال مالکیت آنرا به من واگذار کرد، (و اکنون نیز) بنابر همان حکم قانونی (آنرا در اختیار) دارم»، (آنگاه) خوانده باید برای تملک (غیر قانونی) محکوم شود، زیرا او (با این امر) همداستان بود که: «دوسال است که من مالک (آن خواسته) نبوده‌ام، چون تحت مالکیت فرخ بوده است»، و بنابر آن حکم باید به خواهان اعلام شود.

۱۴ - چنانچه خواهان بگوید: «این دارایی برای یک‌سال از آنِ فرخ بود و (سپس او) آنرا به من داد، (و) بنابر آن حکم قانونی در مالکیت من است»، همداستان[۸]..........

یادداشت‌ها: فصل ۳

۱ - بخش پایانی این بند افتاده است و از همین روی نتیجه بحث روشن نیست

۲ - پریخانیان این صفحه را از سطر ۲ آغاز کرده است و سطر ۱ را علیرغم بازسازی خود که می‌توانست آنرا کامل کند، قابل ترجمه ندانسته است. این در حالی است که قیاس این صفحه با صفحه قبل یعنی صفحه ۸۲ نشان می‌دهد که سطر ۱۷ آن افتاده است و نه به گمان پریخانیان سطر نخست. بهرحال باافتادگی آغازین بند، نمی‌توان به یک ترجمه قطعی دست یافت. نگاه کنید به: Perikhanian 1980, PP. 196-197

۳ - پریخانیان این سطر را متعلق به پایان بند قبل می‌داند در حالیکه سطر مذکور به هیچ وجه نمی‌تواند از نظر معنایی و منطقی ارتباطی با مفهوم بند قبل داشته باشد، به عبارت دیگر همانگونه که در یادداشت پیشین گفته شد، پریخانیان این بند را ترجمه نکرده است، شاید اگر آنرا ترجمه می‌کرد متوجه عدم ارتباط مفهومی آن با بند مذکور می‌شد.نگاه کنید به: Perikhanian 1980, PP. 196-197

۴ - بخش پایانی این بند افتاده و در نتیجه مسئله به روشنی مشخص نیست.

۵ - افتادگی در میان این بند سبب شده که رابطه منطقی ابتدا و انتهای بند بویژه مفهوم دقیق بخش پایانی آن به روشنی مشخص نباشد؛ مسئله دیگر این که پریخانیان از این قسمت به بعد را بخش آغازین بند بعد می‌داند در حالیکه مفهوم بند مذکور، این نظر را تایید نمی‌کند.نگاه کنید به: Perikhanian 1980, PP. 196-197

۶ - پریخانیان در ترجمه خود از این بند و بندهای دیگر بعد از آن، قید «از.... سال پیش» را در کنار تمام شماره سال‌ها آورده است در حالیکه استفاده از این قید به صورتی که او به کاربرده در مفهوم، تناقض و ابهام پیش می‌آورد. نگاه کنید به: Perikhanian 1980, PP.

198-199

۷ - پریخانیان در آوانویسی خود از متن، سطر ۱۱ صفحه ۸۴ را به کلی جا انداخته و در برابر آن عبارتی را برپایه حدس خود افزود. در حالیکه اگر این جا افتادگی پیش نمی‌آمد نیاز به این افزایش هم نبود. البته شمار سطرها در آوانویسی او نشان می‌دهد که او متوجه این جا افتادگی نشده است ؛ زیرا پس از شماره ۱۰، شماره ۱۲ آمده است. نگاه کنید به: Perikhaman 1980, PP. 198-199

۸ - بخش پایانی این بند که نشان می‌دهد دنباله بند فوق است افتاده و در نتیجه نمی‌توان منظور از آن را به روشنی دریافت.

٤

درِ بردگان[۱]

۱ - ...... و به بندگی دهد چونان بَود که کسی دهقان شاهان شاه را به بندگی به شخصی دهد.

۲ - می‌گویند که تا فرمانروایی بهرام[۲]، مردمان مالک آن برده‌ای بودند که از پدر (برده‌ای که به آنان تعلق داشت) زاده شده باشد، نه آن (برده‌ای) که از مادر (برده). از این روی سوشیانس گفت که بچه به پدر تعلق دارد در حالیکه اکنون می‌گویند که (به) مادر.

۳ - چنانچه زن و یا برده در برابر دید و مشاهده شوهر[۳] و سالار (خود به کسی) زخم (زنند) یا (براو) ستم کنند (در این صورت) تاوان دو (بخش) است، یک (بخش مربوط به) صاحب یا سالار (او)، یک بخش (مربوطه به) کسی که گناه کرده است.

۴ - چنانچه شخصی برده‌ای را در هر ده بهر یک[۴] آزاد کند، فرزندانی که از آن برده زاده می‌شوند نیز هریک در هر ده بهر یک بهر آزاد خواهند بود.

۵ - چنانچه آتشی دو بنده - مرد و دو برده - مرد[۵] (به‌عنوان خادم موقوفه) داشته باشد و شخصی در مورد خواسته‌ای (اینگونه نیت) کرده باشد که «من (آن خواسته را) به (مرد-) بندگان آن آتش دادم»، از آنجایی که برده برای بندگی (و وقف) آتش (شایسته) نَبود، (از این روی) به برده (خادم) آتش چیزی نداده است.

۶ - در جایی نوشته شده است که: چنانچه برده ترسایی به دین بهی بگراید و به قرابت بهدینان در آید، پرداخت بهای (آن) برده الزامی است و برده آزاد است و خسارات او را باید جبران کرد، اما چنانچه باگرایش به دین بهی به قرابت کسی در نیاید، آنگاه خود باید بهای خویش را بپردازد.

۷ - (کسی در) فروختن برده به کفار[۶] مجاز نیست؛ چنانچه به فروشند از سوی رئیس دین

بهی، در رابطه با (آن) برده (خریدار و فروشنده) هر دو دزد محسوب می‌شوند، (در مورد) درهم (آن نیز) چنانچه متعاقباً در راه.... (برای) زمانی، همراه او که دارنده آن است باید باقی بماند.

۸ - چنانچه برده کافر همزمان با صاحب یا پس از صاحب (خود) به بهدینی[۷] به گراید، همی برده باشد.

یادداشت‌ها: فصل ۴

۱ - این فصل همانند بسیاری از فصل‌های دیگر این متن دارای عنوان نیست. پریخانیان به استناد بند اول آن، عنوان "dar ī bandagīh" را برگزیده در حالیکه اولاً این متن دو اصطلاح "bandag و ansahrīg" را گاه به مفهوم «برده» و گاه به مفهوم خاص bandag به معنی «برده ایرانی و ansahrīg را به معنی «برده غیر ایرانی تبعه ایران» به کار برده و دیگر اینکه بحث مندرج در این فصل بیشتر به ansahrīg مربوط می‌شود تا bandag. از این روی انتخاب عنوان dar ī ansahrīg برای این فصل شایسته‌تر است. نگاه کنید به: Perikhanian 1980, P.26

۲ - با اینکه در این بند روشن نیست که منظور از بهرام کدامیک از شاهان ساسانی است که دارای نام بهرام بودند، ولی به نظر می‌رسد که منظور از آن باید مشهورترین آنها یعنی بهرام پنجم باشد. نگاه کنید به: Bulsara 1937, P.54

۳ - از آنجایی که در متن پهلوی بحث مربوط می‌شود به «زن و برده» و پس از آن به عبارت xwadāy ud sālār اشاره شده، از این روی این نتیجه حاصل می‌شود که اولاً "ud" هم در میان "zan ud ansahrīg" و هم در میان "xwadāy ud sālār" دارای عملکرد تناوب است و نه مطابقه، چه در غیر این صورت واژه‌های zan و ansahrīg و نیز xwadāy و sālār با یکدیگر مترادف می‌شدند که بنابر مندرجات متن قطعاً این گونه نیست؛ و دیگر اینکه چون به ترتیب xwadāy به «زن» و sālār به ansahrīg مربوط می‌شود از این روی منظور از xwadāy در این بافت باید «شوهر» باشد.

۴ - بلسارا عبارت pad x bahr ē bahr «در هرده بهر یک بهر» را بصورت pad x bār ē bār قرائت و به «در هر ده زمان، یک زمان» ترجمه کرده است. البته با اینکه منظور از "bahr"

در متن کاملاً روشن نیست اما قرائت و ترجمه بلسارا نیز به کلی نامتعارف است. در این مورد بلسارا معتقد است که بنابر مطالب این بند هر برده در هر ده روز یک روز و در هر ماه سه روز آزاد بوده است و بر همین روال فرزندان آنها نیز از این حق برخوردار بوده‌اند، اگرچه در این خصوص به ضمانت اجرایی اشاره نشده است. از آنجایی که هر برده از هر ده روز یک روز آزاده بوده از این روی بنا به همین مناسبت فرزند دهم از هر برده به کلی از قید بردگی آزاد می‌شده است. نگاه کنید به: Bulsara 1937, P.56, n.2.

برای ترجمه بکار رفته در متن، مقایسه شود با: ترجمه کتاب لمعه، دوره فقه امامیه، جلد ۲، صفحه ۱۲۰؛ لمعه دمشقیه، جلد ۲، صفحه ۱۳۱.

۵ - در مورد bandag و anšahrīg نگاه کنید به یادداشت شماره یک همین فصل و نیز، پیگولوسکایا ۱۳۶۷، ص ۲۷۳. به استناد بخش پایانی همین بند، تنها «بنده - مرد» شایستگی وقف شدن برای خدمت به آتشکده را داشته و «برده» به سبب غیر ایرانی بودن نمی‌توانست وقف خدمت شود.

۶ - در متن ag-dēnān . بلسارا به استناد این بند، بند قبلی و نیز واژه anšahrīg به این نتیجه رسیده است که برده باید غیر ایرانی و یا غیر زردشتی باشد که در هر صورت فروختن آن به کفار جایز نیست. اما به استناد بند پایانی همین فصل خود دریافته که به نتیجه درستی نرسیده و بند آخر را استثنایی بر یک قاعده کلی مطرح شده در این بند دانسته است. در اینجا ذکر چند نکته ضروری به نظر می‌آید؛ نخست اینکه عدم جواز فروش برده به کفار به سبب عدم جواز معامله با کفار است، و مطلب مهم دیگر اینکه بند پایانی این فصل به صراحت بیان می‌دارد که ورود به دین زردشتی برای غیر زردشتیان ممکن است حتی برای یک برده غیر ایرانی تبعه ایران، و مسئله دیگر اینکه باز به استناد بند پایانی این فصل تنها تدین به دین زردشتی سبب آزادی برده می‌شود، تحقق قرابت و نزدیکی توامان با تدین به دین بهی سبب رهایی او از پرداخت بها می‌شده است.

۷ - پریخانیان بجای این واژه در آوانویسی خود واژه ag-dēnīh را آورده و آنرا به «اعتقاد به دین دیگر (غیر زردشتی)» ترجمه نموده است. در این مورد ذکر چند نکته ضرورت دارد. نخست اینکه در متن پهلوی بدون هیچگونه ابهامی واژه بصورت hū-dēnīh آمده و نیاز به هیچگونه اصلاحی نیز ندارد و معلوم نیست که پریخانیان چرا واژه را بصورت ag-dēnīh آورده است؛ دیگر اینکه حتی چنانچه لزوم اصلاح واژه نیز پیش می‌آمد قطعاً باید بصورت واژه دیگری اصلاح می‌شد و نه بصورت ag-dēnīh زیرا این واژه بصورت صفت در آغاز بند آمده است و مسئله مطرح شده در این بند مربوط می‌شود به برده

کافری که به دین بهی متدین می‌شود نه از کفر به کفر. نگاه کنید به: Perikhanian 1980, PP. 28-29



این در مربوط است به تادیه بدهی شریکان و همخواستگان و همپایندانان[1]

۱ - سه مرد، سرمایه‌ای را به وام می‌ستانند و سندی را مُهر می‌کنند. آن کس که وام داده متعاقباً آن دارایی را به هر یک از آن (سه نفر) واگذار کرده که به مالکیت شخص آنها در آید. آنگاه آن شخص حق ندارد، بیش از آنچه که او را باید از شریکان بخواهد[2].

۲ - چنانچه ورثه انجام تعهدات پدر[3] (در گذشته) را به حکم نیابت به پسر قانونی واگذارند، چنانکه از خدای - بود دبیر روایت می‌کنند، تعهد پرداخت (وام) ساقط می‌شود و شخصی که (نیابت را) به او وا می‌گذارند نمی‌تواند از شریکان (دیگر باز پرداخت وام را) مطالبه کند.

۳ - چنانچه دو مرد با هم وام بستانند و بخشی (از آن وام) را باز پردازند، (یعنی) یکی از آنها سهم خویش را بپردازد، (چگونگی) آنچه را که می‌پردازند باید به گونه‌ای باشد که می‌باید بر پایه تعهد نامه می‌پرداختند.

۴ - هنگامی که بخواهند بدهی را بپردازند، پیش از زمان انقضای (تعهد، پرداخت) به عهده خوانده و پس از زمان انقضا به عهده ضامن خواهد بود.

۵ - چنانچه (طبکار) سه بار[4] به ضامن بگوید که «من تو را از ضامن بودن آزاد کردم»، آنگاه او از ضامن بودن آزاد خواهد شد.

۶ - در مورد باز پرداخت (بدهی)، اگر (طبکار) پیش از انقضای زمان (تصریح شده، عبارت فسخ ضمانت را) اظهار کند، (تعهد بدهکار) ساقط نمی‌شود، و اگر پس از انقضای زمان (آنرا) بگوید، (مسئله) قابل بررسی است.

۷ - چنانچه سه مرد، سرمایه‌ای برابر با ۱۰۰ (درهم) از شخصی به نام فرخ وام بستانند و

سپس فرخ آن سرمایه را از یک نفر خواستار شود، (در این مورد) فرخ - زروان و وه - هرمزد گفته‌اند که (فرخ تنها می‌تواند) بخشی را که به آن شخص (مربوط می‌شود) از او خواستار شود (و) بقیه (سرمایه) را می‌تواند از (هریک) جدا از دیگری بخواهد.

یادداشت‌ها: فصل ۵

۱ - در متن پهلوی ham-xwāstag ، همخواسته: افرادی که در شرکت دارای مسئولیت برابرند و در نتیجه در برابر تعهدات نیز به یکسان مسئولند. ham-pāyandān ، همپایندان: افرادی که علاوه بر شراکت در اموال و در آمد، در ضمانت و وثیقه‌های مربوطه نیز دارای مسئولیت مشترکند. برای پایندان به معنی پذیرفتار، کفیل، ضامن و نیز پایندانی، نگاه کنید به: معین ۱۳۴۲ صفحه ۶۵۹ ؛ آنندراج ۱۳۶۳ صفحه ۸۸۲ ؛ برهان ۱۳۳۵ صفحه ۳۶۵ ؛ جعفری لنگرودی ۱۳۴۶، صفحه ۱۲۶. در این متن واژه hambāy به معنی عام «شریک» آمده و مشخص نیست که دقیقاً حدود شراکت در آن چیست.

۲ - منظور این است که شخص وام دهنده با توجه به تخصیص بخش معینی از وام به هریک از سه نفر وام گیرنده و نیز باتوجه به اینکه هریک از نفرات وام گیرنده در برابر وام خود متعهدند، نمی‌تواند از هریک از بدهکاران بیش از میزان تعهد شده طلب نماید.

۳ - tōzišn ī pidarān، انجام تعهدات پدر؛ ān - در واژه pidarān پسوند صفت ساز است و نه شناسه جمع.

۴ - منظور این است که عبارت «من تو را از ضمانت آزاد کردم» را سه بار تکرار کند تا صراحت آن آشکار شود. بلسارا معتقد است که منظور از "III gōwišn" در این بند «سوگند سه گانه به پندار نیک گفتار نیک و کردار نیک» است. نگاه کنید به: Bulsara 1937,P.62. البته این نظر نمی‌تواند درست باشد زیرا همانگونه که گفته شد منظور، سه بار تکرار عبارت متضمن عزل ضامن است.



در صدور حکم از سوی پیشه[1] سالاران و خرسندی و ناخرسندی نسبت به آن حکم

۱ – صدور حکم (از سوی) پیشه سالاران ممکن نیست مگر به فرمان فرمانروایان[2]. چنانچه (او) نسبت به حکم صادره خرسند بوده باشد، مگر در مواقعی که لازم باشد به گونه‌ای دیگر عمل شود، آنگاه اعلام ناخرسندی او در مورد حکم پذیرفته نیست.

۲ – چنانچه خواهان نسبت به حکم دادور در مورد الزام خوانده در تادیه بخشی از وام و پرداخت دارایی خرسند بوده باشد و سپس توجیهاتی (در اعتراض به آن) بیاورد، آنگاه به سبب اظهار خرسندی (نسبت به آن حکم) محکوم (به پذیرش حکم صادره) است.

۳ – و جهت درخواست کیفر برای پرداخت (بدهی) و (نیز) اظهار خرسندی نسبت به حکم مبنی بر (الزام) پرداخت (بدهی) و در خصوص منازعه برای عدم پرداخت (بدهی) به جزئیات مسئله نباید پرداخت.

۴ – بجز صدور حکم غیابی، اظهار عدم رضایت با صدور هر حکم دیگری از سوی قاضی کهتر را باید پذیرفت و (از این روی تشکیل جلسه دادگاه دیگر) با حضور قاضی ارشد الزامی است.

یادداشت‌ها: فصل ۶

۱ – پیشه، پهلوی pēšag ؛ اوستا ـ [1]pištra. شغل، پیشه، طبقه اجتماعی.
در این فصل منظور از پیشه، طبقه اجتماعی است که بصورت اصیل سه گانه، در دوره‌ای به گونه چهارگانه و یا بیشتر بوده است؛ در این مورد نگاه کنید به: مینوی ۱۳۵۴، صفحه ۵۹–۵۷ و نیز حواشی و توضیحات مربوطه، صفحه ۱۴۳–۱۴۲؛ پورداود ۱۹۲۷، صفحه ۸۹–۸۵ ؛ کریستن سن ۱۳۵۱، صفحه ۱۳۳–۱۱۸ ؛ مظاهری ۱۳۷۳، صفحه ۴۸–۴۶.
perikhanian 1997, P.382; Bartholomae 1904, p.908; Nyberg 1974, p.161.
دردینکرد ۷ به این مطلب تصریح شده است که:
ōz buwandagīh i-š pad čihr <i> ēn IV pēšag, pēšag i ast āsrōnīh ud artēštārīh, wāstaryōšīh <ud> hutuxšīh... DK. VII, M 623/13-15; Sanjânâ 1912, Vol.XIII, DK.VII, text, P.62, Trans. P.52.
«کمال قدرت که در چهر این چهار پیشه (= طبقه) است، طبقه آسرونی و (طبقه) ارتشتاری (و طبقه) واستریوشی و (طبقه) صنعتگری...»

۲ – از عنوان و نیز مندرجات بند نخست این فصل بر می‌آید که روسای طبقات اجتماعی نیز در صدور احکام دارای صلاحیت بوده‌اند و احکام صادره از سوی آنها هنگامی از ضمانت اجرایی و الزام قانونی برخوردار می‌شد که با خرسندی و اعلام صریح و آشکار فرمانروایان وقت و صدور فرمان آنها همراهی می‌شد.



در طلاق[1]

۱ - چنانچه (شوهری) به زن (خویش) بگوید که «من (تو را) نسبت به خویشتن سالار (و) مختار کردم» طلاق تحقق نیافته است، بلکه به او اختیار در شوی کردن به گونه چگر- زنی[2] داده شده است.

۲ - چنانچه (مردی) اظهار کند که «دختری (متولد از) پادشا (- زنی[3]) به همسری من در آمد و من با خرسندی (خودِ) دختر (آن) دختر را از همسریم طلاق دادم»، آنگاه - مگر اینکه (دقیقاً) به همان آیین اظهار کند - چیزی از (وضعیت قانونی) دختر مشخص نشده، (و او) مطلقه نیست و (آن) دختر و آن مرد (همانند گذشته) زن و شوهرند.

۳ - چنانچه (مرد) در آن هنگام که فوت می‌کند، او را زن و فرزند نباشد، (شخصی به‌عنوان) قیم[4] باید گمارده شود.

۴ - در جایی نوشته شده است که چنانچه مردی زن (خویش) را طلاق دهد - مگر (در مواردی) که آن زن را نسبت به خویشتن سالار و مختار کند ـ نمی‌تواند (حق) سالاری را به کسی واگذار کند و چنانچه آن زن پس از آن، در حیات آن مرد شوهر کند و فرزند زاید، آنگاه فرزند آن زن به کسی تعلق دارد که آن زن را به آن شیوه طلاق داده است.

۵ - چنانچه مرد با خرسندیِ زن (خویش، آن) زن را طلاق دهد و (او را) به همسری پسر نوجوان خویش دهد (و آن) نوجوان در نوجوانی فوت کند، آنگاه به سبب (در گذشت شوهر دوم در نوجوانی) به آن زن قیمومت آن مرد (دوم) نمی‌رسد[5].

۶ - چنانچه مرد (در فعالیت‌های اقتصادی و مالی) شریک زن باشد، و نیز اینگونه پیمان کند که «این دارایی ـ که در مالکیت تو بوده ـ از آن کسی باشد که تو بگویی»، آنگاه ـ چنانچه

(شوهر) همسر (خود) را طلاق دهد، و نیز متعاقباً همسر (آن مرد) اظهار کند، «اینکه آن دارایی از آن (چنین) کسی بوده باشد خوب است»، (سپس آن دارایی واگذار شده به واگذار کننده) نباید مسترد شود، اما شراکت باید منحل شود؛ پوسانوز و مردگ (در این مورد) همداستان بوده‌اند. پوسانوز این (مورد) را نیز گفته که من در ثبت دعاوی حقوقی دیدم که (مسئله‌ای) درباره شراکت مطرح شده بوده و (اینگونه) رای صادر شده بود که شراکت میان آنها باید منحل شود.

۷ - در مورد طلاق این نظر ابراز شده است که طلاق بدون (انتصاب) قیم تحقق نمی‌یابد، و اقدام به (چنین) عملی، همانند آن است که (قیم دیگری) بر او گمارده شود.

۸ - در مورد طلاق: برخی گفته‌اند که آنچه را که (زن) برای زناشویی (با خود) برده چونان جهیزیه و دارایی (دیگر با خود) به بَرد و (آنچه را که) در دوره همسری بدست آمده (باقی) به ماند. اقدام به این عمل برای این است که «(آن زن) تامین شود».

۹ - زن دارایی را که شوهر در (زمان) زناشویی به او داده، در صورتی که شوهر او را با خرسندی (خود زن) طلاق دهد، نه (می‌تواند همراه) برد و (آن سرمایه) برای شوهر (باقی) بماند.

۱۰ - چنانچه (شوهر) بگوید که «من همسر(م) را از همسری خلع کردم و (او را) به همسری و تحت قیمومت فرخ در آوردم» و (چنانچه) فرخ (آن) زن را به همسری بپذیرد (اما) در مورد سالاری (عبارت: سالاری در مورد او) «ضروری نیست» را اظهار کند؛ در این مورد برخی گفته‌اند که طلاق تحقق نیافته است. بهرام گفته است که سبب این امر اظهار کردن (عبارت) «سالاری ضروری نیست» است، که همانا در مورد زناشویی نیز صادق است. زیرا زناشویی بدون سالاری تحقق نمی‌یابد. (این امر) همانند این است که خواسته‌ای را به او واگذار کنند (و او) در مورد آن (خواسته عبارت) «ضروری نیست» را اظهار کند، بنابراین «واگذارای» تحقق نیافته است.

یادداشت‌ها: فصل ۷

۱ – طلاق عبارتست از زایل کردن و از میان بردن قید نکاح که در محدوده فقه ادیان، مذاهب و آیئن‌های گوناگون و نیز مجموعه قوانین مدنی هر کشور اعم از اینکه منبعث از دین باشد، و یا عرف و غیره، شرایط آن تعیین و تعریف می‌شود. در فقه امامیه نگاه کنید به: ترجمه و تبیین شرح لمعه، جلد ۱۰، صفحه ۳۴۹–۲۱۹؛ ترجمه کتاب لمعه، دوره فقه امامیه، جلد ۲، صفحه ۱۰۶–۷۷ ؛ لمعه دمشقیه، جلد ۲، صفحه ۱۲۸–۱۰۰؛ در فقه اهل سنت نگاه کنید به: الفقه المنهجی علی مذهب الامام شافعی، المجلدالثانی، صفحه ۱۶۰–۱۱۳؛ قانون مدنی، ماده ۱۱۵۷–۱۱۳۳.

در دین مزدیسنا ظاهراً در دوره‌هایی طلاق در شرایط عادی می‌توانست تحقق یابد کمانیکه مندرجات همین فصل و نیز قید مهریه در اسناد باقیمانده ازدواج تائید کننده این امر است. اما بتدریج با محدود شدن اختیارات زوج در مورد طلاق، این امر بکلی ممنوع و تنها در شرایطی خاص امکان‌پذیر شده است. از این روی قایل شدن به مهریه نیز موضوعیت خود را از دست داده و دیگر جزو شرایط تحقق عقد نیامده است.

در مورد عوامل مشروعیت طلاق در دین مزدیسنا در بند ۱۶–۸ باب ۳۴ صد در نثر آمده است:

«و بدین مازدیسنان نشاید که زن را رها کنند و طلاق نیفتد مگر به چهار چیز، یکی آنکه بستره شوهر خویش ببرد و بی‌رسمی کند و ناشایستی ازو پدیدار آید و دوم آنکه دشتان پنهان کند و شوهر نداند وسیوم آنکه جادوی کند و آموزد و چهارم آنکه فرزند ازش نزاید، دل زن خوش کند و بشور دهد و خویشتن زنی دیگر بکند برضا و خشنودی یکدیگر، اگر نه به هیچ نشاید هشتن و اگر دست باز دارند و بهلند واز این چهارگونه هیچ نباشد گناهکار و مرگزران باشد.»

ثعالبی در این خصوص به عوامل سه‌گانه‌ای به شرح زیر اشاره می‌کند:
"وقال لاطلاق الا باحد ثلاثه، الزنا و السحر و ترک الدین"
«گفت طلاق بجز یکی از سه علت زنا، سحر و ترک دین تحقق نمی‌یابد»
که تفاوت در این دو گفته که عمومیت با گفته نخست است و نیز تفاوت در عوامل مشروعیت طلاق خود نشان دهنده گذر زمان، تاثیر آن و نیز تاثیر تفاوت اعتقادات دینی در تدوین کنندگان آثار فوق است.
در این زمینه، ماده ۲۰ آیین نامه زردشتیان نیز تصریح می‌نماید که: «در آیین زردشتی رهایی اختیاری نیست و در اجرای مراسم زناشویی قید مهریه نمی‌شود».
در مورد طلاق در دین مزدیسنا نگاه کنید به: موبد آذرگشسب ۱۳۵۸، صفحه ۱۸۷؛ مظاهری ۱۳۷۲، صفحه ۸۲-۷۹ ؛ روحانی ۱۳۷۲، صفحه ۱۶۴؛ علوی ۱۳۳۷، صفحه ۲۷-۲۶. ونیز: Dhabhar 1909, P.102; Zotenberg 1900, P. 260.

۲،۳ - اگرچه گفته می‌شود که در دین مزدیسنا اجتماع چند زن در یک زمان یا چند همسری منع شده و چند همسری دارای مشروعیت نیست اما به نظر می‌رسد که در دوره ساسانی اصل تعدد زوجات امری مهم و قابل تأمل به شمار می‌رفت، و تعداد زنان با امکانات معیشتی مرد ارتباط مستقیم داشته است.
بنابر مندرجات اوستا و آثار باز مانده دینی در دوره میانه، مطابق با آداب و سنن دینی زردشتیان پنج نوع ازدواج وجود داشته است که به شرح زیر عبارتند از:

الف) pādixšāy-zanīh ، پادشازنی: ازدواج دختر بارضایت والدین و رعایت تمام شرایط متعارف برای نخستین بار. در این ازدواج مرد حق نداشت بدون رضایت زن خود ازدواج دیگری داشته باشد. در این خصوص نگاه کنید به: فصل ۱۹ ترجمه حاضر (36/2-36/16-17).

ب) čagar-zanīh ، چکرزنی: ازدواج زن بیوه یا زنی که از شوهر خود طلاق گرفته باشد و برای باردیگر ازدواج کند. ازدواج چنین زنی در دوصورت امکان‌پذیر بوده است، الف: نازابودن وعدم امکان برآوردن نیازهای زناشویی و یا ناتوانی در انجام امورخانه؛ ب: در صورت در گذشت شوهر نخست. بنابر نظر وست چنانچه زن از شوهر نخست فرزند نداشت به‌عنوان «ستورزن» انجام وظیفه می‌نمود و در این صورت نیمی از فرزندانش از شوهر دوم در این جهان و خود او در جهان دیگر به شوهر نخست متعلق بود.
در بندهش آمده است که:

urwatadnar ud xwar-čihr az zan čagar ud abārīg az zan ī pādixšāy būd hēnd. TD1, ۲۰۲/۱۶-۱۷

«(از فرزندان زردشت) اوروتدنر و هورچهر از چکرزن و دیگران از پادشازن بوده‌اند».
پ) ēnōkēn (=ēk-zanīh)، یک زنی: ازدواج تنها دختر وارث پدر که فرزند او به نام پدر دختر نامزد می‌گشت. این نوع ازدواج در صورتی تحقق می‌یافت که شخص فرزند و بویژه فرزند ذکور نداشته و بیم آن می‌رفت که نام خانوادگی او از میان برود.
ت) stūr-zanīh ، ستور زنی: که در منابع بصورت satar-zanīh نیز آمده است: عبارتست از ازدواج دختری با مردی با این شرط که فرزند آنها به نام پسری که پیش از ۱۵ سالگی و یا در سن بلوغ پیش ازدواج در گذشته باشد، نامزد گردد. البته کلیه هزینه‌ها و ایجاد امکانات این گونه ازدواج باوالدین شخص از دست رفته بوده است. در واقع این نوع ازدواج به گونه‌ای فرزند خواندگی منجر می‌شد. در این گونه ازدواج ممکن بود دو حالت پیش بیاید: نخست اینکه جوان از دست رفته دارای خواهر یا خواهرانی باشد که در این صورت یکی از خواهران پس از ازدواج، فرزند خود را به نام برادر از دست رفته نامگذاری می‌کرد؛ دیگر اینکه جوان در گذشته دارای خواهری نبود که در این صورت نیز دختری را به ازدواج مردی در آورده و آنگاه فرزند او را به نام جوان متوفی نامزد می‌کردند.
زنی که برای «ستورزنی» انتخاب می‌شد باید دارای شرایط زیر می‌بود:
- شوهر نداشته باشد و در آستانه ازدواج هم نباشد
- کنیز نباشد
- از راه فساد امرار معاش نکند
- در خانواده‌ای سمت فرزند خواندگی نداشته باشد
فرزند خوانده متولد شده از این ازدواج واجد حق ولایت تامه و اختیار مطلق نمی‌شد.

ستوری یا قیمومت خود بر سه نوع است:
- قیم فرزند موجود: عنوان زن ممتاز یا دختر یگانه بی‌شوهر. این نوع قیمومت لزوم قهری داشته و نیازمند به قانونی خاص نبود.
- قیم فرزند منصوص: خاص فردی که از پیش بوسیله شخص در گذشته به این سمت معین شده باشد.
- قیم فرزند مجعول: خاص کسی که پس از فوت شخص از سوی نزدیکان منصوب شده باشد.

ث) x̌wad-sālār-zanīh ، خود سالار زنی که در منابع بصورت «خودسرای زن، خودشرای زن و خود سرزن» نیز آمده است: ازدواج دختری بدون رضایت و اجازه والدین. دختر پس از چنین ازدواجی از ارث پدر محروم می‌شد و تنها در صورت اخذ رضایت آنان می‌توانست

به پادشازنی ارتقاء می‌یابد.

در نامه تنسر از نوعی ازدواج به نام «ابدال» سخن رفته که هم دارای ویژگی‌های «یک زنی» است و هم دارای ویژگی‌های «ستور زنی». در این خصوص درنامه تنسر آمده است: «معنی ابدال به مذهب ایشان آنست که، چون کسی از ایشان را اجل فراز رسیدی، و فرزند نبودی، اگر زن گذاشتی آن زن را به شوهر دادندی و از خویشاوندان متوفی که بدواولیتر و نزدیکتر بودی، و اگر زن نبودی و دختر بودی همچنین، و اگر این هیچ دونبودی، از مال متوفی زن خواستندی و به خویشان اقرب او سپرده و هر فرزند که در وجود آمدی، بدان مرد صاحب ترکه نسبت کردند، و اگر کسی به خلاف این روا داشتندی بکشتندی. گفتندی تا آخر روزگار نسل آن مرد می‌باید بماند».

در مورد مسایل مربوطه به ازدواج و انواع آن نگاه کنید به: موبد آذرگشسب ۱۳۵۸ صفحه ۱۸۰-۱۷۷؛ مظاهری ۱۳۷۳ صفحه ۷۳-۱۸۱؛ علوی ۱۳۳۷ صفحه ۱۵؛ سروشیان ۱۳۵۶ صفحه ۲۱۸-۲۱۵؛ کریستن سن ۱۳۵۱ صفحه ۳۵۸-۳۴۶ ؛

West 1977,pp.142-144, n.10 ; Modi 1922, vol. I, PP.180-182; Bogdanov 1932, No.21,P.38, n.1; bundahišn, MS.TD1, P. 202; Dhabhar 1909, P.39.

۴- نگاه کنید به یادداشت ۲،۳، بحث مربوط به stūr-zanīh

۵- پیوسته قیمومت شوهر نخست با او خواهد بود. نگاه کنید به: فصل ۲۳ بند ۵۴ ترجمه حاضر (87/4-7).



در دستور[1]

۱ – وایَ یار نوشته است که چنانچه خوانده (در جریان دادرسی) اظهار نامه‌ای در رابطه با مالکیت خویش (مربوط به چیزی) تنظیم کند به تشکیل جلسه دادگاه با حضور دستور نیاز نیست.

۲ – او این (مطلب) را نیز نوشته است که چنانچه فرخ که از شهر گوراست، خواسته‌ای را به مهرین که از شهر کارزون است به فروشد، سپس (چنانچه) مهرین در ارتباط با آن خواسته نزد دادور کازرون عارض شود، (آنگاه) فرخ (به هیچگونه اقدامی) مجاز نیست، مگر اینکه (اصالتاً) به‌عنوان شخص ذیحق (و یا وکالتاً به‌عنوان نماینده تام الاختیار) به کارزون بیاید. اما در مورد حضور او در دادرسی برخی (از مراجع ذیصلاح) گفته‌اند که چنانچه نیاید (عمل او) قانونی است.

۳ – چنانچه خواهان براین اساس که (این) خواسته مال من است و خوانده غیرقانونی آنرا (در اختیار) دارد، منازعه کند، (و) خوانده عدم مالکیت خواهان را صریحاً اظهار کند، سپس جلسه دادگاه (دیگری) را با حضور دستور تقاضا کند، (در این خصوص) پوسان وِه آزاد مردان گفته است که چنانچه (خوانده) چنین اظهار کند، آنگاه باید برای او جلسه دادگاه (با حضور دستور) را ترتیب داد. اما اگر (خوانده) بگوید که «(این خواسته) به تو تعلق ندارد زیرا مالِ من است»، جلسه دادگاه را با حضور دستور نباید ترتیب داد. زیرا (نیاز و لزوم) ترتیب دادن چنین دادگاهی را هیربدان باید بیان کنند. میدیوماه (در این مورد) گفته است که برای او نباید جلسه دادگاه با حضور دستور را ترتیب داد، در حالی که اَبَرگ[2] گفته است که (در این وضعیت) تشکیل جلسه دادگاه با حضور دستوران (در واقع) تشکیل جلسه

دادگاهی به منظور (اثبات) اعتماد است؛ و حتی اگر مالکیت (آن خواسته) از سوی دستور (به نمایندگی خواهان) اظهار شده باشد، باز هم باید برای او جلسه دادگاهی با حضور دستور ترتیب داد. در جایی (دیگر) نوشته شده است که چنانچه او (یعنی خوانده) در رابطه با مالکیت (چیزی) بوسیله دستوران اظهار نامه‌ای تنظیم کند، اگر این مطلب را بیان نکند که «من به موجب آن حقوق، مالک (آن خواسته) هستم»، آنگاه (باز هم بدینوسیله) بنابر حقوق خود گفته است که «(آن خواسته) متعلق به من است» زیرا به شیوه‌ای دیگر پذیرفتنی نیست.

۴ - بهرام گفته است که چنانچه خواهان اظهار کند که «این خواسته به آذر فرنبغ تعلق داشت، آذر فرنبغ به مهرین (واگذار کرد) و از مهرین به من رسیده و به من تعلق دارد و فرخ آنرا بصورت غیرقانونی در اختیار دارد» آنگاه از سوی فرخ به منظور مخالفت مبنی براینکه (علیرغم ادعای خواهان) چیزی اینگونه واقع نشده، باید (اظهاریه‌ای تنظیم گردد و در آن) این مسئله کاملاً باز گفته شود. چنانچه دادگاه در جریان سوگند قرار داشته باشد (و) خوانده دارای حق سوگند باشد، آنگاه تنها باید، سوگندی مبنی براینکه (آن چیز) به آذر فرنبغ تعلق ندارد، خورده شود.

۵ - در جایی از سوی دستوران نوشته شده است که «چنانچه دستور خواسته‌ای را به کسی (بفروشد) و کسی که آن خواسته به او فروخته شده نسبت به آن خواسته در شهر دیگری اقامه دعوا کند، آنگاه پذیرفته نیست که او (یعنی دستور) به آنجا که منازعه در مورد چیز خریداری (شده) رخ داده است (نرود)، بلکه باید با هزینه خویش برود.

۶ - چنانچه خوانده در ارتباط با امری دو دستور (داشته باشد) و تقاضای تشکیل جلسه دادگاه با (حضور) آن دو نفر کند و یک دستور (به دادگاه) بیاید و در جریان دادرسی قرار گیرد و یک (نفر از آنها به دادگاه) نیاید، آنگاه (دستور حاضر در دادگاه) نمی‌تواند به وظایف دستوری و (نیز) پیشبرد (امور) در کل جریان دادرسی به پردازد.

۷ - چنانچه دستور از دستوری بر کنار شود، سپس (باز) در دادرسی حضور یابد، (آنگاه ادامه) پیشبرد امور دادرسی (از سوی او) همراه با خواهان معتبر نیست.

۸ - چنانچه دو نفر به اتفاق، خواسته‌ای را به شخصی بفروشند و توافق کنند که «(آنرا) درست نگهداریم» ؛ بهرام (در این مورد) گفته است که «(خریدار) محق است که درست نگهداری (آن خواسته) را از هرکسی که توافق کرده بخواهد».

۹ - در عین حال نوشته شده است که چنانچه دو نفر پیمان کنند که «ما این امر را انجام می‌دهیم (و) اگر نقض کنیم تاوان بدهیم» اگر از آن‌هایی که آن پیمان را بسته‌اند، یک نفر

آن پیمان را نقض کند، تاوان و پرداخت خسارت برعهده هردو نفر خواهد بود.

۱۰ - در عین حال نوشته شده است که چنانچه شخصی اظهار کند که «خواسته‌ای که بطور مشترک به ما تعلق دارد به همان اندازه اعتبار دارد که به ما منفرداً منتقل شده، آنگاه باید هم به آنچه که بطور مشترک به ملکیت در آمده و هم (به آنچه که) گفته شده بصورت منفرد به مالکیت در آمده، (توامان) توجه نمود.

۱۱ - چنانچه دستور اصلی (به نمایندگی از سوی خوانده در دادگاه) نیامده باشد و نمی‌دانسته (که باید می‌آمد) آنگاه ذیحق تا مورد تائید قرار نگرفته باشد نمی‌تواند به انجام امور دستوری بپردازد.

۱۲ - خوانده طرح دعوا می‌کند مبنی براینکه «درآمد حاصله از برده‌ای که من از مهرین خریدم» (...؟) مهرین نیز در مورد برده‌ای (که مورد منازعه است) جواب می‌دهد که «برده‌ای را که من از مهرین خریدم .... زاده شد» آنگاه باید جلسه دادگاهی با حضور دستور ترتیب داد.

۱۳ - چنانچه خوانده در ارتباط با خواسته‌ای هم دستور و هم گواه داشته باشد، پاره‌ای (از صاحبنظران در این خصوص) گفته‌اند که «آنها باید به‌عنوان دو شاهد محسوب شوند»، پاره‌ای (دیگر از صاحبنظران در این مورد) گفته‌اند که «آنها را باید به‌عنوان دو دستور پنداشت». (البته) جهت تلقی آنها به‌عنوان دو دستور حکم باید صادر شود.

۱۴ - چنانچه دستور جهت انجام امور دستوری (به دادگاه) بیاید و دعوا را ببازد، آنگاه خوانده مختار است که آن حکم به مجازات را نپذیرد و خود به پاسخگویی پرداخته و امور مربوطه در دادگاه را به پیش ببرد؛ بهرحال به موجب یک الزام کتبی باید از او خواسته شود که در زمان قانونی نزد دادور حاضر شود.

۱۵ - بهرام گفته است که چنانچه خوانده اظهار کند که «هرچه دستور من در مورد این دارایی بگوید، بکند و تصمیم بگیرد، باگفته، کرده و تصمیم خویش مطابق می‌پندارم»، (و) چنانچه از دستور قصوری مشاهده شود ـ هرچند تخلف حاصله از قصور می‌تواند هم به دستور و هم به خواند مربوط شود ـ برداشت من اینگونه است که قصور (و تخلف) از سوی خوانده بوده است (و براین پایه) باید حکم صادر کرد.

۱۶ - چنانچه دستور اظهار کند که «من این خواسته را فروختم، اما (مالکیت آن) از خویش نبود»، (آنگاه) خواهان اگر بخواهد می‌تواند مبلغی برابر با خسارت (وارده) از مایملک دستور طلب نماید، اما اگر برابر با خسارت (وارده) به‌عنوان ضمانت پرداخت شده باشد (آنگاه) طرف اصلی (دعوا یعنی خواهان) می‌تواند (آن مبلغ را) از خواند بخواهد، و چنانچه

مبلغ مورد منازعه از مایملک دستور (خوانده) دریافت شود، آنگاه (از سوی خواهان هیچ ادعایی) علیه خوانده قابل طرح نخواهد بود.

۱۷ – چنانچه خوانده‌ای با خواهان نخست در مورد دستور به بحث (و مشاجره) بپردازد و سپس در برابر خواهان دیگر همان (شخصی را که به‌عنوان) دستور در برابر خواهان نخست مشخص کرده بود، معین ننماید، (و اگر) خوانده براین امر بایستد که (آن چیز) مایملک دستوری بود که بعداً مطرح نمود و مدعی شود که (آن چیز) از سوی آن دستور بدست آمده است، (آنگاه) از آنجایی که او در برابر خواهان نخست آن دستوری را که نزد خواهان دیگر مطرح کرده معین ننموده است، بنابر گفته برخی (از صاحبنظران) به سبب تغییر در اظهارات باید محکوم شود. (اما) بهرام گفته است که (آن شخص را) به سبب آن تغییر (در اظهارات) نباید محکوم کرد، زیرا (او) در برابر خواهان دوم (مرتکب) تغییر (در اظهارات) نشده است و تغییر (در اظهارات) آن است که (خوانده) در برابر خواهانی که با او به بحث (و مشاجره) می‌پردازد، همان دستوری را (مطرح نکند) که در برابر خواهان نخست معرفی کرده بود، (و برای مثال) نخست فرخ و سپس مهرین را به‌عنوان دستور معرفی کند.

۱۸ – چنانچه دستوری در مورد خواسته‌ای که در رابطه با آن دستور شده (و در مورد آن اختیار تام دارد) از دستوران تشکیل جلسه‌ای را تقاضا کند، تشکیل آن جلسه را باید ترتیب داد.

۱۹ – در خصوص تعیین (ضرب الاجل) برای تشکیل جلسه، نه بیماری طرف اصلی دعوا، بلکه بیماری دستور مورد توجه قرار می‌گیرد؛ حتی چنانچه طرف اصلی دعوا از نیروی جسمانی و نیز درآمد کم برخوردار باشد، (باز هم) جلسه مربوطه باید در طول یک‌سال برگزار شود. براساس قواعد قضایی موجود، اگر (توافق برای تشکیل جلسه) از قبل صورت پذیرد، (آنگاه) برای حضور (در دادگاه) نباید زمانی بیشتر از آن زمانی که او می‌تواند (در دادگاه) حضور یابد داده شود.

یادداشت‌ها: فصل ۸

۱ - در این فصل منظور از دستور، شخصی است که با مجوز قانونی می‌تواند از طرف شخص دیگر اموری را انجام دهد و میان خواهان و خوانده واسطه حل دعوا شود. شخصی که قیم یا سرپرست انجام امور مربوط به شخص دیگری شود و بتواند بنابر حکم قانون میان خوانده و خواهان به حل وفصل بپردازد.
از پاره‌ای از مندرجات این فصل اینگونه برمی‌آید که دستور می‌تواند بیش از یک نفر باشد؛ دستور انتصابی است و پس از عزل دارای اختیارات قانونی نخواهد بود؛ دستور با وکیل از جهت صلاحیت‌های قانونی تفاوت دارد و این افراد مانعةالجمع نیستند؛ طرف دعوا در پذیرش حکم ابلاغ شده به دستور از سوی دادگاه و یا عدم پذیرش آن مختار است و در صورت عدم پذیرش، خود باید در مقام پاسخگویی برآید؛ دادگاه در مورد پیشبرد انجام امور دادرسی مستقیم، با دستور وارد مذاکره می‌شود و دستور از جهت فرایند امور به وکیل شباهت دارد. البته باز به موجب پاره‌ای از بندهای این فصل به نظر می‌رسد که موارد فوق مورد اتفاق نظر تمام قضات و دادوران نیست.
۲ - در مورد «آبَرگ» نگاه کنید به Justi 1895,P.19 .

۹

در تناقض‌گویی و جرایم دیگر

۱ - در خوارستان حصول اطمینان در خصوص (هریک از مفاهیم دوگانه عبارت) «من (از بدهی) رهایی یافتم»، ضرورت دارد[1].

۲ - در جایی نوشته شده است که در خصوص (عبارت) «من (از بدهی) رهایی یافتم» - چنانچه (شخصی) آنرا در جریان دادرسی اظهار کند - باید از طریق (فرایند مراسم سوگند، اطمینان حاصل شود. این امر از طریق اسنادی که در خوارستان تنظیم شده و من خود نیز آنها را دیده‌ام، مسجل شده است.

۳ - چنانچه (شخصی از) تناقض گویی به صحت در گفتار گرایش یابد[2]، نباید (جهت تناقض گویی آغازین خود به مجازاتی) محکوم شود ولی چنانچه (اظهارات او) به صحت در گفتار نگراید، باید او را (به مجازات) محکوم کرد؛ و البته در این مورد نباید به آنچه آذر ـ هرمزد گفته است که «حتی چنانچه (اظهارات او) به صحت در گفتار نیز نگراید نباید (به مجازات) محکوم شود)»، استناد نمود.

۴ - چنانچه خوانده برای تناقض گویی (به مجازات) محکوم شود، و سپس معلوم شود که خواهان خواستار رای ناحق حقوقی بوده است[3]، (آنگاه) خواهان باید خواسته‌ای را که از خوانده گرفته و نیز استفاده‌ای را که از آن برده، تماماً بعنوان تاوان به خوانده عودت دهد.

۵ - چنانچه خوانده در تناقض (گویی) باشد، اما خواهان را از آن تناقض گویی خسارتی وارد نشود، و او (یعنی خوانده) اظهارنامه را مُهر کند، آنگاه او را نباید به سبب تناقض گویی (به مجازاتی) محکوم نمود[4].

۶ - چنانچه اظهارنامه از جریان بررسی (باز) بماند (و نیز) اگر (در عین حال) خوانده پافشاری کند مبنی بر اینکه «من متعاقباً مورد (بدهی) را پرداخته‌ام»، آنرا نباید جرم تلقی کرد (و)

چنانچه بگوید که «من از پیش آنرا پرداخته بودم»، جرم مسجل است[۴] و (البته این مورد) همراه با (مورد قبل یعنی عبارت) «من (از بدهی) رهایی یافتم «که جهت انجام دادرسی (دقیقتر)، در بالا نوشته شد، باید مورد توجه (بیشتری) قرار گیرد.

۷ - چنانچه خواهان بر سر دو خواسته، یکی خواسته‌ای که متعلق به او و یکی خواسته‌ای که به او تعلق ندارد، با خوانده مشاجره نماید و (اگر) خواهان آن خواسته‌ای را (که به او تعلق ندارد) در جریان دادرسی از خوانده به رباید، آنگاه آن خواسته متعلق به خواهان به خوانده نمی‌رسد؛ (اما) او (یعنی خواهان حتی در چنین وضعی) نباید به سبب سرقت از خوانده، (خواسته متعلق به خود را) کم به ستاند[۵].

۸ - چنانچه کسی زمان[۶] یا دستور یا شیوه مالکیت را (با اظهارات متناقض پیوسته) تغییر دهد، باید (به مجازات) محکوم شود و تغییر زمان آن باشد که شخصی نخست بگوید که «(این چیز) یک‌سال است که از مالکیت مهرین به مالکیت من درآمده و من بنابر حق قانونی آن را در اختیار دارم» و متعاقباً اظهار کند که «(این چیز) دوسال است که به مالکیت من در آمده و من بنابر حق قانونی آنرا در اختیار دارم» ؛ آنگاه چنانچه او زمانی که برمبنای «(این چیز) یک‌سال است که به مالکیت من در آمده» به منازعه می‌پردازد نگوید که «بنابر حق قانونی آنرا در اختیار دارم»، حتی اگر پس از آن باز زمان را تغییر دهد و در مورد مالکیت (آن چیز) سال دیگری را مطرح کند، نباید (به مجازاتی) محکوم شود؛ و تغییر دستور آن باشد که شخصی نخست بگوید که «(این چیز) از آن فرخ بود، او آنرا به من داد و من بنابر آن حق قانونی، آن را در اختیار دارم»، سپس بگوید که «(این چیز) به مهرین تعلق داشت و او آن را به من داد و من بطور قانونی آن را در اختیار دارم» و هرگاه برآنچه که از فرخ به او منتقل شده پای فشارد ولی نگوید که «بطور قانونی آن را در اختیار دارم»، حتی اگر پس از آن دستور را عوض کند و دستور دیگری را در اختیار بگیرد که بعداً آن را اعلام نماید، بازهم نباید (به مجازاتی) محکوم شود؛ و در مورد (تغییر) شیوه مالکیت نیز رای همان است (که اکنون گفته شد).

۹ - چنانچه خوانده در جریان دادرسی نخست اظهار کنند که «من مرتکب زنا با زن تو نشدم» و سپس بگوید که «من (با این زن) زنا کردم، اما در هنگامی که در قید همسری تو بود با او مرتکب زنا نشدم»، برای این تناقض گویی باید محکوم (به مجازات) شود[۷].

۱۰ - و به همین نحو چنانچه در خصوص زخم زدن (به کسی) اظهار کند که «من (به کسی) زخم نزدم»، و سپس بگوید که «من (به آن شخص) در هنگام بیهوشی زخم زدم»، بازهم (او مجرم است و) باید (به مجازاتی) محکوم شود.

یادداشت‌ها: فصل ۹

۱ - این بند براین امر تصریح دارد که باید منظور از عبارت «من از بـدهی رهـایی یـافتم» آشکارا روشن شود زیرا این عبارت می‌تواند دارای دو مفهوم باشد، نخست اینکه «مـن بدهی را تادیه کردم و در نتیجه از آن رهایی یافتم» و دیگر اینکه «از هر طریق دیگر بجز پرداختن بدهی از آن رهایی یافتم» و طبعاً در دادگاهی که باید برای روشن شدن وضعیت و صدور رای درست، مراسم سوگند برگذار شود، صراحت در مـفهوم مـورد نـظر بسیار اهمیت داشته و باید موضوع مورد سوگند بدون هیچگونه ابهامی بیان شود.

۲ - منظور این است که اظهارات و شهادت‌های او در آغاز متناقض و غیر واقع بـاشد و در پایان درست و متکی بر واقعیت باشد، در این صورت اظهارات و شهادت پایانی او ملاک صدور رای قرار خواهد گرفت.

۳ - یعنی خواهان عمداً با اظهارات غیر واقع و شواهد ساختگی دادگاه را در صـدور رای بـه اشتباه بیاندازد. قطعاً در صورت روشن شدن موضوع، هم رای باید تغییر کند و هم موارد ماخوذه از خوانده همراه با تمام درآمدهای حاصله باید به خوانده عودت داده شود.

۴ - منظور از این بند این است که پس از صدور رای و بسته شدن پرونده، پرداخت بـدهی مورد بحث و پافشاری نمودن روی آن امری طبیعی است و باید با مدارک موجود صحت آنرا بررسی نمود ولی ادعای پرداخت موضوع مورد بدهی پیش از بررسی، صدور رای و اختتام پرونده امری غیر منطقی بوده و از مصادیق تناقض گویی به شمار می‌رود.

۵ - منظور از این بند این است که بررسی ادعای خواهان مبنی بر مالکیت چیزی که به او تعلق ندارد، رسیدگی به ادعای مالکیت او در مورد چیز متعلق بخود که در اختیار خوانده است و نیز بررسی امر سرقت بوسیله او هریک اموری جدا از یکدیگرند و طبعاً ضـمن بررسی یکی از آنها بطور مستقل نباید آن را به دیگری مربوط ساخت.

۶ – منظور از «زمان» در این بند، مدت زمان مطرح شده در خصوص مالکیت یک چیز است و نه زمان برگذاری دادرسی.

۷ – مندرجات این بند با ماده ۱۲۷۵ و نیز ماده ۱۲۷۷ جلد سوم قانون مدنی، فصل سوم در ادله اثبات دعوی، باب دوم در آثار اقرار مطابقت می‌نماید. در ماده ۱۲۷۵ آمده است که: «هرکس اقرار به حقی برای غیر کند ملزم به اقرار خود خواهد بود»؛ و در آغاز ماده ۱۲۷۷ نیز آمده است که: «انکار بعد از اقرار مسموع نیست، لیکن اگر مقرادعا کند اقرار او فاسد یا مبنی بر اشتباه یا غلط بوده شنیده می‌شود...».

۱۰

در عدم حضور[1] (در دادگاه)

۱ - چنانچه (خواهان) بگوید که «من (نسبت به این چیز) مالکیت دارم، (اما) خوانده مرا از مالکیت محروم کرده است»، (و با عدم حضور وی در دادگاه، در جریان دادرسی) تعویق نیز پیش بیاید، آنگاه، در صورت رخداد تعویق نخست حکم باید برمبنای مالکیت تا پایان جریان دادرسی، صادر شود؛ چنانچه (خوانده) دوباره (او را از مالکیت) محروم کند، آنها باید توافق نموده (و با الزام حقوقی متعهد شوند) ؛ و اگر (خواهان)، اظهار کند که «من (نسبت به این چیز) مالکیت دارم، (اما) خوانده مرا از آن محروم کرده است» و (با عدم حضور وی در دادگاه در جریان دادرسی) تعویق پیش آید، در این خصوص پاره‌ای (از صاحبنظران) اینگونه می‌گویند که این مورد نیز مانند این است که (خواهان) بگوید که «من (نسبت به این چیز) مالکیت دارم و خوانده مرا از مالکیت باز داشته است»، آنگاه در صورت رخداد تعویق نخست، حکم باید براین مبنا صادر شود که: «تا پایان جریان دادرسی نباید او را (از مالکیت) محروم کنی» و در صورت رخداد تعویق دیگر، (طرفین) باید چیزی بعنوان ودیعه بسپارند، و در صورت رخداد تعویق سوم، حکم قطعی (مبنی بر محکومیت خوانده) باید صادر شود. و در دادستان نامه نوشته شده است که چنانچه (خواهان) اظهار کند که «من (نسبت به این چیز) مالکیت دارم و خوانده مرا از آن محروم کرده است»، (و با عدم حضور وی در دادگاه، جریان دادرسی نیز به) تعویق بیفتد، حکم باید براین مبنا صادر شود که: «تا پایان جریان دادرسی نباید او را (از مالکیت) محروم کنی»؛ و در صورت رخداد تعویق در بار دوم، همان حکم باید صادر شود و دربار سوم، هم حکم قطعی (مبنی بر محکومیت خوانده باید صادر شود، و هم (چیز مورد دعوا را) باید به

(ذیحق) واگذار کرد. زرو انداد (صاحبنظر) دیگری است که گفته است که در صورت رخداد تعویق دوم (طرفین) باید چیزی بعنوان ودیعه بسپارند، اما اگر (عدم حضور) از سوی خواهان باشد، تا سه بار هربار (طرفین) باید چیزی بعنوان ودیعه بسپارند، و هنگامیکه بارسوم فرا رسد، حکم قطعی باید (بنفع خوانده) صادر شود و خواسته نیز به خوانده واگذار گردد.

۲ - چنانچه کسی اظهار کند که سه مرد، مردی را که من با او (از نظر حقوقی) درگیر هستم، ربوده‌اند؛ و (طبعاً) عدم حضور از سوی خوانده باشد، جریمه و تاوانی برابر با ۱۲ (درهم) بعنوان وثیقه باید (به دادگاه) سپرده شود، در صورت (عدم حضور) دیگر نیز، همان حکم باید جاری شود و دربار سوم ضمن صدور حکم قطعی، (وثیقه) باید (به نفع خواهان ضبط) و جهت مالکیت (به او) واگذار شود، و سپس او حق دارد که از هریک از آنها تاوانی برابر با ۱۲ (درهم) مطالبه کند و نیز چنانچه (عدم حضور) از سوی خواهان باشد، حکم همین گونه است؛ و اگر هر سه مرد در دادگاه حاضر باشند، از هر سه مرد، چونانکه عرف ایجاب می‌کند، بهره‌ای (به عنوان وثیقه) باید مطالبه کرد و نیز به همین صورت خواهان نیز باید (به دادگاه وثیقه‌ای را) به سپارد.

۳ - برخی (از صاحبنظران) گفته‌اند که چنانچه (خواهان خطاب به خوانده) اظهار کند که: «تو (این چیز را) بصورت غیر قانونی در اختیار داری» و از سوی خوانده نیز عدم حضور (در دادگاه) رخ دهد، (آنگاه خطاب به خوانده) در خصوص تاوان و نیز در مورد جریمه (مربوطه، این) حکم باید صادر شود که: «تا پایان دادرسی (وثیقه‌ای را به دادگاه) باز بسپار»، و در صورت (عدم حضور) دیگر نیز (چیزی) به عنوان وثیقه باید سپرده شود، و دربار سوم ضمن صدور حکم قطعی (مال مورد منازعه و ودیعه مذکور را) باید بعنوان تملک (به خواهان) سپرد، و چنانچه (عدم حضور) از سوی خواهان نیز رخ دهد، همین حکم باید صادر شود.

۴ - چنانچه (خواهان به خوانده) بگوید که «تو برده من هستی و باید برای من بردگی کنی» و (از سوی خوانده) عدم حضور (در دادگاه) رخ دهد، (آنگاه این) حکم باید صادر شود که: «تا پایان دادرسی (خوانده) باید برای خواهان کار کند». در مورد زن نیز حکم به همین گونه است؛ و چنانچه عدم حضور (در دادگاه) از سوی خواهان نیز رخ دهد حکم به همین گونه است ؛ در جای دیگر نوشته شده است که «چنانچه عدم حضور (در دادگاه) از سوی خوانده باشد، باید حکم کرد که: «تا پایان دادرسی (زن مذکور) باید (وظایف) همسری را همانند زن (خواهان انجام دهد) و برده (مذکور) نیز همانند برده (خواهان به همان صورت انجام

وظیفه) کند.

۵ - مردگ در مورد برده اینگونه نوشته است که: «در نخستین عدم حضور (خوانده باید) تا روزگاری چند که برای انجام امور دادرسی مورد نیاز است (برای خواهان کار کند) و (طرف) دیگر باید ودیعه بسپارد؛ و در عدم حضور دوم اگر (خوانده یعنی برده) را رفاه مالی باشد، باید وثیقه بسپارد، اما در عدم حضور سوم پایان امر وثیقه گذاری خواهد بود. اگر خواهان گفته باشد که برده چقدر می‌ارزد، همان قدر (وثیقه تعیین می‌شود) و در غیر این صورت (وثیقه‌ای برابر با) ۵۰۰ درهم باید سپرده شود؛ و در مورد زن نیز این گونه نوشته است که در صورت نخستین عدم حضور (در دادگاه) باید حکم کرد که (آن زن) بجز ارتباط جنسی وظایف همسری (خود را نسبت به خواهان) انجام دهد؛ و در عدم حضور دوم (در دادگاه) باید وثیقه‌ای برابر با ۵۰۰ درهم بسپارد، و اما در بارسوم مسئله به پایان خواهد رسید.

۶ - چنانچه دو گوسفند که بصورت باهم یا جدا به فرخ و مهرین تعلق دارند در مالکیت مهرین باشند، و فرخ یک گوسفند را به پو سگ بدهد اما پوسگ نداند که آن گوسفند به فرخ تعلق دارد و مهرین نیز آن گوسفندی را که به خویش تعلق دارد مشخص نکند، و همچنین از سوی او (در دادگاه) عدم حضور پیش بیاید، پوسگ حق دارد که هر دو گوسفند را به عنوان وثیقه بگیرد و از آنها استفاده کند (تا حکم قطعی صادر شود).

۷ - چنانچه (خواهان خطاب به خوانده) اظهار کند که: «این زن من است (و) تو بصورت غیر قانونی (او را) در اختیار داری» و (از سوی خوانده در دادگاه) عدم حضور رخ دهد، تا رخ دادن سه بار عدم حضور، زن را نباید (به خواهان) سپرد، زیرا تصرف (یا مالکیت واقعی) محرز است ولی مالکیت حقیقی مورد تردید؛ و چنانچه خواهان نسبت به خواسته‌ای سخنی به همین‌گونه اظهار کند، آنگاه در مورد او همین حکم جاری باشد.

۸ - چنانچه مردی با مردی (دیگر) منازعه کند که: «تو باید (این) خواسته را به من واگذارکنی» و نیز از سوی خوانده عدم حضور (در دادگاه رخ دهد)[۲]...

یادداشت‌ها: فصل ۱۰

۱ – واژه azišmānd که از ترکیب az-iš و mānd به معنی «پشت سر گذاشتن، ماندن» تشکیل شده، در معانی زیر بکار رفته است: «تاخیر کردن، به تعویق انداختن، عقب انداختن، غیبت، عدم حضور، نکولی، به تعویق انداختن محاکمه به سبب غیبت در جلسه دادگاه سوی یکی از طرفین دعوا، اختلال در جریان محاکمه معمولاً به سبب عدم حضور خوانده».
در مورد توضیحات مفصل این واژه و نیز نظرات گوناگون و نیز قرائت‌های مختلف از آن، نگاه کنید به:.perikhanian 1974, PP.305-318

۲ – متن این فصل از این جابه بعد از میان رفته و مطلب ناقص مانده است.



در سوگند[1]

۱ – [2]... منازعه کنند در مورد تادیه دِین پدران، (آنگاه) خوانده در ارتباط با تادیه، ضمن اظهار عبارت «نمی‌دانستم» باید سوگند دینی[3] یاد کند، (در حالیکه) خواهان باید سوگند یاد کرده و اظهار کند که «اینگونه نیست». علاوه براین مینو ـ مردان گفته است که چنانچه کار به مرحله سوگند «پای نشان[4]» برسد، (خوانده) باید برمبنای عبارت «نمی‌دانم» سوگند یاد کند، و متعاقباً صداقت خواهان باید (از سوی او) مورد تائید قرار گیرد.

۲ – همانگونه که در نوشته مهراسپند که رد است دیده‌ام، او (در همان نوشته) گفته است که در مورد تادیه دِین بزرگ (متوفی) خانواده، سالار[5] و بانوی خانواده را نباید مبرا دانست ولواینکه برمبنای این اظهار که «ما نمی‌دانستیم» سوگند یاد کنند.

۳ – در جایی نوشته شده است که چنانچه خواهان در دادگاه با سالار و بانوی خانواده منازعه کند و در یادکردن سوگند خوانده ارجحیت قانونی داشته باشد و نه خواهان، و سالار و بانوی خانواده هردو ملزم به سوگند شوند و سالار و بانوی خانواده ـ البته بانوی خانواده (با سالار) و نه سالار (بانوی خانواده) جهت ادای سوگند به جر و بحث بپردازند، آنگاه محاکمه باید به مراسم تحلیف در «سوگند[6]» بیانجامد. (چنانچه) سالار و بانوی خانواده، در حالی که رای دادگاه برآن باشد که دِین بزرگ (متوفی) خانواده باید از دارایی او بوسیله دستورانِ بزرگ (متوفی) خانواده تادیه شود، ضمن ادای سوگند اظهار نمایند که در مورد مایملک بزرگ (متوفی) خانواده و دستوران دارای اختیار در مورد آن خواسته و الزام در پرداخت بدهی بزرگ (متوفی) خانواده (چیزی) نمی‌دانسته‌اند»، آنگاه (در خصوص ماوقع) (آنها) باید به همان آئین سوگند داده شوند، و هردو باید (برای عدم آگاهی ادعا شده)

سوگند یاد کنند، و بنابر قواعد مقرره در مورد (وضعیت) آنها نباید وضعی پیش بیاید که یکی (از آن‌ها) سوگند یاد کند و یکی (دیگر سوگند) یاد نکند.

۴ - چنانچه خواهان خوانده را مخاطب قرار داده و بگوید: که: «شما (یعنی بانوی بیوه خانوداه و سالار بعنوان خوانده) برای خانواده وام ستانده‌اید و آنها (این امر را) انکار کنند، (آنگاه آنها در رابطه با آن چه که انکار کرده‌اند هردو باید بطور قطع سوگند یاد کنند و اگر از سوگند یاد کردن سرباز زنند این امر را باید عدم پذیرش رای صادره (و در حکم عدم حضور در دادگاه) محسوب نمود.

۵ - به نقل از دستوران در جایی نوشته شده است که: «چنانچه خواهان اظهار کند که خواسته به آذرفرنبغ تعلق داشت، ولی فرخ آنرا غیرقانونی تملک کرده است»، (آنگاه) فرخ باید کذب همه آن موارد و اثبات مالکیت خود را (در اظهار نامه‌ای) باز گوید و اگر (در دادگاه) حکم به سوگند شده باشد و خوانده در این امر ذیحق باشد (آنگاه) باید جهت اثبات مالکیت خود یا عدم مالکیت آذرفرنبغ سوگند یاد کند.

۶ - (چنانچه) خواهان اظهار کند که «خواسته از آنِ من است و خوانده آن را غیر قانونی در اختیار دارد» و دادرسی به مرحله سوگند «پای نشان» برسد، آنگاه اگر خوانده اینگونه سوگند یاد کند که «(خواسته) از آنِ تونیست»، بنابر آنچه که پوسان‌وه آزادمردان گفته، سوگند (یادشده) کافی است. در این خصوص فرخ زروان نیز همین را گفته است.

۷ - چنانچه (خواهان) اظهار کند که: «(این چیز) به آذرفرنبغ تعلق داشته و از سوی آذرفرنبغ به من واگذار شده است»، (آنگاه همانگونه که) پوسان وه گفته است، اگر (خوانده) براین مبنا سوگند یاد کند که «(این چیز) به آذرفرنبغ تعلق ندارد»، سوگند (یاد شده) کافی است.

۸ - چنانچه دو ده سالار و بانوی خانواده در مورد تادیه بدهی از (دارایی) دوده به یک همشهری، هم عقیده باشند و (بخشی از) خواسته را جهت تادیه (بدهی به آن همشهری) بسپارند و سپس پسری از آن دوده به (سن) بلوغ برسد، (آنگاه او) نباید با آن (همشهری) که (آن) خواسته را (در اختیار) دارد جهت تادیه (مال) به منازعه پرداخته و علیه او اقامه دعوا نماید؛ در این وضعیت، آن پسر در یاد کردن سوگند ذیحق است؛ اما چنانچه (دوده سالار و بانوی خانواده) در مقابل دادوران اعتراف کنند و خواهان بنابر رای دادوران خواسته را بگیرد، آنگاه آن کس که خواسته را (در اختیار) دارد، (ضمن تصریح) الزام تادیه، در ادای سوگند ذیحق‌تر است تا آن پسر.

۹ - در جایی دیگر نوشته شده است که «اگر باتوجه به عدم حضور خوانده (در دادگاه) وثیقه‌ای از خوانده گرفته شده باشد، به سبب گناهکاری خوانده و نیز به سبب[7].... چنانچه (این

مطلب) گفته شود» که مالکیت بر پایه رای دادوران صورت گرفته است»، (آنگاه) مگر در صورت حصول اطمینان (وقطعیت)، نباید باز گردانده شود؛ نیز چنانچه (سندی) چنین (باشد) تا آن هنگام، خواننده در ادای سوگند ذیحق‌تر بوده[۷]... آنگاه خواسته بنابر حکم دادوران باید گرفته شود، مالکیت منتفی شود و (در این صورت) خواهان در ادای سوگند محق‌تر است.

۱۰ - علاوه برآن گفته شده است که مرگ ارزان در نخستین عدم حضور (در دادگاه) باید سر بریده شود (و این امر را) می‌توان در اوستا آشکارا مشاهده کرد.

یادداشت‌ها: فصل ۱۱

۱ - در متن war، به معنی سوگندی که طی مراسم ویژه‌ای جهت اثبات حقانیت و یا عدم حقانیت شخص به اجرا در می‌آید. ور سوگند ایزدی است که در میان ایرانیان باستان به جهت امتحان و آزمایش و اثبات حق معمول بوده است. این نوع سوگند زمانی مورد استفاده قرار می‌گرفت که دوطرف دعوا برای اثبات حقانیت خود هیچگونه دلیل یا گواهی نداشتند، در این صورت دادگاه با توجه به وضعیت جاری حق سوگند را به یکی از دوطرف می‌داد. واژه «ور» در پهلوی اعم است از سوگند معمولی و نیز سوگند ایزدی. در بند ۶-۳ رشن یشت به پنج‌گونه ور آتش، برسم، پیاله سرشار، روغن، شیره گیاه اشاره رفته است. در پاره ۹ از آفرینگان گهنبار نیز از آئین «ورگرم» سخن رفته است. گذشته از این منابع، در متون پهلوی از جمله دینکرد، دادستان دینی، شایست نشایست، روایات داراب هرمزد - یار نیز در مورد «ور» و «سوگند» سخن بسیار رفته است. در این خصوص نگاه کنید به: پورداود،۱۳۱۰، صفحه ۲۴۲ پورداود ۲۵۲۳، صفحه ۱۲۰-۱۷۲؛ پورداود ۱۳۰۷، صفحه ۵۶۵-۵۶۹؛ Dhabhar 1963, P. 290؛ نیز مقایسه شود با: ترجمه کتاب لمعه، دوره فقه امامیه جلد ۱، صفحه ۱۶۷-۱۷۰؛ لمعه دمشقیه جلد ۱، صفحه ۱۸۰-۱۸۳؛ ترجمه و تبیین شرح لمعه، جلد ۵، صفحه ۱۳۸-۱۴۶. در مواد ۱۳۲۵-۱۳۳۵ قانون مدنی در مورد قسم و موارد مربوطه به آن به تفصیل سخن به میان آمده است. بویژه در ماده ۱۳۲۸ مکرر تصریح شده که: «دادگاه می‌تواند نظر به اهمیت موضوع دعوی و شخصیت طرفین و اوضاع واحوال موثر مقرر دارد که قسم با انجام تشریفات خاص مذهبی یاد شود یا آنرا به نحو دیگری تغلیظ نماید». و یا در ماده ۱۳۳۱ آمده است که: «قسم قاطع دعوی است و هیچ‌گونه اظهاری که منافی باقسم باشد از طرف پذیرفته نخواهد شد.

۲ - آغاز این فصل افتادگی دارد.

۳ - پریخانیان منظور از «ور دینی» را در نیافته و از همین روی در ترجمه خود مفهوم را با احتمال و بصورتی نامطمئن بیان نموده است؛ نگاه کنید به Perikhanian,1980,P.53. منظور از ور یا سوگند دینی همان سوگند با انجام تشریفات خاص مذهبی است که در موارد ویژه‌ای انجام می‌پذیرفته است.

۴ - war i pāy-nišān «سوگند پای نشان»، نوعی سوگند از طریق بستن پای شخص با ریسمان مقدس و انجام تشریفات ویژه. نگاه کنید به Dhabhar 1932,PP.47-48.

۵ - در این فصل منظور از «سالار»، سرپرست، قیم و بطورکلی شخصی است که از سوی کدخدای یا بزرگ خانه در برابر وراث دارای اختیارات قانونی و شرعی است.

۶ - war i pad sōgand....: پریخانیان این نوع سوگند را سوگندی با استفاده از نوشیدن گوگرد حل شده در آب می‌داند، نگاه کنید به Perikhanian 1980, P.53. این نظری است که در گذشته بصورت سنتی پذیرفته بودند و تصور می‌کردند که sōgand در اصل به معنی گوگرد است. مارتین شوارتز در این مورد دارای مقاله بسیار دقیق و جامعی است که در یادنامه ژیلبر لازار تحت عنوان:

Schwartz Martin 1980, PERS. SAUGAND XURDAN,ETC." TO TAKE AN OATH (NOT TO DRINK SULPHUR) Etudes Irano-Aryennes offertes A Gilbert lazard, Réunies: Par C-H. de Fouchécour et Paris Gignoux, PP.293-295.

به چاپ رسیده و نگارنده آنرا به فارسی ترجمه و در نشریه چیستا سال پانزدهم، پیاپی ۱۴۳، شماره ۳، آذرماه ۱۳۷۶، صفحه ۱۷۰-۱۷۳، تحت‌عنوان «سوگند خوردن و غیره در فارسی»، «قسم یادکردن» (نه گوگرونوشیدن)، منتشر نموده است. از آنجا که شوارتز در این مقاله ضمن بر شمردن نظریات سنتی گوناگون از جمله نظر پریخانیان که در بالا آمد، به نتایج با ارزشی دست یافته است، از این روی نقل آن در این‌جا شایسته به نظر می‌رسد:

مدت‌هاست که باور بی‌گمانی در میان ایران شناسان مبنی براین که "saugand xurdan" (تهرانی sōgand xordan) «قسم یادکردن» در اصل «گوگرد نوشیدن» معنی می‌داده، وجود داشته است. من می‌کوشم تا در این‌جا نشان دهم که این توجیه اشتباه است.

در تأیید توجیه سنتی و متداول، این اطلاعات وجود دارد:

۱) آن آبی که در بردارندهٔ گوگرد بوده و در عمل، در رابطه با قسم یادکردن نوشیده می‌شد، به طوری که در متن فارسی زردشتی «سوگندنامه» آشکارا آمده است؛

۲) صفتی که در اوستا برای مشخص کردن این آب به کار رفته، یعنی -saokəntauuaitī، در فارسی میانه با واژه gōgirdōmand «گوگردمند» به شرح درآمده است.[۱]

۳) به‌نظر می‌رسد که واژهٔ (-saukanta*) -saokənta* ,saugand، از نظر ریشه‌شناسی، از Saoka*، اوستا ـ saoka «سوزان» مشتق شده است، مقایسه شود با انگلیسی brimstone < انگلیسی باستان brystān «سنگ سوزان»*؛

۴) از سوی ایرانیان این باور وجود داشت که گوگرداب، به گونه‌ای سحرآمیز، قسم یادکننده به دروغ و یا فرزندان او را می‌سوزاند و از میان می‌برد؛ و سرانجام

۵) «خوردن» در فارسی، «نوشیدن» معنی می‌دهد[۲]

اما توجیه سنتی و متداول باید اشتباه باشد، زیرا تنها در مواردی که، صداقت قسم خورنده، به گونه‌ای جدی مورد تردید بود، آن هم در یک مسأله بزرگ، گوگرداب به اجرا در می‌آمد؛ و قسم‌های معمولی به آزمایش نیاز نداشتند. به طورکلی، بعید به‌نظر می‌رسد که واژه‌ای که برای یک قسم معمولی به کار می‌رود، از یک رویه استثنایی گرفته شده باشد. -saukanta* نمی‌تواند واژهٔ ایرانی باستان برای «گوگرد» بوده باشد، اما، gaukrta* در فارسی میانه و نو به صورت gōgird و در سغدی به شکل γōkt ظاهر شده است.

برعکس، saukanta* ایرانی باستان، به‌عنوان یک واژهٔ رایج و متداول به معنی «قسم»، در پهنهٔ گسترده‌ای از صورت‌های ایرانی، بازتاب یافته است. در برابر saugand xurdan فارسی، در بلوچی sauγan waraγ/g یا sogind waraγ/g، در کردی sont xarən، در سغدی -sōkand xur (همان P.3.220 swk'ntγwrtk) و در خوارزمی – sknt xr (مقایسه شود با sknt xw'ryk' «طلاق دهنده پیاپی» (Muq.405.1) قرار دارد.

-saukanta به‌عنوان «قسم»، باید از نظر ریشه‌شناسی به‌معنی «اظهار» باشد، با -(a)ntα- مشتق از یک بن تماتیک (مقایسه شود با اوستایی maγnənta از -maγna «برهنه»؛ هندی باستان jīvantī «گیاهی شفابخش» از jīvá «زندگی، زنده»). از saukā* «اعلان»، این صورت‌های ایرانی شرقی در می‌آیند: گروه اُرشری شوغنی و غیره sūg؛ سریکلی sεwg ؛ مونجی sūgo «داستان»؛ پَرَچی sūγ «واژه موضوع»[۳] و نیز از همان saukā*،

۱- Vīdēvdād 4.54-55 با ترجمهٔ پهلوی.

۲- در جزئیات مقایسه شود با، م. بویس، در Monumentum H.S.Nyberg (Acta Iranica 4, ser. 2), I(1975),69-76؛ آ.جی، پریخانیان در Peredneaziatskij sasanidskij sbornik II (1979)، و نیز اثر دیگر او: Občestvo i pravo irana v parfjanskij sasanidskij periody (1983), 292-298.

۳- اما یزغولمی (a) sawd «آواز، غزل»، همانند صرب و کرواتی sevdalinka «نوعی آواز عاشقانه»، هردو (به ترتیب از طریق تاجیکی و ترکی) از عربی «سوداء» = مالیخولیا.

واژهٔ مشتق -saučiya* «به کاربردن لقب زشت»، واژهٔ اوستایی saocaiia را توجیه کرده HN.2.13؛ VYt.37، و بـا واژهٔ پـهلوی afsōs «ریشـخند» بـه شـرح درآمـده است (-apa-saučiya* از طـریق ?afsōz*)، مـقایسه شـود بـا VYt.36 (صـورت مـخدوش) saocaiianta با nirāzaiianta (مقایسه شود بـا سکـایی ختنی ـ rrāys ، خـوارزمـی - berāziy «فریاد، بانگ؟) مقایسه شود با ختنی -sūch «فریاد برآوردن» ؛ و در بـالتیک، لیتوانیایی šaūkti «فریاد برآوردن، با فـریاد اعـتراض کـردن، نـامیدن»، لَـتویایی sáukt «فریاد برآوردن، نامیدن، (در مراسم دینی) اعلام کردن، برگزیدن»، غالباً saukāt «صدا زدن، فرا خواندن، مخاطب قرار دادن، نفرین کردن».

عبارت - saukantam hvar* «قسم یاد کردن» معنی می‌دهد، همان‌گونه کـه صـورت آسی ard xoerən نیز به همین معنی آمده (مقایسه شود با هندی باستان rttám ámīti «همان»)، مورد مقایسه از سوی آ.جی. پریخانیان[۱]، با پهلوی zūr xwrdan «به دروغ قسم خوردن»، xwāristān «دادگاه»، که خویشاوند اوستای کهن آن x̌ārəmno «قسم» از سوی هـ. هومباخ[۲] تأیید شده و نیز آلمانی Schwören (انگلیسی swear) مورد قـیاس قرار گرفته است، مقایسه شـود بـا نـروژی کـهن svara «جـواب دادن، تـوجیه کـردن»، اسلوونیایی svār «توبیخ کردن»، اسلاوی کهن svarŭ «دعوا»، و احتمالاً هندی باستان svárati «طنین انداز کردن، آواز خواندن»؛ بدین ترتیب، هندواروپایی آغازین - swer* از نظر معنایی، با - k̂euk* «داد زدن، اعلام کردن»، مطابقت می‌کند و در فارسی saugand و غیره، نهفته است.

با فراموشی زودرس - hvar «قسـم یـادکردن»، احـتمالاً تـداوم تـرکیب آن در عـبارات saugand xurdan و غـیره، مـمکن است از واژه هـم آوای - hvar «دریـافت کـردن، دریافتن، گرفتن»، ناشی شده باشد، که از - سوی هـ. و. بیلی نیز مورد بررسی قرارگرفته است.[۳] سرانجام این ریشه، با - hvar «خوردن، نوشیدن» همانند شده است؛ و حدس و گمان من برهندواروپایی آغازین - swel* «پذیرفتن، مصرف کردن»؛ انگلیسی کـنونی swill و غیره، و نیز (بیشتر بـالاتین vellō)، یـونانی haliskomai (-F در تسـالونیایی و

۱- برای داده‌های ایرانی میانه و ایرانی شمالی نگاه کنید به Perixanjan 1979, 188 و 1983,293 (اما به هرحال saugand xurdan باز هم برابر است با «نوشیدن گوگرداب».

۲- در 364ff، ZDMG 107 (1957) و نیز در Antiquitates Indogermanicae: Gedenkschrift für Herman Güntert (1974), 199ff.

۳ - Zoroastrian Problems in the Ninth-century Books, 2nd ed. (1971), 71-74 and xxvi-xxviii

صورت کهن، بنابراین از -hw*) «گرفتار شدن»، گرفته شده، anālisko «مصرف کردن، تلف کردن (در مورد نان و گوشت)»؛ گذشته، «خورده شدن (حیوانات)»، و احتمالاً، hélōr «طعمه و شکار، اموال دزدی»، استوار است. بنابراین، -saukantam hvar* با بار معنایی فرعی باید با انگلیسی take an oath، یونانی نو pérno órko، و به ویژه بلوچی sauγan همراه با zīraγ («خوردن») در کنار wáraγ، برابر باشد. اما عبارت «سوگند نوشیدن»، در یک الگوی قرضی زبانی ترکی باستان، به علاوه ـ ič دیده می‌شود (ترکی نو andiç). [مقایسه شود با پراکریت کرورایین savantha khayamnae (قرن سوم میلادی) «گرفتن (از نظر ادبی «خوردن») سوگند، الگوی قرضی از ایرانی میانه شرقی؛ مقایسه شود با: [T. Burrow, BSOS 7 (1935),789-790]

در حالی که عبارت اوستایی āpəm saokəntauuaitīm «سوگند – آب»، ترجمه و تعبیر غلطی بود به صورت «گوگرداب» (پهلوی āb ī gōgirdōmand) ، عنصر اصلی و سرآمد به‌وسیله صفت بعدی، یعنی zaraniiāuuaitīm «دارای زر» (پهلوی zarrōmand) نشان داده شده است؛ مقایسه شود با zarr-āb «زر بُراده شده» در افزوده به گوگرد در آزمایش مندرج در سوگندنامه. هم زر و هم گوگرد، هردو زرد به رنگ زردی هستند، این مواد زرد، در آزمایش ایرانی از طریق مایع، هسته‌های بالقوه و جادوی زردی ناشی از کیفر بشمار می‌روند (از سوی دیگر، مقایسه شود با AV 1.22: انتقال زرد رنگی / زردی به چیزهای زرد عادی).

اکنون می‌خواهم نام کوه – saokənta (گونهٔ دیگر – saokanta) در اوستا را با معنی «سوگند» توجیه کنم. FrW.5.1، برای بزرگذاشت، zarənumantō sūrahe saokə ntaheca garōiš mazdaδātahe «تالاب زرمند و کوه سئوکنت مزدا داده (= مزدا آفریده)» را باهم بر می‌شمارد و Ny-1.8 نیز دربردارندهٔ zarənumantəm sūrəm yazamaide saokəntaheca garōiš «ما تالاب زرمند را می‌ستاییم ؛ ما کوه سئوکنت را می‌ستاییم»، می‌باشد.

Sūra- (-zaranumant :گونهٔ دیگر) zarənumant «تالاب دربردارندهٔ زر، تالاب زرین» (مقایسه شود با، بندهش: war ī zarrēnōmand)، با داشتن «آب زرین» به صورت طبیعی، باید محلی برای آزمایش به گونهٔ قسم و احتمالاً، از طریق غوطه‌ور شدن در آن بوده باشد (مطابق با آئین هندی باستان، در مورد آن، مقایسه شود با Boyce,op.cit.pp.70-71)؛ و بدین ترتیب، کوه نزدیک آن نیز «کوه سوگند» نامیده می‌شده است.

با این که هم‌آوایی میان ریشه‌های -hvar «قسم خوردن» و «نوشیدن» (که سرانجام به وجه وصفی تبدیل شده است)، در بعضی از موارد، آزمایش واقعی از طریق نوشیدن «سوگند - آب» را (که با قسم خوردن‌های عادی saukantam hvar* متفاوت است)، پیش می‌آورد و این امری است کاملاً ممکن، اما با این حال فرض فوق می‌تواند غیر محتوم باشد. به هر صورت، زمان آن فرارسیده است که توجیه و توضیح saugand xurdan و غیره، یعنی «سوگند یادکردن» به صورت «نوشیدن گوگرد»، منسوخ و متروک پنداشته شود.

۱۲

در تادیه بدهی (شخص در گذشته) از (دارایی) خانواده و نـیز بـنابر مـطالبه خانواده

۱ - در جایی نوشته شده است که چنانچه تادیه بدهی (شخص در گذشته) از (سوی) خانواده مطالبه شود و اگر زن (شخص در گذشته) و سالار[1] هردو (باید همراه هم در دادرسی) مشارکت می‌کردند و یکی از آنها (به دادگاه) نرود و (به همین سبب جریان دادرسی) به تعویق بیفتد، آنگاه چنانچه (این تعویق) از (سوی) سالار باشد، نیاز به تدارک وثـیقه از (دارایی) خانواده نیست، اما اگر (تعویق در جریان دادرسی) هم از (سوی) زن (شخص در گذشته) و هم از سوی سالار هریک به تنهایی صورت پذیرد، همانند هنگامی که (این خلاف) یک بار صورت گرفته باشد، باید از (دارایی) خانواده وثیقه‌ای (به دادگاه) سپرده شود؛ و اما زرвانداد (در این خصوص) گفته است که حتی اگر به سبب (خلاف) هریک از (افراد فوق) به تنهایی نیز (جریان محاکمه معوق بماند بازهم) چیزی بعنوان وثیقه نباید (به دادگاه) سپرده شود.

۲ - چنانچه تادیه بدهی (شخص در گذشته) می‌باید از (دارایی) خانواده صورت پذیرد و سه زن[2] در خانواده باشد، (آنگاه تادیه بدهی) مگر در شرایطی که هر سه زن (در انجام این امر) تشریک مساعی کنند، امکان‌پذیر نیست.

۳ - زنی که قیم خانواده باشد، چنانچه کسی تادیه بدهی (شخص در گذشته) را بر ذمه خانواده قرار دهد و نیز چنانچه (دیگران) تادیه بدهی (شخص در گذشته) را از خـانواده مـطالبه کنند، حق ندارد جدا از سالار (به بررسی امر و راهبری آن) بپردازد.

۴ - چنانچه سالار خانواده و پسر (شخص از دست رفته طرفین دعوا باشند)، نـباید بـانوی

خانواده را چه به عنوان خواهان و چه به عنوان خوانده در رابطه با دارایی خانواده، به دادگاه احضار کرد.

۵ - چنانچه سالار و بانوی خانواده در رابطه با (لزوم) تادیه بدهی بزرگ خانواده معترف باشند، (و جهت (تضمین) تادیه بدهی چیزی (از دارایی) خانواده را (به عنوان وثیقه) بسپارند و (سپس) پسری که در خانواده است به بلوغ برسد و علیه کسی که آن چیز را (بعنوان طلب) گرفته است اقامه دعوا کند، آنگاه (حکم قاضی مبنی بر بررسی دعوا و حضور پسر) به عنوان خواهان قانونی است.

۶ - در جایی نوشته شده است که چنانچه مالکیت ساقط شده باشد، خوانده باید این امر را که (آن مال) وام بوده است اثبات کند و چنانچه نتواند (آن را) اثبات کند، آن دارایی بنابر آن اختیارات قانونی (یعنی حکم نافذ دادگاه) باید مصادره شود. اما چنانچه مالکیت خانواده ناچیز باشد، بجز مواردی که بطور قطعی (خواهان) اثبات می‌کند، آن مایملک را نباید از خانواده گرفت.

۷ - چنانچه (افرادی) تادیه بدهی پدر را بخواهند، هم زنی که در خانواده پدر و هم زنی که در خانواده پسر است، باید (در انجام این امر) با سالار تشریک مساعی کنند.

۸ - در جایی نوشته شده است که چونانکه پوسان وه برز آذر فرنبغان گفته است، دارایی (پدر) از پدر به خانواده پسر خوانده که در زندگانی[۳] پدر فوت کرده است، به عنوان ارث می‌رسد[۴]، و تادیه بدهی پدر برابر با دارایی تحت تملک پدر باید از سوی پسر انجام پذیرد.

۹ - هنگامی که برای خانواده‌ای که کدبانویی در آن (حضور دارد) در مورد چیزی اقامه دعوا کنند، چنانچه سالار خانواده با این اقامه دعوا موافق نباشد، آنگاه بانوی خانواده (نیز) نمی‌تواند ادعایی داشته باشد. اما چنانچه بانوی خانواده با طرح دعوا موافق باشد، (و قرار باشد که) سالار خانواده (آن دعوا را) اقامه کند و (در این رابطه چنین) اظهار کند که: بانوی خانواده با سخن گفتن در این دادرسی موافق نیست» آنگاه حضور سالار خانواده بدون (حضور) بانوی خانواده در دادرسی معتبر است و این اعتبار تا آن زمان که اداره دادرسی به سر نرسیده، پیوسته ادامه دارد. هنگامی که دادرسی به سر برسد و سپاردن (دارایی) به خانواده الزامی باشد، آنگاه اعلام پذیرش بانوی خانواده نیز (در مورد دارایی) الزامی خواهد بود.

۱۰ - وکیلی که بنابر توافق سالار (خانواده) برای خانواده گمارده شده، باید توافق را بپذیرد (و برپایه آن توافق در بررسی امور مشارکت نماید).

۱۱ - چنانچه زنی که قیم خانواده است، عمل منجر به جرح انجام دهد، یا چنانچه ستم و یا اعمال غیرقانونی دیگری مرتکب شود، و یا بطور غیر قانونی در مورد چیزی در دعوایی وارد شود، آنگاه نیازی نیست که در دادگاه (برای او) سالاری خواسته شود.

۱۲ - وایَ یار نوشته است که چنانچه (قرار بر این باشد که) تادیه بدهی (بزرگ در گذشته خانواده) از (دارایی) خانواده انجام شود و بانوی خانواده مخالف باشد (در حالیکه) سالار (خانواده با این امر) موافقت کند، آنگاه باید موافقت سالار (خانواده مکتوب و) مُهر شود و بانوی خانواده باید برای پیشبرد دعوا در دادگاه سالار دیگری را به گمارد و چنانچه در خلال پیشبرد دعوایی، بانوی خانواده (با پرداخت بدهی از دارایی خانواده) موافق باشد، ولی سالار گمارده شده مخالف باشد، در این صورت مخالفت سالاری (که بعداً گمارده شده) معتبر نیست.

یادداشت‌ها: فصل ۱۲

۱ - دو واژه sālār (سالار) و stūr (قیم) در متون حقوقی پهلوی گاهی با یکدیگر ترادف معنایی یافته و بجای یکدیگر مورد استفاده قرار می‌گیرند، در حالیکه این دو واژه به مفهوم خاص کلمه با یکدیگر متفاوتند. «سالار» شخصی است که صرفاً بنابر توافق، متولی امری اعم از خانواده، آتشکده و غیره می‌گردد. این شخص برپایه همین توافق در آن امر امین و مورد اعتماد قرار می‌گیرد تا امور مربوطه را پیش ببرد؛ در حالیکه stūr (قیم) دارای مسئولیتی قانونی و شرعی است که برپایه موازین خاصی صورت می‌پذیرد و حتی چنانچه در خانواده متوفی شخصی ذیصلاح جهت قیمومت وجود نداشته باشد، و قرار باشد که این امر بر پایه توافق تحقق یابد باز این مرجع قانونی و شرعی است که باید این توافق را تایید کرده و مسجل بدارد.

ماده ۱۲۲۷ قانون مدنی تصریح نموده که: «فقط کسی را محاکم و ادارات و دفاتر اسناد رسمی به قیمومت خواهند شناخت که نصب او مطابق قانون توسط دادگاه به عمل آمده باشد». نیز نگاه کنید به: قانون مدنی، جلددوم، کتاب دهم، در حجرو قیمومت، مواد ۱۲۰۷-۱۲۵۶. در متون فقهی - حقوقی پهلوی در مجموع به سه نوع «قیم» و «سالار» به شرح زیر اشاره رفته است.

۱-۱ stūr / sālār i būdag «قیم یا سالار قهری» که پس از مرگ شخصی خودبه‌خود و بدون توافقی خاص بنابر موازین قانونی و شرعی قیم و سالار خانواده شخص متوفی می‌شود. در این وضعیت یگانه دختر و یا بیوه او که به عنوان «چکرزن» بایکی از خویشان متوفی ازدواج نموده، قیمومت و سالاری را به عهده می‌گیرد.

۲-۱ stūr / sālār i kardag: «قیم یاسالار منصوب» که از پیش جهت تصدی قیمومت و سالاری برگزیده می‌شود. در این وضعیت معمولاً پسر خوانده متوفی که به سن بلوغ

رسیده بود و در صورت عدم رسیدن او به سن بلوغ یکی از معتمدین این وظیفه را به عهده می‌گرفت تا پسر خوانده مزبور به بلوغ برسد.

۱-۳ stūr / sālār i gumārdag «قیم یا سالار گمارده» که برای شخص متوفی بدون وصیت از سوی قانون تعیین می‌گردیده است. برای آگاهی بیشتر از تمایز میان دو مفهوم stūrīh «قیمومت» و sālārīh «سالاری»، نگاه کنید به: فصل ۱۵ و ۲۳ در ترجمه حاضر که در آنها مبحث «قیمومت» و «سالاری» به تفکیک مورد بحث قرار گرفته است. نیز نگاه کنید به: مظاهری ۱۳۷۳، صفحه ۱۷۶-۱۸۱؛ West 1882, P. 191; Perikhanian 1980, PP.381-388

۲ - منظور این است که متوفی دارای سه زن باشد.

۳ - آغازین این بند مطابقت می‌کند با بند ۵ از فصل ۳۲، در متن پهلوی 12-69/10.

۴ - در واقع این دارایی از آن پدر به شمار می‌رود و نه از آنِ پسر خوانده و بنابراین از طریق قیمومت به قیم و جانشین قانونی و شرعی پدر می‌رسد. بعبارت دیگر دارایی پدر پس از در گذشت او به اعتبار قیمومت بطور کامل در اختیار پسر خوانده قرار می‌گیرد.

۱۳

در هِبه[۱]

۱ - ... به آذر فرنبغ رسید، پس از آن بنابر آن هِبه به آذرفرنبغ می‌رسد.

۲ - چنانچه کسی بگوید که «دارایی که قرار است به من برسد به تو هبه کردم»، (آنگاه) آن چیز که به او تعلق داشته در همان هنگام (به او) باز رسد، قابل هبه نیست، ولی اگر آن دارایی در هنگام (توافق) قرار نبود که به او برسد، بلکه از پیش از آن توافق به او تعلق داشته و پس از آن توافق (به او) به رسد، (آن دارایی) قابل هبه است[۲].

۳ - چنانچه کسی بگوید که دارایی که به من تعلق دارد پس از ۱۰ سال[۳] به تو تعلق یابد، آنگاه (آن چیز) موهوب[۴] محسوب می‌شود که پس از (انقضای) ۱۰ سال به ملکیت (شخص مورد نظر) در می‌آید.

۴ - چنانچه فرخ به مهرین بگوید که: «دارایی که قرار است به ملکیت من در آید، به تو تعلق خواهد داشت» و سپس کسی آن دارایی را (با این فرض که قرار است به مهرین تعلق یابد) به فرخ واگذار کند، و مهرین عدم نیاز (خود را به آن دارایی) اظهار کند، (آنگاه) آن دارایی به فرخ نخواهد رسید، زیرا اعلام پذیرش رسمی از سوی مهرین دارای همان وضعی است که به صغیری دارایی بدهند و پدر (او) بگوید که «من (به این دارایی) نیازی ندارم[۵]».

۵ - و چنانچه شوهر دارایی را که (به او) می‌رسد، هبه کند، (و) متعاقباً زن خویش را بر در آمد (حاصله از آن) مختار نماید، چنانچه در هنگامی که (دارایی را به آن زن) واگذار می‌کند اظهار کند که «من (به آن دارایی) نیازی ندارم»، (در این خصوص) برخی اینگونه گفته‌اند که: «زن در مورد تصرف در آمد (حاصله از آن دارایی) مختار نیست، اما اختیار دارد که

دارایی راکه به او واگذار می‌کنند به پذیرد و چنانچه (آن را) نپذیرد، بهرحال (آن دارایی) به واهب نمی‌رسد. بهرام گفته است که باید زن را نسبت به در آمد (حاصله از دارایی) مختار کرد، زیرا چون این درآمد (علی الاصول) به شوهر نمی‌رسد، پس می‌تواند به زن تعلق یابد.

میدیوماه نیز گفته است که در مورد این مسئله باید (بسیار) تامل کرد، و نیز برخی (از صاحبنظران گفته‌اند که چنانچه (شوهر) زن (خویش) را بردرآمد (حاصله از دارایی) مختار کند، آنگاه پذیرش زن نیز مسجل خواهد بود.

۶ - چنانچه کسی بگوید که «نقره‌ای که به ملکیت من در آمده و زری که قرار است به ملکیت من در آید (و) برابر ۲۰۰ (درهم) بها می‌ارزد، مال تو باشد، آنگاه زر (موعود، به او) نرسد، (آنگاه او) باید ۷۰ (درهم از نقره (را نیز) بدهد.

۷ - و چنانچه کسی بگوید که «نقره‌ای که به ملکیت من در آمده و نقره‌ای که قرار است به ملکیت من در آید (و) برابر ۲۰۰ (درهم) بها می‌ارزد، مال تو باشد، و پس از آن، نقره (موعود، به او) نرسد، آنگاه باید برای ۲۰۰ (درهم) از نقره‌ای که به او رسیده است اظهارنامه قطعی تنظیم کند و (آن مقدار را) واسپارد. و اما چنانچه یک بار بگوید زر (و) یک‌بار (بگوید) نقره (یعنی بگوید که زر به ملکیت او در آمده و منظور تملک نقره است، آنگاه این سخن متفاوت نیست) با آنکه بگوید که زر و نقره‌ای که به مالکیت من در آمده است (و) به ۲۰۰ (درهم) بها می‌ارزد، مال تو باشد و (در این شرایط) باید نیمی از زر و نیمی از نقره را هبه کند.

۸ - چنانچه کسی بگوید که: «من این دستگرد را به توهبه کردم»، آن دستگرد و هرچه در آن دستگرد داشته است، هبه خواهد شد.

۹ - و چنانچه کسی بگوید که: «من این دستگرد و هرچه در این دستگرد داشته‌ام به توهبه کردم»، (آنگاه تمام) ستوران و نیز بردگانی[6] که در آن جا کار می‌کنند، هبه خواهند شد.

۱۰ - چنانچه کسی بگوید که: «من این دستگرد را همراه با همه چیزهای در آن به توهبه کردم»، آنگاه هم سند مربوط به آن دستگرد و هم دارایی مربوطه ولو در جای دیگر باشد، بنابر سند (دارایی) قابل تملیک است، و چنانچه نهری در این‌جای حفر شده و در جای دیگر مورد استفاده قرار گیرد (آن هم) هبه خواهد شد[7].

۱۱ - چنانچه کسی بگوید که: «من این دستگرد را همراه با همه چیزهای در آن به تو و آن دستگرد را به تو هبه کردم، (آنگاه) این دستگرد (یعنی دستگرد نخست) به او و آن دستگرد (یعنی دستگرد دوم) به او (یعنی شخص دیگر) هبه خواهد شد؛ (در این وضعیت

چنانچه) سند مالکیت مربوط به این دستگرد (یعنی دستگرد نخست) و دارایی (تحت مالکیت) در آن دستگرد (یعنی دستگرد دوّم باشد) و (نیز) نهری که در این جای (یعنی در یکی از دستگردها) حفر شده و درآن جای (یعنی در دستگرد دیگر) مورد استفاده قرار گیرد، (باز هم هر دو ملک) قابل تملیک است (با توجه به اینکه از نهر) نیمی به یکی و نیمی به دیگری هبه خواهد[6] شد.

۱۲ ـ چنانچه کسی بگوید که: «من این خانه را به توهبه کردم» آنگاه سرا، رواق، پنجره، درها، صفه[8] و انبار و نیز چاه واقع در انبار هبه می‌شود.

۱۳ ـ چنانچه کسی بگوید که: «من این خانه را برای سکونت به توهبه کردم» آنگاه (آن خانه) برای همیشه واگذار می‌شود.

۱۴ ـ چنانچه کسی بگوید که: «من خانه‌ای را به توهبه کردم»، ـ همانگونه که از پوسان وه آزاد مردان نقل شده ـ (تنها) بخشی از ملک (یعنی اعیانی) هبه خواهد شد، (اما) چنانچه بگوید که: «من زمین (یعنی عرصه) به توهبه کردم»، (آنگاه) همه (ملک اعم ازعرصه و اعیانی) بطور یکجا هبه خواهد شد. بطورکلی (هبه کردن) هنگامی تحقق می‌یابد که شخص زمین مشاع با زمین کسان (دیگر داشته باشد) و جویی که آب را به خانه و ملک ببرد و نیز خانه و صفه و راه در آن نباشد.

۱۵ ـ چنانچه دارایی‌ای به صغیری که دارای سالار وزنی که دارای شوهر است هبه شود و شوی و سالار بگویند که «ما نیاز نداریم»، آنگاه آنچه راکه به صغیر هبه می‌کنند هنگامی که صغیر به بلوغ برسد (تملک می‌کند) و آنچه راکه به زن هبه می‌کنند (در حال) به تملک او در می‌آید.

۱۶ ـ در جایی نوشته شده است که چنانچه به صغیری دارایی راهبه کنند و پدر (او) اظهار عدم نیاز کند، سپس (صغیر در) صغارت (فوت کند) و پدر (او) نیز بمیرد، آنگاه آن دارایی به خانواده پدر می‌رسد.

۱۷ ـ و علاوه برآن در جایی نوشته شده است که چنانچه مردی بازنی که تحت قیمومت شوهر و نیز سالار خود نیست، (توافق نموده و) اظهار کرده باشد که: «این دارایی به اولین فرزندی که از تو زاده می‌شود تعلق خواهد داشت» و سپس از آن زن فرزندی زاده شود و در صغارت فوت کند، آنگاه که دارایی باز به همان شخصی میرسد که هبه کرده بود؛ علاوه بر این مردک نوشته است که «باید فرض را براین داشت که[9] هرآنچه که به عنوان سود به شمار می‌رود (برای پرداخت هزینه‌های صغیر ضرورت دارد و) مورد نیاز است.

۱۸ ـ آن نیز گفته شده است که (چنانچه) وَ هَگ[10] دارایی‌ای را به فرخ بدهد و فرخ (مراتب)

پذیرش (خود) را اعلان نکند و (سپس وهگ) بمیرد، (اعلان) پذیرش (آن دارایی) الزامی است (و) باید فرخ را در رابطه با (آن) دارایی قیمِ گماشته (از سوی وَهَگ) به شمار آورد.

۱۹ ـ اگر مردی (در رابطه با) دارایی‌ای که به او خواهد رسید، بگوید (که آن دارایی) به پسر صغیری تعلق دارد، (آنگاه چنانچه آن) دارایی در صغارت آن صغیر (به او) برسد از آن پدر (او) خواهد بود؛ و علاوه بر این نوشته شده است که (مراتب) پذیرش (این واگذاری) باید اعلان شده باشد و به این (امر) نیز باید توجه داشت که قابلیت استیفای حق مالکیت پیوسته باید برای او (یعنی صغیر) محفوظ بماند (و) اینگونه نباشد که دارایی (مربوطه الزاماً) پس از ۱۰ سال به صغیر واگذار شده باشد.

۲۰ ـ چنانچه شخصی بگوید که: «من دارایی را که پس از درگذشت من به خانوادهٔ من خواهد رسید به تو هبه کردم»، (آنگاه) آن (مقدار از دارایی) که از بزرگ خانواده برای زن و فرزند مانده است هبه نخواهد شد.

۲۱ ـ بهرام گفته است که چنانچه پدر دارایی را که به او رسیده و دریافت خواهد کرد به زن و فرزند خویش هبه کند (و) سپس (از آن دارایی) برده‌ای را آزاد کند، (بنابر آنچه) که سیاوش گفته است برده را از بندگی شاهنشاه بازگرداندن شایسته نیست[۱۱]؛ من نیز همین گونه می‌گویم اما رادهرمزد در این خصوص رای دیگری را صادر کرده[۱۲] است.

۲۲ ـ سیاوش گفته است که چنانچه مردی با فرخ پیمان کند که: «من این دارایی را پس از (انقضای) ۱۰ سال به توهبه کردم»، (اما) فرخ در خلال (این) ۱۰ سال بمیرد، آن دارایی به زن و فرزند و خانواده فرخ نمی‌رسد.

۲۳ ـ چنانچه پدری برای (فرزند) صغیر (خویش) یا شوهری برای زن (خویش) سندی را مهر کند (مبنی براین) که دارایی که به تملک من در خواهد آمد، (باید به تو) تعلق یابد و پس از آن شخص دیگری به آن زن و صغیر دارایی راهبه کند، (آنگاه) آن (دارایی) را که به زن هبه می‌کنند به زن و آن (دارایی) را که به صغیر هبه می‌کنند به صغیر می‌رسد[۱۳].

۲۴ ـ چنانچه فرخ در سال یکم برای مهرین اظهار نامه‌ای (چنین) تنظیم کند که: «دارایی که در تملک من است و آن به مالکیت من در خواهد آمد، به تو تعلق دارد»، و در سال پنجم برای کارِن اظهار نامه‌ای تنظیم کند (مبنی بر این) که: «دارایی که در تملک من است و آن که به مالکیت من در خواهد آمد، به تو تعلق دارد»، (آنگاه) دارایی فرخ پس از معاهده با مهرین به مهرین (تعلق خواهد داشت و) آن (دارایی) که در (پایان) پنج سال (به فرخ) خواهد رسید بنابر هبه[۱۴]، از آنِ کارن خواهد بود.

یادداشت‌ها: فصل ۱۳

۱ـ هبه عبارت است از واگذاری چیزی به دیگری به شرط تملیک و بطور رایگان. در ماده ۷۹۵ قانون مدنی آمده است که: «هبه عقدی است که به موجب آن یک نفر مالی را مجاناً به کس دیگری تملیک می‌کند. تملیک کننده واهب، طرف دیگر را متهب، مالی را که مورد هبه است عین موهوبه می‌گویند».
در فقه امامیه، هبه یکی از انواع چهارگانه عطیه به شمار آمده و آن را نحِله نیز گفته‌اند. در این خصوص نگاه کنید به: لمعه دمشقیه، جلد ۱، صفحه ۲۰۱-۱۹۸؛ ترجمه کتاب لمعه، دوره فقه امامیه، جلد۱، صفحه ۱۸۸-۱۸۴؛ ترجمه و تبیین شرح لمعه، جلد ۵، صفحه ۳۷۰-۳۴۷ و نیز در فقه اهل سنت، نگاه کنید به: الفقه المنهجی، جلد ۳ صفحه ۱۱۹-۱۰۱.

۲ـ منظور از این بند این است که واهب در هنگام عقد هبه باید مالک موضوع هبه باشد در غیر این صورت ولو اینکه در آینده مالک آن شود باز نمی‌تواند آن چیز را هبه کند، کما اینکه در ماده ۷۹۶ قانون مدنی تصریح شده است که: «واهب باید برای معامله و تصرف درمال خود اهلیت داشته باشد»؛ و نیز در ماده ۷۹۷ آمده است که: «واهب باید مالک مالی باشد که هبه می‌کند.»

۳ـ پریخانیان هم در آوانوشت و هم در ترجمه انگلیسی متن بجای عدد ۱۰ عدد ۱ را آورده است. این در حالی است که هم بلسارا و هم ماتسوخ عدد ۱۰ را آورده‌اند، در متن پهلوی عدد ۱۰ آشکارا دیده می‌شود و نیز در بند ۲۲ همین فصل هم (20/11-13) باز روی عدد ۱۰ تاکید شده است.

نگاه کنید به: Perikhanian 198,60-61;Macuch 1993,151,153;Bulsara 1937,136-137

۴ـ نگاه کنید به یادداشت ۱، تعریف هبه.

۵ـ از آنجاکه هبه جزء عقود است لذا نیاز به قول دوطرف هبه کننده و هبه گیرنده دارد. در ماده ۷۹۸ قانون مدنی آمده است که: «هبه واقع نمی‌شود مگر باقبول و قبض متهب اعم از اینکه مباشر قبض خود متهب باشد یا وکیل او و قبض بدون اذن واهب اثری ندارد». و نیز در ماه ۷۹۹ تصریح شده است که: «در هبه به صغیر یامجنون یاسفیه قبص ولی معتبر است».

۶ـ مقایسه شود با صورت کلیشه‌ای -pasu.vīra «حَشَم و خَدم» در اوستا؛ لاتین: pecudesque virosque؛ پهلوی: stōr-iz anšahrīg. نگاه کنید به:
پورداود ۱۳۰۷، صفحه ۶۱-۶۲ یادداشت شمارهٔ ۱؛ یشت ۱۳ بند ۱۲؛ Perikhanian 1980,P.323 ;Bartholomae 1904,Col.879

۷ـ این بند یکی از موارد حق ارتفاق نسبت به ملک غیر است. و بطورکلی در ارتفاق عبارتست اینکه کسی در ملک دیگری به دلایلی دارای حقی شود. در خصوص مندرجات این بند در ماده ۹۶ قانون مدنی آمده است که «چشمه واقعه در زمین کسی محکوم به ملکیت صاحب زمین است مگر اینکه دیگری نسبت به آن چشمه عیناً یا انتفاعاً حقی داشته باشد.»

۸ـ کردر kardar به معنی «زمین پشته پشته» آمده است. نگاه کنید به: معین ۱۳۴۲، صفحه ۲۹۳۹؛ آنندراج ۱۳۶۳، صفحه ۳۳۸۷. در این بند منظور از «کردر» زمین و صفه روبروی خانه است.

۹ـ پریخانیان واژه har = KRA «هر» را که آشکارا و به درستی قرائت می‌شود به bē=BRA «بجز» اصلاح کرده و عبارت را چنین ترجمه نموده است: علاوه براین مردک نوشته است که «به جز آنچه که برای نگهداری صغیر مورد نیاز است» نگاه کنید به: perikhanian 1980,P.64-65. در این‌جا با اصلاح همین یک واژه دو نظر مختلف شکل می‌گیرد. دربرداشت و ترجمه پریخانیان این مفهوم القاءِ می‌گردد که باید هزینه مورد نیاز صغیر را پس از محاسبه از دارایی کسر کرده و باقیمانده را به واهب برگرداند. در حالیکه به نظر نگارنده اولاً به چنین اصلاحی نیاز نیست زیرا صحت واژه آشکار است، دیگر اینکه منظور از نظر «مردک» این است که باید فرض کرد که صغیر زنده است و در نتیجه سود حاصله از دارایی را باید به مادر صغیر و اصل دارایی را به واهب برگرداند.

۱۰ـ بلسارا و نیز ماتسوخ این واژه را «niyāg = نیا، پدربزرگ»، قرائت کرده‌اند که این قرائت بنا به دلایلی نمی‌تواند درست باشد. نخست اینکه واژه niyāg به صورت nyd<g حرف نویسی می‌شود، و این واژه در صورت نوشتاری خود یک y/d کم دارد که در صورت نیاز

باید اصلاح شود، و این در حالی است که بلسارا ضمن آگاهی از اختلاف مذکور در صورت نوشتاری از یک سوی ارتباط آنرا بصورت احتمالی با واژه «نگاهبان» و نیز واژه nigâk پیشنهاد می‌کند و از سوی دیگر آنرا اسم خاص می‌داند. دیگر اینکه از نظر منطقی هنگامی که واهب «نیا» باشد، علی الاصول فرزند یا نوه بعنوان هبه گیرنده مورد انتظار است نه شخص ثالث بدون هیچگونه ارتباط نسبی. نگاه کنید به:
.Bulsana 1937,P.147,n.g;Macuch 1993, P.154m 160

۱۱ ـ منظور این است که برده آزاد شده در حکم بنده شاه است و کسی که بنده شاه باشد نمی‌توان آنرا دوباره به بردگی شخص در آورد. در مجموع مفهوم عبارت این است که برده را پس از آزاد شدن بار دیگر نمی‌توان به بردگی کشید.

۱۲ ـ مندرجات این بند با مطالب یاد شده در بند ۱۴ فصل ۱۶ «در مصادره (اموال)»، 31/15-32/1 کاملاً مطابقت دارد.

۱۳ ـ پس از عقد موافقت‌نامه قانونی و شرعی مبنی بر هبه به زن و صغیر، آنها نه از سوی بزرگ خانواده بلکه از سوی شخص دوم و خارج از خانواده، گیرنده هبه محسوب می‌شوند.

۱۴ ـ در متن:pad rāh i rasīd ؛ بصورت تحت‌الفظی یعنی: برپایه وضعیت و شیوه‌ای که پیش آمده است ؛که منظور از آن هبه است.

۱۴

در یکزنی[۱]: yō hē pascaēta[۲]

۱ـ (این مطلب) نوشته شده است که: «(چنانچه) مردی به جز دختری کسی را نداشته باشد ـ نه زن و نه فرزندی (دیگر)، و شوهر آن دختر، آن دختر را از همسری طلاق دهد، (اما او را) به سالاری پدر باز ندهد[۳]، آنگاه او (تنها) بنابر خواهش، قیم پدر خواهد بود ولی چنانچه (پدر) او را به سالاری باز پذیرد، آنگاه او می‌تواند (به‌عنوان) وارث (پدر) بماند و (شرط) خواهش (پدر) ضرورت ندارد.

۲ـ سوشیانس گفته است که: چنانچه کسی دختری را که bayaspān[۴] می‌شود طلاق دهد، آنگاه او باید قیم پدر شود، حتی اگر (آن دختر) پس از فوت پدر مطلقه شود.

۳ـ (این مطلب نیز) نوشته شده است که: چنانچه فرزندی که پس (از انتصاب قیم از سوی پدر) زاده می‌شود دختر باشد (و) در زمان زندگی پدر، شوهر کند، (و) از همسری مطلقه شود و (به خانه پدر) بازگردد، (آنگاه پس از) فوت قیم منصوب[۵] (که از پیش توسط پدر منصوب شده بود)، قیمومت باید به آن دختر (بصورت ارثی) برسد، اما اگر حکمی صادر شود مبنی بر اینکه: «پدر (در گذشته) نیاز به قیم دارد»، (آنگاه آن دختر) باید (به عنوان قیم) پدر گمارده شود[۶]. برخی از صاحبنظران) می‌گویند که: حتی اگر در هنگامی که قیم منصوب فوت کند، (آن دختر قبلاً) شوهر کرده و طلاق نگرفته باشد، بازهم او قیم پدر خواهد بود[۷]. بهرام گفته است که: (حتی) چنانچه (آن دختر) در زمان (پس از فوت قیم منصوب) شوهر کرده باشد، (آنگاه این وضع را نیز) باید برابر پنداشت (با وضعیت دختر ازدواج کرده حائز شرایط قیمومت) پس از فوت پدرش[۸].

۴ـ دختری که (حتی) پس (از انتصاب قیم از سوی پدر) زاده شود[۹]، قیمومت (پدر همانند

ارث) به او میرسد (البته) از آن سبب که (آن دختر می‌تواند) قیم پدر شود، جانشین شخص پدر به شمار نمی‌رود[۱۰]، (از این روی) بنابر (موازین) قیمومت، در محدوده زمانی که وارث قیمومت است، وارث سهم الارث نباید باشد[۱۱].

۵ ـ بنابر گفته دستوران (که مفسران اوستا هستند) این (مطلب) نوشته شده است که (چنانچه دختری که) قیم[۷] (پدر) می‌شود در هنگام زندگی پدر (به صورت پادشازنی) شوهر کند (این امر قانونی است.

۶ ـ ... (و چنانچه پدر) فوت کرده باشد، آنگاه قیمومت (پدر) بنابر حق به او نمی‌رسد[۱۲].

۷ ـ و این (مطلب) نیز بدین‌گونه نوشته شده است که: «(در صورت فوت پدر) دختر قیم پدر نخواهد شد. در صورتیکه پسر باید (قیم پدر) بشود»[۱۳].

۸ ـ چنانچه درجایی، دوبرادر و یک خواهر (از پدری باز بماند) و آن خواهر بابرادری (از برادران) (در سهم الارث) شریک باشد، و برادر دیگر سالار[۱۴] (هردو[۱۵]) باشد، و هر دو برادر در یک زمان فوت کنند، (آنگاه) بنابر تفسیر اَبَرگ (خواهر) سالار (هردو برادر) است و بنابر (تفسیر) میدیوماه به سبب شرکت (در سهم الارث) و بنابر اجماع[۱۶] (تنها سالاری برادری که با خواهر شریک بوده است به خواهر) باید برسد.

۹ ـ چنانچه مادر در خانواده (حضور داشته) باشد، قیمومت برادر به خواهر نمی‌رسد، دلیل آن این است که مادر اختیار دارد که خواهر را شوهر دهد و از همین روی سالاری (خواهر) نسبت به برادر کامل نیست.

قیمومت به پسر و دختر حاصله از پادشازنی و نیز فرزند (آنها) می‌رسد[۱۷].

۱۰ ـ دختری که پدر (او را) تحت سالاری (یک) همشهری قرار داده باشد، با این حال قیم پدر و برادر می‌شود. چنانچه او قیم پدر شود، سالار (او) همان (شخصی) است که (سالار) مادر است و چنانچه او قیم برادر شود، (آنگاه) سالار (او) از خویشان برادر (برگزیده) می‌شود. (اما) اگر (آن دختر) تحت سالاری برادر قرار گرفته باشد، آنگاه نیز او قیم خواهد شد (و) سالار (او یکی) از خویشان برادر خواهد بود.

۱۱ ـ چنانچه (در خانواده‌ای) دو برادر و یک خواهر باشد، (و) در آن‌جا (ارثیه خود را) تقسیم کنند و برادر کوچکتر و خواهر توامان بهره ببرند[۱۸]، (آنگاه) سالاری (خواهر) نیز به برادر کوچک می‌رسد.

۱۲ ـ نیز علاوه براین چنانچه متعاقباً برادر بزرگتر پیش (از برادر کوچکتر) فوت کند، دادخواستی مبنی بر (واگذاری قیمومت) از برادر (بزرگتر به خواهر) نباید تنظیم شود، زیرا (آن) برادر (مراتب) سالاری برخواهر را بجانیاورده است. چنانچه به سبب ایجاد انقطاع

در سالاری خواهر از سوی برادر، آن (برادر از این مسئولیت) عزل شده باشد، خواهر قیم برادر بزرگتر و چنانچه نخست برادر کوچک بمیرد و همچنین اگر هر دو (برادر) همزمان بمیرند، آنگاه خواهر قیم برادر کوچکتر خواهد بود[۱۹].

۱۳ ـ وای یار نوشته است که: چنانچه دختری بنابر اجازه پدر به کسی اظهار کند که: «تا ۱۰ سال زن توهستم و پدر (او) پیش از ۱۰ سال بمیرد، (آنگاه) باید تا انقضای ۱۰ سال برای پدر قیم گمارده شود و هنگامی که ۱۰ سال سپری شد، دختر در همسری کسی نیست و قیم پدر خواهد بود.

۱۴ ـ او این (مطلب) را نیز اینگونه نوشته است که: خواهر قیم برادری می‌شود که (با او) در ارث شریک است. چنانچه (آن برادر) فوت کند و او بجز خواهر، زن و فرزند (نیز) داشته باشد آنگاه قیم برادر نمی‌شود و اگر تقسیم (اموال) صورت پذیرد، (خواهر) قیم برادری می‌شود که با او در سهم الارث مشارکت داشته و یا (برادری که) در هنگام تقسیم اموال بنابر اهلیت (بر خواهر) سالار بوده است؛ چنانچه تقسیم اموال صورت پذیرد و برادری که (با خواهر) در سهم الارث مشارکت داشته و (نیز) برادری که بنابر اهلیت (برخواهر) سالار بوده، (هردو) مرده باشند، (آنگاه خواهر) قیم برادری می‌شود که براو سالار بوده و چنانچه (خواهر) با هر دو برادر در سهم الارث مشارکت داشته باشد (رأی همان است که) پیش از این بیان شد.

۱۵ ـ چنانچه (در یک خانواده) دو برادر و یک خواهر باشد در آنجا سالاری خواهر یا برادر بزرگتر است.

۱۶ ـ و برخی (از صاحبنظران) گفته‌اند که: «چنانچه (حتی) دارایی (هم در کار) نباشد، باز هم (خواهری که قیم می‌شود با برادر متوفی) باید شریک باشد. و چنانچه (دارایی درکار) باشد در آن شرایط نیز برپایه (اصول) در آمد مشترک (سهم آنها) باز (درهم) می‌آمیزد[۲۰]. علاوه براین (گفته شده است که چنانچه) قیم برمبنای دارایی اقامه دعوا کرده باشد، نباید مورد بررسی قرار گیرد.

۱۷ ـ افزون براین، این که: پدری که دارای پسر است، قیمومت (او) به دختر نمی‌رسد، برادری نیز که با برادر (دیگر) مشارکت دارد، قیمومت (او) به خواهر نمی‌رسد. اما (در چنین شرایطی امور مربوط به) آن‌ها را باید این‌گونه بررسی کرد که: شریک الارث بر پایه موازین دینی براین تایید سالاری به انجام امور متعاقب حقوقی نیاز ندارد[۲۱]. چنانچه برادر بزرگتر فوت کند در آن صورت (خواهر) قیم (او) می‌شود، ولی اگر برادر کوچکتر فوت کند (خواهر قیم او) نمی‌شود[۲۲].

۱۸ ـ چنانچه (خانواده‌ای از) پدر، یک دختر، و خانواده (بازمانده) پسری (تشکیل شده باشد و این) خانواده دارایی برابر با ۸۰ (درهم) داشته باشد، (و) سالاری دختر به عهده پدر باشد و چنانچه پدر فوت کند، (دختر) قیم (آن) برادر است، زیرا پدر در گذشته با خانواده (بازمانده) پسر شریک الارث خواهد بود.

۱۹ ـ منوچهر گفته است که: «شریک الارث برپایه موازین دینی به انجام هیچیک از امور متعارف حقوقی نیاز ندارد[۲۳] مگر عملکرد قیم.

۲۰ ـ برخی (از صاحبنظران) گفته‌اند که: دختری که جانشینی پدر را از طرق قیمومت بدست آورده باشد[۲۴]، قیم پدرِ مادر (خود نمی‌شود چنانچه مادرش در هنگام زندگانی پدر (خود)[۲۴] شوهر کرده باشد.

۲۱ ـ ماه‌ونداد گفته است که: دختر قیم می‌شود چنانچه: مادرش در هنگام زندگانی پدر (خود)[۲۵] شوهر کند، یا (مرتکب گناهی با مجازات) مرگ ارزان شود، یا (مرتکب گناهی با مجازات) تبعید[۲۶] شود؛ در این صورت نیم بهره مادر (از سهم الارث) به آن (دختر) نمی‌رسد مگر هنگامی که (این سهم الارث) برای (آن دختر که) قیم است ضروری باشد، آنگاه (سهم الارث) به او به‌عنوان قیم، می‌رسد.

۲۲ ـ چنانچه دختر بدون اجازه پدر، تن به ارتباط جنسی بدهد، در این صورت چنانچه (این) ارتباط جنسی (از نوع) فحشا[۲۷] نباشد، آنگاه او از سالاری ارث رسیده از پدرش عزل نمی‌شود؛ اما اگر به ارتباط جنسی (از نوع) فحشا تن در دهد، آنگاه (نه قیمومت و نه) ارثیه پدر به او نمی‌رسد؛ و از پدر نیز باید حق اشراف بردرآمد دختر سلب شود.

یادداشت‌ها: فصل ۱۴

۱ ـ در مورد «ēnōkēn = یکزنی» نگاه کنید به: گزارش حاضر، فصل ۷، یادداشت ۲،۳.

۲ ـ عبارت اوستایی yō hē pasčaēta با مفهوم قراردادی «کمکی، جانشین» و بصورت تحت‌اللفظی با مفهوم «کسی از پس دیگری» عبارتست از برگزیدن و منصوب کردن جانشین برای مردی که بدون داشتن فرزند پسر فوت کرده است. این مفهوم در متون حقوقی پهلوی از نظر فعلی با مفهوم «stūrīh، قیمومت» و از نظر اسمی با مفهوم «stūr، قیم» برابر است.

۳ ـ منظور از این عبارت این است که: سالاری آن دختر را پس از تحقق طلاق همانند گذشته بار دیگر به پدر نسپارد.

۴ ـ bayaspān از نظر لغوی یعنی قاصد، پیک و سفیر. پارتی و پارسی مانوی: by>sp>n در کتیبه پایکولی: by>spn (که البته هرتسفلد آنرا در واژه نامه پایان کتاب پایکولی خود نیاورده است) ؛ صورت شمالی غربی از: -dvaya-aspāna* «دارنده دو اسب حمل کننده»؛ صورت جنوبی غربی: dēspān ؛ ارمنی (وامواژه): despan ؛ این واژه پس از معرب شدن بصورت «دسفان، الدُسفان» میانجی، قاصد و پیک، درآمده است.

پریخانیان آنرابصورت احتمالی از صورت ایرانی bagaspāna* و قابل مقایسه با βγ> nyšp βγ>npš, βγ>nypš (βayānĪpš, βayānišp) به معنی «داماد، دامادی، فرزند. پسر حاصله از آیین baga می‌داند. وی bayaspān را نوع خاصی از ازدواج دانسته و ماتسوخ نیز ضمن بیان همین نظر متعتقد است که ازدواج bayaspān عبارت است از ازدواج دختری که برای نخستین بار به خانه شوهر می‌رود.

با توجه به معنی واژه که در بالا گفته شد و نیز با در نظر گرفتن اینکه این نوع ازدواج در هیچیک از منابع مربوطه (نگاه کنید به گزارش حاضر فصل ۷، یادداشت ۲،۳ و نیز منابع

مذکور) در ردیف انواع متعارف ازدواج در ایران دوره ساسانی نیامده و همچنین با ملاحظه عبارت پهلوی مربوطه: duxt i bayaspān ka-š bi hilēd ... «...(چنانچه کسی) دختری را که bayaspān می‌شود، طلاق دهد...»، نظر نگارنده براین است که منظور از bayaspān صرفاً ازدواج است نه نوعی از ازدواج، البته بنابر مندرجات متن اینگونه برمی‌آید که دختر در این شرایط ظاهراً به سبب اقدام خود سرانه دارای اختیارات قانونی همسری نبوده است. نگاه کنید به همین فصل، یاداشت ۸ .مضافاً بر این که نظر پریخانیان مبنی بر این‌که واژه مذکور را به معنی «داماد، دامادی» دانسته با مندرجات متن تناقض دارد. نگاه کنید به: Macuch 1993, P.182;Perikhanian 1980, P.69, 343. Nyberg,1970, vol.II, P. 46; Baliy 1943,P.46,n.4. ؛ قریب ۱۳۸۳، صفحه ۱۰۱؛ آیوازیان ۱۳۷۱، صفحه ۴۹ ؛ آنندراج ۱۳۶۳، صفحه ۱۷۸۱؛ الخلیل ۱۴۱۴ ، صفحه ۵۷۱.

۵ ـ در مورد «stūr i kardag ، قیم منصوب»، نگاه کنید به گزارش حاضر، فصل ۱۲، یادداشت ۱ و بویژه یادداشت ۱-۲.

۶ ـ وضعیت مطرح شده در این بند موردی است که در آن قیم منصوب از سوی پدر به سبب شرایطی خاص و یا جرایم مرتکبه، بنابر رای محاکم قضایی عزل شده باشد که طبعاً در این صورت باید برای شخص متوفی قیم جدیدی تحت عنوان «قیم گمارده» تعیین گردد. نگاه کنید به گزارش حاضر، فصل ۱۲، یادداشت ۱ و بویژه یادداشت ۱-۳.

۷ ـ yō hē pasčaēta ؛ نگاه کنید به همین فصل، یادداشت ۲.

۸ ـ بعبارت دیگر، هنگامی که دختر قیمومت پدر را بعهده می‌گیرد، اختیارات قانونی همسری خود را از دست داده و از مرتبه «پادشازنی» تنزل یافته و به سبب پذیرش مسئولیت جدید فاقد اختیارات مربوطه در زندگی زناشویی می‌گردد.

۹ ـ مندرجات این بند با بند پیشین مطابقت دارد.

۱۰ ـ قیمومت پدر سبب نمی‌شود که در تملک مایملک پدر جانشین او شود.

۱۱ ـ واژه abarmānd در متون پهلوی و بویژه متون حقوقی دارای معانی گوناگون از جمله «جانشینی، نیابت، ارث و میراث» اعم از ماترک و مایملک به ارث رسیده و یا قیمومت موروث و مسئولیت‌های حاصله می‌باشد. براین اساس در متون حقوقی پهلوی به دوگونه وراثت اشاره رفته است:

الف ـ abarmānd pad stūrīh یعنی «وراثت برپایه قیمومت» ، که در این وضعیت قیم در واقع وارث مسئولیت‌های شخص متوفی می‌شود.

ب ـ abarmānd pad xwēšīh «یعنی» وراثت برپایه مایملک متوفی و تملک شخصی بر

آن. این دو نوع وراثت بطور همزمان نمی‌تواند تحقق یابد زیرا پذیرش این امر که همزمان شخص از یک سو مالک ماترک باشد و آنرا بعنوان ملک شخصی تصرف کند و از سوی دیگر بعنوان قیم متوفی در مقام تصمیم‌گیری در مورد آنها برآید غیر منطقی است.

۱۲ـ ماتسوخ و بلسارا این بند را دنباله بند پیشین می‌دانند، در حالیکه بنظر می‌رسد که این بند از آغاز دارای افتادگی است. نگاه کنید به Macuch 1993, P.171,176; Bulsara 1937, PP.156-157

۱۳ـ چنانچه پس از فوت پدر هم پسر و هم دختری از او بازمانده باشد، قیمومت به دختر نمی‌رسد و علی‌الاصول پسر باید قیم پدر شود.

۱۴ـ در مورد واژه «سالار»، نگاه کنید به گزارش حاضر، فصل ۱۲، یادداشت ۱.

۱۵ـ پریخانیان در ترجمه این بند می‌گوید که: «چنانچه در خانواده‌ای دو برادر و یک خواهر باشد و خواهر با یکی از دو برادر در سهم الارث شریک باشد، در حالیکه برادر دیگر سالار آن خواهر باشد، آنگاه چنانچه هر دو برادر همزمان فوت کنند، برپایه تفسیر آبَرگ آن خواهر باید قیم آن برادری شود که بر او سالار بوده است؛ اما برپایه تفسیر میدیو ماه در چنین وضعیتی به سبب وجود شراکت در سهم الارث، آن خواهر قیمومت آن برادری را ارث می‌برد که با او در سهم الارث شریک بوده است». نگاه کنید به: Perikhanian 1980,P.71. همانگونه که بنظر می‌رسد بنابر ترجمه پریخانیان، نظر آبَرگ و میدیوماه کاملاً در تقابل با یکدیگر قرار خواهند داشت در حالیکه این گونه نیست بلکه به نظر آبَرگ، خواهر، قیمومت هر دو برادر را ارث می‌برد و بنابر نظر میدیوماه تنها می‌تواند قیمومت برادری راکه با او در ارث شریک است به پذیرد.

۱۶ـ در این بند منظور از فعل gōwēnd «می‌گویند»، تصریح اجماع یعنی اتفاق نظر صاحبنظران است.

۱۷ـ پریخانیان این بند را به کلی و بدون هیچ توضیحی حذف کرده در حالیکه ماتسوخ و بلسارا آنرا در متن حرف نوشت و آوانوشت خود البته با ترجمه‌ای کاملاً مبهم آورده‌اند. نگاه کنید به: Macuch 1993, P.171, 176, 186; Perikhanian 1980, P.70; Bulsara 1937, pp.156-159

۱۸ـ در متن پهلوی: āginin bahr gīrēnd «توامان بهره ببرند»، یعنی بطور مساوی بهره ببرند.

۱۹ـ نگاه کنید به فصل حاضر، بند۱۱.

۲۰ ـ پریخانیان فعل ـ واژهٔ gumēxtēd «مـی‌آمیزد» را gumaštēd از gumaštan بـه مـعنی «کسر کردن» قرائت نموده که در این بند نمی‌توان نظر او را توجیه نمود. زیرا اولاً در این بند بحث از مشارکت است، و دیگر این که در توضیح واژه مربوطه، معانی متضادی را برای صورت پهلوی واژه و صورتهای وام گرفته آن در ارمنی نـقل نـموده است. البـته صورت gumēxtēd نیز صورت صرفی متعارفی ندارد و علی‌القاعده باید بجای آن فـعل واژه gumēzēd می‌آمد؛ اما برساختن صورت‌های صرفی مضارع و نیز صورت‌های صرفی دیگری که طبق قاعده باید از بن‌مضارع ساخته می‌شد ولی از بن ماضی ساخته شده‌اند، هم در متون مانوی و هم در متون پهلوی دیده می‌شود. نگاه کنید به:

perikhanian 1998,p.72-73,363.

۲۱ ـ در متن پهلوی: hambāy i dēnīg ō kardag nē kard ēstēd : شریک الارث برپایه موازین دینی برای تایید سالاری به انجام امور متعارف حقوقی نیاز ندارد. عین این رای باردیگر در بند ۱۹ فصل حاضر نیز آمده است.

۲۲ ـ زیرا در صورت زنده بودن برادر بزرگتر حق قیمومت و سالاری به خواهر نمی‌رسد.

۲۳ ـ نگاه کنید به فصل حاضر یادداشت ۲۱.

۲۴ ـ در متن پهلوی: duxt i andar xānag pidarān zād ēstēd ، تحت‌اللفظی: دختری که در خانه پدری زاده شده باشد؛ منظور از این عبارت اشاره به ویژگی دختری است که از طریق قیمومت به جانشینی پدر منصوب می‌شود.

۲۵ ـ در متن پهلوی: pid i mād

۲۶ ـ در متن پهلوی پس از واژه اوستایی paratačaita بلافاصله صورت پهلوی آن نیز بـه شکل partāčēta آمده است؛ در حالیکه پریخانیان گونه پهلوی را بدون هیچ توضیحی حذف نموده است. نگاه کنید به:Perikhanian 1980, P.74

paratačaita در اوستا صورت صرف شده سوم شخص مفرد تمنایی میانه - frā$\sqrt{tak}$ است به معنی «باشد که او برود». این صورت صرف شده در اوستا گونه بیانی است که برای تقبیح کسی مورد استفاده قرار می‌دهد. در پهلوی نیز به معنی «تبعید» بکار می‌رود. نگاه کنید به: Bartholomae 1979,pp.624-62

۲۷ ـ در متن پهلوی: gādār az ān i hamēyīg ، تحت‌اللفظی: «ارتباط جنسی از نوع پیوسته و بی‌وقفه» که منظور از آن فحشا است.

۱۵

در سالاری[۱]

۱ ـ چنانچه کسی جهت (شادی) روان بنیاد[۲] (خیریه‌ای) تاسیس کند[۳] و اداره کردن[۴] آنرا به کسی نداده باشد، آنگاه از فرزندان او، یک نفر که سزاوارتر است باید (آن را) اداره کند، زیرا (این وضعیت همانند (اداره) آتشکده است.

۲ ـ چنانچه کسی جهت (شادی) روان بنیاد (خیریه‌ای) تاسیس کند و اداره کردن آنرا به شخصی بدهد، در حالی‌که آن مردی که آن دارایی به او داده می‌شود در گذرد، (اداره کردن) آن دارایی به خانواده آن شخص که (اداره کردن آن بنیاد) به او سپرده شده بود می‌رسد و پیوسته (باید توجه داشت که از میان خانواده) فرد شایسته‌تر (بنیاد خیریه را) اداره کند.

۳ ـ در جایی نوشته شده است که چنانچه شخصی بگوید که: من این بنیاد (خیریه) را برای (شادی) روان تاسیس کردم، (آنگاه) زن و فرزند آن شخص (آن بنیاد را) باید با هم اداره کنند.

۴ ـ چنانچه کسی، جهت (شادی) روان خویش و نیز (شادی روان) کس دیگری بنیاد (خیره‌ای) تاسیس کند. آنگاه (اداره کردن) آن دارایی به خانواده آن شخصی میرسد که برپایه آیین (و نوع بنیاد) اداره کردن آن را مشخص کرده است.

۵ ـ در جایی این‌گونه نوشته شده است که: چنانچه فرخ برای (شادی) روان خویش و (نیز شادی روان) مهرین بنیاد (خیریه‌ای) را تاسیس کند و کسی برای (اداره کردن) آن حکم نداشته باشد، آن دارایی باید از سوی وراث فرخ و (نیز) وراث مهرین برپایه همان آیینی که (آن بنیاد خیریه) تاسیس شده اداره شود.

۶ ـ در جایی نوشته شده است که: چنانچه کسی برای (شادی) روان بنیاد (خیره‌ای) را تاسیس کند و اداره آنرا به زنی به دهد، و (سپس) آن زن شوهر کند، آنگاه (اداره کردن) آن دارایی برپایه همان آیینی که به آن زن رسیده بود به آن مرد (یعنی شوهرش) خواهد رسید و (پس از آن مرد) به خانواده آن مرد منتقل می‌شود.

۷ ـ علاوه بر این نیز در جایی نوشته شده است که: چنانچه شخصی سالاری آتشکده‌ای را به دختر خویش بدهد و سپس دختر شوهر کند (آنگاه آن دختر می‌تواند سالاری خود بر آتشکده را) به شوهر منتقل کند؛ و چنانچه شوهر او را از همسری (خود) طلاق دهد یا بمیرد، این که سالاری (بر آن آتشکده در) همانجا (یعنی خانواده شوهر) بماند یا به وضعیت آغازین بازگردد، (امری است که) سخنان و جواب‌های مربوط به آن را باید (در دادگاه) بررسی کرد.

۸ – چنانچه کسی بگوید که: «این خانواده را تو تحت سالاری (خود) داشته باش و (آن شخص) سالاری (آن) خانواده را (به شخص دیگری) واگذار کند (و) سالار دوم (آن) خانواده بمیرد، سالاری خانواده به وضعیت آغازین برمی‌گردد[5].

۹ ـ چنانچه کسی بگوید که: «من این خانواده را به سالاری تو دادم»، یا بگوید که: «من (تو را بر) این خانواده سالار کردم»، و سالار خانواده، سالاری خانواده را (به شخص دیگری) واگذار کند (و این) سالار دوم خانواده بمیرد، سالاری خانواده به آن (نفر) نخست باز می‌رسد.

۱۰ – چنانچه کسی بگوید که: «سالاری این آتشکده را به تو واگذار کردم، (آنگاه) سالاری (بر آن آتشکده) باید در خانواده (آن شخص) موروثی شود.

۱۱ ـ چنانچه کسی بگوید که: «این آتشکده را تو تحت سالاری نگهدار»، (آنگاه) سالاری باید در خانواده (او) موروثی شود؛ سالاری که بصورت موروثی به خانواده می‌رسد (سالاری بر) آتشکده و دارایی را که برای (شادی) روان می‌دهند نیز، در برمی‌گیرد.

۱۲ ـ چنانچه در هنگام گماردن سالار خانواده پسری (در آن خانواده) به (سن) بلوغ برسد و (سپس) بمیرد، (همانگونه که) برخی (از صاحبنظران) گفته‌اند (با فرض براین که) پسر (ی که پس از رسیدن به سن بلوغ مرده، بزرگ خانواده بوده است) باید (سالار خانواده را) گمارد[6].

۱۳ ـ چنانچه سالار گمارده[7] بانوی خانواده[8] را به زنی برگزیند و سپس پسر (آن بانوی خانواده) به (سن) بلوغ برسد، آنگاه موافقت پسر برای (ادامه این) زناشویی ضرورت دارد.

۱۴ ـ سالار گمارده از سوی بزرگ خانواده اختیار دارد که زن و فرزند (تحت سالاری خود را) به

سالاری (شخص دیگری) منتقل کند؛ در تفسیر (اوستا) می‌گویند که سالار قهری[۷] در انتقال سالاری (به شخص دیگر) مختار است، و ممکن است که (این) انتقال چند بار رخ دهد.

۱۵ ـ چنانچه پسر دارایی پدر را تملک کند و (آنرا در اختیار) داشته باشد مختار نیست که سالاری صغیران را به عهده نگیرد[۹].

۱۶ ـ در جایی نوشته شده است که کسی که سالار (خانواده) است، در واگذاری سالاری خانواده (به شخص دیگر) مختار است و تنها فردی (شایسته است) که بزرگ خانواده (او را) گمارده باشد؛ و قیم منصوب[۱۰] در هنگام زندگانی خویش در واگذاری (قیمومت) به هرکس که بخواهد، مختار است.

۱۷ ـ (مفسران اوستا اینگونه) تفسیر کرده‌اند که سالار قهری خانواده این چهار (شخص زیر) هستند: پسر مولود پادشازنی، و پسر خوانده، و قیم منصوب و برادرانی که شریک الارث هستند.

۱۸ ـ در جایی نوشته شده است که سالاری خانواده پدر به پسر خوانده نمی‌رسد[۱۲].

۱۹ ـ چنانچه کسی سالاری بر آتشکده‌ای را به دو نفر بدهد و یکی (از آنها) بگوید که «من نیازی (به این امر) ندارم»، (سالاری آتشکده) به آن دیگری نمی‌رسد، زیرا این عنوان به (هر) دو نفر (بطور مشترک) داده شده است.

۲۰ ـ چنانچه شخصی آتشی را بنشاند[۱۳] (در حالی‌که) برای سالاری آن (به کسی) حکم نداده باشد سالاری (آتشکده) به پسر بزرگتر و چنانچه هردو (فرزند) هم سن باشند به آن که به دین عاملتر و مؤمن‌تر و چنانچه در عمل و ایمان به دین (هردو) همانند باشند، (هر دو فرزند) باید همراه باهم (سالاری آتشکده را به عهده) داشته باشند.

۲۱ ـ آذری[۱۴] را که کسی در آتشگاه آتش بهرام نشانده باشد، (سالاری آن) به خانواده همان کسی که (آن آتش را) در آتشگاه آتش بهرام نشانده است می‌رسد.

۲۲ ـ پرداخت حداقل میزان ضروری جهت نفقه[۱۵] در اختیار سالار گمارده است، و آن کس که سالاری را به ارث برده[۱۶] (در این امر) مختار نیست. علاوه براین چنانچه کسی سالاری را به ارث برده[۱۶] باشد، در صورتی که سهم الارث نگرفته و آنرا تملک نکرده باشد (در این امر) مختار خواهد بود و در غیر این صورت چنانچه (سهم الارث) را بگیرد آنگاه او (در این خصوص) مختار نیست.

۲۳ ـ چنانچه کسی بگوید که: «این خانواده را جهت سالاری به تو دارم» (آنگاه سالاری بر) آتشکده نیز واگذار خواهد شد.

۲۴ ـ در جایی نوشته شده است که چنانچه آذرفرنبغ آتشی را نشانده[۱۳] باشد (و) دارایی را به آن (اختصاص) داده باشد و سالاری را برآن گمارده باشد و خود متعاقباً مرتکب سوگند[۱۷] دروغ شده باشد، (و آن آتش را نیز) در آتشگاه آتش بهرام نشانده[۱۸] باشد، (در این وضعیت) وایَ یار گفته است که پاره‌ای (از صاحبنظران در خصوص اختیارات آذرفرنبغ) اختلاف نظر دارند (و معتقدند که) امور مربوط به سالاری (از موارد مذکور) متمایز است، زیرا آذر (نشانده شده) در آن زمان (که آذرفرنبغ مرتکب سوگند دروغ شده) وجود داشته است[۱۹] و به گونه دیگری نمی‌توان اقدام نمود.

۲۵ ـ چنانچه چند نفر همراه هم آتش بهرام بنشانند[۱۳] (آنگاه) به آنهایی که بهمراهی هم (آن آتش را) نشانده‌اند، نه بهره و نفقه (در برابر نگهداری) تعلق می‌گیرد و نه بهره بدون نفقه[۲۰] و (اما چنانچه) آن (آتش را) یک نفر به تنهایی بنشاند (آنگاه باید بررسی کرد) که چنانچه برای او بهره سودمندتر است بهره و اگر از نظر او نفقه سودمندتر است نفقه را باید (به او) داد.

۲۶ ـ چنانچه شخصی برای (شادی) روان بنیاد (خیریه‌ای) تاسیس کرده باشد و (نیز) نوشته باشد که: «من به زن خویش برای اداره کردن (این بنیاد) حکم داده‌ام»، (آنگاه) زن در نکول کردن از حکم شوهر مختار نیست و او (پیوسته) باید (بر آن بنیاد) سالاری کند.

۲۷ ـ پسر مولود از چگرزنی را نباید به سالاری خانواده‌ای که (فرزند) صغیر دارد، گمارد، زیرا آن پسر را با آن (فرزند) صغیر که در آن خانواده‌است، پیوند (خویشاوندی) نیست.

۲۸ ـ (سالاری) آتشکده برپا شده از سوی زنی که او را شوهر و فرزند است و بی‌وصیت مرده‌ست نه به فرزند، بلکه به شوهر (او) می‌رسد.

۲۹ ـ چنانچه شخصی خانواده (خود) را برای سالاری به مردی (دیگر) بسپارد و در (آن) خانواده (پسری) صغیر و (دختری) کبیر باشد، و چنانچه (دختر) کبیر را شوهر دهند؛ و (نیز) اگر پدر او و سالار ـ پدر[۲۱] او خویشاوند باشند و (در این حال) سالار خانواده، مادر و بزرگ خانواده اظهار کنند که: «ما (این) دختر را برای سالاری به مهرین داده‌ایم[۲۲]»، برخی (از صاحبنظران) گفته‌اند: از آن جهت که (تفویض اختیارات) سالاری در زمان پدر صورت گرفته است (ازین روی) مادر در شوهر دادن دختر نقش قانونی ندارد.

۳۰ ـ پوسان‌وه بُرز آذرفرنبغان گفته است که اگر (مسئله) به همان آیین باشد (آنگاه) در خصوص آن امر حکم، چیزی جدا از آنچه که در مورد سالار قهری (بیان شد) نخواهد بود.

۳۱ ـ در جایی نوشته شده است که چنانچه شخصی در خصوص آتشکده (ای که برپا داشته

چنین) اظهار کند که: «من (این آتشکده را) برای سالاری به آنها که (جانشینان) پسرم هستند واگذاردم و نیز به آنهایی که (جانشینان) برادرم هستند دادم»، (آنگاه سالاری) به (جانشینان) یک (نفر، آنهم کسی که) از نظر سن بزرگتر است واگذار شده است؛ و (اما این سالاری) به (فرزندان) پسر قانونی و (فرزندان) برادر قانونی که از طریق چگر زنی زاده شده‌اند نمی‌رسد.

۳۲ ـ علاوه بر این گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «من (تو را) به همراه زن و فرزند (خویش در ارث) شریک کرده‌ام»، (آنگاه) اگر (زن و پسری) از طریق ازدواج پادشازنی یا از طریق پسر خواندگی وجود داشته باشند، (زن و فرزند او از) چگر زنی را نباید (در ارث شریک) کرد؛ در غیر این صورت (زن و فرزند او از) چگرزنی را باید (در ارث شریک کرد؛ (به این امر) باید توجه کنید!

۳۳ ـ از (قول) دستوران این‌گونه نوشته شده است: پدری که سالاری (فرزند) صغیر خود را با اختیار (به شخص دیگری) داده باشد، هر زمان که بخواهد در بازستاندن (آن سالاری) مختار است.

۳۴ ـ پدر حق دارد سالاری دختر را برای همیشه و برادر (حق دارد سالاری) خواهر را تا (زمان) زندگی خویش (به شخص دیگر) بدهد.

۳۵ ـ چنانچه کسی سالاری خانواده (خود) را به دو نفر بدهد (و) یکی (از آنها) نپذیرد، یا هردو (نفر) بپذیرند (اما) یکی (از آنها) فوت کند، (در این صورت تفویض) سالاری بی‌اعتبار است.

۳۶ ـ چنانچه کسی اظهار کند که: «من سالاری نیمی از این آتشکده را با همه دارایی (مربوطه) به تو دادم» (تفویض) سالاری قانونی است؛ و (سالاری) آن نیمه (دیگر نیز) به خویشان (آن شخص) خواهد رسید.

۳۷ ـ در خصوص سالاری پسر بر خانواده (پدری خود) اکثریت می‌گویند که: «چنانچه (پسر) حتی سبب زیان شود (بازهم) از سالاری عزل نمی‌شود.

۳۸ ـ شخصی بنابر گفته زرونداد نوشته است که: چنانچه (پسر) خسارت وارده را جبران نکند (آنگاه) به سبب واردکردن خسارت و جبران نکردن آن باید سالار (دیگری) را برای صغار (خانواده) گمارد.

۳۹ ـ (اما) چنانچه سالار گمارده سبب زیان شود، آنگاه سالاری او ساقط می‌شود و چنانچه (آن زیان را) جبران نکند، تا یک سال سالاری خانواده را پیوسته (به عهده) خواهد داشت. اَبَرگ گفته است که بدون سالار (رها) کردن خانواده مستلزم (مجازات) مرگ ارزان

است و چنانچه (سالاری که سبب زیان شده) در طول یک سال آن زیان را جبران کند، او را باید باز گمارد.

۴۰ ـ چنانچه کسی برای (شادی) روان، بنیاد (خیریه‌ای) تاسیس کند، و برای اداره کردن، (آنرا) به فرخ دهد و فرخ (بنیاد را) بگیرد و اداره کند، پس از فوت فرخ (اداره بنیاد) به خویشان فرخ می‌رسد؛ اگر کسی که سالار می‌شود برآن (بنیاد) زیان وارد کند (از سالاری) عزل می‌شود و همچنانکه داد فرخ گفته است (در این شرایط) سالاری به وضع آغازین خود باز می‌گردد نه به فرخ.

۴۱ ـ در جایی نوشته شده است که چنانچه کسی آتشی بنشاند و او را هم پسری از پادشا زنی و (هم) پسر خوانده باشد و سالاری (آتشکده) را به فرخ ندهد، (آنگاه پس از) در گذشت بزرگ خانواده چنانچه پسر خوانده از نظر سنی بزرگتر باشد، سالار پسر خوانده خواهد بود و اگر این امر بنابر مصلحتی باشد (آنهم باید با نظر) اعضاءِ خانواده انجام پذیرد.

۴۲ ـ چنانچه کسی برای (شادی) روان، بنیاد (خیریه‌ای) تاسیس کرده و موقوفه‌ای را برای (انجام آیین) یزش به آن تخصیص داد، و برای اداره (آن به کسی) حکمی نداده باشد (و) درگذرد، (آنگاه پس از) در گذشت پدر، پسر بزرگتر را باید به سالاری برگزید و اگر این امر بنابر مصلحتی باشد (آنهم باید بانظر) اعضاءِ خانواده انجام پذیرد.

یادداشت‌ها: فصل ۱۵

۱ ـ نگاه کنید به ترجمه حاضر، فصل ۱۲، یادداشت ۱.

۲ ـ در متن پهلوی: xwāstag ruwān rāy paydāg kardan ، تاسیس کردن بنیاد خیریه جهت شادی روان.

۳ ـ پریخانیان paydāg kardan را در متن به معنی «اظهار کردن» و در واژه‌نامه خود به معنی «آشکار کردن، اظهار کردن» آورده و در توضیح آن گفته است: «این فعل نشان دهنده اظهار رسمی است اعم از اینکه در دادگاه بیان شود و یا در انجام برخی اقدامات قانونی» نگاه کنید به: .Perikhanian 1980,P.75,381

۴ ـ در متن پهلوی: pad dāštan. پریخانیان این فعل را به معنی «نگهداشتن، داشتن، مالک بودن، تحت قیمومت کسی قرار گرفتن» آورده است در حالیکه در این فصل بحث در مورد سالاری و اداره کردن یک موقوفه است و نه مالکیت آن. نگاه کنید به واژه‌نامه گزارش حاضر، و نیز نگاه کنید به: .Perikhanian 1980, P.371

۵ – نگاه کنید به ترجمه حاضر، بند ۹ (25/13-15).

۶ ـ این عبارت در متن پهلوی بصورت: ...kū dūdag sālār i pus gumārišn آمده که معنی تحت‌الفظی آن «باید سالاری برای خانواده پسر گمارد» است. منظور از این عبارت این است که با توجه به درجات خویشاوندی و ارتباطات نسبی بهترین انتخاب در گماردن سالار به پسری مربوط می‌شود که پس از رسیدن به سن بلوغ در گذشته است.

۷ ـ نگاه کنید به ترجمه حاضر، فصل ۱۲، یادداشت ۱.

۸ ـ واژه kadag-bānūg در لغت یعنی «بانوی خانواده، کدبانو». اما از آنجا که در فارسی نو این واژه مرکب بعنوان یک تکواژ قاموسی قلمداد شده و به همین صورت نیز بکار رفته از این روی در این بند بنابر ضرورت به واژه «خانهٔ» اضافه شده است. به عبارت دیگر در این

ترکیب، بنابر ساختار زبان پهلوی، واژه «خانه» حشو قبیح است.
۹ - در صورت تملک دارایی پدر، سالاری صغار اجتناب‌ناپذیر است.
۱۰ - نگاه کنید به ترجمه حاضر، فصل ۱۲، یادداشت ۱-۲.
۱۱ - نگاه کنید به ترجمه حاضر، فصل ۱۲، یادداشت ۲-۱.
۱۲ - همانگونه که در بند قبل تصریح شد، هریک از چهار مورد مذکور به ترتیب جایگاه و دو صورت نبود افراد ذیصلاح پیشین می‌توانند سالاری خانواده را به عهده بگیرند. از جمله پسر خوانده که در زمان حضور پسر مولود پادشازنی و در صورت صلاحدید مراجع قانونی، و افراد ذیصلاح نمی‌تواند به سالاری خانواده پدر برسد. بعبارت دیگر این بند ناظر بـه «امتیازات و حقوق قانونی» سالاری قهری است.
نیز نگاه کنید ترجمه حاضر فصل ۳۲ بند ۴ (69/9-10).
۱۳ - در متن پهلوی: ātaxš nišāndan یعنی برپا کردن و تاسیس کردن آتشکده.
۱۴ - در متن پهلوی: ādarōg . ساده و معمولی‌ترین نوع از انواع گوناگون آتش به اعتبار تقدس و اهمیت. آتشی که بیشتر جهت مصارف مختلف در خانواده مورد استفاده قرار می‌گیرد.
انواع پنجگانه آتش‌های مقدس به ترتیب اهمیت در یسنا عبارتند از:
۱- برزی سو نگهه bərəzi.savaŋh (نام مطلق آتش بهرام)
۲- و هوفریان vohu. fryāna (حرارت تن مردم و جانوران زنده دیگر)
۳- اوروازشت urvāzišta (آتش گیاهان)
۴- وازشت vāzišta (آتش حاصله از ابرها)
۵- سپنیشت spəništa (آتش روشن در گرزمان نزد اهوامزدا)
برای توضیحات بیشتر نگاه کنید به: پورداود، ۲۵۳۶، صـفحه ۱۹۸؛ یسـنا ۱۷، بـند ۱۱؛ بـندهش ایـرانـی، دسـتنوشته TD1 صـفحه ۱۰۵-۱۰۱؛ بـهار ۱۳۶۹، صـفحه ۹۲-۹۰، ۱۸۵-۱۸۴.
پریخانیان واژه ādarōg را آتشگاه معنی کرده،نگاه کنید به: perikhanian 1980, P.340
۱۵ - در متن پهلوی: bāzā masāy ud sēnag masāy. واژه bāzā که پریخانیان آنرا به bāzū اصلاح کرده است. صورت دیگر واژه bāzū است. نگاه کنید به Mackenzie 1971,P.18 .
این دو عبارت در معنی لفظی یعنی «به اندازه طول یک بازو و به اندازه عرض یک سینه» و یا «مقدار باری که می‌توان در یک آغوش گرفت»، نگاه کنید به فره‌وشی ۱۳۵۲، صفحه ۳۹۸،۷۴ . اما در معنی اصطلاحی عبارتی است وام گرفته از اوستا که در متون پهلوی با مفهوم «اندازه‌گیری و نیز معیار بر نهاده از طریق عرف» به کار می‌رود. در بافت معنایی

این بند، این عبارات بیان کننده میزان نفقه و سهمیه‌هایی است که به سالار گمارده اختصاص یافته است. این میزان برابر است با حداقل میزان ضروری و مورد نیاز برای نگهداری یک شخص. نگاه کنید به: perikhanian, 1980, P.81,344.

۱۶ ـ منظور سالار قهری است البته مشروط بر آنکه سهم الارث را تملک نکرده باشد، زیرا در این صورت به سالاری نخواهد رسید.

۱۷ ـ در متن پهلوی: zūr-xward. صورت صرف شده از فعل مرکب zūr-xwardan یعنی به دروغ سوگند خوردن. ماتسوخ این واژه را بنابر مستنداتی به zōhr-xward «آتش زوهر»اصلاح کرده است. نگاه کنید Macuch 1993, P.195,202,214 و نیز perikhanian 1980,P.81,407

۱۸ ـ پریخانیان این جمله را زاید دانسته و در ترجمه خود وارد نکرده است. نگاه کنید به: Pikhanian 1980,P.80,81

۱۹ ـ از آنجایی که آتشکده در هنگام ارتکاب به گناه از سوی واقف، وجود داشته است از این روی وضعیت بوجود آمده مشمول ابطال نمی‌شود، به عبارت دیگر، آتشکده موجود را نمی‌توان ویران کرد. تنها راه ممکن اصلاح مسئله مربوط به قیمومت در عمل مربوط به وقف است.

۲۰ ـ در این‌جا بهره واقف مورد نظر است، بعبارت دیگر مازاد در آمد حاصله از بنیاد خیریه، بنابر عرف به واقف یا سالار و خانواده او اختصاص دارد. تاسیس و برپایی یک آتشکده پیوسته با وقف یک ملک یا دارایی برای شادی روان همراه بوده است.

۲۱ ـ در متن پهلوی: pid i sālārīh. در بند مربوطه این عبارت در کنار عبارات دیگر بصورت زیر آمده است:

...ka burnāy <ō šōy> dahēd <ud> pid i ōy ud pid i sālārīh nabānazdišt hēnd...

پریخانیان pid i sālārīh را با احتمال به‌عنوان یک عبارت توصیفی برای واژه «قیم» آورده و به این صورت معنی کرده است: و چنانچه دختر بالغ را شوی دهد و پدر او وقیم او (پدر او بنابر قیمومت؟) از خویشان یکدیگر باشد». به نظر نگارنده این معنی نمی‌تواند درست باشد زیرا نخست اینکه متن کاملاً بر جدا بودن و نیز خویشاوند بودن pid و pid i sālrīh دختر تصریح کرده است، دیگر اینکه «پدر بنابر قیمومت» مفهوم روشن و درستی نیست، زیرا پدر قیم قهری محسوب می‌شود و از همین رو است که پریخانیان خود بر ابهام ترجمه خویش وقوف داشته و آنرا با احتمال بیان کرده است. نگارنده برای

این عبارت «سالار ـ پدر» را به کاربرده و معتقد است که منظور از آن سالاری است که در رابطه با دختر هنگام ازدواج نقش و وظایف پدر را نیز به عهده داشته است. نگاه کنید به perikhanian 1980, P.83.

۲۲ ـ در متن پهلوی: duxtag pad sālārīh ō ... dādan یعنی «دختر را به کسی شوهردادن». در متن پهلوی بجای واژه duxtag واژه dūdag بکار رفته است که قطعاً نمی‌تواند درست باشد زیرا هم از نظر معنایی واژه dūdag با مطالب بند مذکور همخوانی ندارد، و هم اینکه بنابر مسئله مورد بحث واژه duxt در همین بند به کار رفته است. ماتسوخ واژه dūdag را ترجیح داده است نگاه کنید به : Macuch 1993,P.196,203,216-217.

۱۶

در مصادره[۱] (اموال)

۱ ـ (بازمانده شخص در گذشته) در دادن پس پرداخت[۲] هم مختار است و هم مختار نیست[۳]. شخص (متعهد تادیه بدهی) به‌کسان (و یا شخص دیگر می‌تواند) تادیه بدهی خود را (به تعویق اندازد) مشروط براینکه (در برابر قرارداد پیشین) شیوه‌ای را (مطرح کند که) مورد پسند قرار گیرد[۴]؛ و چنانچه وسایل (و تجهیزات) و نیز دارایی و همچنین دست‌افـزار او (مورد نظر باشد) مشروط براینکه (از پیش) پیمانی (جهت واگذاری دارایی) وجود داشته باشد، حتی اگر برای تادیه بدهی‌کسان، دارایی دیگری نیز موجود باشد، نه خود (شخص بدهکار) و نه وراث او مختار نیستند که آنها را به (طلبکار) بسپارند؛ و چنانچه شـخص (بجز موارد مذکور) دارایی دیگری نداشته باشد، (آنگاه) تا زمان زندگانی می‌تواند (موارد بر شمرده را به طلبکار) واگذار نکند.

۲ ـ چنانچه شخصی که باید باکسی تسویه حساب کند و (چیزی به‌کسی) بدهد، باتوجه به دارایی کامل خویش (چنین) اظهار کند که: «نیمی (از دارایی من) برای ۱۰ سال به فرخ و نیمی (دیگر) پس از ۱۰ سال به مهرین واگذار شده» و (چنانچه) در ۱۰ سال (نخست تادیه) وام را (از او) مطالبه کنند، (آنگاه شخص) باید در زنده بودن (خود وام) را تادیه کند، (به این صورت که) نیمی (از بدهی) را پیش از پایان ۱۰ سال و نیمی (دیگر) را پس از ۱۰ سال (به طلبکار) بسپارد.

۳ ـ چنانچه شخصی که باید (بدهی را) تادیه و چیزی یا دارایی را به‌کسی واگذار کند، اظهار دارد که «من دارایی را که در ملکیت من است، پس از خود به آذرفرنبغ واگذار کردم» و پس از اینکه (این مطلب را) اظهار کرد (پیوسته) آن دارایی (همانقدر) بماند (و) دارایـی

دیگری به او نرسد، و اگر (آن دارایی) درست برابر بـا (مـقدار قـابل تـادیه) بـاشد (اما آذرفرنبغ) بنابر نیاز خویش آن را هزینه کند، آنگاه دارایی‌ای هم ارزش (با میزان مورد) تادیه باید از آذر فرنبغ مصادره شود.

۴ ـ چنانچه در مورد منفعت یا[5] غرامت[6] شرط شده باشد که در یک سال پرداخت شود، (و) شخص در سه سال در مقام تادیه برآمده باشد (آنگاه) وام (او) برای یک دوره ۲ سـاله محاسبه می‌شود (و) بنابر قوانین حقوقی (مبلغ برابر بایک) وام ۲ ساله باید تادیه شود.

۵ ـ چنانچه شخصی دارایی را به‌عنوان هبه واگذار کند حتی اگر آن را به زن (خود) کـه در آنجاست (هبه کرده باشد) آنگاه باز باید هزینه خورد و خوراک و نیز نگهداری از زن و فرزند صغیر (خود) را بپردازد. چنانچه (آن دارایی را) بنابر وصیت واگذار کرده باشد، آنگاه باید آنرا از واگذاری در آورد.

۶ ـ چنانچه شخصی دارایی را به‌عنوان هبه واگذار کند و (متعاقباً) به عمل منجر به جرح اقدام کند (آنگاه از آن دارایی که هبه کرده بود چیزی را) نباید پس داد، اما اگر شـخص (آن دارایی را) بنابر وصیت هبه کرده باشد باید (آن را) پس داد.

۷ ـ دختر یا زن یا صغیر نباید دارایی را که پیش از شوهر کردن، پدر (آنرا) وام گرفته و از سوی پدر یا شوهر یا شاهنشاه به مالکیت آنها در آمده، جهت تادیه بدهی شوهر و پـدر (بـه طلبکار) واگذار کنند.

۸ ـ در جایی نوشته شده است که (اگر چنانچه) مرد در ارتباط با زن و فرزند (خویش سندی) را مهر کند، وام و (الزامات در) تادیه (بدهی تعهد شده) پس از (انعقاد) آن (سند) از دارایی که (در آن هنگام) آن مرد داشته باید انجام شود (حتی) اگر بلافاصله آن سند را مُهر کرده باشد.

۹ ـ در جایی نوشته شده است که برای پس پرداخت (و نیز) برای منفعت یا غرامت نیز برای مواردی از آن نوع، نباید دارایی را که (رسماً) واگذار شده باز پس گرفت.

۱۰ ـ برخی (از صاحب‌نظران) گفته‌اند که بـجز (مـوارد) مـربوط بـه (تـادیه) وام و خـیرات و (پرداخت جریمه مقرر جهت مجازات) مرگ ارزان، در هـر مـورد دیگـر درخـواست پس پرداخت معتبر است؛ مگر هنگامی که واگذاری دارایی (به مالک جدید به نوعی) انجام نگرفته باشد (که امکان تحقق این وضعیت وجود داشته باشد).

۱۱ ـ وایَ یار گفته است که چنانچه شخصی اظهار کند که: «من دارایی متعلق به خویش را پس از در گذشت به بهمان شخص واگذار کردم» (آنگاه) رای (مربوطه برپایه مـوازیـن حقوقی) اینگونه صادر می‌گردد کـه: (امکـانات لازم جـهت نگـهداری و) پـرورش زن و

(کودک) صغیر باید (از آن) کسر گردد و (بقیه دارایی) همانگونه که داده شده (واگذار شود)؛ (این حکم) بسیار عادلانه است.

۱۲ ـ (وایِ یار) این (مطلب) را نیز گفته است که چنانچه شخصی (خطاب به شخص دیگری) اظهار کند که «پس از در گذشت من این دارایی از آن تو باشد»، (آنگاه همانگونه) که مردگ و پوسان وه گفته‌اند چنانچه (موضوع) برای بررسی قضایی (به قضات ارائه شود) آنگاه آنان (مسئله را) به‌عنوان هبه بررسی می‌کنند نه به‌عنوان وصیت.

۱۳ – بهرام گفته است که چنانچه فرخ همه دارایی (خود) را به زن و فرزند حاصل از پادشازنی داده باشد و متعاقباً آتشگاهی برپا دارد و برای واگذاریی همه دارایی (خود به آن آتشگاه) سندی را (براین اساس) مهر کرده باشد که «من برای نگهداری آتشگاه ترتیبی را اتخاذ کرده‌ام که (بر اساس آن) دارایی موجود از زن و فرزند (من) بازستانده شود و به آتشگاه داده شود»، (این امر) صرفاً انصاف[8] نیست، زیرا این (موضوع) متفاوت است از (وضعیتی) که (شخص در آن) دارایی را به زن و فرزندی هبه کند و سپس (آنرا) بفروشد یا گرو بگذارد یا (آن را به) وام ستانده باشد چه (در این صورت) زن و فرزندی که دارایی به آنان هبه شده به اعتبار تملک دارایی آن وام را باید تادیه کنند و نیز آن دارایی را باید درست نگهدارند.

۱۴ ـ (بهرام) این را نیز گفته است که چنانچه بزرگ خانواده دارایی را که به او تعلق داشته و نیز به او رسیده باشد، به زن و فرزند (خویش بدهد) و سپس (از آن دارایی) برده‌ای را آزاد کند، (بنابر) گفته سیاوش، باز آوردن (این) برده از بندگی شاهنشاه (به بردگی شخصی) ممکن نیست[9]، و من نیز (مسئله) را این گونه می‌دانم در حالی که راد ـ هرمزد (در این خصوص) رای متفاوتی را صادر کرده است[10].

۱۵ ـ جاماسب گفته است، آنچنان که شنیده‌ام، دارایی را که مردی به زن و فرزند (خویش) هبه کرده، و سپس (آنرا) فروخته باشد (آنگاه آن دارایی را) از (زن و فرزند آن) رادمرد[11] نباید باز پس گرفت؛ این حکم در مورد چگر زن نیز صادق است.

۱۶ ـ هرگاه دومرد، یکی با (سندی) با مُهر معتبر و دیگری با (سندی) با مهری که پیش از (اعتبار یافتن) صادر شده در مورد زنی دعوایی را طرح کنند مبنی براین که «این زن من است» و محکمه را با حضور زن برپا کنند ولی زن تعلق خود را به یکی (از آن دونفر) تصریح نکند و بگوید که «من زن او هستم» (آنگاه) تعلق او به کسی که سندی معتبر دارد مسجل است. بعضی (از صاحبنظران) می‌گویند.که (آن زن را) باید متعلق به کسی دانست که سندی باپیشنه دارد (و) برخی (از صاحبنظران نیز) گفته‌اند که (آن زن) به کسی تعلق

دارد که سندی معتبر دارد، اما بهرحال هرگاه شخصی با شخصی دیگر (برسر مالکیت چیزی) منازعه کند، مالکیت (موضوع مورد منازعه را) باید از آن کسی دانست که سندی معتبر دارد.

یادداشت‌ها: فصل ۱۶

۱ ـ در متن پهلوی: āgrawīh مصادره اموال جهت تادیه بدهی.
ماتسوخ این واژه را به «گرو گذاشتن» معنی کرده است. این در حالی است که فصل ۲۱ گزارش حاضر (37/11) خود به بحث مربوط به " grawganīh رهن، گرو " اختصاص دارد، و در نتیجه وی جهت ایجاد تمایز در دو فصلی که تحت یک عنوان ترجمه کرده، به دو نوع «گرو گذاری» در حقوق ساسانی معتقد شده است. نگاه کنید به Macuch 1993, P.220, 224, 228, 275, 282, 287. به هرحال این تقسیم‌بندی منطقی به نظر نمی‌رسد و شایسته است که āgrawīh را به «مصادره اموال» و grawgānīg را به «رهن» ترجمه کنیم.
مصادره در لغت به معنی مطالبه مال است. در اصطلاح به مطالبه و گرفتن مال بوسیله دولت از غیر طرق قانونی یا طرق متعارف را گویند. نگاه کنید به جعفری لنگرودی ۱۳۴۶، صفحه ۶۵۳ .

۲ ـ در متن پهلوی pas-tōzišnīh پس ـ پرداخت، پرداخت بدهی از سوی وارث پس از در گذشت شخصی که در زمان حیات، متعهد پرداخت بدهی و وام شده است. ماتسوخ این واژه را به تبع پالیارو pēš-tōzišnīh قرائت و به «پیش ـ پرداخت» معنی کرده است. این قرائت و معنی نمی‌تواند درست باشد زیرا در هر مورد که این عبارت بکار رفته، محور بحث پیرامون تادیه بدهی شخص در گذشته بوده است. پریخانیان در متن واژه را به‌صورت paš-tōzišnīh/paštōžišnīh آورده است که هر دو هم از نظر قرائت و هم از نظر آوانوشت (صورت اول ترکیب با خط تیر و دومی بدون خط تیره) و نیز هم از نظر شیوه تدوین واژه نامه (آوردن دو صورت متفاوت به‌عنوان یک مدخل آنهم با یک معنی) دارای اشکال می‌باشد. نگاه کنید به:

pagliaro 1935,P.286;Macuch 1993,P.220,224,228; perikhanian 1980, P.86,382.

۳ـ یعنی باز ماندگان در تادیه بدهی شخص در گذشته مختارند و در صورت تمایل به تادیه می‌توانند به شرط پیشنهادی مناسب، زمان تادیه را به تعویق اندازند.

۴ـ این بند یکی از بهم ریخته‌ترین بندهای این متن است و در نتیجه دارای بیشترین اختلال نحوی است.

۵ـ یکی از ویژگی‌های این متن و بویژه این فصل این است که «و» با عملکرد و مفهول اختیار و تناوب مورد استفاده قرار گرفته و نه عطف.

۶ـ در متن پهلوی: anwān(?) = > nw > n غرامت، جبران خسارت. با این که قرائت این واژه احتمالی و غیرقطعی است اما معنی آن روشن است و باید با واژه tāwān ارتباط ساختاری داشته باشد. پریخانیان واژه anwān را در تقابل با واژه tāwān دانسته، در حالی که این امر منطقی به نظر نمی‌رسد، زیرا هر دو واژه با یکدیگر مترادفند.
نگاه کنید به perikhanian 1980,P.336.

۷ـ چنانچه هبه مال از سوی واهب، پیش از ارتکاب به جرم صورت پذیرفته باشد، جهت پرداخت خسارت و جریمه جرم واهب، از مالک جدید پس گرفته نمی‌شود. بهرحال چنانچه متخلف در مورد مالی برای هبه به کسی وصیت کرده باشد و هبه گیرنده تا آن زمان در مقام تصرف و مالکیت مال برنیامده باشد، آنگاه آن مال مشمول جریمه مذکور خواهد شد و میزان جریمه باید از دارایی وا هب کسر شود.

۸ـ در متن پهلوی: xwad-dādistān . پریخانیان این واژه را در لاتین برابر با عبارت ipso iure به معنی «فی نفسه مسلم» معنی کرده است.
نگاه کنید به: Simpson,1963,pp.126,127; perikhanian و 1980,PP.90,91 . با توجه به مطالب مندرج در این بند، ترجمه و برداشت پریخانیان نمی‌تواند درست باشد بویژه با توضیحی که بلافاصله آورده، برداشت خود را تصریح و تایید کرده است.

۹ـ در این بند تصریح شده که بردهٔ آزاد شده در حکم بنده شاه است و چنین شخصی دوباره نمی‌تواند به بردگی شخص دیگری در آید.

۱۰ـ بنابر بند ۱۱۸ فصل ۴۲ گزارش حاضر (106/9-17) یک برده (قطعاً زردشتی) نیز باید در شرایط مربوط به آزادی و استرداد خود، بوسیله سوگند مورد آزمایش قرار گرفته و با سوگنده یاد کردن شهادت بدهد.

۱۱ـ در متن پهلوی: mard i rād مرد راد. پریخانیان در ترجمه خود این عبارت را به «هرکسی که هبه را دریافت می‌کند» معنی کرده و بلافاصله در پرانتز صورت تحت‌اللفظی

عبارت را به شکل «از مرد واهب» آورده است. معنی اخیر با آنچه که او در واژه نامه خود مطرح کرده مطابقت می‌کند. بعبارت دیگر پریخانیان در ترجمه متن mard i rād را «دریافت کننده هبه» و در صورت تحت‌الفظی و نیز در واژه‌نامه خود آن را به «مرد هبه دهنده» معنی کرده است که این دومعنی با یکدیگر در تقابل است نگاه کنید به Perikhanian 1980,P.93,384.

ماتسوخ نیز ضمن آوردن نظر بارتولومه، پریخانیان و نیز شَکی، در نهایت مفهوم «رادمرد» را تایید می‌کند. نگاه کنید به: Macuch 1993,PP.227,234-235

۱۷

در انفاق[1] و حمایت کسی از (سوی) کسی

۱ ـ (افراد زیر را) باید تحت انفاق و حمایت قرار داد: پسر تا بالغ شود، دختر تا هنگامی که شوهر کند، زن (با ازدواج) پادشا زنی تا هنگامی که زنده است.

۲ ـ چنانچه (انفاق و حمایت) از دارایی پدر امکان‌پذیر باشد باید از دارایی پدر، و چنانچه از (هزینه کردن) دارایی پدر که (برای این‌کار) تدارک دیده شده، (به اعضاءِ خانواده) خسارت وارد شود، (آنگاه هزینه انفاق باید) از دارایی پسر (تدارک دیده شود).

۳ ـ در صورت نبود دارایی در خانواده، (پسر) صغیر حاصله ازچگرزنی (باید) از دارایی پدر (خود) که با چگرزن ازدواج کرده (تحت‌انفاق و حمایت قرار گیرد؛ حکم مربوط در مورد دختر) بالغ در چنین وضعی نیز به همین گونه است.

۴ ـ چنانچه پدری مال و دارایی در مالکیت نداشته باشد (آنگاه باید) از دارایی پسر، دختر و پادشازن (خود تحت انفاق قرار گیرد). (اما) پدری که با چگرزن ازدواج کرده (در صورت نداشتن مال و دارایی باید) از سهم الارث زن و یا فرزند حاصله از چگرزنی (تحت انفاق قرار بگیرد و نیز بعداً) باید برابر آنرا باز پس دهد.

۵ ـ چنانچه دختری به سبب خطای پدر شوهر[2] کند، (در صورت چنین ازدواجی) باید تحت انفاق و حمایت قرار گیرد، و چنانچه او را از خود در آمدی باشد، از در آمد خویش و چنانچه او را درآمدی نباشد باید از (درآمد) متعلق به پدر (تحت‌انفاق) قرار گیرد.

۶ ـ صغیری که پدر به سبب خطای (خویش) او را تحت‌انفاق و حمایت قرار ندهد (و) کسی (دیگر او را) به پرورد، (آنگاه)، پروردار[3] حق دارد که (از) درآمد (متعلق به آن صغیر) به اندازه هزینه پرورش برای (امور مربوط به) پرورش بازگیرد. چنانچه درآمد (مربوطه)

جهت پرورش کافی نباشد ما به التفاوت هزینه تا هزینه کافی را پدر باید بدهد.

۷ ـ قیمومت زن، صغیر، پسر خوانده، دخترخوانده، و نیز سالاری برزن (را نمی‌توان به گردن کسی انداخت) مگر بنابر فقروفاقه[۴]؛ حتی در صورت فقر و فاقه نیز پدر (این کار را در حالتی می‌تواند انجام دهد) که در مورد خود، دیگران و نیز مادر ضرورت ایجاب نماید؛ (پدر) حق دارد (حمایت از آنها را تنها به یکی از بستگان) خود، (آنهم) به کسی که (آماده) حمایت کردن باشد، واگذارد.

۸ ـ پادشازن ترساگاه[5] هرساله باید با دارایی شوهر خویش (مورد حمایت قرار گیرد) و شوهر (او) نمی‌تواند بگوید که «(برای حمایت چیزی به او) بدهید»، (شوهر) در هبه همه‌چیز (به همسر خود) اختیار دارد به جز زمین، آب، گیاهان و خانه و در خصوص برده (نیز) تا دوبرده اختیار واگذاری دارد.

۹ ـ دختر، زن و برده در رابطه با جرم (مرتکب شده) هریک به تنهایی باید تن به سوگند دهند، هزینه مربوط به انفاق و حمایت هریک و نیز (هزینه) مورد نیاز تدارک (مراسم سوگند) را بزرگ و سالار (آنها) باید بپردازد[۶].

۱۰ ـ تنها پدر در واگذاری فرزند به بردگی اختیار دارد و (البته آنهم) در هنگام مرگ و معلولیت حق واگذاری دارد (و) تنها به کسی که به سبب فقروفاقه مجاز به واگذاری به آنهاست[7] (یعنی): پدر به (بستگان) خویش، علاوه برآن به (بستگان) مادر (کودک آنهم در شرایطی که) ضرورت ایجاب کند در مورد خود و آنهایی که (تحت انفاق او) قرار دارند، و در دیگر (موارد) سالار خانواده در مورد (هرگونه دارایی) خود و یا (افرادی که تحت انفاق او) در آمده‌اند، حق واگذاری دارد.

یادداشت‌ها: فصل ۱۷

۱ ـ در متن پهلوی: xwarišn . این واژه در متون حقوقی معمولاً با ترکیب عطفی بصورت xwarišn ud dārišn «انفاق و حمایت»، xwarišn udwastarag «تامین خوراک و پوشاک» در معنی «پروردن» به مفهوم عام، آمده است.
نفقه در لغت به معنی هزینه، خرجی، خرج و مخارج، خرج زندگی، بار زندگی، معاش، گذران، خرجی زن، صدقه، اعانه، آمده و در اصطلاح حقوق مدنی عبارتست از صرف هزینهٔ خوراک و پوشاک واثاث خانه و جامه بقدر رفع حاجت و توانایی انفاق کننده (در مورد نفقه (اقارب) و خوراک و پوشاک و مسکن و اثاث خانه و خادم در حدود مناسبت عرفی باوضع زوجه (در مورد نفقه زوجه). نگاه کنید به: آذرنوش ۱۳۸۲ صفحه ۷۰۶-۷۰۷؛ و نیز جعفری لنگرودی، ۱۳۴۶ صفحه ۷۱۸ ؛ در فصل هشتم باب اول از کتاب هفتم قانون مدنی آمده است. «نفقه عبارت است از مسکن والبسه و غذا و اثاث البیت که بطور متعارف با وضعیت زن متناسب باشد و خادم در صورت عادت زن به داشتن خادم یا احتیاج او به واسطه مرض یا نقصان اعضاءِ». نگاه کنید به قانون مدنی، ماده ۱۱۰۷. در فصل اول از کتاب نهم قانون مدنی نیز آمده است: «نفقه اولاد برعهده پدر است. پس از فوت پدر یا عدم قدرت او به انفاق به عهده اجداد پدری است با رعایت الاقرب فالاقرب ؛ در صورت نبودن پدر و اجداد پدری و یا عدم قدرت آنها نفقه برعهده مادر است». نگاه کنید قانون مدنی ماده ۱۱۹۹. برای بررسی مشروح نیز نگاه کنید به: الروضة البهیة، المجلد الثانی، صفحه ۱۲۱-۱۲۵ ؛ ترجمه و تبیین شرح لمعه، جلد ۱۰ صفحه ۱۸۶-۲۰۹؛ ترجمه کتاب لمعه، دوره فقه امامیه، جلد ۲، صفحه ۷۲-۷۶ ؛ لمعه دمشقیه، جلد دوم، صفحه ۹۴-۹۸ ؛ در فقه اهل سنت نگاه کنید به. الفقه‌المنهجی علی مذهب الامام شافعی، المجلدالثانی صفحه ۱۶۱-۱۸۰.

۲ ـ در متن پهلوی: gādār. این واژه در این متن بامعانی گوناگون به کار رفته است.
الف: ارتباط جنسی، نگاه کنید به فصل ۱۴، بند ۲۲ و یادداشت شماره ۲۷ ترجمه حاضر.
ب: شوهری که فاقد هرگونه حقوق قانونی است به جز ارتباط جنسی با همسر ؛ با این معنی با واژه «شوی šōy» در تقابل قرار می‌گیرد. این واژه در بند مذکور با همین معنی به کار رفته است. در لاتین sine manu mariti . در این خصوص نگاه کنید به: مصطفوی ۱۳۷۲، صفحه ۲۲۰.
۳ ـ در متن پهلوی: parwardār پرورش دهنده. منظور از پروردن در این بند معنی عام واژه است یعنی کسی از هر نظر در پرورش صغیری همت گمارد.
۴ ـ در متن پهلوی:adwadād نهایت فقر وفاقه، بیرون راندن فردی از افراد خانواده بدون هیچگونه ملزومات که در جای خود می‌تواند سطح خاصی از جرم محسوب شود. نگاه کنید به: perikhanian 1980 , P. 341.
فقیر از نظر فقهی عبارت است از کسی که از عهده تامین هزینه یکسال خود برنمی‌آید هرچند که دارای خانه مسکونی و خادم و وسیله ایاب و ذهاب برای استفاده شخص خود باشد. در شرح لمعه آمده است که «... (و هم الفقراءوالمساکین و یشملها بین‌لا یملک مؤونة سنة) قوة و فعلاً له ولعیاله‌الواجبی النفقه بحسب حاله فی‌الشرف و مادونه» یعنی «(... عبارتند از ۱ـ فقرا، ۲ـ مساکین و این تعریف هردوی آنها را در برمی‌گیرد: کسی که هزینه و خرج یک سال) خودیانان خورهای واجب النفقه‌اش (را مالک نیست)نه بالقوه و نه بالفعل آنگونه که لایق حال و شأن او در شرافت و پایین‌تر از شرافت باشد.»
نیز در فقه اهل سنت آمده است که منظور از فقیر کسی است که به مال مورد نیاز جهت خورد و خوراک و پوشاک و مسکن خود دسترسی نداشته و در مجموع بیش از سه دهم از امکانات مورد نیاز و ضروری خود را در اختیار ندارد.
نگاه کنید به: لمعه دمشقیه، جلد اول، صفحه ۹۵ ؛ ترجمه کتاب لمعه، دوره فقه امامیه، جلد اول، صفحه ۷۷ ؛ ترجمه و تبیین شرح لمعه، جلد ۳، صفحه ۵۵؛ جعفری لنگرودی ۱۳۴۶، صفحه ۵۰۵ ؛ نیز در فقه اهل سنت نگاه کنید به : الفقه المنهجی علی مذهب الامام شافعی، المجلدالاول، صفحه ۳۲۰.
۵ ـ در متن پهلوی: tarsāgāh مطیع، مودب.
۶ ـ نگاه کنید به : فصل ۱۶، بند ۱۴، یادداشت شماره ۱۰ ترجمه حاضر.
۷ ـ نگاه کنید به بند ۷ همین فصل (33/6-9).

۱۸

در یزش و وقف[1] (دارایی‌هایی) جهت خزانه آتشکده‌ها و وقف اموالی برای (شادی) روان و تصریح (برآن)

۱ ـ چنانچه دارایی که برای (شادی) روان (وقف) می‌کنند درآمدزا باشد، در آمد (آن نیز وقف می‌شود، اما) اگر درآمدزا نباشد[2] (آنگاه) آن‌چه که پس از مالیات و هزینه‌های (جانبی)، و هزینه مربوط (به نگهداری) اصل و مزد و مقرری سالاران باقی می‌ماند (پیوسته موقوفه خواهد بود).

۲ – چنانچه کسی این گونه نوشته باشد که «من (این دارایی را) جهت (انجام مراسم یزش) برای (شادی) روان وقف کردم»، (آنگاه آن دارایی و درآمد حاصله از آن) تنها برای (انجام مراسم) یزش (باید به‌کار رود)، و اگر این‌گونه نوشته باشد که «من (این دارایی را) برای (شادی) روان وقف کردم» (آنگاه) شخصی که اداره (موقوفه) به او واگذار شده باید (آن دارایی را به هرکاری که) برای (شادی) روان سودمندتر می‌داند (اختصاص) دهد و (در همان راه) هزینه کند.

۳ ـ چنانچه شخصی (دارایی را وقف شادی) روان و (انجام مراسم) یزش کند (و نیز) موقوفه‌ای را به (انجام مراسم) یزش تخصیص دهد، مازاد درآمد حاصله از آن موقوفه به سالاران (آن موقوفه) تعلق خواهد داشت و چنانچه (آن شخص) این‌گونه بنویسد که «من (این دارایی را) برای (شادی) روان وقف کردم (ونیز) موقوفه‌ای را به (انجام مراسم) یزش تخصیص دهد (آنگاه) نباید (در برابر) مازاد درآمد حاصله از آن موقوفه کمتر (از آنچه که توسط واقف قید شده به انجام مراسم) یزش پرداخت.

۴ ـ و چنانچه کسی دارایی را برای (شادی) روان وقف کرده باشد و اداره (آن را) به کسی

(واگذارده باشد) و برای این‌که شخصی که (اداره امور) به او داده شده (بتواند) از درآمد حاصله (سهمی را) برای خویش برداشت کند، فرمان داده باشد (باز به تعلق آن بخش از درآمد حاصله) به (مقام) سالاری تصریح نکرده است؛ (به عبارت دیگر) به کسی که (اداره امور) به او گذار شده، درآمدی بیش از آنچه که برای برداشت (آن) فرمان داده شده، تعلق نخواهد گرفت.

۵ ـ چنانچه کسی اظهار کرده باشد که «من (این) دارایی را برای (شادی) روان وقف کرده‌ام (و شایسته است که اداره امور مربوط به) دارایی را که من برای (شادی) روان وقف کرده‌ام مهرین بعهده داشته باشد»، (آنگاه) آن (دارایی از وقف برای شادی) روان نمی‌تواند آزاد شود زیرا نسبت به روان جنبه خیرات[۳] دارد و مهرین می‌تواند بگوید که (این دارایی) بعنوان خیرات داده شده است.

۶ ـ چنانچه کسی بگوید که «این دارایی به‌عنوان وثیقه (و) یا بگوید که (این دارایی) برای (شادی) روان و انجام مراسم یزش در اختیار من قرار داده شده، و من دارایی را که گفتم در اختیار من قرار گرفته، به مهرین واگذار کردم»، حتی اگر (آن شخص عبارت) «به همان آیین که گفتم به من واگذار شده» را ننویسد (باز هم آن دارایی را) درست و هم آهنگ (با قانون) واگذار می‌کند.

۷ ـ و چنانچه شخصی بگوید که «من این دارایی را برای (شادی) روان، نه برای یزش، وقف کردم، و اداره دارایی را که من وقف کردم مهرین به عهده داشته باشد»، (اما عبارت) «به همان آئین که من تصریح کردم» را ننویسد، (واگذاری و نصب از نظر قانون) درست نیست.

۸ ـ چنانچه کسی بگوید که «من (این) دارایی را برای (شادی) روان وقف کردم و برای نگهداری (و اداره آن را) به مهرین واگذاردم (در این صورت نه) مهرین و (نه) کس دیگر در فروختن و واگذاری آن دارایی مختار نیستند؛ (بلکه) تنها حاصل (آن دارایی) را می‌توانند بفروشند (یا واگذار کنند).

۹ ـ چنانچه شخصی دارایی را که برای (شادی) روان و انجام مراسم یزش در اختیار او قرار گرفته تباه کند و (متعاقباً) زیان (وارده) را جبران کند، سالاری (او بر آن دارایی) گرفته نخواهد شد زیرا (قاعده براین است که سالاری) به نسل او برسد. در مورد آنچه که در بالا[۴] بنابر گفته داد ـ فرخ نوشته شد باید (بیشتر) بررسی نمود.

۱۰ ـ چنانچه شخصی اظهار کند که: «از حاصل و ثمره (این) دارایی در ماه فروردین برای (شادی) روان فرخ و درماه تیر برای (شادی) روان مهرین این (مراسم) یزش (انجام شود)

و هرسال در همان روز که فرجام (زندگی) من بود[۵] (مراسم) یزش به اندازه‌ای که شایسته است انجام گیرد»، (آنگاه) چنانچه حاصل (و ثمر)، آن اندازه نباشد که بتوان از آن (هزینه مراسم) یزش را به همان صورت که شایسته است برپا نمود، (آنگاه) چنانچه کسی (مراسم مربوطه را با هزینه شخصی خود) انجام دهد، کرفه (آن) بسیار زیاد خواهد بود؛ (این وضعیت) جدا نیست از حالتی که شخصی اظهار دارد که: «در ماه آذر برای (شادی) روان من (مراسم) ویسپردی در هرمزد روز، و یشتی در بهمن روز و درونی[۶] در اردیبهشت روز اجرا شود، (آنگاه) چناچه (به سبب نداشتن دارایی کافی مراسم) ویسپرد قابل انجام باشد، (اما انجام مراسم) یشت و درون امکان‌پذیر نشود، (آنگاه) به سبب این‌که (دارایی کافی نیست) توالی (موارد مندرج در) گفتار و احکام (مطرح شده را) به تعویق اندازد (و حتی مراسم) ویسپرد را (نیز) به اجرا در نیاورد و (چنانچه) کسی برای (شادی) روان کس دیگر (مراسم) یزش را برگزار نماید و (همه موارد را) انجام دهد (همانند این است که این مراسم را) برای (شادی) روان خویش برگزار نموده و (همه موارد را) انجام داده باشد.

۱۱ ـ چنانچه کسی اظهار کند که: «در هرمزد روز (مراسم) اشتاد برای رضایت هرمزد خدای و در سروش روز (مراسم) یشت برای رضایت (ایزد) سروش انجام شود، (آنگاه) چنانچه (تنها انجام) یکی (از دو مراسم) انجام‌پذیر باشد، (مراسم) اشتاد را باید برگزار کرد.

یادداشت‌ها: فصل ۱۸

۱ ـ در متن پهلوی: nihādag. وقف اصطلاحی است که هم در حقوق مدنی مطرح است و هم در فقه و آن عبارت است از عقدی که به موجب آن مالک عین مال معینی از اموال خود را از نقل و انتقال مصون کرده (حبس می‌کند) و منافع آن را در اختیار شخص یا اشخاص یا مصرف معین می‌گذارد. در ماده ۵۵ قانون مدنی آمده است که «وقف عبارت است از این که عین مال حبس و منافع آن تسبیل شود». اگر واقف متولی وقف هم باشد اقباض بخودی خود حاصل شده و حاجت به عمل دیگر نیست.
در فقه، وقف به معنی توقف و احتیاط است. در لمعه دمشقیه آمده است «وهوتحبیس الاصل و اطلاق المنفعةِ». در شرح لمعه نیز تصریح شده است که «(وهوتحبیس الاصل) ای جعله علی حالة لایحوز التصرف فیه شرعاً علی وجه ناقل له عن الملک ما استثنی (واطلاق المنعقه)...». البته بنابر توضیحات همین ماخذ، این تعریف حقیقی وقف نیست بلکه تنها ذکر برخی از ویژگی‌های آن است. در فقه اهل سنت نیز در تعریف وقف آمده که وقف عبارتست از حبس ممکن الانتفاع مال به شرط بقاء اصل.
در کرده نهم زند خرده اوستا، این واژه در کنار واژه ustōfrīd «نذر و نیاز» آمده ودابار در ترجمه و توضیح آن ضمن آوردن معنی ustōfrīd بصورت «معنی استوفرید، بعض گیتی خرید نوشته و بعضی یزشن پژیرفته نوشته است»، در مورد nihādag «نهاده» می‌گوید: «نهاده» در مفهوم فنی برای دارایی بکار می‌رود که ضمن جدا شدن از دارایی‌های دیگر شخص، اداره آن به شخص یا موسسه‌ای که امین به شمار می‌رود سپرده می‌شود، و باید جهت مراسم دینی و امور خیریه صرف شود. در این خصوص دابار می‌افزاید: آن کرفه مقرری که برای یشتن یزدان و امشاسفندان در خاندان خود است آخر نهاد گویند.
این واژه در عبارات ترکیبی بسیاری از جمله «نهاده پدران» و «آیین نهادن» در فارسی‌نو

و nihādag i yazdān و nihādag i wihān در پهلوی به کار رفته است.
نگاه کنید: به ترجمه کتاب لمعه، دوره فقه امامیه، جلد اول صفحه ۱۸۰؛ لمعه دمشقیه، جلد اول صفحه ۱۹۴ ؛ ترجمه و تبیین شرح لمعه، جلد ۵، صفحه ۳۰۳ ؛ جعفری لنگرودی ۱۳۴۶، صفحه ۷۵۲ ؛ فره‌وشی ۱۳۵۲، فرهنگ پهلوی صفحه ۳۲۵ ؛ فره‌وشی ۱۳۵۲، فرهنگ فارسی به پهلوی صفحه ۳۸۵؛

Dhabhar 1927,P.59 ; Dhabhar 1963,pp.113-114.

نیز در فقه اهل سنت نگاه کنید به: الفقه‌المنهجی علی مذهب الامام شافعی، المجلدالثانی، صفحه ۲۱۳.

۲ـ در متن پهلوی: ud agar abar bun «و اگر بربن (بماند)»، یعنی براصل هیچگونه افزایشی رخ ندهد.

۳ـ در متن پهلوی: ahlaw-dād اهلوداد یا اشوداد خیرات و مبراتی است که بویژه در روزهای گاهانبار به مستمندان و مستحقان داده می‌شود.

۴ـ نگاه کنید به : فصل ۱۵ بند ۴۰ ترجمه حاضر (26/3-9) .

۵ـ منظور سالروز درگذشت شخص است.

۶ـ در متن پهلوی: drōn به معنی «نصیب، بهره، دارایی». این واژه در اصطلاح عبارتست از بهره‌ای که در آیین‌های دینی به ایزدان اختصاص می‌یابد و گاهی نیز مترادف با واژه «قربانی» بکار می‌رود. دریسنا ۱۱بند ۴ آمده است که: از برای من هوم، پدر پاک اهورامزدا از قربانی دو آرواره بازبان و چشم چپ ارزانی داشت».

"usmē pita haomāi draonō frərĕnaot ahurō mazdā ašava haŋuharĕne, mat. hizvō hōyīmča dōiθrĕm".

همانطور که ملاحظه می‌شود واژه draonō در متن اوستا دقیقاً در برابر واژه «قربانی» آمده و این در حالی است که برابر آن در متن پهلوی یسنا بصورت sūr به معنی «میهمانی، ضیافت، غذا» دیده می‌شود. همانگونه که از شواهد فوق برمی‌آید واژه «درون drōn» در معنی «قربانی و سوری که از گوشت باشد» بکار رفته است. در متون و ادبیات پهلوی «درون» عبارتست از نان نازک، سفید، گرد و بدون خمیرمایه‌ای که جهت نذر برای ایزدسروش فراهم می‌شود. در مراسم یسنا، کره نیز که به آن «گوشوداگ gōšudāg می‌گویند با این نان همراه شده و توسط «زوت» یعنی اجراکننده اصلی مراسم در ضمن‌های هشتم یسنا خورده می‌شود. مراسم ویژه درون ازهای سوم یسنا تاهای هشتم آن ادامه پیدا می‌کند که این مراسم به «درون یشتن drōn yaštan» نامزد شده است.

در«صد در نثر» در ۵۲ و ۵۳ آمده است:

۵۲/۱ - اینکه بر همه کس فریضه است که هرسال فروردین ماه در آید روز خورداد درونی بکردن و هرچه بدست توانند آوردن از همه‌چیز بدان درون نهادن به خشنومن ayaranamča یشتن تا آن سال کارهای بدو روزی و دخل اندر آمدن بهتر بود.

۵۲/۲ - چه در دین به پیداست که هرسال چون فروردین ماه خورداد روز در آید روزی به مردم بخشند هرچه در آن سال بهر مردم خواهد گذاشتن آنروز بنویسند.

۵۲/۳ - پس چون این درون بیزند خور داد امشاسفند آنکس را شفاعت کن باشد.

۵۳/۱ - اینکه چون در روزگار پیشین کسی به سفری خواستندی شدن که کمتر از دوازده فرسنگ بودی این یک درون به یشتندی تا اندر آن سفر رنجی نرسید و کارها بر مراد بودی و شغل‌ها گشاه شدی

۵۳/۲ ـ و بر همه کس فریضه است که چون به سفری خواهند شدن این درون یشتن،

۵۳/۳ - تا آنکس به سفر باشد هر بهرام روز این درون بفرمائید یشتن تا آنکس به سلامت به خانه رسد.

۵۳/۴ - خشنومن این است amahe-hutāštahe ، هیربدرا خود معلوم است.

درصد در بندهش، در ۹۵ بند ۴ تا پایان فصل مربوطه که در مورد آیین «ده روز فروردگان» است نیز چنین می‌خوانیم:

۹۵/۴ - فریضه است که ایشان به همه وقت بیاد می‌دارند و ما درین ده روز بیشتر یزشن و آفرینگان و درون و میزد می‌باید کردن و افستا می‌باید خواندن و بوی بر آتش می‌باید نهادن

۹۵/۵ - و هر ماهی و روزگاری هم‌چنین درون و میزد و آفرینگان می‌باید گفتن و کردن و هرچه بدست آید بتواند آوردن بردرون نهادن از هر جنس تاراحت و آسانی بروان می‌رسد

۹۵/۶ - و آنچه بردرون نهاده باشند آهرمن، دیوان آن سال هیچ بزیان نتواند آوردن

۹۵/۷ - ودادار اورمزد از آن آسانی می‌باشد و نگذارد که آهرمن و دیوان زیانی کنند و اوج ورج اورمیزد بیشتر باشد.

نگاه کنید به: دوستخواه ۱۳۷۰، جلد ۱، صفحه ۱۵۱؛ پورداود ۲۵۳۶ بخش اول، صفحه ۱۷۹؛ تفضلی ۱۳۵۴، صفحه ۱۱۳؛ اوشیدری ۱۳۷۱، صفحه ۲۷۹-۲۷۸ ؛

Bartholomae 1979, cols.769-770 ; Geldner 1886, P.56; Dhabhar 1949, P.79; Dahbhar 1909, P.38, 162-163; Unvala 1922, vol. II, PP.26-28.

۱۹

در پادشا زنی[۱]

۱ - در دادستان ـ نامه چنین نوشته است که چنانچه خواهر یا دختری بدون رضایت سالار (خود) تن به ازدواج دهد، (این ازدواج) قانونی نیست. و چنانچه او را بدون رضایت سالاران (او) بفریبند و (به ازدواج) وادارند، (در این خصوص) برخی (از صاحبنظران) گفته‌اند که باید به او (حق برگزاری) دادرسی داده شود؛ اما (این حق را) برابر با قواعد (متعارف) دادرسی (به او) نمی‌دهند.

۲ - چنانچه مردی بازنی که او را سالار معینی (نیست و او نیز) قیم کسی نیست (رابطه) زناشویی[۲] داشته باشد و (زن) بواسطه آن (رابطه) زناشویی فرزندی بزاید و دارایی آن زن آنقدر نباشد که او بتواند خویشتن و نیز فرزند را نگهداری کند، آن مرد باید آن فرزند را تا (زمانی که) بالغ شود و آن زن را تا (زمانی که) آن فرزند بالغ شود (از نظر) پرورش، خوردوخوراک مورد انفاق قرار دهد[۳].

۳ ـ زرواندادگشن ـ جم[۴] گفته است که چنانچه مردی[۵] به دختر خویش بگوید که «برو و سرپرستی بهمان کس را بکن» دختر مختار است که (این کار را)نکند زیرا این امر چنان است که (پدر) به او بگوید که «برو و همسری بهمان مرد را بکن» و چنانچه (دختر این کار را) نکند اختیار دارد[۶].

۴ - علاوه برآن (زرو انداد گشن ـ جم) گفته است که مرد اختیار دارد که دختر خویش را (حتی) با نارضایتی آن دختر به سرپرستی (کسی) بگمارد ولی اختیار ندارد که (او را بدون رضایت خودش) به همسری (کسی) وا دارد. در مورد سرپرستی اختیار دارد زیرا در آمد او به پدر می‌رسد ولی در مورد واداشتن (او) به همسری اختیار ندارد زیرا (ایجاد رابطه) زناشویی به

خود (دختر) مربوط می‌شود. (در این خصوص) با توجه کرد.

۵ - علاوه برآنچه که نوشته شد، در مورد حق طبیعی دختر در (ایجاد رابطه) زناشویی (باید گفت چنانچه کسی با زن یا دختر (حاصل از) پادشازنی که مستحق انفاق هستند، (ایجاد) رابطه زناشویی کند (آنگاه تحمل) تاوان (مالی با) پدر و شوهر (هردو) است و (اما) تاوان زخم...[۷]

یادداشت‌ها: فصل ۱۹

۱ ـ نگاه کنید به فصل ۷، یادداشت ۳ و ۲ ترجمه حاضر.

۲ ـ در این فصل منظور از فعل ـ واژه "gādan" ایجاد رابطه زناشویی است و نه آنگونه که پریخانیان پنداشته «زنا». البته فعل ـ واژه gādan در این متن گاهی به معنی «زنا» و گاهی نیز به معنی «رابطه زناشویی» به کار رفته است، اما مسئله مهم این است که در معنی و محل کاربرد آن باید بسیار دقت کرد. بطورکلی پریخانیان در تمام ترجمه متن حاضر، متاسفانه به این امر بسیار پر اهمیت توجه نکرده و همه جا این فعل ـ واژه را به «زنا» و یا «ارتکاب به رابطه نامشروع جنسی» معنی کرده که قطعاً پذیرفتنی نیست. در این مورد نگاه کنید به: perikhanian 1980,P.101,360 و بسامدهای دیگر واژه در واژه‌نامه مربوطه. مهمترین دلیل برای نشان دادن عدم توجه پریخانیان به مسئله مذکور وجود واژه gādār و نیز معانی آن در جای جای این متن است. در این خصوص نگاه کنید به: فصل ۱۷، یادداشت ۲ ترجمه حاضر. نکته جالب توجه اینکه پریخانیان علیرغم ذکر معانی گوناگون برای دو واژه gādār و gādan در صفحه ۳۶۰ واژه نامه خود، در ترجمه متن پیوسته از یک معنی «زنا» و یا «داشتن روابط نامشروع جنسی» بهره می‌گیرد.

۳ ـ نگاه کنید به : فصل ۱۷، بند ۱ و نیز یادداشت ۱ همین فصل در ترجمه حاضر، (32/11,12-14)

۴ ـ پریخانیان این نام را بصورت yuwān yam و ماتسوخ بصورت ǰuwan ǰam که در واقع قرائت‌های کهن و جدید یک گونه هستند، آورده است. صورت متعارف نام مذکور gušn ǰam است که البته نباید شخصیت مذکور در این متن را با «گشن جم» برادر «زادسپرم» اشتباه کرد همانگونه که وست پنداشته است. نگاه کنید به:

Perikhanian 1980, P.103, 418; Macuch 1993, P.269; Bulsara 1937, PP.218-219;

Gignoux-Tafazzoli 1993, P.21, n.1؛ تفضلی ۱۳۷۶، صفحه ۱۴۵.

۵ـ منظور از واژه mard «مرد» در متون پهلوی و از جمله همین متن، همیشه اسم جنس نیست بلکه در بسیاری موارد منظور از آن «انسان، شخص و کَس» است. دوگانگی در معنی این واژه در تمام زبانها دیده می‌شود. در این متن نیز این وضعیت به چشم می‌خورد، به عبارت دیگر باید به محتوی و بافت متن توجه داشت و آنگاه معنی درست واژه را به کاربرد.

۶ـ یعنی در چنین وضعی چون تصمیم‌گیری به عهده دختر است و او در قبول و یا عدم قبول اختیار دارد از این روی دلیل عدم پذیرش او به سبب همین اختیار موجه است.

۷ـ متن در این‌جا افتادگی دارد و از این روی هم مندرجات این بند و هم دنباله فصل مذکور که یک سطر و نیم از آغاز صفحه ۳۷ متن پهلوی را در برمی‌گیرد و بنظر می‌رسد که پایان فصل دیگری است مبهم مانده است.

۲۰

در مربوط به مختار کردن در معاوضه[1][2]

چنانچه شوهری به زن (خود) بگوید که «(این چیز را) معاوضه کن»، (آنگـاه) زن در انـجام معاوضه کامل[3] مختار است و اگر (آن عبارت را) نگفته باشد[4]، آنگاه (زن در معاوضه‌ای برابر با) یک چهارم سود برای شوهرش اختیار دارد؛ ولی چنانچه (مورد معاوضه) از یک چهارم سود فراتر رود، مقدار بیشتر، دزدی محسوب می‌شود، زیرا (زن) در معاوضه تاحدی اختیار دارد که (میزان معاوضه) فراتر از یک چهارم (سود) نباشد و (در این حالت) زن حق ندارد (از معاوضه) نکول کند.

اما آن کس که (زن) معاوضه‌ای را با (او) انجام می‌دهد حق دارد درمدت سه شب (از معاوضه) نکول کند؛ (آشکارا) پیداست که چنانچه مردی به کسی بگوید کـه «(ایـن چیز را) معاوضه کن»، آن کس که (این عبارت) به او گفته می‌شود در انجام معاوضه کامل[3] مـختار است و (شخص در چنین معاوضه‌ای حتی) در مدت سه شب نیز حق ندارد (از معاوضه) نکول کند، و نیز (البته در این خصوص که آیا) آن شخصی که کسی (او را) در انجام معاوضه مختار می‌کند، در مدت سه شب حق دارد (از معاوضه) نکول کند (یا نه) باید بررسی شود.

یادداشت‌ها: فصل ۲۰

۱ـ پریخانیان این بخش را که به نظر می‌رسد جزئی از فصل بزرگتری می‌باشد، در پایان فصل پیش آورده که البته نه میان محتوای آن با قطعه پایانی فصل قبل ارتباطی دیده می‌شود و نه میان بخش مذکور با مندرجات فصل پیش. ماتسوخ این بخش را بصورتی مستقل تحت عنوان فصل ۱۷ آورده است.

نگاه کنید به .Perikhanian 1980,PP.102-103; Macuch 1993, PP.273-276

۲ـ در پهلوی guhrēn از فعل guhrīdan گوهریدن، معاوضه کردن، عوض و بدل کردن. واژه guhrīg به معنی «مهریه، معادل» نیز اشتقاق دیگری از همین فعل است. پریخانیان فعل ـ واژه فوق را بصورت guhartan آورده است.

نگاه کنید به: perikhanian 1980, PP.362-363; Mackenzie 1971, P.36; ؛ برهان، صفحه ۱۸۶۴؛ آنندراج، صفحه ۳۶۴۵.

در اصطلاح حقوق مدنی معاوضه عقدی است که بموجب آن یکی از طرفین مالی می‌دهد به عوض مال دیگر که از طرف دیگر اخذ می‌کند بدون ملاحظه اینکه یکی از عوضین، مبیع و دیگری ثمن باشد. در اصطلاح فقهی معاوضه هر عقدی است که ایجاب و قبول آن لفظی نباشد (به جز عقد میان لالان). نگاه کنید به: قانون مدنی، ماده ۴۶۴؛ جعفری لنگرودی ۱۳۴۶، صفحه ۵۴ ، ۶۶۹-۶۶۸.

۳ـ در متن پهلوی: guḥrēn i rāst معاوضه کامل، معاوضه تمام عوض، معاوضه یک به یک.

۴ـ یعنی به او اختیار انجام معاوضه کامل تفویض نشده باشد.

۲۱

در رهن[1]

۱ـ چنانچه طلبکاری[2] مالی را در برابر ۱۰۰[3] (درهم) در گرو نگهدارد و (پس از آن) نیمی از آن (مال) را در برابر ۵۰ (درهم) نزد فرخ به گرو نهد و (پس از آن) فرخ ۵۰ (درهم از بدهکاران) دریافت کند و مال را از رهن آزاد کند، (باز هم عقد رهن اول) باطل نخواهد شد[4].

۲ـ چنانچه طلبکاری، زمینی را در ماه آذر به گرو گیرد و بدهکار (قرار باشد که آنرا در) ماه تیر (از رهن) آزاد کند، (طلبکار) کار (کشاورزی) را باید به گونه‌ای انجام دهد چونان که محصول از آنِ خویش است.

۳ـ چنانچه کسی اظهار کند که: «من برای پرداختن پول و فکّ رهن این مال، مهرین را مختار کردم» و (سپس) مهرین آن مال را ا ز رهن آزاد کند (و) پول (لازم) بنابر اختیار (تفویض شده) پرداخت شود، (آنگاه مهرین) مالی را که آزاد می‌کند در برابر آنچه که پرداخت شده، حق دارد به عنوان گرو در اختیار داشته باشد. در جایی نوشته شده است که (حتی آن شخص این امر را) باید به عنوان یک الزام انجام دهد[5].

۴ـ شخصی که مال کسان دیگری را از غیر ایرانی[6] باز بخرد (و بدینوسیله آن مال را از رهن آزاد کند تا هنگامی که آن مبلغ پرداخت شده را باز (پس) دهند (آن شخص) در گرو نگهداشتن (آن مال) مختار است.

۵ـ چنانچه مالی که در رهن قرار می‌گیرد (زمین باشد و) اگر (طلبکار) از آن (زمین در) هر سال دوبار (محصول) بگیرد (آنگاه چنین زمینی) برای مدت ۶ ماه (مورد رهن به شمار می‌رود) و چنانچه (طلبکار از آن زمین در) هرسال یک بار (محصول) بگیرد (چنین زمینی) برای مدت ۱۲ ماه (مورد رهن محسوب می‌شود) زیرا (طلبکار از آن زمین) در

هرسال یک بار باید محصول بگیرد.
چنانچه به سبب کمبود زمین و یا از آن روی که خاک بسیار فقیر است (طلبکار به مقدار) کم (کشت) کند آنگاه حاصل (به عمل آمده) در یک سال (کامل به طلبکار) تعلق دارد و چنانچه (برای طلبکار) ممکن نباشد که به علت کم آبی محصولی بگیرد (محصول به عمل آمده) در دو سال را باید به (طلبکار) بخشید[۷].

۶ - چنانچه فرخ برای وام ستاندن مبلغی و به رهن نهادن مالی، سندی را نزد مهرین مهرکند، و سپس مهرین مبلغ (وام داده شده) را طلب کند، (در این خصوص) از قول سیاوش گفته شده است که تا (مهرین) آن سند را باز پس نداده باشد، (فرخ) می‌تواند که مبلغ (وام گرفته شده) را تادیه نکند[۸].

۷ ـ چنانچه کسی که مالک مالی است (مال) به رهن گذاشته شده را از رهن بدزدد (و آن) مال (از سوی او) به نفع ردان منتقل شود (آنگاه) رد در تقابل با مالک مال می‌تواند اظهار کند که «قیمت (مال) را به پرداز و مال را بازستان زیر (مال) از آن من است».

۸ ـ شخص اختیار ندارد مالی را که نزد کسی به رهن گذاشته بفروشد (حتی) اگر او (در وضعیتی) باشد که مال دیگری نداشته باشد، زیرا او می‌تواند مال غیر رهن را بفروشد نه آن را که به رهن گذاشته شده.

۹ ـ چنانچه شخصی جهت رهن دستگرد و برده و نیز (در خصوص) تادیه پول (وام گرفته شده) در زمان معین، با شخص دیگر پیمان کند که «چنانچه آن زمان (مقرر) منقضی شود و آن (مقدار) پول (وام) تادیه نشده باشد، آن دستگرد و برده (در برابر) آن پول (که نزد من است) از آن تو باشد»، و پیش از (انقضای زمان (مندرج در قرار داد) برده بمیرد، چونانکه سیاوش گفته است، طلبکار اختیار دارد که یا مال را تملک کند و یا آنرا پیوسته به رهن بگیرد.

۱۰ ـ چنانچه شخصی دستگردی را به رهن بگذارد، (بخش) رو به رشد (درختان) سرو و چنار آن (به طلبکار تعلق) ندارد بلکه (بخش) قطع شده (آن) به طلبکار تعلق دارد؛ زیرا حکم در مورد دستگرد کاملاً همانگونه است که در مورد درخت بارور[۹].

۱۱ ـ چنانچه (بدهکار) برده به رهن گذاشته شده را آزاد کند، (آنگاه) تنها در صورتی که (بدهکار) ورشکسته شده باشد. برده فوراً آزاد می‌شود (و در این صورت بدهکار) مال (دیگری را) باید به عنوان رهن نزد طلبکار بگذارد[۱۰] و چنانچه برده (بلاعوض) آزاد شده باشد (آنگاه) قیمت برده باید (به طلبکار) پرداخت شود و تا (زمانی که) قیمت (برده) را بپردازند، طلبکار حق دارد برده را در رهن داشته باشد.

۱۲ ـ چنانچه (طلبکار) بردهٔ به رهن گذاشته شده را برای (انجام) کاری به شهر دیگری بفرستد

و (در همین هنگام بدهکار) قیمت (برده را به طلبکار) بپردازد، (آنگاه) تا باز سپردن برده (به صاحب اصلی آن، طلبکار) باید قیمت برده را به کسی بسپارد که مالک برده است[۱۱]؛ (و) چنانچه طلبکار (خود) برنگردد (و) برده (تنها) آمده باشد، زن و فرزند طلبکار حق دارند که تا طلبکار باز آید پول (وام گرفته شده را از بدهکار) نپذیرند و برده را از تملیک آزاد نکنند[۱۲].

۱۳ ـ چنانچه مال به رهن گذاشته شده (در صورتیکه زمین باشد و) در همان سال (رهن، حتی) حداقل محصول را نیز نیاورد، (آنگاه بعد از) سه سال باید آن را مسترد کرد و در سالی که (آن زمین) در حد متوسط محصول آورده باشد، زیان شخصی طلبکار را باید تامین کرد.

۱۴ ـ چنانچه بدهکار[۱۳] برای تادیه پولی که مال در برابر آن به رهن گذاشته شده در زمان معین، با شخص دیگر پیمان کند یا چنانچه طلبکار پول (وام گرفته شده) را طلب کند (و بدهکار آنرا) باز پس ندهد و سپس طلبکار (متعاقباً)[۱۴] با آگاهی بدهکار مال را به رهن (شخص دیگری) در آورد[۱۵] و اگر زمانی که طلبکار مال را به رهن (شخص دیگر) می‌گذارد، بدهکار تملیک مال را طلب کند، طلبکار حق دارد که بگوید که «پول را خود بپرداز (و) مال را خود آزاد کن»؛ طلبکار در حالیکه موضوع رهن غیر صریح باشد حق دارد قیمت برابر (مال) را نه براساس آنچه که بزرگ خانواده ارزیابی کرده بلکه براساس آنچه که دادور ارزیابی نموده طلب کند.

۱۵ ـ چنانچه شخصی (که طلبکاراست) مالی راکه نزد او به رهن گذاشته شده از رهن آزاد کند در مورد مال نیز چیزی نگوید؛ (در این خصوص) برخی (از صاحبنظران) گفته‌اند که مال (از رهن) آزاد نمی‌شود. در مورد حکم (حقوقی آن) این (مطلب) گفته شده است که چنانچه (بدهکار چیزی را) به رهن بگذارد، ثمر (و درآمد حاصله از آن چیز نیز) در رهن قرار می‌گیرد، (ولی) اگر فک رهن کند (آنگاه از) اصل (مال هم) فک رهن می‌شود؛ و چنانچه (مال را به کلی) از رهن در آورد (آنگاه) ثمر (و درآمد حاصله از مال نیز) آزاد می‌شود.

۱۶ ـ چنانچه آذر فرنبغ از مهرین وام بستاند و در مورد مال به رهن گذاشته شده پیمان کند که «برای خرج و عوارضی که جهت این مال از تو مطالبه می‌کنند، توحق داری (این) مال را در رهن داشته باشی»؛ (در این مورد برخی از صاحبنظران) گفته‌اند که چنانچه (بدهکار پول وام گرفته شده در برابر) مال را تادیه کند (طلبکار) حق ندارد برای خرج و عوارض (مربوطه، مال را) در رهن داشته باشد، زیرا هنگامی که (بدهکار) تصریح می‌کند که «برای خرج و عوارض» (در واقع) گفته است که «مالی که (در برابر آن) وامی (گرفته شده) جهت

خرج و عوارض در رهن تو باشد»، (و طلبکار در صورت تادیه بدهی از سوی بدهکار) حق ندارد مالی را (که در برابر آن) وامی (گرفته شده) بستاند زیرا نخست وام بوده و سپس خرج و عوارض[۱۶] (مربوطه) و (در این خصوص قانونگزار) گفته است که (طلبکار) باید برای خرج و عوارض، مال را در رهن نگهدارد تا زمانی که (بدهکار) بدهی را تادیه کند؛ و برخی (از صاحبنظران) گفته‌اند که حتی هنگامی که (طلبکار) وام (پرداخت شده را نیز) بستاند (باز هم) می‌تواند برای خرج و عوارض (مربوطه) مال را در رهن داشته باشد؛ و نیز این حق را دارد که (هم اصل) وام (وهم) خرج و عوارض (مربوطه) را (مجموعاً و) همزمان باز ستاند.

۱۷ ـ چنانچه کسی درختی را به رهن بگذارد که ثمر داشته باشد، ثمر (آن) تنها به طلبکار تعلق دارد؛ اگر (درخت را) ثمر نباشد (ویا) اگر (پس از آنکه آن را) بزنند باز نه روید چونان سرو، (آنگاه) تنها (بخش‌های) قطع شده به طلبکار (می‌رسد) و چنانچه (پس ا ز آنکه آن را) بزنند باز به روید چونان چنار و خرما، (آنگاه هم بخش‌های) قطع شده و هم (آنچه که باز می‌روید و) افزون (می‌شود به طلبکار) متعلق است و تا زمانی که (آن درخت در رویش و) اندر افزونی قرار دارد، مگر با خرسندی کسی که (آن را) به رهن گذاشته (کسی)، حق زدن (آن را) ندارد، (مضافاً براینکه بخش‌های روییده و) افزون (شده آن) نیز در رهن است (و طلبکار) بها یا قیمت برابر (آنرا) باید بستاند.

۱۸ ـ چنانچه کسی برده آبستن را بفروشد، چنانچه آبستنی (او) آشکار باشد، آبستنی او نیز فروخته می‌شود[۱۷].

۱۹ ـ بعضی (از صاحبنظران) گفته‌اند که چنانچه کسی وامی برابر با ۵۰ (درهم) بستاند و مالی را (در برابر آن) به رهن بگذارد (آنگاه) متناسب با هریک درهمی که (بابت وام) بپردازد (طلبکار نیز) به همان اندازه که در دفعات (پول را) باز می‌ستاند باید (موضوع مورد رهن را) از رهن آزاد کند (تا وام کاملاً تادیه شود).

۲۰ ـ چنانچه کسی زمینی را به رهن بگذارد و (سپس) در آن (زمین) چشمه‌ای بجوشد، (آنگاه) چشمه نیز باید به تملک طلبکار در آمد.

۲۱ ـ (شخصی) مالی را نزد دو نفر به رهن می‌گذارد: (در این حالت) چنانچه (بدهکار) پول (وام گرفته شده) را تادیه کند، تملک مال (به رهن گذاشته شده) را از هرکدام (از دو نفر مذکور) که بخواهد می‌تواند طلب کند.

یادداشت‌ها: فصل ۲۱

۱ ـ در متن پهلوی: grawgānīh؛ رهن عقدی است که به موجب آن، مدیون مالی را برای وثیقه به داین می‌دهد (ماده ۷۷۱ قانون مدنی).
در متن پهلوی کسی که چیزی را به رهن می‌گذارد با عنوان bun-xwēš و کسی که مالی را در رهن نگهمیدارد با عنوان graw gān-dār مورد اشاره قرار می‌گیرد.
در مورد رهن و مسایل گوناگون آن نیز نگاه کنید به: جعفری لنگرودی ۱۳۴۶، صفحه ۳۴۰ ؛ ترجمه کتاب لمعه، جلد ۱، صفحه ۲۵۶-۲۴۶؛ لمعه دمشقیه، جلد ۱، صفحه ۲۸۴-۲۷۴ ؛ ترجمه و تبیین شرح لمعه، جلد ۷ صفحه ۱۲۳-۵۹.
ماتسوخ بحث مربوط به āgrawīh «مصادره اموال» و همچنین grawgānīh «رهن» را با یکدیگر خلط کرده و هردو مفهوم را یکی دانسته است، در این مورد، نگاه کنید به : فصل ۱۶، یادداشت ۱ ترجمه حاضر.

۲ ـ در متن پهلوی:grawgān-dār یعنی کسی که جهت اطمینان برای پرداخت بدهی از سوی بدهکار مالی را به رهن می‌پذیرد. در ترجمه حاضر برای روشن‌تر شدن مطلب و پیشگیری از ایجاد ابهام واژه مذکور به «طلبکار» و وژاه bun-xwēš به «بدهکار» ترجمه شده است.

۳ ـ در متن پهلوی عدد ۲۰ آمده که بنابر دنباله مطلب در همین بند که بر عبارت «نیمی از آن را در برابر ۵۰ (در هم)» تصریح می‌کند، اشتباه است.

۴ ـ آنچه در این بند مورد تاکید قرار گرفته این است که در صورت تحقق رهن دوم نیز دین اصلی و اولیه که برای آن مالی به رهن گذاشته شده به قوت خود باقی است و با آزاد شدن رهن دوم از سوی فرخ فک رهن کلی صورت نمی‌پذیرد.

۵ ـ یعنی حتماً باید مال آزاد شده از سوی خود را در برابر پول پرداخت شده در رهن نگهدارد

تا بدهی مربوطه تادیه گردد. بنظر برخی از صاحبنظران این امر یک الزام قانونی است.

۶ـ در متن پهلوی: anērān غیر ایرانی، بیگانه. پریخانیان این واژه را بدون هیچ توضیحی به «غیر زردشتی» معنی کرده است که درست بنظر نمی‌رسد، زیرا موضوع بحث از نظر فقهی تصریح خاصی بر این امر ندارد. ماتسوخ واژه را به درستی به «غیر ایرانی» ترجمه کرده و بلسارا نیز موکداً تصریح کرده که anērān در این جا «غیر ایرانی» معنی می‌دهد. نگاه کنید به:

Perikhanian 1980, P.105,336; Macuch1993,P.283,290;Bulsara,1937,P.226,n.1.

۷ـ یعنی چنانچه طلبکار در یک سال از حد متعارف کمتر محصول برداشت کند آنگاه باید محصول دوسال را که در شرایط غیر متعارف برابر با یک سال می‌شود به او داد.

۸ـ نسخه اول و دوم سند که نزد بدهکار و طلبکار می‌ماند ارزش واحد داشته و عملکرد سفته را دارد و بنابراین پیش از تادیه بدهی از سوی بدهکار، نسخه موجود نیز طلبکار باید به بدهکار برگردد.

۹ـ برای توضیح بیشتر نگاه کنید به بند ۱۷ همین فصل در ترجمه حاضر (40/13-17)

۱۰ـ منظور از «مال دیگری را باید به رهن بگذارد» دقیقاً دستگرد است. بعبارت دقیقتر دستگردی که در فهرست موجودی آن، هنگام به رهن گذاشتن، برده هم وجود داشته باشد. برای شرح بیشتر نگاه کنید به بند ۹ همین فصل در ترجمه حاضر (38/13-17)

۱۱ـ ارزش برابر قیمت برده‌ای که در رهن است باید به بدهکاری که بدهی خود را تادیه کرده است داده شود. بعبارت دیگر در شرایط مذکور در این بند، با فرستادن برده در رهن گذاشته شده جهت انجام کار به شهر دیگر و همزمان تادیه بدهی از سوی بدهکار در غیبت برده، نقش طرفین با یکدیگر عوض می‌شود.

۱۲ـ از مندرجات این بخش از بند مربوطه برمی‌آید که اولاً تنها شخص طلبکار می‌تواند به فک رهن اقدام کند و نه زن و فرزندان او؛ حتی اگر در نبود او بدهکار بدهی خود را تادیه کند. دوماً اینکه برده به رهن گذاشته شده در مدت رهن هم می‌تواند در اختیار طلبکار باشد و هم می‌تواند نزد بدهکار بماند. ظاهراً این امر باید به میزان وام بستگی داشته باشد. بعبارت دیگر چنانکه وام بیش از ارزش برده باشد طبعاً برده باید در اختیار طلبکار قرار گیرد تا طلبکار علاوه بر نقش و ثیقه از امکانات خدماتی برده نیز منتفع گردد. اما اگر وام به اندازه خود برده باشد تنها مالکیت برده در مدت رهن به طلبکار واگذار می‌شود.

۱۳ـ نگاه کنید به بند ۱ و یادداشت ۲ همین فصل در ترجمه حاضر.

۱۴ـ یعنی پس از انقضای زمان مقرر برای برگشت بدهی، اگر پیمان نامهٔ وام مقید به محدوده

زمانی دیگری شود، و یا اگر پس از استنکاف از در خواست طلبکار مبنی بر تادیه بدهی از سوی بدهکار و یا بنابر خواست طلبکار محدوده زمانی متفاوتی با آنچه که در پیمان نامه آمده، مقرر شود.

۱۵ ـ جهت تضمین بدهی بصورت پیمان بستن طلبکار با شخص ثالث.

۱۶ ـ یعنی چون تحقق وام بر تحقق عوارض و خرج‌های مربوطه مقدم است لذا پس از تادیه پول به وام گرفته شده در واقع قضیه سالبه به انتفاع موضوع خواهد شد و دیگر در رهن نگهداشتن وثیقه موضوعیت نخواهد داشت.

۱۷ ـ یعنی فرزند متولد نشده او نیز همراه با خود او فروخته خواهد شد.

۲۲

در مربوط به شرکت (در) نهر[1] و (نیز) قنات و مال (متعلق) به دو نفر

۱ ـ (در مورد) قناتی که شخصی در زمین خویش یا زمین مشاع (حفر) می‌کند: چنانچه آن را تا گوش بالا[2] کنده باشد و چنانچه آن را پیرامون همه زمین کسان (دیگر قرار داده باشد) آنگاه آنان که دارنده آن زمین هستند، در کندن قنات در داخل (زمین خود) مگر با پرداخت (هزینه) آن قنات برای (جلب) خرسندی و در بیرون (زمین خود) با پرداخت (هزینه) آن قنات برای جبران زیان مالک قنات (اصلی) مختار نیست.

۲ ـ دو مرد (با هم) قناتی را می‌کَنند[3]، (در چنین وضعیتی) تا (مراحل حفاری) کامل شود مادام که یک نفر (از آنها قنات را) حفر می‌کند آن دیگری چاره‌ای ندارد مگر اینکه یا حفاری کند و یا سهم خود از (سود حاصله) مازاد را به دیگری واگذارد.

۳ ـ دو مرد با هم قناتی را می‌کَنند و برآن نظارت می‌کنند و یکی (از آنها) منازعه می‌کند که «آب را بیفزایم»[4]، (در این وضعیت) برخی (از صاحبنظران) گفته‌اند که آن نفر دیگر چاره‌ای ندارد مگر اینکه یا با افزودن (آب اعم از جهت برداشت و یا ذخیره) موافقت کند و یا سهم خود از (سود حاصله) مازاد را به دیگری واگذارد.

۴ ـ در جایی نوشته شده است که: قناتی را که دو مرد با هم بر آن نظارت داشته‌اند و (آنگاه) یکی (از آنها جهت انجام امور) حاضر نشود و آن دیگری بدون آگاهی (و رضایت) آن‌که حاضر نشده آب را (اعم از جهت برداشت یا ذخیره) بیفزاید حق دارد که پیوسته (آب را) بیفزاید و تا باز پرداخت هزینه (های مربوطه از سوی) شخصی که حاضر نشده است در گرو نگهداشتن (سهم و از سود حاصله) محق است.

۵ ـ (در خصوص) هزینه‌های مربوط به خانه و قنات و (هرنوع) دارایی (دیگر) که شخصی به

اتفاق اشخاص دیگر (مشترکاً) برآن مالکیت دارد (بویژه) آن (هزینه‌هایی) که به یکبار برای آبادانی آن خانه و قنات و (هرنوع) دارایی (دیگر) و (نیز) مرتب کردن آن خانه و قنات و کار روی آن دارایی ضرورت دارد، چنانچه (شخصی) با شرکاء خود منازعه کرده و در مورد (لزوم) هزینه‌های روزانه شکایت نزد دادوران ببرد، حتی اگر شریکی به مخالفت بایستد آنگاه (آن شخص) حق دارد بدون مجوز شرکاء (دیگر هزینه لازم را انجام دهد و) شایسته است هزینه‌ای را که می‌کند از شرکاء دیگر بخواهد. چنانچه (در این خصوص) حکم حقوقی صادر شده باشد، آنهم به همانگونه است.

۶ـ و در خصوص این که آن قنات و خانه به سبب ضرورت بازسازی همان قنات و خانه تخریب شده باشد (و این تخریب هزینه بردارد) چنانچه شرکاء به مخالفت بایستند (در حالی‌که یکی از آنها) بدون اعتراض به شرکاء (دیگر در خصوص تخریب) هزینه کند (هزینه‌های انجام شده) به او نمی‌رسد ولی اگر (شرکاء) به شریک (خود) اعتراض نکنند، (آنگاه او) حق دارد (در امور مربوطه هزینه) کند و اگر (او هزینه) کند (می‌تواند) برابر (با هزینه‌های مربوطه) از دارایی شریکان دیگر (سهم) بخواهد و تا (شریکان) برابر (سهم خود را) بدهند (او) حق دارد بخشی از دارایی شریکان دیگر را در برابر هزینه (های انجام شده) در رهن داشته باشد (البته) مشروط براینکه هزینه کم‌تر از قیمت و دارایی بیش از قیمت باشد[5]؛ و هنگام منازعه در حضور دادوران او باید مقدار دقیق هزینه‌ها را مطالبه کند و شایسته است (مقدار هزینه‌های انجام شده را) با دقت هرچه تمام‌تر محاسبه کرد و (در خصوص برآورد هزینه‌ها) با دقت هرچه تمام‌تر دادور (وارد ماهیت می‌شود).

۷ـ این رای همراه با آن که گفته شده است که چنانچه شریکی (بدهی)... را تادیه کرده باشد در حالی‌که شریکان (دیگر) به مخالفت بایستند، (یا مبلغی را) بدون توجه به اعتراض شریکان (دیگر برای امری) بپردازد، (آنگاه) حق دارد آن (مبلغی) را که برای پرداختن (سهم) شرکاء دیگر می‌پردازد، مطالبه کند.

یادداشت‌ها: فصل ۲۲

۱ - پریخانیان واژه jōy=ywd به معنی «نهر، جوی» را dō = dw قرائت کرده و آن را «دو» معنی کرده و در نتیجه عنوان این فصل را بصورت «فصل مربوط به شرکت دو (شخص) و (فصل) مربوط به نهرها و قطعه زمین (چیز) مربوط به دونفر» ترجمه کرده است که بی‌تردید نمی‌تواند درست باشد. زیرا تمام بحث این فصل مربوط است به شرکت دو یا چند نفر در مالکیت روی «نهر، قنات و دارایی دیگر». مضافاً بر اینکه تکرار عدد دو در عنوان این فصل و نیز ناهمخوانی عنوان در متن پهلوی و نیز ترجمه انگلیسی، منطقی به نظر نمی‌رسد.

ماتسوخ این واژه را به درستی yōy به معنی «نهر» قرائت کرده و بلسارا نیز با همین قرائت واژه را به «جریان آب زیرزمین» معنی کرده است.

نگاه کنید به: Perikhanian 1980, PP.200-201; Macuch 1993, P.547, 552, 555; Bulsara 1937, PP.238-239.

۲ - در متن پهلوی: gōšbālāy گوش بالا، تا ارتفاع گوش؛ واحدی برای اندازگیری عمق نهر بصورت سنتی.

۳ - پریخانیان این فعل را بصورت kand یعنی در زمان گذشته قرائت کرده است که اولاً در متن پهلوی بصورتی آشکار kanēnd آمده است، و این در حالی است که پریخانیان در ترجمه انگلیسی آنرا به زمان حال یعنی به همانگونه مندرج در متن معنی کرده، دیگر اینکه مندرجات بند مذکور با زمان گذشته همخوانی ندارد بویژ اینکه همین عبارت بار دیگر در بند ۳ همین فصل (85/13-16) تکرار شده است و جالب اینکه پریخانیان فصل فوق را در بند ۳ به درستی kanēnd آورده است. نگاه کنید به: Perikhanian 1980, PP. 200-201

۴ ـ منظور این است که نفر مقابل با این پیشنهاد توافق ندارد.
۵ ـ یعنی ارزش دارایی بیش از ارزش هزینه باشد که بتوان آنرا برای پرداخت هزینه به گرو گرفت.

۲۳

در قیمومت[۱] و قیمومت سالاری

....[۲]

❊ ❊ ❊

۱ ـ چنانچه گمارش قیم[۳] برای فرخ بایسته باشد و مهرین در دوره پوسگ که از پسر فرخ (به دنیا) آمده است، (و) وَ سگ از خویشان فرخ به دخت ـ دادی[۴]، و زَهگ که دورپیوندتر[۵] است فراز آمده و آن قیمومت را بخواهند، مهرین برای آن قیمومت سزاوارتر است[۶].

۲ ـ و پوسان‌وه و وه هرمزد و سیاوش (در این امر) همداستان بوده‌اند که «(درمیان) فرزندان خویشاوند نَسبی (حاصله از) چگر زنیِ پسر دخت ـ داد آن مرد[۷]، آن که برناست برای قیمومت (شایسته‌تر) و بجز از برنا[۸]، نابرناسزاوارتر است[۹]». نیز چنانچه برنا در خصوص قیمومت عدم تمایل (خود را) اظهار کند، آنگاه صغیر (باید منصوب شود) و نباید آن (شخص) را که از آن صغیر سزاوری کم (تری دارد به قیمومت) گمارد.

۳ ـ و مردگ گفته است که (در هنگام) قیمومت (می‌تواند) سودی (از دارایی حاصل شود) و (در مورد بخشی) از آن سود باید فرض را براین داشت که (برای پرداخت هزینه‌های) صغیر ضرورت دارد (در نتیجه شخصی را که به این امر توجه دارد) باید (به قیمومت) گمارد[۱۰].

۴ ـ چنانچه برادر دختر متولد شده از bayaspān[۱۱] که (در واقع) دختری است که (از ازدواج) خود سالار زنی[۱۲]. زاده شده است، فوت کند و او دارای سه خواهر (دیگر) باشد و کس

دیگری را نداشته باشد، آن (خواهری که) بزرگتر است برای قیمومتی سزاوارتـر است و چنانچه پدری فوت شود در حالیکه او را سه دختر باشد و کس دیگری را نداشته بـاشد آنگاه آن (دختری که) بزرگتر است برای قیمومت[۱۳] بایسته است، در غیر این صورت آن (دختری که) اول شوهر کرده قیم خواهد بود.

۵ ـ چنانچه دخت ـ دادی در خانه پدرِ مادر الزاماً قیم شود[۱۴]، برابر آیین سهم الارث مادر(ش به او) میرسد[15]؛ و (نیز) اینکه چنانچه (دختر) بزرگتر شوهر کـند (آن سـهم الارث) بـه (دختر) دوم می‌رسد، و (در این مورد) نباید تامل کرد.

۶ ـ چنانچه قیمومت منصوب[۱۶] به منشاءِ انتصاب بازگردد[۱۷] و در آنجا دو دختر بـاشد، آن (دختری را) که بزرگتر است باید (به قیمومت) خواست.

۷ ـ چنانچه شخصی اظهار کند که: «من این مال را به قیمومت واگذاشتم»[۱۸] و (آن شخص را) دو دختر باشد آن (بخش از دارایی) که در مورد آن فرمانی نه داده است به ملکیت هر دو دختر در می‌آید و آن (بخشی که) به قیمومت واگذاشته باید به مالکیت[۱۹] آن (دختری که) بزرگتر است در آید.[۲۰]

۸ ـ چنانچه مردی پسر خوانده‌ای داشته باشد و مـالی را بـه قـیمومت واگـذارد، (آنگـاه آن قیمومت) به پسر خوانده نمی‌رسد و نباید او را به (قـیمومت) گـمارد. وایِ یـار (در ایـن خصوص) نوشته است که چنانچه پسر خوانـده از نـظر سـنی از (پسـر مـتولد شـده از) پادشازنی بزرگتر باشد (آنگاه) پسر خوانده را باید (به قیمومت) گمارد و چنانچه پدرِ نسبی مالی را به قیمومت واگذار و (آنگاه) پسری را که او (به عنوان) پسرخوانده (به کس دیگر) داده است باید قیمومت گمارد.

۹ ـ در مورد دوده ـ زاد[۲۱] در مقررات حقوقی گفته شده است که «دوده ـ زاد نباید به قیمومت پدر گمارده شود»، (اما) وایَ یار گفته است که (دوده ـ زاد را) باید به قیمومت گمارد، و در (ایالت) اردشیر خوره (نیز) احتمالاً (دوده ـ زاد را بـه قـیمومت) مـی‌گمارند و در (شـهر) دارابگرد (نیز) احتمالاً می‌گمارند؛ و مردگ و نیز پوسان وه (در این خصوص) همداستان بوده‌اند که آنها (یعنی دوده ـ زادگان) را باید (به قیمومت) گمارد و (از این روی) هم برادر قانونی را احتمالاً باید (به قیمومت) گمارد و هـم خـواهـر قـانونی را احـتمالاً بـاید (بـه قیمومت) گمارد.

۱۰ ـ رادهرمزد گفته است که دختر قانونی (وضعیت) متفاوتی نسبت به پسر خوانده ندارد، زیرا او نیز به زنی پذیرفته می‌شود همانند مادرش و چنانچه (شخص متوفی) دختر قانونی داشته باشد به (آنگاه) پسر خوانده (او) بنابر موافقت (قیم) خواهد شد. (رادهرمزد) ایـن

(مطلب) را نیز گفته است که (حتی) چنانچه خواستن دختر قانونی (به قیمومت پدر) ضروری باشد (باز هم این وضعیتی) نیست که او (از پدر) ارث ببرد، در نتیجه پس از او پسر (متولد شده از) چگر زنی سزاوارتر است[۲۲]. و وایِ‌یار (با این امر) همداستان نبوده و در خصوص راه حل (این مسئله) گفته است که: «اگر (در خانواده نه) دختر قانونی باشد و نه کس دیگر آنگاه باید قیمی گمارد و هرآنچه (که از او) زاده شود (اعم از اینکه قیم مرد باشد یا زن) همه پسر قانونی و همه دخترقانونی محسوب می‌شوند.

۱۱ ـ چنانچه (کسی) دوده ـ زاد (باشد) بزرگی (و اعتبار) دودمان و نژاد را کدخدایانه به ارث نمی‌برد.

۱۲ ـ در جایی نوشته شده است که برای قیمومت و سالاری، برادر قانونی از برادر (خونی) و پسر و دختری که در دودمان برادر (قانونی) زاده شده‌اند از (فرزندان) متعلق به برادران دیگر سزاوار ترند و حکم دیگری (در این خصوص) نیست.

۱۳ ـ (از) پیشگسَر نقل می‌کنند که (در مورد) برادران قانونی (که قرار است یکی از آنها) جانشینی (را به عهده بگیرد) باید تحقیق کرد (تا دریافت که آیا) از یک جایند[۲۳] (و آیا این) که هم‌شأن یکدیگرند (یا نه).

۱۴ ـ (چنانچه) زنی (ازدواج کرده، که) برای قیمومت (خویشاوندش) سزاوارتر است، (قیمومت را) مطالبه کرده باشد، (شوهرش) اختیار دارد که سهم (او را که دختر وار از دارایی پدر به عنوان) جهیزیه (به خانه شوهر آورده به او) بدهد و چنانچه آن که سزاواری کمتر دارد این امر را مطالبه کند (شوهر در طلاق دادن او) اختیار دارد و اگر در برابر ناخرسندی او (یعنی شوهر) آن (زنی) که سزاواری کمتری دارد (این امر را) مطالبه کرده باشد، آنگاه نباید او را به (قیمومت) گمارد و (چنانچه) آن زنی که سزاوارتر است (قیمومت راحتی با مخالفت شوهرش) مطالبه کند آنگاه آن سزاوارتر را باید (به قیمومت) گمارد.

۱۵ ـ چنانچه برادر قیمومت را پیشتر از خواهر مطالبه کرده باشد، بر آن قیمومت نه خواهر بلکه برادر را باید گمارد ؛ پوسان وه آزاد مردان نیز به هیمن‌گونه اظهار کرده است.

۱۶ ـ چنانچه برادر قصد احراز قیمومت داشته باشد، در مورد خواهر (او) این (مطلب) نوشته شده است که: شخص اختیار دارد زن (خود را به قیمومت) بگمارد، (این امر را) باید قانونی دانست و (البته)، استعلام از خواهر مورد نیاز نیست.

۱۷ ـ چنانچه شخصی فوت کند و دارایی او (بیش از) ۸۰ (درهم) نباشد و (او را) مادر، خواهر و برادر باشد درحالی که مادر (او) در دودمان کس (دیگر) قیم و خواهر (او زن کس (دیگر) باشد (آنگاه) آن دارایی به برادر (می‌رسد) و علاوه بر این آنکه زنی که شوهر دارد برای

قیمومت مناسب است ولی آن (زنی را) که قیم (خانواده دیگری) است سزوار (قیمومت) نمی‌دانند؛ بنابراین (به عنوان سهم شخصی، ارث) به خواهر نمی‌رسد (در حالیکه) به برادر می‌رسد.

۱۸ ـ (چنانچه ارزش) دارایی دودمانی که باید (برای آن) قیم گمارده شود (پس از مطابقه آن با) قیمت‌های رایج (به کمتر از) ۸۰ (در هم برسد)، نیز چنانچه ارزش (دارایی) پیش از آنکه (برآن) قیم گمارند تنزل یابد (برآن) نباید قیم گمارد، و اگر کاهش قیمت (دارایی) پس از قیمومت رخ دهد مسئله خاصی بوجود نمی‌آید.

۱۹ ـ چنانچه بانوی خانواده به سبب فوت، قیمومت را (از دست) بدهد، در حالیکه این‌گونه نوشته باشد که «من (قیمومت را) پس از فوت خودم واگذاردم»، (در این خصوص) برخی (از صاحبنظران) گفته‌اند از آنجا که او (قیمومت را) در زمانی واگذاشته است که دادوران باید قیم می‌گماردند (این اقدام) وجهه قانونی ندارد (و از نظر قانونی معتبر نیست). اما چنانچه (او چنین اظهار کرده باشد که «من در صورت فوت (قیمومت) را واگذاردم» (آن را) باید قانونی (و معتبر) دانست[۲۴].

۲۰ ـ چنانچه قیم منصوب قیمومت را به (فرزند) صغیر خود واگذارد و (فرزند) صغیر در صغارت فوت کند (وضعیت) متمایزی با (هنگامی که) شخص (در آن) زن (خود) را (به عنوان قیم) تعیین کرده است و زن را (به قیمومت) برمی‌گزیند، ندارد؛ (پیوسته) باید توجه داشت که (این امر) در خصوص (قیم) گمارده تحقق می‌یابد.

۲۱ ـ چنانچه (افرادی) خویشاوند باشند و قیمومت را نخواهند، (در این صورت) چونانکه از دادستان ـ نامه برمی‌آید و نیز در شهر گرگان نیز (همین) رویه مورد تائید قرار گرفته باید (یک) همشهری را (به قیمومت) گمارد.

۲۲ ـ چنانچه شخصی مالی را جهت قیمومت خویش به پادشازن خویش اختصاص دهد و این (موضوع) را نیز تصریح کند که «کسی حق ندارد که شوهر (این زن) و سالار (آن) دارایی شود» (آنگاه آن زن برای شرکت در دادگاه) چه بعنوان خواهان و چه به عنوان خوانده، در خصوص دارایی مربوط به آن قیمومت نیازی به شوهر و سالار ندارد.

۲۳ ـ چنانچه شخصی[۲۵] بی‌زن باشد و یا (زنی) غیر ایرانی[۲۶] داشته باشد و یا او را بجز صغیری که او نیز به بیدینی گراییده فرزند دیگری نداشته باشد، برای او باید قیمی گمارد.

۲۴ ـ چنانچه مردی به جز دو دختر کس دیگری را نداشته باشد (و) دارایی و خانه (خود) را به‌عنوان سهم و تملک (شخصی) به دختر بزرگتر بدهد و بدون وصیت بمیرد، (در این خصوص) برخی (از صاحبنظران) گفته‌اند که به دختر بزرگتر سهم دختری به غیر از آنچه

که از طریق قیمومت (پدر دریافت کرده) می‌رسد و (این وضعیت از شرایطی) که (پدر درآن) نخست سهم دختری را (به دختر) واگذار کرده و سپس او را شوهر داده و (آنگاه پس از فوت پدر) سهم زنی[۲۷] نیز (به دختر) می‌رسد، متمایز نیست. بعضی (از صاحبنظران) گفته‌اند که (علاوه بر سهم الارث دختروار) سهم مربوط به قیمومت دختری[۲۸] نیز (به دختر) می‌رسد.

۲۵ ـ چنانچه شخصی دخترش را شوهر بدهد (آنگاه پس از فوت، بی‌وصیت نامه پدر به دختر) سهم زنی[۲۷] و نه سهم دختری می‌رسد و او از دارایی‌های دیگر ارث نمی‌برد.

۲۶ ـ و در دادستان ـ نامه این گونه نوشته شده است که: چنانچه دختر بزرگتر قیم (شخص دیگری باشد تمام) دارایی بزرگ خانواده در هنگام فوت که برای او مانده است، به دختر کوچکتر می‌رسد.

۲۷ ـ چنانچه شخصی اظهار کند که: «من این مال را به قیمومت واگذاشتم» و (آن شخص را) دو دختر باشد، آن (بخش از دارایی) که در مورد آن فرمانی نداده است به ملکیت هر دو دختر در می‌آید و آن (بخشی که) به قیمومت واگذاشته، باید به مالکیت آن (دختری که) بزرگتر است در آید.

۲۸ ـ و وایَ یار نیز به همین‌گونه در جایی نوشته است که: چنانچه پدر مالی برابر با ۸۰ (درهم) را به قیمومت واگذارد ولی آن را برای اداره کردن به کسی ندهد، و او را دوختر و نیز دارایی‌های دیگری باشد، (آنگاه) آن ۸۰ (در هم) بنابر قیمومت به دختر بزرگتر و (از) دارایی‌های دیگر نیمی به مالکیت آن دختر و نیمی به (مالکیت) آن دختر (دیگر) می‌رسد، زیرا (وقتی) پدر مقداری از دارایی را به قیمومت واگذاشته باشد (آنگاه) دختر (آن) دارایی را به ارث نمی‌برد برای اینکه آن بخش از دارایی (در اختیار) قیم است.

۲۹ ـ چنانچه شخصی بگوید که «من این مال را جهت قیمومت به زن یا شوهر[۲۹] (جوانی) دادم» (اما) هنگام واگذاری (مال هیچیک از آن دو نفر را) به عنوان نامزد مشخص نکرده باشد، (چنانچه) بزرگ خانواده فوت کند، دارایی به زن می‌رسد زیرا این (امر) برای خانواده نافع‌تر است.

۳۰ ـ چنانچه شخصی مالی را به قیمومت اختصاص داده باشد، و او را نه دختر که فقط پسری از پادشا زنی باشد و برای اداره آن از سوی کسی فرمانی نداده باشد (آنگاه) نه پسر و نه خویشان دیگر براین اساس که «حتی اگر آن شخص دارایی (خود را) برای قیمومت به من داده بود من عمل نمی‌کردم تا آن قیمومت قانونی شود» حق ندارند که به قیمومت عمل کنند (مگر آنکه) شخص بدون فرمان بزرگ خانواده (برای انجام قیمومت) در

جریان خویشاوندی (الزام ایجاد) کرده باشد. بعضی (از صاحبنظران) گفته‌اند که چه فرزند و خویشان آن مرد که در هنگام تخصیص دارایی (جهت قیمومت حضور دارنـد) و چـه (آنان که) پس از آن (حضور خواهند یافت) حق ندارند (قیمومت را بپذیرند) مگر اینکه (فقط) سالاری کنند (و به وظایف تعیین شده عمل نمایند)، (بعبارت دیگر ایـن امـر بـا وضعیتی که در آن) شخصی آتشی را بنشاند یا مالی را جهت (شادی) روان وقف کند و پسر و خویشان دیگر (او در انجام هیچ کاری) اختیار نداشته باشند مگر اینکه (در آن امور فقط) سالاری کنند، متفاوت نیست.

۳۱ ـ و چنانچه شخصی مالی را برای قیمومت به بزرگ خانواده بدهد و بزرگ خانواده (آن را) به پذیرد (آنگاه) او و پسر نخست ـ زاده بزرگ خانواده پس از او حق ندارند به قیمومت عمل کنند و حتی چنانچه رای صادره مبنی برالزام در عمل به قیمومت باشد (برای آنها راهی وجود ندارد) مگر اینکه فقط (برآن دارایی) سالاری کنند.

۳۲ ـ چنانچه کسی در قیمومت آتشی بنشاند و به (آن) آتش‌گزندی چشمگیر برسد، (آنگاه) آنگونه شایسته است که: پیش از بازنشاندن آتش، قیمی (بر آن) گمارده نشود.

۳۳ ـ وایَ یار نوشته است که چنانچه شخصی در خصوص مالی برابر با ۸۰ (درهم) اظهار کند که: «من (این مال را) در هر (دوره) دوساله، درسال اول برای قیمومت و سال دیگر برای (بنیادی جهت شادی) روان اختصاص دادم» و برای اداره (آن مال) کسـی را مشـخص نکرده باشد و (آنگاه) فوت کرده باشد، و او (بجز) پسری و دختری کس دیگری نداشته باشد، برای قیمومت آن دارایی نخست باید دختر گمارده شود و در هر دوره دوساله، در سال اول قیمومت را دختر و سال دیگر برای (بنیاد مربوط به شـادی) روان پسـر بـاید (مسئولیت) داشته باشد، و دختر (در مسئولیت) قیمومت، پیوسته (عمل می‌کند) و پسر سالار دوده و آن دارایی خواهد بود.

۳۴ ـ او این (مطب) را نیز گفته است که چنانچه شخصی اظهار کند که: «من این مال را هر دو سال، یک سال جهت قیمومت داشتن به مهرین واگذاشتم» و او را زن و فرزند و دارای دیگری نباشد (آنگاه برای آن) دارایی قیمی به همخواستگی[۳۰] باید گمارد و در هر (دوره) دوساله، باید یک‌سال قیمِ گمارده و یک‌سال قیم منصوب (مسئولیت آن دارایی را) داشته باشند[۳۱].

۳۵ ـ علاوه بر این (او) در جایی نوشته است که چنانچه شخصی اظهار کند که «من پس از گذشت ۱۰ سال این مال را جهت قیمومت به تو واگذاشتم» آنگاه باید (کاملاً) دقت کرد که تا ۱۰ سال از قیمومت ممانعت گردد.

۳۶ ـ در جایی نوشته شده است که در مورد زن (همه) همداستان بوده‌اند که او می‌تواند هم قیم تنی و هم قیم واگذاری[۳۲] شود.

۳۷ ـ چنانچه شخصی اظهار کند که «من این مال را جهت در اختیار داشتن برای قیمومت به سه شخص واگذاشتم» (در این خصوص) برخی (از صاحبنظران) این گونه می‌گویند که (این امر) شایسته است. در عوض هر سه شخص باید (در این امر) همداستان باشند[۳۳].

۳۸ ـ چنانچه مردی و زنی (که همسر یکدیگرند) در اداره (امور مربوط به) خانواده همداستان نباشند[۳۴]...

۳۹ ـ [۳۵].... و بمیرند، گاهی پسر، گاهی دختر بزرگتر، گاهی دختر کوچکتر، زیرا بصورت قهری[۳۶] (و طبیعی) به دختر کوچکتر می‌رسد.

۴۰ ـ چنانچه مهرین مالی (به ارزش) ۸۰ (در هم) را (پس از) هردوسال، یک‌سال جهت تملک به فرخ بدهد (و سپس چنانچه) فرخ و مهرین هر دو بدون وصیت‌نامه فوت کنند، و آنان را زن و فرزند و دارایی دیگری نباشد، برای هر دو باید قیم گمارده شود.

۴۱ ـ و چنانچه (وضعیت) به همان آیین (فوق) شکل بگیرد[۳۷] ولی (با این تفاوت که) فرخ و مهرین هر دو زنده باشند و (میان) مهرین با فرخ این تعامل بر قرار نشود (بلکه یکی به دیگری بگوید) که «(دارایی را) تقسیم و سهم مرا دقیقاً مشخص کن»، (در این خصوص) برخی (از صاحبنظران) گفته‌اند که (این وضع) همانند (وضعیتی است که در آن) مالی (به ارزش) ۸۰ (در هم) متعلق به دو نفر باشد.

۴۲ ـ وایَ یار نوشته است که چنانچه شخصی به مالی جهت قیمومت خویش تصریح کرده باشد، و (در اختیار) داشتن آن را (پس از) هردوسال، یک‌سال به فرخ و یک‌سال به مهرین (تخصیص) داده باشد و فرخ و مهرین (هر یک) جدا جدا برآن دارایی قیمومت[۳۸] یابند، این (امر) موجه است و چنانچه (شخص) پس از فوت خویش (دارایی را در اختیار هر یک از افراد فوق) جدا جدا قرار دهد. (این امر نیز) خوب است زیرا (از نظر قانونی) موجه می‌باشد.

۴۳ ـ چنانچه شخصی (مالی را برای قیمومت متناوب) به زنان (خویش) واگذارد، قیم[۳۸]، آن (زنی) خواهد بود که در همان سال بزاید: آنگاه (آن شخص) قیمومت را در آن سال باید به همان زن واگذارد[۳۹].

۴۴ ـ اگر (قیمومت مالی) برعهده شخصی قرار گیرد، چنانچه (قیمومت) از طریق قیمومت قهری (برعهده او) قرار گرفته باشد (مال و دارایی مذکور) برپایه قیمومت قهری برای تملک به آن شخص می‌رسد که از این طریق (دارایی به عنوان سهم الارث) به او تعلق

یافته است، (در غیر این صورت چنانچه قیمومت) از طریق دیگر باشد (در انواع دیگر) قیمومت قرار می‌گیرد[۴۰].

۴۵ ـ چنانچه آذرفرنبغ مالی را (به ارزش) ۲۰۰ (درهم) برای قیمومت به مهرین بدهد و مهرین نیمی از آن مال را برای قیمومت آذرفرنبغ به فرخ بدهد و پس از آن فرخ و مهرین دارای فرزند شوند و در مورد آن دارایی فرمانی نداده و فوت کنند (آنگاه) آن دارایی پس از فوت آن‌ها به فرزند مهرین و نه به فرزند فرخ، می‌رسد؛ و (قیمومت) به فرزند فرخ (نمی‌رسد) مگر تا هنگامی که زنده است و (تنها) در بردن نیمی از درآمد آن دارایی حق دارد و بجز آن او را حقی نیست.

۴۶ ـ پدری مالی را پس از فوت به دختر چگر نابرنای (خویش) که بر او سالار هم هست، برای قیمومت وا می‌گذارد، اما هنگامی که دختر برناشود، شخص دیگری سالار (او) می‌شود: (در این خصوص) برخی (از صاحبنظران) گفته‌اند که چنانچه حکم دادگاه مبنی بر ضرورت قیم برای پدر چگر باشد و اگر آن (دختر چگر) سزاوارتر (از دیگران) باشد، (آنگاه) همداستانی سالار بعدی (دختر جهت پذیرش قیمومت) ضرورت ندارد ولی در غیر این صورت (عدم رضایت سالار بعدی) همانند وضعیتی است که (دختر در آن وضعیت) بدون (هماهنگی) دستور به زنی (کسی در آید) و (یا) به قیمومت کسان دیگر اقدام کند.

۴۷ ـ شخص باید در آن شهری که به آن تبعید شده و (در همانجا) فوت کرده است (برای خانواده‌اش) قیم و سالار برگمارد، و در آن شهری که دارایی او قرار دارد و شخصی برای اداره آن نیست، (تنها) گماردن شخصی برای اداره (آن دارایی‌ها) ضرورت دارد حتی اگر خود او نیز (به آن شهر) نیاید. اختلاف رای در مورد کسی که در تبعید باید به عنوان قیم و سالار خانواده گمارده شود (و نیز چگونگی) استقرار (و سکونت او) مورد توجه نیست.

۴۸ ـ (زن) می‌تواند در زمان حیات مرد قیم شود زیرا (صاحبنظران در این که) زن می‌تواند هم قیم تنی شود و هم قیم واگذاری، همداستانند؛ در مورد (کودک) صغیری که پدرش فوت کرده نیز قیمومت خانواده (پدر) به همین صورت فعلی می‌ماند زیرا چیزی آن را تغییر نمی‌دهد[۴۱].

۴۹ ـ چنانچه شوهر قیمومت زن (خود) را مطالبه کرده باشد ولی پیش از (این که او را به قیمومت) بگمارند، شوهر بمیرد، زن را باید برآن قیمومت گمارد.

۵۰ ـ چنانچه برده‌ای به فرخ تعلق یافته باشد (و) فرخ نیمی (از آن را) آزاد کرده و (نیم) دیگر را به مالکیت مهرین داده باشد، (آنگاه در صورت فوت برده) باید برای او قیم گمارد. برخی (از صاحبنظران) گفته‌اند که از بخشی از اوستا این گونه بر می‌آید که (برای قیمومت نیمه

آزاده شده آن برده از سوی فرخ) هم که به مالکیت (مهرین در آمده، خود) فرخ سزاوارتر است.

۵۱ ـ چنانچه شخصی به عنوان قیم و دوده ـ سالار گمارده شده باشد و او که (از همه) سزاوارتر است پس از آن بمیرد (آنگاه) قیمومت نه، ولی سالاری از (فرزندی که) از آن پس از آن شخص زاده می‌شود باید سلب گردد، و برای سالاری آن که سزاوارتر است...[42]

....[43] او حق دارد قیمومت را به (شخص) دیگری که شایسته است واگذارد.

۵۲ ـ چنانچه (زنی) بگوید که «من برای ۱۰ سال تن به همسری تو دادم» آنگاه او می‌تواند در (این) ۱۰ سال در وضعیت یکزنی[44] باقی بماند.

۵۳ ـ چنانچه مردی با رضایت (خود) زن، زن را از همسری طلاق دهد و (او را) به زنی پسر صغیر خویش دهد و (آن پسر) صغیر در صغارت فوت کند، آنگاه آن زن به همین سبب[45] قیمومت آن مردی را هم (که او را طلاق داده بود) بدست خواهد آورد[46]؛ این رای در برابر آن قول که بیان کرده است که «چنانچه آن (مرد) سالاری را همراه با (ازدواج بصورت توامان) فسخ نکند، (آنگاه) طلاق جاری شده است»، صادر شده است.

۵۴ ـ علاوه بر آنچه که در بالا نوشته شد، که چنانچه کسی اظهار کند که: «من (تو را) از زنی طلاق دادم و جهت همسری و سالاری به مهرین دادم» و نیز مهرین آن زن را به همسری بپذیرد ولی در خصوص سالاری بر او بگوید که «نیاز نیست»، (در این خصوص) برخی (از صاحبنظران) گفته‌اند که «طلاق (در این شرایط) معتبر نیست» و باید (به این امر) توجه کرد که در طلاق نامه نخست (وضعیت) سالاری را مشخص می‌کنند و پس از آن (به) طلاق (می‌پردازند)[47].

۵۵ ـ چنانچه شخصی مالی را جهت قیمومت به صغیری بدهد و (آن) صغیر در صغارت فوت کند باید باز بر او قیم گمارد و باید (پیوسته) به این که (در این خصوص) پسر از دختر متفاوت است، توجه داشت.

۵۶ ـ چنانچه خویشاوند (معمولی) و خویشاوند (وارث از یکدیگر) متمایز نباشند، بانوی خانواده هنگام مرگ، قیمومت (خانواده) را به هرکه بخواهد می‌تواند واگذارد.

۵۷ ـ چنانچه خویشاوندان قیمومت را نخواهند، (در این صورت در) به قیمومت گماردن شخص استوار (و امینی) ذیحق هستند؛ قیم منصوب در مورد (درآمد حاصله از) دارایی که (پس از تامین هزینه‌های خانواده می‌ماند) یا در مورد آن بخش (از دارایی) که قیمومت آن را (به او) وا می‌گذارند، اختیار دارد.

۵۸ـ چنانچه (فرزند) هم ـ پدر از نظر سنی بزرگتر از فرزند هم ـ مادر و هم ـ پدر باشد، آن که هم ـ پدر است باید به قیمومت گمارد.

۵۹ـ چنانچه زنی تا ۱۰ سال به همسری مردی تن در دهد، در (طول) ۱۰ سال نخست مرد سپس زن...... بوده است[۴۸].

۶۰ـ چنانچه (قرار باشد) قیم (از طریق) خویشاوندی (گمارده شود)، در نخستین وهله خواهند خواست که (در میان خویشاوندان شخص)، آنکس که بزرگتر است (به قیمومت) گمارده شود و چنانچه گماردن دو قیم تنی الزامی باشد و هردو نفر (نامزد قیمومت) دارای شایستگی (یکسان) باشند آن را که بزرگتر است باید (اولیٰ دانست و به قیمومت) گمارد[۴۹].

۶۱ـ چنانچه کسی در مورد مالی که ۹۰ (در هم) می‌ارزد اظهار کرده باشد که: «من بخشی (از این مال را) پس از فوت خود برای قیمومت به تو دادم» (آنگاه) دوسوم از مال (به قیم) واگذار می‌شود زیرا این قاعده قیمومت است.

۶۲ـ از دستوران این گونه نقل می‌کنند که چنانچه درجایی، بزرگ خانواده، بانوی خانواده و پسر (به عنوان خانواده گردهم آیند) و بزرگ خانواده بمیرد، (و) پسر بابانوی خانواده شریک شود، (آنگاه) به جز هنگامی که آن (پسر) زنی یا (فرزند) صغیری یا مالی برابر با ۸۰ (درهم) که آنرا در حیات پدر اندوخته، داشته باشد (و) چنانچه او در شرکت با بانوی خانواده مالی (حتی برابر) یک درهم (نیز) نیاندوخته باشد و نیز در همان زمان (او را) جدا از ارثیه پدری مالی (برابر با) ۷۹ (درهم) باشد که در زمان حیات پدر اندوخته باشد، از این روی که با بانوی خانواده شریک است و در زمان شراکت چیزی (به دارایی خود) نیفزوده، چنانچه (در این شرایط) فوت کند، دارایی (او برابر با) ۷۹ (درهم) بنابر قاعده شراکت به بانوی خانواده فرا می‌ماند و برای او نباید قیم گمارد ولی چنانچه بانوی خانواده فوت کند، برای بزرگ خانواده (که قبلاً فوت کرده) باید قیم گمارد.

۶۳ـ چنانچه بانوی خانواده با پسر و دختری در جایی (خانواده‌ای تشکیل دهد) و هر سه نفر (با هم) شریک باشند (سپس) حتی اگر در حیات پدر ۷۹ (درهم) اندوخته باشد و در (طول) مشارکت چیزی (به دارایی خود) نیفزوده باشد، پس از زمانی که بمیرد، علاوه بر آنچه که (از) هر دو (راه) مشارکت و سالاری بر خواهر بدست آورده است، نیز سپس[۵۰]...

۶۴ـ و چنانچه در جایی دو پسر، یک دختر و پدری (خانواده‌ای را بوجود آورند و سپس) هر دو پسر و پدر همزمان بمیرند (و چنانچه) پسران (هریک) جدا جدا یک در هم اندوخته باشند، در حالی‌که دارایی پدر ۹۵ در هم باشد آنگاه این (همان موردی است که من گفتم

که: برای پسر باید قیم گمارد[۵۱] و اکنون این که: اگر پسران (هریک) جدا جدا مالی (به ارزش) ۳۱ در هم داشته باشند از این روی قیم گماردن برای آنها شایسته نیست زیرا آنگاه ۳۱ در هم آن پسر و ۳۱ در هم آن پسر (دیگر) را دختر از طریق وراثت (و خویشاوندی به ارث) می‌برد و از آنجاکه پسران را (هریک) جداجدا مالی (به ارزش) ۸۰ درهم است (از این روی) برای آن باید قیم گمارد (و آن) دختر قیمومت پدر را به ارث نمی‌برد.

۶۵ـ این بند (81/17-82/7) به سبب افتادگی‌های بسیار در بخش‌های گوناگون بدرستی قابل ترجمه نیست. نگاه کنید به یادداشت شماره ۵۰ در یادداشت‌های همین فصل.

۶۶ـ و چنانچه کسی به زن خویش بگوید که «باشد که فرزندانی که از تو زاده می‌شوند قیمومت مرا کنند»، و چنانچه (فرزندان آن زن) زاده شوند (و به قیمومت) عمل کنند، آنگاه مال (واگذار شده) برپایه قیمومت را نباید از آنها پس گرفت[۵۲]، و دختران نیز همانند پادشا زن او هستند.

۶۷ـ و چنانچه کسی بگوید که: «من فرزندانی را که از تو زاده می‌شوند در برابر دارایی خودم قیم کردم (آنگاه) چه (این عبارت را) به زن خویش (بگوید)، چه به یک شهروند (زن) بگوید، سهم پسر و دختر پیوسته برابر است و همه را باید در برابر قیمومت ذیحق داشت.

۶۸ـ چنانچه کسی به کسی بگوید که «قیمومت مرا به عهده بگیر»، و سپس مالی (به ارزش) ۸۰ درهم بنابر قیمومت به او (که قیمومت را بعهده می‌گیرد) داده شود و چنانچه او نیز آن را به پذیرد، در باز ایستادن (از وظایف محوله) اختیار ندارد و هر آن کس (که از انجام وظایف) در طول یک سال باز ایستد (مستحق) مرگ ارزان است.

۶۹ـ چنانچه کسی به یک شهروند زن بگوید که: «باشد که فرزندانی که از تو زاده می‌شوند قیمومت مرا کنند»، (و) چنانچه (فرزندان آن زن) زاده شوند ولی به قیمومت (آن مرد) عمل نکنند و مرد دارای زن و فرزند (متولد از) پادشازنی باشد، (قیمومت) به زن و فرزند (او) می‌رسد.

۷۰ـ و چنانچه کسی به زن خویش بگوید که: «باشد که فرزندانی که از تو زاده می‌شوند قیمومت مراکنند»، (در این خصوص) نوشته شده است که (چنانچه آن زن) دو پسر و دو دختر بزاید و (از میان آنها) پسری و دختری (آن شخص را) قیمومت کنند، (فرزندان) دیگر (ضرورتاً به قیمومت) عمل نخواهند کرد[۵۳]......[۵۴]

۷۱ـ چنانچه چگر زن زایا[۵۵] باشد آنگاه او می‌تواند عهده‌دار (وظایف) یک زنی[۵۶] شود[۵۷] و او را تا ۵۰ سالگی[۵۸] باید زایا پنداشت[۵۹].

۷۲ ـ چنانچه مرد برای پادشا زن خود قیمومت مطالبه کند، به سبب آن قیمومت، (پادشازنی را) باید منتفی دانست. برخی (از صاحبنظران) گفته‌اند که آن (مرد) بصورت قهری سالاری آن زن را به عهده دارد و ازین روی او را نباید از سالاری برکنار کرد و برخی (دیگر از صاحبنظران نیز) گفته‌اند که آن (مرد) بصورت انتصابی (سالاری آن زن را برعهده دارد). ولی در مقررات آیین دادرسی فرض براین است که قیمومت آن (مرد) قهری است.

۷۳ ـ چنانچه کسی برای دختری که نابالغ است قیمومت مطالبه کند، سالاری (او) با اولاد کسی خواهد بود که او را به قیمومت می‌گمارند. در خصوص پسر اکثر (صاحبنظران) می‌گویند که او سالار پدر خواهد بود.

۷۴ ـ در جایی نوشته شده است که چنانچه شخصی دارایی (خود را) جهت قیمومت به مردی یا زنی واگذارد، در باز ستدن (آن) مختار است.

۷۵ ـ در توجیه (مسئله) این (مطلب) گفته شده است که چنانچه کسی مالی را برای قیمومت (به کسی) واگذارد و سپس (پولی را به‌عنوان) وام بستاند و متعاقباً بمیرد (آنگاه آن) مال به ازای آن وام باید باز آورده شود. برخی (از صاحبنظران) گفته‌اند که (آن مال) برای بازستاندن توجیه ندارد.

۷۶ ـ در توجیه (مسئله) این (مطلب) گفته شده است که چنانچه شخصی مالی را جهت قیمومت واگذارد و سپس (پولی را) وام بستاند. (حتی پس از واگذاری مال به) آن کسی که آن دارایی را به او داده از (درآمد حاصله) بصورت قانونی سود می‌برد و چنانچه دارایی به اندازه وام نباشد آنگاه در بازپس دادن سود الزامی ندارد.

۷۷ ـ از رادهرمزد اینگونه نقل شده است که چنانچه زن آذرفرنبغ با رضایت آذرفرنبغ قیمومت مهرین رامطالبه کند، در صورت صدور رای دادور و (تنها) پس از صدور رای دادور قیم مهرین می‌شود و دارایی (مربوط به قیمومت مهرین) باید به او سپرده شود. (رادهرمزد) این مطلب را نیز گفته است که چنانچه شخصی بگوید که این مال را تا ۱۰ سال زنبود جهت قیمومت (در اختیار) داشته باشد و زنبود در (آن) ۱۰ سال دارای فرزند شود، آن دارایی (بعداً) به تملک آن فرزند خواهد رسید.

۷۸ ـ چنانچه از آتشکده و آتشگاه وام (گرفته شده باشد برآن) نباید قیم گمارد[۶۰]، زیرا در مورد تسویه وام (گرفته شده از) آتشکده و آتشگاه قطعیت وجود ندارد و باید دارایی (بدهکار در برابر) وام (به آتشکده و آتشگاه) سپرده شود.

۷۹ ـ در جایی نوشته شده است که چنانچه (دارایی) شخصی به حداقل ممکن برسد تا جایی

که جهت قیمومت هم کفایت نکند، او باید برای خود نیز قیم بگمارد.

۸۰ ـ علاوه برآن نوشته شده است که باید (پیوسته به این امر) توجه داشت که یک مرد می‌تواند قیمومت (افراد) گوناگونی را بپذیرد.

۸۱ ـ چنانچه شخصی مالی را به جهت قیمومت به زنی و مردی بدهد، (در این خصوص) برخی (از صاحبنظران) می‌گویند که چنانچه دارایی به قیمومت دونفره نیاز داشته باشد، باید (برآن) دو قیم گمارد، (یک قیمومت را) زن و (قیمومت) دیگر را باید شوهر (به عهده) داشته باشد و چنانچه (دارایی به) یک قیمومت نیاز داشته باشد (آنگاه) زن به همراهی شوهر باید (آن را) به عهده داشته باشد، و برخی (از صاحبنظران) می‌گویند که چنانچه (دارایی) به قیمومت یک نفره نیاز داشته باشد (آنگاه) زن باید (آن را) عهده دار شود اما (بهرحال) متیقن است که (در چنین وضعی)آن زن چنانچه (بخواهد) اختیار دارد که همسری آن مرد را نکند.

۸۲ ـ در جایی نوشته شده است که چنانچه شخصی مالی را جهت قیمومت به زنی و مردی (هردو) دهد (در آن صورت) اگر زن بمیرد، مال (مذکور) به آن مرد باز می‌رسد.

۸۳ ـ پیروان آبَرگ[۶۱] می‌گویند که چنانچه پدر (مالی را) در صغارت جهت قیمومت (به فرزند خود) بدهد، هنگامی که (آن فرزند) به (سن) بلوغ برسد بجز عمل کردن بر قیمومت اختیار ندارد. پیروان میدیوماه[۶۱] می‌گویند که میدیوماه گفته است که چنانچه (آن فرزند) به (سن) بلوغ برسد هم پسر و هم دختر اختیار دارد که (برقیمومت) عمل نکند و وه‌هرمزد نیز گفته است که قیمومت به (فرزند) صغیر منتقل می‌شود (تنها) تا (زمانیکه او) به (سن) بلوغ به رسد.

۸۴ ـ از پیشگسر نقل می‌کنند که (پذیرش) پسر به پسر خواندگی و دختر[۶۲] (به دختر خواندگی تنها از حقوق پدر است)

یادداشت‌ها: فصل ۲۳

۱ ـ قیمومت اداره امور صغاری است که ولی قهری و وصی ندارند. براساس منابع فقهی و حقوقی اسباب و موجبات حَجر یعنی منع شخصی از تصرف درمال و دارایی، بسیار متنوع است اما در میان آن‌ها ۶ عامل بسیار مهم به حساب آمده است که عبارتند از: صغیر بودن، دیوانه بودن، مملوک و بنده بودن، ورشکسته بودند، سفاهت و بیماری لاعلاج. شخص با برخورداری از یکی ازین ویژگی‌ها به قیم نیاز خواهد داشت. ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی می‌گوید: اشخاص ذیل محجور و از تصرف در اموال و حقوق مالی خود ممنوع هستند، ۱ـ صغار ۲ـ اشخاص غیر رشید، ۳ـ مجانین». در خصوص قیمومت و موارد مختلف آن، نگاه کنید به: یادداشت شماره ۱ فصل ۱۲ و نیز فصل ۱۵ ترجمه حاضر؛ نیز قانون مدنی، کتاب دهم ـ در حجر و قیمومت، ماده ۱۲۵۶ـ۱۲۰۷؛ ترجمه کتاب لمعه، دوره فقه امامیه جلد ۱ صفحه ۲۵۹–۲۵۷؛ لمعه دمشقیه، جلد ۱، صفحه ۲۸۸–۲۸۵؛ ترجمه و تبیین شرح لمعه، جلد ۷، صفحه ۱۴۳–۱۲۷؛ در فقه اهل سنت نگاه کنید به : الفقه المنهجی، جلد ۳ صفحه ۶۰۵–۵۹۳؛ جعفری لنگرودی ۱۳۴۶، صفحه ۵۶۰.

۲ ـ سطر ۲ و ۱ صفحه ۴۱ متن پهلوی که این فصل از آنجا آغاز می‌شود به فصل دیگری مربوط می‌شود که آغاز آن افتاده است. در واقع آغاز این فصل را باید از پایان سطر ۲ صفحه ۴۱ دانست. ترجمه سطرهای مذکور بصورت احتمالی عبارت است:

«...... به نویسد پس او را نشاید و چنانچه بزرگ خانواده اظهار کرده باشد که نسبت به آن سزاوارترند...... برپایه قوانین مرسوم حقوقی».

۳ ـ منظور «قیم گمارده» است. در این خصوص نگاه کنید به : یادداشت شماره ۱ فصل ۱۲ ترجمه حاضر.

۴ ـ در متن پهلوی: az paywand i ō farrax pad duxt-dādīh، از پیوند فرخ که از فرزندان

دختری باشد. یعنی فرزندی که رابطه خویشاوندی او با فرخ از سوی مادر شکل بگیرد. مانند نوه دختری.

۵ ـ در متن پهلوی : dūr-paywand-tar یعنی دارای رابطه خویشاوندی دورتر.

۶ ـ ضرورت گماردن قیم برای فرخ که پسری و نوه‌ای از همان پسر داشته می‌تواند از یکی از این سه حالت ناشی شود:

۱ـ پوسگ تنها پسر فرخ پیش از پدر خود مرده باشد، آنگاه پسر خود او می‌تواند حق جانشین پدر بزرگ را داشته باشد.

۲ـ با اینکه فرخ از پیش دارای جانشین قانونی بوده، بازجانشین اضافی برای خود بر گزیند (stūr i kardag قیم منصوب) اما آن قیم را منصوب نکند، آنگاه خانواده پدری او باید برای او قیم بگمارد.

۳- فرخ برای خود فردی را بعنوان قیم برگزیده و او را منصوب کند اما آن فرد پیش از انجام وظایف جانشینی مرده باشد، آنگاه خانواده پدری فرخ باید برای او قیم بگمارد.

در تمام این شرایط که به ضرورت گماردن قیم منجر می‌شود، حق انتخاب و اختیار با نزدیک‌ترین خویشان فرد در گذشته است. این مسئله در این فصل بصورت تفصیلی بیان شده است.

۷ ـ در متن پهلوی: pus i ... duxt-dād «پسر دخت ـ داد» یعنی پسری که از دختر شخصی در گذشته متولد شده است (نوه دختری که پسر باشد).

۸ ـ در متن پهلوی: ǰud az purnāy «بجز از برنا» یعنی در صورتی که در میان فرزندان شخص در گذشته هیچیک بالغ نباشند.

۹ ـ منظور این است که در صورت بالغ نبودن فرزندان شخص در گذشته، بناچار قیمومت به نابرنا باید برسد.

۱۰ ـ نگاه کنید به بند ۲ همین فصل (41/5-8) و بند ۱۷ فصل ۱۳ و نیز یادداشت شماره ۹ آن در ترجمه حاضر.

۱۱ ـ نگاه کنید به بند ۲ فصل ۱۴ و نیز یادداشت شماره ۴ آن در ترجمه حاضر.

۱۲ ـ در متن پهلوی: xwasrāyōnīh «خود سالار زنی». زنی که دارای اختیارات قانونی در زناشویی نیست، مترادف با bayaspān ، نگاه کنید به بند ۲ فصل ۱۴ و نیز یادداشت شماره ۴ آن در ترجمه حاضر. نیز نگاه کنید به : perikhanian 1980, PP.401-402.

۱۳ ـ در متن پهلوی: ān i mih abāyēd ān i mih آنکه بزرگتر است باید (قیمومت) را بپذیرد.

۱۴ ـ در متن پهلوی: andar abāyēd....abar ōh mānēd.

۱۵ ـ این موردی است که در آن پدر بزرگ مادری جانشین بلافصل ندارد. در چنین وضعی نوه (دختر) با اینکه دختر است می‌تواند به جانشینی و قیمومت پدربزرگ خود خوانده شود و در ضمن سهم الارث دختر وار مادرش از دارایی پدری را دریافت کند که طبعاً می‌تواند آنرا به خانواده پدری مادر خود عودت دهد.

۱۶ – نگاه کنید به یادداشت شماره ۱ فصل ۱۲ ترجمه حاضر.

۱۷ ـ یعنی قیمومت به خانواده کسی برگردد که در اصل قیم منصوب کرده بود.

۱۸ ـ یعنی بنابر اظهار صریح و رسمی تصمیم‌گیری در مورد مالی را به قیم واگذارد.

۱۹ ـ در متن پهلوی: dārišn ، از فعل dāštan داشتن، تملک کردن، نگهداشتن، تحت قیمومت و سالاری کسی قرار دادن.

۲۰ ـ این بند عیناً در بند ۲۷ (44/6-45/1) تکرار شده و از نظر موضوع نیز در بند ۲۸ (45/1-6) همین فصل در ترجمه حاضر مورد اشاره قرار گرفته است.

۲۱ ـ در متن پهلوی dūdag-zād ، جانشینی‌ای که به تبع قیمومت حاصل شود. از نظر لغوی یعنی متولد شده در خانواده شخصی که قیمومت او را مادر بچه‌ها به عهده گرفته است.

۲۲ ـ در متن پهلوی: ud pus i čagar sazāgtar...، علیرغم اینکه در متن تنها به پسر اشاره شده پریخانیان در ترجمه خود آورده است: «.... و پسر / دختر چگر زنی سزاورترند»، و این در حالی است که ترجمه و قرائت او با یکدیگر همخوان نیست. نگاه کنید به perikhanian 1980, PP.114-115.

۲۳ ـ یعنی تحقیق شود که آیا در یک جا و یک خانواده متولد شده‌اند یا نه.

۲۴ ـ اظهار نخست یعنی «پس از درگذشت خود» بنابر دلایل صوری بی‌اعتبار است: انتقال قیمومت پس از فوت تنها می‌تواند به استناد رای دادگاه یا انتصاب بوسیله خانواده پدری تحقق یابد. انتقال قیمومت بوسیله قیم قهری (در این شرایط بوسیله بانوی خانواده) تنها در هنگام بروز حالت مرگ می‌تواند رخ دهد. در این مورد توجه به شرایط و اسباب حَجر و بویژه سبب ششم آن یعنی بیماری متصل به مرگ «یا» بیماری لاعلاج» شایان ذکر است. نگاه کنید به یادداشت شماره یا همین فصل در ترجمه حاضر.

۲۵ ـ در متن پهلوی bē بجای صورت متعارف abē به معنای «بی، بدون». بکار رفتن صورت bē در این معنی و آنهم تنها در این متن نخست مبین تحول abē>bē>bī است و دیگر دلیل قاطعی براینکه متن حاضر در آستانه تحول زبان فارسی میانه به نو تدوین شده است.

۲۶ـ در متن پهلوی: anērīh . پریخانیان این واژه را «غیر زردشتی» معنی کرده است در حالی که anērīh در این بافت آنهم با معنی ثانویه و گسترش معنایی و نیز به استنا د پاره بعدی جمله که در آن آمده است «و یا او را به جز صغیری که او نیز به بیدینی گراییده...» به معنی «بیدین و مرتد» بکار رفته است. نگاه کنید به:

perikhanian 1980, PP.118-119,336

۲۷ـ در متن پهلوی: bahr i zanīh ، «سهم زنی» یعنی سهمی که پس از ازدواج دختر بعد از فوت پدر به او می‌رسد. این سهم با سهمی که پدر در زنده بودن از دارایی خود پیش از ازدواج به دختر می‌دهد متفاوت است.

۲۸ـ در متن پهلوی:bahr-iz i sturīh duxtīh «سهم مربوط به قیمومت دختری» یعنی سهمی که به دختر پس از قیمومت پدر تحت عنوان «سهم قیمومت» می‌رسد.

۲۹ـ در متن پهلوی: ziyānag...mērag.

۳۰ـ در متن پهلوی: ham-xwāstag «همخواسته». در این مورد نگاه کنید به یادداشت ۱ فصل ۵ ترجمه حاضر.

۳۱ـ در مورد «قیم گمارده» و «قیم منصوب» نگاه کنید به یادداشت ۱ فصل ۱۲ ترجمه حاضر.

۳۲ـ در متن پهلوی: tan stūr, zēnīg stūr «قیم تنی، قیم واگذاری». برای توضیحات مربوط به این دو واژه که مفهوم روشنی نیز ندارد، نگاه کنید به:

perikhanian 1980, PP.387-388

۳۳ـ در متن پهلوی:

...ast kē ōwōn gōwēnd kū šāyēd,cē oȳ-šān har III mard ham-dādistān bawišn.

پریخانیان این عبارت را چنین ترجمه کرده است: «آنگاه برخی می‌گویند که این ممکن است زیرا هر سه شخص با آن موافقند»، این ترجمه درست بنظر نمی‌رسد زیرا اولاً صورت وجه مصدری با مفهوم امری ترجمه می‌شود و نه زمان حال اخباری، دیگر این که پریخانیان به بخش آغازین بند توجه نکرده است زیرا اگر به آن توجه میداشت در می‌یافت که بنابر مندرجات این بند به نظر صاحبنظران تحقق یافتن واگذاری قیمومت به سه نفر الزاماً منوط به همداستانی و پذیرش هر سه نفر است در غیر این صورت این امر ممکن نیست. در حالی که بنابر ترجمه پریخانیان در توافق سه نفر مذکور الزام دیده نمی‌شود و هیچیک از دوطرف مسئله مشروط به یکدیگر نمی‌شود؛ و سوم اینکه در این عبارت čē به معنی «در عوض، مشروط بر این که، اگر» آمده زیرا bawišn که صورت وجه مصدری است در پهلوی بعنوان فعل در مفهوم امر بکار می‌رود. بعبارت دیگر در حالی که

عبارت فوق در واقع یک حمله مرکب شرطی است، پریخانیان آنرا بصورت دو جمله ساده مستقل معطوف با حرف عطف «زیرا» که بیان علت می‌کند ترجمه کرده است.

۳۴ ـ این بند دارای افتادگی است و در نتیجه نمی‌توان ترجمه روشنی از آن بدست داد.

۳۵ ـ آغاز این بند افتادگی دارد

۳۶ ـ در متن پهلوی: būdagīh «قهری، طبیعی»، در این مورد نگاه کنید به یادداشت شماره ۱ فصل ۱۲ ترجمه حاضر.

۳۷ ـ منظور وضعیت مندرج در بند ۴۱ (47/2-4) همین فصل در ترجمه حاضر است.

۳۸ ـ عبارت اوستایی: yō hē pasčaēta ؛ در این خصوص نگاه کنید به یادداشت ۲ فصل ۱۴ ترجمه حاضر.

۳۹ ـ پریخانیان در این بند واژه zanān «زنان» را بدون هیچ توضیحی به zan «زن» تغییر داده است. این تغییر که نشان می‌دهد بطور آگاهانه و عمدی صورت پذیرفته بنابه دلایلی نمی‌تواند درست باشد: نخست اینکه مندرجات متن واژه «زنان» را بصورت روشن توجیه می‌کند و چنانچه آن را به «زن» تغییر دهیم مندرجات متن نامفهوم خواهد شد. دیگر این که منظور اصلی این بند بیان تناوب در عهده دارد شدن قیمومت به وسیله زنان یک مرد به شرط زادن آنها است در حالی که این وضعیت در مورد یک زن صدق نمی‌کند. سوم اینکه در متن، واژه «زنان» کاملاً روشن و تردیدناپذیر است. برای موارد دیگری که به بیان تناوب در تعهد قیمومت اشاره صریح شده نگاه کنید به بندهای ۳۴ (46/4-9), ۳۵ (49/9-12),۴۱(47/2-4) همین فصل در ترجمه حاضر.

۴۰ ـ شخصی که از طریق قیمومت قهری (stūr ī būdag) قیمومت کسی را بعهده می‌گیرد یعنی برادر، پسر و یا نوه شخص در گذشته، این حق و اختیار را دارد که کلیه موارد و دارایی واگذار شده را بعنوان سهم الارث خود منتقل کند؛ او می‌تواند تمام درآمد حاصله از دارایی را البته پس از کسر مقداری که جهت تامین هزینه‌های مربوطه مورد نیاز است تصرف نماید. زنی نیز که قیم قهری است همانند انواع دیگر قیم‌ها اعم از قیم منصوب یا قیم گمارده با هر جنسیتی می‌تواند کلیه موارد منتقل شده جهت قیمومت را تصاحب کند.

۴۱ ـ نگاه کنید به بند۳۷ (46/14-15) همین فصل و یادداشت ۳۲ آن در ترجمه حاضر.

۴۲ ـ از بخش پایانی این مطلب حدوداً چند صفحه افتاده است. در این مورد نگاه کنید به یادداشت ۴۳ همین فصل در ترجمه حاضر.

۴۳ ـ بنابر مندرجات و مضمون برگ‌های شماره 82-81 ,88-87 از متن پهلوی فاصله موجود از پایان بند ۵۲ (48/16-17) بدرستی با صفحات مذکور پر و کامل می‌شود. نگاه کنید به

Bulsara 1937,PP.180-181,n.11.

۴۴ـ نگاه کنید به فصل ۱۴ و نیز یادداشت ۳ و ۲ فصل ۷ در ترجمه حاضر.

۴۵ـ به سبب اینکه شوهر دوم زن در هنگام صغارت مرده است، از این رو او پیوسته تحت سالاری پدر آن پسر یعنی شوهر اول خود باقی می‌ماند.

۴۶ـ نگاه کنید به فصل ۷ بند ۵ (4/1-4) و نیز یادداشت ۵ همان فصل در ترجمه حاضر.

۴۷ـ نگاه کنید به فصل ۷ بند ۱۰ (4/14-15) در ترجمه حاضر.

۴۸ـ این بند در پایان دارای افتادگی است و از این روی ترجمه روشنی نمی‌توان از آن بدست داد.

۴۹ـ نگاه کنید به متن پهلوی «روایت امید اشاوهیشتان» پرسش ۲۳ بند ۱۷ در
Anklesaria, Behramgore, T. 1962, Rivâyat-î Hêmit-î Asavahistân, Bombay.

۵۰ـ متن از این جا به بعد دارای افتادگی است و پس از آن نیز دنباله آن در صفحات ۸۲-۸۱ ادامه می‌یابد. البته صفحات مذکور نیز دارای ریختگی سیاری است (نیمه چپ ۸ سطر نخست صفحه ۸۱ و نیمه راست ۹ سطر نخست صفحه ۸۲). از این روی نمی‌توان در بخش‌های افتاده ترجمه روشنی بدست داد.

۵۱ـ ظاهراً برای پسر بزرگتر.

۵۲ـ در متن پهلوی: آمده که بی‌تردید صورت درست آن HPLWNšn یعنی شکل هزوارشی kandan «کندن» است. در این بند ترکیب frāz kandan یعنی «پس گرفتن، سلب کردن» که پریخانیان آنرا به اشتباه در متن frāz kunēd قرائت کرده است. نگاه کنید به : Perikhanian 1980, PP. 194-195

۵۳ـ این مطلب نشان دهنده این است که قیمومت واجب کفایی است.

۵۴ـ دنباله این مطلب که دو سطر آغازین صفحه ۴۹ متن پهلوی را در برمی‌گیرد به شدت آسیب دیده و قابل ترجمه نیست.

۵۵ـ در متن پهلوی barwar یعنی دارای قابلیت باروری.

۵۶ـ نگاه کنید به فصل ۱۴ و نیز فصل ۷ و یادداشت ۲،۳ همان فصل در ترجمه حاضر.

۵۷ـ این مورد یکی از مواردی است که در آن هیچیک از نزدیک‌ترین خویشاوندان شخصی متوفی وجود نداشته باشد و یا مربوط می‌شود به زمانی که شخص در گذشته در حیات خود چگر زن خود را به عنوان قیم منصوب کند در حالی که آن زن پیش از آن جانشینی شوهرش را از طریق پادشازنی بعهده داشته است.

۵۸ـ پریخانیان در قرائت و ترجمه خود عدد ۷۰ را قید کرده در حالی که در یادداشت‌های خود

گفته است که عدد ۷۰ مندرج در متن پهلوی می‌تواند غلط باشد. بلسارا نیز در این خصوص عدد ۳۰ را قید کرده و ماتسوخ نیز به عدد ۵۰ اشاره دارد. بی‌تردید عدد ۵۰ راکه بطور طبیعی نهایت سن زایایی زن است باید پذیرفت و این امر امروز کاملاً پذیرفته شده است. نگاه کنید به.

Perikhanian 1980,128-129, 325;Bulsara 1937,PP.298-299; Macuch 1993, P. 308,359.

۵۹ـ به نظر پریخانیان این جمله باید مربوط به محدودیت سنی برای انتصاب چگر زن به قیمومت و عملکرد او در این مسئولیت باشد. نگاه کنید به perikhanian 1980, P.325, n.39

۶۰ـ این مورد یکی از مواردی است که در آن باقیمانده دارایی وقف شده (یا آنچه که به قیم تخصیص داده شده) پس از تادیه بدهی‌های تعهد شده از سوی شخص در گذشته، جهت تامین میزان اختصاص یافته برای قیمومت کفایت نکند یعنی بطور معمول کمتر از ۸۰ در هم باشد.

۶۱ـ در متن پهلوی: metōmāhīg , abaragīg «وابسته به اَبَرگ، وابسته به میدیوماه». این نخستین بار است که نگارنده به این گونه صفت برساخته از اسم برمی‌خورد زیرا صورت متعارف ساخت صفت از اسامی خاص با پسوند ān ـ شکل می‌گیرد ولی ظاهراً باید ān ـ را پسوند صفت ساز برای بیان رابطه نسبت بین پدر و پسر و īg ـ را پسوند صفت ساز برای بیان نسبت بین شاگرد و استاد و یا شخص و پیروان او دانست. برای اسم abarag نگاه کنید به: Justi 1895.P.19

۶۲ـ این مطلب از این جابه بعد دارای افتادگی است و ترجمه آن بنابر بندهای مشابه صورت پذیرفته است.

۲۴

در سهم و تقسیم

۱ ـ ....[1]

۲ ـ بزرگ خانواده پسر و دختر (خود) را در تقسیم (در آمده حاصله از آتش بهرام) همدرآمد[2] اعلام می‌کند[3] و (قید می‌کند) که پس از آن، دارایی را به خانواده بدهند: (در این خصوص) پوسان وه گفته است که آنها همدرآمد و در مالکیت (سود) مشترک هستند از این رو چنانچه بهره (حاصله ا ز) آتش (بهرام برای آنها) سودمندتر باشد، به همان‌گونه (بهره) و چنانچه (برای آنها) نفقه سودمندتر باشد نفقه را باید داد[4] و چنانچه (قرار است) بهره (داده شود) به همان گونه (تقسیم شود میان) ۲ (نفر)[5]. آن مقدار نیز که به خانواده می‌رسد همانقدر باشد که (سهم الارث) پسر است و باید به مالکیت پسر در آید.

۳ ـ چنانچه در خانواده بجز پسری و (نیز) بانوی خانواده کسی وجود نداشته باشد و (آن دو) دستگردی را با توافق هم به شهروندی بدهند، و سپس بانوی خانواده پسری بزاید، بنابر فتوای میدیوماه گفته شده است که چنانچه بدون همرأیی با پسر (کار واگذاری صورت‌پذیرد) معتبر نیست (اما) چنانچه با همرأیی پسر (دستگرد به شهروند) داده شود (کار واگذاری) قانونی است؛ و مسئله‌ای در این امر نیست.... چنانچه بانوی خانواده فرزندی بزاید یا پسر پیش از بانوی خانواده فوت کند پس از آن باید قیم گمارده شود، (در این خصوص) نابالغ را نباید (بر این کار) گمارد.

۴ ـ در جایی نوشته شده است که سهم بانوی خانواده (باید به پسر دوم[6] ارث برسد یعنی) آنچه که (از دارایی بزرگ خانواده) به او داده شده و نه سهم (آن) پسری که او (از قبل) زاییده بود، چنانچه بانوی خانواده فرزند بزاید، (در این خصوص) بهرام گفته است که (در چنین وضعی پسر) از سهم دختر ارث نمی‌برد[7] زیرا هنگامی که دختر شوهر کرد سهم (او)

به مالکیت خانواده کسان (دیگر) می‌رسد.

۵ ـ چنانچه (در خانواده‌ای) بانوی خانواده و پسر و دختر بالغ و نابالغ (با یکدیگر) شریک شوند و پسری که بالغ است یا دختر فوت کند (آنگاه) سهم او[۸] از دارایی باز (می‌گردد) به....[۹] (آنگاه) اگر... فوت کند، بنابر قیمومت یا بنابر مالکیت (آن دارایی) باید برسد به آن که سزاوارتر است و اگر صغیر در صغارت فوت کند بنابر فتوی میدیوماه سهم او به بانوی خانواده می‌رسد و براساس فتوای آبَرگ....[۹] نیز به همین صورت، (در این مورد) رویه قضایی از فتوای میدیوماه دنباله روی می‌کند.

چنانچه شریکان (دارایی) تقسیم کنند و صغیر و بالغ سهم (خود) را بطور مشترک بستانند و (چنانچه) دارایی را به آنکه کبیر است و (آنکه) صغیر است واگذارند، آنچه که به صغیر میرسد به سبب اینکه صغیر است (همانند) در آمد (اوکه) به خانواده تعلق دارد به خانواده می‌رسد، و آنچه که به بالغ می‌رسد به سبب شراکت او با صغیر خارج (از این قاعده) نیست: نیمی باید به او برسد و نیمی دیگر از صغیر به خانواده می‌رسد، آنچه که به خانواده می‌رسد همانگونه است که آبَرگ گفته است. بانوی خانواده می‌تواند هر آنچه را که به خانواده می‌رسد همانگونه که میدیوماه گفته است تملک کند... گفته است که چنانچه (تنها) پسر و دختر در خانواده وجود داشته باشند و بزرگ خانواده سهم پسری و دختری و زنی (هریک از دارایی) را (به آنها) بدهد و سپس بمیرد (و) پس از در گذشت شوهر، بانوی خانواده فرزندی بزاید و سپس دارایی را به خانواده بدهند، (آن) فرزند از سهم بانوی خانواده ارث می‌برد و در مورد دارایی که به خانواده می‌دهند، پوسان وه آزاد مردان گفته است که (آن دارایی) به بانوی خانواده و فرزندی که بعداً از بانوی خانواده زاده شده (میرسد) ، من نیز می‌پندارم که به همین‌گونه باید باشد زیرا پسر نسبت به بانوی خانواده....[۹] و نیز پیروان میدیوماه نیز همین را می‌گویند.

۶ ـ چنانچه (تنها) بانوی خانواده، پسر بالغ و (پسر) نابالغی در خانواده وجود داشته باشد (و آنها دارایی خانواده را) تقسیم کنند و (سپس) یکی از (پسرها) فوت کند، (در این خصوص پوسان وه) گفته است که سهم او به بانوی خانواده و فرزندی که پس (از تقسیم اموال) از بانوی خانواده زاده می‌شود می‌رسد. از پیشگسر نیز همین گونه نقل می‌کنند. (اما) چنانچه پدر دارایی را به عنوان سهم به زن و فرزند (واگذار کند)...[۹]

۷ ـ ....[۹] جهت عدم ضرورت تقسیم اموال، (با یکدیگر) منازعه کنند، بجز آنان که خواهان تقسیم اموال هستند و بر همه دارایی آنان که نا بالغ هستند و (نیز) معلولان سالاری می‌کنند ؛ (کسان دیگر) در تقسیم کردن اموال مجاز نیستند.

یادداشت‌ها: فصل ۲۴

۱ ـ پریخانیان بند ۲و۱ صفحه ۵۱ متن پهلوی را فصلی می‌داند که آغاز آن از میان رفته است. در حالی که بلسارا بدرستی دو سطر فوق را آغاز همین فصل دانسته است. بهرحال صفحه ۵۱ متن پهلوی از سطر ۱ تا سطر ۱۲ به شدت دارای افتادگی است بویژه دو سطر آغازین آن که به هیچ وجه نمی‌توان ترجمه درستی از آن به دست داد. نگاه کنید به Perikhanian 1980,P.134; Bulsara 1937, P.308.

۲ ـ در متن پهلوی: ham-vaxš ، همدرآمد، دارای درآمد مشترک، دارای منافع مشترک.

۳ ـ «سود» یا «بهره» ظاهراً باید بعنوان مبلغ کامل درآمد حاصله از دارایی به بنیاد آتشکده واگذار شود. نگاه کنید به فصل ۱۵، بند ۲۵ (28/9-12)

۴ ـ نگاه کنید به همان...

۵ ـ بنابراین دختر و پسر بطور مساوی دریافت می‌کنند.

۶ ـ منظور پسر دوم است به استناد بند ۳ همین فصل (51/6-12).

۷ ـ در متن پهلوی nē zāyēd .... از zādan به معنی «ارث بردن». در متن پهلوی این فعل به اشتباه بنابر قیاس با فعل هم آوای خود یعنی zādan به معنی «زادن» با صورت هزوارشی YLYDWNyt آمده است.

۸ ـ دختر یا پسر هریک می‌تواند مرجع این ضمیر باشد.

۹ ـ در این جا افتادگی وجود دارد و بنابراین نمی‌تواند ترجمه درستی از آن بدست داد.

۲۵

این در مربوط است به تادیه بدهی شریکان و همخواستگان[۱]

۱ ـ شریکی که به تادیه وام و بهره (مربوط) پدر[۲] بدون مطالبه (طرف مقابل) اقدام کند، می‌تواند مورد باز خواست (و مطالبه) وجه المثل (اعم از اصل بدهی و نیز سود مربوطه) از سوی شریکان (دیگر) قرار گیرد.

۲ ـ چنانچه شخصی به سهم خویش در پذیرفتن (پرداخت) وام پدر که بهره‌ای به آن تعلق نمی‌گیرد تعلل کند و به کسی که باید (بدهی را) به او بپردازد بگوید که: «تا (همه شریکان) دیگر (سهم خود را) بپردازند (پرداخت سهم خود را) نه می‌پذیرم[۳]» (در این صورت چنانچه (شریکان) دیگر نیز (سهم خود را) بپردازند او در بازخواست (و مطالبه) جبران خسارت از شریکان (دیگر) مجاز نیست. اما چنانچه بگوید که: «(اگر شریکان) دیگر (سهم خویش را) بپردازند (من هم پرداخت سهم خویشْ را) می‌پذیرم» و (در این صورت شریکان) دیگر نیز (سهم خویش را) بپردازند، او در بازخواست (و مطالبه جبران خسارت) از شریکان (دیگر) مجاز است، زیرا چنانچه او گفته باشد که «بپرداز» آنگاه «مطالبه» تحقق یافته است.

یادداشت‌ها: فصل ۲۵

۱ ـ بنظر می‌رسد که این فصل بخشی از فصل ۵ (16-1/17-2/1) ترجمه حاضر باشد، بویژه این که عنوان هردوفصل نیز تقریبا یکی است بهرحال برای این فصل و اصطلاحات hambāyān, ham-xwāstagān و نیز موارد دیگر نگاه کنید به فصل ۵ ترجمه حاضر و یادداشت‌های مربوطه.

۲ ـ نگاه کنید به فصل ۵ ، یادداشت شماره ۳، در ترجمه حاضر.

۳ ـ یعنی پذیرش پرداخت (بدهی) از سوی من منوط است به پرداخت همه شریکان دیگر برابر با سهم خود، و تا هنگامی که آنها سهم خود را نپرداخته باشند من هم نخواهم پرداخت.

۲۶

در نیم بهر و ارزش مال برپایه [1] سندی که (برای آن تنظیم) می‌کنند

۱ ـ چنانچه کسی بگوید که: «من نیمی از این مال را به تو دادم»، (آنگاه) ارزش (مال) (برابر با ارزش همان مال) در زمانی که (واگذار کننده، مال را) می‌خواهد، محاسبه می‌شود.

۲ ـ چنانچه کسی اظهار کند که: «من نیمی از این مال را به تو دادم» (آنگاه) تا (هنگامی که مال را) بدهد مجاز به اظهار (دیگری) نیست و چنانچه (گیرنده مال) اظهار کند، او در سود بردن مجاز است و تا زمانی که او (از آن مال) سود همی برد، گزندی که از روی عدم تقصیر [2] واگذارنده به اصل (دارایی) برسد، شامل هر دو نیمه (مال) خواهد شد.

۳ ـ چونانکه کسی بگوید که: «من از سه بهر (این مال) یک بهر را به تو دادم»، از آنجایی که (واژه) «بهر» را بیان کرده است، درگیر این منازعه گردیده است که «بهر» (مربوطه) بدون تقسیم به او داده شده است؛ چنانچه خواهان بیاید و (در دادگاه) اظهار کند که: «پدر(م) (از) سه بهر (این) مال یک بهر به من داده است» و (متعاقباً) دادخواستی برای آن تنظیم کرده باشد، (آنگاه) دادوران چونانکه (مال) بدون تقسیم داده شده باشد باید در مورد آن رای صادر کنند؛ و بدون دادور حکمی نباید صادر کرد.

۴ ـ بنابر گفته وایَ یار نوشته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «از سه بهر (این) مال یک بهر از آنِ مهرین باشد، واو (واژه) «بدون تقسیم» را (همراه با عبارت بالا) نگوید، (آنگاه این وضعیت) چونان است که او نیمی (از مال) را داده باشد اما کامه او برهبه و (پذیرش تمام) مال (از سوی مهرین) باشد؛ و در جایی نوشته شده است که چنانچه شخصی (مالی را) برپایه سهم الارث بدهد؛ (در این صورت مال) بدون تقسیم داده شده است.

۵ ـ چنانچه فرخ با مهرین پیمان بسته باشد که «اگر تا پایان بَهمان روز آن مال پرداخت

نشده باشد، (هر) مالی را که (به من تعلق دارد و) تو بگویی (مشروط بر آن که) از نظر بها به اندازه آن مال بیارزد، از آنِ تو باشد»، (آنگاه) مهرین در مورد مالی که درآمد حاصله از آن به اندازه ۱۳ درهم می‌ارزد و کاملاً آزاد شده (می‌تواند رسماً) اظهار کند (مبنی بر این که) آن دارایی در آن هنگام که پیمان بسته شده دارای درآمد نبوده و افزون بر آن (مقدار) در هم نمی‌ارزیده است؛... گفته است که خسارت باید (از نظر ارزش) به‌گونه‌ای باشد (که دارایی) در هنگام (انعقاد پیمان) بوده است. سیاوش (نیز) گفته است که درآمد (حاصله از دارایی) نباید به حساب بیاید زیرا در شرایط متقابل (طلبکار) ۱۳ (درهم) بیش از مال (موضوع پیمان) همی‌گیرد.

۶ـ چنانچه فرخ بامهرین پیمان بسته باشد که: «(از) مالی که به من تعلق دارد هرچه را که) تو بگویی و به اندازه ۲۰۰ درهم بیارزد از آنِ تو باشد»؛ (و اگر) مهرین رضایت (خود را در خصوص تملک) چند برده که در آن هنگام صغیر بوده و در مجموع ۲۰۰ (درهم) می‌ارزیده و اکنون هریک به تنهایی ۲۰۰ (درهم) می‌ارزد، اعلام کند، (آنگاه) از آنجا که، نه براساس ارزش (متعارف در شهر[3]) بلکه به سبب ایجاد وضعیت بهتر در بدن خویش ارزش (آنها) افزوده شده، لذا واسپاری نه برپایه ارزش (بردگان) در آن هنگام، که براساس ارزش کنونی (آنها) باید انجام شود و اظهار (تمایل مهرین) لزوم اجرایی ندارد.

۷ـ چنانچه کسی بگوید که: «من نیمی از (این) مال را به تو دادم» (آنگاه مال را) باید برپایه ارزش (آن) در هنگامی که مورد مطالب قرار می‌گیرد واگذارد، زیرا آن شخص اختیار دارد آن نیمه (از مال) را بدون تقسیم واگذارد و چنانچه او (مال را) بدون تقسیم واگذارد (آنگاه) ارزش آن به اندازه‌ای خواهد بود که در هنگام مطالبه[4].

۸ـ چنانچه شخصی بگوید که «من (این) مال را باارزش ۲۵۰ (درهم) به تو دادم (آنگاه) باید مال را با ارزش (آن) در زمانی که مورد گفتگو قرار می‌گیرد واگذار کند.

۹ـ بنابر گفته دستوران نوشته شده است که: چنانچه کسی بگوید که «یک بخش از این مال از آن تو باشد» (در چنین وضعی) مقررات جاری این‌گونه است که: (چنانچه آن بخش) تحت مالکیت (واگذارنده) از میان رفته (و نابود شود آنگاه) بنابر آیین (و مقررات جاری) مال (کلاً) به او (یعنی دریافت کننده) می‌رسد[5].

۱۰ـ چنانچه کسی بگوید که «مالی که به من تعلق دارد و نیز مالی که به مالکیت «من در خواهد آمد و به اندازه ۲۰۰ (درهم) بها می‌ارزد، از آنِ تو باشد»، و (اگر) آن مال که (دریافت کننده) میل و رضایت (خود را برای دریافت آن) اظهار می‌دارد، در هنگامی که (در خصوص واگذاری) گفتگو شده به (واگذارنده) تعلق داشته باشد، و (بخش دیگر) پس از

آن (زمان به او) رسیده باشد، (آنگاه) ارزش (سهمی که) از آنِ (واگذارنده) شده است (برپایه ارزش آن مال) در هنگامی که (در خصوص واگذاری) گفتگو شده (محاسبه می‌شود در حالی که) ارزش (مالی که) پس از آن (زمان به او رسیده) برپایه ارزش (آن) در هنگامی که (مال) به او رسیده محاسبه خواهد شد.

۱۱ ـ چنانچه کسی در خصوص قطعه‌ای زمین (چنین) اظهار کند که: «یک سوم (از این زمین) از آنِ تو باشد»، (آنگاه) بنابر مقررات جاری (وضعیت) چنین خواهد شد که (آن بخش از زمین مورد مذاکره) باید برپایه محاسبه قیمت[۶] واگذار شود.

یادداشت‌ها: فصل ۲۶

۱ ـ در متن پهلوی nibišt آمده که به معنی «نوشته، سند و هر نوع قرار داد و توافق نـامه کتبی» می‌تواند به کار رود. پریخانیان آنرا بدون هیچ‌گونه ضرورتی بـه pašt بـه معنی «پیمان و توافق» اصلاح کرده است. نگاه کنید به perikhanian 1980, PP.138-139

۲ ـ در متن پهلوی: pad awinahīh «بنابر سهو، غیر عمدی».

۳ ـ در متن پهلوی:arz i šahr «ارزش رایج در کشور، قیمت متعارف در شهر»؛ منظور این است که بالا رفتن بهای بردگان مورد بحث براساس قیمت رایج در شهر و یا افزایش و کاهش بنابر عرضه و تقاضا و یا دلایل کاذب دیگر نیست بلکه به این دلیل است که آنها از رشد بدنی بیشتری برخوردار شده‌اند و در نتیجه ارزش واقعی آن‌ها افزایش یافته است.

۴ ـ ارزش مال را باید برپایه قیمت آن در زمان مطالبه محاسبه نمود.

۵ ـ یعنی چنانچه مالی دارای دو بخش معین با دو حق مالکیت قانونی باشد، آنگاه اگر یک بخش آن از میان برود آنچه که باقی می‌ماند حکم مال واحد خواهد داشت و مشمول یک حق مالکیت قانونی خواهد بود. بعبارت دیگر مال بـاقیمانده دوبـاره بـه دو بـخش تقسیم نخواهد شد.

۶ـ یعنی زمین واگذاری هم از نظر اندازه و هم از نظر قیمت باید دقیقاً به اندازه یک سوم اندازه و قیمت کل زمین باشد.

۲۷

در همپایندانی و پایندانی و مشارکت[1]

۱ ـ چنانچه کسی بگوید که «دو نفر با هم باید ۲۰۰ (درهم) به من بدهند»، (قید) «باهم» الزام اجرای فعل را بطور مساوی فراهم می‌سازد[2].

۲ ـ چنانچه کسی بگوید که «دونفر، ۲۰۰ (درهم) از من وام ستانده‌اند»، (در این خصوص) در جایی نوشته شده است که موبدان موبد گفته است که براین اساس (طلبکار) در خواستن (تمام وام) از یکی (از آن دونفر) مجاز است زیرا از آنجا که تملک (مبلغ وام گرفته شده) از سوی هر دو صورت می‌پذیرد، از این رو (هر دو) همخواسته هستند.

۳ ـ چنانچه کسی بگوید که «دونفر از من وام ستانده‌اند» (و این عبارت را) این‌گونه فراز گفته باشد چونان که آن دونفر (وام را) «با هم» ستانده‌اند (آنگاه شارح) به عنوان معیار می‌گوید که «چنانچه کسی اظهار کند که این مال از آنِ دو نفر است ولی نگوید آنها به اشتراک (نسبت به مال) تملک دارند، (در این خصوص) برخی گفته‌اند که «چنانچه آشکار نباشد که چه مقدار (از مال) به او و چه مقدار به آن (دیگری تعلق دارد، مفهوم) «باهم[3]» الزام در تحقق مالکیت برابر را (برای هر دونفر) فراهم می‌سازد[4].

۴ ـ چنانچه کسی بگوید که «سه نفر از من وام ستانده‌اند و (با هم) پیمان بسته‌اند که (با یکدیگر) همپایندانان هستیم «(آنگاه طلبکار تمام وام را) از هر (یک از نفرات) که اراده کند مجاز است که بخواهد. می‌گویند که داد ـ فرخ... گفته است که چنانچه هر سه نفر قادر به پرداخت (وام) باشند آنگاه (طلبکار وام را) از هر (یک از نفرات) که اراده کند مجاز است که بخواهد و آن که (وام را) تادیه می‌کند مجاز است که سهم آن دیگری را از نفر دیگر مطالبه کند، و اما چنانچه (قید) «همپایندان» را نه، بلکه تصریح کنند که «(طلبکار وام را)

از هرکه اراده کند مجاز است که بخواهد» و چنانچه همه (وام) را یک نفر تادیه کند، آنگاه او نمی‌تواند (وام تادیه شده را نسبت به سهم مربوطه) از دیگری بخواهد.

۵ ـ چنانچه کسی بگوید که «من بَهمان شخص را در این مال پایندان کردم حق برگشت پایندان از آن زمان (آغاز) می‌شود که بهمان شخص ورشکسته شود[5] و یا (برای تادیه بدهی) نیامده باشد و چنانچه پایندانی بدون همداستانی کسی که (وام را) تادیه می‌کند (صورت پذیرد) آنگاه این که (وام را) تادیه می‌کند همانند این است که (آن شخص وام را) بدون وکالت (و اجازه) پرداخت کرده و (در این شرایط پول پرداخت شده) به او باز نمی‌رسد[۶].

۶ ـ در جایی نوشته شده است که چنانچه کسی بگوید که «ما(این) مال را به وام ستانده‌ایم و همپایندان هستیم» و یا بگوید که «در رابطه با آن مال (من) یکی و آن دیگری همپایندان هستیم» (آنگاه) تمکن یا عدم تمکن آن دیگری در تادیه تعهد مالی و حضور یا عدم حضور آن دیگری (در زمان معین شده برای پرداخت) اهمیت ندارد زیرا (طلبکار وام را) از هرکس که اراده کند می‌تواند بخواهد و آنکه (تادیه وام) ازش خواسته می‌شود سهم (مربوطه) از آن دیگری (به او) باز می‌رسد.

۷ ـ چنانچه کسی بگوید که «این مال به دختر (من) هنگامی که به بلوغ می‌رسد و نیز فرخ بصورت مشترک تعلق یابد» (در این خصوص) من اینگونه می‌اندیشم که، از آنجا که او (عبارت) «تعلق بطور مشترک» را مکتوب کرده است، از این روی (مال مورد نظر) به فرخ در همان زمان می‌رسد در حالی که به دختر پس از اینکه بالغ شود؛ زیرا تنها در آن هنگام تعلق (مال به او) تحقق می‌یابد.

۸ ـ چنانچه کسی با کسی پیمان کند که «به سبب پایندانی با بَهمان (شخص) مقداری از (این) مال را به تو می‌دهم» (و نیز) اگر (آنها از) آن پیمانی که می‌کنند (هر دو) خرسند (باشند)، آنگاه حق برگشت پایندان (از آنِ خود) اوست (در حالی که ادعای طلبکار) به (طرف) اصلی (پایندانی) مربوط نمی‌شود[7].

۹ ـ پوسان وه آزاد مردان اینگونه گفته است که چنانچه کسانی بگویند که «ما همپایندان هستیم» یا حتی بگویند که «در این مال با بَهمان شخص پایندان هستیم» آنگاه چنانچه (طرف) اصلی (یعنی بدهکار) قادر به پرداخت (بدهی) باشد (طلبکار) حق ارجاع به پایندان را ندارد.

۱۰ ـ وَهرِز گفته است که من شنیده‌ام که آذر برزگر گفته است که «هنگامی که من می‌خواستم به خوارستان[۸] بروم، زنان سه نفر سر راه نشسته بودند. و یکی (از آنها) گفت که، استاد، در

مورد این مسئله فتوایی بده: چنانچه دو نفر مالی را به وام ستانند و بگویند که (باهم) همپایندان هستیم، (این امر) چگونه (تحقق می‌یابد)؛ و من گفتم که چنانچه (بدهکار) اصلی قادر به پرداخت (وام) باشد (این امر) به پایندان ارجاع نمی‌شود. سپس آن (زن) گفت که چنانچه یکی (از آن دو) وام ستاند و آن دیگری بگوید که من در ارتباط با این مال پایندانم، (این امر) چگونه باشد، و من گفتم که این (امر) نیز همانگونه است؛ سپس آن (زن) گفت که حال (فرض کنیم که بدهکار) اصلی ورشکسته باشد و (طلبکار) از پایندان تادیه (وام) را مطالبه کند و سپس (بدهکار) اصلی به توانایی (مالی) برسد؛ آنگاه من بایستادم و پاسخ گفتن نتوانستم؛ سپس یکی (از آن زنان) گفت که استاد میندیش و با استحکام پاسخ کن که نمیدانم. (پاسخ این پرسش) از آن رأیی که مغان اندرز بد (صادر) کرده و در پیش نوشته شده پیداست[9].

۱۱ ـ چنانچه کسی بگوید که: «من فرخ را بعنوان برده از تو پذیرفتم» و این (مطلب) را نگوید که: «او را باز می‌سپارم» (شخص واگذارنده برده) می‌تواند (به شخص پذیرنده) بگوید که «تو (موضوع تحت مالکیت (مرا) به من باز نسپردی».

۱۲ ـ چنانچه در هرمزد روز فرخ و در بهمن روز.... پوسگ با آذرفرنبغ (قراردادی منعقد) کرده باشند (مبنی براین) که: «من مهرین را بعنوان برده از تو پذیرفتم»، (در این صورت) پایندانی هردو معتبر است[10].

۱۳ ـ چنانچه در هرمزد روز فرخ و در بهمن روز مهرین اظهار کند که: «من تا یک سال فرخ را بعنوان برده از آذرفرنبغ برای یک (دوره) یکساله پذیرفتم» و چنانچه بگوید که: «من فرخ را بعنوان برده از آذرفرنبغ پدیرفتم»، از آنجاکه مالکیت برده در طول سال، از آن زمان که مورد مطالبه قرار گیرد تا یک سال کامل محاسبه می‌شود، چنانچه برده در الزام قرار نگیرد (شخص پذیرنده) اختیار دارد که او را (به آذرفرنبغ) باز سپارد ولی چنانچه برده در الزام قرار گیرد باید (او را) باز سپارد و آذرفرنبغ چاره‌ای ندارد جزا اینکه (آن برده را) به پذیرد.

۱۴ ـ چنانچه فرخ با آذرفرنبغ پیمان کند که «اگر تو مهرین را بخواهی مهرین را بتو می‌سپارم در غیر این‌صورت ۲۰۰ (درهم) بتو خواهم داد»، و متعاقباً آذرفرنبغ مهرین را از فرخ بخواهد و فرخ مهرین را (به فرخ) باز نسپارد، (در این خصوص) چنانچه فرخ در واسپاردن مهرین ناتوان بوده و در آن ناتوایی بی‌تقصیر باشد و نیز اگر بعداً به توانمندی برسد، برده را نباید واسپارد و (همچنین) ۲۰۰ (درهم) را نیز نباید بدهد، اما اگر او گفته باشد که «من پذیرفتم» آنگاه به همانصورت (که گفته شد) ناتوان شود، آنگاه چون به توانمندی برسد

برده را باید واسپارد.

۱۵ ـ چنانچه فرخ مهرین را بعنوان برده از آذرفرنبغ باز پذیرد[۱۱]، اگر آذرفرنبغ بخواهد فرخ (باید) مهرین را (به او) واسپارد، در غیر این صورت حق دارد که در ازای قیمت[۱۲] مهرین فرخ راگرفتار کند[۱۳]، ولی اگر فرخ بدون (توجه به) خواست مهرین، مهرین را بعنوان برده از آذرفرنبغ باز پذیرد، فرخ اختیار دارد که مهرین را آزاد کند؛ و تا زمانی که (فرخ او را تحت مالکیت خود) دارد، در مالکیت و نیز تا هنگامی که (مهرین را از او) بخواهند (باز) در تداوم مالکیت مجاز است، درست همانند آذرفرنبغ (می‌تواند) هنگامی که (مهرین را) بخواهند او را آزاد کند[۱۴]؛ ولی بدون خرسندی مهرین (فرخ) در بازسپاردن (او) مجاز نیست.

۱۶ - چنانچه فرخ آذرفرنبغ را به‌عنوان برده از شخصی باز پذیرد، با در گذشت فرخ، وارثین فرخ باید آذر فرنبغ را باز سپارند.

۱۷ ـ علاوه برزن و برده و صغیر (همه افراد) دیگر از این دست را باید فاقد قدرت پرداخت دیون دانست مگر این که محرز شود که قادر به پرداخت دیون هستند؛ (البته این از مواردی که در آن افراد را) باید قادر به پرداخت دیون دانست مگر اینکه محرز شود که فاقد قدرت پرداخت دیون هستند (مستثنی است).

۱۸ ـ ماه وندادگفته است که چنانچه فرخ (و) من (از یک سو) و مهرین (و) تو (از سوی دیگر) از آذرفرنبغ وام بستانیم و پیمان کنیم که یکی پایندان دیگری هستیم[۱۵]، آنگاه نتیجه آن (وضعیت) این است که: چنانچه فرخ خود ورشکسته شود، آذر فرنبغ باید او را ارجاع دهد به مهرین در مقابل من، و چنانچه مهرین ورشکسته شود آنگاه باید او را ارجاع دهد به فرخ در مقابل تو. اما چنانچه آنها بگویند که «ما همپایندانان (یکدیگر) هستیم[۱۶]» آنگاه (در واقع) این (مطلب) گفته می‌شود که: «ما بصورت متقابل (در برابر یکدیگر) ملزم به پرداخت بدهی هستیم[۱۷]» (در نتیجه) توانایی پرداخت دیون و یا ناتوانی در پرداخت دیون مطرح نیست.

(ماه و نداد) این را نیز گفته است که چنانچه اینگونه اظهار کنند که «(ما) یکی پایندان آن دیگری هستم» و فرخ ورشکسته شود و آذرفرنبغ جهت تادیه بدهی علیه مهرین طرح دعوا کند و پس از آن فرخ به توانایی (مالی) برسد، آذرفرنبغ اختیار دارد که طرح دعوا را (علیه مهرین) رهاکند و دعوایی علیه فرخ طرح کند؛ در خصوص این امر، همانگونه که در مکتوبات وِه ـ پناه نیز که مغان اندرز بد است، دیده‌ام به همین گونه فتوا داده است[۱۸].

یادداشت‌ها: فصل ۲۷

۱ ـ بنظر می‌رسد که این فصل باید با فصل ۵ (16-2/1/17-1/1) در ترجمه حاضر مربوط باشد. بهرحال برای اصطلاحات متن نگاه کنید به یادداشت شماره ۱ همان فصل.

۲ ـ در متن پهلوی: .ⁿāginēn" kār ēdōn framūd ēstēd kū rāst"

۳ ـ در متن پهلوی:pad ǰār-ē «بطور همزمان، در یک زمان»، «کنایه از «باهم».

۴ ـ در متن پهلوی: "pad ǰār-ē" kār ēdōn framūd ēstēd kū rāst xwēš

۵ ـ در متن پهلوی:,rāh ō pāyandān pad ān zamān bawēd ka mērag anādān

۶ ـ یعنی شخصی نمی‌تواند بطور قانونی برای پرداخت وامی که بدون اجازه و وکالت و نیز مراحل قانونی انجام گرفته ادعای خسارت و جبران هزینه نماید.

۷ ـ یعنی چنانچه کسی به اعتبار ضمانت شخص معتبر ی به شخصی وام دهد و هر دوطرف یعنی طلبکار و بدهکار از این معامله راضی و خرسند باشند، ضامن در برگشت خود از ضمانت مختار است و در این صورت ادعای طلبکار به ضامن مربوط نمی‌شود.

۸ – در مورد xwāristān «خوارستان» نگاه کنید به بند ۱ فصل ۹ (16-8/15) ترجمه حاضر و نیز یادداشت شماره ۱ همان فصل.

۹ – در مورد این بند ذکر موردی بسیار شایسته و ضروری است و آن این که در پایان این بند عبارت ō pēš nibišt «در پیش نوشته شده» به مطلبی اشاره دارد که در متن پهلوی، پس از آن یعنی 10-59/1 و در ترجمه حاضر در بند ۱۸ آمده است. این تضاد نشان دهندهٔ بهم ریختگی و آشفتگی این متن نه تنها در فصول و صفحات بلکه در بندها نیز هست. بعبارت دیگر احتمال اشتباهی به این بزرگی از سوی کاتب و یا مولف متن تقریباً غیر ممکن است.

۱۰ ـ پریخانیان این بند را چنین ترجمه کرده است: «چنانچه فرخ توافقنامه زیر را با آذرفرنبغ ـ

در هرمزد روز - و با پوسگ - در بهمن روز - (یعنی در روز بعد) بر این مبنا منعقد کند که: من مهرین را بعنوان برده از تو پذیرفتم، آنگاه ضمانت هر دو معتبر است». نگاه کنید به: perikhanian 1980, pp.198-149.

همانگونه که ملاحظه می‌شود از ترجمه فوق این گونه برمی‌آید که اولاً فرخ طرف قرارداد با هر دو نفر یعنی آذرفرنبغ و پوسگ است، دیگر اینکه براساس این ترجمه فرخ مهرین را بعنوان برده طبق قرارداد از دونفر پذیرفته است. در حالی که متن پهلوی با صراحت کامل بیان می‌کند که فرخ در هرمزد روز و پوسگ در روز بعد یعنی بهمن روز طبق قرارداد، مهرین را از آذرفرنبغ پذیرفته‌اند یعنی فرخ و مهرین طرف قرار داد آذرفرنبغ هستند. زیرا در غیر این صورت و بنابر ترجمه پریخانیان اولاً یک نفر نمی‌تواند برده‌ای از دو نفر بگیرد و دیگر اینکه بنابر ترجمه پریخانیان چگونه عبارت پایانی متن یعنی «در این صورت پایندانی دونفر معتبر است» مصداق می‌یابد.

۱۱ - در متن پهلوی: ābāz padīrēd «دوباره بپذیرد».

۱۲ - در متن پهلوی: pad guhrīgānīh.

۱۳ - یعنی در صورتیکه فرخ برده یعنی مهرین را به آذرفرنبغ باز پس ندهد، او می‌تواند در ازای قیمت برده، حکم بازداشت فرخ را از مراجع قانونی گرفته و او را بازداشت نماید.

۱۴ - یعنی تمام اختیارات آذرفرنبغ را او نیز دارد چه در تداوم مالکیت و چه در آزار کردن برده.

۱۵ - یعنی در گروه دو نفره یکی از افراد، ضامن فرد دیگر شود.

۱۶ - یعنی در گروه چهار نفره هریک از افراد ضامن فرد دیگر شود.

۱۷ - در متن پهلوی: ham-tōzišn

۱۸ - نگاه کنید به بند ۱۰-۹ (56/17-57/1-12) همین فصل در ترجمه حاضر.

۲۸

در ارث[1]

۱ ـ چنانچه پسر از دارایی پدر حتی درهمی بنابر ارث بگیرد و (در اختیار) داشته باشد مسئول پرداخت همه بدی‌های پدر خواهد بود و خواهان، پرداخت دین را از هرکه اراده کند می‌تواند بخواهد و او که (تادیه دین) از او خواسته می‌شود می‌تواند بجز سهم خویش، (سهم شریکان) دیگر را (در تادیه بدهی) مطالبه کند، مگر این که (آن شخص نسبت به شریکان خود) در رابطه با بزرگ خانواده دارای منافعی باشد[2] و یا این که آن کسی که تادیه دیون (پدر) را از او می‌خواهند (می‌تواند) از شریکان (دیگر سهم مربوطه را) مطالبه کند اما مجاز نیست که (هزینه تادیه وام پدر را) از یک نفر (از شریکان) بخواهد.

۲ ـ و چنانچه فقط یک پسر آنجا (در آن خانواده وجود داشته) باشد و پدر دارایی (خود را) به او بدهد، (در این خصوص) در جایی نوشته شده است که (پدر) هر آنچه به او دهد بعنوان ارثیه (او) داده است.

۳ ـ و چنانچه چند پسر (در خانواده) باشد و (پدر) به آنها همزمان مالی را بعنوان اشوداد[3] بدهد، (آنگاه) پرداخت دیون (پدر) متناسب با سهم (هریک) خواهد بود و (هریک از آن‌ها) نفر به نفر سهم خویش را باید بپردازد.

۴ ـ و (پسران) موظف به پرداخت دیون (پدر) هستند و چنانچه (میزان دارایی که جدا از مال پدر) از قبل (به آنها)، داده شده و (نیز مقدار دارایی مذکور که) بعداً (به آنها داده می‌شود) معلوم شود، (تادیه بدهی) از آن (دارایی) که بعداً (به آنها) داده شده (آغاز می‌شود).

۵ ـ و چنانچه شخصی مالی را همزمان به چند شهروند جهت مملک واگذار نماید، (این امر) نیز چونان (واگذاری مال) به پسران است[4]. و چنانچه (هریک را) سهمی جدا (از دیگری)

دهد (باز هم این امر) به همانگونه (واگذاری دارایی) به پسران است.

۶ـ چنانچه کسی (دارایی خود را) به‌عنوان ارثیه به چند پسر (خود) بدهد، چه (آن دارایی را) قبلاً و چه بعداً و چه (آنرا) همزمان بدهد (آن پسران) همه نسبت به تادیه دیون (پدر) متعهد هستند؛ و چنانچه (آن دارایی را) به عنوان ارثیه به (چند) شهروند دهد، آن شهروندان همگی نسبت به دارایی (به ارث رسیده) متعهد به پرداخت دیون (متوفی) هستند.

۷ـ چه پسر، چه شهروند، هرگاه با سه بار بیان (صریح) بگوید که «من وارث هستم» وارث همی بُوَد؛ ولی چنانچه (شخصی) ورشکسته باشد و بگوید که «وارث هستم» موثر، نخواهد بود.

۸ـ در (پرداخت) وام، میزان، (آن مقدار از) دارایی (موضوع وام) است (که) سرانجام (فراموش) شود[۵].

۹ـ چنانچه پسر مالی را به عنوان ارث (از پدر) گرفته باشد و چنانچه (آن مقداری که بعنوان سهم الارث) گرفته با همه آنچه که به او تعلق دارد برای تادیه بدهی (پدر) کافی نباشد، (و) اگر (در همان) هنگامی که او مالی را به عنوان ارث گرفته، تادیه دیون (پدر) را مطالبه کنند؛ ادعا برای جبران نقص دارایی به (میزان) دارایی محدود می‌شود که از پدر بجا مانده است. (اما) اگر هنگامی که (پسر) خود از دارایی (پدر مقداری را) به عنوان ارث گرفته باشد (و) در همان زمان تادیه دیون (پدر) را مطالبه کنند (آنگاه) مقداری از دارایی که در هنگامی که تادیه دیون را مطالبه می‌کنند از ماترک (پدر) باقیمانده است به مقدار ناکافی (اولیه) افزوده شده و چنانچه از این طریق نیز (دارایی برای پرداخت بدهی) کافی نباشد (آنگاه) باید متوجه دارایی شد که سرانجام از (پس‌انداز) پسر مانده است.

۱۰ـ کفار ملزم به تادیه دیون نیستند مگر اینکه وارث باشند[۶]. در مورد کفار (ذکر این امر ضروری است که) آنها را نباید قیم گمارد و هر آنچه راکه از طریق قرابت نسبی و یا پیوند (سببی) باید... دارند[۷] به جز این امور دیگر آنها همانند (امور) بهدینان است.

۱۱ـ ممکن است پسر در (زمان) زندگانی پدر وارث پدر شود، (در این صورت) میزان تادیه وام (پدر) به اندازه دارایی است که اوبه ارث برده است.

۱۲ـ چنانچه بزرگ خانواده فوت کند، و دارایی (خویش) را این چنین به زن و فرزند(ش) بدهد که: «(این دارایی) بنابر میراث به آنها برسد»، آنگاه چه آنها (در این وضع) قرار داشته باشند و چه (دارایی خویش را) بنابر سهم به آنها بدهد (در هرحال) آنها وارث می‌شوند.

۱۳ـ چنانچه (بزرگ خانواده) در هنگام زندگی، دارایی (خویش را) بنابر سهم یا به همان گونه[۸]

که بنابر میراث صورت می‌پذیرد، (به افرادی) بدهد (آن افراد) نسبت به آن دارایی، وارث خواهند بود؛ و نیز آنها در مورد پرداخت وامی که (بزرگ خانواده) پیش از آن که دارایی (خویش) را به آنها بدهد، ستانده است ملزم به پرداخت هستند، (البته) آنها هم اندازه دارایی که (به عنوان ارث در اختیار) دارند باید دیون (مربوطه) را تادیه کنند.

۱۴ ـ علاوه براین نوشته شده است که ممکن است که پسر در (هنگام) زندگانی پدر، وارث پدر شود، (در این صورت) تادیه وام (پدر) با اوست (البته میزان پرداخت بدهی) هم اندازه دارایی است که او به ارث برده است؛ (به این امر) باید توجه داشت[۹].

۱۵ ـ از پیشگسر نقل می‌کنند که شهروند در هنگامی که مالی را به او می‌دهند، وارث محسوب نمی‌شود مگر اینکه بگوید «مراتب وارثی را بجای می‌آورم»، (ونیز) پسر وارث محسوب می‌شود مگر اینکه بگوید که «(مراتب وارثی را) بجای نمی‌آورم[۱۰]»؛ شهروندی که مالی را به عنوان ارث به او می‌دهند باید وامی راکه (مورث) پیش از دادن (ارث به وارث گرفته است) بپردازد[۱۱].

۱۶ ـ چنانچه پدر مالی را به دخترش به دهد، مگر هنگامی که (آن مال را) با ارزش (پولی) و جهت تملک او بدهد، به هر صورت (دیگری که آن مال را) به او بدهد، سهم الارث او داده شده است و او حق برگشت به چیز دیگری را ندارد[۱۲].

۱۷ ـ (دارایی پدر) به عنوان ارث به پسر داده می‌شود مگر این که (پدر آن دارایی را) به‌عنوان اشوداد[۱۳] (یا تداوم) مالکیت (شخصی خویش به پسر) واگذارد (البته) بجز موردی که (پدر بگوید که: «من (این مال را) بنابر سهم به عنوان سهم الارث به تو دادم (که البته) باید (آنرا) سهم الارث محسوب کرد» ؛ (در این صورت آن دارایی) به عنوان سهم الارث داده نمی‌شود.

۱۸ ـ بهرام گفت که من این چنین شنیده‌ام که آنها[۱۴] در قوانین حقوقی این‌گونه مقرر کرده‌اند که (از نظر حقوقی در این وضعیت) دختر نیز چونان پسر است مگر اینکه (پدر) بگوید که: «من (این مال را) بنابر سهم به عنوان سهم الارث به تودارم (که البته) باید (آنرا) سهم الارث محسوب کرد[۱۵]»؛... ممکن است باشد[۱۶].

۱۹ ـ و وایَ یار در جایی این‌گونه نوشته است که چنانچه پسر و دختر دارایی پدر راکه به عنوان قیمومت به آنها داده شده بپذیرند، برای آنها ارث محسوب خواهد شد[۱۷] و چنانچه شخصی دارایی (خود را) به عنوان ارث به (یک) شهروند بدهد و (او نیز) بپذیرد (در این صورت) همه ملزم به پرداخت دیون (مورث) هستند.

۲۰ ـ چنانچه کسی بگوید که: «من تا ۱۰ سال یا بگوید که من پس از ۱۰ سال این مال را

جهت سهم پسری به تو می‌دهم» (آنگاه) سهم الارث پسری برای همیشه بـه او داده می‌شود.

۲۱ـ چنانچه کسی بگوید که: «من این مال را به پسر (خویش) دادم» (آنگاه آن مال) به عنوان ارث (به او) داده می‌شود؛ (اما) اگر بگوید که: «من (این مال را) جهت مالکیت (به پسر خویش) دادم» (آنگاه) به عنوان ارث (به او) داده نمی‌شود.

۲۲ـ چنانچه (شخصی مالی را) چه به عنوان سهم الارث و مالکیت، و چه به عنوان سهم الارث و یا جهت قیمومت به بانوی خانواده بدهد، (همانگونه کـه هـمه صـاحبنظران) همداستان بوده‌اند، (بانوی خانواده وارث) نخواهد بود مگر از طریق (مشارکت بـا) نـفر دوم[۱۸]؛ در جایی نوشته شده است که زنی که شوهر (ش) مالی را به‌عنوان سهم بـه او بدهد (آن) سهم (می‌تواند از سوی او) تصاحب شود.

۲۳ـ در دادستان ـ نامه این‌گونه نوشته شده است که چنانچه کسی مالی را بنابر قیمومت به دختر خویش دهد آن دختر وارث پدر نمی‌شود مگر از راه (مشارکت با) نفر دوم[۱۸].

۲۴ـ چنانچه دختر در خانواده پدری، دارایی پدر را به عنوان ارث گرفته و (در اختیار) داشته باشد، (در این خصوص) برخی (از صاحبنظران) گفته‌اند که تا زمانی که شوهر کند (از نظر حقوقی) چونان پسر است؛ و هنگامی که شوهر کرد (دیگر) در رابطه با درآمد فعال مایشاء نیست؛ اما در صورت (مطالبه) مصادره اموال[۱۹] جهت تادیه دیون (پدر) به اندازه دارایی که (به عنوان ارث در اختیار) دارد باید عمل کند.

۲۵ـ (چنانچه خانواده‌ای متشکل باشد از) پسر، دختر و بانوی خانواده، (طلبکار طلب خود را) نه از بانوی خانواده بلکه از هرکدام از پسر یا دختر که اراده کند می‌تواند بخواهد و چنانچه از پسر یا دختر (طلب خود را) بخواهد[۲۰]، کسی که (تادیه بدهی) از او خواسته مـی‌شود می‌تواند از شریکان (دیگر) سهم (مربوطه) را باز ستاند.

۲۶ـ بانوی خانواده و دختر در مورد پرداخت دارایی که پدر یا شوهر پیش از شوهر کردن آنها به وام گرفته بود و از سوی پدر یا شوهر یا شاهان شا به آنها واگذار شده و به ملکیت آنها در آمده تعهدی ندارند.

۲۷ـ در جایی نوشته شده است که چنانچه تادیه بدهی (پدر) را از خانواده بخواهند و تنها یک دختر در خانواده وجود داشته باشد (آنگاه) او چه شوهر کرده باشد و چه شوهر نکرده باشد ملزم به تادیه بدهی است.

۲۸ـ در جایی نوشته شده است که چنانچه پسر و دختر و بانوی خانواده (در تادیه دیون بزرگ خانواده) شریک باشند (این امر می‌تواند) قانونی باشد و چنانچه هریک جدا (نیز ملزم به

تادیه دیون باشند بازهم) قانونی است، اما دختر متناسب با سهم الارث (خویش) باید در خصوص تادیه دیون و پرداخت (آنها) اقدام کند[۲۱].

یادداشت‌ها: فصل ۲۸

۱ ـ در متن پهلوی: xwāstag-dārišn و نیز xwāstag-dārīh . ارث، میراث، ارثیه . این واژه اگرچه در متن پهلوی به دوصورت وجه مصدری و اسم معنی به‌کار رفته ولی از نظر معنی در فارسی نو دارای هیچگونه تمایز معنایی نیست. از آنجا که این واژه تنها در عنوان فصل بصورت وجه مصدری و در تمام موارد دیگر بصورت اسم معنی مورد استفاده قرار گرفته از این روی پریخانیان به تصور اینکه صورت بکار رفته درعنوان اشتباه است آنرا به تبع موارد دیگر بدون هیچگونه توضیح و اشاره‌ای به xwāstag-dārīh اصلاح کرده که البته نیازی به این کار نبوده است. نگاه کنید به: perikhanian 1980,P.150.

ارث از نظر لغوی یعنی بقاءِ و وارث در لغت یعنی باقی. «ارث» و «میراث» هر دو به یک معنی بکار می‌رود. در مورد ارث، فقها تعاریف سه گانه زیر را ذکر ارائه کرده‌اند:

الف) میراث عبارت است از آنچه که انسانی به مناسبت موت انسان دیگر اصالتاً استحقاق پیدا کند به جهت وجود نسب یا سبب.

ب) میراث عبارت است از حقی که از مردهٔ حقیقی یا حکمی به زنده حقیقی یا حکمی ابتدائاً منتقل گردد.

ج) ارث عبارت است از انتقال مال کسی به دیگری به رسم خلافت.

نگاه کنید به: جعفری لنگرودی ۱۳۸۴، صفحه ۲۱-۲۰.

بنابر ماده ۸۶۱ قانون مدنی «موجب ارث دو امر است: نسبت و سبب»، و نیز بنابر ماده ۸۶۲ اشخاصی که به موجب نسب ارث می‌برند سه طبقه‌اند:

۱ ـ پدر و مادر و اولاد و اولاد اولاد

۲ ـ اجداد و برادر و خواهر و اولاد آنها

۳ ـ اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد آنها

یکی از مهمترین موارد در موجبات سببی ارث زوجیت است، کمااینکه در ماده ۸۶۴ قانون مدنی آمده است که: «از جمله اشخاصی که به موجب سبب ارث می‌برند هریک از زوجین است که در حین فوت دیگری زنده باشد.»

در متون پهلوی واژه bahr به معنی «سهم و سهم الارث» و abarmānd به معنی «ماترک و میراث» و گاه نیز در معنی «وارث» بکار رفته است. abarmānd یا میراث می‌تواند به دو صورت تحقق یابد؛ یکی از طریق قیمومت یعنی abarmānd i pad sturīh که به موجب آن قیم در استفاده از ماترک، جانشین متوفی و مورث می‌شود؛ و دیگر از طریق تملک یعنی abarmānd i pad xwēšīh که به موجب آن وارث قانونی مالک ماترک مورث و متوفی می‌گردد.

در خصوص مسئله ارث نگاه کنید به: قانون مدنی ماده ۸۶۱-۹۵۵؛ جعفری لنگرودی ۱۳۴۶، صفحه ۲۸؛ در فقه امامیه نگاه کنید به ترجمه و تبیین شرح لمعه، جلد ۱۲، صفحه ۱۱۵-۳۸۹؛ لمعه دمشقیه جلد ۲، صفحه ۱۹۱-۲۲۰ ؛ ترجمه کتاب لمعه، دوره فقه امامیه، جلد ۲، صفحه ۱۹۲-۲۳۲؛ الروضة البهیه، المجلدالثانی، صفحه ۲۸۸-۳۲۷؛ در فقه اهل سنت نگاه کنید به. الفقه المنهجی، جلد ۲، صفحه ۲۶۷-۴۷۰؛ در مورد مسایل ارث در دین مزدیسنا نگاه کنید به مظاهری ۱۳۷۳، صفحه ۲۴۵-۲۶۳.

۲ ـ احتمالاً: مگر اینکه یکی از شریکان در ارث از سوی متوفی بی‌سبب سهم بیشتری نسبت به دیگران گرفته باشد. در این صورت در رابطه با پرداخت دیون متوفی از دیگران سهم بخواهد.

۳ ـ نگاه کنید به یادداشت ۳ فصل ۱۸ ترجمه حاضر.

۴ ـ نگاه کنید به بند ۳ همین فصل (60/1-3).

۵ ـ منظور این است که چنانچه مبلغی به عنوان گرفته شود و پس از پرداخت بخشی از آن، بخش دیگر فراموش شود، در هنگام تادیه بدهی باقیمانده وام معیار پرداخت خواهد بود.

۶ ـ ترجمه پریخانیان: کفار (= غیر زردشتی‌ها) ملزم به پرداخت تمام (بدهی بزرگ خانواده که زردشتی است نیستند بلکه این امر باید توسط جانشینان او انجام شود)، بنابراین آنها نیز وارث متوفی نمی‌شوند...

همانگونه که ملاحظه می‌شود اولاً متن پهلوی در بردارنده و مبین چنین تعبیری نیست، دوم اینکه واژه hamāg بکار رفته در متن بر تمام و همه بدهی دلالت ندارد بلکه در ترکیب با tōzišn به معنی «کاملاً ملزم به تادیه دیون» است، سوم اینکه اصلاً عبارت «ملزم به پرداخت همه بدهی بزرگ خانواده... هستند» یعنی چه؟ از این عبارت این

مفهوم برمی‌آید که کفار در چنین شرایطی ملزم به پرداخت بخشی از بدهی متوفی زردشتی هستند، که چنین مطلبی به هیچ وجه مبنای منطقی ندارد. نگاه کنید به perikhanian 1980,pp.154-155

۷ـ این بند در این جا دارای ریختگی است و در نتیجه نمی‌توان ترجمه درستی از آن به دست داد.

۸ـ منظور از «به همانگونه» مطلبی است که در بند ۱۲ همین فصل (61/3-5) آمده است.

۹ـ نگاه کنید به بند ۱۱ همین فصل (3-1-61).

۱۰ـ ترجمه پریخانیان: بنابر ارجاع به پیشگسر گفته شده است که چنانچه شهروند (= عضوی از همان جامعه مورد بحث) این عبارت را صریحاً اظهار نکند که «من وارث خواهم بود» در زمانی که مالی به او واگذار می‌شود، آنگاه او وارث نخواهد بود. اما پسر وارث می‌شود مگر اینکه رسماً اظهار کند که «من وارث نخواهم بود...»

همانگونه که ملاحظه می‌شود متن پهلوی بسیار صریح‌تر و روشن‌تر و قابل درک‌تر از ترجمه فوق است. در واقع در ترجمه متن پهلوی معمولاً نیازی به بیان تعبیر نیست زیرا مطلب پیچیده‌تر خواهد شد. نگاه کنید به perikhanian 1980,pp.154-155

۱۱ـ نگاه کنید به بند ۱۳ همین فصل (61/5-7)

۱۲ـ یعنی آن دختر پس از گرفتن سهم خود دیگر نمی‌تواند در مورد مالکیت بر چیز دیگر طرح دعوا کند.

۱۳ـ نگاه کنید به یادداشت ۳ فصل ۱۸ ترجمه حاضر.

۱۴ـ منظور قانونگزاران است.

۱۵ـ نگاه کنید به بند ۱۷ همین فصل (61/17-16)

۱۶ـ پایان این بند دارای افتادگی است و در نتیجه نمی‌توان ترجمه درستی از آن به دست داد.

۱۷ـ یعنی پذیرش دارایی پدر از سوی پسر و دختر ولو بعنوان قیمومت، بازهم در واقع به‌عنوان دریافت ارثیه محسوب می‌شود.

۱۸ـ در متن پهلوی: bē pad rāh i II kasīh.

۱۹ـ نگاه کنید به یادداشت ۱ فصل ۱۶ ترجمه حاضر.

۲۰ – ترجمه پریخانیان: چنانچه در خانواده‌ای یک پسر، یک دختر و بانوی خانه وجود داشته باشد، آنگاه شخص طلبکار اختیار دارد (خارج از خانه پدر) هر چیزی را که بخواهد از پسر و دختر مطالبه کند؛ ولی از بانوی خانه نمی‌تواند بخواهد... نگاه کنید به perikhanian 1980, pp.158-159. همانگونه که ملاحظه می‌شود این ترجمه به هیچ وجه نه تنها با

متن پهلوی مطابقت ندارد بلکه اصلاً مفهومی ندارد.

۲۱ - پریخانیان در ترجمه خود از این بند، یک بار از تادیه بدهی بصورت مشارکت بحث می‌کند، یک بار از تادیه دیون بصورت جدا از سوی پسر، دختر و بانوی خانه و در پایان بجای اینکه بنابر متن پهلوی که در این امر صراحت دارد، تنها دختر را مشمول قاعده تادیه بدهی متناسب با سهم الارث بداند، همه شریکان را داخل در این وضع دانسته است؛ در حالی که اولاً این تعبیر غیر منطقی است دیگر آنکه متن بصورت آشکار فقط دختر را داخل در این قاعده می‌داند. نگاه کنید به .perikhanian 1980,pp.158-159

۲۹

در اقرار مالکیت[۱]

۱ ـ در جایی نوشته شده است که چنانچه کسی اظهار کند که (فلان دارایی) متعلق به کسی است که مهرین مالکیت (او را) اقرار کند و مهرین نیز بگوید که مالکیت (آن چیز) از آن من است، اقرار او (در این خصوص) ملاک نیست بلکه اقرار جدید (در مورد مالکیت نفر دیگر) قانونی خواهد بود[۲].

۲ ـ چنانچه نیمه مالی به آذرفرنبغ و (نیمه) دیگر به مهرین متعلق داشته باشد و آذر فرنبغ در مورد نیمه (خویش) اظهار کند که متعلق به کسی است که مهرین مالکیت (او را) اقرار کند (و در این هنگام کاتب) اظهارات را این گونه نه نویسد که: «من آن نیمه آذرفرنبغ را واگذار کردم به کسی که (آذرفرنبغ) گفته بود که من مالکیت او را مشخص کنم»، بلکه این‌گونه بنوسید که: «من مالکیت آن مرد را اقرار کردم»، (بنابر اظهار دوم) آن نیمه (از دارایی) واگذار شده (همان است که به) خود (مهرین) تعلق دارد.

۳ ـ چنانچه کسی بگوید که «این مال (از آنِ) فرخ و نیز از آنِ کسی باشد که فرخ مالکیت او را اقرار کند» (آنگاه از) مالی که فرخ (در مورد آن) سخن می‌گوید نیمی به (خود) فرخ تعلق می‌یابد، (البته) چنانچه در مورد تعلق نیمی (از مال) به شخصی (دیگر) سخن بگوید و اگر (از تعلق بخشی از مال) به دو شخص (دیگر، یعنی در مجموع از سه سهم) سخن بگوید (آنگاه) یک سهم (از سه سهم به خودش) متعلق خواهد داشت.

۴ ـ چنانچه کسی آن‌گونه سخن گوید که «مالی را که (این) مرد اظهار داشته که به کسی تعلق داشته باشد که من مالکیت او را اقرار کنم»، مال از آنِ آن مرد خواهد بود (یعنی) متعلق به مردی است (که مشخص شده است).

۵ـ علاوه بر این در جایی نوشته شده است که چنانچه شخصی بگوید که (این دارایی) به کسی تعلق داشته باشد که مالکیت (او را تو) اقرار می‌کنی.... مالکیت (او را) اقرار کند آنگاه این امر معتبر است (و) باید به این امر توجه داشت.

۶ـ چنانچه بزرگ خانواده در رابطه با پادشازن (خود) سندی را مهر کرده باشد مبنی بر اینکه: «این مال از آنِ کسی باشد که تو مالکیت او را اقرار کنی»، و پس از آن وصیت کند و بنابر وصیت (آن) مال را به کسی بدهد و زن (آن) وصیت را تایید کند (و) یا (هیچگونه) اعتراضی روی آن نداشته باشد، آنگاه چنانچه زن مالکیت (آن) شخص را (در مورد آن مال) اقرار کند، به استناد آن اقرار آن مال (به آن شخص) می‌رسد[۳]، و به سبب عدم اعتراض (نتیجه امر) دگرگون نخواهد شد و به محض این‌که (زن) مالکیت کسی برمالی را اقرار کند، آن مال باز به او داده می‌شود، زیرا چون وصیت را تایید کرده است (دیگر) نمی‌تواند با آن تعارض کند.

۷ـ رادهرمزد گفته است که چنانچه مهرین بگوید که «این مال[۴] به کسی که فرخ مالکیت او را اقرار کند تعلق یابد» و پس از آن فرخ مالی چند را به داد ـ فرخ بفروشد و پیمان کند که چنانچه (آن ما را) پیوسته درست نگه ندارم (آنگاه) برده‌ای را که مهرین در مورد آن سخن گفت به تو تعلق یابد؛ و یا چنانچه بگوید که اگر آن مال را پیوسته درست نگه ندارم آنگاه مالکیت برده در رابطه با تو اقرار شده است، (در این صورت) اگر شخص مال را درست نگه ندارد (در نتیجه) برده به استناد آن اقرار واگذار می‌شود؛ بهرام گفته است که (در این مورد) باید بسیار تامل کرد.

۸ـ او این (مطلب) را نیز گفته است که چنانچه شخصی بگوید که «این (مال) از آن تو باشد تا زمانی که مالکیت آن را در رابطه با کس (دیگر) اقرار کنی»، (آنگاه) چنانچه کسی مالکیت (آن را در رابطه با کس دیگر) اقرار کند (آن مال باید به مالک اصلی) باز گردد[۵] و اگر (آن شخص در این مورد سخنی) نگوید، (آنگاه آن مال) در زمان حیات به او تعلق دارد و در نهایت به (مالک) اصلی باز می‌گردد[۶].

یادداشت‌ها: فصل ۲۹

۱ـ به نظر می‌رسد که این فصل باید به فصل کلی‌تری تحت‌عنوان «مالکیت» مربوط باشد، به‌هرحال هم وابسته بودن مطلب و هم محدود بودن موارد این احتمال را قویتر می‌کند. بحث مطرح شده در این فصل مربوط است به اقرار و تصریح مالکیت و نه مسئله مالکیت. بطور کلی در مسایل حقوقی مسئله اقرار بسیار اهمیت دارد تا جایی که باید گفت در بسیاری موارد اقرار به وقوع امری می‌تواند مهمترین دلیل اثبات محسوب شود، از این روی بنابر ماده ۱۲۵۸ قانون مدنی، اقرار در میان دلایل اثبات دعوی که عبارتند از: اقرار، اسناد کتبی، شهادت، امارات و قسم، جایگاه نخست را به خود اختصاص داده است. در ماده ۱۲۵۹ قانون مدنی آمده است: «اقرار عبارت از اخبار به حقی است برای غیر برضرر خود» به و نیز بنابر ماده ۱۲۶۰: «اقرار واقع می‌شود به هر لفظی که دلالت برآن نماید». در ماده ۲۰۲ قانون آیین دادرسی مدنی نیز تصریح شده که: «هرگاه کسی اقرار به امری نماید که دلیل ذی حق بودن طرف او باشد، دلیل دیگری برای ثبوت آن لازم نیست»؛ از این روی بنابر ماده ۱۲۷۵ قانونی مدنی «هرکس اقرار به حقی برای غیر کند ملزم به اقرار خواهد بود» و نیز براساس ماده ۱۲۷۶ همان قانون، «اگر کذب اقرار نزد حاکم ثابت شود آن اقرار اثری نخواهد داشت». بنابراین اقرار در هر موردی که صورت گیرد دارای اثری واحد خواهد بود و مالکیت نیز یکی از آن موارد است.

۲ـ یعنی او حق ندارد در شرایطی که به او اختیار تشخیص مالکیت داده شده و اقرار او را سند دانسته‌اند او خود را مالک اعلام کند. همانگونه که در مطالب فوق آمد، ماده ۱۲۵۹ قانون مدنی در تعریف اقرار تصریح کرده است که: «اقرار عبارت از اخبار به حقی است برای غیر برضر خود».

۳ـ در ماده ۳۷ قانون مدنی آمده است که: «اگر متصرف فعلی اقرار کند که ملک سابقاً مال

مدعی او بوده است، در این صورت مشارالیه نمی‌تواند برای رد ادعای مالکیت شخص مزبور به تصرف خود استناد کند مگر اینکه ثابت نماید که ملک به ناقل صحیح به او منتقل شده است.

۴ - بنابر مطالب بعدی همین بند، منظور از «مال» در سراسر بند «برده» است.

۵ـ وضعیت قبلی (Status quo ante) دوباره باید مستقر شود زیرا شخص دریافت کننده مال شرایط توافقنامه را که بموجب آن «مال» بدون حق واگذاری به شخص دیگر، به او داده شده نقض کرده است.

۶ـ این موردی است که در فقه اسلامی و حقوق مدنی به «عُمریٰ» شهرت یافته و آن عبارت از حق انتفاعی است که مدت آن برابر است با مدت عمر یکی از طرفین عقد یا شخص ثالث. بنابر ماده ۴۱ قانون مدنی: «عمری حق انتفاعی است که به موجب عقدی از طرف مالک برای شخص به مدت عمر خود یا عمر منتفع و یا عمر شخص ثالثی برقرار شده باشد.»

در این مورد نگاه کنید به. جعفری لنگرودی ۱۳۴۶، صفحه ۴۷۰؛ در فقه امامیه نگاه کنید به: ترجمه و تبیین شرح لمعه، جلد ۵، صفحه ۳۶۳-۳۶۷؛ ترجمه کتاب لمعه، دوره فقه امامیه جلد ۱، صفحه ۱۸۶؛ لمعه دمشقیه جلد ۱، صفحه ۱۹۹-۲۰۰؛ در فقه اهل تسنن نگاه کنید به: الفقه المنهجی جلد ۳، صفحه ۱۰۹-۱۰۸.

۳۰

در اشتراک در سهم

۱ ـ ..... آوُرد، این گونه گفته شده است که از سه سهم، دو سهم داده شده است[1].

۲ ـ چنانچه کسی بگوید که از دارایی متعلق به من، سه سهم مشترکاً به تو و مهرین تعلق یابد (آنگاه) بردادن سه سهم از چهار سهم (دارایی خویش) تصریح کرده است.

۳ ـ بهداد این‌گونه نوشته است که چنانچه کسی بگوید که: «من یک سهم از (این) دارایی را به تو دادم (آنگاه) بجز این که نیمی از (دارایی) به او برسد ـ چونانکه دبیر گفته است ـ در خوارستان[2] حکم (دیگری در این خصوص صادر) نخواهد شد؛ زیرا (شخص واگذار کننده) در مورد (مقدار) سهم مطلبی را روشن نکرده است؛ و اگر شخصی بگوید که: «من (از این دارایی) یک سهم به تو و یک سهم به تو دادم[3]»، آنگاه نیز (وضعیت) به همانگونه خواهد بود.

۴ ـ در جایی نوشته شده است که چنانچه شخصی بگوید که این دارایی مشترکاً به فرخ و مهرین (و) تو تعلق یابد، آنگاه همه دارایی (بطور کامل) باید داده شود.

۵ ـ چنانچه کسی بگوید که این دارایی مشترکاً به تو، فرخ و مهرین تعلق یابد، آنگاه از سه سهم یک سهم (به آن شخص) داده می‌شود، (به عبارت دیگر واگذار کننده باید) همه (دارایی را) در سهم(های) تعیین شده (به همانگونه که) اظهار کرده (به اشخاص بدهد) مگر اینکه (یکی از افراد ذینفع) اعتراض (کند).

۶ ـ بهرام گفته است که: چونانکه شنیدم در دیوان استانداران، چنانچه نوشته شده باشد که این دارایی همراه با آن دارایی (به نفع گنج) شایگان مصادره شده است (آنگاه) هر دو (دارایی در واقع) به حساب آمده است.

۷ـ چنانچه شخص بگوید که (این دارایی مشترکاً به آنان که) زن و فرزند من هستند (و یا آن که) زن و فرزند من خواهند شد (تعلق یابد آنگاه دارایی را) باید به هشت سهم (تقسیم) کرد.

۸ـ بهرام گفته است که چنانچه کسی بگوید که: «(این دارایی به) فرزندان زنی که در همسری من از او زاده می‌شوند اعم از (فرزندی که در حال حاضر) زاده است و یا (او را) خواهد بود، بجز آن که (در حال) زاده شده تعلق یابد (آنگاه دارایی را) باید به چهار سهم (تقسیم) کرد؛ ماه ونداد بزرگ ـ بودان گفته است که (دارایی را) باید به دو سهم (تقسیم) کرد.

۹ـ دختران هریک، یک سهم (دریافت می‌کنند) تنها (در صورت) یگانگی، (و) پسران (نیز) هر یک یک سهم تنها (در صورت) دوگانگی.

۱۰ـ چنانچه شخصی بگوید که: «این دارایی به فرزندان تو تعلق داشته باشد ولی (تنها یک) فرزند (وجود داشته باشد در این مورد) در جایی نوشته شده است که همه (دارایی به آن فرزند) می‌رسد، زیرا یکی نیز (برای بهره‌مند شدن از آن دارایی همانقدر) شایسته است (که همه فرزندان) شایسته‌اند[۴]؛ و بهرام گفته است که بنابر مقررات حقوقی این امر صورت نمی‌پذیرد.

یادداشت‌ها: فصل ۳۰

۱ ـ بنظر می‌رسد که این سطر به مسئله دیگری مربوط بوده که مطالب آن افتاده است. به‌هرحال بخش اساسی و پیشین مطلب مذکور از میان رفته و از این روی نمی‌توان ترجمه روشنی از آن بدست داد.

۲ ـ در مورد واژه xwāristān نگاه کنید به یادداشت شماره ۱ فصل ۹ ترجمه حاضر.

۳ ـ منظور از tō دوم در این بند اشاره به شخص سوم است در واقع در این بند شخص دو مخاطب دارد.

۴ ـ در متن پهلوی: čē ēk-iz wih wihān ؛ پریخانیان در ترجمه خود این بخش از متن را ترجمه نکرده و با نشانه سئوال ابهام خود را بیان داشته است. نگارنده نیز ترجمه خود را نه به اعتبار ساختار جمله بلکه به اعتبار مطلب و مفهوم آن انجام داده است.



درگزینش و اظهار پذیرش[1]

۱ ـ چنانچه کسی بگوید که «آنچه راکه تو برگزینی یا آنچه راکه تو بخواهی یا آنچه راکه تو به پسندی (و) یا آنچه راکه تو را بایسته است». هر چهار (مورد) برابر است؛ و چنانچه (شخص) پذیرش (خود را) اظهار نکند و بمیرد، آنگاه وراث (او) باید پذیرش (خود را) اظهار کنند.

۲ ـ چنانچه کسی بگوید «آنچه راکه تو بگویی، به تو تعلق یابد»، (انتقال) شایسته نیست، مگر هنگامی که (آن شخص) بگوید.

۳ ـ چنانچه کسی بگوید «(از) دارایی متعلق به من (آنچه که) باندازه ۲۰۰ (در هم) بها می‌ارزد، (اگر) تو بگویی از آنِ تو باشد»، (آنگاه) در یک زمان و (آنهم) در رابطه با مالی با ارزش ۲۰۰ (در هم) بها می‌تواند (پذیرش خود را) اظهار کرده و بگوید.

۴ ـ چنانچه کسی بگوید که «دارایی از آن من و (هر آنچه که) به اندازه ۲۰۰ (درهم) بها می‌ارزد مال تو باشد» (آنگاه) در یک زمان و (آنهم) در رابطه با مالی با ارزش ۲۰۰ (در هم) بها می‌تواند (پذیرش خود را) اظهار کند.[2]

۵ ـ چنانچه کسی بگوید که: «(از) دارایی من، آنچه راکه مهرین برگزیند و به انداز ۲۰۰ (درهم) بها بیارزد از آنِ مهرین باشد» (آنگاه) اگر مهرین آن گزینش را برابر با ۷۰ (در هم) اظهار کند، و در مورد گزینش دیگر (مربوط به باقیمانده دارایی)، خود (چیزی) نگوید، بلکه (حق گزینش خویش را) به فرخ دهد، (آنگاه چنانچه) فرخ گزینش (خود را) اظهار کند معتبر است.

۶ ـ آن چیزهایی به وراث (شخص متوفی) می‌رسد که به سود (وراث) باشد در غیر این‌صورت

آن‌چه که به سود نیست، به وراث نمی‌رسد.

۷ـ چنانچه کسی بگوید که «دارایی من، اگر مهرین آن را برگزیند، از آنِ مهرین باشد»، آنگاه، (صاحبنظران در این خصوص) گفته‌اند که (چنانچه) مهرین گزینش (خود را) اظهار نکند و (یا) فوت کرده باشد، (حق) اظهار گزینش و مالکیت دارایی را باید داد به وراث مهرین.

۸ـ (حق) گزینشی که به وراث می‌رسد آن است که کسی بگوید که: «اگر تو بر گزینی، این دارایی مال تو باشد»، یا آن که بگوید که: «(از) دارایی متعلق به من، آنچه که تو برگزینی مال تو باشد»، (آنگاه) کسی که آن (اختیار) گزینش به او داده شده، حق دادن آن (اختیار) گزینش به کس (دیگر) را دارد.

۹ـ چنانچه آذر فرنبغ مالی (برابر با) ۲۰۰ (درهم) از فرخ و مهرین وام بستاند و این چنین پیمان کند که: «چنانچه آن مال (وام گرفته شده) پس داده نشود، (از) دارایی متعلق به من هر آنچه شما برگزینید که برابر با ۲۰۰ (درهم) بها می‌ارزد به شما تعلق یابد (و) یا آنگونهٔ که مایلید اختیار دارید (که آنرا) به گروگانی (خود) در آورید»، و پس از آن مهرین فوت کند، و در خانواده (او) صغیرانی باشند و (از آن پس) سالار صغیران خانواده، فرخ باشد و فرخ (در دادگاه) مدعی شود که «من (مراتب) گزینش و نیز سالاری بر (این) خانواده را به جهت (رفاه حال) صغیران اظهار می‌کنم»، (در این مورد) از (قول) سیاوش و راد ـ هرمزد این چنین گفته شده است که «تا صغیران، کبیر شوند، آن گزینش شایسته اظهار نیست، باید توجه داشت که هنگامی که یکی (از صغار) به بلوغ برسد و یا همه صغار به بلوغ برسند می‌توان (موارد فوق را) اظهار کرد.

۱۰ـ علاوه بر آن، این حکم نیز نوشته شده است که «آن (اختیار) گزینشی به وراث می‌رسد که بنابر منفعت باشد و چنانچه در آن خانواده پسر و دختر بالغ و (نیز) بانوی خانواده‌ای وجود داشته باشد، (آنگاه) آنها به اتفاق باید اظهار پذیرش کنند زیرا اگر دارای خواسته‌های متفاوت باشند، دارایی (شخص متوفی به آنها) نمی‌رسد؛ (به این امر) باید توجه داشت.

۱۱ـ چنانچه کسی با شخصی پیمان کند که «بهمان چیز را در برابر این مقدار پول به تو می‌دهم» و چنانچه آن شخص آن چیز را بخواهد (آن کس) بگوید که «من مالی از (این) نوع را نمی‌توانم (به تو) بدهم، بلکه مال دیگری را در برابر آن مقدار پول به تو می‌سپارم»، و سپس (شخص) موافقت (خود را) با پذیرش[۳] (؟) همان نوع اعلام کند، (در این خصوص) از (قول) راد گفته شده است که حتی اگر (آن شخص چیز) دیگری (از همان نوع) داشته باشد حق ندارد که (آنرا) واسپارد ولی چنانچه (نفر دیگر موافقت (خود

را) با پذیرش[۳] (؟) (چیز) دیگر اظهار کند (آن چیز را در برابر) آن مقدار پول باید واسپارد[۴].

۱۲ ـ چنانچه کسی وام بستاند و پیمان کند که «از دارایی متعلق به من آن را که تو برگزینی و به اندازه بهای مال (مورد وام) بیارزد، در گرفتن آن مال ذیحق هستی»، (آنگاه آن شخص) می‌تواند در دو مرحله گزینش (خود را) اظهار کند و مال (مورد نظر) را بگیرد[۵].

۱۳ ـ و چنانچه کسی بگوید که « (از) دارائی متعلق به من، برابر با آنچه که مال (مورد وام در) بها بیارزد حق داری باز پس بگیری» (آنگاه مخاطب) در دو مرحله (در انجام این ا مر) حق دارد؛ ولی اگر نیمی (از طلب را بصورت) مال بگیرد (و) نیمی (دیگر را بصورت) در هم بخواهد، این حق را ندارد.

۱۴ ـ و در جایی نوشته شده است که چنانچه کسی بگوید که از دارایی متعلق به من آنچه که برابر ۷۰ (در هم) بیارزد و توبر گزینی از آنِ تو باشد» چنانچه (مخاطب) نخست گزینش (خود را در مورد) مالی برابر با ۱۰ (درهم) بها و سپس گزینش (خود را) در مورد (مقدار) دیگر (باقیمانده) در یک مرحله اظهار کند، ذیحق است.

۱۵ ـ در جایی نوشته شده است که چنانچه کسی بگوید که «(از) دارایی متعلق به من آنچه که به بهایی برابر با ۷۰ (درهم) بیارزد و تو برگزینی، از آن تو باشد» چنانچه (مخاطب) گزینش (خود را) در مورد مالی که برابر با ۱۰ (درهم) می‌ارزد و بیشتر نمی‌ارزد اظهار کند، معتبر است، حتی اگر (برای) ۷۰ (درهم) ۱۰ بار نیز (گزینش خود را) اظهار کند، شایسته است[۶]: علاوه بر آنچه در بالا نوشته شد (بازهم) باید توجه داشت.

۱۶ ـ در جایی نوشته شده است که چنانچه کسی بگوید «(از) دارایی متعلق به من آنچه که برابر با ۲۰۰ (درهم) بها بیارزد و تو (آن را) بخواهی، از آنِ تو باشد» و کسی که (این مطلب) به او گفته می‌شود پذیرش (خود را) اعلام کند و (مراتب) پذیرش را تایید کند[۷]، (آنگاه) دارایی به کسی تعلق دارد که پذیرش (خود را) اعلام کرده است.

۱۷ ـ چنانچه کسی بگوید که (از) دارایی متعلق به من که برابر با ۲۰۰ (در هم) بها بیارزد (و فلان) مرد (آن را) برگزیند، به تو تعلق یابد»، و (آن) مرد پذیرش (خود را برای گزینش مال) اعلام نکند آنگاه باید (مالی را به ارزش) ۲۰۰ (درهم) مشخص کرد و (آنرا به مخاطب) و اسپارد زیرا (شخص واگذار کننده) برابر با آن مقدار پول ملزم به تادیه است.

۱۸ ـ چنانچه کسی بگوید که آن چه را که (آن) مرد برگزیند، مال تو باشد.... [۸]

یادداشت‌ها: فصل ۳۱

۱ ـ این فصل مربوط می‌شود به حقوق گوناگونی که برای اشخاص نسبت بـه امـوال غـیر براساس اقرار و توافق مالک از یک سوی و گزینش و اظهار پذیرش مخاطب از سـوی دیگر تحقق می‌یابد.
این فصل بطور منطقی دنباله و مکمل دوفصل گذشته یعنی فصل ۲۹ (در اقرار مالکیت) و فصل ۳۰ (در اشتراک در سهم) است، زیرا بنابر مطالب این فصل و موضوع آن به نظر می‌رسد که فصل مذکور به اعتبار مفهوم از نوعی مالکیت و انتقال دارایی بحث می‌کند که به همان اندازه که به توافق واگذار کننده وابسته است به گزینش و اعلام پذیرش مخاطب و یا حتی شخص ثالث نیز مربوط می‌شود.
۲ ـ نگاه کنید به بند ۳ همین فصل در ترجمه حاضر (66/6-8)
۳ ـ واژه در متن پهلوی بصورت   یک بار در بـند ۱۱ هـمین فـصل (67/13-68/1) و یک بار نیز در بند ۱۲۸ فصل ۴۲ (108/6-8) ترجمه حاضر بکار رفـته است. از آنجاکه قرائت و به تبع آن مفهوم واژه نامعلوم است، از این روی ترجمه روشنی نمی‌توان از آن جمله به دست داد. پریخانیان در 67/13-17 واژه را بصورت پهلوی یعنی   با نشانه ابهام و احتمال بدون هیچگونه قرائتی آورده و در ترجمه نیز از آن گذشته است. ولی در 108/6-8 آن را ضمن قرائت قطعی بصورت bizišk (> SY >)، با احتمال به «پزشک» ترجمه کرده است. این در حالی است که وی بار دیگر در واژه نامه خود به‌صورت قطعی آنهم با اشتقاق روی واژه بحث کرده و در فهرست واژه‌های دارای قرائت ناشناخته و مبهم دوباره واژه مربوطه را در دو مدخل وارجاع مختلف آورده است.
ماتسوخ نیز ضمن قرائت احتمالی واژه بصورت HSN> و نیز بر شمردن آراءِ و نـظرات دیگران در نهایت آنرا به «پذیرنده، دریافت کننده» ترجمه کرده است.

بلسارا نیز واژه را بصورت > sy > به معنی «آسیا» آورده است. نگاه کنید به:
perikhanian 1980,pp.168-169,240-241,345,411; Macuch 1993, P. 448, 452, 457-458, 672; Bulsara 1937, PP. 378 - 379.

۴ـ مطالب این بند احتمالاً دارای افتادگی و از هم گسیختگی است، از این روی نمی‌توان ترجمه درستی از آن به دست داد.

۵ـ نگاه کنید به بندهای ۱۵-۱۳ همین فصل در ترجمه حاضر (68/4-6,68/6-8,68/9-12)

۶ـ یعنی کسی که به او اختیار گزینش داده شده برابر با ۷۰ درهم حتی می‌تواند ۱۰ بار اظهار گزینش کند البته مشروط بر اینکه در مجموع از ۷۰ درهم تجاوز نکند.

۷ـ در متن پهلوی: gowēd kāmag

۸ـ متن در اینجا دارای افتادگی است و در نتیجه نمی‌توان ترجمه درستی از آن بدست داد.

۳۲

در فرزند خواندگی[۱]

۱ـ .... اینگونه (و با این عبارت) به دختر خوانده داده می‌شود که «دختری از تو...» (در این صورت) کسی در دادن (چیزی) به دختر خوانده بدون رضایت آن دیگری اختیار ندارد.

۲ـ علاوه برآن نوشته شده است که چنانچه شخصی اظهار کند که: «من این برده را هر دوسال (در میان) یک‌سال[۲] به مهرین دادم»، آن برده را مگر با توافق متقابل[۳] نمی‌توان آزاد کرد و اگر یکی (از دوطرف) سهم خویش را با خرسندی آن دیگری آزاد کند[۴] (در این صورت) باید توجه داشت (که برابر با) همان شیوه (برده) آزاد است[۵].

۳ـ و چنانچه کسی اظهار کند که: «من (این) مال را برای قیمومت هر دوسال (در میان) یک‌سال به فرخ و یک‌سال به مهرین دادم»، (آنگاه) فرخ و مهرین (هریک) جداجدا (بنابر) قیمومت نسبت به آن مال، (مالک) خواهند بود. و اگر (قیمومت) از طریق قهری (و طبیعی حاصل شده باشد آن دارایی) بنابر (قیمومت) قهری به مالکیت مردی در می‌آید (که) از این طریق به مالکیت (رسیده باشد) و از (هر) طریق دیگر (دارایی تنها) بنابر قیمومت (به او) می‌رسد. (به این امر) باید توجه داشت.

۴ـ در جایی نوشته شده است که سالاری خانواده پدر[۶] به پسر خوانده نمی‌رسد.

۵ـ دارایی از پدر به خانواده پسر خوانده که در هنگام زندگانی پدر فوت کند، چونانکه پوسان ـ وِهِ برز ـ آذرفرنبغان نیز تصریح کرده، به ارث می‌رسد.

۶ـ دختر خوانده وارث برادر نمی‌شود.

۷ـ (فرزند) خوانده صغیر که پدرش در گذشته است، چونانکه بهرامشاد و راد ـ هرمزد گفته‌اند (به قیمومت خویشان) پدر (که او را) پذیرفته‌اند (در می‌آید).

۸ ـ پسر خوانده که دارایی پدر خوانده را بنابر ارث بگیرد و در اختیار داشته باشد، ملزم به تادیه بدهی (پدر) است (و) چنانچه پیش از پدر خوانده بمیرد (از او) به پدر خوانده ـ چونانکه از (قول) سیاوش نوشته شده است، مشروط بر اینکه او را زن و فرزند صغیری باشد ـ ارث می‌رسد؛ اما اگر در آن (خانواده) تنها پسر بالغی باشد آنگاه به او (ارث) نمی‌رسد.

۹ ـ چنانچه کسی پسر صغیر (خود را) به پسر خواندگی (به شخص دیگری) بدهد (و) یا (او را) به بهایی بفروشد، و او راکس دیگری نباشد، (برای او) باید قیم گمارد.

۱۰ ـ دختر مگر هنگامی که پدر او را به دختر خواندگی بدهد، حتی اگر کسی (تمایل داشته باشد که) او را به دختر خواندگی بپذیرد، وجهه قانونی ندارد و (نیز) او از پدر خوانده ارث نمی‌برد.

۱۱ ـ چنانچه کسی شهروندی را به پسر خواندگی بپذیرد و چونانکه بهرام گفته است، در آن هنگام او وارث (پدر خوانده خود) خواهد بود مشروط بر اینکه مراتب پسر خواندگی او را بجای آورد؛ زیرا توانمندی در انجام مراتب پسر خواندگی (تنها) این چنین نیست که (او) زنی راکه قیم خانواده است به پادشازنی بپذیرد؛ و یاکسی بگوید که: «من (تو را) به پسر خواندگی پذیرفتم و از دارایی من یک سهم مشترکاً به تو و زن و فرزند من تعلق یابد»؛ (در این وضعیت) چنانچه آن شخص بنابر مراتب پسر خواندگی دارایی (خود) را به کسی واگذار کند که آن کس مراتب پسر خواندگی را نسبت به او بجا نیاورد، از این روی آن دارایی (به او) نمی‌رسد.

چونانکه ماهدادگشنسبِ جان ـ افزود گفته است، اگر شوهر در رابطه با زن چگر (خود) اظهار کند که: «من (تو را) به پادشا زنی پذیرفتم» (آنگاه) بنابر حُکمی که در دارابگرد صادر شده است، دارایی (شوهر) به‌عنوان ارث به او می‌رسد.

۱۲ ـ دارایی فرزند خوانده صغیری که فوت شود ـ چونانکه از (قول) راد هرمزد نوشته شده است ـ به پدر قانونی (خود) می‌رسد و علاوه بر آنچه که گفته شد (شرط دیگر این است) که پسر خوانده بدون قوم و خویش باشد.

۱۳ ـ و علاوه برآن چه که نوشته شد این‌که برای قیمومت پسر خوانده ـ مشروط بر اینکه اینگونه (و با این عبارت به پسر خواندگی) داده شده باشد که «تو نیز پسر (خوانده او هستی)» ـ پدر قانونی (او) است، و چنانچه اینگونه (به پسر خواندگی) داده نشده باشد (برای قیمومت او) پدر خوانده سزاوارتر است. (به این امر) باید توجه داشت.

۱۴ ـ راد ـ هرمزد گفته است که چنانچه مهرین شهروندی را به پسر خواندگی بپذیرد و به او دارایی دهد (و سپس)آن دارایی را به (شادی) روان اختصاص دهد، وام مهرین را باید از

دارایی (اختصاص یافته به شادی) روان تادیه کرد، مگر آن که شخص مراتب پسر خواندگی مهرین را بجای آورد.

۱۵ ـ چنانچه کسی بگوید که «(این) دارایی متعلق به فرزند تو باشد» (در این خصوص) در جایی اینگونه نوشته شده است که (آن دارایی) به پسر خوانده نیز تعلق خواهد داشت.

۱۶ ـ مردگ نوشته است که سالاری خانواده پدر خوانده به پسر خوانده نمی‌رسد، مگر اینکه تنها کس (او) باشد و (یا اینکه) از سوی پدرخوانده به قیمومت منصوب شده باشد. زیرا سزاواری او برای قیمومت و سالاری بنابر «پسر خواندگی قانونی» و (یا) «برادری قانونی» شایسته است نه از سوی بیگانگان[۷].

یادداشت‌ها: فصل ۳۲

۱ ـ فرزند خواندگی فرایندی حقوقی است که به موجب آن نوعی رابطه صوری پدری - فرزندی میان فرزند خواه و فرزند خوانده شکل می‌گیرد و طبعاً این رابطه مانع برخورداری فرزند خوانده از حقوق خود در خانواده واقعی نمی‌گردد. قانون فقط برای ایرانیان غیر شیعه فرض وجود فرزند خواندگی را کرده است. در قانون اسلام فرزند خواندگی وجود ندارد. در ایران باستان فرزند خواندگی همانند ازدواج و امور دیگری از این دست منشاءِ دینی دارد و برای شخصی که دارای فرزندی نیست و یا اصلاً نمی‌تواند به هر دلیل فرزندی داشته باشد امری واجب محسوب می‌شود. کما اینکه در میان انواع گوناگون ازدواج‌های رایج در ایران باستان ازدواج‌های از نوع ēnōkēn و نیز stūr-zanīh صرفاً جهت تامین فرزند ناداشته اتفاق می‌افتاده است. در این خصوص نگاه کنید به فصل ۷ ترجمه حاضر و نیز یادداشت‌های شماره ۳ و ۲ همان.

در کتاب صد در نثر، در هجدهم آمده است:

(۱) اینکه مردمان راجهد باید کردن تا در جوانی زن بکنند و فرزند زایند (۲) و زنان را همچنین به شوهر کردن رغبتی می‌باید که بود (۳) چه در دین پیداست که هر کار و کرفه که فرزند کند پدر و مادر همچنان بود که به دست خویش کرده باشند (۴) معنی پور آنست که یعنی پول که بدین پول بدان جهان رسند (۵) اگر کسی را فرزند نباشد «بریده پول» خوانند یعنی راه آن جهان به وی بریده است و بدان جهان نتواند رسیدن (۶) برسر چینودپل بماند اگرچه بسیار کار کرفه کرده باشد به چینودپل گذر نتواند کردن و حساب و شمار او نکنند (۷) و هر امشاسفندی که آنجا فرا رسد اول این سخن پرسد که بدان جهان عوض خویش پدید آورده‌ای یا نه (۸) چون نیاورده باشد بروی بگذارند و روان او برپل پردرد و غم آنجا بماند. (۹) مثالش چنانکه کسی در بیابانی بود و بیم دد و دام بود و بدان

نزدیکی شهری خویش بود و رود آب در پیش بود و بدان رود گذر نشاید کردن پُلی بود میان در افتاده و بدان شهر نتواند رسیدن همیشه در آن حسرت باشد که کاشکی پل درست بودی. (۱۰) کار به فرزندان برین جمله است (۱۱) پس دادار اورمزد بر مردمان به بخشود تا اگر کسی باشد که او را علت آسمانی بود و فرزندش روزی نباشد او را بفرمود تا کسی روان دوست را سُتُری خویش کند و به فرزندی بپذیرد (۱۲) چه هرگاه که کسی را بگماشت آن کس به جایگاه فرزند باشد و هر کار کرفه که او کند همچنان بود که به دست خویش کرده باشد....» در روایات داراب هرهزدیار نیز طی پرسش و پاسخ‌های گوناگون و طرح مسایل و شرایط مختلف به موضوع فرزند خواندگی پرداخته شده است.
نگاه کنید به: جعفری لنگرودی ۱۳۴۶ صفحه ۴۹۷؛ مظاهری ۱۳۷۳ صفحه ۱۶۵-۱۸۱؛
Dhabhar 1909,pp.15-16; Unvala 1922, voI , P.174.

۲ ـ در متن پهلوی: har II sāl ē sāl «هر دوسال، یک سال»

۳ ـ منظور، شخص واگذار کننده و مهرین است و خود برده در این میان نقشی ندارد.

۴ ـ منظور سهم خویش از حقوق مربوط به آن برده است.

۵ ـ منظور از «برابر با همان شیوه» این است که چون در آغاز، قرار بر این بوده که برده هر دوسال در میان یک سال از آن مهرین باشد، حال چنانچه مهرین که یکی از دو طرف اصلی است سهم خود از حق بهره‌برداری و مالکیت برده را بخشیده باشد، در واقع برده هر دوسال در میان بطور کامل آزاد خواهد بود.

۶ ـ پریخانیان در متن خود واژه pādixšāyīhā را به pid افزوده و ترکیب Pid i padixšāyīhā را ساخته و آنرا «پدر واقعی» معنی کرده است. البته علت این اصلاح از سوی پریخانیان وجود ترکیب pid i pādixšāyīhā در برابر pid id padīriftag در متون حقوقی ـ فقهی پهلوی است. نکته مهم در این خصوص این است که افزودن pādixšāyīha در این بند، به نظر نگارنده توجیه ندارد زیرا اولاً اگر منظور چنین ترکیبی بود به سبب اهمیت آن در متن به کار می‌رفت کما اینکه در موارد دیگر به کار رفته است و دیگر اینکه باتوجه به ترجمه پریخانیان از این بند که آورده است: «در جایی نوشته شده است که سالاری بر خانواده پدر واقعی به پسر خوانده نمی‌رسد» بی‌توجیه بودن این افزایش را در می‌یابیم زیرا در این بند منظور پدر واقعی پسر خوانده نیست چه اگر منظور این بود باید دانست که بی‌تردید با پذیرش رابطه فرزند خواندگی حقوق فرزند خوانده در خانواده واقعی خود نفی نمی‌شود (نگاه کنید به یادداشت شماره ۱ همین فصل)؛ و چنانچه منظور پدر فعلی فرزند خوانده باشد، در این صورت نیز نمی‌توان آن را به عبارت «پدر واقعی» اصلاح کرد.

بهرحال نکته حقوقی مهم در این بند که یک بار نیز در بند ۱۸ فصل ۱۵ (26/12) ترجمه حاضر آمده، این است که پسر خوانده نمی‌تواند سالاری خانواده پدری (و البته پدر خوانده) را به عهده بگیرد مگر تحقق دو وضعیت: یکی زمانی که تنها کس پدر خوانده باشد و یا اینکه از سوی پدرخوانده به قیمومت منصوب شده باشد. در این خصوص نگاه کنید به بند ۱۶ همین فصل ؛ نیز بند ۱۸ فصل ۱۵ (26/12) و یادداشت شماره ۱۲ همان فصل در ترجمه حاضر.

۷ـ ماتسوخ و بلسارا این واژه را «pidarān ، پدران» قرائت کرده‌اند که بنابر مندرجات همین بند به هیچ وجه نمی‌تواند توجیه داشته باشد. نظر نگارنده براین است که قرائت احتمالی پریخانیان از این واژه یعنی anĪtarān به معنی «بیگانگان» کاملاً درست می‌نماید. در واقع عبارت nē az kust i anĪtarān «نه از سوی بیگانگان» در این بند براین مطلب تاکید دارد که سالاری و قیمومت پسر خوانده بر خانواده پدر بجز تنها کس پدر خوانده بودن و یا انتصاب او از سوی همان پدر خوانده، فقط از طریق «پسر خواندگی قانونی» یا «برادری قانونی» اثبات می‌شود و نه از طریق شیوه‌های غیر متعارف و یا از سوی غیر خویشان نسبی درجه یک. بویژه اینکه در برابر این عبارت، عبارات az kust i xwēšāwandān و az kust i nabānazdištān به معنی «از سوی خویشاوندان، از سوی نزدیکان» نیز در متون حقوقی ـ فقهی و غیره پهلوی به کار رفته است. نگاه کنید به:

Macuch 1993, PP.466,469,475-476; Bulsara 1937, PP.392-393; perikhanian 1980, PP.174-175, 336.

۳۳

در غرامت[1] و تاوان دادن واشوداد و نیز ناتوانمندی (دروفای به) عهد و پیمان

۱ ـ چنانچه کسی بگوید که «انیران روز این چیز را در حضور دادور به تو خواهم داد (و) اگر ندهم تاوان (آنرا) خواهم داد»، (و) چنانچه براین اساس عهد کند (طرف مقابل) باید سه روز به جهت این اظهار صبر کند و اگر کسی بگوید که «(این چیز را به تو) خواهم داد و اگر (کاری) غیر از (این) کنم تاوان (آنرا) خواهم داد»، به محض اینکه شخص (کاری) غیر از (آنچه که) در عهدنامه مقرر نموده، انجام دهد (طرف مقابل) باید سه روز جهت این اظهار صبر کند.

۲ ـ چنانچه کسی بگوید که «در بَهمان ماه و بَهمان روز از (دارایی) خویش ۲۰۰ (درهم) به تو خواهم داد و اگر ندهم تاوان (آنرا) خواهم داد»، به محض اینکه (در عهدنامه) غرامت یا تاوان مقرر کند، اصل (پول) و غرامت (هر دو باهم) در آن (عهدنامه باید منظور شود) و چنانچه اصل (پول) را به اشو داد اختصاص دهد اما غرامت را (در عهدنامه) مقرر کند آنگاه هر دو را باید داد و اگر کسی بگوید که: «من باید ۲۰۰ (درهم) به تو بدهم و (آنرا) در بهمان روز خواهم داد و اگر ندهم ۳۰۰ (درهم بعنوان تاوان آن) خواهم داد»، آنگاه هر دو را باید داد.

۳ ـ چنانچه کسی بگوید که: «(من) در حضور دادور ۲۰۰ (در هم) به تو خواهم داد و اگر ندهم ۳۰۰ (در هم به عنوان تاوان) خواهم داد»، چنانچه در آن هنگام (آن پول را) ندهد، تنها (پرداخت) ۳۰۰ (درهم) را باید در آن (عهدنامه منظور کند) زیرا او اصل (پول) را به اشو ـ داد اختصاص داده است و (تنها) غرامت را (در عهدنامه) مقرر کرده است. برخی (از صاحب‌نظران) گفته‌اند که اگر کسی بگوید که «من ۱۰۰ (درهم) در بَهمان روز خواهم داد

و اگر (آن را) ندهم اینگونه عمل می‌کنم که ۲۰۰ (درهم غرامت) دهم»، (آنگاه) غرامت (نیز در پیمان نامه) مقرر شده است و (اصل پول) هنگامی به اشوداد اختصاص می‌یابد که آن (شخص) بگوید که «یا در بهمان روز ۲۰۰ (درهم) می‌دهم و یا این چنین خواهم کرد»

۴ ـ مردگ این‌گونه نوشته است که چنانچه کسی بگوید که: «یا در هرمزد روز (این) اسب را بتو می‌سپارم و یا تاوان (آنرا) خواهم داد»، (در این خصوص) برخی (از صاحبنظران) اینگونه گفته‌اند که اگر پیش از (فرا رسیدن) هرمزد روز اسب بمیرد (آنگاه) تاوان (معین شده) نیز باید پرداخت شود.

۵ ـ علاوه بر آن پوسان وِه برز ـ آذر فرنبغان گفته است که چنانچه کسی بگوید که «تا (من) از اسورستان باز آیم این دارایی مال تو باشد» و او در اسورستان بمیرد آنگاه (آن) دارایی (به مخاطب) نمی‌رسد؛ و دادفرخ ـ مربودان گفته است که (دارایی به مخاطب) باز می‌رسد زیرا این وضع همچنان است که شخص بگوید که «تا من به اصل (خود) باز آیم (این مال را) تو (در مالکیت) داشته باش»، (در این حال) چنانچه بمیرد (این واقعه را) باید باز آمدن به اصل پنداشت.

۶ ـ علاوه بر آنچه که در بالا نوشته شد این که چنانچه کسی بگوید که «یا در بَهمان روز فرخ را به تو می‌سپارم و یا ۲۰۰ (درهم غرامت) خواهم داد»، و در بَهمان روز در سپاردن فرخ ناتوانمند باشد، بی‌تقصیر است ؛ و چنانچه پس از آن (در وفای به عهد) به توانمندی برسد آنگاه نیز نه در سپاردن شخص و نه در دادن ۲۰۰ (در هم غرامت) الزام ندارد؛ (به این امر) باید توجه داشت.

یادداشت‌ها: فصل ۳۳

۱ ـ در متن پهلوی anwān(?) > nw> n «غرامت». برای توضیحات مربوط به این واژه، نگاه کنید به: perikhanian 1980, P.336 ؛ نیز، فصل ۱۶ بند ۴ (30/8-11) و یادداشت شماره ۶ همان فصل و همچنین بند ۹ همان فصل (31/1) در ترجمه حاضر.

۳٤

در اجاره[1]

۱ ـ چنانچه کسی بگوید: «این ملک را به ۴۰۰ (درهم) به تو اجاره خواهم داد»، اگر (حتی) به هیچ وجه سودی نیز (در این اجاره) نباشد اجاره (بها) را باید بطور کامل پرداخت کرد.

۲ – چنانچه کسی بگوید: «من بابت اجاره (این) ملک ۵۰ (درهم) به تو خواهم داد» (آنگاه) چنانچه از ملک مورد اجاره ۵۰ (درهم) سود حاصل شود (مستاجر) هرچه قدر سود (بدست آورد) باید (به موجر) بدهد.

۳ ـ چنانچه شخصی ملکی را به عنوان اجاره بپذیرد، (در این خصوص) در جایی نوشته شده است که در سالی که به اصل (دارایی) گزند رسیده است سود[2]...

یادداشت‌ها: فصل ۳۴

۱ ـ اجاره عقدی است که به موجب آن منفعت عین یا نیروی کار یک طرف در برابر مبلغی در اختیار طرف دیگر قرار می‌گیرد.
بنابر ماده ۴۶۶ قانون مدنی «اجاره عقدی است که به موجب آن مستاجر مالک منافع عین مستاجره می‌شود. اجاره دهنده راموجرو اجاره کننده را مستاجر و مورد اجاره را عین مستاجره گویند».
نگاه کنید به: جعفری لنگرودی ۱۳۴۶ صفحه ۶ ؛ ترجمه کتاب لمعه، دوره فقه امامیه جلد دوم صفحه ۸-۱؛ لمعه دمشقیه، جلد دوم صفحه ۱۵-۷؛ ترجمه تبیین شرح لمعه، جلد ۸ ، صفحه ۷۵-۹؛ در فقه اهل تسنن نگاه کنید به: الفقه المنهجی، المجلد الثالث، صفحه ۱۴۲-۱۲۱؛ الروضته البهیه، المجلدالثانی، صفحه ۱۱-۲؛ و نیز: perikhanian 1980, P.390.

۲ ـ علاوه بر اینکه این فصل خود ناقص به نظر می‌رسد، این بند نیز از اینجا به بعد دارای افتادگی است و نمی‌توان ترجمه درستی از آن بدست داد.

۳۵

در درآمد[۱]

۱ ـ .... هستند، که برای همیشه بنابر اشوداد به تو داده می‌شود؛ چنانچه دختری شوهر کرده باشد، بدون درآمد تن به زناشویی (داده و درآمد او) از آنِ پدر است[۲].

۲ ـ چنانچه مرد بادو پادشازن[۳] (خود چنین) پیمان کرده باشد که: «من تو و تو را[۴] (با خود) هم درآمد کردم» (آنگاه هر یک از آن دو) زن جدا جدا با شوهر هم درآمد هستند و زنان (نیز) یکی جدا از دیگری دارای درآمد خواهند بود و (هیچیک از دو) زن در لغو آن هم درآمدی (مختار) نیست و (تنها) شوهر (در این امر) اختیار دارد و چنانچه (شوهر این پیمان را) لغو کند، حکم (و مسئله) درآمد همانگونه خواهد بود که...[۵]

۳ ـ چنانچه زن و شوهر خویش (از ازدواج) پادشا ـ زنی، دارای درآمدی جدا (از هم) باشند، (و چنانچه) مردی دیگر.... که درآمد از آنِ او است آن زن را نسبت به آن درآمد مختار کند، آنگاه آن زن نباید آن درآمد را نزد شوهر (خود) ببرد و داد ـ فرخ ـ زروان گفته است که اگر آن (زن) تن به زناشویی (دیگری) داده باشد، (در واقع) بدون درآمد (تن به ازدواج) داده است[۲]؛ (و) اگر بعداً (زن به شوهر قبلی خود) باز رسد (الزامی ندارد که درآمد بدست آورده خود را) نزد شوهر ببرد. اما چنانچه هنگامیکه آن (زن) تن به زناشویی (دیگری) داده و درآمد (حاصله او) به کس دیگری داده شده باشد، هنگامی که (بار دیگر) به زناشویی (شوهر قبلی خود) باز رسد، (آن) درآمد را باید نزد شوهر (خود) ببرد.

۴ ـ چنانچه دو مرد (باهم) هم درآمد باشند، همین که یکی (از آن‌ها) بخواهد جدا ـ درآمد خواهند شد.

۵ ـ چنانچه فرخ درآمدی را به مهرین واگذار کند (اما) در هنگام در گذشت مهرین، مهرین را

زن و فرزند و دارایی نباشد، (و) دارایی برابر با ۶۰ (درهم) به مهرین[۶] بدهند[۷] از آن سبب که (او را) زن و فرزند و دارایی نیست، یا (کسی را داشته باشد اما) برای (تصاحب) درآمد و وارث بودن شایسته نباشد، (آنگاه) پیش از آن که دارایی (به فرخ) برسد، در آمدِ هر آنچه که هست باز به فرخ می‌رسد. و حتی اگر مهرین ملزم باشد که مال و چیزی را به عنوان بدهی به کس دیگری بدهد، بازهم نمی‌توان جهت (تادیه) وام، (آن) درآمد را (به کسی) سپارد.

۶ ـ چنانچه بنده‌ای به دو نفر تعلق داشته باشد و یکی (از آن دو نفر او را) نسبت به درآمد (خود) مختار کند، (آنگاه باید) نیمی از درآمدی که او را نسبت به آن مختار کرده‌اند، به صاحب دیگر باز داده شود[۸].

۷ ـ چنانچه کسی بگوید که «دارایی را که من می‌اندوزم از آنِ تو باشد»، ارث (با آن) واگذار نمی‌شود[۹].

۸ ـ چنانچه کسی بگوید که: «من درآمد (حاصله از) اندوخته (خود را) بتو واگذار کردم» (آنگاه این امر) اعم از آن است که بگوید که «میوه این نخل از آنِ تو باشد[۱۰]»؛ (به این امر) باید توجه داشت.

۹ ـ چنانچه کسی بگوید «من اندوخته (خود را) به تو واگذار کردم»، آنچه را که تا آن روز اندوخته است واگذار نمی‌شود.

۱۰ ـ در مورد درآمد حاصله از کار ستوران نه، اما درآمد (حاصله از کار) بردگان اشو داد می‌شود؛ که در این حال هرگونه مزد (دریافتی)، منفعت و سود (حاصله) و نیز بهای خرید (او) نیز اشو داد خواهد بود.

۱۱ ـ چنانچه کسی بگوید که: «من تا ۱۰ سال تن به زناشویی با مهرین دادم» (آنگاه) چنانچه (آن) زن در (طول) ۱۰ سال بمیرد، جهیزیه و (تمام) لوازم (او) برای مهرین می‌ماند، و اگرنه، (آن جهیزیه و لوازم را) باز به جای نخست خواهد آورد[۱۱]؛ و درآمد (حاصله در) ۱۰ سال به مهرین تعلق دارد. برخی (از صاحبنظران) گفته‌اند که جهیزیه و لوازم آن کس که به همسری (مردی) در می‌آید جزئی از درآمد محسوب نمی‌شود.

۱۲ ـ چنانچه کسی بگوید که: «من درآمد (حاصله از) این برده را تا ۳ سال به تو واگذار کردم»، آن چه که در (طول) ۳ سال به‌عنوان درآمد حاصل شود، تا ۳ سال باید واگذار گردد؛ اما چنانچه کسی بگوید که: «من درآمد ۳ ساله (حاصله از) این برده را به تو واگذار کردم»، (آنگاه) درآمد ۳ ساله (آن برده) برای همیشه واگذار خواهد شد.

۱۳ ـ و چنانچه زن در (هنگام) همسری، درآمد حاصله از کار خویش را خود به شوهر واگذار

کند و سپس شوهر، (آن) زن را از همسری طلاق دید، (آنگاه زن) نباید درآمد حاصله از کار (خویش را باخود) ببرد.

۱۴ ـ چنانچه کسی درآمد برده‌ای را (به کس دیگری) واگذار کند و سپس برده را آزاد کند، (آنگاه) درآمد برده را نباید بازپس گرفت.

۱۵ ـ چنانچه کسی در آمد زن (خود را به شخص دیگری) واگذار کند و سپس (آن) زن را از همسری طلاق دهد (آنگاه) درآمد زن را نباید باز پس گرفت.

۱۶ ـ چنانچه دونفر باهم، هم درآمد باشند و به یک نفر از آنها مالی را بدهند ولی او بگوید که: «مورد نیاز من نیست»، (در این خصوص) برخی (از صاحبنظران) گفته‌اند که سهم (این شخص) به آن دیگری نمی‌رسد، و در جایی نوشته شده است که سهم (این شخص) به آن دیگری می‌رسد؛ نظر من براین است که هر دو نفر باید پذیرش خود را اعلام کنند و چنانچه یک نفر (از آنها) عدم نیاز (خود را) اظهار کند و آن دیگری پذیرش (خود را) اعلام کند، (تنها) نیمی (از آن سهم به او) می‌رسد.

۱۷ ـ در آیین (مزدیسنا) گفته شده است که چنانچه فرخ برده‌ای را که نیمی (از آن) به (خود) فرخ و (نیمه) دیگر (آن) به مهرین تعلق دارد، نسبت به درآمد (حاصله) مختار کند، و (نیز چنانچه) کسی در مورد واگذاری مالی به آن (برده) اظهاری کرده باشد و به فرخ و مهرین نامه‌ای (مبنی براین واگذاری) ارسال دارد (آنگاه) نیمی از (سهم) فرخ به (آن) برده باز می‌رسد (و) یا (حالت دیگر اینکه) نامه (مبنی براین واگذاری) برای (خود) برده تنظیم شود و برای فرخ ارسال نشود؛ و اگر (نامه مذکور) برای (خود) برده تنظیم شود و برای فرخ ارسال شود (از آن مال) نیمی به برده (و) نیمی به مهرین تعلق خواهد داشت؛ و چنانچه حتی نامه (فوق‌الذکر تنها) برای فرخ ارسال شود باز (هم نیمی از دارایی) به برده می‌رسد و سپس برپایه همان نامه درآمدی جدید به مهرین می‌رسد؛ و برخی (از صاحبنظران) گفته‌اند که چنانچه کسی (برده‌ای را) نسبت به درآمدی مختار کند (آنگاه) دارایی (مربوطه) به برده تعلق می‌یابد و نباید به صاحب (او) برسد.

۱۸ ـ و علاوه بر آنچه که آنگونه گفته شد، سپس (این مطلب) نیز بیان شده است که چنانچه (شوهری) زن (خود) را بر درآمد خود مختار کند و سپس عدم تمکین او را اعلام کند، من این امر را خوب‌تر می‌پندارم که دارایی باز به شوهر برسد؛ و بهرام گفته است که من نیز همین‌گونه می‌پندارم زیرا چنانچه آن (زن هرگونه حکمی را در رابطه با نافرمانی و عدم تمکین از دادگاه) بستاند، (آنگاه) هر منفعتی که از شوهر به او (رسیده) باز به شوهر می‌رسد؛ حال به هر صورت در مورد عدم تمکین (زن) گفته شده است که (زن در این

وضعیت) نه صاحب درآمد و نه مختار بر درآمد است و حتی چنانچه صاحب درآمد هم باشد، اختیاری نسبت به آن ندارد که البته (در این حال اصل) دارایی سلب شده[۱۲] (از او، باز) در اختیار زن قرار خواهد گرفت؛ پوسان وه آزاد ـ مردان نیز این چنین گفته است که چنانچه شوهر زن را بر درآمدی مختار کرده و سپس عدم تمکین او را اعلام نموده باشد آن (مقدار) درآمدی را که به آنها (رسیده) باید به شوهر باز سپارد.

۱۹ ـ راد ـ هرمزد گفته است که دو نفر باهم مالک (مالی) هستند و یکی (از آنها) دارایی را بدست آورده و یکی (دیگر) زنی را، (در این وضعیت) دارایی به هردو باهم وزن به آن که بهتر (و صالح‌تر) است می‌رسد.

۲۰ ـ در جایی نوشته شده است که چنانچه شخصی بگوید که: «من این دارایی را به زن مهرین واگذار کردم» و مهرین بگوید که از آنچه که آن شخص (آن مال را به زن من) هبه کرده خرسندم (و) یا چنانچه مهرین نیاز (به آن دارایی را) اعلام کند، (آنگاه آن دارایی) به مهرین می‌رسد؛ و چنانچه (آن شخص) بگوید که: «من (این دارایی جهت مالکیت به زن مهرین واگذار کردم» و مهرین بگوید که از آنچه که آن شخص جهت مالکیت (به زن من) داده است خرسندم، (آنگاه آن دارایی) در مالکیت زن خواهد ماند و به شوهر نمی‌رسد.

۲۱ ـ چنانچه پرورنده فرزندی شوهر مادر باشد، (آنگاه) درآمد (فرزند) نه به مادر که به پرورنده می‌رسد.

یادداشت‌ها: فصل ۳۵

۱ ـ درآمد در اصطلاح امور مالی عبارتست از استفاده جنسی یا نقدی که یک شخص در طول زمانی برابر یک سال از کلیه امکانات، اعم از دانش، نیروی کار و یا سرمایه خود به عمل آورد و بتوان آن را به پول تقویم نمود. در آمد از سرمایه جداست و در مقابل آن به‌کار می‌رود و بطورکلی شامل هر نوع بهره‌گیری از سرمایه به معنی عام کلمه مـی‌شود. در مجموع در بیان ماهیت درآمد گفته‌اند که در آمد عبارت است از چیزی که با خرج کردن آن آسیبی به اصل سرمایه وارد نشود.
در این فصل از انواع درآمدها و اینکه چگونه و از چه راهی بدست می‌آیند بحث نمی‌شود بلکه مسایل مطرح شده مربوط است به وضعیت و تکلیف درآمد میان دو نفر که به نوعی و بنابر ضوابطی با یکدیگر ارتباط نزدیک داشته و باهم زندگی می‌کرده‌اند. ازین روی به نظر می‌رسد که این مطالب در مجموع به فصل‌های ۱۳ (در هبه)، در ۲۴ (در سـهم و تقسیم) و غیره نیز مربوط می‌شود.
در مورد درآمد نگاه کنید به: جعفری لنگرودی ۱۳۴۶، صفحه ۲۸۵.

۲ ـ یعنی چنانچه دختری پیش از ازدواج دارای درآمدی باشد، پس از ازدواج درآمد خود را به خانه شوهر نمی‌برد، بلکه آن درآمد به پدر می‌رسد.

۳ ـ در خصوص تعدد زوجات نگاه کنید به فصل ۷ ترجمه حاضر و نیز یادداشت شماره ۳ و ۲ همان. مسئله مطرح شده در این بند نه تنها تعدد زوجات را در دیـن مـزدیسنای دوره ساسانی که برخی آنرا رد کرده‌اند مسجل می‌دارد بلکه در نکاح داشتن دو پادشا ـ زن را نیز تایید می‌کند.

۴ ـ منظور مخاطب قرار دادن هریک از دوزن است.

۵ ـ این بند دارای افتادگی است و نمی‌توان ترجمه روشنی از آن بدست داد.

۶ـ در متن دستنوشته بجای «به مهرین»، «به فرخ» آمده که نه تنها از نظر حقوقی بی‌معناست بلکه با مندرجات این بند نیز تناقض دارد.
۷ـ از طریق وصیت و خواست شخصی دیگر و یا از طریق واگذاری در یک دوره زمانی معین.
۸ـ منظور این است که چنانچه یکی از دو نفر شریک، سهم خود را به نفع خود بنده صلح کند، بنده باید نیمی از آن سهم را به شریک دیگر بدهد.
۹ـ یعنی دارایی اندوخته شده جدا از ارثیه واگذار می‌شود.
۱۰ـ یعنی بیان عبارت «درآمد حاصله از اندوخته من از آنِ تو باشد»، همه‌گونه درآمد حاصله از اندوخته شخص از جمله میوه حاصله از نخل‌های او را نیز در برمی‌گیرد. نگاه کنید به بند ۹۸ فصل ۴۲ (103/12-13) ترجمه حاضر.
۱۱ـ منظور از «جای نخست» خانه پدری است.
۱۲ـ این واژه در متن پهلوی بصورت « » آمده است.
بلسارا ضمن بیان نظر وست مبنی بر قرائت واژه بصورت «بلگ، برگ»، خود آنرا varg به معنی «شکوه و درخشش» خوانده و واژه «ورغ» در فارسی نو به معنی «فروغ، روشنی» را با آن یکی دانسته است.
ماتسوخ واژه فوق را یک‌بار wrg و باردیگر wrğ قرائت و «لباس» معنی کرده و صورت هزوارشی آنرا به شکل <LBWŠY ذکر کرده و به هیچ وجه معلوم نیست آنرا از کجا آورده و این که آیا می‌توان هر صورت آرامی و یا سامی را به‌عنوان هزوارش یک واژه ذکر کرد و در این صورت آیا حساب هزوارش‌ها سر به فلک نمی‌زند؟
پریخانیان نیز ضمن اینکه آنرا بصورت w/nlg حرف نویسی کرده قرائت آنرا یک جا به شکل varγ و در جای دیگر بصورت varg آورده و صریحاً بیان داشته که قرائت او فرضی است و معنی واژه نیز مبهم و ناشناخته.
بهرحال با قدری توجه می‌توان دریافت که معانی و قرائت‌های فوق در بافت بند مربوطه قابل توجیه نیست و به هیچ وجه نمی‌توان آنها را پذیرفت. مضافاً بر اینکه در تمام منابع مذکور بلافاصله پس از واژه مبهم مورد بحث واژه « nūn، اکنون، حال»، آمده که خود دشواری موجود را دو چندان می‌کند. نظر نگارنده بر این است که واژه را بدون هیچگونه اصلاح و تغییری باید «wirēz = OLYKWN» به معنی «گریز، فرار، رهایی، رها، خلاص» قرائت و معنی کرد. در این بند عبارت مورد اشاره یعنی xwāstag i wirēz pad zan ēstēd یعنی دارایی سلب شده در اختیار زن قرار خواهد گرفت؛ بعبارت دیگر بنابر مندرجات همین فصل هنگامی که زن شوهر می‌کند دارایی او و نیز درآمد بدست

آمده از زمان ازدواج به بعد، در طول ازدواج به همسر او تعلق خواهد داشت نگاه کنید به:
Bulsara 1937,PP.414-415; Macuch 1981, P.24,78,89; perikhanian 1980, PP.252-253,393;
معین ۱۳۴۵، صفحه ۳۲۹۳ ؛ معین ۱۳۴۷، صفحه ۵۰۰۶.

۳۶

در عدم تمکین (ونشوز)[1]

۱ ـ در جایی نوشته شده است که در نامه[2] پیشنیان اینگونه نوشته شده است که عدم تمکین عبارتست از این که پادشا ـ زنی (شوهر خود را رها کرده) بسوی دیگران رود[3]، به همان اندازه که در مورد چگر ـ زن نیز می‌گویند که نباید به سوی دیگران رود[4].

۲ ـ داد ـ فرخِ ـ آذر زَندان در (پاسخ) پرسش داد ـ فرخ اینگونه نوشت که عدم اطاعت فرزندان همانند (نشوز) زن است و یا برعکس؛ (عدم تمکین) چگرزن همانگونه است که (عدم تمکین) پادشا زن و یا برعکس، و چنانچه کسی مالی را به کسی که بالغ است بدهد، (آنگاه) همچنان است که (مالی) را به صغیری بدهد و یا برعکس و نشوز (و عدم اطاعت) چه مربوط به زن باشد چه مربوط به فرزندان (اعم از) پسر و دختر، و (چه مربوط باشد به) بردگان (از نظر حقوقی) یکسان (و) همانند است.

۳ ـ داد ـ فرخ آنگونه گفته است که چنانچه زن به فرزندان (خود چیزی) بگوید (آنها) باید در راستی آن چه که گفته شده توجه کنند؛ آن که چگر زن است مردی معین را باید فرمانبردار بوده باشد نه همه جهان را و آن که بالغ است، (با) صغیر هر دو یکی هستند و گفته شده است که پسران[5] به سبب (پیش گرفتن) راه عدم اطاعت نسبت به پدران، با بهترین جهان قرین نخواهند شد.

۴ ـ نشوز زنان این است: کارهای نیکی که شوهر به او می‌فرماید انجام ندادن و آن (کارهای) بیهوده‌ای را که (شوهر) نکردن آنها را توصیه می‌کند انجام دادن و هر (یک از این) ۲ (حالت باید) ۳ بار رخ دهد[6].

۵ ـ حکم پسری که مراتب پسری خود را (نسبت به پدر) درست نمی‌داند و (به پدر) می‌گوید

که «پسر تو نیستم و (مراتب) پسری تو را بجای نمی‌آورم» چونان (حکم) زنی است که (شبیه همین) دعوی را اقامه می‌کند، و (در این خصوص) پسر و دختر برابرند و (از این نظر وضعیت) برده چونان زنی است که به بستر (شوهر) نرفته است[7]. در مورد پادشا ـ زن (نیز) (حکم) چونان است که در «کتاب شکایات و فرجام خواهی»[8] نوشته شده است ولی در مورد چگرزنی که (همسر) مردی برزو نام بود (قانونگزار) چنین فرمود نوشتن که: «از آن جهت شایسته است دانستن (این امر) که برزو آن سند را نه به جهت سود و مصلحت خانواده‌ای که زن برآن قیمومت داشته، بلکه از جهت اینکه زن تمکین بیشتری داشته داشته باشد، و نیز به دلیل اینکه زن در (انجام وظایف) همسری نسبت به شوهر (کوشاتر باشد) فرمود مهر کردن»؛ و (در این وضعیت) هیچکس نمی‌تواند سند مالکیت برزو بر آن مال را لغو کند[9].

۶ ـ چنانچه پادشا ـ زنی را به مشارکت بپذیرند و یا اینکه شوهر مالی را جهت مالکیت به او داده باشد و اگر (پس از آن) نشوز (او را) اعلام کند، (آنگاه) مالی که در اختیار او قرار گرفته باز به شوهر می‌رسد ولی این حکم شامل زنی نمی‌شود که اظهار کند که «مطیع بوده‌ام».

۷ ـ و چنانچه شخصی زن و نیز فرزندی راکه از آن زن زاده شده، به مشارکت پذیرفته باشد و (بدنبال آن) نشوز زن را اعلام کند مالی که به مالکیت زن در آمده باز (به شوهر) نمی‌رسد و (نیز) آن چه به فرزندان تعلق دارد تا زمانی که مسجل شود که زن ناشزه[10] بوده است (به شوهر) باز نمی‌رسد. و همچنین آن چه که به فرزندان تعلق دارد (به شوهر) باز می‌رسد مشروط بر اینکه (آن فرزندان) پس از اثبات نشوزِ زن زاده شده باشند.

۸ ـ چنانچه فرخ (سندی) مبنی بر عدم تمکین زنبود [11]که پادشا ـ زن اوست بستاند و این (مطلب) را در آن ننویسد که «دارایی من به (مالکیت) او نرسد»، آنگاه (آن) دارایی (به عنوان) سهم بانویی خانواده به او می‌رسد؛ اما چنانچه (این مطلب را) بنوسید که «دارایی من به (مالکیت) او نرسد» (آنگاه) حتی اگر یک نفر هم در آن خانواده باشد دیگر (دارایی) به او نمی‌رسد، و چنانچه (فرخ چنین مطلبی را در این وضعیت ننوسید) آنگاه نیز (آن دارایی) بر مبنای مشارکت با شخص دیگر[12] (به آن زن) می‌رسد. اما چنانچه (فرخ) اظهار کند که «دارایی من از هیچ راهی به (مالکیت) او نرسد»، در این صورت (آن دارایی) برمبنای مشارکت با شخص دیگر نیز به او نمی‌رسد؛ و دارایی در (مالکیت) خانواده فرخ می‌ماند و نمی‌توان نسبت به آن ادعایی کرد و اگر پس از (این مسایل) فرزندی در خانواده زاده شود (دارایی) به آن فرزند می‌رسد. بعضی (از صاحبنظران) (در این مورد) مناظره کرده‌اند که (در این وضعیت دارایی) به خویشاوندان می‌رسد و به آن فرزند باز نمی‌رسد،

من آن (نظر) را معتبر نمی‌پندارم.

۹ـ در جایی نوشته شده است که چنانچه کسی سندی را برای پادشازن (خود براین مبنا) مهر کند که «تو را (در دارایی خود) شریک می‌دارم» (آنگاه) آن زن دارایی را که به آن مرد متعلق بود و بنابر آن حق مالکیت به آن زن رسیده بود می‌تواند (به کس دیگری) واگذار کند و اگر زن (آن) دارایی را واگذار کند و (سپس) شوهر عدم تمکین زن را اعلام کند (آنگاه) آن دارایی باز به شوهر می‌رسد، ودر جایی نوشته شده است که زن (حتی) مالی را که شوهر به او واگذار کرده ـ و او حق دارد به هرکس که می‌خواهد بدهد ـ بدون اجازه شوهر نمی‌تواند واگذار کند.

۱۰ـ چنانچه مردی سندی مبنی بر رفتار (دال بر) عدم تمکین زن خویش بستاند، (در حالی) که قبلاً فرزندی از آن زن زاییده شده باشد (بخشی از) دارایی مرد (به فرزند) تعلق خواهد داشت، ولی چنانچه فرزندی پس از اعلام عدم تمکین (زن) زاییده شود، (آنگاه) دارایی (مرد به او) تعلق نخواهد داشت. (آن فرزند) تنها در هنگامی (وارث) خواهد بود که عدم تمکین (مادرش) به اثبات نرسیده باشد و حتی چنانچه تمکین (مادرش) نیز ثابت شود بازهم دارایی که بنابر قرار داد، (پدرش) به مادر واگذار کرده بود به او تعلق نخواهد یافت؛ حق مالکیتی که (به او) باید تعلق یابد بجز (از طریق) وراثت تحقق نخواهد یافت.

۱۱ـ وایَ یار گفته است که مالی را که شوهر جهت «استفاده از منفعت[۱۳]» به زن واگذار می‌کند زن نیز با همان (شرایطی که) شوهر به او واگذار کرده هرگونه که بخواهد می‌تواند با آن مال رفتار کند؛ (اما) خوراک و پوشاک او (باید) از (امکانات) خانواده (تامین شود) و به این (امر) همراه با آن (موردی) که در خصوص مالی که شوهر به زن واگذار می‌کند (و) در بالا نوشته شد، باید توجه داشت.

۱۲ـ (وایَ یار) این را نیز گفته است که پوسان وه گفت که چنانچه شوهری زن (خویش) را در رابطه با درآمدی مختار کرد، و متعاقباً (سندی مبنی‌بر) عدم تمکین او برستاند، آنگاه آن (زن) آن در آمد را باید به شوی باز سپارد.

۱۳ـ او این (مطلب) را نیز گفته است که چنانچه با پادشا ـ زن خویش پیمان کند (مبنی بر این) که این مال از آنِ کسی باشد که تو مالکیت او را اظهار کنی، (و) پس از آن عدم تمکین آن زن را اعلام کند (و آن زن قبلاً) گفته باشد که مال از آنِ کس (دیگری) است، (حتی) پس از اظهار عدم تمکین (زن از سوی شوهر نیز مال را) باید به آن کسی واگذارد که از سوی آن زن مالکیت او اعلام شده است.

۱۴ـ در جایی نوشته شده است که مالی را که شوهر به چگر زن واگذار می‌کند، در صورت

اعلام نشوزِ او (از سوی شوهر) به سبب تحقق جرم بادرجه «فرمان»[۱۴]، باید به شوهر سپارده شود.

یادداشت‌ها: فصل ۳۶

۱ ـ در متن پهلوی atarsagāyīh عدم تمکین، نشوز، نافرمانی زن و یا شوهر در برابر یکدیگر. تمکین عبارت است از این که زن بطور کامل و بدون قید و شرط خود را در اختیار شوهر قرار داده و در هیچ حال و شرایطی در برابر او سرپیچی نکند مگر در مواقعی که قانون او را معذور داشته است. هرگونه تعارض و سرپیچی در برابر شوهر عدم تمکین محسوب می‌شود. عدم تمکین اخص است از نشوز. به عبارت دیگر نشوز تنها به زن اختصاص ندارد بلکه هم به مرد مربوط می‌شود و هم به زن ؛ بنابراین ناشز عبارت است از مردی که حقوق منبعث از نکاخ زن را رعایت و ایفا نکند به همانگونه که ناشزه عبارتست از زن نافرمانی که به هیچ وجه حقوق شوهر را در تمام زندگی نادیده می‌گیرد. بنابر قوانین فقهی و مدنی، تمکین زن یکی از شرایط وجوب نفقه است. در ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی آمده است که: «هرگاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نخواهد بود» نگاه کنید به:
جعفری لنگرودی ۱۳۴۶، صفحه ۷۰۶،۱۷۸ ؛ ترجمه شرح لمعه، جلد ۲، صفحه ۷۳ ؛ ترجمه و تبیین شرح لمعه، جلد ۱۰، صفحه ۱۳۱، ۲۹۹؛ لمعه دمشقیه، جلد دوم، صفحه ۹۴، ۳۴۹؛ در فقه اهل سنت نگاه کنید به: الفقه المنهجی، المجلدالثانی، صفحه ۱۰۶-۱۰۲.

۲ ـ در متن پهلوی: ، که به این صورت قابل قرائت و ترجمه نیست. پریخانیان، ماتسوخ و بلسارا، واژه را به ptwnd اصلاح کرده‌اند، با این تفاوت که پریخانیان آنرا نه در ترجمه خود معنی کرده و نه در واژه نامه بسامد واژه فوق را در صفحه مربوطه یعنی A4/13 داده است. ماتسوخ آنرا به معنی «خویشاوندان» آورده و بلسارا نیز آنرا به «اوضاع و شرایط» معنی کرده است که ترجمه هر دو نفر بی‌وجه و غیر منطقی است. به نظر

نگارنده اگر قرار باشد که واژه فوق اصلاح شود بهتر است به صورتی اصلاح شـود کـه مفهوم متن را مختل نکند. از این روی نگارنده آنرا به صورت "pad nāmag در نامه " اصلاح و معنی نموده است. نگاه کنید به:

perikhanian 1980,PP.252-253;Macuch 1981,P.25,96;Bulsara 1937,PP.418-419.

۳ـ یعنی به شوهر خود خیانت کرده و با مرد دیگری زندگی کند.

۴ـ یعنی در زمانی که او قیم شوهر در گذشته خود است، زندگی با خویشان خود را رها کند.

۵ـ در این‌جا به نظر می‌رسد که واژه «پسران» به مفهوم «فرزندان» به کار رفته است، چه در این صورت دختران از این قاعدهٔ مستثنی خواهند شد.

۶ـ یعنی باید هریک از این وضعیت‌های دوگانه، سه بار رخ دهد تا نشوز زن به عنوان یک جرم مسجل شود.

۷ـ یعنی به هیچ‌وجه به او تمکین نکرده باشد.

۸ـ mustbar-nāmag «کتاب شکایات و فرجام خواهی» نام کتابی است که در حال حاضر وجود ندارد.

۹ـ یعنی حتی با این عمل برزو باز هم کسی نمی‌تواند مالکیت او را نفی کرده و آنرا لغو نماید.

۱۰ـ در متن پهلوی: atarsagāy که در این بند با مفهوم «ناشزه» آمده است.

۱۱ـ zan-būd «زَنبود» نام فرضی یک زن.

۱۲ـ در متن پهلوی: Pad rāh i II kasīh.

۱۳ـ در متن پهلوی: pad bar-xward «جهت استفاده از منفعت» بدون زیان رساندن به عین مال. در ماده ۴۰ قانون مدنی آمده است که: «حق انتفاع عبارت از حـقی است کـه بـه موجب آن شخص می‌تواند از مالی که عین آن ملک دیگری است یا مالک خاصی ندارد استفاده کند».

۱۴ـ در متن پهلوی: framān ، عنوان یکی از درجات جرم. براساس منابع فقهی این جرم که در گروه جرایم ضرب و جرح طبقه‌بندی می‌شود دارای نخستین و پـایین‌ترین درجـه و جایگاه در میان جرایم هشتگانه این گروه است. در متن پهلوی شایست نشایست آمده است:

čiyōn az awistāg paydāg, pad ǰud-dēw-dād<guf->t ēstēd kū ēn <hašt> pāyag i wināh pad dēn guft ēstēd : ast i framān, āgrift, <ōyrišt ud arduš> ud xwar ud bāzāy ud yāt ud tanāpuhl.

<framān-ē čahār stēr, har stēr čahār <drahm-sang>. <āgrift ud ōyrišt>

ān <i> kihist <tāwān, u-š> arz-ē pad nāmčišt. būd kē wēšišt drahm-ē guft. <arduš stēr> xxx, xwar i stēr LX, bāzāy <stēr> XC, yāt stēr C ud LXXX, <ud tanapāhl stēr CCC>*

«چونانکه از اوستا برمی‌آید، در ویدیو داد گفته شده است که این گناهان هشتگانه (به ترتیب) پایه (و اهمیت) در دین بر شمرده شده است (و آنها) عبارتند از: فرمان، آگرفت، اویرشت و اردوش و خُوَر و بازای و یات و تناپُل.
(تاوان برای هر) فرمانی چهار استیر، (که) هر استیر برابر با چهار درم است؛ تاوان مربوط به اگرفت و اویرشت کمترین (میزان ولی) ارزشی خاص دارند؛ بعضی (از صاحبنظران) گفته‌اند که بیشترین (ارزش) آن یک درم است. (تاوان مربوط به) اردوش ۳۰ استیر؛ خُوَر که ۶۰ استیر، بازای ۹۰ استیر، یات ۱۸۰ استیر و تناپل ۳۰۰ استیر است.»
در روایات داراب هرمزد یار یک بار در فصلی که تماماً به شعر بیان شده و تحت‌عنوان «حکایت درباب وزن هر یک گناه و نام‌های ایشان می‌گوید» نام گناهان و جرایم هشتگانه و تاوان آنها را بر می‌شمارد آمده است که:

«... چو فرمان بود هشت استیر هم	زوزن اشـوان سـی و دو درم
دوازده سـتیر آن بـود اگـرفت	بـود وزن او را درم چـهل و هـفت
ده و پـنج اسـتیردان آورشت	کـه وزن مـر اورا درم هست شـصت
سـی اسـتیر اردوث را تـو بـدان	صـدوبیست او را درم بـیگمان
هـمان شـصت استیردان از خـور	درم دوصـد و چـهل در پـاک ره
نـود هست اسـتیر بـازای را	درم سـیصد و شـصت وزن ورا
صـدو هشـتاد استیر یـاته بـدان	درم هـفتصد بـیست سـنگست آن
تـنافور اسـتیر سـیصد یـقین	هـزارو دویستش درم سنگ دیـن
ده و چـار مـثقال هـریک سـتیر	درم چـار سـنگش بـود یـادگیر
یکـی مـن نـوشته صـد اسـتیررا	درم چـهارصد هست وزن و را...»

و بار دیگر در مباحثی دیگر در همان فصل با عنوانهای «از روایت کامدین شاپور»، «از روایت بهمن پونجیه»، «از روایت کامه بهره» ضمن بر شماردن این جرایم هشتگانه تاوان آنها را متناسب با موضوع وقوع جرم بصورتی متفاوت بیان می‌کند.
در فرگرد چهارم و ندیداد نیز به گونه‌ای مفصل در مورد انواع گناهان و جرایم بویژه جرایم

*- واژه‌ها و عبارات داخل زاویه صورت‌های اصلاح شده در متن آوانویسی هستند و برای صورت نادرست و اصلی آنها باید به متن پهلوی مراجعه نمود.

مربوط به ضرب و جرح بحث شده است. نگاه کنید به:

Dhabhar 1927, PP.64-70 ; Dhabhar 1963 , PP.104-106 ; Dastoor Hoshang 1907, PP.115-126 ; Geldner 1896, PP.25-29; K20,K20b, 100/17 - 101/7 .

۳۷

در دارایی که به من تعلق دارد[1]

۱ـ چنانچه کسی بگوید «دارایی را که به من تعلق دارد به تو واگذاردم» (و یا) آنچه را که او در آن هنگام (در مورد آن) اظهار کرده است که: «من (این مال را) تا ۱۰ سال به کس دیگری دادم» (آنگاه) پس از ۱۰ سال درآمد (حاصله از) دارایی که حق مالکیت آنرا یا برپایه قیمومت بر دارایی و یا گرو (گذاشتن آن) منتقل کرده و همچنین منفعت دارایی که براساس مالکیت به آن تعلق می‌یابد نیز واگذار می‌گردد.

۲ـ چنانچه کسی بگوید که «دارایی را که تو بگویی مال تو باشد»، تا زمانی که (شخص دیگری در مورد آن دارایی چیزی) بگوید یا خود در مورد دارایی بخصوصی بگوید که: «(این دارایی) از آن فرزند تو باشد (یا از آنِ) فرزندی که تو را خواهد بود باشد» (از استفاده از) درآمد (حاصله از دارایی بوسیله واگذار کننده) نباید جلوگیری شود؛ و اگر شخص در مورد دارایی خاصی بگوید که: «(این دارایی) از آنِ مهرین باشد»، (آنگاه) نیز تا مهرین پذیرش (خود را) اعلام کند و یا شخص در مورد دارایی خاصی بگوید که (این دارایی) مال کسی باشد که تو مالکیت او را اظهار کنی» (آنگاه) تا زمانی که شخص (دیگر) اظهاری را بیان کند باید (از استفاده از) درآمد (حاصله از دارایی بوسیله واگذار کننده) جلوگیری کرد.

۳ـ در جایی نوشته شده است که چنانچه مالی را به بهایی بفروشند یا (آنرا) هبه کنند، آنگاه آن (دارایی) تحت مالکیت (خریدار یا دریافت کننده) در می‌آید (و دیگر موضوعیت) فروش و (یا) واگذاری منتفی می‌شود[2].

۴ـ در جای دیگری نوشته شده است که (چنانچه) فرخ در مورد دستگردی که به او تعلق ندارد اظهار کند که: «من (این دستگرد را) پس از ۱۰ سال به مهرین واگذار کردم» و او که

آن دستگرد از آنِ او می‌شود پس از آن در مورد آن دستگرد اظهار کند که: «من (این دستگرد را) پس از ۱۰ سال به فرخ واگذار کردم» (آنگاه) آن ملک بنابر واگذاری فرخ به مهرین می‌رسد.

۵ـ و چنانچه کسی بگوید که: «من (فلان چیز را) به تو می‌دهم» ولی (آن چیز) به مالکیت (مخاطب) در نیاید (آنگاه شخص) باید (آن چیز را) بخرد و (به مخاطب) واگذار کند: ولی چنانچه کسی بگوید که: «من (فلان چیز را) به تو می‌دهم» و (آن چیز) به مالکیت (مخاطب) درآید، در این مورد در جایی نوشته شده است که (در این حالت واگذار کننده) می‌تواند تا زمان حیات (آن چیز را در مالکیت خود) نگهدارد بجز از (زمانی که) زن (موضوع واگذاری باشد) زیرا چنانچه در رابطه با زن (خود) بگوید که: «او را به زنی به تو می‌دهم» آنگاه او بلافاصله باید (او را) واگذار کند و در جایی نوشته شده است که چنانچه کسی بگوید که «این (چیز) را به تو می‌دهم» باید (آن را) مطالبه کرد و اگر تا زمانی که همه مال (موضوع واگذاری) را بدهد (واگذاری را به تاخیر بیاندازد) جهت تاخیر باید (چیزی را) گرو بسپارد تا (آن چیز را بطور کامل) واگذار کند.

۶ـ بهرام از بهرام ـ شاد ـ هرمزد اینگونه نقل کرده است که چنانچه کسی در مورد دستگردی که به او تعلق ندارد به شخصی اینگونه اظهار کند که: «(این دستگرد را) به تو می‌دهم»، و او نتواند آن (دستگرد) را به بها بخرد و بدهد، (آنگاه) باید قیمت آن دستگرد را (به آن شخص) بدهد.

۷ـ در مورد بیان ۳ باره و بیان ۲ باره[3] (مبنی بر واگذاری یک چیز واحد) بعضی (از صاحبنظران) گفته‌اند که واگذاری بنابر آخرین اظهار تحقق می‌یابد و بعضی (از صاحبنظران) گفته‌اند که چنانچه (زمانی) چند، اظهار را به تعویق انداخته باشد شخص شایسته است که بگوید که: «(من واگذار نکرده‌ام)»، (آنگاه موضوع مربوطه) واگذار نشده می‌ماند[4].

۸ـ و چنانچه شخصی را ۳۰۰۰ (درهم) دارایی باشد (و) نه بنابر وصیت و (نه بنابر سند) ممهور اظهار کند که: «من ۲۰۰۰ (درهم) به فرخ دادم و ۲۰۰۰ (درهم) به مهرین دادم و (نیز) ۲۰۰۰ (در هم) به آذرفرنبغ دادم» (به) آنکه در آخر بگوید که واگذار کرده، واگذار می‌شود؛ (در واقع) او این چنین می‌گوید که «(از) ۳۰۰۰ (درهم دارایی او) ۲۰۰۰ (درهم) به نفر آخر، ۵۰۰ (درهم به) نفر (اول و) ۵۰۰ (درهم به) نفر (دوم) تعلق دارد»؛ زیرا (مورد اول) هنوز داده نشده بود که شخص ۲۰۰۰ درهم از ۳۰۰۰ (درهم) را باز ستانده و به نفر آخر داده است؛ (اما) آن کسی که بگوید که چنانچه زمانی چند (اظهار) به تعویق بیفتد

(بنابراین) گفتن (عبارت) «واگذار نشده» شایسته است (پس از این روی، پول مربوطه) واگذار نشده می‌ماند[۵]. (چنین است) که بنابر اظهار او هنگامی که (پول) به او که در پایان نام برده می‌شود واگذار گردد به او (نیز) که (نفر) اول است داده شده است (در حالی که) نمی‌توان (پول مربوطه را) از او بازستاند. و (این در حالی است که پول) نفر دوم (که) هنوز داده نشده است از او باز ستانده و آن را به نفر سوم داده‌اند؛ (در نتیجه) ۲۰۰۰ (درهم) به نفر اول، و ۱۰۰۰ (درهم دیگر) به نفر سوم تعلق دارد[۶].

۹ ـ اما چنانچه کسی را ۱۰۰۰ (درهم) دارایی باشد و بگوید که «من ۱۰۰۰ (درهم) به فرخ و ۱۰۰۰ (درهم) به مهرین و ۱۰۰۰ (درهم) به آذرفرنبغ دادم»، بعضی (از صاحبنظران) گفته‌اند که (آن پول) به کسی تعلق دارد که به آن شخص (واگذار کننده از نظر خویشاوندی) نزدیک‌تر باشد؛ و بعضی (دیگر از صاحبنظران نیز) گفته‌اند که به همه آنان مشترکاً تعلق می‌یابد؛ و وه ـ هرمزد این (مطلب) را نیز گفته است که من در حضور زرونداد از گشن ـ جمِ ـ بهشت ـ بهر[۷] باز پرسیدم و او گفت که من اینگونه به یاد دارم که کسی (به سه نفر) بگوید که: «من ۱۰۰۰ (درهم) به تو دادم و ۱۰۰۰ (درهم به تو دادم و ۱۰۰۰ (درهم) به تو دادم» (آنگاه) حتی اگر عبارت «دادم» را فقط یک بار بگوید آنگاه (باز هم آن پول) به آنها بصورت برابر تعلق می‌یابد.

۱۰ ـ و چنانچه کسی بنابر وصیت (و یا) بنابر (سند) ممهور، در خصوص واگذاری (چیزی به) یک‌یک (افراد مطلبی را) بگوید، آنگاه همه (چیز) به نفر آخر (مندرج در) وصیت واگذار می‌شود؛ زیرا او در تغییر دادن (سند) ممهور مختار است (و نیز) این که تا زمان مهر کردن (سند) در بازستاندن همه (چیز از شخص مربوطه) و واگذار کردن (آن به) آن دیگری اختیار دارد؛ و دلیل این که (سند) ممهور از گفتار نامهور (به کلی) متمایز است این است که در (سند) ممهور، مهر مجدد مورد نیاز نیست در حالی‌که در مورد گفتار، هنگامی که (مطلبی) گفته می‌شود، صدق کامل آن (باید) از (سوی) ۳ (نفر) گواه (تایید شود) و (البته نه در مورد) گفتار موبدان موبد[۸].

۱۱ ـ بهرام گفته است که چنانچه مهرین پیمان کند که: «من این مال را پس از ۱۰ سال به زنبود دختر آذرفرنبغ واگذار کردم» و در طول (آن) ۱۰ سال زنبود بمیرد (آنگاه) بر پایه گفتار آنها مبنی بر «قرارداد واگذاری (انجام شده) ـ معتبر است»[۹]؛ (و نیز بنابر نظر صاحبنظران) گفته می‌شود که دارایی (مربوطه) به پدر (زنبود) می‌رسد زیرا قرار داد زمانی منعقد شده که درآمد زنبود از آن پدر بوده است؛ (صاحبنظر دیگری نیز) این (مطلب) را گفته است که (عبارت) «قرارداد واگذاری (انجام شده) ـ معتبر است» (هنگامی) بیان

می‌شود که زنبود در طول (آن) ۱۰ سال بمیرد، چون مال باید به زن برسد و زن نیز مرده است، (بنابر این) مال از (مالکیت) واگذار کننده خارج نمی‌شود[۱۰]. (و) اگر زنبود در طول (آن) ۱۰ سال شوهر کند (و) در (طول) همان ۱۰ سال بمیرد آنگاه (باز) حکم همان است (که گفته شد) زیرا اگر (پس از بیان عبارت) «قرارداد واگذاری (انجام شده) ـ معتبر است» زنبود بمیرد (آنگاه) رسیدن دارایی (مربوطه) به کس دیگر شایسته نیست و اگر (پس از بیان عبارت) «قرارداد واگذاری (انجام شده) ـ معتبر است»، پدر (زنبود) بمیرد آنگاه نیز دارایی به خانواده پدر می‌رسد؛ (این مسئله با این مورد) متفاوت نیست که (مهرین) بگوید که: «من این دارایی را پس از ۱۰ سال به پدر (زنبود) واگذار کردم» و اگر پدر (زنبود) در طول ۱۰ سال بمیرد آنگاه دارایی (مربوطه) نیز به خانواده پدر می‌رسد؛ (بهرام) این (مطلب) را نیز گفته است که اجرای این حکم (قطعی بوده و) مطابقت می‌کند با آنچه که (از بیان عبارت) «قرار داد واگذاری (انجام شده) ـ معتبر است» (مستفاد می‌شود و از آن برمی‌آید) که چنانچه پدر در طول ۱۰ سال بمیرد آنگاه دارایی نیز به خانواده پدر می‌رسد (و این مطلب) با آنچه که بنابر گفته سیاوش در بالا نوشته شد متناقض است.

۱۲ ـ از پیشگسر نقل می‌کنند که چنانچه کسی بگوید که: «من این دارایی را به پسر تودادم»، (آن مال) به آن‌که بزرگتر است داده می‌شود.

۱۳ ـ بهرام گفت که چنانچه فرخ با مهرین پیمان کند که: «(از) بردگان متعلق به من، یکی که تو بگویی مورد نیاز توست از آن تو باشد» و مهرین بگوید که «پس از ۱۰ سال مورد نیاز است»، (و) در طول ۱۰ سال از برده‌ای که به او اعلام نیاز شده، برده‌ای (دیگر) زاییده شود، آن (برده‌ای) نیز که به این شیوه زاده می‌شود (به مالکیت مهرین) در خواهد آمد. (بهرام) این (مطلب) را نیز گفت که بر این مطلب بسیاری هم رای هستند اما گشن ـ جم و نیز بهرام ـ شاد در مورد (این امر) دارای نظر متفاوتی بوده‌اند.

۱۴ ـ .....[۱۱] تو به مهرین فروخته شده و مهرین پس از ۳ شبانه روز اعلام نیاز کند، آنگاه فرخ در (طول) ۳ شبانه روزی که مهرین اعلام نیاز کرده در مورد فسخ (معامله) مختار نیست، زیرا (مهلت) ۳ شبانه روزی خودش سپری شده و چون (مهلت) ۳ شبانه روز خودش به پایان رسیده، (مهلت) ۳ شبانه روزی مهرین نیز در مورد فرخ معتبر نیست.

۱۵ ـ داد – فرخ – فرخ – زروان حکمی براین مبنا بیان کرده است که چنانچه زن معامله‌ای انجام دهد و شوهر در (مهلت) ۳ شبانه روزی (حق فسخ) زن فرا رسد و او را حمایت کند، (آنگاه) چنانچه (مهلت) ۳ شبانه روزی زن به پایان رسد، زن منعقدالمعامله[۱۲] محسوب می‌شود. و (داد ـ فرخ) این (مطلب) را نیز گفته است که چنانچه زن گوسفندی را جهت

نگهدرای[۱۳] بپذیرد و شوهر در (مهلت) ۳ شبانه روزی (حق فسخ) زن بیاید و او را حمایت کند، (آنگاه) چنانچه (مهلت) ۳ شبانه روزی زن به پایان رسد، (تعهد در مورد) نگهداری (گوسفند) تحقق می‌یابد.

۱۶ ـ (چنانچه واگذاری با این عبارت صورت بگیرد که: «(چیز) بخصوصی را واگذار کردم»، آنگاه آن (چیز) بایسته مطالبه نیست، (اما چنانچه واگذاری با این عبارت صورت بگیرد که: «(چیز) بخصوصی را خواهم داد»، و «اگر چیز) بخصوصی را داده باشم»، «(چیزی را) بدهم»، آنگاه آن (چیز) پیوسته بایسته مطالبه است[۱۴].

یادداشت‌ها: فصل ۳۷

۱ـ این فصل از نظر مندرجات همانند فصل ۱۳ و ۲۹ است. سبب انتخاب این عنوان برای این فصل از سوی مولف متن این است که بند اول فصل مذکور با عبارت «دارایی که به من تعلق دارد xwāstag i man xwēš » آغاز می‌شود. البته این گونه عنوان گـذاری در متون پهلوی در موارد گوناگونی دیده می‌شود که از آن جمله می‌توان به « pus i dānišn kāmag پسر دانشکامه» و یا «فرهنگ اوییم frahang i ōīm» اشاره کرد. نگاه کنید به: تفضلی ۱۳۷۶، صفحه ۱۶۴، ۳۲۴-۳۲۳.

۲ـ یعنی پس از فروش و یا هبه، موضوع مربوطه بطور قطعی تحت مالکیت شخص دیگر قرار می‌گیرد و دیگر نمی‌توان فروش یا هبه را فسخ کرده و مال مربوطه را برگرداند. به عبارت دیگر در این بند صحبت از عقد لازم است. بنابر ماده ۱۸۵ قانون مدنی «عقد لازم آن است که هیچ یک از طرفین معامله حق فسخ آن را نداشته باشد مگر در موارد معینه».

۳ـ منظور از «بیان سه باره و بیان دوباره» آن است که شخص در مورد موضوعی واحد طی سه بار یا دوبار، مالکیت و یا واگذاری آنرا به سه نفر یا دونفر مختلف اعلام نماید. این مسئله در بندهای ۸ (A9 / 9-A10/1) و ۹ (A10 / 2-8) همین فصل در ترجمه حاضر کاملاً روشن است.

۴ـ نگاه کنید به بند ۸ (A9 / 9-A10/1) همین فصل در ترجمه حاضر.

۵ـ مشروط بر اینکه اظهار مربوط به واگذاری پول مربوطه به نفر دوم در محدوده زمـانی اعتراض به واگذاری نخست صورت پذیرد.

۶ـ نگاه کنید به بند ۷ (A9 / 7-9)، بند ۹ (A10/2-8) و نیز بند ۱۰ (A10/8-13) همین فصل در گزارش حاضر.

۷ـ در متن پهلوی «wahišt-bahr بهشت بهر». این عبارت در این بند هم می‌تواند دنباله

اسم gušn-ǰanm گشن ـ جم» باشد و هم می‌تواند صفت و عبارت دعایی برای «گشن ـ جم» به معنی «خلد آشیان و کسی که بهره او از آن جهان بهشت است» باشد.

۸ ـ یعنی گفتار موبدان موبد در مورد هر مطلبی مستند است و نیاز به گواه ندارد. این عبارت که در متن پهلوی بصورت "ud guft i muwbidān muwbid nē" آمده، احتمالاً از افزایش‌های بعدی است، زیرا مفهوم مندرج در بند مربوطه بدون این عبارت نیز کامل است.

۹ ـ در متن پهلوی dād-pašt , xwaš دوبخش عبارتی است که هر دو طرف معامله و پیمان باید بیان کنند تا قرارداد مربوطه قابلیت اجرایی و قانونی پیدا کند. نگاه کنید به: perikhanian 1980, P.328.

۱۰ ـ در متن پهلوی: "xwāstag az rād bi nē āyēd .... " تحت‌اللفظی: مال از راد(مرد) نمی‌آید.

۱۱ ـ آغاز این بند دارای افتادگی است و نمی‌توان ترجمه درستی از آن بدست داد.

۱۲ ـ در متن پهلوی با اصلاح: šud guhrēnīd . پریخانیان بخش دوم این عبارت را اول بصورت فعل guhartan اصلاح کرده و سپس صفت مفعولی آنرا به گونه guhart بکار برده است. به نظر نگارنده چون این فعل از صورت guhrīg و guhrēn ساخته می‌شود علی‌القاعده باید guhrēnīdan از آن بدست آید و نه guhartan. نگاه کنید به: perikhanian 1980,P.363

۱۳ ـ صورت اوستا در بند ۸ وندیداد ۱۳: -pasuš.haurva. این واژه در زند وندیداد یک بار بصورت «آمده و بار دیگر بصورت که صورت اخیر بنابر دستنوشته IM بصورت اصلاح شده است. پریخانیان واژه را بصورت pasuš.haurvaīh آورده که برای نگارنده روشن نیست که صورت اوستاست یا پهلوی. ماتسوخ آن را بصورت pswšhrwyh و بلسارا نیز آن را به شکل pasûsh-harûnîh آورده است. نظر نگارنده بر این است که با توجه به صورت اوستایی واژه و نیز نظام تحولات آوایی از دوره باستانی به میانه باید صورت واژه در پهلوی pasuš-hōr باشد کما اینکه اشکالِ بکار رفته در زند وندیداد بویژه صورت دوم یعنی « » بطور قطع موید این نظر است. نگاه کنید به:

perikhanian 1980,P.266,413; Dastor Hoshang 1907,P.460; Bartholomae 1904, col.881; Macuch 1981, P.34; Bulsara 1937, P.445.

۱۴ ـ پریخانیان از این عبارات با در افزوده‌های بسیار، جمله‌های توصیفی ساخته است. باتوجه

به مقطع بودن عبارات و نبودن هیچگونه ارتباط نحوی بین آنها، نظر نگارنده براین است که مولف در پایان فصل عباراتی را آورده که هریک از معاملات و قرار دادهای مندرج در متن با بیان آنها شکل می‌گیرد. توجه داشته باشیم که این فصل خود نیز با عبارت آغازین و در واقع یکی دیگر از عبارات مورد استفاده در قراردادهای واگذاری نامزد شده است.
نگاه کنید به: perikhanian 1980, PP. 266-267

۳۸

در (مربوط به) چند شیوه‌ای[۱] که می‌گویند در اقدامات قضایی باید (از آنها) پیروی کرد و در دادستان ـ نامه[۲] نیز نوشته شده است[۳].

۱ ـ از سوی دادوران ـ هم دادوران و هم موبدان ـ در خوارستان[۴] جلسه دادگاه تشکیل نمی‌شود تا از سوی رد دستور صادر شود؛ تشکیل جلسه دادگاه در حضور دادور ارشد به همان اندازه که (در حضور موبدان تشکیل شود) دارای ویژگی محاکمه (علنی خواهد بود اما در مواردی) فراتر از آن (محاکم) بصورت فردی (و غیر علنی) انجام می‌شود.

۲ ـ موبد و (یا) دادوری را که از مقام خود برکنار کرده باشد تا حکم برگشت (او) مهر شود حق ندارد به کار (خود) برگردد؛ همچنانکه از گشن ـ جم نقل می‌کنند که برای مُهر کردن (اسناد)، دوباره واگذار کردن مهر به دادور پیشین مجاز نیست؛ او (حتی) آن حکم را ـ در مورد این که (دادور پیشین) تا حکم برگشت (او) مهر شود حق ندارد به کار (خود) برگردد ـ ثبت هم کرده است.

۳ ـ چنانچه دارایی (برابر با) ۱۰۰ (درهم به عنوان) سود و (یا) غرامت (عدم انجام تعهد) در (پایان) یک‌سال قرار داد شده باشد[۵] (و چنانچه بدهکار) در سال سوم (برای) تادیه وام آمده باشد، در حالی که وام (او) ۲ ساله باشد (آنگاه) بنابر قوانین قضایی (سود یا غرامت عدم پرداخت وام) باید (با محاسبه) ۲ ساله پرداخته شود.

۴ ـ کسی که متدین[۶] است باید از قوانین دینی و قضایی پیروی کند (ولو) برای کوچکترین (موارد خلاف و جرم)، در حالی که (این وضعیت) برای دیگران رعایت نمی‌شود[۷].

۵ ـ در رابطه با حل وفصل (امور) شریکان (این که) چنانچه (یکی از شریکان در هنگام) مشارکت زمانی (مقدار) چشمگیرتری (از شریکان دیگر) بخورد و نیز پوشاک بهتری (از

آنها) داشته باشد (این وضع را) نباید به پای سهم او گذاشت، (بلکه) باید (آن را) به پای تقصیر[۸] (شریکان دیگر) گذاشت.

۶ـ چنانچه بانوی خانواده شوهر[۹] کرده باشد و در (آن) خانواده زن یا صغیر (هم) وجود داشته باشد، (آنگاه) برای (آن) بانوی خانواده و (نیز) سهم بانوی خانواده (از) دارایی، سالاری نه (می‌توان گمارد) و (این در حالی است که) برای صغیر و هرآن کس که در خانواده باشد باید سالار گمارد.

۷ـ بنابر آیین دینی یزش ـ نامه[۱۰] را باید در اردیبهشت روز مهرکرد و بنابر قوانین قضایی (آنرا) باید در خرداد روز مهرکنند.

۸ـ چنانچه کسی (از کسی پرداخت) غرامتی را بخواهد، بررسی (مسئله) براساس قوانین قضایی انجام می‌شود (ولی) اگر (پرداخت آن غرامت را) براساس (اسناد) قطعی و اصالت (در آن حق) بخواهد (آنگاه بررسی مسئله از محدوده) قوانین قضایی خارج می‌شود[۱۱].

۹ـ (چنانچه) زندانی فرار کرده باشد (و) زندانبان به سبب قصور (در انجام وظیفه) محکوم شده باشد و سپس زندانی دوباره ظاهر شده و به دادگاه آمده باشد (در این وضعیت) زندانبان را محکوم نمی‌کنند[۱۲].

۱۰ـ (چنانچه) شخصی برده‌ای را به دجله افگند (و سپس) آن برده (از آب) باز گرفته شود (و) در آن هنگام نمیرد و به دادگاه آمده باشد، (دادوران) باید در مورد (به آب) افگندن (او) پرسشنامه‌ای تنظیم کنند.

۱۱ـ (در مورد) برده‌ای که با (دلایل) قطعی باید (او را) در زندان نگهداشت (چنانچه) دادور درصدد بررسی (مسئله او) برآمده باشد (و) به این نتیجه رسیده باشد که گناهکاری او مسجل نیست، بنابر قوانین قضایی او را از زندان آزاد نمی‌کنند[۱۳].

۱۲ـ چنانچه محکوم کردن خواهان بایسته باشد، دادور خوانده (بنابر رای خود او را) محکوم می‌کند و آن‌ها باید جلسه دادگاه (مربوطه) را در حضور دادور خواهان ترتیب دهند.

۱۳ – بنابر قوانین قضایی ورشکستگی زندگان را اعلام نمی‌کنند[۱۴].

۱۴ـ سند (مربوطه به رای دادگاه) و (حکم مربوط به) تمردرا، به هر دو طرف (منازعه) در هنگام صبح[۱۵] و به دادوران بصورت حضوری در هنگام غروب[۱۶]. تحویل می‌دهند.

۱۵ـ چنانچه زن آتشی را نشانده باشد، سالاری (آتش) با (همان) زن است که (آتش را) نشانده، و (چنانچه) زنی که قیم است شوهر[۹] کند در طول زمانی که شوهر کرده سالاری (بر آتش) نخواهد داشت و سالاری را به شوهر (خود) باید واگذارد.

۱۶ـ در رابطه با تاوان زنا: چنانچه با مردن شوهر یا زن یا زانی ادعایی مطرح شده باشد،

حکمی نباید صادر شود.

۱۷ ـ در مورد حکمی که به گونه‌ای صادر نشده باشد که سزاوار است، نباید صدور حکمی از پس (آن حکم) بوسیله همان دادور را معتبر دانست[۱۷].

۱۸ ـ برای دارایی مورد شک (وتردید) باید به گونه‌ای قیم گمارد که (به این امر توجه داشت): از آنجا که شوهر، قیم را بنابر آیین گمارده (بنابراین آن) مرد برای قیمومت شوهر سزاوارتر است؛ اگر شوهر، قیم را بنابر آیین گمارده آنگاه ما (نیز آن) مرد را به قیمومت شوهر می‌گماریم.

۱۹ ـ در مورد قیمومت و سالاری خانواده: نه پسر و نه دختر حاصل از ازدواج چگری را نباید به قیمومت و سالاری خانواده کسی که نیاز به گماردن (قیم و سالار خانواده) دارد گمارد.

۲۰ ـ ..... باید از آنچه که (تاکنون) انجام شده به بعد، موبدان را گمارد، و (البته) آنان را بنا به فرمان شاهنشاه (بر آن امر) گمارد[۱۸].

۲۱ ـ زنانی بوده‌اند که آن‌ها را برای (ازدواج با افرادی) شایسته (تر، ازازدواج با هرکس دیگر) منبع کرده‌اند و آن‌ها را شوهر نداده‌اند، (از آن جمله) آنها خدای ـ دخت را نیز به سبب (ازدواج با) وِه ـ شاپور (ازازدواج با هرکس دیگر) منع کردند.

۲۲ ـ (جهت) گواهی برای ضرب و جرح این اندازه کافی است که کسی بگوید که: «او برای وارد کردن چند زخم باید تادیه خسارت کند». اظهارات کامل (شخص در خصوص) شمشیر و چندیِ زخم، و (نیز) جای دقیق (ضرب و جرح) ضرورت ندارد.

۲۳ ـ برای (ایراد) همه گونه زخم در حد ریش[۱۹] باید تادیه خسارت کرد (از جمله): کندن ریش[۲۰] و مو و از ترکیب انداختن بدن و (ایجاد) درد و خونریزی ؛ و نیز در مورد نوع زخم (از نظر وخامت) چونان زخمی با نوع گسترده و (زخم به سبب) فرو کردن (سلاح در بدن) و افزایش (آن)[۲۱] و شهادت دروغ[۲۲] (هریک را برابر با یک) «آدوداد»[۲۳] انگاشتن (بهتر است) تا دروغ رهنمون (انسان) شود[۲۴].

۲۴ ـ برای عدم حضور در دادگاه، (به عنوان جریمه) هر آن که پول دارد (باید) پول (بدهد) و آن‌که راکه (چیزی) نیست «پاک پَسوچاش[۲۵]».

۲۵ ـ در مورد (مجازات) دزد معیار قانونی و رایج شهر (به شرح زیر رعایت می‌شود): برای دزدی به میزان ۱۰ «باغ»[۲۶]، برای «بودو ـ زد»[۲۷] و «کَتو ـ زد»[۲۷] به میزان «چهار باغ»[۲۸] ؛ برای دادن میزان خسارت (وارده) به صاحبان اصلی (موضوع مورد خسارت) و مجازات گناهکاران حکم باید صادر کرد؛ برای (جرم) زنا، دادوران نباید در یک حکم واحد تادیه تاوان بیش از ۳۰۰ (درهم) را الزام کنند.

۲۶ ـ چنانچه ۲ گواه حاضر نبوده باشند (و) کسی در (تنظیم) پرسشنامه گفته باشد که: کوتاه و بی‌سروته[۲۹] نوشته شده، «برای (جرم) دزدی نمی‌توان (بر این اساس محکمه‌ای را) تدارک دید؛ و چنانچه به سبب اختلاف در رای نامی گفته نشود قدرت یافتن (متهم در برابر اتهام) به سبب حکم است[۳۰].

۲۷ ـ (محدوده زمانی) برای تشکیل جلسه دادگاه با شرکت نمایندگان قانونی یکسال است.

۲۸ ـ (این مطلب) نوشته و مهر شده است که واگذاری قیمومت به بانوی خانواده از طریق انتصاب قانونی انجام می‌پذیرد.

۲۹ ـ دزدی که به‌عنوان یکی از طرفین دعوا (در دادگاه) به دعوا می‌ایستد، و (نیز شخص) بدنیت و گواه دروغگو، و دروغ‌آموز و مانع ترتیب دهندگان امور و یاری نرسان، و (قیم) خوار شمارنده قیمومت و دفن کننده نسا و نساسوزان را باید باز داشت کرد.

۳۰ ـ در مورد جادوگر: چنانچه نشانه‌ای اظهار نکند، نباید (در مورد او حکمی را) مکتوب کرد، ولی چنانچه (این حکم مکتوب) شد، نباید ناقص باشد.

۳۱ ـ بانوی خانواده حق ندارد قیمومت (خانواده خود را) به شخصی با شایستگی کمتر واگذارد، و نیز بنابر قوانین قضایی، (در این مورد) باید چونانکه استواران (در دین) گفته‌اند، عمل کرد، بعضی (از افراد) در خصوص واگذاری (قیمومت) به افراد با شایستگی کمتر، به حضور داد ـ فرخ مغان اندرزبد آمدند (اما داد ـ فرخ قانون را) تغییر نداد.

۳۲ ـ جادوگری را که در میان مردم بد آوازه است، حلقه برگردن و گوشوار (برگوش) باید رها کرد تا برای انجام اعمال پلید (خود) ملزم به تحمل آزمایش الهی شود و یا (از طریق محاکمه) نجات یابد؛ اما اگر حلقه یا یکی از گوشوارها را بشکنند (حتماً) باید او را به تحمل آزمایش الهی وا داشت.

۳۳ ـ بنابر قوانین قضایی، هزینه تنظیم سند به دارایی (مورد منازعه) وابسته است؛ در جایی گفته شده است که (این هزینه برای هر) ۹ در هم ۲ (درهم) است؛ و در جایی (دیگر) گفته شده است که (برای هر) ۱۰ در هم ۳ (درهم) است و (هزینه مربوطه برای مجرم) مرگ ـ ارزان ۹۵ (درهم) است، و چنانچه دادرسی برای چیزی با ارزش بسیار بیشتری نیز (تشکیل شود) آنگاه بازهم (هزینه مربوطه) نسبت به (مورد مربوط به مجرم) مرگ ارزان بیشتر نیست که (آنهم) ۹۵ (درهم) است؛ و در خصوص دارایی (مورد منازعه) اینگونه به نظر می‌رسد که چنانچه (ارزش آن) بیشتر از ۱۷ درهم نباشد، (آنگاه) بنابر قوانین قضایی هزینه تنظیم سند (مربوطه) ۲ (درهم) است که باید از (درآمد مربوط به) آتشکده‌ها (آن را) بدهند و (سپس هزینه پرداخت شده را) از خواهان‌ها و خوانده‌ها مطالبه کنند.

۳۴ ـ چنانچه رای (قضایی) صادره قطعی باشد، و مخدوش کردن آن (مستوجب) تن در دادن به آزمایش الهی، باید (دادگاه برای آن) سند بازپرسی تنظیم کند.

یادداشت‌ها: فصل ۳۸

۱ ـ در متن پهلوی: wāzag «مسئله، شیوه و فرم کلیشه‌ای، دستورالعمل، واژه، سخن».
۲ ـ dādistān-nāmag «دادستان نامه، کتابی مشتمل بر قضاوت‌های انجام شده توسط قضات». نام مجموعه است که در دادرسی‌های دوره ساسانی مورد استفاده قضات قرار می‌گرفته است.
۳ ـ این فصل در خصوص شیوه‌هایی بحث می‌کند که در اقدامات قضایی و نیز مراحل دادرسی باید پیوسته به آنها توجه نمود. بویژه پاره‌ای از این دستور العمل‌ها را می‌توان در بندهای ۱،۲،۷،۱۲،۱۳،۱۴ و غیره در همین فصل ملاحظه نمود.
۴ ـ برای واژه xwāristān نگاه کنید به بند ۱ فصل ۹ (8/15-16) ترجمه حاضر و نیز یادداشت شماره ۱ همان فصل.
۵ ـ مبداءِ زمانی قرارداد از روزی است که بدهکار قرارداد مربوطه را پذیرفته و مهر کرده باشد.
۶ – عبارت اوستایی: yō hvā. daēnā «کسی که دارنده این دین است، متدین به دین زردشتی». ماتسوخ این عبارت را dwc HN> DYN> قرائت و «دزدی باید از این قوانین...» ترجمه کرده است. بلسارا نیز عبارت فوق را بصورت dôk hanâ dînâ قرائت و بصورت «در موارد مرتبط با هم...» ترجمه نموده است. نگاه کنید به:

Macuch 1981,P.35, 141,150 ; Bulsara 1937, PP.448-449

۷ ـ منظور از دیگران، غیرمتدینان به دین زردشتی است. در این بند تصریح شده که غیر زردشتیان الزامی در پیروی از قوانین دینی زردشتی و نیز قوانین قضایی که منبعث از قوانین دینی است ندارند.
۸ ـ در متن پهلوی: waštīh «بیماری»؛ که در این جا با گسترش معنایی به «تقصیر» ترجمه شده است. پریخانیان آنرا به همان «بیماری» ترجمه کرده و چون از نظر او بی‌معنا بوده

آنرا با علامت سؤال مبهم نشان داده است. نگاه کنید به: perikhanian 1980, PP.268-269

۹ ـ برای این نوع شوهر نگاه کنید به بند ۵ فصل ۱۷ (33/1-3) ترجمه حاضر و نیز یادداشت شماره ۲ همان فصل.

۱۰ ـ در متن پهلوی: yazišn-nāmag «یزش نامه، سند مربوط به سوگند یا آزمایش الهی».

۱۱ ـ یعنی چنانچه طلبکار دارای اسناد مثبت و قطعی بوده و در ادعای خود ذیحق باشد نیاز به تشکیل دادگاه نیست و قاضی می‌تواند به استناد مدارک رای مربوطه را صادر کند و در غیر این صورت باید دادگاه تشکیل و مسئله بررسی گردد.

۱۲ ـ در متن پهلوی YKTLWNt. باید توجه داشت که صورت هزوارشی YKTLWNtn' برای دو صورت فعلی و هم آوای ōzadan بکار می‌رود. نخست برای ōzadan[1] با بن‌مضارع -ōzan از $ava\sqrt{jan-}$ به معنی «کشتن»؛ و دیگر برای ōzadan[2] با بن‌مضارع -ōzam از $^{*}ava\sqrt{zam-}$، سغدی wzty <, -m <wz <«محکوم کردن». در این بند منظور از ōzadan صورت دوم است. نگاه کنید به: قریب ۱۳۸۳، صفحه ۸۱؛ و نیز به: Bartholomae 1904, col.490-491; Perikhanian 1980, p.328, 377.

۱۳ ـ بلکه آزادی او منوط به تحقق مراحل دیگری است و تنها یقین حاصل کردن دادور سبب آزادی او نمی‌شود.

۱۴ ـ یعنی برای حفظ آبرو و اعتبار جهت فعالیت اقتصادی در آینده نباید ورشکستگی آنان را در هنگام زنده بودن اعلام کرد.

۱۵ ـ در متن پهلوی: friyar «صبح». اوستا: صفت -frayara، قید frayare، از -fra-ayar. نگاه کنید به: Bartholomae 1904, col. 989.

۱۶ ـ در متن پهلوی: hufrāšmōdād «غروب». اوستا: hū. frāšmo.dātay نگاه کنید به: Bartholomae 1904, col.1022.

۱۷ ـ بنابر نظر پریخانیان چنانچه واژه wizīr در این بند به معنی «سند» آمده باشد، بند مذکور را می‌توان به گونه زیر نیز ترجمه کرد: «تنظیم سند بوسیله همان قاضی که سند قبلی را به گونه‌ای ناشایسته صادر کرده بنابر حکم قضایی بی‌اعتبار است» نگاه کنید به: perikhanian 1980, p.328,n.76.

۱۸ ـ این بند در آغاز دارای ریختگی است و نمی‌توان ترجمه درستی از آن به دست داد.

۱۹ ـ در متن پهلوی: rēš، اوستا: -raēša[1]، جرم مربوط به ضرب وجرح عمدی. نگاه کنید به: Bartholomae 1904,col.1486

۲۰ ـ در متن پهلوی: . ماتسوخ این واژه را m> rwkn به معنی «شلاق و تازیانه» قرائت نموده است. بلسارا نیز آنرا بصورت mâlûk قرائت کرده و با واژه «مالیدن» در ارتباط می‌داند. باتوجه به صورت پهلوی واژه که می‌توان آن را صورتی از واژه دانست، می‌توان نظر پریخانیان را پذیرفت. نگاه کنید به:

Bulsara 1938,PP.456-457; perikhanian 1980,P.372;Macuch 1981,P.36,144,158.

۲۱ ـ این بند یکی از مواردی نادری است که موضوع متن مادیان هزار دادستان را از حقوق مدنی به حقوق جزا سوق می‌دهد. بعبارت دیگر تمام این متن به حقوق مدنی دوره ساسانی مربوط می‌شود بجز همین موارد معدودی که در حقوق جزا به بحث می‌پردازد.

۲۲ ـ در متن پهلوی: mītō-sāst «شهادت دروغ، گفتار دروغ»؛ از اوستا - miθō «دروغ» و sāst-a[1] از $\sqrt{sah-}$ «گفتن». نگاه کنید به: Bartholomae 1904, col.1782,; 1573-1574;

۲۳ ـ برای adwadād نگاه کنید به یادداشت شماره ۴ فصل ۱۷ ترجمه حاضر.

۲۴ ـ یعنی این موارد را باید جرم محسوب نموده و برای آنها مجازات تعیین نمود تا دروغ در جامعه رهنمون شود و الگوی انسان‌ها قرار نگیرد.

۲۵ ـ در متن پهلوی: pākpasučāš نوعی جریمه غیرنقدی در برابر جریمه‌های پولی که دادگاه پس از حکم محکومیت میزان آن را تعیین می‌کند.

۲۶ ـ در متن پهلوی bāγ اندازه و میزان مجازات و تنبیه و یا مقدار جریمه مقرر برای جرمی معین .

۲۷ ـ bōdō-zad، اوستا: -baoδō. ǰatay ؛ katō-zad ؛ مقایسه شود با اوستا: -katō. masah ؛ هردو اصطلاح از درجات و انواع جرم‌های ضرب و جرح محسوب می‌شود. نگاه کنید به: Bartholomae 1904, col.434, 919-920

۲۸ ـ در متن پهلوی tasu.bāγ ، اندازه و میزان تنبیه و مجازات برابر با چهار باغ.

۲۹ ـ در متن پهلوی: a-sar . از آنجا که واژه «سر» از اضداد او بوده و به معنی سروته هر دو بکار می‌رود لذا واژه a-sar به «بی‌سروته» معنی شده است.

۳۰ ـ در متن پهلوی این واژه بصورتی کاملاً روشن PKDWN′ آمده که هزوارش paymār به معنی «حکم و مجازات» است. پریخانیان بدون هیچگونه توضیح و یادداشتی واژه فوق را dastaβar قرائت کرده و این در حالی است که وی در ترجمه بند مذکور با دشواری برخورد کرده و مبهم بودن آنرا در دو مورد با نشانه سئوال مورد تاکید قرار داده است. نگاه کنید به: perikhanian 1980, pp.272-273 .

منظور از این بند این است که در خصوص اثبات جرم دزدی و برپایی محکمه برای آن حتماً باید دو شاهد حضور داشته و در این خصوص شهادت دهند و سند بازپرسی نیز کامل و بی‌نقص باشد در غیر این صورت متهم تبرئه شده واین امر حاصل ضعف مقدمات است.

۳۹

در مربوطه به چند حکم حقوقی که باید در آن‌ها به (شیوه) اظهارات بگونهٔ خاصی توجه کرد[۱]

۱ ـ چنانچه کسی بگوید که این آتشکده را بجز فرزندان من شخصی که «شایسته‌ترین است در اختیار همی داشته باشد»، (آنگاه) آن‌که (از همه فرزندان او) شایسته‌تر است باید (آتشکده را) در اختیار همی داشته باشد، و چنانچه کسی بگوید که «(در میان) فرزندان من شخصی که شایسته‌ترین است (این آتشکده را) در اختیار همی داشته باشد» (آنگاه) از میان فرزندان (او) آن‌که شایسته‌ترین است مورد نظر است.

۲ ـ چنانچه کسی بگوید که «فرزندان و نسل فرخ را در فهرست سواران[۲] ثبت نکنند[۳]» ممکن است این (اظهار) در مورد آن فرزندان و نسلی گفته شود که در آن هنگام که شخص این (مسئله را) می‌گوید هستند. و چنانچه کسی بگوید که «فرزندان و نسل فرخ را در فهرست سواران ثبت نکنند» ممکن است این (اظهار) هم در مورد آن (فرزندان و نسلی) که (در هنگام بیان این امر) هستند گفته شود و هم در مورد آن (فرزندان ونسلی) که پس از آن (خواهند آمد).

۳ ـ بهرام به نقل از پوسان وه آزاد ـ مردان گفته است که در مورد داد ـ فرخ کِرِگان حکمی صادر شده بود که: او را در فهرست سواران نباید ثبت کنند؛ (اما) آنها سند را این گونه ویراسته بودند که: «فرزندان و نسل داد ـ فرخ» ؛ ولی داد ـ فرخ درخواست کرد که اینگونه بنویسید که «فرزندان و نسلِ داد ـ فرخ را در فهرست سواران ثبت نکنند[۴]».

۴ ـ چنانچه کسی بگوید که: «من این مال را جهت قیمومت داشتن بر من[۵]، تا ۱۰ سال به فرخَ دادم «(آنگاه مال مورد نظر) پس از ۱۰ سال نیز تحت قیمومت می‌ماند. (اما) اگر

بگوید که: «من تا ۱۰ سال (این مال را) جهت قیمومت داشتن بر من[5] به فرخ دادم» (آنگاه) پس از ۱۰ سال تحت قیمومت نخواهد ماند[6].

۵ ـ چنانچه کسی بگوید که: «من اقامه دعوا نمی‌کنم و بگونه‌ای رفتار می‌کنم که کسی با اختیارات من نیز اقامه دعوا نکند و چنانچه غیر از این کنم تاوان دهم»، (آنگاه) بجز هنگامی که (خود او) اقامه دعوا کند و (یا) آشکار شود آن کسی که با او پیمان بسته بنابر اختیارات او (در اقامه دعوا با او) همداستان شده، تادیه تاوان شامل (او) نمی‌شود[7].

۶ ـ چنانچه کسی بگوید که: «من اقامه دعوا نمی‌کنم و به‌گونه‌ای رفتار می‌کنم که کسی با اختیارات من نیز اقامه دعوا نکند و اگر غیر از این کنم تاوان دهم»، (آنگاه) بجز هنگامی که (خود او) اقامه دعوا کند و (یا) آشکار شود آن کسی که با او پیمان بسته بنابر اختیارات او (در اقامه دعوا) با او همداستان شده، تادیه شامل (او) نمی‌شود[8].

۷ ـ چنانچه کسی بگوید که «من اقامه دعوا نمی‌کنم و به گونه‌ای رفتار می‌کنم که کسی با اختیارات من نیز اقامه دعوا نکند و اگر بجز این کنم تاوان دهم»، آنگاه چنانچه حتی نه با اختیارات او (بلکه بنابر اختیارات دیگری) نیز اقامه دعوا کنند تادیه تاوان شامل او می‌شود.

۸ ـ چنانچه کسی بگوید که: «این مال را تا من و تو زنده‌ایم با هم (تحت مالکیت) داشته باشیم» (آنگاه) هنگامی که یکی (از آنها) بمیرد آن دیگری (نیز) نباید (آن مال را تحت مالکیت) داشته باشد «ولی چنانچه بگوید که» من و تو تاز نده‌ایم با هم (این مال را تحت مالکیت) داشته باشیم»، هر گاه یکی (از آنها) بمیرد آنگاه آن دیگری نیز (تا زمانی که) زنده است اختیار مالکیت دارد[9].

۹ ـ چنانچه کسی به مهرین بگوید که: «این مال را به‌عنوان قیمومت یا جهت مالکیت (در اختیار) داشته باش» مهرین به‌عنوان قیمومت و (یا) مالکیت، هریک (از موارد) را که بخواهد می‌تواند جهت داشتن (مال) اختیار کند، اما چنانچه کسی بگوید که: «من (این مال را) به‌عنوان قیمومت (و) یا به جهت مالکیت به تو دادم» (آنگاه آن مال) به‌عنوان قیمومت داده خواهد شد.

۱۰ ـ چنانچه شخصی دستگردی را به پوسگ داده باشد و اظهار کند که: «اگر پوسگ علیه این برده اقامه دعوا کند، آن دستگرد (دیگر) به پوسگ تعلق نداشته باشد»، چونانکه وایَ یار (در این خصوص) نوشته است در زمان حیات پوسگ (اختیار او بر) تمام مال بی‌اعتبار است؛ (اما) اگر شخصی این‌گونه اظهار کند که: «اگر (پوسگ) اقامه دعوا کند (آنگاه) دستگردی را که من به پوسگ دادم به پوسگ تعلق نداشته باشد» از آنجا که واگذاری

(مال از سوی شخصی) با شرط پس دادن (مال) صورت گرفته است (از این رو تا شخص) اقامه دعوا کند (اختیار او بر) مال معتبر خواهد بود[۱۰].

۱۱ ـ چنانچه کسی اظهار کند که: «من این مال را پس از ۱۰ سال به (این) پسر دادم و مالی را که من به (این) پسر داده‌ام، اگر (این) پسر (این) دختر (را پس از ۱۰ سال) به زنی بگیرد (آن مال) به (این) پسر تعلق یابد پس از ۱۰ سال»، و اگر (این) دختر (را) به زنی بگیرد پیش از (آن) ۱۰ سال، باز هم (مال به او) داده خواهد شد؛ و چنانچه شخص اینگونه اظهار کند که: «(این مال) پس از ۱۰ سال به (این) پسر داده خواهد شد و اگر (این) پسر (این) دختر (را) به زنی گیرد (مال) از آنِ (این) پسر می‌باشد»، (آنگاه قرار داد پیوسته مبنی) بر شرط آخر خواهد بود و اگر (پسر آن) دختر را به زنی نگیرد (مال) پس از ۱۰ سال (به او) تعلق نمی‌یابد[۱۱].

۱۲ ـ چنانچه شخصی در ماه آذر و روز هرمزد (چنین) اظهار کند که: «در طول یک ماه بعدی[۱۲] من به تو هر روزی یک در هم می‌دهم» (آنگاه در مجموع) ۳۰ در هم باید بدهد؛ اما چنانچه بگوید که: «تا کامل شدن یک ماه بعدی من به تو هر روزی یک درهم می‌دهم» (آنگاه در مجموع) باید ۳۱ درهم بدهد[۱۳].

۱۳ – چنانچه کسی بگوید که: «اگر سندی با مهر ردان یا با مهر موبدان نداشتم (این) مال متعلق به توست»، (آنگاه) مال (به مخاطب) می‌رسد مگر این که سندی (ممهور به مهر هر دو (مرجع مذکور) داشته باشد؛ اما چنانچه بگوید که: «اگر سندی با مهر ردان یا (با مهر) موبدان نیاورم (این) مال متعلق به توست»، (در این خصوص) بهرام گفته است که چنانچه شخص سندی با مهر یکی (از دو مرجع فوق) بیاورد. (آن) مال (به مخاطب) نمی‌رسد.

۱۴ ـ چنانچه کسی بگوید که: «اگر پسر مرا در میان سواران (نپذیرند و) یا در فهرست (سواران نیز) ثبت نکنند، (این) مال متعلق به توست»، (آنگاه) مال (به مخاطب) می‌رسد مگر این که (او را در) هر ۲ (مورد فوق) تثبیت کنند؛ و چنانچه بگوید که: «اگر پسر مرا در میان سواران (نپذیرند و) یا (در) فهرست (سواران نیز) ثبت نکنند، (این) مال تعلق به توست»، (در این خصوص) بهرام گفته است که اگر (آن) پسر (در) یکی (از موارد فوق یعنی در میان) سواران (و) یا در فهرست (سواران) تثبیت شود، مال (به مخاطب) نمی‌رسد.

۱۵ ـ چنانچه شخصی بگوید که: «در مورد انجام آزمایش الهی سندی با مُهر فرخ یا با مُهر گشنسب پسر آذر فرنبغ می‌ستانم»، (آنگاه) فرخ (دارای رابطه) فرزندی با آذرفرنبغ محسوب نمی‌شود؛ (اما) چنانچه بگوید که: «با مُهر فرخ یا گشنسب پسر آذرفرنبغ سندی

می‌ستانم»، (آنگاه) هردو (دارای رابطه) فرزندی با آذر فرنبغ محسوب می‌شوند[۱۴].

۱۶ ـ چنانچه کسی بگوید که: «(از) مالی که به من رسیده، هر آنچه را که فرخ یا مهرین بگوید متعلق به تو باشد» و مهرین گاوی و فرخ خری را پیشنهاد کنند، هردو (به مخاطب) می‌رسد، و تفاوتی نمی‌کند، چنانچه (هر دو نفر) همزمان یا پیش و پس (مورد خود را) پیشنهاد کنند؛ ولی چنانچه بگوید که: «آن چه را که فرخ یا آنچه را که مهرین بگوید متعلق به توست» حتی اگر هردو نفر نیز (پیشنهاد خود را) بگویند، یکی (از موارد پیشنهادی به مخاطب) می‌رسد که واهب[۱۵] می‌خواهد.

۱۷ ـ در جایی نوشته است که چنانچه کسی بگوید: «اگر هرمزد روز به کُوار و خَبر نروم، ۳۰ درهم بدهم» چنانچه به کُوار یا خبر رفته باشد ۳۰ درهم را نباید بدهد؛ ولی چنانچه بگوید که: «اگر به کُوار یا خبَر نروم ۳۰ درهم بدهم»، (آنگاه) باید ۳۰ درهم بدهد مگر اینکه به هر دوجا رفته باشد[۱۶].

۱۸ ـ چنانچه فرخ با مهرین پیمان کند که «یا به کُوار خواهم رفت و یا ۱۲ درهم بدهم»، (آنگاه) فرخ باید رفتن خود را اثبات کند؛ اما چنانچه بگوید که: «اگر (به کُوار) نروم، ۱۲ درهم بدهم» (آنگاه) مهرین باید نرفتن (فرخ را) اثبات کند.

۱۹ – چنانچه فرخ با مهرین پیمان کند که: «یا به کُوار خواهم رفت یا ۱۲ درهم بدهم» (آنگاه) مهرین مختار نیست که بگوید «برو یا درهم را بده» ؛ مگر اینکه (فرخ خود) برود یا (طبق قرار) درهم را بدهد. اما چنانچه (فرخ) بگوید که: «اگر نروم، ۱۲ درهم بدهم» (آنگاه مهرین) در ممانعت کردن (یکی از دو امر) اختیار دارد.

۲۰ ـ و چنانچه کسی بگوید که: «افزود ـ خدای (برده) به سبب انجام عمل خصمانه علیه (دین) بهی[۱۷] مال تو باشد»، (آنگاه) در جا داده خواهد شد، زیرا برای (واگذاری) او دلیل ارائه شده است؛ اما چنانچه کسی بگوید که: «هرگاه (این برده بالغ گردد مال تو شود)»، (آنگاه) تا هنگامی که بالغ گردد، به (مخاطب) نمی‌رسد، زیرا برای (واگذاری) او زمان معین شده است.

۲۱ ـ چنانچه کسی بگوید که:«مالی که به من تعلق دارد پس از در گذشت من به فرزند تو که از ازدواج من (باتو) زاییده می‌شود تعلق یابد» (و آنگاه دارایی مذکور) به آن فرزندی که در زنده بودن بزرگ خانواده (و) پس از آن (اظهار) زاییده می‌شود نیز تعلق می‌یابد؛ اما اگر کسی بگوید که: (این مال) پس از در گذشت من به فرزند تو که از ازدواج من (باتو) زاییده می‌شود تعلق یابد، (آنگاه) منظور آن فرزندی است که (پس از درگذشت بزرگ خانواده) در آن خانواده زاییده می‌شود.

۲۲ ـ چنانچه کسی بگوید که: «نیمی (از) تاکستان این دستگرد در (زمان) زندگی مهرین و (آن نیمه) دیگر (پس از) درگذشت مهرین به فرخ واگذار می‌شود»، آنگاه در (مرحله) نخست، زمین به او واگذار نمی‌شود؛ اما چنانچه بگوید که: «نیمی از تاکستان این دستگرد در(زمان) زندگی مهرین بدون تفکیک به پوسگ و (نیمه) دیگر (پس از) در گذشت مهرین به فرخ داده شده، آنگاه نیمی (از) تاکستان و به همین صورت (هم) زمین به فرخ واگذار می‌شود[۱۸].

۲۳ ـ چنانچه کسی بگوید که: «من این مال را چون مالی که به پسر (خود) دادم به دختر (خود نیز) دادم»، (این اظهار) متفاوت است (با موردی) که بگوید که: «من این مال را چون به پسر (خود) دادم به دختر (خود نیز) دادم» (و باز این اظهار) متفاوت است (با موردی) بگوید که: «من این مال را چون به پسران (خود) مالی را دادم به دختر (خود نیز) دادم»؛ دلیل این امر این است که چنانچه کسی در رابطه با واگذاری اینگونه بگوید، دارایی او بخشی بعنوان مالکیت و بخشی به عنوان قیمومت و بخشی برای (شاد) داشتن روان (و) یا بخشی تا خود (و) بخشی تا پسر زنده است، بخشی پس از در گذشت خویش به پسر داده می‌شود؛ سپس به ۳ آیین و در هر آیین بطور یکسان گفته شده که او «واگذار کرده است[۱۹]»؛ و چنانچه در خصوص واگذاری نگوید[۲۰] «به همان صورت»، (آنگاه) برای واگذاری به عنوان مالکیت این سخن در آن (مورد) گفته می‌شود که (منظور این باشد): «من به دختر (خود) هنگامی مالی را دادم که به پسر (خود) دادم»؛ و چنانچه واگذاری به آن گونه نباشد و شخص درباره پسران (خود) اظهاراتی نماید در حالی‌که (او را تنها) یک پسر بوده باشد، به سبب سخن (نادرست او) واگذاری صورت نمی‌گیرد، زیرا (او را) آن هنگام (پسرانی) نبوده است و چنانچه (او را) ۲ پسر بوده باشد و به یکی دارایی را در سال یکم (و به دیگری دارایی را) در سال دوم واگذار کرده باشد، آن‌گاه این سخن در خصوص آن (مورد) گفته می‌شود «همان زمان که او»، چنانچه واگذاری به آنگونه نباشد؛ و اگر شخص بگوید «پسر» و نه «پسران» و او را دو پسر بوده باشد و به یکی دارایی را در سال یکم (و به دیگری دارایی را) در سال دوم واگذار کرده باشد، آنگاه این سخن در خصوص آن (مورد) گفته می‌شود که: «من (دارایی را) واگذار کردم همان هنگام که دارایی را به (پسر) اول (خود) دادم»، و چنانچه واگذاری را در خصوص پسران هر دو اظهار کند در حالی که او را بیشتر از یک پسر نبوده باشد، نیمی (از دارایی) واگذار شده و نیم (دیگر) واگذار نشده قلمداد می‌شود؛ (این امر اصلاً) تفاوت ندارد (با اینکه) بگوید که: «همانگونه که من دارایی (خود را) به پدر و مادر (خود) دادم، به تو (نیز دارایی) دادم»؛ (در این صورت

او دارایی را (تنها) به مادر (داده و) به پدر نداده است؛ و چنانچه بگوید که: «من این مال را همان گونه که به مهرین واگذار کردم به دختر (خود نیز) دادم»، (آنگاه) به مهرین مالی را نداده است (و در نتیجه مالی به او) داده نشده (و واگذاری معتبر نیست).

۲۴ ـ چنانچه شخصی در مورد دارایی خاصی بگوید که: «من در خصوص الزام مهرین در دادن (دارایی که) تاکنون (می‌بایست به من می‌داد) دعوایی اقامه نمی‌کنم»، (آنگاه) شخص اختیار دارد که در خصوص دارایی که تا آهن هنگام مهرین (می‌بایست به او) می‌داد اقامه دعوا کند؛ و چنانچه شخص در مورد دارایی یا هر چیز دیگری که مهرین پیمان کرده است که می‌دهم، اظهار کند که «من در خصوص الزام مهرین در دادن (دارایی که باید) تا امروز به من می‌داد علیه مهرین) دعوایی اقامه نکرده‌ام»، آنگاه شخص نباید در خصوص آن دارایی و چیزی که مهرین (می‌بایست می‌داد) اقامه دعوا کند و دلیل این امر این است که در مورد دارایی که مهرین (به گونه‌ای ویژه) باو داده است هرگز (این) آیین نبوده که (بنابر آن) مهرین در دادن (آن دارایی) ملزم بوده باشد و آنچه را نیز که او پیمان کرده که می‌دهم تا بدهد، پیوسته ملزم (به دادن آن) است؛ و چنانچه در مورد دارایی بخصوصی اظهار کند که: «من در خصوص (الزام) مهرین در فروختن و واگذاری (دارایی که) تاکنون (باید صورت می‌گرفت) اقامه دعوا نمی‌کنم»، (آنگاه این اظهار) متفاوت است با هنگامی که بگوید که: «من در خصوص این امر که مهرین می‌توانسته (آن مال را) تاکنون به من بفروشد و (یا) واگذار کند، اقامه دعوا نمی‌کنم»، دلیل این امر این است که (تحقق امر فروش یا واگذاری) الزامی نبوده (زیرا اگر) کسی بگوید که: «من این دارایی را به شیوه (فوق) فروخته یا واگذار کردم»، آنگاه (در واقع) او گفته است که: «در (امر) فروش و (یا) واگذاری (دارایی مذکور) مختارم» و بنابراین شیوه که او می‌گوید «فروختم و (یا) واگذار کردم»، الزام وجود ندارد و (در مورد) مالی که اشخاص می‌فروشند یا واگذار می‌کنند، آنهایی که (آن مال را) می‌فروشند و (یا) واگذار می‌کنند، (چه) پیش از (فروش یا واگذاری) و (یا) در هنگام فروش یا واگذاری ملزم نیستند که بفروشند و (یا واگذار کنند) چیزی را که (قصد دارند آنرا) بفروشند و (یا) واگذار کنند (و) چنانچه (آنرا) فروخته و (یا) واگذار کنند (این فروش و واگذاری) به این معنی نیست (که آنها راهی بجز فروش یا واگذاری نداشته‌اند) بلکه (در واقع) خود (آنرا) فروخته و (یا) واگذار می‌کنند.

۲۵ ـ چنانچه کسی بگوید: «تا (این) پسر بالغ شود»، یا بگوید که: «من تا (این) پسر صغیر است، این مال را به هبه کردم»، هر ۲ شیوه (بیان) یکسان است؛ ولی چنانچه کسی بگوید که: «تا (این) پسر صغیر است این مال را به توهبه می‌کنم»، (این اظهار) متفاوت

است با این که بگوید که: «تا (پیش از اینکه این) پسر بالغ شود این مال را به تو داده‌ام»، زیرا هنگامی که می‌گوید که: «تا (این) پسر صغیر است این مال را به توهبه می‌کنم»، آنگاه باید مال را یکجا واگذار کند و (مال) تا هنگامی که (آن) پسر بالغ شود از آنِ اوست و از آن پس (دیگر) به او تعلق ندارد، و چنانچه بگوید که: «تا (پیش از این که این) پسر بالغ شود (این مال) را به تو خواهم داد»، آنگاه او باید (مال را) پیش از بالغ شدن (آن) پسر واگذار کند و از این روی (مال) به (مخاطب) تعلق خواهد داشت.

۲۶ ـ چنانچه کسی بگوید: «پیش از این که سال بعد سپری شود آزمایش الهی را انجام خواهم داد»، (این اظهار) متفاوت است با این که بگوید: «(از این) هنگام تا (زمانی که) یک‌سال بعدی سپری شود آزمایش الهی را انجام خواهم داد»؛ زیرا چنانچه او بگوید «تا امسال (سپری شود) آزمایش الهی را انجام می‌دهم»، اگر پیش از (سپری شدن) سال (هم) آزمایش الهی را انجام دهد شایسته است ولی چنانچه بگوید: «از (این) هنگام تا (زمانی که) یک سال بعدی سپری شود آزمایش الهی را انجام خواهم»، (آنگاه) زمان موضوع باید به همان سال (که اظهار در آن صورت گرفته است) محدود شود و انجام آزمایش الهی از سوی شخص پس از همان سال پذیرفته نیست.

۲۷ ـ چنانچه کسی بگوید که: «در جریان امسال این امر را آنگونه انجام می‌دهم»، اگر در هنگام (اظهار، منظور خود را از لفظ) «این» (آشکارا) بیان نکند، آنگاه او باید همه (امور مربوطه را که) قابل انجام دادن است در (طول) یک سال پیوسته انجام دهد؛ و اگر در هنگام (اظهار، منظور خود را از قید) «امسال» (با محدوده زمانی) بیان نکند، آنگاه او باید (همه امور مربوطه را که) می‌بایست در (طول) یکسال انجام دهد، یکمرتبه انجام دهد چنانکه بگوید که: «آزمایش الهی را انجام می‌دهم»، باید (آنرا) در یک زمان انجام دهد (و) یا (این که) اگر) بگوید که: «کارتو را انجام خواهم داد»، (آنگاه) او باید همه (کارهای مخاطب) را انجام دهد.

۲۸ ـ چنانچه کسی بگوید که: «نیمی از این دارایی مشروط بر این که زنبود فرزندی بزاید (و نیمه) دیگر (آن) چنانچه زنبود فرزندی نزاید مال تو باشد»، (آنگاه) تا (زمانی که زنبود) فرزندی بزاید (و) یا مسجل شود که (زنبود) فرزندی نمی‌زاید، (آن) دارایی بلاتکلیف خواهد بود[۲۱].

۲۹ – اگر کسی بگوید که: «چنانچه من را پسری از پادشا زنی و نیز (پسری) از چگر زنی باشد این دارایی به پسران من که به همان صورت (فوق متولد شده‌اند) تعلق یابد و چنانچه من را پسری از پادشا زنی و نیز (پسری) از چگر زنی نباشد (دارایی مذکور) به فرخ تعلق یابد»

(و نیز چنانچه او را) پسری از پادشا زنی و نیز (پسری) از چگر زنی باشد (آنگاه این امر) همانگونه است که اگر او بگوید که: «چنانچه من پسری از پادشازنی (و) علاوه برآن (پسری از) چگر زنی (داشته باشم) آنگاه (آن دارایی) به پسر من که از آن طریق (داشته‌ام) تعلق یابد» ؛ و (اما) چنانچه (او را پسری) از پادشازنی باشد ولی (پسری از) چگر زن نباشد (دارایی) براساس آن پیمان به پسر نمی‌رسد؛ اگر او بگوید که: «من را پسری از پادشازنی و همچنین (پسری از) چگرزنی نیست» (و) یا بگوید که: «چنانچه (مرا) پسری از پادشازنی یا چگر زنی نباشد» و نیز هنگامی که اظهار کند که «در شرایطی که من پسری از پادشازنی و چگرزنی نداشته باشم» «(این دارایی از آن فرخ باشد» (آنگاه) هر سه شیوه (بیان) یکسان است؛ ولی اگر (او را پسری از) پادشازنی باشد و (پسری از) چگرزن نباشد (آنگاه) (آن) دارایی به فرخ نمی‌رسد.

۳۰ ـ چنانچه کسی بگوید که: «دارایی که به مالکیت من درآمده و نیز دارایی که به مالکیت من خواهد رسید» و نیز چنانچه بگوید که: «دارایی که به مالکیت من درآمده بعلاوه دارایی که به مالکیت من خواهد رسید»، هر دو (شیوه بیان) یکسان است؛ چونان هنگامی که بگوید که: «دارایی که به مالکیت من درآمده یا به مالکیت من خواهد رسید» (و) نیز چنانچه (لفظ) «یا» را بیان کند. برخی (برسر این امر) به بحث می‌پردازند که آن شخص یکی (از دو مورد یعنی مالی را که به مالکیت او) در آمده یا خواهد رسید نباید واگذار کند.

۳۱ ـ چنانچه فرخ خطاب به زنبود اظهار کند که: «همه این دارایی مشروط براین که تو در همسری من فرزندی بزایی و چنانچه تو در همسری من فرزندی نزایی تا (هنگامی که) زنده‌ای نیمی (از آن) به تو تعلق یابد (و) دارایی که من به آن صورت پیمان کردم که تو تا زنده‌ای مال تو باشد پس از در گذشته تو به مهرین تعلق یابد» (در این صورت چنانچه) زنبود فرزندی نزاید آن دارایی به مهرین نمی‌رسد.

۳۲ ـ چنانچه فرخ با مهرین پیمان کرده باشد که: «بجز هنگامی که عدم پرداخت این دارایی اثبات شود. دارایی (مذکور) از آن مهرین خواهد بود»، (آنگاه) چه پرداخت (اثبات شود) و چه عدم پرداخت اثبات نشود (در هر حال) دارایی (مذکور) از آن مهرین خواهد بود؛ ولی چنانچه (فرخ) بگوید که: «بجز هنگامی که عدم پرداخت اثبات نشود دارایی (مذکور) از آنِ مهرین باشد» (آنگاه) به محض اینکه عدم پرداخت اثبات شود (دارایی) از آنِ مهرین خواهد شد؛ ولی چنانچه پرداخت اثبات شود آنگاه شایسته است که گفته شود که (چون) عدم پرداخت اثبات نشده، دارایی به مهرین نمی‌رسد.

۳۳ ـ چنانچه شخص اظهار کند که «(از) دارایی که به مالکیت من در آمده (البته) بجز آن

(بخش که قرار است) واگذار نکنم، بقیه از آن مهرین باشد» (آنگاه) بجز آن چه که به مهرین تعلق دارد، (بقیه دارایی یعنی) آن‌چه که (قرار است شخص به او) ندهد، از واهب به (او) نمی‌رسد.

۳۴ ـ چنانچه شخصی در مورد ملکی که چند سال به عنوان اجاره[۲۲] از او پذیرفته‌اند ونیز در خصوص پرداخت اجاره بهای هرساله آن پیمان کرده باشد و همچنین در خصوص مختار بودن در باز پس گرفتن (آن ملک) بفرماید که اینگونه بنویسند که: «مگر در هنگامی که آن اجاره بها پرداخته نشود آن ملک را مستان»، (آنگاه) چنانچه (حتی) هرساله حداقل (مقدار ممکن) از اجاره بها نیز پرداخته شود، باز ستاندن (ملک) ممکن نیست.

۳۵ ـ چنانچه فرخ اظهار کند که: «از دارایی که کسی (قرار است) به من بپردازد و بدهد، بجز آنچه که از ۵۰۰ (درهم) و نیز آنچه که از ۱۰۰ (درهم) بیشتر (می‌ارزد) بقیه از آن تو باشد»، آنگاه او آنچه راکه از ۱۰۰ (درهم) بیشتر (نمی‌ارزد) داده (و) بقیه موارد نیز واگذار نمی‌شود.

یادداشت‌ها: فصل ۳۹

۱ ـ در این فصل دو موضوع بسیار مهم وجود دارد. یکی توجه به درجات ظهور و خفاء معنی عبارت و دیگر رابطه حقوقی میان افراد که به سبب اظهارات آنها الزامات و تعهداتی را به آنها تحمیل می‌کند.
موضوع نخست هنگامی مورد توجه قرار می‌گیرد که دو یا چند عبارت به دلیل شباهت بیش از حد به یکدیگر و یا برخورداری از ابهام در بیان منظور و مقصود گوینده وضوح لازم را از دست بدهند و شنونده و یا تصمیم گیرنده را دچار سردرگمی نمایند. بطورکلی در علومی که درک روشن و آشکار وقطعی عبارت وابستگی تام به درجه ظهور و خفاء معنی دارد از جمله مسایل فقهی و نیز حقوقی، عبارات را به اعتبار درجه وضوح معنی از بالاترین درجه تا پایین‌ترین درجه به چهار نوع طبقه‌بندی کرده‌اند:
نص، اظهر، ظاهر، و مجمل. نگاه کنید به: جعفری لنگرودی ۱۳۴۶، صفحه ۵۸.
این فصل ما را با موارد گوناگونی از عبارت اظهر و ظاهر و گاهی نیز مجمل روبروی می‌کند و در مجموع یکی از دشوارترین و پیچیده‌ترین فصول این مجموعه است.
مسئله مهم دیگر در این فصل، موضوع الزامات و تعهداتی است که به دنبال اظهارات اشخاص به آنها تحمیل می‌شود و در نتیجه رابطه حقوقی فی مابین را شکل می‌دهد. این رابطه حقوقی می‌تواند به سبب عقد یا شبه عقد، جرم یا شبه جرم و یا به حکم قانون تحقق یافته و در نتیجه شخص یا اشخاص را ملزم به دادن چیزی یا انجام فعل یا ترک فعلی معین به نفع شخص، اشخاص و یا جامعه نماید. تعهد به معنی خاص التزام مالی است و دو رکن دارد، نخست موضوع تعهد که از پایه‌های اصلی ایجاد رابطه دینی است و دیگر طرفین تعهد که شامل شخصی به عنوان طلبکار یا صاحب حق و شخص دیگری به عنوان متعهد یا مدیون می‌شود. به موجب ماده ۱۴۰ قانون مدنی، تعهدات یکی از

عوامل تحقق تملک محسوب می‌شود. برای آگاهی بیشتر از موارد فوق نگاه کنید به: جعفری لنگرود ۱۳۴۶ صفحه ۱۶۶،۵۸؛ کاتوزیان ۱۳۸۲ صفحه ۶۵-۷۶.

۲ ـ در متن پهلوی: aswār-nibēg

۳ ـ در متن پهلوی: ma ēd āwāšēnd «مُهر نکنند. ثبت نکنند».

۴ ـ نحوه بیان در هرسه مورد متفاوت بوده و مصادیق آن نیز گوناگون است. در مورد نخست موضوع با قید «باید» فقط به داد ـ فرخ مربوط می‌شود؛ در مورد دیگر موضوع با همین قید فرزندان و نسل داد ـ فرخ را نیز در برمی‌گیرد؛ و در مورد سوم بنا به در خواست داد – فرخ موضوع با وجه التزامی در فعل تنها فرزندان و نسل داد – فرخ را شامل می‌شود. پریخانیان در ترجمه خود، حکم را در مورد نخست با احتمال مربوط به پسران داد ـ فرخ می‌داند که این نظر بنابر مندرجات متن و ضمیر kū-š به هیچ وجه درست نیست. نگاه کنید به: perikhanian 1980,pp.276-277

۵ ـ در متن پهلوی:Pad stūrīh i man dāštan.

۶ـ زیرا در اظهار نخست فرایند قیمومت پایه و اساس و مقطع زمانی تابع آن است و چون اصل و اساس پیوسته ادامه می‌یابد در نتیجه مال مورد نظر تحت قیمومت باقی میماند. اما در اظهار دوم اصل و اساس مقطع زمانی است و فرایند قیمومت وابسته و تابع آن است، از این روی با انقضای زمان قیمومت نیز پایان می‌یابد.

۷ـ نگاه کنید به بند ۶ (A17 / 7-11) و بند ۷ (A17/11-13) همین فصل.

۸ـ این بند (A17 / 7-11) کاملاً همانند بند قبل (A17/4-7) است.

۹ـ «تا» در این دو عبارت دونوع تاکید ایجاد می‌کند. در اظهار نخست مالکیت هر دو نفر تابع زنده بودن هردو باهم است، بعبارت دیگر ملک مشاءِ است ؛ در حالی‌که در اظهار دیگر نیز باز مالکیت منوط به زنده بودن است ولی چون ملک مشاءِ نیست در نتیجه هریک جدا از دیگری می‌تواند مالک باشد.

۱۰ ـ منظور از عبارت آخر این است که تا زمانی که شخص اقامه دعوا نکرده طبق قرار داد مورد توافق اختیار او بر مال معتبر است اما به محض اینکه این کار را کرد دیگر برمال اختیاری ندارد.

۱۱ ـ پریخانیان در ترجمه خود با افزودن صفات ملکی به «پسر» و «دختر»، به گونه‌ای غیر مستقیم مسئله ازدواج با محارم و بویژه ازدواج خواهر و برادر را مسجل می‌دارد، علیرغم این که در این خصوص هیچ مطلبی را بیان نمی‌کند؛ اما به نظر نگارنده این اضافات به هیچ وجه ضرورت ندارد زیرا نخست این که نه در متن پهلوی وجود دارد و نه بافت جمله

این ضرورت را توجیه می‌کند؛ دیگر این که عدم افزایش صفات ملکی هیچگونه اختلافی در مطلب ایجاد نمی‌کند در حالی که افزایش آنها مسئله ازدواج با محارم را بی‌دلیل اثبات می‌کند. نگاه کنید به: perikhanian 1980,PP.280-281.

۱۲ ـ در متن پهلوی:andar ēd māhag i nazdist.

۱۳ ـ این مطلب نشان می‌دهد که ماه کامل ۳۱ روز و ماه ۳۰ روز بوده است.

۱۴ ـ در اظهار نخست به سبب آمدن "pad" در آغاز هر یک از عبارات اسمی، عبارت ādurfarrōbay pus «پسر آذرفرنبغ» شامل هر دو نفر یعنی فرخ و گشنسب نمی‌شود و رابطه فرزندی با آذرفرنبغ تنها به گشنسب محدود می‌گردد؛ اما در اظهار دیگر به سبب قرار گرفتن "pad" فقط در آغاز بیان، عبارت ādurfarrōbay pus «پسر آذر فربنغ» هر دو اسم فرخ و گشنسب را در برگرفته و هر دو نفر را مشمول رابطه فرزندی با آذرفرنبغ می‌کند.

۱۵ ـ در متن پهلوی: rād «راد، بخشنده».

۱۶ ـ kuwār, xabr: نام دو شهر از شهرهای فارس. ابن‌بلخی در مورد این دو شهر می‌نویسد: «کُوارشهرکی است سخت خوش خرم و نواحی بسیار دارد و درختستانی عظیم است. چنانک میوه‌ها را قیمتی نباشد و همه میوه‌ها آنجا بغایت نیکوست....»
«خَبر شهری است بزرگتر از کوار، هوای آن معتدل و درست است چنانک از آن لطیف‌تر در آن طرف هوا نیست....» نگاه کنید به: ابن‌بلخی ۱۹۲۱، صفحه ۱۳۴؛ لسترنج ۱۳۳۷، صفحه ۲۷۳؛ اصطخری ۱۳۴۷، صفحه ۱۱۷،۱۰۸؛ ابن‌حوقل ۱۳۴۵، صفحه ۴۵ ؛ حمدالله مستوفی ۱۳۷۸، صفحه ۱۹۳،۱۷۳.
استفاده کردن از این دونام نشان دهنده این است که متن مادیان هزار دادستان در ناحیه فارس تدوین شده است نگاه کنید به مقدمه پژوهش حاضر.

۱۷ ـ اوستا: - *vohu.tbaēš «دشمن دین بهی، زیان رساننده به هر آنچه که نیک است» پهلوی: wuhū-bēš. این واژه به قیاس با واژه اوستایی - ašava.tbaēš پهلوی: ahlaw-bēš «دشمن پرهیزکاران» ساخته شده است. نگاه کنید به: Bartholomae 1904,col.246.

۱۸ ـ مندرجات این بند از یک سو به تفکیک حق مالکیت بر زمین و از سوی دیگر به تفکیک حق مالکیت بر درخت‌های کاشته شده در آن و نیز به موارد دیگر قابل تفکیک مربوط می‌شود.

۱۹ ـ در این بند čiyōn-am نخست به معنی «به همان صورت که من»، و čiyōn-am دوم و

سوم به معنی «در همان هنگامی که من» بکار رفته است؛ و منظور از سه آیین، سه گونه و شیوه بیان در آغاز بند است.

۲۰ ـ پریخانیان در این بند (A20/6) در عبارت ōwōn abar bi nē gōwēd واژه nē را بدون هیچگونه دلیل و حتی توضیحی حذف کرده و در نتیجه جمله را بصورت مثبت البته با ابهام ترجمه کرده است. نگاه کنید به perikhanian 1980,pp.284-285.

۲۱ ـ یعنی در هر صورت نیمی از مال به شخص مخاطب تعلق خواهد یافت.

۲۲ ـ در متن پهلوی: tasag. نگاه کنید به فصل ۳۴ (72/13-17) و یادداشت شماره ۱ همان فصل در ترجمه حاضر.

٤٠

در صلاحیت عوامل (دولتی[۱])

۱ ـ (وظیفه) دادور (این است که) به چرایی و چندی و چونی و چگونگی شیوه مالکیت و گواه پذیرفتن و تشکیل پرونده (حقوقی) و استمهال و تشکیل (و تدارک) جلسه دادگاه و ارائه (موضوع مورد دعوا به دادگاه) و (سالم) نگهداشتن (آن در طول دادرسی) و به تا خیر و عدم تاخیر و اداره (بهینه) امور و عدم اداره (بهینه) امور و عدم حضور (یکی از طرفین دعوا) و اداره (امور مربوط به) بررسی اسناد و اختفاءِ (اسناد مورد نیاز از سوی یکی از طرفین دعوا) و تعیین جرم حقوقی و تناقص (در رفتار یا گفتار) و جرم‌های دیگری که در دادگاه (مطرح می‌شود) بپردازد و (دادور همچنین می‌تواند به) سیاهی و سپیدی[2] و نری و مادگی و تعیین هویت و تایید نام (مشخصات طرفین دعوا) و تایید (تعلق) مُهر (به دارنده آن) و اعتراف و متمایز داشتن (موارد مشابه) و (نگهداشتن فاصله میان طرفین دعوا و دادور) به اندازه ۳ گام[3] و (موارد مربوط به) بیان (مطالب در دادگاه) و پاسخ (مربوطه) و شکایت از ستم (و) غرل محافظان[۴] از جایگاه (خود) و دزدیدن و بردن امانات[5] و چیزهای (دیگر)[۶] و خرسندی و ناخرسندی نسبت به حکم (صادره) و سند مربوط به حکمی که برمبنای اظهار کسی در مورد تشخیص هویت و مُهر کسی صورت گرفته باشد، و (تحویل) نامه‌ها و احکام (صادره) به دیوانبد و سپاردن شخص (مجرم) به زندانبان و محافظان ونیز هریک از موارد (مربوطه) دیگر رسیدگی کند؛ چنانچه دادور در یکی از این امور به قطعیت نرسد، از برگزاری دادرسی (باید) جلوگیری (کند) ؛ بنابر قوانین حقوقی، (دادوران باید) کمیت (موارد) دزدی و بردن امانات[5] و چیزهای (دیگر[۶]) و عزل محافظان[۴] از جایگاه (خود) را مورد رسیدگی قرار دهند؛ و در ضرورت شکستن دروج و

برای نشاندار کردن[۷] آن این‌گونه پیداست که (دادور) در شکستن و نشاندار کردن ذیصلاح است و بعضی (از صاحبنظران) گفته‌اند که دادور در تمایز آنچه که قابل تملک نیست نیز دارای صلاحیت می‌باشد.

۲ ـ از پیشگسر نقل قول می‌کنند که دادور در ضبط ماترک ذیصلاح است، (حتی) دقیقاً در هنگامی که کسی آن (ماترک) را برای قیمومت بخواهد؛ موبد در گماردن (کسی) به قیمومت و سالاری و بازپس گرفتن (منصب از او) و بر نهادن مالیات بر مالی که بنابر دستور موبد به آتشکده باز گردانده شده است صلاحیت دارد؛ و (نیز) در رفع محرومیت و صدور حکم، و (پرداختن) به هر آنچه که دادور در آنها ذیصلاح بوده و (قبلاً) نوشته شد (دارای صلاحیت است)؛ این مطلب در کتاب «خویشکاری ـ نامه موبدان» نوشته شده است که: چنانچه موبدان در امری به قطعیت نرسیده باشند (آنگاه) کار و خویشکاری موبدان بطور قطع متوقف کردن (اجرای) حکم است.

۳ ـ رَدان در باز پس گرفتن (مالکیت) و بر نهادن مالیات (بردارایی) و آنچه که به خرید و معاوضه و ارزیابی و بهای اموال آتشکده‌ها مربوط می‌شود (صلاحیت دارند) و (نیز در) چندی پرداخت (شده‌ها) و همچنین در خصوص (مقدار) پرداخت نشده‌ها علاوه بر (درآمد) وارده به آتشکده که بنیاد (مالی آن) است، و (هرگونه) اجحافی که بر «دیوان امور خیریه» روا دارند و نیز در رفع محرومیت و صدور حکم (مربوطه) و هر چیز دیگری به همان آیین و هرگونه امور مربوط به آتشکده‌ها که به (خزانه) شاهی مربوط است و حسابرسان در (رسیدگی به آنها) ذیصلاحند، (دارای صلاحیتند و) باید (نتیجه بررسی آنها را) قطعی بدارند.

۴ ـ موبدان موبد در هر آنچه که کسان دیگر می‌گویند باید مردد باشد (اما) هنگامی که (سخنی را) موبدان موبد بگوید باید باور کند.

۵ ـ بدرستی که[۸] (فرمانی) فراتر از فرمان دهبدان نمی‌تواند وجود داشته باشد به سبب صلاحیت (بیشتر آنها) که حتی در طبقه آسرونان نیز دیده نمی‌شود و بنابر فرمان دهبدان و تسلط آن‌ها برگیتی[۹] است که عوامل (دولتی) انجام وظیفه می‌کنند.

۶ ـ ور ـ سالار[۱۰] در همه امور مربوطه از به تاخیر انداختن آزمایش الهی تا انجام (آن) آزمایش الهی و از انجام مراحل آزمایش الهی تا مهر کردن یزش ـ نامه[۱۱] ونیز هر آنچه که دادور در آن صلاحیت دارد (ذیصلاح است).

۷ ـ فِرزبان[۱۲] در هر آنچه که دادور در آن ذیصلاح است و (نیز) در پیشبرد یک پرونده (حقوقی) ضروری است، صلاحیت دارد و نیز چنانچه (لازم باشد)، فِرزبان در مراجعه به

خزانه خوانده نیز ذیصلاح است[۱۳].

۸ ـ (چنانچه کسی در مورد) امانت (خود) بگوید: «هنگامی که دزدی صورت گرفت (آن امانت) در آن خزانه بوده است، (آنگاه فرزبان) در آمدن (و باز دید) از آن خزانه ذیصلاح است.

۹ ـ استاندار در باز پس گرفتن (مالکیت) و بر نهادن مالیات (بردارایی) و خرید (اموال) و پذیرفتن بها (به عنوان غرامت) و اظهار رسمی مبنی بر واگذاری (املاک) و ورود دارایی به خزانه شاهی صلاحیت دارد.

۱۰ ـ حسابرس در امور مربوط به ارزش و بهای (اموال منقول و غیرمنقول) و ورود (دارایی) به خزانه شاهی و خروج دارایی از خزانه شاهی و نیز در مواردی که مالی در مالکیت مقروضین[۱۴] (به دولت) بوده (و به سبب عدم توانمندی در تادیه وام) به نفع خزانه شاهی باز پس گرفته شده اما شخص (دیگری) در رابطه با مالکیت آن اقامه دعوا کند و (نیز تاکید کند بر) عدم مالکیت آن مال (از سوی آن) مقروض، و نیز در مواردی که استاندار خواسته باشد که سندی را چونان مزد قیم (و این که) چه کسی (آنرا) مهر کرده، برایش ببرند، و نیز در هر امر دیگری از این نوع، و در دادن سند واگذاری و تحریم و نیز در عدم واگذاری و عدم تحریم دارایی و نیز در (موارد منجر به صدور) سند (در خصوص) کسی که به اموال خزانه شاهی زیانی رسانده باشد و برآورد (واخذ) تاوان برای آن زیان و نیز در موارد صدور سند و برآورد (و اخذ) تاوان به همان آیین، دارای صلاحیت است.

۱۱ ـ رَد و حسابرس همچنین در خصوص (رسیدگی) به میزان دارایی خزانه شاهی و (این که) از کجا (به آن) خسارت وارد شده و در میان چه کسانی و چگونه باید تقسیم شود (و چه کسانی) باید (آنرا) در اختیار داشته باشند و (لزوماً) در آن مورد حکم صادر کنند، صلاحیت دارند، (علاوه براین) حسابرسان در برآورد و ستاندن مالیات نیز ذیصلاحند.

۱۲ ـ در مورد توافق (و پذیرش رای قضایی) صادره از سوی موبدان موبد و (در مقابل آن) وَر، چونانکه از دبیر نقل می‌کنند، رای موبدان موبد را باید از وَر نیز نافذتر پنداشت.

۱۳ ـ رونوشت (سند) مربوط به (وضعیت) طرفین دعوا (در دادگاه) و رأی مبنی بر گفتار شخص خارجی (که حتی در دادگاه حضور ندارد) و اظهار نامه (او) هرچه که در خصوص پیگرد قانونی و دادرسی صادر شده باشد حتی سندی که به مُهر خواهان‌ها ممهور نشده باشد (تنها) به اعتبار این که دادور (آن سند را) در (جریان) دادرسی صادر کرده معتبر است؛ بعضی (از صاحبنظران) گفته‌اند که آن (سند) در رابطه با خواهان معتبر است و باید براساس آن عمل کرد.

۱۴ ـ در مورد زندانبان[۱۵] بعضی (از صاحبنظران) گفته‌اند که (او) تنها در نگهداری (مجرم) در زندان ذیصلاح است در حالی که برخی (دیگر از صاحبنظران) گفته‌اند که (او) در تعیین هویت و تایید نام و مشخصات و تعیین جرم (مجرم نیز) صلاحیت دارد؛ دستوران گفته‌اند که آن صلاحیت زندانبان در تعیین هویت آن است که: در زمانی یک (نفر) در هرمزد روز به جرم دزدی (و) یک (نفر دیگر) در بهمن روز به جرم مرگ ارزان زندانی شده باشند و آشکار نباشد که کدام(یک از آن دو) در هرمزد روز و کدام (یک) در بهمن روز زندانی شده است، و (آنگاه) زندانبان بگوید که این (شخص) در هرمزد روز به جرم دزدی و این (شخص) در بهمن روز به جرم مرگ ارزان زندانی شده است، و (نیز صلاحیت زندانبان) در تایید نام ومشخصات آنگونه است که (در زمانی) یک (نفر) مهر ـ آذرفرنبغ نام به جرم دزدی و یک (نفر دیگر) کی ـ آذرفرنبغ نام به جرم مرگ ارزان زندانی شده باشد و آشکار نباشد که کدام (یک از آن دو) مهر ـ آذرفرنبغ است که به جرم دزدی (زندانی شده) و کدام (یک) کی ـ آذرفرنبغ است که به جرم مرگ ارزان زندانی شده است و (آنگاه) زندانبان بگوید که این (شخص) مِهرـ آذرفرنبغ است که به جرم دزدی (زندانی شده) و این (شخص) کی ـ آذرفرنبغ است که به جرم مرگ ارزان زندانی شده است؛ (و همچنین صلاحیت زندانبان) در تعیین جرم آنگونه است (که) در زمانی یک (نفر) به جرم دزدی و یک (نفر دیگر) به جرم مرگ ارزان (زندانی شده باشد) و آشکار نباشد که کدام (یک از آن دو) به جرم دزدی و کدام (یک) به جرم مرگ ارزان زندانی شده است و (آنگاه) زندانبان بگوید که این (شخص) به جرم دزدی و این (شخص) به جرم مرگ ارزان زندانی شده است.

۱۵ ـ کوییان[۱۶] در (شهادت دادن در) این (حد) که: «من به توگفتم و تو شنیدی» و نیز در (شهادت دادن در) این (حد) که: «(این) دارایی به مالکیت تو در آمده» ذیصلاح است[۱۷].

۱۶ ـ (در مورد شهادت) مبنی بر «عدم مالکیت» وکیل باید گواه باشد و (در خصوص) دارایی که متعلق به خواهان است (نیز همان شخص) گواه و وکیل می‌باشد؛ و دادوران در دادگاه مُهر[۱۸] او را (در پای سند) می‌پذیرند و در آن هنگامی که (مهر او را در پای سند) می‌پذیرند (او را) به اعتبار شهادت و وکالت باید ذیصلاح پنداشت.

۱۷ ـ وِه ـ هرمزد گفته است که تایید نام و مشخصات آن است که کسی بگوید که: «نام این مرد فرخ است»، مگر این که بطور قطع فرخ نام پسر مهرین نباشد؛ و (همچنین) تعیین هویت آن است که دادور بگوید که: «این شخص بر جرم مرگ ارزان در آن شهریور روز گواهی داد»؛ و فرخ ـ زروان نخست گفت که در خصوص پدر و دِه شخص باید تحقیق

شود، و سپس همو گفت که نباید (در امور فوق) تحقیق شود زیرا (کیستی) پدر و (کجایی) دِه بوسیله آشنایی با شخص روشن می‌شود در غیر این صورت پسر چه کسی بودن (شخص چیزی را) قطعی نمی‌کند. پوسان وه ـ آزاد مردان گفته است که (هویت شخص) از طریق پدر به قطعیت می‌رسد، همچنانکه (بنابر نظر پوسان وه) شخصی که بگوید «کسی که در این سند نوشته همان (کسی) است که در این سند نوشته» با قطعیت (تثبیت شده است). بهرام گفته است که من تصور می‌کنم که مسئله همانگونه باشد که وه ـ هرمزد گفته است، و من (خود)[۱۹] به آنچه که پوسان وه گفته است معتقد نیستم، زیرا هنگامی که او می‌گوید: «کسی که در این سند نوشته همان (کسی) است که در این سند نوشته»، («کسی» هم می‌تواند بر) مذکر بودن و (هم می‌تواند بر) مونث بودن باشد (دلالت کند).

۱۸ ـ وه ـ هرمزد این (مطلب) را نیز اظهار کرده که روشن ـ هرمزد گفته است که دادور شناسایی شخص را باید خود انجام دهد و (نیز) هر چیز را خود مورد بررسی قرار دهد.

۱۹ ـ و اَبَرگ گفته است که فِرزبان[۲۰] (نیز) در شناسایی شخص دارای اختیار است و (نیز در) پذیرفتن مُهر[۲۱]؛ ولی چنانچه آشکار شود (مسئله) بصورت دیگری است (آنگاه) فرزبان گرفتار خواهد شد[۲۲].

یادداشت‌ها: فصل ۴۰

۱ ـ این فصل مربوط می‌شود به صلاحیت و حدود عملکرد و اختیارات عوامل قضایی اعم از قضات، وکلاء و نیز ضابطین قانون که در اصل عوامل انتظامی را تشکیل می‌دهند.

۲ ـ منظور از توجه به سیاهی و سپیدی مو، تعیین سن تقریبی از روی شواهد عینی و ظاهری است واگرنه سیاسی و سپیدی مو صرفاً نمی‌تواند مبین سن باشد به‌گونه‌ای که پریخانیان در ترجمه خود آورده است. نگاه کنید Perikhanian 1980,PP.222-293.

۳ ـ بنابر یک آیین کهن طرفین دعوا با یکدیگر و نیز قاضی باید فاصله‌ای برابر با سه گام را حفظ می‌کردند. اوستا: -θri-gāmya ؛ نگاه کنید به: Bartholomae 1904,col.806

۴ ـ در متن پهلوی: gizīr «پلیس، محافظ، مسئول گردآوری مالیات»، در فارسی نو، گُزیر، پاکار، پیشکار، داروغه، عسس؛ معرب: جِزیر: سَر، حارس، جلاد، نمام، سخن چین . نگاه کنید به: معین ۱۳۴۵، صفحه،۳۳۱۲ ؛ برهان ۱۳۳۵، صفحه ۱۸۱۴؛ امام شوشتری ۱۳۴۷، صفحه ۱۵۷.

۵ ـ در متن پهلوی: ǰāmag . نیز نگاه کنید به: yāmdārīh، yāmag², yām در . perikhanian1980, P.404.

۶ ـ پریخانیان عبارت duzīdan ud burdan i ǰamag ud čiš را بصورت «در دزدی یا از میان بردن امنیت قضایی یا موضوع مورد منازعه به ودیعه گذاشته شده در دادگاه». ترجمه کرده است. نگاه کنید به: Perikhanian 1980,PP.292-293. به نظر نگارنده عبارت پهلوی کاملاً صریح بیان شده و اصلاً نیاز به افزایش مفاهیم دیگر ندارد و پریخانیان این بار نیز همانند بارهای بسیار دیگر دست به ترجمه آزاد و ترجمه و تفسیر بصورت آمیخته زده است.

۷ ـ منظور از «شکستن دروج و نشاندار کردن آن» از میان بردن کارهای خلاف شرع و قانون

و نیز مشخص کردن آنها به اعتبار ویژگی فساد و کیفر شرعی و قانونی آنهاست.

۸ ـ در متون پهلوی و بویژه در کتیبه‌ها در بعضی موارد جمله با «و =ud» آغاز می‌شود که قطعاً در این جایگاه حرف عطف نیست و باید آنرا دارای عملکرد قیدی به معنی «هر آینه، بدرستی که» دانست.

۹ ـ در متن پهلوی: yād-gēhān ، اوستا: yātəm.gaēθanam ، «مالکیت بر گیتی» ؛ که در بند مربوطه متناسب با مندرجات آن به «تسلط برگیتی» معنی شده است. پریخانیان آنرا «بهره مالکانه» Property-share ترجمه کرده است. نگاه کنید به:

Bartholomae 1904, col.1283 ; perikhaniam 1980, p.295,405.

پریخانیان این بند را در ترجمه خود ناتمام می‌داند در حالی که از متن پهلوی آن چنین نتیجه‌ای بدست نمی‌آید و بند تمام شده به نظر می‌رسد. نگاه کنید به: Perikhanian 1980, PP.294-295.

بنظر می‌رسد که بنابر محتوا و نیز اصطلاحات کهن اجتماعی، این بند بطور کامل از یکی از نسک‌های دادی (dādīg ، شرعی) اوستا وام گرفته شده باشد. بویژه اینکه واژه dahibid در این بند دارای معنی کهن خود «فرمانروا» می‌باشد.

۱۰ ـ در متن پهلوی: war-sālār ، مسئول برگزاری و انجام مراسم وَر یا آزمایش الهی. این شخص که معمولاً رَد باید باشد در انجام مراسم سوگند در خوارستان مسئولیت مستقیم داشته است. برای xwāristān «خوارستان»، نگاه کنید به بند ۱ فصل ۹ (8/15-16) ترجمه حاضر و نیز یادداشت شماره ۱ همان فصل.

۱۱ ـ در متن پهلوی yazišn-nāmag : سندی که صدور آن در خوارستان موید انجام درست و کامل سوگند بوده است.

۱۲ ـ در متن پهلوی: frēzbān ، قاضی دادگاه بخش و از نظر جایگاه قضایی و درجه پایین‌تر از dādwar.

۱۳ ـ نگاه کنید به بند۸ (A27/11-12) همین فصل در ترجمه حاضر.

۱۴ ـ در متن پهلوی: absēgōmand «مقروض به دولت». نگاه کنید به:

perikhanian 1980, P.297,337; Macuch 1981, P.109, 204.

۱۵ ـ منظور از «زندانبان» در این متن «رئیس زندان و امور زندانهاست» و نه مامور نگهبانی از زندان.

۱۶ ـ در متن پهلوی: kōybān «کویبان، مسئول برقراری امنیت در کوی و برزن»

ماتسوخ این واژه را هم در قرائت و هم در ترجمه خود ناقص و بصورت K....P> n آورده و

در توضیحات مربوطه نیز بر نامشخص بودن قرائت آن تصریح کرده است.
وست در ترجمه خود از دینکرد ۸ فصل ۲۷ بند ۸، این واژه را بصورت kûpânô قرائت و بدرستی به «کویبان» معنی کرده است. پریخانیان نیز واژه فوق را با احتمال / kōypān kōδpān قرائت و باز با احتمال به «سرپرست شهر یا محله» ترجمه کرده است. در حالی که واژه بصورت آشکار kōybān به معنی «کویبان» است. نگاه کنید به:
Macuch 1981, P.54, 192,206 - 207; West 1892, P.91; Perikhanian 1980, PP. 298 - 299, 371.

۱۷ ـ پریخانیان به سبب ابهامات مطرح شده در یادداشت بالا، ترجمه این بند را احتمالی و فرضی می‌داند. نگاه کنید به: Perikhanian 1980, PP.298-299,328 n.81

۱۸ ـ واژه «مُهر» در این بند، در متن پهلوی بصورت آمده است که البته š ـ در پایان آن ضمیر ملکی سوم شخص مفرد است. پریخانیان این واژه یعنی صورت PWT و PWTš را شکل تحریف شده و درهم ریخته TPWT * از TBWT(<) * می‌داند و معتقد است که صورت‌های آرامی در گذر خود به پهلوی مبتلا به جابجایی همخوانهای بی‌واک و واکدار بویژه P / b می‌شوند. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: Perikhanian 1980,PP.328-329

۱۹ ـ منظور خود مولف است.

۲۰ ـ نگاه کنید به بند ۷ (A27/9-11) همین فصل در ترجمه حاضر.

۲۱ ـ منظور از پذیرفتن مُهر، تعیین اصالت سند ارائه شده در دادگاه است.

۲۲ ـ منظور این است که در صورت بروز و اثبات اشتباه از سوی فرزبان، وی بازداشت خواهد شد.

ملحقات

۴۱

در مربوط به آنچه که نوشته شده و مُهر شده و نیز سخنان دیگر قابل تأمل[۱]

۱ ـ (از سند) مکتوب و ممهوری که رونوشت تهیه نشده (و) ممکن است که شخص ستمگر و حاکم ظالمی آنرا بربایند، باید رونوشت تهیه کرد[۲]؛ و (سپس) باید اموال خانه را اعـلام نمود و (آنها را) در اختیار دادگاه نهاد و چنانچه لازم باشد (در موقع لزوم) برای محفوظ داشتن باید (آنها را) به خویشاوندان سپرد.

۲ ـ چنانچه شوهر و زن همزمان (بطور مشترک) از شخصی وام بستانند، آن شخص برهمین اساس آن وام را می‌تواند از زن بخواهد و (آن زن) در انجام دادرسی به تفویض اختیار از سوی شوهر نیاز ندارد.

۳ ـ چنانچه کسی بگوید که: «فرخ این جام را بصورت غیر قانونی از من ستانده و بـرده در حالی که آن جام از آنِ من و در اختیار من بوده و از آن روی که فرخ (آنرا) ستانده و برده، فرخ (آنرا) در اختیار دارد»، و (نیز) از سوی فرخ (جهت حضور در دادگاه) غیبت رخ دهد، در رابطه با آن غیبت جهت تضمین (پرداخت خسارت)، حکم باید صادر شود زیرا مال (مورد منازعه از نظر ارزش به دقت) مشخص نشده است و چنانچه مال (مورد منازعه از نظر ارزش به دقت) مشخص شود (آنگاه) باید حکم کرد که مالکیت (آن) باز (به خواهـان) برسد.

۴ ـ چنانچه از زمینی که به صاحبان اصلی (خود) تعلق دارد ولی محصول آن در اختیار طلبکار است[۳].... (آنگاه) باید زیان (وارده) را جبران کرد.

۵ ـ چنانچه خواهان در رابطه با وام و بهره (آن با) خوانده طرح دعوا کند و خواهان (و) خوانده هر دو (نفر) معترف باشند که بهره (آماده شده) تا (پیش از) رفتن فرخ به اسورستان تادیه

شد، و (سپس) خواهان مدعی شود که فرخ یک سال است که به اسورستان رفته (آنگاه) خوانده باید اظهاریه (مربوط به امر را) ارائه کند.

۶ـ در مورد گماردن قیم چنانچه آن کس که سزاوارتر است پیدا نشود، (در این خصوص) بعضی اینگونه نوشته‌اند که: شخصی که (بطور مثال) در ناحیه خراسان بوده و مایل به آمدن نیست (همانند) شخصی است که در محل سکونت خود نیست و معلوم هم نیست که در کدام محل است.

۷ـ در مورد ضرورت تدارک (مراحل) گماردن بانوی خانواده به عنوان سالار خانواده و (نیز در خصوص) شوهر[۴] کردن بانوی خانواده، درباره (مسئله) گماردن اینگونه نوشته شده است که: بانوی خانواده فقط در هنگامی که اظهار کرده باشد که غیر قانونی تن به رابطه جنسی داده است، سالار (خانواده) نیست و بر (آن) بانوی خانواده نیز باید سالاری گمارده شود.

۸ـ گشن ـ جم نامه‌ای نوشته (و در آن اظهار کرده است) که : «آنگونه که نیو ـ گشنسب گفته است، چنانچه خویشان مرد و زن شخص صادقی را به قیمومت گمارند (آن قیمومت را) نباید فسخ کرد.

۹ـ ماه ـ وِه نامه‌ای نوشته (و در آن اظهار کرده است) که (موارد زیر) در رابطه با انتصاب (به قیمومت) و داشتن (قیم) رخداده است که: چنانچه مردی به قیمومت گمارده شده باشد و (مراتب) زیان رساندن او به (دارایی) خانواده مسجل نشده باشد، آنگاه چنانچه پس از آن، خواهر آن مرد در خصوص ضرورت گماردن خواهر[۵] به آن قیمومت طرح دعوا کند، ادعای خواهر را برای آن قیمومت نباید پذیرفت و باید پنداشت که (آن) قیمومت (همانند گذشته) متعلق به (همان) مرد است[۶] (و نیز) دارایی (خانواده) را نباید برمبنای قیمومت به (آن) خواهر سپرد و آن قیمومت را باید در اختیار همان مرد گذاشت.

۱۰ـ چنانچه مردی در رابطه با مالکیت (خود) بعنوان بردگی با مردی (دیگر) منازعه کرده (و اظهار دارد) که: «من از سوی سرور (خود) آزاد شده‌ام، و (سند) آزاد شدن (مرا) پوسگ در اختیار دارد»، آنگاه چنانچه (او) همراه با پوسگ از طریق اظهار نامه طرح دعوایی را در دادگاه آغاز کنند، آنگاه (دادگاه) می‌تواند که مسئله را به آگاهی سرور (آن برده) نرساند و با حضور وکیل تقاضای دادرسی کند (و) چنانچه (این امر) به تعویق بیفتد، باید (در مورد آن بصورت دیگری) اندیشید.

یادداشت‌ها: فصل ۴۱

۱ ـ در این فصل مسایلی مطرح شده که به اعتبار موضوع قبلاً در ۴۰ فصل گذشته مورد بحث قرار گرفته است. به عبارت دیگر فصل‌های چهارگانه پایانی این متن یعنی از فصل ۴۱ تا ۴۴ در حکم ملحقات این مجموعه به شمار می‌رود که یا در مراحل بعدی و یا در هنگام بازنگری به آن افزوده شده است.

۲ ـ پریخانیان در عبارت:

nibišt ud āwišt kē ham-păcēn aziš dād nē, šāyēd stahmag ud duš-pādixšāy apparēnd, ham-pačēn dahišn.

اولاً بنابر ترجمه خود مکث یا درنگ را پس از واژه šāyēd قرار داده، دوماً واژه stahmag را که صفت است هم در قرائت و هم در ترجمه خود به قید تغییر داده، سوم این که صفت ـ واژه duš-pādixšāy را به همان صورت رها کرده و سرانجام اینکه برپایه تغییرات بی‌پایه و بدون ضرورت فوق، جمله را اینگونه ترجمه کرده است:

«چنانچه سند مکتوب و ممهوری که برای رونوشت مناسب نیست، بزور و به‌گونه‌ای غیر مجاز ربوده شده باشد، رونوشتی باید از آن تهیه شود».نگاه کنید به :

perikhanian 1980, PP.302-303

به نظر نگارنده این ترجمه نه تنها با متن پهلوی هماهنگ نیست بلکه از نظر مفهوم و منطق نیز دارای تضاد بوده و همخوانی مفهومی نیز ندارد.

۳ ـ بنظر می‌رسد که در این بخش از بند مربوطه افتادگی وجود دارد و احتمالاً کاتب مطالبی را از قلم انداخته است زیرا از نظر مفهوم دو بخش این بند دارای انسجام نیستند.

۴ ـ برای توضیح در مورد اینگونه شوهر نگاه کنید به بند ۵ فصل ۱۱۷ (33/1-3) ترجمه حاضر و نیز یادداشت شماره ۲ همان فصل.

۵ـ یعنی «خودش».
۶ـ در متن پهلوی: ud stūrīh pad mard pad raft dārišn.

۴۲

درِ گفته‌ای علاوه بر گفته‌ها (دیگر[1])

۱ ـ علاوه بر آن گفته شده است که بنابر موازین قانونی (شخص) زنده (نمی‌تواند اعلام) ورشکستگی کند[2].

۲ ـ علاوه برآن گفته شده است که بندهٔ ورشکسته باید برای فروش واگذار شود.

۳ ـ و علاوه برآن گفته شده است که چنانچه طرف اصلی ورشکسته شود (آنگاه ورشکستگی او باید) شامل ضامن (او هم) شود[3].

۴ ـ علاوه بر آن گفته شده است که چنانچه پسری که درگیر تادیه بدهی‌های پدر است ورشکست شود (آنگاه) باید همراه با وراث دیگر به آزمایش الهی تن در دهد.

۵ ـ علاوه بر آن گفته شده است که خوانده تا (هنگامی که) دادرسی از روند (خود باز) ماند، حق ندارد در دادرسی دیگری علیه خواهان طرح دعوا کند.

۶ ـ علاوه بر آن گفته شده است که چنانچه در جریان دادرسی، پسر (خانواده) بالغ شود (از آن به بعد) سالار خانواده نمی‌تواند (جریان) دادرسی را ادامه دهد ولی خوانده حق ندارد که نه سالار خانواده را از اداره (امور) بهلد و (نه) رونوشت (سند از او) بستاند و (نه) به عنوان بدخواه سالار خانواده (از دادگاه) حکمی بخواهد، از این سبب که در این حال سالار خانواده (دیگر) خواهان نیست و این دادرسی در ارتباط با سالار خانواده از روند (خود باز) مانده است.

۷ ـ و علاوه برآن گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که «تا (زمانی که) من بخواهم این مال به تو تعلق داشته باشد»، (آن مال) حداکثر تا (مدت) زندگی (او) و حداقل تا (زمانی که) او بخواهد واگذار خواهد شد.

۸ ـ علاوه برآن گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «(این مال) تا (زمانی که این) پسر بالغ شود متعلق به تو باشد» (واگذاری آن مال) حداکثر تا ۱۴ سال مقرر شده است؛ و پیروز گفته است که چنانچه (آن) پسر در آستانه بلوغ بمیرد (آن) مال هرگز (به مالکیت واگذار کننده) باز نیاید.

۹ ـ علاوه براین گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: تا (زمانی که) تو بخواهی (این ملک را) در اجاره خواهم داشت، «آنگاه) تا (زمانی که)» آن شخص یا وارث آن شخص که (ملک را) به اجاره داده است (عبارت) «مایل به اجاره نیست» را اظهار کنند، (مستاجر در فسخ (اجاره) مختار نیست.

۱۰ ـ علاوه بر این گفته شده است که چنانچه فرخ در رابطه با مهرین (کتباً) اظهار کرده باشد که: «تو را از (داشتن) این مال تا (زمانی که) علیه تو در مقام دادخواهی برآیم محروم نخواهم کرد»، (آنگاه آن مال) حداکثر تا (زمان) زندگی مهرین یا فرخ و چنانچه (عبارت) «علیه تو» را ننویسد (آنگاه واگذاری آن مال) حداکثر تا (زمان) زندگی فرخ مقرر خواهد شد؛ زیرا (این) اظهار به اولاد نمی‌رسد مگر آنکه (شخص ذنیفع) وکیل بگیرد.

۱۱ ـ چنانچه شخصی با پسر (خود) پیمان کرده باشد که: «مالی را که تو بخواهی به تو تعلق یابد» ولی (او را) چند پسر باشد، (آن) یکی که تمایل (خود را) نشان دهد (از آن مال بهره می‌برد) و دیگران به سبب این که اظهار تمایل نکرده‌اند (از آن مال) محروم خواهند شد.

۱۲ ـ و علاوه براین گفته شده است که چنانچه فرخ به مهرین بگوید که: «(تا زمانیکه) از این معاهده منتفع می‌شوید تو را از این مال محروم نخواهم کرد، آنگاه فرخ باید (آن مال را) جهت بهره‌گیری در اختیار مهرین و نمایندگان و وارث او قرار دهد.

۱۳ ـ علاوه بر این گفته شده است که چنانچه شخصی (خطاب به کسی) بگوید! «تو را از (داشتن) این مال تا (زمانی که) علیه تو در مقام دادخواهی برآیم محروم نمی‌کنم» آنگاه (آن) شخص نسبت به آن (کس) و (یا) فرزند (او و) وارث طرف قرار داد باید داد خواهی کند.

۱۴ ـ علاوه براین گفته شده است که چنانچه شخصی بنویسد که: «هرگاه مالی را که تو بخواهی به تو می‌دهم» (آنگاه شخص) باید خواهش او و وارث (او را) برآورده کند.

۱۵ ـ و آن (نیز) گفته شده است که نسخه اصلی حکمی که برمبنای آن از ۳ بهر (مالی) یک بهر را به مهرین و بقیه را به فرخ می‌دهند باید در اختیار فرخ باشد و رونوشتی (از آن را نیز) باید به مهرین داد.

۱۶ ـ علاوه براین گفته شده است که چنانچه شخصی مقداری از (یک دارایی را جهت

قیمومت) به قیم واگذار کند، واگذاری مقید به سهم کرده است (و) اگر شخصی نیمی یا کمتر (از نیمه دارایی) را واگذار کند (سند واگذاری باید) به واگذار کننده و اگر (مقدار آن) بیشتر باشد (آنگاه سند واگذاری باید) به شخص (قیم تحویل داده شود).

۱۷ ـ و آن (نیز) گفته شده است که چنانچه شخصی بگوید که: «من این سند را به تو دادم»، آنگاه هم گِل[۴] و هم سند باید داده شود[۵].

۱۸ ـ علاوه بر این گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «من این دستگرد را باهر آنچه که در (آن) است همه را به تو دادم»، (آنگاه هرگونه) سندی نیز که به این دستگرد مربوط باشد و (هرگونه) دارایی نیز که در هرجای (آن دستگرد باشد) و بتوان برمبنای آن سند مطالبه نمود باید (به مخاطب) داده شود.

۱۹ ـ و آن (نیز) گفته شده است که در مورد (محکوم به) مرگ ـ ارزان پرونده‌ای قطعی (و دقیق) باید تنظیم کرد. علاوه برآن، در نسخه‌ای از «یادگار» که به مُهر وه ـ شاپور موبدان موبد ممهور شده بود، شخصی بنابر گفته موبدان موبد در مورد ضرورت تنظیم (دقیق و قطعی) پرونده و مرتبط بودن آن با پادافراه (مطالبی) نوشته است.

۲۰ ـ و آن (نیز) گفته شده است که در خصوص دشمنی بایزدان، و دشمنی با سرور، و (نیز) بدعت گزاری باید پرونده تنظیم کرد[۶].

۲۱ ـ علاوه بر آن در نسخه (ای از «یادگار[۷]»)، همان شخص[۷]، بنابر گفته (وه ـ شاپور) موبدان موبد نوشته است که برای دشمنی با یزدان، و دشمنی با سرور و مهردروجی و بدعت و دروغزنی و یاوه گویی باید مدرک داشت و (سپس) برای آن گناهان پرونده تنظیم کرد.

۲۲ ـ علاوه برآن گفته شده است که مردی که به مرگ ـ ارزان (محکوم شده و) باید برایش پرونده تنظیم کرد چنانچه براساس پرونده گناهکارتر بنظر آید،اشکالی ندارد که گناه مرگ ـ ارزان (دیگری برای او) نوشته نشود؛ علاوه براین در «یادگار» (وه ـ شاپور) همراه با گناهان مرگ ـ ارزان در مورد گناهان دیگر نیز به همان آیین (مطالبی) نوشته شده است.

۲۳ ـ و آن (نیز) گفته شده است که در مورد گناهی که باید برای آن پرونده تنظیم کرد، شهرت (ذنیفع آن) در شهر و نیز بدنامی (او) را باید در باز جویی دخیل دانست زیرا در پرونده‌ای که از پیش تنظیم شده اینگونه نوشته می‌شود که (فلان) شخصی بدنام بوده و در شهر به بدی شهره شده است (از همین روی) بدنامی (او را) در تنظیم کردن پرونده بعنوان مزید برعلت محسوب می‌کنند.

۲۴ ـ علاوه برآن در بسیاری شهرها و جای‌ها هنوز در پرونده می‌نویسند که (فلان) شخص در

ارتکاب آن گناه (در حق) مردم بد آوازه است.

۲۵ ـ و آن (نیز) گفته شده است که برای (حفظ) درستی (وصحت) قوانینی جزایی[۸] و نیز قانون کشور باید (مرتکب به) جرم را پادافراه و تبعید کرد.

۲۶ ـ علاوه برآن گفته شده است چنانچه زنی که شوهر او ترک نفقه[۹] کرده و (بازنی) مرتکب مقاربت در هنگام دشتان شده و (نیز) مجرم (در جرم‌های دیگری) است، دزدی کند (در واقع آن) زن دزد نیست بلکه شوهر (او دزد) است؛ و هنگامی که آن مرد را بگیرند باید برابر با آیین (رایج در کشور او را) مجازات کنند[۱۰].

۲۷ ـ و علاوه برآن گفته شده است که آن شخص که به سبب (محکومیت به) مرگ ـ ارزان به آزمایش الهی مجبور شده است چنانچه بی‌گناهیش ثابت نشود آنگاه به موجب قوانین جزایی[۸] کشور نه باید از او «باز گرفت[۱۱]» و نه (چیزی را) به اوهبه کرد.

۲۸ ـ و نیز گفته شده است که دودگ‌زاد[۱۲] همان فرزند (حاصل از ازدواج) چگر است.

۲۹ ـ علاوه برآن در بسیاری جای‌ها بنابر اسناد مکتوب و ممهور دستوران نوشته شده است که (ثبت وضعیت) فرزند حاصل از ازدواج چگر را می‌پذیرند[۱۳].

۳۰ ـ و علاوه برآن بسیاری از ثقات گفته‌اند که بنابر موازین قانونی دودگ‌زاد را باید همانند فرزند پنداشت.

۳۱ ـ و علاوه بر آن در وصیت‌نامه همان وه ـ شاپور[۱۴] بنابر گفته وه ـ شاپور نوشته شده است که آنان که برای قیمومت خوشنام[۱۵] هستند، فرزند و نسل من شوند (و با) این دارایی همانگونه رفتار کنند (که شایسته است).

۳۲ ـ و آن (نیز) گفته شده است که مهرنرسی بزرگ فرمدار در مورد ۲ آتشکده گفت که: «من به سالاری (یکی از آتشکده‌ها) مردی و (به سالاری آتشکده دیگر) مردی (دیگر) را منصوب[۱۶] کردم»؛ ما را سپند که رَد بود حکم صادر کرد که سالاری آتشکده به اولاد آن مردان نمی‌رسد؛ ولی گشن ـ جم گفته است که (سالاری آتشکده‌ها) به اولاد (آن مردان) می‌رسد.

۳۳ ـ علاوه بر آن در وصیت نامه آذرباد زردشتان که موبدان موبد بود و بنابر گفته (همان) آذر ـ باد در مورد آتشکده نوشته شده بود که: «از فرزندان من او (به سالاری آتشکده) منصوب شود که مرد پرهیزگارتری باشد؛ و نیز پیروز گفته است که او (تنها باید) یک نفر[۱۷] باشد.

۳۴ ـ علاوه برآن گفته شده است که آذر باد مرد ـ بودان موبدان موبد بود (و) برای (شادی) روان آذرباد[۱۸] آتشکده‌ای برپا کرد و اظهار داشت که سالاری آتش را داد ـ خوش که هم خواهر آذر باد بود و هم زن (او)[۱۹] داشته باشد و برای در اختیار داشتن (سالاری آن)

فرمان داد؛ و بنابر آن اختیار، آتشکده برپا شد و (سپس) در مورد (سالاری آن آتشکده) اظهار داشت که پس از درگذشت داد ـ خوش به فرخ ـ ویان و پس از در گذشت فرخ ـ ویان (نیز) به شخص دیگری واگذار شود؛ و وصیت‌نامه[۲۰] (مربوطه) به مُهر روشن ـ هرمزد که مقام ارشد آتشکده ایران ـ خوره ـ خسرو بود مُهر شد و فرمان آذر باد نیز در خصوص (آن) بنیاد[۲۱] (برای شادی روان آذرباد) تبدیل به سند شد.

۳۵ ـ علاوه برآن گفته شده است که در مورد مالی که اظهار کرده‌اند که (این مال) به هرکسی که فرخ می‌گوید متعلق باشد، تعلق یابد و فرخ مالکیت آنرا تا ۱۰ سال برای شخصی و پس از ۱۰ سال برای شخصی دیگر اظهار کرده باشد، (این امر را) چنان باید پنداشت که گویی (فرخ این موارد را) در رابطه با مالکیت خویش بیان کرده است. بعضی (از صاحبنظران) گفته‌اند که تا پیش از (انقضای) ۱۰ سال و نیز پس از انقضای ۱۰ سال آن دو شخص باتفاق می‌توانند مال را در مالکیت داشته باشند.

۳۶ ـ و آن نیز گفته شده است که شایسته است که بردگان (مراتب امر را) بنویسند و در محل استقرار (خود الحاق) کنند[۲۲].

۳۷ ـ علاوه بر آن در وصیت‌نامه همان وه ـ شاپور در مورد واگذاری دستگرد بنابر گفته همان وه ـ شاپور نوشته شده است که: «(دستگرد) شامل بردگانی که در آن ساکن‌اند نیز می‌شود».

۳۸ ـ و آن (نیز) گفته شده است که در (فرمانروایی) اعلیحضرت خسرو قبادان مردی کَکا[۲۴] نام بود (و) مردی (دیگر) آذر ـ تَخم نام بود (و) در (قطعه) زمینی همانند بتکده داشتند، زمانی بنابر فرمان و اختیار موبدان بتکده را از (آن زمین) کنده و آتشکده‌ای[۲۵] در آن‌جا برپا کردند؛ هنگامی که قرار شد که آن آتشکده به دیوان بنیادهای خیریه باز پس داده شود، در مورد در اختیار داشتن بدون زیان تمامی آن زمین آتشکده توسط ککاو آذر ـ تخم (و نیز مالکیت آن از طریق قیمومت) از سوی ککا و آذر ـ تخم و فرزندان و نوادگان آنها فرمان صادر شد. ککا و آذر ـ تخم آن آذر را به‌عنوان آتش بهرام به آتشکده نشاندند و سالاری آن آتشکده را ککا و آذر ـ تخم تا زمانی که زنده بودند در اختیار داشتند ولی (پس از) در گذشت ککا و آذر ـ تخم، بُزرگ که موبد اردشیر خورّه بود، در این مورد که بنابر فرمان و اختیار، آن آتشکده به سالاری ککا و آذر ـ تخم برپا شد، حکمی صادر کرد که (برمبنای آن) بنابر همین آیین، فرزندان و نوادگان دختری[۲۶] (او) نیز باید (سالاری آتشکده را) در اختیار داشته باشند؛ و واتیار (نیز در همین خصوص) حکمی صادر کرد؛ داد فرخِ داد ـ هرمزد (نیز که) مغان اندرزبد بود در این مورد که اگر آنان که این آتشکده را برپا کردند

برای سالاری آن آتشکده فرمانی نداده بودند (آنگاه سالاری) آن را که ککا برپا کرده بود از میان فرزندان و نوادگان ککا و (سالاری) آن را که آذر ـ تخم برپا کرده بود از میان فرزندان و نوادگان آذر ـ تخم باید (فرزند و یانوه) بزرگتر و بهتر در اختیار می‌داشت حکمی صادر کرده و (آنرا) مُهر کرد.

۳۹ ـ علاوه برآن گفته شده است که ملک که بنابر فرمان باید به عنوان ملک شخصی و سهم الارث به شخصی داده شود، از سوی آن شخص، فرزندان او (و) نوادگان او به عنوان ملک شخصی و سهم الارث قابل مالکیت و در اختیار داشتن است (و آنان در) کشاورزی و آبادان کردن آن مجازند؛ و آن شخص بنابر همین آیین آن ملک را جدا از فرزندان می‌تواند در اختیار داشته باشد و (حتی به کسی) واگذار کند، همانند اموال دیگر، ولی (شخص) نافرمانی (در دادگاه) مدعی شده (و اظهار کرد) که اموال (موروثی) را بنابراین آیین به سبب بدهی پدر نباید (به نفع خزانه شاهی[۲۷]) باز پس گرفت زیرا (آن اموال را پدر در زمان حیات) به فرزندان واگذار کرده است؛ (ولی) به بهرحال بنابر موازین قانونی (آن اموال) را به سبب بدهی پدر باید (به نفع خزانه شاهی) باز پس گرفت.

۴۰ ـ و آن نیز گفته شده که چنانچه کسی بگوید که: «من (این) مال را در سالی در فروردیگان[۲۸] خریدم (و) به دختر (خود) دادم»، (آنگاه) آن مالی را که در پنجه اهونورگاه[۲۹] خریده از آن پسر خواهد بود.

۴۱ ـ علاوه برآن در همان نسخه «یادگار[۳۰]» با مُهر موبدان موبد (و نیز) بنابر گفته موبدان موبد نوشته شده است که اگر یزدگرد در پنجاهه پیشین قرن دهم (زنده) بود، ما (قطعاً در مورد) فرمانروایی پدران اعلیحضرت انوشیروان نیز آگاهی می‌داشتیم و (همچنین) در مورد هر آن که در آن قرن بود؛ ولی چنانچه او در پنجاهه پسین (همان قرن زنده) بود (آنگاه) هوداد و فرنبغ و آذربُرزید و همچنین آذرباد زردشتان نیز در آن قرن به قدرت می‌رسیدند؛ چنانچه (مسئله) همانگونه باشد که نوشته شده است (آنگاه) پنجاهه پیشین (در واقع) باید به آن (پنجاهه‌ای) اطلاق شود که سرانجام سپری شده است[۳۱].

۴۲ ـ آن نیز گفته شده است که آن جادوگری که دارایی دارد چنانچه (مقامات ذیربط) جادوگری (او را) مسجل کنند، (دارایی او) به رَد می‌رسد، و چنانچه (جادوگر) به کسانی صدمه وارد کرده باشد (دارایی جادوگر) به آن کسی (میرسد) که به او آسیب وارد کرده، و چنانچه علیه او گواهی دهند ولی این که به چه کسی آسیب وارد کرده دقیقاً مشخص نباشد (آنگاه دارایی جادوگر) به نفع گواهان توقیف می‌شود و (حکم) زندیقی (نیز) همانگونه است که جادوگری.

۴۳ ـ علاوه براین از نامه صادره از سوی پادشا و «خویشکاری ـ نامه عوامل (دولتی)» در (همه) شهرها (اینگونه) پیداست که دارایی متعلق به زندیق و (هر آنکه دارای اعتقاد) زندیقی[۳۳] است باید بنفع خزانه شاهی مصادره شود.

۴۴ ـ و آن نیز گفته شده است که چنانچه کسی آتشی را بنابر قیمومت بنشاند (این امر) شایسته است و چنانچه کسی (آتشی را) بنشاند و اموالی راکه بنابر قیمومت تحت (اختیار اوست به آن آتشکده) واگذار کند (آنگاه) قیمومت (شخصی) را نباید ساقط پنداست.

۴۵ ـ علاوه برآن گفته شده است که در وصیت نامه‌ای که داد ـ گشنسبِ شهرزادَرگان[۳۴] (تنظیم کرده و به مُهر وه ـ شاپور موبدان موبد ممهور ساخته (و در آن این مطالب را) بنابر گفته داد ـ گشنسب اینگونه نوشته است که: «من آتشی را به عنوان آتش بهرام در آتشکده نشاندم و این دارایی را به قیمومت خودم و مالکیت داشتن آتش (برآن) به آتشکده دادم».

۴۶ ـ علاوه برآن، ماراسپندان که رَد بود گفت که برای کسی اظهار کرده: «من برای دوده خود آتشی را به عنوان آتش بهرام به آتشکده نشاندم»، باید قیم گمارده شود.

۴۷ ـ و علاوه برآن گفته شده است که بنده آتشکده‌ای که از سوی شخص (دیگری) بوسیله خزانه شاهی از بندگی آتشکده آزادی یافته باشد به سبب جرم خویش، فرمانروایان (او را) به استان روانه کرده و سپس از استان به آتشکده دیگری باید بدهند[۳۵].

۴۸ ـ علاوه برآن گفته شده است که هنگامی که اعلیحضرت بهرام شاهان شا یزدگردان، مِهرنرسی بزرگ فرمدار را به بندگی به آتش اردیبهشت و آتش افزون ـ اردشیر واگذار کرد، بنابر آن واگذاری (مهر نرسی) چند سال در آتشکده نگهداشته شد و سپس به فرمان اعلیحضرت، یزدگرد شاهان شا بهرامان و به سبب مجرمیت به استان باز پس داده شد و چندسال (نیز) در استان نگهداشته شد[۳۶] و سرانجام اعلیحضرت پیروز شاهان شا بامشورت مرد ـ بود که موبدان موبد بود و (نیز) دیگر دستوران که (به آنجا) آمده بودند (مهر نرسی را) نه به بندگی همان آتش بلکه (برای بندگی) به آتش هرمزد ـ پیروز واگذار کرد.

۴۹ ـ و آن نیز گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «من به سبب مجرمیت پدر و (نیز) شوهر (خود) از بندگی آتش برخوردار شده‌ام» (آنگاه) چنانچه (حتی زن) خود نیز بیگناه باشد باز به سبب مجرمیت پدر و شوهر (خود) بنابر فرمان دهبدان باید به استان (گسیل) شود.

۵۰ – علاوه برآن مهرنرسی از زن و برده (خود)، همه جهت آذر وخشی[۳۷] و بندگی و به عنوان

پرستار به (آتشکده) واگذار شدند، (با این که) موردی از مجرمیت زن و برده مشاهده نشد (با این حال با فرض بر مجرمیت آنها) هم زن و هم برده به استان (گسیل) شدند؛ این حکم همراه با رای صادره در مورد ککا و آذر ـ تخم که همان مغان اندرزبد صادر کرد و در بالا نوشته شد باید مورد توجه قرار گیرد[۳۸].

۵۱ ـ و آن نیز گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «من (این) دارایی را جهت قیمومت به زنی که قیم خانواده است واگذار کردم»، (در این مورد) بعضی (از صاحبنظران) گفته‌اند که (در این وضعیت) واگذاری تحقق نمی‌یابد و بعضی (از دیگر صاحبنظران) گفته‌اند که (در این حالت اصلاً) قیمومت نمی‌تواند تحقق یابد و دارایی بنابر مالکیت به خانواده می‌رسد[۳۹].

۵۲ ـ علاوه برآن در دیوان موبدِ اردشیر ـ خوره (این حکم) صادر شده و تاکنون باید (آن را) قابل اجرا پنداشت که چنانچه شخصی در رابطه با زن و فرزند چگر اظهار کند که «من (آن زن و فرزند را) بعنوان پادشا ـ زنی و پادشا ـ فرزندی پذیرفته‌ام»، اظهار او را نباید دارای ارزشی قانونی پنداشت[۴۰].

۵۳ ـ علاوه برآن پوسان وه ـ بُرز آذر فرنبغان گفت که هرگاه (امر پذیرش) زن و فرزند چگر به عنوان پادشا ـ زنی و (نیز) پادشا ـ فرزندی (مورد بررسی قرار گیرد آنگاه این امر) در حکم آن است که کسی (پسر و دختری را) به پسر خواندگی و دختر خواندگی پذیرفته باشد و چنانچه زن به عنوان پادشا ـ زن بوده باشد (از شوهر خود) ارث می‌برد و (دارایی شوهر) به او می‌رسد.

۵۴ – علاوه بر آن دستوران در بسیاری (از احکام و اسناد) نوشته شده و مُهر شده اظهار کرده‌اند و[۴۱].... نوشته‌اند که: «من به پسر خواندگی پذیرفتم»

۵۵ – آن نیز گفته شده است که چنانچه کسی با زنی که قیم (خانواده است) قرارداد کند که: «من این دارایی را به فرزندان تو همانگونه واگذار کردم که به خانواده‌ای که تو قیم آن هستی....[۴۱]»

۵۶ ـ .....[۴۱] نامه‌ای را که شخصی با مُهر خویش (مُهر کرده)، چنانچه (در میان) مُهرهای معتبر مُهر دیگری باشد که جعلی بودن آن مسجل نشده باشد، در رابطه با کسی که (آن سند را) مُهر کرده و نوشته است (آن مُهر را) باید معتبر به شمار آورد.

۵۷ – علاوه برآن پوسان وه آزاد ـ مردان گفته است که نامه‌ای که با مهر خوانده مُهر شده باشد ولی خوانده جهت تکذیب مُهر (خویش) این (مطلب) را نیز گفته باشد که: «مُهری که (سند) با آن مُهر شده در لحظه (استفاده) مفقود شده (و) در میان نبود و به (دست) من

باز نیامد»، چنانچه مسجل شده باشد که خواننده آن مُهر را پس از آن (اظهار) نیز به کار برده است، (بنابر نظر) ماه ـ آذر ـ فرای ـ گشنسب (که) موبد اردشیر ـ خوره بود و زروانداد، باید (مهر نامه را) با قطعیت مورد استناد قرار داد.

۵۸ ـ پوسان وه آزاد ـ مردان آن را نیز گفته است که (اقوام) کُرد به هر کجا که برسند، حتی اگر در (هنگام) کوچ (به آن ناحیه) نرسیده باشند[۴۲]، پیوسته باید به دادوری دادوران (آن محل) تن در دهند مگر اینکه هرگز در (هنگام) کوچ به آنجای نیامده باشند[۴۳]. علاوه بر آن در مورد انجام امور قضایی مردم کُرد (این عبارت) نوشته شده است که: «در (هنگام) کوچ به آن جای رفته باشند»، و این (عبارت) نوشته نشده که: «اکنون به آنجای کوچ کرده‌اند».

۵۹ ـ و آن نیز گفته شده است که فرخ در باز پس گرفتن مالی که مهرین از آن چشم پوشی کرده و (در واقع) مهرین به سبب وامی که در آن هنگام باید به فرخ (باز پس) می‌داد (از آن مال) چشم پوسی کرده بود، حق ندارد.

۶۰ ـ و آن نیز گفته شده است که در خصوص تادیه بدهی (از سوی) کسی که وارث (شخص بدهکار) نیست ولی دارایی آن (شخص) را در اختیار دارد (و نیز) برای تامین اموال در صورتی که شخص در مورد تادیه بدهی بر نیاید، دادوران باید حکم صادر کنند.

۶۱ ـ علاوه برآن پوسان وه آزاد ـ مردان (در مورد) دارایی مردی که او را زن و فرزند نبوده و آن را جهت قیمومت به کسی واگذار کرده، گفته است: چنانچه کسی که آن قیمومت به او داده می‌شود (و قبلاً طلبکار آن مرد بوده) مخالفت کند، بنابر حکم صادره از سوی بُزرگ که موبداردشیر خوره بود، (و) به موجب سند ممهور وام و اظهار (صریح) شخصی که (آن قیمومت را) داده، شخصی که (آن) دارایی به او واگذار شده، در (خصوص) تامین (اموال جهت تضمین تادیه بدهی) اختیار دارد.

۶۲ ـ و آن نیز گفته شده است (هنگامی) که موبد به شهری دیگر و به دادوران ناحیه‌ای دیگر (حکمی ارسال کند) باید (آن حکم را) نوشته و با مهر رسمی ممهور کرده باشد[۴۴].

۶۳ ـ علاوه برآن، در پرسشنامه‌ای که در سال ۲۶ (پادشاهی) خسرو هرمزدان در اردشیر خوره ونیز به وثاقت ماه ـ آذر تنظیم شده (آمده است که) فرای ـ زردشت، موبد (شهر) هرمزد ـ اردشیر نامه‌ای در آن مورد انشاء کرده و در (شهر) گور (در) اردشیر ـ خوره با مُهر رسمی موبد هرمزد ـ اردشیر ممهور کرد که (در واقع در رابطه با) همان پرسشنامه نوشته بود.

۶۴ ـ علاوه برآن، در (پادشاهی) اعلیحضرت هرمزد شاهان شا در سند (صادره) بوسیله دادور (شهر) گور (این مطلب) نوشته شده و به موبد (ولایت) اردشیر ـ خوره ارسال شده که:

«این سند و نیز سند دیگر که (آن) مرد (خود) مُهر کرده براساس اظهارات خـواهـان و شخص خوانده (تنظیم شده است) ؛ این سند و نیز سند دیگر با مهر رسمی دفتر قضایی (ناحیه) خونابکان او (و از سوی) انوشزاد مسئول دفتر قضایی ناحیه خونابکان ممهور شده است.

۶۵ - آن را نیز پوسان وهِ بُرز ـ آذر فرنبغان گفته است که مالی را که پدر پیش از این که دختر (حاصل از) پادشازنی را قیم کرده باشد به آن دختر داده باشد، باز به خانواده و قیمومت (آن) می‌رسد.

۶۶ ـ علاوه برآن گفته شده است که دختری که پدر (او در)پادشا ـ زنی، مالی را جهت قیمومت به او می‌دهد (در انجام کار دیگری) حق ندارد مگر آنکه آن قیمومت را انجام دهد و اگر مالی راکه پیش از آن (قیمومت به او) داده شده باز نیاورد، (در این خصوص) گفته شده است که پدر مالی راکه جهت مالکیت به دختر واگذار می‌کند چنانچه مایل باشد در فسخ (واگذاری) حق دارد.

۶۷ ـ و علاوه برآن داد ـ فرخ و سیاوش گفته‌اند که مرد، پادشا زن (خود را) به کسـی کـه از (داشتن) زن و فرزند محروم است و در این محرومیت بی‌گناه است و (نیز) بطور قانونی (و رسمی) تقاضای (ازدواج) بازنی راکرده است، بدون رضایت زن می‌تواند واگذار کند و چنانچه (آن زن را) واگذار کند دارایی زن به‌کسی که زن را به او واگذار می‌کند نمی‌رسد[۴۶].

۶۸ ـ و آن نیز گفته شده است که چنانچه سروری بنده (خود را) جهت بندگی به آتشکده واگذار کند، (آنگاه) اگر (آن بنده فرزندی داشته باشد، سرور) بر فرزند بنده حقی ندارد، (و چنانچه) پس از آن نیز بنده را فرزندان و نوادگانی باشد (آنها هم) بنده آتشکده خواهند بود، زیرا فرزندی و نوادگانی آنها به بنده‌ای تعلق دارد، (پس) پیوسته بندگی آتشکـده را خـواهـد داشت.

۶۹ ـ علاوه برآن گفته شده است (در صورتی) که بنده‌ای (مشترکاً) به فرخ و مهرین تعلق دارد، آنگاه فرخ بر سهم مهرین از درآمد (آن) بنده حقی ندارد (و) چنانچه پس از آن فرخ سهم خویش از بنده را آزاد کند و (سپس آن) بنده دارای زن و فرزند شود، جهیزیه و وسایلی که (آن زن برای آن بنده می‌برد) بر همین اساس برای خودشان می‌ماند.

چنانچه مالی که نیمی از اصل (آن) به مردِ برده‌ای و نیمی از درآمد (آن) به همان مرد متعلق بوده از (سوی) شخص دیگری به بنده برسد و (حتی اگر) تحت تسلط (او) قرار نگیرد به همین صورت هم قانونی است.

۷۰ ـ آن نیز گفته شده است که چنانچه خواهان علیه خوانده اقامه دعوا کند که: «من جامی را

به ۱۰ (در هم نزد تو) به گرو گذاشتم و (اکنون این) ۱۰ (درهم را) بپذیر وجام را باز پس بده»، ولی خوانده وام و رهن را تکذیب کند، در آن صورت (چنانچه) خواهان (دعـوا را) ببرد (و) خوانده مجبور به باز پس دادن جام شود، علیرغم تکذیب (او) بازهم ۱۰ (درهم) از میان نمی‌رود[۴۷].

۷۱ ـ آن نیز گفته شده است که چنانچه خواهان در ارتباط با خری علیه خوانده طرح دعوا کند در حالی که خوانده آن خر را در عوض گاوی از خواهان ستانده و (دوباره) آن گاو را به خواهان سپارده باشد ولی خواهان مدعی گرفتن آن گاو از خوانده در برابر زیان (وارده به او) شده باشد (آنگاه) اگر خوانده (دعوا را) ببرد اما خواهان دزدانه آن خر را (تصرف کند)، (حتی) علیرغم تکذیب خوانده مبنی بر مالکیت خویش (برگاو)[۴۸] چنانچه خوانده بخواهد گاو باید به خوانده سپارده شود ولی اگر خوانده محکوم شود (آنگاه) خوانده باید تاوان خر را (تامین) کند و گاو (نیز) برای خواهان خواهد ماند.

۷۲ ـ علاوه برآن گفته شده است که (چنانچه) شخصی در مورد مالکیت خود برچیزی، نخست برمبنای رهن و سپس بر پایه خرید قطعی دادخواهی کند، (او را) نباید به سبب تناقض گویی محکوم کرد[۴۹].

۷۳ ـ و علاوه برآن گفته شده است که چنانچه کسی (از گفتار پیشین خود به گفتار دیگر ولی) مطمئن (و قابل اعتمادتری) بگردد، نباید (او را به جرم تناقض گویی) محکوم کرد.

۷۴ ـ و علاوه برآن گفته شده است که (پرونده ارتکاب به) سرقت نسبت به اموال کوچکتر، از طریق دادرسی در دادگاه مورد بررسی قرار نگرفته است.

۷۵ ـ چنانچه شریک و ضامن در حال تکذیبِ (بدهی، آن) بدهی را تادیه کند، جبران خسارتی (به او) باز نمی‌رسد[۵۰].

۷۶ ـ آن نیز گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «این نخل بجز میوه (آن) مال تـو باشد» آنگاه بن (نخل) واگذار می‌شود نه میوه (آن).

۷۷ ـ علاوه بر آن گفته شده است که سندی که مُهر آن محو شده و (نیز) اظهار نامه‌ای که مهر آن از میان رفته باشد، بی‌اعتبار است، (لفظ) «بی‌اعتبار» به (چنین) سند و اظهار نامه‌ای گفته می‌شود[۵۱].

۷۸ ـ و آن نیز گفته شده است که شخص باید (مقدار) دارایی مربوط به سال دیگر را بـرای این‌که محفوظ بماند، بطور دقیق نوشته و اظـهار کـند:... مـن در اختـیار دارم»، پس از انقضای آن زمان، مالکیت باید به خویشاوندان سپرده شود[۵۲].

۷۹ ـ علاوه برآن نوشته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «من تا یک سال (فلانی را به

عنوان) برده از تو پذیرفتم»، (آنگاه) پس از انقضای یک سال تضمینی وجود نخواهد داشت و برده باید باز (به صاحب اول خود) سپرده شود.

۸۰ ـ و آن نیز گفته شده است که چنانچه گروگاندار به مالی که در رهن است آسیب برساند آنگاه (مالِ مورد) رهن از او گرفته شده و برای در رهن داشتن، به رَدان (واگذار می‌شود) اما پول او (که به بدهکار وام داده از او) گرفته نخواهد شد زیرا او به آن آسیب نرسانده است.

۸۱ ـ علاوه برآن گفته شده است که چنانچه کسی از مال مورد رهن چشم پوشی کند (آنگاه) پول آزاد نخواهد شد[۵۳].

۸۲ ـ و علاوه برآن سیاوش گفته است که چنانچه کسی پولی را که مالی برای آن در رهن است، پس بدهد، آنگاه وثیقه او نیز باید پس داده شود.

۸۳ ـ و آن را نیز می‌گویند که گشن ـ جم گفته است که شخص باید از مال مورد وام بگذرد چنانچه از دارایی کسی که باید آن مال (به وام گرفته شده را) بپردازد، چشم پوشی کند، زیرا (آن) مال برای وام مصادره می‌شود[۵۴].

۸۴ ـ علاوه برآن گفته شده است که چنانچه کسی پولی را که در آمدی ایجاد کرده است (به کسی یا به جایی) واگذار کند، سپس درآمد (آن) نیز از آن کسی خواهد بود که اصل (پول) به او داده شده است[۵۵].

۸۵ ـ و علاوه برآن گفته شده است که چنانچه فرخ مالی را از مهرین به وام بستاند و برای پرداخت (آن وام) در زمانی معین اینگونه پیمان کرده باشد که: «یا در زمان (معین وام را) می‌پردازم یا در غیر این صورت وثیقه به تو تعلق یابد»، (و) مهرین پیش از زمان (معین وثیقه را) به مالکیت (شخص دیگری) در آورده باشد، (آنگاه) یا باید مال (مورد وام) را در زمان (مقرر) پرداخت نمایند، یا در غیر این صورت (پس از پرداخت وام) وثیقه از آن کسی است که پول به او داده شده است[۵۶].

۸۶ ـ و آن نیز گفته شده است که چنانچه پدر، دختر نابالغ (خود را) به زنی (به کسی) واگذار کند، اگر دختر، هنگامی که بالغ می‌شود، نسبت به این واگذاری ناخرسند باشد اما بعداً خرسند شود برای (او) سالاران جدیدی را باید برگمارد[۵۷].

۸۷ ـ علاوه برآن گفته شده است، دختری که پدرا (او) اظهار کرده که «(زنی مهرین کن» (و دختر) زنی مهرین نکند (پیوسته) وارث[۵۸] پدر می‌ماند و جانشین (وقیم) او خواهد بود.

۸۸ ـ علاوه برآن گفته شده است که چنانچه بانوی خانواده اظهار کرده باشد که: «من پس از درگذشت، دارایی (خود) را جهت قیمومت به (فلان) کس دادم»، وسپس فرزندی بزاید، (و

آن) فرزندی که زاده می‌شود در صغارت و نیز بانوی خانواده بدون وصیت فوت کند، آن واگذاری اعتبار ندارد.

۸۹ـ و آن نیز گفته شده است که چنانچه خواهان اظهار نامه‌ای بدون آگاهی و اطلاع خوانده (به دادگاه) تسلیم دارد، شایسته نیست زیرا خوانده می‌تواند بگوید که: «این اظهار نامه را از سوی خواهان تایید نمی‌کنم».

۹۰ - علاوه برآن گفته شده است که چنانچه خواهان که (همزمان در) چند دادرسی شرکت داشته در مورد یکی از دادرسی (ها) گفته باشد که: «در مورد آن فعلاً حکم صادر نشود مگر هنگامی که من مایل بوده و بخواهم»، (آنگاه این امر را) با فرض اینکه خوانده نیز (از آن) خرسند بوده باید پذیرفت.

۹۱ـ و آن نیز گفته شده است که چنانچه پسری مال خویش را جهت قیمومت (به کسی) واگذار کند، (و) پس از آن فرزندی از بانوی خانواده زاده شود، (آنگاه)از آن جایی که قیم منصوب[۵۹] حق استفاده از منافع دارایی را دارد[۶۰] (لذا) به فرزندی که پس از آنکه شریک (خود) مال را جهت قیمومت واگذار کرده از بانوی خانواده زاده شده، از مال واگذار شده جهت قیمومت، بهره‌ای نمی‌رسد[۶۱] و حکم بانوی خانواده و فرزندی که در خانواده زاده می‌شود در ارتباط با قیم منصوب[۵۹] آنگونه نیست که (چنانچه) در رابطه با قیم گمارده[۵۹] و (قیم) قهری[۵۹] (قرار می‌گرفتند) و فرزندی که به این صورت از بانوی خانواده زاده می‌شود از مالی که پسر (خانواده قبلاً) جهت قیمومت واگذار کرده ارث نمی‌برد زیرا (از نظر) شرعی شایسته نیست که فرزند آن پسر که از پادشاـ زن زاده می‌شود دارایی (خانواده) خویش را به ارث نبرد[۶۲].

۹۲ـ علاوه برآن پوسان وه آزاد ـ مردان گفته است که (چنانچه) تا (پیش از اینکه ارث را) تقسیم کنند (و) یا (چنانچه) از پسری (که در گذشته) مالی جهت مالکیت به کسی به عنوان وارث (ونه) به عنوان مالکیت شخصی برسد، فرزندی از بانوی خانواده زاده شود، (آن فرزند) بهره پسری را ارث می‌برد و به پسری که از بانوی خانواده زاده می‌شود دارایی بنابر حق مالکیت همی رسد و آن پسری نیز که اموال را جهت قیمومت (به کسی دیگری) واگذار کرده است... همانند فرزندی نیست که از پادشا زن آن پسر زاییده شده باشد[۶۳].

۹۳ـ و آن نیز گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «این اظهار نامه که مهر آن از میان رفته (و) این سندی که مُهر آن محو شده، بی‌اعتبار است، آنگاه (لفظ) «بی‌اعتبار» نه به مُهر بلکه به سند و اظهار نامه گفته می‌شود[۶۴].

۹۴ ـ علاوه برآن گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «من نیمی از افزود ـ خدای را آزاد کردم و یک سوم (او) را نیز برای بندگی آتشکده واگذار کردم»،آنگاه یک سوم جزئی از آن نیمه‌ای که گفته شده بود «که من آزاد کردم»، نیست.

۹۵ ـ و علاوه برآن گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «سالاران ریدک، ریدک را از دارایی خویش از (اسارت) دشمنان به بها خریده‌اند» (در واقع) منظور این است که (آنها ریدک را) از دارایی (خود) ریدک خریده‌اند.

۹۶ - علاوه برآن، در مورد حکم رَدان در مورد دارایی آذرفرنبغ اظهار شده و نوشته شده است که بندگان آتشکده فرنبغ، آتشکده فرنبغ را از دارایی خویش از (اسارت) دشمنان به بها خریده‌اند[۶۵].

۹۷ ـ و علاوه برآن گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «من همسر (خود را) براندوخته و درآمد خویش مختار کردم»، (این مطلب در خصوص) اندوخته و درآمد (خود) همسر (نیز) گفته می‌شود.

۹۸ ـ و علاوه برآن گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «حاصل نخلی که به من تعلق دارد (مال تو) باشد»، در واقع (این مطلب) در ارتباط با مالکیت نخل گفته می‌شود[۶۶].

۹۹ ـ آن نیز گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «این مال را تا (زمانی که) ما (هردو) زنده‌ایم باهم (در اختیار) داشته باشیم»، اگر یکی (از آنها) بمیرد این مال را آن (نفر) دیگر نیز نباید (در اختیار) داشته باشد[۶۷].

۱۰۰ - علاوه برآن گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «تا (زمانی که) ما زنده‌ایم این مال را ما (در اختیار) داشته باشیم» (و) یا بگوید که: «ما تا (زمانی که) زنده‌ایم این مال را (هر دو) با هم (در اختیار) داشته باشیم»، هنگامی که یکی (از دونفر) بمیرد آن (نفر) دیگر باید نیمی (از مال) را (در اختیار) داشته باشد.

۱۰۱ ـ علاوه برآن گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «تا (زمانی که اصل) مال (مورد وام) را بپردازم، بهره (آنرا) می‌دهم» (و) یا «مال (مورد وام) را درست نگهمیدارم» و سپس بخشی از اصل را بپردازد (آنگاه) مال متناسب با مقدار پرداخته شده از رهن آزاد می‌شود و بقیه (آن از رهن) آزاد نمی‌شود و بهره (مربوط نیز) به تناسب به مال (باقیمانده تعلق می‌گیرد) و به بقیه (که پرداخت شده) تعلق نمی‌گیرد.

۱۰۲ - و آن نیز گفته شده است که کسی که چیزی را به رهن می‌گیرد در به رهن گذاشتن (آن چیز) مختار نیست و او که (چیز به رهن گرفته را دوباره) به رهن می‌گذارد اصل (پول وام داده خود را نیز) از دست می‌دهد.

۱۰۳ ـ علاوه برآن گفته شده است که چنانچه کسی به شخص که او را گوسفندی نیست پولی بدهد (بر این مبنا) که : «به من گوسفند به بها بده»، پول او از میان می‌رود و به او باز نمی‌رسد؛ هردوی این آراء (یعنی این رای و رای بالا) بعلاوه آنچه که در بالا نوشته شده است که «پول او از میان نمی‌رود زیرا به آن آسیبی نرسانده است[۶۸]»، قابل بررسی (ویژه است). .....

۱۰۴ – و آن نیز گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «(اشیاء) زرین متعلق به من به زن من و (اشیاء) سیمین من به دختر من تعلق یابد»، (آنگاه) حتی اگر نخست واگذاری به دختر و سپس واگذاری به زن را اظهار کند (و) دختر زن او باشد، نه (اشیاء) سیمین که (اشیاء) زرین به او می‌رسد.

۱۰۵ ـ علاوه برآن گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «(اشیاء) زرین متعلق به من به زن من و (اشیاء) سیمین من به دختری که من دارم تعلق یابد»، (آنگاه) اگر دختری (برایش) زاده شود و سپس زن او شود[۶۹]، تا پیش از این که به زنی او برسد (اشیاء) سیمین و پس از (آن اشیاء) زرین نیز (به او) تعلق می‌یابد.

۱۰۶ ـ و علاوه بر آن گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «(من) تو را همراه با (زنی که) زن من است و (نیز زنی که) زن من خواهد شد شریک می‌کنم» (آنگاه)زنی که در آن زمان، زن او بود (و) سپس (او را) از زنی طلاق داد و باز به زنی (او در) آمد، باید در هردو بار (ازدواج مصداق آن که زن من) «است» و نیز (آن که زن من) «خواهد شد» باشد (و می‌توان در هر دو بار) براساس سهم عمل کرد یا نه (کرد[۷۰]).

۱۰۷ ـ و علاوه برآن نیز گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «دارایی که به من رسیده و آنچه که مال پدر من بود به دختر من تعلق یابد» آنگاه هنگامی که پدر (او) در گذشت، آنچه که به مادر متعلق بود به دختر داده می‌شود.

۱۰۸ ـ این در (افزونه‌ای است) بر آن دَر (که در آن) نوشته شد که چنانچه کسی بگوید که: «مالی (برابر با) ۲۰۰۰ (در هم) بطور برابر به سه نفر (واگذار گردد اهمیت امر) آنگونه است که (حتماً) باید (آنرا) اندازه گرفت.

۱۰۹ ـ و علاوه برآن گفته شده است که (اگر) شخصی دو دستگرد هریک را جدا جهت قیمومت (اینگونه) مقرر کرده باشد: آن دستگردی که مشخص شده از آن فرزند نخستِ پسر (او) چون به سن بلوغ برسد باشد (و آن) یکی (دستگرد دیگر) به فرزند نخستی که از دختر (او) زاده می‌شود تعلق یابد (و) برای تملک (هریک از دستگردها) وصیت نامه‌ای تنظیم شده باشد، و پس از آن دختر به زنی پسر در آید (و) از آن ازدواج نخست دختری

(و) سپس پسری زاده شود (و آن) دختر و پسر را فرزند دیگری نباشد، وصیت نامه پسین معتبر است و آن (وصیت نامه) پیشین معتبر نیست.

۱۱۰ ـ و آن نیز گفته شده است که چنانچه شخصی در زمینی که بنابر وصیت نامه (آنرا) به فرخ و آب آن را به مهرین واگذار کرده است آسیابی ساخته باشد (آن) آسیاب بنابر وصیت‌نامه (به هیچیک از دونفر) نمی‌رسد.

۱۱۱ ـ علاوه برآن گفته شده است که چنانچه شخصی در وصیت نامه اظهار کرده باشد که «اموال در اختیار و متعلق به من از آنِ فرخ باشد»، (آنگاه) وامی را که او در آن هنگام به کسان (دیگر) داده است (و نیز) آن چه را که بعداً به عنوان وام (به کسی) می‌دهد بنابر وصیت نامه به (فرخ) نمی‌رسد.

۱۱۲ ـ و آن نیز گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «دارایی که به من خواهد رسید مال تو باشد» (آنگاه) درآمد حاصله از اصل دارایی که هنوز (به خود او) تعلق دارد، به مالک بعدی می‌رسد.

۱۱۳ ـ علاوه برآن گفته شده است که چنانچه کسی که برده‌ای را می‌فروشد و (یا) چنانچه زنی را طلاق می‌دهد زیانی را متقبل شده باشد، (و) سپس (در این امر) شهرت یابد (؟ این سوء شهرت) از آنِ سرور و شوهر پیشین (برده وزن) خواهد بود.

۱۱۴ ـ و علاوه براین گفته شده است که چنانچه مالی پیش از آن که سروری بنده‌ای را خریده باشد از سوی کس دیگری به بنده داده شده باشد و سرور (فعلی او) پذیرش (خود را نسبت به آن مال) اعلام نکرده باشد، (در این حال) اگر سرور پیشین پذیرش (خود را) اعلام کند (مال از آنِ) سرور پیشین و در غیر این صورت (آن مال) از آنِ بنده خواهد بود.

۱۱۵ ـ و آن نیز گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «(من) تو را پس از ۱۰ سال شریک (خود) می‌پندارم»، (آنگاه آن شخص) در دارایی نیز که اکنون به او تعلق دارد، شریک شده است[۷۱].

۱۱۶ ـ علاوه برآن گفته شده است که چنانچه کسی بگوید: که «پس از در گذشت من دارایی متعلق به من مال تو باشد»، آنگاه آن چیز که اکنون به او تعلق دارد نیز (به آن شخص) واگذار خواهد شد.

۱۱۷ ـ و علاوه برآن گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «من پس از ۱۰ سال به زنی مهرین تن در داده‌ام[۷۱]»، (آنگاه) جهیزیه و لوازم (آن زن) در هنگامی که این گفتار را بیان می‌کند، پس از ۱۰ سال متعلق به شوهر خواهد بود.

۱۱۸ ـ و آن نیز گفته شده است که چنانچه (برده‌ای) برای آزادی (خود) بحث (واستدلال) کند

و رهایی (او) مستلزم آزمایش الهی باشد، (مراحل مربوطه) قانونی است، ولی (آزمایش الهی او به عنوان) شاهد شایسته نیست[۷۲].

۱۱۹ ـ علاوه برآن گفته شده است که چنانچه شخص با مُهر خویش وکیل گمارده باشد معتبر نیست[۷۳].

۱۲۰ ـ و دیگر این که چنانچه کسی با آب خویش برزمین کسان (دیگر) آسیاب بسازد (حتی اگر) سَدی[۷۴] به بندد (باز هم حق) آب از میان نمی‌رود.

۱۲۱ ـ علاوه برآن گفته شده است که چنانچه کسی با هم رأیی شخصی که نهر به او تعلق دارد برآب آن نهر آسیابی بسازد و (در آنجا) دارو درخت بنشاند یا برای آب بَری[۷۵] به ماند آن که نهر به او تعلق دارد نمی‌تواند آن آب را آن قدر که برای آسیاب بایسته است باز کند بلکه او ملزم است آن قدر که برای دارو درخت و آب بری (نیز) بایسته است (آب را) باز کند.

۱۲۲ ـ و علاوه برآن آموخته شده است که چنانچه کسی راه (دیگران را) در (جریان) آب خویش ایجاد کند آنگاه (حق) او برآب از میان نمی‌رود ولی چنانچه راه خویش را در (جریان) آب کسان (دیگر) ایجاد کند آنگاه (حق) او بر راه از میان می‌رود.

۱۲۳ ـ و آن نیز گفته شده است که چنانچه پسر از دارایی بانوی خانواده و سالار قرار داد وامی را مُهر کند، حتی اگر (آن وام را) بستاند و در هزینه (آن) جهت امور خانواده مورد اعتراض قرار گیرد، آنگاه باید (آن وام را) بپردازد.

۱۲۴ ـ علاوه برآن گفته شده است که (چنانچه) مالی را بنابر اظهار پدر به ضرر صغیر از مالکیت او خارج کنند (و) یا برای از مالکیت خارج کردن (آن) قرار داد کنند، و صغیر بالغ شده و (به این امر) معترض شود آنگاه باید (مجدداً) قرار داد کنند (که مال را به او) بسپارند.

۱۲۵ ـ علاوه برآن گفته شده است که توافقی که دوده سالار و بانوی خانوداده اظهار کرده‌اند در ارتباط با بانوی خانواده و (دوده) سالار بعداً نیز معتبر است (و باید آن را نافذ دانست).

۱۲۶ ـ و آن نیز گفته شده است که چنانچه خواهان مدعی خوانده شود که: «تو برده من هستی» و خوانده در مورد شخص خاص دیگری بگوید که: «من برده او هستم». با (توجه به) گواهی او، در خصوص امور مربوط به خوانده، (دیگر) نباید دادرسی را ترتیب داد.

۱۲۷ ـ علاوه برآن گفته شده است که چنانچه خواهان مدعی خوانده شود که: «دارایی متعلق به من را خوانده بطور غیرقانونی (در اختیار) دارد» ولی خوانده بگوید (که): «(من این مال

را بصورت هدیه (از سوی) شخص دیگری (در اختیار) دارم»، و (بر این امر) گواهی دهد (آن مال) را نباید (در اختیار) خواهان قرار داد.

۱۲۸ ـ و آن نیز گفته شده است که چنانچه فرخ.....
خویش به همین آیین از آن مهرین باشد.....
تادیه بدهی از سوی فرخ در رابطه با مهرین ......
علاوه برآن گفته شده است که چنانچه.....
داوری (در مورد) مهرین....
دارایی.....
که....

....

«.....در روز انیران واگذار کرد ومن مالکیت (آن را) واگذار کردم و آن مالکیت) به سبب زنی باز به من رسیده است»، آنگاه باید در مورد واگذاری مالکیت یقین حاصل شود.

و (نیز) در مورد باز آمدن (مال به مالکیت او)؛ در این خصوص وجود گواه نیز الزامی نیست زیرا (این وضعیت) همانگونه است که وضعیت بیمار و پزشک [۷۶].

۱۲۹ ـ و آن نیز گفته شده است که چنانچه فرخ با مهرین در مورد یک برده زن پیمان کرده باشد که:«(این برده زن) پس از در گذشت من مال تو باشد»، در این خصوص پیروز وه ـ هرمزد و پوسان وه بُرز ـ آذرفرنبغان..... (چنانچه) در (زمانی) زندگی فرخ (آن برده زن) فرزندی بزاید (آن فرزند) واگذار نمی‌شود.

۱۳۰ ـ .... نوشته شده است که چنانچه پدر فرزند (و) فرزند به......
.... و برده در مالکیت کسی که خریدار.....
.... آنگاه نیز از بردگی......
.... که گوسپند.......
.... کسی انجام دهد.......
.... کسی

....

.... باشد که آن دِرهَم را باز دادن شایسته نیست، آنگاه باید برای آن (مرد) قیم گمارد و چنانچه آنکه خریده است تا پس از باز پس دادن آن دِرهم بمیرد آنگاه آن زن قیم (آن مرد است) و فرزند آن زن که در آن زمان زاده شده فرزند او خواهد بود که خریده است[۷۷].

۱۳۱ ـ علاوه برآن گفته شده است که چنانچه شخصی دارایی‌ای (به ارزش) ۸۰ (درهم را به

کسی واگذار کند و) یا (دارایی ای به ارزش) ۸۰ (درهم را به کسی وام دهد) آنگاه باید برای او قیم گمارد زیرا لازم است که دارایی به دوده برسد (و) یا وام را به دوده بپردازند[۷۸].

۱۳۲ ـ و علاوه برآن گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «من (این) دارایی را به فرخ دادم» ولی فرخ (به آنجا) نیامده باشد (آنگاه) تا فرخ (به آنجا) برسد (و عبارت) «لزومی ندارد» را بگوید، قیمومت کسی که به آن آیین اظهار کرده، لغو (شده و) نباید (در این وضعیت برای او) قیمی گمارده شود.

۱۳۳ ـ و علاوه برآن گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «من پس از ۱۰ سال این مال را به تو واگذار کردم»، (آنگاه) در (طول) ۱۰ سال (نیز چنانچه شخص فوت کند، مخاطب) قیم همان کسی است که (مال را به او) واگذار کرده و باید او را به (قیمومت) گمارد.

۱۳۴ ـ و آن نیز گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «(من) در آن روزی که مهرین در گذرد تمام مراسم دینی را برگزار می‌کنم[۷۹] وگرنه ۱۰۰۰ (درهم) خواهم داد»، حتی اگر (نه در آن روز بلکه) در روزی همنام مراسم دینی را برگذار کند، باز هم ۱۰۰۰ (درهم) برای تادیه (تعهد) پرداخت نمی‌شود.

۱۳۵ ـ علاوه برآن گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «اگر به این بیماری بمیرم آنگاه این مال را به تو می‌دهم»، (آنگاه) چه آن بیماری او بهبود یابد، چه به همان بیماری بمیرد آنگاه وصیت نامه او تغییر خواهد کرد.

۱۳۶ ـ و آن نیز گفته شده است که دخترزاده شده در دوده کد خدایی (جانشین آن کدخدای[۸۰]) نمی‌شود زیرا شایسته کدخدایی نیست.

۱۳۷ ـ علاوه برآن گفته شده است که دختر شایسته سالاری آتشکده نیست بلکه باید فرزند دختر را (برآن) گمارد.

۱۳۸ ـ و آن نیز گفته شده است که برای بهتر کردن آتشگاه تغییر (مکان) آن جایز است.

۱۳۹ ـ علاوه برآن گفته شده است که بروصیت نامه فرخ ـ ویان زردشتان که دادوران دادور کشور بوده است (و) دوبار مُهر شده، اینگونه نوشته شده است که: «من برای انجام وظیفه (دینی) و کرفه از پیش نشاندن آن آتش، آن آتش را به عنوان آتش بهرام در آتشکده[۸۱] نشاندم؛ از آن روی، تا ساختن خانه و جایگاه آن آتش (آنرا) باید محفوظ نگهداشت»؛ (در) جایی (از) آن سند که استوارتر بنظر می‌رسد اینگونه (آمده است) که: «هنگامی که آن خانه و جایگاه ساخته شود (آن آتش) باید به آن خانه و جایگاه منتقل شود و در آن خانه و جایگاه حفظ شود (و من) در آن سند چونانکه بایسته است (مطلب را) بیان کرده‌ام.

۱۴۰ ـ و آن نیز گفته شده است که چنانچه کسی بگوید که: «مالی را که به ارزش ۱۰۰ (درهم)

می‌ارزد و بیشتر نمی‌ارزد (و) آذر ـ فرنبغ آنرا مکتوب کرده و مُهر می‌کند از آن تو باشد»، اعتبار ندارد مگر اینکه نامه به خط آذر ـ فرنبغ باشد.

۱۴۱ ـ علاوه برآن در مورد باز (پس) دادن موبدان به دادور می‌نویسند که: «(جناب دادور در مورد اینکه حل) این مسئله به چه گونه است برای من بنویسید».

۱۴۲ ـ و آن نیز گفته شده است که سالاری پسر خوانده صغیر با پدر قانونی است و چنانچه (او) در صغارت فوت کند دارایی او که (از سوی) پدر قانونی (به او) واگذار شده، باز به پدر قانونی (او) می‌رسد.

۱۴۳ ـ علاوه برآن گفته شده است که.... آذروگ واگذار کرده، (و) در مورد واگذاری از، آذروگ جهت پسر خواندگی و سالاری به زرونداد، (آذروگ) اظهار کرد که: «(چنانچه) آذروگ در صغارت فوت کند (آنگاه) زرونداد... نه می‌تواند تاوان رابطه جنسی را تادیه کند (و) نه در مورد اموال در اختیار.....[۸۲]

یادداشت‌ها: فصل ۴۲

۱ـ عنوان این فصل با توجه به مطلع هر بند که با عبارت «علاوه بر آن گفته شده است» و یا «آن نیز گفته شده است»، آغاز می‌شود، انتخاب شده است. این فصل به شرح مسایلی اختصاصی دارد که فصل‌های مربوط به آنها قبلاً بیان شده و در این‌جا علی‌الاصول به مواردی اشاره شده که احتمالاً در فصل و بحث مربوطه ممکن است از قلم افتاده باشد. (از این روی یکی از پر حجم‌ترین و پیچیده‌ترین فصل‌های این مجموعه است. نگاه کنید به یادداشت ۱ فصل ۴۱ ترجمه حاضر.

۲ـ یعنی شخص در زمان حیات نمی‌تواند اعلام ورشکستگی کند زیرا به هر صورت باید تعهدات خود را انجام دهد.

۳ـ به عبارت دیگر طرف اصلی تعهد تنها زمانی می‌تواند اعلام ورشکستگی کند که ضامن او هم ورشکست شده باشد.

۴ـ در متن پهلوی: gil «گِل» و منظور از آن هم گِلی است که بجای لاک از آن برای مهر کردن و بستن سند استفاده می‌شد و در پهلوی به آن gil-āwišt «گل آوشت» و یا gil-āwištag گفته‌اند که در واقع همان است که در عربی به «طین المختوم» و در فارسی امروز با عبارت اشتباه «اثر مُهر» مورد اشاره قرار می‌گیرد. به خود «مُهر» نیز گفته می‌شود.

۵ـ منظور از «سند» در این بند اشاره به تنها سند یا نسخه اصلی سند و نیز مُهر مربوطه می‌باشد.

۶ـ این بند نشان می‌دهد که در دوره ساسانی دشمنی با یزدان، دشمنی با سرور ونیز بدعت گذاری از موارد جرم به شمار میرفته و تنها یک گناه محسوب نمی‌شده و می‌باید در دادگاه و محاکم قضایی با تشکیل وتنظیم پرونده مورد بررسی قرار می‌گرفته است.

۷ ـ نگاه کنید به بند (A34/6-9) همین فصل.

۸ ـ در متن پهلوی: hwr "xwar" جراحت و زخم، در عبارت drustīh i xwar با توسع معنایی: درستی وصحت قوانین جزایی».

drustīh i xwar ud dād i šahr rāy : برای (حفظ) درستی (وصحت) قوانین جزایی و قانون کشور. پریخانیان نه واژه hwr را قرائت کرده و نه آنرا ترجمه کرده است. نگاه کنید به: perikhanian 1980, PP. 310-311, 411; Macuch 1981, P.61,218,230

۹ ـ در متن پهلوی: adwadād . برای این واژه نگاه کنید به فصل ۱۷، بند ۷ و ۱۰ (33/7,15)؛ فصل ۳۸ بند ۲۳ (A15/1) و نیز یادداشت مربوطه همان فصل در ترجمه حاضر.

۱۰ ـ مندرجات این بند نشان از آگاهی و دقت نظر قانونگزار در دوره ساسانی دارد و این که تا چه اندازه به شرایط اضطراری و تنگناهای زندگی زنی با شوهری بی تعهد آگاه است.

۱۱ ـ در متن پهلوی: wāz griftan «باژ گرفتن» ؛ شکر کردن، دعا خواندن و بطورکلی به زبان راندن کلیه دعاهای کوتاه و مختصر بصورت آرام و زمزمه. این عمل بویژه در خصوص بعضی ادعیه کوتاه پازند و فارسی که در میان فقرات اوستا می‌آیند صورت می‌پذیرد. نگاه کنید به: اوشیدری ۱۳۷۱، صفحه ۱۵۴، ۲۷۹–۲۷۸؛ تفضلی ۱۳۵۴، صفحه ۱۱۴–۱۱۳.
Dhabhar 1909, PP.18-20, 131-132

۱۲ ـ در مورد dūdag-zād «دودگ ـ زاد» نگاه کنید به فصل ۲۳ بند ۹ (42/5-9) و یادداشت ۲۱ همان فصل در ترجمه حاضر.

۱۳ ـ این مطلب ظاهراً به مسئله «دودگ – زاد» و یا «فرزند چگرزن» مربوط می‌شود و این که این عنوان برای محاکم قضایی عنوانی شناخته شده‌تر و قابل ترجیح‌تر است. نگاه کنید به بند ۲۸ (A35/11-12) و بند ۳۰ (A35/13-14) همین فصل .

۱۴ ـ نگاه کنید به: بند ۱۹ (A34/5-9) همین فصل.

۱۵ – در متن پهلوی: šīrēnwar در لغت: باویژگی شیرین. در این متن با توجه به بافت معنایی بند مربوطه بویژه در عبارت .....nām šīrēnwar rāy.... مترادف است با: خوشنامی.
ماتسوخ این واژه را «شریف، والا» ترجمه کرده است و بلسارا šīrēnwar را نام زنی می‌داند که در بند مربوطه مورد بحث قرار گرفته است. پریخانیان نیز واژه فوق را به «بیشترین خدمت» و عبارت مربوطه را بصورت «.... بیشترین خدمت به نام من (= نسل من)» ترجمه کرده و این در حالی است که واژه مذکور را در واژه‌نامه خود نیاورده است. نگاه کنید به:

Macuch 1981, P.219; Bulsara 1937, PP.536-537; Perikhanian 1980,

P. 312-313.

۱۶ ـ در متن پهلوی PKDWN "Pāymār". پریخانیان این واژه را dastawar قرائت کرده که البته این قرائت برای صورت هزوارش فوق به هیچ وجه توجیه ندارد. به عبارت دیگر این هزوارش در متون پهلوی برای واژه dastawar نیامده است مگر به اشتباه همانند مورد فوق. نگاه کنید به: عریان ۱۳۷۷، صفحه ۲۶۱ ؛

Macuch 1981, P.62, 219, 231; Nyberg 1988, P. 48,87; Perikhanian 1980, PP.312-313.

۱۷ ـ یعنی در میان فرزندان تنها یک نفر باید با این معیار به سالاری آتشکده منصوب شود.

۱۸ ـ منظور، آذربارد زردشتان است. نگاه کنید به بند ۳۳ (A36/3-6) و بند ۴۱ (38/6-12) همین فصل.

۱۹ ـ این بند یکی از موارد صریح دال بر «خوه دوده» است.

۲۰ ـ در متن پهلوی: jtk' «ǰadag سند، وصیت نامه».

پریخانیان این واژه را در متن آوانویسی بصورت GT> K و در واژه‌نامه خود بصورت GT> K حرف نویسی، به شکل فرضی *gitǎk آوانویسی و سرانجام به سند، وصیت نامهٔ ترجمه کرده است. ماتسوخ نیز به گونه‌های کاملاً بی‌پایه و اساسی آنرا هزوارش nāmag دانسته و با احتمال، به «سند» ترجمه کرده است. همانگونه که ملاحظه می‌شود در معنی واژه تردیدی وجود ندارد و اختلاف در قرائت آن است. این واژه را بدون هیچگونه اصلاح یا تردید باید «'ǰadag" ǰtk" به معنی سند، وصیت‌نامه» قرائت و معنی کرد. نگاه کنید به:

Macuch 1981, P.231; Perikhanian 1980, PP. 314-315, 362.

۲۱ ـ در متن پهلوی: ōšagān بنیاد (برای کارهای خیریه جهت شادی روان کسی).

پریخانیان این واژه را قرائت نکرده و در متن آوانویسی آن را بصورت n > wšk <>* حرف نویسی کرده و در بخش نمایه‌های کتاب خود نیز در اولین نمایه که مربوط است به واژه‌ای دارای قرائت مبهم و ناشناخته آنرا به عنوان یک واژه غیر قابل قرائت یا مجهول القرائت که حتی حرف نویسی آنهم فرضی و غیرقطعی است آورده است ؛ و این در حالی است که در ترجمه بند مربوطه آنرا به درستی «بنیاد مربوط به امور خیریه جهت شادی روان» ترجمه کرده است. نگاه کنید به: Perikhanian 1980, PP.314-315, 411

۲۲ – پریخانیان این بند را جا انداخته در حالی که ماتسوخ آنرا آورده است. نگاه کنید به:

Perikhanian 1980, P.314; Macuch 1981, P.63

۲۳ ـ نگاه کنید به بند ۱۹ (A34/6-9) همین فصل.

۲۴ - پریخانیان واژه kka را هزوارش dandān دانسته است در حالی که ترجمه او از این بند نشان می‌دهد که در اسم خاص بودن kakā تردیدی ندارد. به عبارت دیگر او به این مطلب توجه نکرده که اسامی خاص را نمی‌توان هزوارش به شمار آورد و لواینکه با یک صورت هزوارش خاص از نظر صورت مطابقت نماید. نگاه کنید به:
perikhanian 1980, PP. 314-315; Macuch 1981, P.63,220.

۲۵ ـ در متن پهلوی: ādarōg. در این مورد نگاه کنید به فصل ۱۵ بند ۲۱ (26/17-27/1) و یادداشت ۱۴ همان فصل در ترجمه حاضر.

۲۶ ـ در متن پهلوی: duxt-dād. در این مورد نگاه کنید به فصل ۲۳ بند ۱ (41/2-5) و یادداشت شماره ۴ همان فصل در ترجمه حاضر.

۲۷ ـ نگاه کنید به فصل ۴۰ بند ۱۰ (A27/13-A28/3) در ترجمه حاضر.

۲۸ - frawardīgān «فروردیگان» جشن مربوط به فروشی‌ها که در پنج روز پایان هرسال برگزار می‌شود. برخی فروردیگان را پنج روز و برخی ده روز گفته‌اند که همان پنج روز آخر ماه و پنج روز الحاقی یا اندرگاه یعنی پنجه اول و دوم بوده است. در اواخر دوره ساسانی و نزد اکثر مزدیسنان قرون نخستین دوره اسلامی، این ایام در پنج روز آخر آبان ماه و پنج روز اندرگاه (پس از آخر آبان) بوده ولی پس از انتقال خمسه مسترقه یا پنجه دزدیده به آخر اسفندماه، فروردیگان به پایان اسفندماه افتاده است در این خصوص بیرونی در آثار الباقیه در فصل [القول علی مافی شهورالفرس من الاعیاد] در مورد آبانماه می‌گوید:«... والخمسة الاواخرمن هذالشهر اوّلُها روز اشتاد منه یسمی الفروردجان و فیه کانو یصنعون الاطعَمَة فی نواویس الَموتی و الاشرِبَةَ علی ظهور البیوت ویزعمون اَنَّ ارواح مَوتاهم تَخُرجُ فی هذه الایام من موضع ثوابها و عقابها فتأتیها و تَنشَفُ قوتَها و تَرشِفُ طُعومها و یُدَخِنون بُیُوتَهم بالزاسَن لِیَستَلِذُّ الموتی برائحته واَنَّ ارواح الابرارتُلِمُّ بالاهل والوَلَد و الاقارب و تباشِر امورَ هم وان کانوالایَرونَها.
.... پنج روز آخر این ماه که اول آن روز اشتاد است، فروردگان نامیده می‌شود و در آن (روز) در نواویس مردگان، در پشت خانه‌ها اطعمه واشربه درست می‌کردند و می‌پنداشتند که ارواح مردگان آنها در این روزها از جایگاه ثواب و عقاب خودشان خارج می‌شوند و می‌خورند قوت خود را می‌چشند از طعم آنها و (ایرانیان) در خانه‌های خود راسِن (زنجبیل شامی) دود می‌کردند تا مردگان از بوی آن بهره ببرند (و می‌پنداشتند) ارواح ابرار (در این روز) به اهل (بیت) و فرزند و نزدیکان توجه کرده و در امور آنها مباشرت می‌کنند اگرچه (کسی) آنها را نمی‌بینند.»

در بندهش نیز در پایان فصل abar dām dahišnīh i gētīgīhā «درباره آفرینش مادی» آمده است که «ششم انسان را آفرید که کیومرث است (در) ۷۰ روز از روز رامِ ماه دی تا روز انیرانِ ماه سپندارمذ (و) ۵ روز بماند، آن ۵ روزگاهانبار است، که آن ۵ (روز) تروفته است که (به آن پنجه) دزدیده (نیز) می‌گویند، نام آن هَمَسپَهمَدَیم است که گزارش آن این که حرکت همه سپاه به گیتی پیدا شد، زیرا فروهر مردمان به همسپاهی رفتند، نام آن ۵ روز که تروفته است که ۵ روزگاهانی است که (آن را) پنجه نیکو می‌خوانند، (نام آنها) بصورت دینی این است: اهونودگاه، اشتودگاه، اسپندومدگاه، وهوشهرگاه، وهیشتوایشت‌گاه». نگاه کنید به: تفضلی ۱۳۵۴، صفحه ۷۳، یادداشت ۲ ؛ اوشیدری ۱۳۷۱، صفحه ۳۷۳-۳۷۲ ؛ تقی‌زاده ۱۳۵۷، صفحه ۷۰ ؛ داناسرشت ۱۳۶۳، صفحه ۳۴۱-۳۴۰ ؛ امیری ۱۳۵۳، صفحه ۱۷۵-۱۷۴؛ بهار ۱۳۶۹، صفحه ۴۲-۴۱ ؛ مظفرزاده ۱۳۸۳، صفحه ۵۳۹-۵۳۸؛ و نیز: sachau 1923, P.۲۲۴; Ms. TD1, PP.21-22.

۲۹ - در مورد Panǰag i ahunwad-gāh «پنجه اهونودگاه» ǰ نگاه کنید به یادداشت قبل «فروردیگان frawardīgān» در همین فصل.

۳۰ ـ نگاه کنید به بند ۱۹ (A34/6-9) همین فصل.

۳۱ - منظور از یزدگرد در این بند یزدگرد سوم است زیرا چنانچه قرن دهم از آغاز سلسله هخامنشی یعنی حدوداً از سال ۵۳۰-۵۲۲ قبل از میلاد محاسبه شود مقارن می‌گردد حدوداً با سال ۵۳۱-۵۷۹ میلادی یعنی تاریخ سلطنت خسرو اول انوشیروان که در متن نیز به او اشاره رفته است. این بند نشان میدهد که این متن در زمان یزدگرد سوم تدوین شده و نه حتی یزدگرد دوم؛ زیرا یزدگرد دوم حدوداً در سال ۴۳۹-۴۵۷ میلادی سلطنت کرده و خسرو انوشیروان حدوداً در سال ۵۳۱-۵۷۹ یعنی حدوداً ۱۲۲ سال پس از یزدگرد دوم.

ابهام این بند در این‌جاست که در بخش اول آن از یزدگرد سوم صحبت به میان آمده و در بخش دوم در عبارت: "ud agar pad panǰāhag i pas būd..."(A38/10) منظور از فاعل "būd" یزدگرد اول است؛ زیرا موبدان نامبرده در این بخش از بند یعنی «هوداد، فرنبغ، آذر برزید و آذربادزردشتان» در زمان یزدگرد اول زندگی می‌کرده‌اند. پریخانیان در ترجمه خود از این بند فاعل "būd" را یزدگرد دوم ۴۳۹-۴۵۷ می‌داند که به دلیل مذکور در فوق نمی‌تواند درست باشد.

باتوجه به سطر پایانی بند یعنی عبارت:

ka ōwōn čiyōn nibišt ēstēd panǰāhag i pēš ān guft bawēd i abdum uzīd.

«چنانچه (مسئله) همانگونه باشد که نوشته شده است (آنگاه) پنجاهه پیشین (در واقع) به آن (پنجاهه‌ای) اطلاق شود که سرانجام سپری شده است»؛ در می‌یابیم که مولف متن خود نیز اذعان دارد که مندرجات این بند دارای ابهام و تناقض است، زیرا بنابر نظر او و نیز موارد مطرح شده، دو پنجاهه از نظر ویژگی با یکدیگر انطباق می‌یابند و این غیر منطقی است. نگاه کنید به:

Perikhanian 1980, PP. 316-317; Bulsara 1937, PP. 544-547, n.2-15. Macuch 1981, PP. 64 - 65, 221- 222, 232 - 253.

۳۲ ـ xwēškarīh-nāmag i kārframān «خویشکاری ـ نامه عوامل (دولتی)»، ظاهراً نام مجموعه‌ای بوده که وظایف هر گروه از ماموران دولتی در آن ثبت شده بوده است.

۳۳ ـ منظور از zandīg «زندیق» در دوره ساسانی کسی است که دارای اندیشه مانوی باشد و در دوره اسلامی این واژه به سبب گسترش معنایی با معنای «ملحد، دهری، بیدین» بکار رفته است. صورت جمع واژه فوق بصورت مکسر: زنادقه، و صورت مصدری آن «زندقه» است. واژه zand «زند» از نظر لغوی یعنی تفسیر اوستا به پهلوی و zandīg و یا بصورت معرب «زندیق»، صفت بر ساخته از آن به معنی کسی است که متون دینی را تفسیر به رای می‌کند. نگاه کنید به: معین ۱۳۴۳، صفحه ۱۷۵۴-۱۷۵۳؛ تفضلی ۱۳۵۴، صفحه ۱۳۵.

۳۴ ـ در متن پهلوی: šhar-zādaragān نام خانوادگی داد ـ گشنسب.
پریخانیان این نام را بصورت šahr-zādpalakān قرائت کرده و بلسارا ضمن این که آنرا به گونه shatrŏi-zât lakân نقل کرده بخش پایانی این نام یعنی lakān را دارای ریشه سامی دانسته و به نقل از وست آنرا «زندان» معنی کرده است. نگاه کنید به:

Perikhanian 1980, PP. 318-319 ; Bulsara 1937,PP.548-549, n.8; Macuch 1981, P.66, 222.

۳۵ ـ این بند و بند بعدی مربوط است به بنده‌ای که از مجازات کار اجباری رها شده و می‌توان او را به جرم ارتکاب جرایم دیگر دستگیر کرد. به عبارت دیگر منظور از این بند این است که کسی نمی‌تواند کسی را که از سوی بالاترین مقام جهت مجازات، محکوم به کار اجباری شده آزاد کند.

۳۶ – نگاه کنید به بند ۴۷ (A39/8-11) ، بند ۴۹ (A40/1-3) و بند ۵۰ (A40/3-6) همین فصل.

۳۷ ـ در متن پهلوی: ādurwaxšīh آذر وخشی، عملکرد روحانی جوانی که وظیفه او پرستاری

از آتش در آتشکده‌های زردشتی است. بنابر مندرجات بند، مهرنرسی به عنوان بنده آتشکده به همراهی زن و برده خود، همگی دارای این وظیفه بوده‌اند.

۳۸ ـ نگاه کنید به بند ۳۸ (A37/1-15) همین فصل.

بنظر می‌رسد که بخش پایانی این بند بی جهت در این بند آمده است؛ زیرا اصلاً به مسئله ککا و آذر ـ تخم ارتباط ندارد و این امر با ملاحظه مندرجات بند ۳۸ کاملاً روشن است.

۳۹ ـ مبنای این مسئله این است که زنی که به عنوان قیم قرار است تعهد خود را انجام دهد حق ندارد برای خود قیم دیگری بگمارد. بنابراین یا واگذاری مال به او به عنوان قیم دوم غیرقانونی است و یا واگذاری با ماهیت دیگری به قوت خود باقی می‌ماند؛ و مال واگذار شده شامل دارایی خانواده نیز می‌شود. برخلاف زن، مرد همزمان می‌تواند قیمومت افراد مختلفی را به عهده بگیرد.

۴۰ ـ پذیرفتن چگرزن به عنوان پادشا ـ زن و نیز فرزند او که از ازدواج چگرزنی با مردی متولد شده، تنها در صورتی امکان‌پذیر است که بزرگترین پسر آن زن به سن بلوغ رسیده باشد، و چنانچه آن زن جانشین شوهر متوفی خود از پادشا ـ زنی باشد و آن پسر نیز سالار مادر خویش، آنگاه شخص می‌تواند این کار را انجام دهد. نگاه کنید به بند ۵۳ (A40/11-14) همین فصل.

۴۱ ـ متن در این بخش دارای ریختگی است.

۴۲ ـ یعنی حتی اگر در هنگام سکونت ثابت در آن منطقه باشند و نه در حال کوچ. این بند نشان دهنده این امر است که اقوام کرد در طول سال و بطور پیوسته در حال کوچ نبوده‌اند.

۴۳ ـ یعنی چنانچه منطقه معینی جزء قلمرو کوچ آنها باشد ولو اینکه در یک زمان به آنجا نرفته و یا در آنجا سکونت نداشته باشد، به دلیل اینکه در حوزه کوچ آنها قرار دارد پیوسته نظر و رای قاضی آن منطقه در مورد آن‌ها نافذ و لازم الاجر است.

۴۴ ـ نگاه کنید به فصل ۴۳ بند ۱۲ (93/4-9) و فصل ۴۲ بند ۶۳ (100 / 7-11) ترجمه حاضر.

۴۵ ـ منظور هرمزد چهارم (۵۹۰--۵۷۹) است.

۴۶ – نگاه کنید به فصل ۱۷ بند ۷ (33/6-9) و بند ۱۰ (33/13-17) و یادداشت شماره ۴ و ۱ همان فصل در ترجمه حاضر.

۴۷ ـ یعنی بدهکار نمی‌تواند به بهانه تکذیب طلبکار در دادگاه، مبلغ مورد وام را پس ندهد، بلکه بنابر رای قاضی و حقانیت او در دادرسی، او تنها می‌تواند با بازپس دادن مبلغ وام

وثیقه خود را پس بگیرد.
۴۸ ـ یعنی اگر بگوید که من مالک خر هستم نه گاو.
۴۹ ـ صرف تغییر در اظهارات نباید به گونه یک جرم در خور مجازات تلقی شود و یا برآن جریمه‌ای تعلق گیرد آنهم در شرایطی که صدق آخرین اظهار شخصی مسلم شده باشد. نگاه کنید به بند ۷۳ (102/11-12) همین فصل.
۵۰ ـ یعنی در این وضعیت خسارتی را که مدعی تحمل آن است به او بازپس نمی‌دهند؛ این موضوع مربوط است به زمانی که شریک یا ضامن از پرداخت موضوع مورد تعهد یا ضمانت سربازمی‌زند و مسئله به محاکم قضایی کشیده می‌شود.
۵۱ ـ نگاه کنید به بند ۹۳ (103/2-4) همین فصل.
۵۲ ـ این بند به سبب اینکه هم بخش آغازین آن در سطر ۱۷ صفحه ۱۰۲ متن اصلی با ریختگی پایان می‌پذیرد و هم آغاز بخش دوم آن در سطر ۱ صفحه ۸۹ با ریختگی شروع می‌شود طبعاً نمی‌تواند از ترجمه منسجمی برخوردار باشد.
۵۳ - یعنی چنانچه کسی وثیقه مربوطه به وام را پس بدهد و یا آن را نخواهد، این امر سبب نمی‌شود که در همان موقع مبلغ مورد وام را پس بگیرد. بلکه بدهکار باید از فرصت مورد قرارداد استفاده کند و سر زمان مقرر بدهی خود را پس بدهد.
۵۴ ـ امتناع طلبکار از پذیرش دارایی بدهکار که در گذشته است. به منزله تسویه بدهی بدهکار است.
۵۵ - موضوع مورد توجه در این بند مسئله واگذاری مال از سوی طلبکار به شخص سومی است که حق دارد مدعی منافع خود از مال مورد وام از سوی طلبکار به شخص دیگر یا بدهکار باشد. نتیجه این واگذاری این است که آن شخص سوم طلبکار آن شخص دیگر خواهد شد.
۵۶ - در صورت نپرداختن وام در زمان مقرر، طلبکار جدید فرخ جایگزین مهرین خواهد شد.
۵۷ ـ ترجمه بخش پایانی این بند به سبب ریختگی زیاد به صورت احتمالی صورت پذیرفته است.
۵۸ ـ در متن پهلوی: ēnōkēn ، در این مورد نگاه کنید به یادداشت ۳ و ۲ فصل ۷ ترجمه حاضر
۵۹ ـ در متن پهلوی:stūr i kardag «قیم منصوب»؛ در این مورد نگاه کنید به یادداشت ۱ فصل ۱۲.
۶۰ ـ در متن پهلوی: bar-xwēš ؛ کسی که حق دارد از ثمره و درآمد چیزی بهرمند گردد.

۶۱ـ منظور این است که چون فرزند آن بانوی خانواده پس از تقسیم اموال و تعیین قطعی قیم بدنیا آمده دیگر از آن اموال سهمی به او تعلق نمی‌گیرد و تنها می‌تواند از سهم مادر خود بهره ببرد.

۶۲ـ مقایسه شود با فصل ۲۴ بند ۴ (51/12-16) ، بند ۵ (51/16-52/15) ، بند ۶ (52/15-17) و فصل ۴۲ بند ۹۲ (90/15-17) ترجمه حاضر.

۶۳ـ این بند، هم به سبب ریختگی و هم به سبب این‌که بخش نخست آن در سطر ۱۷–۱۵ صفحه ۹۰ و بخش دیگر آن در سطر ۲–۱ صفحه ۱۰۳ متن اصلی قرار گرفته و احتمالاً میان این دو بخش افتادگی وجود دارد، دارای ترجمه منسجمی نیست.

۶۴ـ نگاه کنید به بند ۷۷ (102/15-16) همین فصل.

۶۵ - پریخانیان در ترجمه خود «آذرفرنبغ» را فاعل فعل «خریدن» دانسته و عبارت مربوطه را اینگونه ترجمه کرده است «.... آذرفرنبغ بندگان آذر فرنبغ را از دشمنان با دارایی خودش خریده». این ترجمه به هیچ وجه با متن پهلوی همخوانی ندارد زیرا در متن، فاعلِ بودن یعنی بندگان آذرفرنبغ کاملاً صراحت دارد و بنابر مندرجات بند، ظاهراً آذر فرنبغ در دست دشمنان بوده و بندگان آن از دارایی خویش جهت پیشگیری از بی‌حرمتی آنرا از اسارت آزاد کرده‌اند. نگاه کنید به:

Perikhanian 1980, PP. 232-233; Macuch 1993, P.625, 638; Bulsara 1937, PP. 578-579, n.15.

۶۶ـ نگاه کنید به فصل ۳۵ بند ۸ (A2/4-5) و یادداشت ۱۰ همان فصل در ترجمه حاضر.

۶۷ـ مال مورد نظر در این بند از نظر مالکیت مشاع است و مالکیت تفکیک شده و مستقل ندارد.

۶۸ - نگاه کنید به بند ۸۰ (89/3-5) همین فصل.

۶۹ـ ماتسوخ این واژه را AYŠ ، kas «کَس» قرائت کرده در حالی‌که در ترجمه خود از عبارت مورد نظر آنرا لحاظ نکرده و عبارت را به «.... تا پیش از این‌که زن همین شخص (یعنی واگذار کننده) شود....» ترجمه کرده است، و همانگونه که ملاحظه می‌شود قرائت و ترجمه وی همخوان نیست. بلسارا نیز واژه فوق را aish «کس» قرائت کرده و در ترجمه خود هم دقیقاً آن را بکار برده ولی در یادداشت مربوطه می‌گوید که: «دختر پیش از ازدواج اشیاء سیمین و پس از ازدواج به عنوان جهیزیه اشیاء زرین را خواهد گرفت»، با قدری دقت می‌بینیم که این ترجمه و قرائت نیز نه تنها با هم همخوانی ندارد بلکه منبع ترجمه و قرائت ماتسوخ نیز قرار گرفته است.

با توجه به مندرجات بند مذکور و نیز بند ۱۰۴ (104/9-11) همین فصل بی‌تردید قرائت AYŠ ، Kas «کَس» بی‌وجه است و باید آنرا ā-š قرائت کرد؛ زیرا این بند و نیز بند ۱۰۴ مذکور یکی از مواردی است که به روشنی به مسئله «خوه دوده» اشاره دارد. نگاه کنید به: Macuch 1993, P. 618, 626; Bulsara 1937, PP. 582-583 n.11; Perikhanian 1980, PP. 234-235.

۷۰ ـ پریخانیان این بند را به دو بند ناتمام تقسیم کرده و معتقد است که بخش نخست تا عبارت «براساس سهم bahr-marīhā» به بندی تعلق دارد که پایان آن افتاده و بخش دیگر که تنها شامل عبارت «عمل کرد یا نه kunišn ayāb nē» می‌شود نیز متعلق به بندی است که آغاز آن برجای نمانده است؛ در حالی که با توجه به محتوای بند مذکور این گسیختگی لزوماً نمی‌تواند وجود نداشته باشد. منظور از مطالب این بند این است که حتی دوبار ازدواج با یک زن می‌تواند برابر با دوبار ازدواج با دو زن باشد. نگاه کنید به: Perikhanian 1980, PP. 234-235.

۷۱ ـ منظور این است که ۱۰ سال سپری شده و این اظهار پس از ۱۰ سال صورت پذیرفته است.

۷۲ ـ نگاه کنید به فصل ۱۶بند ۱۴ (31/15-32/1) و یادداشت ۱۰ همان فصل در گزارش حاضر.

۷۳ - یعنی در امر وکالت این تصمیم و رأی موکل نیست که وکالت را تحقق می‌بخشد بلکه موافقت وکیل اهمیت دارد. در ماده ۶۵۷ قانون مدنی آمده است که: «تحقق وکالت منوط به قبول وکیل است».

۷۴ ـ در متن پهلوی: wēm «سنگ بزرگ، صخره، سد». ماتسوخ این واژه را با احتمال YMYTWNt و به صرف شباهت لفظی به Myrte «گیاه مورد» ترجمه کرده که نه قرائت و ترجمه او باهم خواناست و نه این ترجمه در بند مذکور می‌تواند توجیه شود. بلسارا نیز واژه مذکور را damît قرائت و به «چرخان» ترجمه کرده و بعد در یادداشت مربوطه آنرا با واژه «دمیدن» در فارسی‌نومتداعی دانسته است. پریخانیان نیز با این که واژه فوق را بدون قرائت و بصورت باقی گذاشته ولی در ترجمه آنرا با تردید و احتمال «سّد» معنی کرده است. از آنجاکه واژه در متن بصورت آمده، از این روی نظر نگارنده براین است که بدون هیچگونه اصلاحی تنها از طریق جداسازی می‌توان این واژه را بصورت "wēm pad nišānēd" قرائت کرد.
نگاه کنید به:

Macuch 1993, P.462, 469; Bulsara 1937,PP.588-589, n.13; Perikhanian 1980, PP.238-239.

۷۵ ـ در متن پهلوی: ābwarīh آباره، آب بَر، قنات، نهر.

۷۶ ـ این بند به سبب ریختگی‌های بسیار زیاد در مجموع دارای ترجمه منسجمی نیست. و نیز نگاه کنید به فصل ۳۱ بند ۱۱ (67/13-68/1) و یادداشت ۳ همان فصل در ترجمه حاضر.

۷۷ ـ این بند به سبب ریختگی‌های بسیار زیاد از ترجمه روشنی برخوردار نیست.

۷۸ ـ مطالب این بند مربوط است به شخص در گذشته و بدون فرزندی که از یا از خود دارایی باقی نگذاشته و یا اگر چیزی از او برجای مانده آنقدر نیست که بتوان با آن برای او جانشین و قیمی گمارد.

۷۹ ـ در متن پهلوی: hamāg dēn yaštan ، از: hamāg dēn yazēm «تمام مراسم دینی را بجای آوردن». صفت hamāg-dēn به کسی اطلاق می‌شود که تمام احکام دین را می‌داند.

۸۰ ـ با این که این عبارت در متن وجود ندارد و اثر افتادگی و ریختگی آن نیز آشکار نیست اما بافت معنایی جمله وجود آن را مسجل می‌دارد.

۸۱ ـ در متن پهلوی: dādgāh. دادگاه در لغت یعنی محل برپاکردن عدالت و داد و قانون، اما براساس گسترش معنایی به عبادتگاه و آتشکده هم گفته شده است.

۸۲ ـ این بند به سبب ریختگی دارای ترجمه روشنی نیست.

۴۳

در مربوطه به چند حکم که قطعیت (آنها در مدارک) پیشین نوشته و مهر شده است[۱]

۱ ـ یکی اینکه: چنانچه دارایی معینی (از خزانه شاهی) به عنوان ملزومات[۲] به سواری (واگذار شود) و سواری که (دارایی) به او داده شده فوت کند (آنگاه) تا (زمانی که) آن دارایی به خزانه شاهی بازگردانده شود، هرساله برابر با ارزش دارایی که به عنوان ملزومات واگذار شده از وارث (آن) سواری که دارایی را در اختیار داشته باید خواسته شود.

۲ ـ یکی اینکه: چنانچه خوانده آنچه را که به عنوان اقرار اظهار کرده است منکر شده باشد، (آنگاه) پذیرش انکار (او) مستلزم محکوم کردن (اوست)[۳].

۳ ـ یکی اینکه: اظهار دادور مبنی بر اینکه خوانده موافق بوده است که خواهان در ارتباط با خوانده شخص را به عنوان وکیل برگمارد، اعتبار قانونی دارد.

۴ ـ چنانچه در صورت تعویق (دادگاه) وکیل خواهان جهت وثیقه معینی مدعی شود که (موضوع مورد وثیقه) به خواهان تعلق ندارد و برای آوردن طرف اصلی دعوا زمان بخواهد، باید ادعای او را پذیرفت و آن زمان را به او داد[۴].

۵ ـ چنانچه نخست بنابر قول وکیل خواهان که گفته است که: «من باید دادرسی را با حضور خوانده پیش ببرم و طرف اصلی دعوا را خواهم آورد[۵]»، برای آوردن طرف اصلی دعوا (به او) زمان داده شده باشد، سپس خوانده مدعی شود که «تا تادیه خسارت حاصله از به تعویق انداختن دادرسی با وکیل (خواهان) دادرسی را به پیش نخواهم برد»، (این امر را) باید مورد تائید قرار داد.

۶ ـ بنابر حکم صادره از سوی ردان و ماموران (رسمی) در زمان (سلطنت) اعلیحضرت خسرو قبادان در استان اردشیر ـ خوره، در هر روستا حداکثر، دفاتر حقوقی[۶] (؟) ضرورت داشت و

بیش از ۴ دبیر نباید به کار گرفته می‌شدند و در دادگاه سند حکم صادره و مدارک بازپرسی باید از طریق همپرسگی با شهود عینی و شهروندان از نو تنظیم می‌شد و مورد نگرش (مجدد) قرار می‌گرفت و با مُهر شهود عینی و شهروندانی که (به دادگاه) آمده بودند مُهر می‌شد و (دیگر) این‌که : آن (احکام) را (همراه با) سند حکم صادره و مدارک دیگر بازپرسی مربوط به مجرمیت و اظهار این امر که مجرم در آغاز امر اقرار (به جرم) کرده است و این که (طرف مقابل) به گناهکار (بودن خود) اقرار نکرده (بدقت) بازنگری کنند، مگر این که مجرم را بار دیگر (در دادگاه) باز آورند و نیز آن که ملزم به آزمایش الهی شده باشد، و یا قسم ـ نامه بهنگام باشد[7]، و نیز موارد دیگر، و بجز (مواردی که) شخص را به جادوگری، و فساد و بدنامی می‌شناسند، نباید (برای دادگاه پرونده و مدارکی) تنظیم شده باشد.

۷ ـ یکی این که سند مالکیت مشاع آتش بهرام را که دعاوی چندی از آن ناشی می‌شود باید در آرشیو آتشکده خرم ـ اردشیر که در استان اردشیر خوره در دهکده خرم ـ اردشیر (نزدیک شهر) خَبر نشانده شده، نگهدارند.

۸ ـ یکی این که سند بازپرسی و نیز سند سوگند (و آزمایش الهی) باید با مُهر کسی که سند بازپرسی به او مربوط می‌شود مُهر شود.

۹ ـ یکی این که در مورد وکیل گماردن نوشته شده است که: «من (فلانی را) برای آزمایش با سوگند[8] یا آزمایش براساس قسم ـ نامه وکیل کردم.

۱۰ ـ یکی این که چنانچه در موافقتنامه وامی اینگونه نوشته شده باشد که: «چنانچه در مورد تادیه و (یا) پرداختن (وام) مطمئن نباشم، طرح دعوا نخواهم کرد»، باید آن را قانونی پنداشت و مراحل قانونی که از آن بر می‌آید همانگونه است که (در موافقتنامه) نوشته شده باشد که: «چنانچه در مورد تادیه و (یا) به تو نپرداختن (وام) مطمئن نباشم طرح دعوا نمی‌کنم».

۱۱ ـ دادور از سند باید رونوشتی تدارک به بیند (ضرورت این امر از رونوشت سندی که) زردشت موبد بیشابور در رابطه با اموال آتشکده (آنجا) تهیه کرده آشکار می‌شود.

۱۲ ـ یکی این که رسمیت بخشیدن به مُهر موبدان و آمارگران در آغاز به فرمان قباد پیروزان و (مُهر) دادوران در آغاز به فرمان خسرو قبادان (صورت می‌پذیرد). هنگامی که مُهر موبدان پارس کندَه می‌شود (نام موبد روی مُهر) نه به عنوان موبدی، بلکه با عنوان «وکیل درویشان[9]» خواند و نوشته می‌شود، و به همین سبب روی مُهر موبد پارس همین گونه کنده شده است.

۱۳ - یکی این که چنانچه به سبب ناخرسندی خوانده نسبت به رای صادره (آن پرونده را) از سوی دادوران به موبدان گسیل کرده باشند و (چنانچه) موبد در صدد بررسی آن حکم برآید، (آنگاه) در خصوص امور مربوط به هزینه و مخارج روزانه (بررسی پرونده) به خوانده دستورات (لازم) داده می‌شود[۱۰].

۱۴ ـ یکی این که شخصی که تعهد کند که: «برای تایید این امر نامه‌ای با مهرشخصی موثق می‌آورم» چنانچه با مُهر شخصی که جهت گواهی مهر (او) به عنوان (مُهر یک شخص) ثقه پذیرفته شده است نامه‌ای بیاورد، معتبر است.

۱۵ ـ یکی این چنانچه شخصی بنویسد که «مردی به وکالت مردی (دیگر) پیش من آمد» آنگاه او (به این صورت) به وکالت پذیرفته نمی‌شود؛ (اشخاص) ذیصلاح در چند (اثر) مکتوب و ممهور پیشین (خود) اظهار کرده‌اند که چنانچه وکیل نیز جهت وکالت (خود) سندی برای دادگاه بیاورد، پیش از اینکه نامه‌ای را که (صحت) وکالت (او) از آن آشکار است فراز پذیرند باید این‌گونه نوشته شده باشد که: مردی به وکالت مردی (دیگر) آمد» ؛ (و) چون وکیل برگمارده را در دادگاه به پذیرند (عبارت مربوطه) باید اینگونه نوشته شود که: «(فلان) مرد وکیل (فلان) مرد».

۱۶ ـ یکی آن که همان پوسان وه گفت که: چنانچه شخصی ۱۰۰۰[۱۱] آتش در جاهایی که بتکده بوده و (از سوی) دادور بت‌ها در آنجا نابود شده‌اند، بنشاند؛ اگر (از میان) خویشاوندان (او شخصی) برای سالاری آن مشخص نشده باشد (آنگاه) شخصی را که (آتشی را) به عنوان آتش بهرام در آتشکده نشانده است باید سالار (آنجا) پنداشت.

۱۷ ـ چنانچه کسی در مورد زنِ برده اظهار کرده باشد که: «(او) به هیچ صورت به مهرین که پسر من است نرسد»، و پیش از آنکه پدر فوت کند و آن برده به عنوان ارث به فرزندان دیگر برسد، از آن زن فرزندی زاده شود (پس از) فوت پدر آن زن به مهرین نه (می‌رسد) ولی فرزندی که به آن صورت از آن زن زاده می‌شود (به او) می‌رسد.

۱۸ ـ زنِ برده، به گونه‌ای به زنی که قیم دوده است واگذار می‌شود که به دوده نرسد و پس از آن (چنانچه) زنِ برده فرزندی بزاید، (آنگاه) فرزندی که به آن صورت از (زنِ) برده زاییده می‌شود اگر جزئی از اموالی باشد که به آن صورت واگذار شده است، از آن سبب که برده (مذکور بعنوان) دارایی به مالکیت بانوی خانواده در آمده، پیوسته در مالکیت او خواهد بود و به دوده نمی‌رسد.

۱۹ ـ چنانچه بزرگ خانواده (در) سالی دارایی را که به او تعلق دارد (و) به بهایی برابر با ۱۰۰ (درهم) می‌ارزد برای مالکیت به مهر آذر ـ فرنبغ که پسر (اوست) داده باشد و (در) سال

دوم در وصیت نامه (بیاورد) که! «من مالی را که به من رسیده بدون تقسیم (دقیق) نیمی را به آذرفرنبغ (و) بقیه را به مهر آذر ـ فرنبغ که پسر (من است) دادم» (و چنانچه) مهر آذر ـ فرنبغ اظهار کرده باشد که: «نسبت به آنچه که بزرگ خانواده وصیت کرده خرسند و موافقم» (آنگاه) تردیدی که نسبت به پیش ـ واگذاری به آذر ـ فرنبغ (بوجود آمده بود) برطرف می‌شود[۱۲].

۲۰ ـ علاوه برآن گفته شده است که چنانچه (در) یک سال، نیمی از مالی که (به شخص) رسیده بدون تقسیم (دقیق) به مالکیت شخص دیگری در آید (آنگاه) $\frac{1}{4}$ آن مال باید به بزرگ خانواده برسد زیرا آن مال از آن (دارایی) که در همان زمان به او تعلق داشته (به دیگری) واگذار شده است، (در این امر) باید تامل کرد.

یادداشت: فصل ۴۳

۱ ـ نگاه کنید به یادداشت شماره ۱ فصل ۴۱ ترجمه حاضر.
۲ ـ در متن پهلوی: ēmōzan در لغت: وسایل و تجهیزات، در اصطلاح: سهمیه و مقرری معینی که از خزانه شاهی برای معیشت به یک نیروی سوار داده می‌شود.
۳ ـ بطورکلی شخص پس از اقرار نمی‌تواند آنچه را که اقرار کرده نفی کند مگر اینکه بطلان اقرار نخست او اثبات شود، در غیر این صورت نفی او اعتبار نخواهد داشت.
در ماده ۱۲۷۵ قانون مدنی آمده است که: «هرکس اقرار به حقی برای غیر کند ملزم به اقرار خود خواهد بود» و نیز در ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی تصریح شده است که: «انکار بعد از اقرار مسموع نیست لیکن اگر مقر ادعا کند اقرار او فاسد یا مبتنی بر اشتباه یا غلط بوده شنیده می‌شود و همچنین است در صورتی که برای اقرار خود عذری ذکر کند که قابل قبول باشد، مثل اینکه بگوید اقرار به گرفتن وجه در مقابل سند یا حواله بوده که وصول نشده لیکن دعاوی مذکوره مادامی که اثبات نشده مضر به اقرار نیست».
۴ ـ نگاه کنید به بند ۵ (77/15-78/2) همین فصل.
۵ ـ قول دادن جهت آوردن طرف اصلی دعوا به دادگاه، در شرایطی که خواهان اختیارات خود را به وکیل خود تفویض کرده می‌تواند در صورت عدم برخورداری وکیل از مدارکی که اختیارات او را تایید کند موجب واکنش بشود. نگاه کنید به بند ۴ (77/12-14) همین فصل.
۶ ـ در متن پهلوی: mānāgān ، قرائت و ترجمه این واژه قطعی نیست.
۷ ـ در متن پهلوی:pad nāmag-passāza hangām «قسم ـ نامه بهنگام باشد». منظور از عبارت فوق این است که از زمان مقرر در قسم ـ نامه نگذشته باشد زیرا در غیر این صورت موارد مربوطه باید تحت بررسی مجدد و تجدید نظر قرار گیرد.
nāmag-passāza «قسم ـ نامه» سندی است مبنی بر رای دادگاه جهت انجام مراحل آزمایش

الهی. در این سند نوع آزمایش و نیز زمان آن مشخص می‌شده است.

۸ ـ در مورد «سوگند»، نگاه کنید به یادداشت ۱ و ۶ فصل ۱۱ ترجمه حاضر.

۹ ـ این عنوان برابر است با «وکیل الرعایا» یعنی همان عنوانی که کریمخان زند خود را به آن نامزد کرده است. باتوجه به پیشینه این عنوان این نتیجه حاصل می‌شود که کریمخان زند نیز بنابر یک نسبت دیرینه در فارس این عنوان را برگزیده و نه براساس یک ابتکار شخصی و یا حتی نگرش خاصی که تاکنون مطرح بوده است.

۱۰ ـ یعنی چنانچه خوانده نسبت به رای صادره از سوی دادور اعتراض نموده و تقاضای تجدید نظر کند و پرونده از دادور به موبد ارجاع شود آنگاه هرگونه هزینه این پرونده تا زمان صدور حکم نهایی با خوانده است.

۱۱ ـ عدد هزار یک عدد واقعی نیست و حاکی از بسیاری موضوع است. کما اینکه بکاربردن این عدد جهت بیان بسیاری یک موضوع امروزه نیز در زبان فارسی رایج است.

۱۲ – منظور این است که چون مال بدون تقسیم دقیق به دو نیمه شده لذا میان دو نفر ذنیفع همیشه این شبهه بوجود می‌آید که ممکن است سهم یکی بیش از آن دیگری باشد. در این حالت چنانچه یکی از دوطرف که احتمالاً کمتر از دیگری نیز سهم گرفته از سهم خود اظهار رضایت و خرسندی نماید آنگاه تردید نفر دیگر نیز از میان خواهد رفت .منظور از «پیش ـ واگذاری» این است که مالی در مرحله نخست به کسی واگذار شود و پس از آن به سبب تقسیم بعدی سهم نفر دیگر به او تعلق یابد.

٤٤

در مربوط به اینکه چند حکم از دستوران شنیده شده و به دقت نوشته شده است[۱]

۱ ـ یکی آن که زنی که از همسری طلاق داده شده باشد مدعی شود که: «شوهر (من مرا) با دارایی طلاق داده است»، و شوهر واگذاری دارایی را تکذیب کند ولی مالکیت دارایی با زن باشد، در مورد آن زن، پوسان وه ـ آزاد مردان گفته است که (زن) نباید آن دارایی را تملک کند ولی پیروز گفته است که او باید از مالکیت آن دارایی بهره‌مند شود.

۲ ـ یکی آن که همان پوسان وه گفته است که چنانچه خواهان و (یا) خوانده بگوید که: «دارایی من از پدران (من برایم) مانده است» (آنگاه هردو) ذیحق هستند و به این صورت مالکیت هر دو نفر بیان می‌شود.

۳ ـ یکی آن که پوسان وه گفته است که چنانچه (کسانی) در مورد دارایی خود اظهار کنند که: «(این دارایی) به کسی که مالکیت او را مهرین تایید کند، تعلق یابد»، و مهرین سه بار مالکیت فرخ را بریک سوم (دارایی) تصریح کند هرسه (بار تصریح) معتبر بوده (و) همه دارایی از آن فرخ است.

۴ ـ یکی آن که همان پوسان وه گفته است که بَهمان شخص موبد آتشکده رام ـ شاپور بود (و آن آتش را) که همیشه ـ سوز نبود، همیشه ـ سوز کرد؛ و هنگامی که ماه آذر ـ فرای ـ گشنسب[۲] فوت کرد، دستورانی که گرد هم آمده بودند فرمان دادند (که چنانچه همیشه ـ سوز داشتن آن آتش از دارایی خویش[۳] ممکن نباشد (آنگاه) برای همیشه ـ سوز داشتن (آن آتش استفاده از) دارایی دوده ماه آذر ـ فرای ـ گشنسب، قانونی است.

۵ ـ یکی آن که سیاوش گفته است که چنانچه شخصی اظهار کند که: «مالی که بنابر ارث به فرزندان من می‌رسد، فرزندان من (شایسته است که آن مال را) جهت قیمومت در اختیار

داشته باشند و (اگر) پسر در رابطه با (آن) مال جهت قیموت عدم نیاز اعلام کند (آنگاه) آن مال به پسر و دختر یکسان داده می‌شود و از آن سبب که نه دختر بلکه پسر می‌تواند که قیموت نکند آن چه که به دختر داده شده (به اعتبار قیموت پدر) در مالکیت دختر می‌ماند و آنچه که به پسر واگذار شده خارج از فرمان (پدر) است و (از این جهت) بعنوان ارث بطور مساوی به دختر جهت قیموت و به پسر جهت تملک می‌رسد[۴].

۶ـ یکی آن که همان سیاوش گفته است که زن (مردی) که مالی را جهت قیموت تا ۱۰ سال به او واگذارده (و او را به انجام) آن قیموت ترغیب می‌کنند، پس از ۱۰ سال قیموت (او) پایان می‌یابد.

۷ـ یکی آن که همان سیاوش گفته است که (چنانچه) شخصی نیمی از مالی را (که به طور دقیق) تقسیم نشده جهت قیموت خوش به آذر ـ فرنبغ و (نیمه) دیگر را جهت قیموت خویش به مهرین داده باشد، (آنگاه) آذر فرنبغ و مهرین در تقسیم (دقیق آن مال) مختار نیستند.

۸ـ یکی آن که همان سیاوش گفته است که چنانچه شخصی اظهار کرده باشد که: «فرزندان من در فروختن این برده (زن) دارای اختیار نیستند»، فرزندان آنها و نوادگان آنها (نیز) در فروختن برده‌ای که آن (برده) زن می‌زاید مختار نیستند.

۹ـ یکی آن که همان سیاوش گفته است که چنانچه کسی بگوید که: «مهرین که پسر من است هرسال مالی به ارزش ۵۰ (درهم و) یا از افزوده این مال به ارزش ۲۰۰ (درهم) به فرخ بدهد (آنگاه پس از آنکه) در گذشت....[۵]

یادداشت‌ها: فصل ۴۴

۱ ـ نگاه کنید به یادداشت ۱ فصل ۴۱.
۲ ـ ماه آذر ـ فرای ـ گشنسب موبد اردشیر ـ خوره است، نگاه کنید به: فصل ۴۲، بند ۵۷ (99/3-8) ترجمه حاضر.
۳ ـ منظور دارایی و اموال آتشکده است.
۴ ـ منظور نیمی از آن دارایی است که علی‌الاصول سهم پسر بوده ولی چون قیمومت را نپذیرفته از این روی سهم او باز هم به دونیم تقسیم می‌شود و تنها نیمی از آن به وی می‌رسد. در واقع در چنین وضعیتی پسر تنها $\frac{۱}{۳}$ از مال را به ارث می‌برد.
۵ – جمله در این‌جا دارای ریختگی است و از این ناتمام مانده است.

آوانوشت متن پهلوی

<āfrīn>

79 (1) pad nām i ōhrmazd i xwadāy i mēnōgān ud gē<-tīgan......[1]ud ābādīh i wih-dēn i> (2) mazdēsnān.

< Pēšguft >

(3) ēn mādayān M dādistān <xwānē->nd, kē mihīh ud wihīh ud arzōmandīh <i> mardōmān (4) ǰud az čiyōnīh[2] i-šañ az tuxšišn <ud dahišn i yazdān pad> xwad-guhrīh, mādayān (5) ān abzār[3] i nērōg i dādār pad harwisp-āgāhīh, abisīhēnīdan i drōzan ud abāz ō xwēš kardan (6) ud dām winārdan a-hambidīgīhā[4] ud anōšag[5] [6] šēdā ud hamāg-rōšnīh <ud> purr-pādixšāyīh pad frazām (7) rāy ōwōn wuzurg mādayān[7] dād andar gōhr i mardōmīh dāšt ēstād rāy būdan <i> ān sūdōmand[8] (8)rāy yazdān mardōm āfrīd <ud> stāyēnīdān[9] šāyist[10] pad frazām drang.[11] eñ bundārīh az dānāgīh[12] (9) ud dahišn ud wizīdārīh ud ōšyārīh[13] āgāhīh ud mardōmān pad čiš az čiš .... (10) CLYBH [14] har uštānōmandān,[15] gōwāgīh, ašnawāglh[16] ganāgīh, oš ,āgāhīh, wizīdārīh [17] (11) ō mardōmān dād ēstēd ud gurdagīh i-š ast pāyagīhā[18] ud bōyīhā....[19]

Notes:āfrīn and pēšguft

1- The phrase is corrupted here.

2- cygwn>

3- >pz>>l

4- >hmbtykyh

5- ynwšk′

6- + W

7- m>tyk

8- swtwmn

9- st>kynytn′

10- š>stn′

11- glnd

12- d>n...

13- >wšyd>d>lyh

14- +MN

15- >wšt>wmnd>n

16- >š>nw>k>nyh

17- + y

18- bkysyh

19- The end of this part is missing.

<bun dar>

(13)[1] arz <i dēn ud> sāmān i šnāsagīh[2]

(14) frahixtišnīh i pad mardōmān ān sūdōmand-tar pad ān čiš andar gētīg (15) <tan> padiš dārīhēd pad mēnōg <ud> ruwān ud ān čiš kē har bahr andar waxt pad <dād[3] ....>

80 (4) yazdān abardum pānāgīh i dāmān[4] i hu-yōz az dēn paydāg ēstād, ud pad āgāhīh[5] (5) az dēn ō saragīh pad har šnāsagīh paydāgīh pad har dānišn ud wizīdārīh (6) ud pad har xwēškārīh madan šāyēd, ēg ān harg i andar dēn abar xw<-āhišn> ud pursišn i (7) pad āgāhīh būd andar mānsar šnāxt ..... (8) ud hammōxtan čiš i čiš i...... az har II šnāsagīh i dānišn ud āgāhīh burzišn-iz (9)ud bahr i padīrag ēd xīr[6] i pad madan az[7] yazdān rāh ud mānāgān[8] az har ābādīh (10) <ud nām> burzišn pad mih ud wih[9] <pad> mādagwardum[10] sūdōmand-dum ud[11] frahixtišnīg (11)<-dum> u-š[12] wizārišnīgdum dārišn. bē ōy kē-šān[13] bahr i yazdān aziš andar (12) appurd[14] ēstād ud ān bahr aziš appurdārīh rāy az kām framān i[1] yazdān ud dād u-š (13) minišn ud gōwišn ud kunišn rāh wanē-būd[15] ēstēd; abārīg kas abē-gumān nigēzēd (14) bawēd kū ōy pad farruxtar dārišn kē pad tuxšišn ud kunišn i xwēš bahr i anōšag <-īh> (15) <ud āb->ādīh[16] i jāwēdānīg windād[17] ēstēd

čiyōn az dēn <i> yazdān āgāh būd pad xwāhišn ud (16) pursišn xwēš-tan a-winās kard ud rāh i xwēškārīh šnāxtan,[18] minišn[19] ud gōwišn ud kunišn (17) <pad rāst->[16]īh abēz <-ag> dāštan ud man farrux-mard i wahrāmān ēn ābādīh abādīhāta<-r>[20]...

Notes: bun dar

1- + W

2- šn>ssyh

3- some lines are missing here.

4- d>m>nn

5- >k>yhyh

6- +y

7- MNW š>n

8- m>n>g>>n

9- +y W

10- NKḆ>PPy>ṯwn

11- + >wbš

12- šAP

13- MNW š>y>n

14- HNCLWNt

15- MNWWNyt′

16- This part is corrupted.

17- HŠWHWNt

18- šy>htn′

19- mynnšn

20- The part of "bun dar" breaks off at this point.

1

< dar i gugāyīh >

1[1] ....

91 .... (1)< ha- > štum paydāg

ēk[2]ān i ka xwāstag [2] dādistān nē gōwēd kū čē;

dudīgar ka nē (2) <gōwēd> kū kē;

sidīgar ka drō gōwēd;

čahārum (3) ka pad gumēzag gumēzag gōwēd;

panǰum ka a-gugāy gōwēd;

šašum ka dārišn i xwāstag ān gōwēd <i> nē dārēd;

haftum (4) ka xwēšīh i xwāstag nē ān gōwēd i ast;

haštum ka saxwan nihānīg gōwēd;

(5)nuhum ka a-dastwar[3] gōwēd;

dahum ka saxwan nazdist pad ēwarīh ud pas pad gumānīgīh(6) gōwēd; ast < kē dādistān ? > nē sar hilēd ud bi šawēd;

yāzdahum ka gōwēd "kū-m ēdōn minīd;

(7)dwāzdahum ka gōwēd "kū-m ēdōn ašnūd";

sēzdahum ka saxwan (8) nazdist pad ēwarīh ud pas pad gumānīgīh gōwēd; čahārdahum ka nē pēš [2] hamēmālān (9) gōwēd;

pānzdahum ka andar mayān i saxwan ka hamēmāl wēnēd, a-saxwan

bawēd;

(10)šāzdahum ka nē ēdōn gōwēd kū dādwar pad rāstīh wizīr tuwān kardan; haftdahum (11) ka gugāy drōzan;

haštdahum ka ō gyag kū zamān [4] kunēd nē āyēd;

(12)nōzdahum ka gugāy-ē gōwēd fradum ayāb [5] buwandag nē ānayēd;

wīstum ka pad gyāg(13)gāh i kū gōwēd kū ēstēm nē ēstēd;

wīst ud ēkum ka pad gāh < ud > gyāg<-ē> kū (14) ēstēd abāyēd nē xūb estēd;

XXII um ka xwāstag ud xīr kē paymān < ud > pahikār abar (15) drust ō pēš i dādwarān nē āwarēd.

2- .... (16). III rōz ud VIII rōz dard .... ? ud māh dranāy pad.......... nišast ud murd, (17)ēdōn bawēd čiyōn ka gōwēd kū < pad > gyāg murd, ān mard az ān zad

92 bār .... (1) pad xwārtar nē nišast, ud ān mard murd. būd kē guft (2) <war->ōmand ud pargār padiš kunišn.

3- gyāg-ē nibišt kū : mard ka nē pad frēzbān (3) bē xwad frāz šawēd , ō dādwar gōwēd "kū-m mard-ē [6] ēdōn bi ōzaed" (4), ka gugāy abāg nēst pad marg-arzān nibištag padiš nē [7] kunēnd bē ka (5) pad frēzbān frāz šawēd ud pad wināh i marg-arzān [8] xwastūg bawēd ka-iz gugāy abāg(6) nēst ēg-iz pad wināh i marg-arzān nibištag padiš kunēnd.

4- gyāg-ē nibišt (7)kū : ka gōwēd kū mard i nāmčišt nē dānēm <ud> mihrēn, pusag zad <ud> (8) pusag az zad mihrēn ayāb az zad i ān mard i-m guft kū-š (9) nāmčišt nē dānēm, bār murd, mihrēn nē warōmand; ud abāg ān i gōwēnd kū (10) wišag(?) ud ramag warōmand nē kunišn.

5- ka gōwēd kū : "farrux <ud> mihrēn pusag zad (11) ud pusag az ān zad i farrux ayāb az ān zad i mihrēn, bār murd ud ēn (12) kū az ān zad az ān i kē bār murd nē dānēm", ka-iz pas gōwēd kū (13)" az zad i bār murd .... ", kam nē bōxtišn.

6- (14) ka gōwēd kū : " sāl ēk <ōy> zad <sāl II ān i zad ud>," az ān zad i sāl ēk ān (15) zad i sāl II bār <murd>[2] nē warōmand. ud ka gōwēd kū"-šān āginēn zad, (16)az ān i ōy[6]ayāb az ān i bār <murd> ....." har II warōmand hēnd.

7- ud ka gōwēd (17) kū :" farrux ud ādur-farrōbay ǰud ǰud pad mihrēn zaxm kard ud ēn kū ān zaxm kē (1) pēš kard nē, bē ēn dānēm kū ān

97 zaxm pad ǰud bār kard; ud ka ān i dud<-īgar> (2) kard ān fradum kard nē xwārtar būd, andar a-xwārtarīh i zaxm i pas kard (3) mihrēn murd" farrux ud ādur-farrōbay har II warōmand hēnd.

8- ka anšahrīg (4) guft ku : "šawēm, ud kēlen (?) bi ōzanēm ud xwadāy guft kū "čim gōwē ka-t kardan (5) nē tuwān" ud anšahrīg šud u-š [6] ān mard ōzad, gyāg-ē nibišt kū pad muwbidīh i (6) burzag mad, u[9]-šān nibištg padiš kard ud pas zurwān-dād guft kū nē warōmand, (7) u-šān az ān nibištag bi hilēnd.

9- gyāg-ē nibišt kū : "zan ka šōy i (8) xwēš rāy gōwēd kū-š marg-arzān kard, xwāstag i šōy abar nē mānēd nē-iz (9) stūr i šōy bawēd. ka mard zan <i> xwēš rāy[10] gōwēd kū-š marg-arzān (10) kard widard, ān mard ān zan šōy abar ōh mānēd ud stūr i ān mard bawēd.

10- (11) ka kard................būd kē guft (12) kū-š stūr ōh gumārišn bē xwad pad stūrīh i kas nē šāyēd.

11- (13) ud ka pad stūrīh gumārd ud pas az gumārdan pad marg-arzān warōmand kard būd (14) kē guft kū ān stūrīh bi kanišn, ud anē mard i sazāgtar bi gumārišn, (15)ud būd kē guft kū nē kanišn.

12- ka pad marg-arzān ēraxt, ēg-iš xwāstag i (16) ast aziš appār, būd kē guft kū-š rōzīg i zan ud frazand aziš bi kunišn.(17) <ud> pad kardag

98 nē kunēnd, čē ka marg-arzān būd، ēg-iš zan ud frazand (1) <ud> gēhān aziš appār bawēd.

13- wahrām az pusānwih[11] i āzād-mardān bi guft kū(2) nibištag-ē az gugāy i zan II[2] pad muwbidīh i staxr [6] muwbid kard ēstēd (3) ud muγan[12]

handarzbid frāz padīrēd, bē zurwān-dād guft kū ān pad kardag nē kard.

14- (4) wahrām guft kū gugāy ēk zan ēk mard, adēnišn pursišn-nāmag ōh kard <-an> (5) zan ud anšahrig nē.

15- pad ēn II čāštag guft ēstēd kū pad wināh i šahr (6) šōy ud xwadāy nē pādixšāy.......

....

....

....

16- ....(13) nē muwbidān, bē radān kard.

17- gyāg-ē nibišt kū ka marg-arzān ē kunēd, xwāstag i (14) andar ān,i az ōy bērōn, pad a-wināhīḥ kas dārēd, ō ōy i dārēd, appār.

18- anē (15) gyāg-ē nibišt kū ka pasēmāl nazdist azišmānd ud pas marg-arzān kard (16) agar[13] pad azišmānd xwāstag bi kard būd, ōy[6] xwēš kē, bi kard (17) ō ōy i kē marg-arzān andar kard, nē rasēd.

19- marg-arzān ka pad patēd bawēd............

....

....

....

73 20- (1) ka IV bār drōš kard ud pas-iz anē winīh i pad ān ēwēnag kunēd, (2) <hagirz> az zēndān bi nē hilišn.

21- ud drōš hamēmālān[14] xwēš ......

22- ka pēš dādwarān (3) gōwēd kū : "man az anē mard i nāmčištīg hammis duz kard, ān zamān duzīd<-ag> man dārēm, (4)abar-iz ōy-šān i abārīg pad gugāyīh šāyēd, čē-š ān gōwišn nē pad nīrmad i xwēš (5) guft.

23- ka gōwēd kū : "-mān duz kard ud ān zamān duzīd<-ag> ōy-šān i abārīg dārēnd", (6) abar ōy-šān i abārīg pad gugāyīh nē šāyēd, čē-š ān gōwišn pad nīrmad i xwēš (7) guft.

24- zan i kasān[6] a-pādixšāyīhā gād, tāwān CCC stēr.

25- (8) ka zan i mard-ē duzēd ud a-pādixšāyīhā gāyēd, 700 <stēr> gādan tāwān (9) ud 500 drahm duz(-īh> rāy bi dahišn.
ka aburnāyag[15] rūnēd 600[16] drahm bi dahišn, (10)ud aburnāyag abāz abispārišn.

26- ādur-farrōbay[17] ǰāmag-ē az mihr-ādur-farrōbay[17] bi duzēd, (11) ādur-farrōbay[17] pasēmāl nē šawēd [18] pēšēmāl pādixšāy, ka tā (12) az pasēmāl nē šawēd, azišmānd bawēd, saxwan-nāmag az kard muhr nē brīnēd.

27- (13) ud gyāg-ē nibišt kū : "ka pad dādistān pēšēmāl ēk pasēmāl dō, saxwan (14)- nāmag rāy ō pēš dādwarān dēmān kunēnd <ud> pad ān dēmān pasēmāl ēk, nē ēk,(15) pēšēmāl šawēd, pasēmāl ō gōw šawēd, abar pēšēmāl saxwan pad kār (16) rāyēnēd ud pēšēmāl abar pasēmāl ō gōw-ē nē šawēd, [19] pad nē āmad (17) čak dahišn. pad ān

74 azišmānd har II andar ān pasēmālīh ō gōw [6] i nē šawēd, (1) <wizī->r kunišn.

28- ud agar ān saxwan-nāmag brīnīhēd, ēg ān saxwan-nāmag andar <pasēmāl i> (2) ō gōw [6] nē šawēd, pad a- wābarīgān dārišn.

29- ud pad ān i pasēmāl i ō gōw [6] šawēd[20] <abar> (3) pēšēmāl, [21] pēšēmāl saxwan pad kār nē rāyēnēd, čak dahišn.

30- ēn-iz bōzišn(4) čē pasēmal gōwēd kū: "ka pēšēmāl saxwan-nāmag ǰudāg bi kard hē, (5) man ēn zyān nē būd hē".

31- gyāg-ē nibišt kū:" ka pēšēmāl II, pasēmal (6)ek, pēšēmāl <ēk> nē ēk ud pasēmāl-iz šawēd, pasēmāl abar pēšēmāl i (7) šawēd <saxwan> pad kār nē rāyēnēd[2] abar ān i nē šawēd saxwan pad nē āmad čak dahišn.

32- (8) pēšēmāl kē nē šawēd, zyān i pad nē šūd [22] wizārišn, čē-š xwad winām (9)būd ka-š saxwan-nāmag ǰudāg nē kard.

33- ka pēšēmāl pad ān i pasēmāl (10) hambasān, saxwan-nāmag rāyēnēd,

abāg pasēmāl kard "kū-t pad ēn saxwan-nāmag hamēmāl <-Īh> (11) ē nē kunē, pad-iz anē saxwan-nāmag rāyēnišn", abāg pasēmal pad ān dādistān guft (12) nē tuwān.

Notes: chapter 1

1- The beginning of This chapter is missing.

2- + W

3- ad> twbl

4- + zm > n

5- bndk′

6- + y

7- + krt′

8- hw> stk′

9- APš> n

10- +LA

11- pwsy > nwyh

12- mgwwy > n

13- AYT

14- hm> m> l> n

15- > pwln> dyk> n

16- 1500

17- > ytwn′

18- +W > pln> dk> n

19- + MRYA

20- OZKWNy ....

21- + pyšym> 1

22- + LA

2

(12) dar i ǰādag-gōwān[1]

1- (13) pādixšāy kardan <ēd> ka gōwēd: "kū-m ēn xwāstag frōxtan ayāb ēn dādi-(14)-stān rāyēnīdan ud sar-kardan rāy gušnasp pādixšāy kard[2]", ud gušnasp nē (15) pādixšāy pad ān i mihrēn gušnasp pādixšāy kard, anē mard pādixšāy kardan.

2- (16) ka gōwēd: "kū-m ǰādag-gōw kard" būd kē guft kū-š tā war kard, būd kē guft kū-š tā (17) graw kard bawēd.

3- ud ka gōwēd:" kū-m āginēn ǰadag-gōw kard hēd, ōy-šān.........

75 ....(1) <mard>-ē ǰādag-gōww<-īh> kunēd xūb ka ēk ōy i did ǰādag-gōw kunēd nē xūb.

4- (2)- ka ǰādag-gōw gumārd ēstēd pas anē-z ǰādag-gōw ud ǰādag-gōw pas - gumārd ō (3) .... (?) i hamēmālān gumārd[3] hangām[4] <tā> ǰādag-gōw i pas gumārēd ō dādistān šawēd (4) guft ud kard i ǰadag-gōw i fradum pad ān dādistān kār ōwōn aziš kard čiyōn ka pas (5) az ān ǰādag-gōw[5] nē gumārd hē.

5- ka pēšēmāl pad hunsandīh i ǰādag-gōw i pasēmāl (6) dādistān ast i gyānwar-ē az rāyēnišn hilēd ayāb dādwar pad hunsandīh i ǰādag-gōw i (7) pēšēmāl ud ǰādag-gōw i pasēmāl[6] gyānwar-ē az gōw wisē (8) kunēd xūb.

6- ǰādag-gōw <i> gumārd ēwarīh abāyēd ud ka dādwarān frāz padīrēnd ēwar.

7- (9) ka pēšēmāl ud pasēmāl II mard āginēn ud ǰud-iz ǰud ǰādag-gōw kunēnd, har II ǰādag-gōw ō (10) dādistān šawend[7], pad kardag ǰādag-gōw ēk padīrēnd. ud ka II mard āginēn ǰādag-gōw kunēnd har (11) II pad dādistān abāyēd būd.

8- ka ǰādag-gōw<-ān> ēk az did ǰuttar gōwēnd, saxwan nē padīrišn (12) ud pad azišmānd dārišn.

9- ka kadag-bānūg ud dūdag-sālār pad čiš wizīr xwāst, ka kadag-bānūg[8] (13) dūdag-sālar[8] ǰādag-gōw kunēnd xūb. ka dūdag-sālār kadag-bānūg-ē ǰādag-gōw kunēd nē (14) xūb, u-š čim eñ kū kadag-bānug tanīhā pad čiš i dūdag nē awistwār.

10- har ān i (15) mādagwarān ēd ēwēnag guft estēd, ǰādag-gōwān anē ēwēnag guftan nē pādixšāy hēnd (16) ud ka gōwēnd nē padīrišn, ud ka padīrēnd az ǰādag-gōwīh ānāft bawēd<ud> az ān i (17) padīrift[9] kār nē kunišn.

11- ud ka ēwāz-ē gōwēd :"kū-m ǰādag-gōw kard, ǰādag-gōw pad rāyēnišn,"

76 (1) ud ǰādag-gōw i xwēš pādixšāy gumārdan ud pad ān i <abārīg> mādagwarān nē padixšāy .....

12- ka <pēšēmāl> (2) ǰādag-gōwīh pad muhr <i> pasēmāl, ka-iz ōh pasēmāl muhr āšnāg, ēg-iz nē šāyēd gugāy <i> (3) dādistān abar ham-dādistan pad ǰādag-gōwīh šāyēd.

Notes: chapter 2

1- The orbinal-number of this chapter is not given.

2- krtn′

3- +lyt

4- hng>mn

5- +y

6- +y> tkgwb′ y> tkgwb′ y psym> l

7- ZLWNd

8- +W

9- MKBLWNymy

3

(3) dar i pēšēmā[1]l

1- (4) <ka> pēšēmāl gōwēd kū : "tō, ō kasān čiš tōzišn dahišn, kas az čiš awiš (5) tōzišn dahišn xwāstan ud stadan rāy[2], az pādixšāy kard hēm", ka pādixšāy kard(6) nē abāg dārēd čiyōn az dastwarān bi nibišt ēstēd, tō ō war rāyēnišn i pad dādistān (7) dād, ka pēš az war rāyēnišn i pad dādistān <dādistān> sar nē bawēd, war abar abāyēd warzīdan,(8) ka ō war mih[3], war nē dād <-an>.

2- u-š bōzišn ēn kū i-m[4] fradum pēšēmāl rāy (9) nē paydāg kū pad dādistān mādagwar ayāb ǰādag-gōw ud ēdōn dānēm kū ka ēdōn (10) gōwēd kū : "čiš dahišn ud [5] <az kas> čiš <awiš> dahišn būd xwāstan ud stadan rāy az pādixšāy (11) kard hēm", xwēšīh i xwēš rāy guft ēstēd čē mard-ē ka čiš i xwēš rāy (12) gōwēd : "kū-m xwāstan ud stadan rāy tō pādixšāy[6] kard hē "pādixšāyīh i (13) pad xwēšīh [7] xwāstan dād bawēd.

3- ka gōwēd kū : "tō az mihrēn abām (14)[8] stad ud mihrēn ān abām pad xwēšīh ō man dād", ud pasēmāl gōwēd kū : "man abām(15) nē[8] stad ud mihrēn ō tō nē dād", ka abām[8] stadan paydāg abar pasēmāl pad (16) abām framān dahišn.

4- u-š čim ēn čē ka-š guft : "kū-m abām nē[8] stad" guft (17) bawēd kū :

"andar kas-iz nē tōzišnōmand hēm ud ka tōzišnōmandīh paydāg[9].....

....

83 5- .... (1) <mēr>-ag dārišn ud dāštan rāy[2] framān dād, <ud xwāstag> pad dūdag dāštan abāyist.

6- (2) andar pēšēmāl ud pasēmāl pad ēwar dārišn. pasēmāl kē xwāstag rāy pahikā - <rēd> (3) kū : "ka az kas bērōn pad grawgānīh[10] ayāb pad passandārīh ayāb pad ǰām-dārīh[11] (4) ayāb pad anē ēwēnag man dāštān ō xwēšīh, i man mad "ud <pēšēmāl> kē-iz pahikārēd : "kū-šān (5) āzād kard hēm", "ayāb-im pad[12] xwāstag abāg hambāyān nē tōzišnōmand hēm[13]...

7- (6) ud ka gōwēd kū : "kas-iz zan nē būd ud gād,bi dād pādixšāy bawēd[14](7)", pad zanīh ud gādār[15] <nē> kunišn.

8- xwāstag-ē farrux az mihrēn abām stad ud pēšēmāl (8) gōwēd kū : "mihrēn ō man dād", ud pasēmāl pad dād [16] i (9) <ō pē-> šēmāl nakkīrā ud pahikārēd kū : "ō anē kas ud pad ōy kē awiš dād wizārd" (10) ..... <agar> pasēmāl pad ān i nakkīrā, bōxtan, pēšēmāl wad-xwāh. ud ka ēraxt,az ān (11) <xwāstag> nē guft kū ō pēšemāl nē dahišn, <ud> wizīr kunišn kū : "bi dah".

9- u-š (12) <handāzag> ēn hame[17] gōwēd kū ka pēšemāl gōwēd kū : "sāl III ō zanīh i (13) <man> mad ud pasēmāl gād[9]" , pasēmāl gōwēd kū:" sāl III ō zanīh[18] i kēlēn (?) mad pad (14) ān ēwēnag i pēšēmāl guft andar zanīh[18] i kēlēn (?) pad kēlēn (?) wizārd; ka pasēmā <-l> (15)........<pēšēmal> wad-xwāh ud ka ēraxt wizīr k<-uni->šn kū: "bē (16).......... ......

....17...

84 10- ka pēšēmāl (1) ud zan-ē pad ēn kū: "-t........ ēwēnag .... i man kard hamēmāl ān zan-iz ......(2) rāy nakkīrā ud gōwēd kū : "mard-ē mihrēn nām[8] zan hēm" ud pas pēšēmāl dib[19] (3) ō dādistān āwarēd [7] ōy zan guft[20] ēstēd kū: "nē mihrēn zan hēm", (4) wizīr kunišn kū : "zanīh[18] i

pēšēmāl kun, čē ōy zan nē tuwān guft:"kū-m (5) šōy nēst".

11- ka pēšēmāl gōwēd kū:" ēn xwāstag sāl ēk ō mihrēn (6) mad, u-š sāl II ō man dād", [21] pasēmāl gōwēd kū:" pēš mad (7) pas <ō> man dād", pēšemāl ud pasēmāl har II zamān i ō xwāhišn dahišn.

12- ud-ka (8) pēšēmāl gōwēd kū": sāl ēk <ō> mihrēn mad, u-š sāl X ō man dād", pasēmāl (9) gōwēd kū: "pad ān hangām mad u-š sāl VIII ō man dād", pasemāl zamān dahišn (10) ud pēšēmāl nē dahišn.

13- ka pēšēmāl gōwēd kū:" ēn xwāstag farrux (11) xwēš būd, u-š bi ō man dād ud dārišn bi ō man kard, wizīr hamgōnag <abāg> (12) dārēd "pasēmāl gōwēd kū:" sāl ēk farrux xwēš būd, u-š bi(13) <ō man> dād, u-š sāl III dārišn bi ō man kard, pad ān dastwarīh man dārēm[22], pasēm <-āl> (14) pad dārišn ēraxt čē ham-dādistān būd kū:" sāl II nē man dāšt[23] čē pad(15) dārišn <i> farrux būd" u-š pad ān dādistān pad pēšēmāl gōwišn.

14- <ka> pēšēmāl (16) gōwēd kū:" ēn xwāstag sāl ēk farrux xwēš bū<-d, u-š bi ō man dād>, (17) pad ān dastwarīh man xwēš", <ham-dādistān...>.

Notes: chapter 3

1- The abjad ordinal number of this chapter is 47.

2- LA

3- mt′

4- znm

5- +AMT

6- p>twhš > yh

7- +y

8+ W

9- The end of this part is missing.

10- glwpk> nyh

11- h> md> lyh

12- + PWN

13- The second half of this part has been left out

14- YHWWNt′

15- SLYTWt′l

16- + OL W Psym> l PWN YHBWNt

17- hm> yk

18- ynyh

19- dyp...

20- gwptn′

21- pyšym> l

22- YHSNNmw

23- d>štn'

4

< dar i anšahrīg >

1 1 ......[1] (1) -īh ud bandagīh dahēd ōwōn bawēd čiyōn mard-ē i dahigān i šāhān šāh pad bandagīh ō mard-ē (2) dahēd.

2- gōwēnd kū tā xwadāyīh <i> wahrām mardōmān anšahrīg ān xwēš baūd[2] i (3) az pidar zād[3] nē ān i az mād. ēd[4] rāy čē sōšyāns guft kū waččag pid xweš (4) ud nūn gōwēnd kū mād.

3- zan ud anšahrīg hamē pad dīd ud wēnišn i xwadāy ud sālār(5) zaxm ayāb stahm kunēnd tāwān dō, ēk xwadāy ayāb sālār, ēk ōy kē wināh (6) kard.

4- mard-ē ka-š anšahrīg-ē pad X bār ē bār xwēš āzād bi kunēd, frazand i (7) az ān anšahrīg zāyēd, har ēk pad X bār ē bār āzād.

5- ka ātaxš-ē bandag[6] mard (8) II ud anšahrīg mard dō ast ud mard xwāstag-ē rāy kard" kū-m ō bandagān[7] i ān ātaxš (9) dād" az ān čiyōn anšahrīg bandagīh[8] i ātaxš nē bawēd, ō anšahrīg <i> ātaxš čiš-iz (16) nē dād.

6- gyāg-ē nibišt kū: anšahrīg i tarsāg xwēš ka ō hū-dēnīh (11) ud nazdīkīh i hū-dēnān āyēd, wahāg i anšahrīg bi dād[9] abāyēd ud anšahrīg āzād (12) u-š ōy abē-ziyān kunišn, ka ō nazdīkīh i kas nē bi ō hū-dēnīh āyēd (13) xwad wahāg <i> xwēš bi dād abāyēd.

7- anšahrīg ag-dēnān frōxtan nē pādixšāy,(14) ka frōšēnd pad anšahrīg har II andar rad i hū-dēn duz bawēnd [10] u-šān drōš bi kunišn,(15) drahm pas agar pad rāh i...[10]..(?)ē zamān, pad ōy kē dārēd bi mānēd.

8- (16)anšahrīg ag-dēn ka abāg xwadāy ayāb pas az xwadāy ō hū-dēnīh āyēd hamē (17) anšahrīg.

Notes: chapter 4

1- The beginning of this chapter is missing and its title is reconstruct from the content of the chapter.

2- YHWWNyt

3- YLYDWNyt

4- hm>

5- >stwt'

6- bwndk'

7- bwndk> n

8- bwndkyh

9- +W

10- pwlg> k

5

(17) ēn[1] dar i ciš pad hambāyān ud ham-xwāstagān
2 (1) ham-pāyandān[2] hilišn.

1- mard-ē III, xwāstag abām stānēnd ud wizīr āwāšēnd ān kē (2) <a->bām bi dād pas az ān, ān xwāstag pad xwēšīh ō ōy-šān, mard ō mard dahēd[3],(3) ān mard ān xwāstag ān i frāy az ān i-š xwad niyābēd az hambāyān xwāstan nē (4)pādixšāy.

2- ka tōzišn i pidarān abāz ō[4] [5] pus i pādixšāyīhā[6] pad abarmānd(5) xwāstag-dārān[7] dahēnd čiyōn az xwadāy-būd i dibīr bi gōwēnd, tōzišn hišt bawēd <ud> (6) ān kē awiš dahēnd az ham-bāyān xwāstan[8] nē tuwān.

3- ka II mard pad āginēn abām(7) stānēnd[9] ud ān abām ast-ē bi hilēnd, ōy-šān mard ēk bahr i, xwēš wizārēd ān i (8) <bi> hilēnd ēdōn bawēd čiyōn ān i pad pāyandān[10] hilēnd.

4- ka tōzišn bi (9) hilēnd, pēš az brīn zamān pad pasēmāl ud pas az brīn zamān pad pāyandān[11] hišt (10) bawēd[12]

5- (11) ka pad III gōwišn ō pāyandān[11] gōwēd "kū-m <tō> az (12) pāyandānīh[13] hišt hē " ēg-iš az pāyandānīh[13] hišt bawēd.

6- tozišn[5] agar pēš (13) az[14] brīn zamān gōwēd, nē hišt bawēd, ud agar pas az brīn zamān gōwēd, uskārdan abāyēd.

7- (14) ka mard III, xwāstag C az mard-ē farrux nām abām ēstānēnd ud pas farrux pad ān (15) xwāstag az mard-ē abāyišn[15] bawēd farrux-zurwān, <ud> wih-ōhrmazd guft kū "bahr-ē ōy (16) aziš abāyišn[5] bawēd ān i abārīg az abārīg xwāstan tuwān bawēd ǰuttar.

Notes: chapter 5

1- abjad ordinal number of this chapter is 17.

2- hm p>n>yyn>n

3- YHWWNyt

4- L

5- + W

6- p>twhš>dyy>

7- >stk'd> l

8- W OYHBNst'

9- SBWNynd

10- p>yn>n

11- p>>n>n

12- The MS. repeats The whole of This paragraph by mistake.

13- p>>n>nyh

14- W

15- >p>dyšnw'

16- +y

6

(17)dar i wizīr-kardan pēšag sālārān ud hunsandīh ud a-hunsandīh i pad wizīr.

3 1- wizīr i pēšag (1) sālārān[2] kardan bē pad framān i dahibidān [3] nē šāyēd. ka pad wizīr hunsand būd,(2) pas bē ka ǰuttar kardan abāyistan[4] paydāg bawēd, ēnyā a-hunsandīh i pad wizīr nē (3) padīrišn.

2- ka pēšēmāl pad wizīr i dādwar az abām-dān-ē ēwar brīn wizārdan (4) abāyistan[6] , pasēmāl <ud> xwāstag rāy kardan hunsand būd, ud pas wizārdan āwurēd, hunsandīh (5) pad wizīr rāy[7] ērangīh.

3- ud xwāhišn i drōš rāy pad tōzišn ud hunsandīh i pad wizīr rāy (6) pad wizārdan <ud> pad a-tozišnīh nakkīrāyīh kam nē padīrišn.

4- bē pad wizīr kardan i (7) pad azišmānd, abārīg wizīr i dādwar i[8] kih kunēd, a-hunsandīh i pasēmāl kunēd, ōh (8) [9] padīrišn <ud> zamān i ō dādwar i mih ōh dahišn.

Notes: chapter 6

1- The abjad ordinal number 18 is placed above The word "dar".

2- srd> lšn

3- +y

4- > p> ytn′

5- ADYNš

6- > p> stn′

7- LA

8- W

9- + OL

7

(9) dar i hilišn i az zanīh

1- (10) ka ō zan gōwēd "kū-m pad xwēš-tan sālār, pādixšāy kard hē" nē hišt, bē-š(11) padixšāyīh pad šōy i čagar kardan dād bawēd.

2- ka gōwēd kū "duxtag<-ē> pādixšāyīh (12) ō zanīh i man mad" ud man pad hunsandīh i duxtag duxtag az zanīh i <man> hišt, bē čiyōn (13) pad ān ēwēnag gōwēd ēnyā i abar ēstād i duxtag čiš nē paydāg, ēg hišt (14) nē bawēd, duxtag[2]<ud> ōy mard zan ud mērag.

3- agar ka pad baxt šawēd, zan frazand nēst (15) stūr [3] gumārišn

4- gyāg-ē nibišt kū "ka mard-ē[4] zan az zanīh hilēd bē (16) čiyon ān zan pad xwēš-tan sālār[5] pādixšāy kunēd ēnyā-š pad sālārīh ō kas (17) nē dahēd ud <ka> ān zan pas az ān, zīndagānīh[6] <i> ān mard šōy kunēd[7] <ud> frazand[7] zāyēd,[8] (1) ōy frazand <ī> ān zan ōy [9] xwēš[10] kē ān zan pad ān ēwēnag az zanīh hišt.

4

5- ka (2) mard pad hunsandīh <ī> zan, zan az zanīh hilēd <ud> pad zanīh ō aburnāyag i xwēs (3) dahēd, aburnāyag andar aburnāyīh pad baxt šawēd, eg-iz ān zan ōy čim rāy stūrīh (4) ān mard kam awiš nē rasēd.

6- ka mard, zan[4] hambāy ud ēn-iz paymān kunēd kū(5)" ēn [4] xwāstag ōy kē tō xwēš[10] būd gōwē xwēš ēd bawēd", ka ziyānag az zanīh (6) bi hilēd

ēg-iz ka ziyānag ān xwāstag kas xwēš būd xūb gōwēd, abāz (7) nē āwurišn. bē hambāyīh abāz āwarišn[11] pusānuz <ud> mardag hamdādistān (8) būd hēnd, pusānuz ēn-iz guft kū man saxwan - nāmag dīd i abar hambāyīh rāyēnīd (9) ēstād ud wizīr kard ēstād azišān hambāyīh ābāz āward.

7- hilišn, (10) būd kē guf kū ǰud az sālār nē bawēd u-š kardag ōwōn[9] abāg kū ō ōh bawēd.

8- (11) hilišn, būd kē guft kū ān i zanīh rāy andar burd čiyōn pēšdādagān[12] wāspuhrgān (12) bi barēd ud windišn i andar zanīh [9] bi mānēd u-š kardag ōwōn abāg kū "saxtag bi (13) šawēd.

9- zan xwāstag i-š šōy andar zanīh dād ka-š šōy pad hunsandīh az (14) zanīh bi hilēd <ud> bi nē barēd <ud> pad šōy bi mānēd.

10- ka gōwēd "kū-m (15) ziyānag az zanīh hišt ud pad zanīh ud sālārīh ō farrux dād" ud farrux ziyānag (16) pad zanīh padīrēd pad sālārīh andar" nē abāyēd gōwēd", būd kē guft kū (17) hišt kār nēst. wahrām guft kū ēd rāy čē pad sālārīh andar nē abāyēd (1) guft; zanīh-iz rāy guft bawēd. čē zanīh ǰud ǰud az sālārīh nē šayēd (2) būd. pas ōwon bawēd čiyōn kē pad xwāstag i awiš dahēnd andar nē abāyēd gōwēd, (3) dād nē bawēd.

5

Notes: chapter 7

1- The abjad ordinal number 19 is placed above this word.

2- c> tk

3- + LA

4- W

5- srdyr

6- zyndk>n

7- krt′

8- +prdnd

9- +y

10- NYŠE

11 YHYTYWN>n

12- pyšyk>n

8

(3) dar[1] i dastwar

1- (4) wāyayār nibišt kū pasēmāl ka-š xwāstag i pad xwēšīh i xwēš guft zamān i (5) ō dastwar nē bawēd

2- u-š ēn-iz nibišt kū ka farrux i az gōr xwāstag-ē bē ō (6) mihrēn i az kāzirōn frōxšēd pas mihrēn pad ān xwāstag pēš kāzirōn dastwar hamēmāl (7) bawēd[2] farrux nē pādixšay, bē ka bē ō kāzirōn āyēd pad dastwarīh andar ēstēd. (8) bē-š pahikārišn andar, būd kē guft kū pādixšāy ka nē āyēd.

3- (9) ka pešēmāl pad ēn kū xwāstag man xwēš ud apādixšāyīhā pasēmāl dārēd (10) pasēmal hamēmāl, pasēmāl nē xwēšīh <i> pēšēmāl pad tāšt gōwēd pas (11) [3] zamān ō dastwar xwāhēd; pusān-wih i āzād-mardān guft kū ka ēdōn gōwēd (12) ēg-iš zamān ōh dahišn. bē ka gōwēd kū tō nē xwēš čē man xwēš, zamān i (13) ō dastwar nē dahišn. čē dādistān bi rāyēnīdan čiyōn hērbidān gōwēnd. mēdō - (14) māh guft kū-š zamān ō dastwar nē dahišn; ud abarag[4] gutf kū zamān i ō (15) dastwarān zamān i ō ēwarīh bawēd, ka-iz-iš xwēšīh i dastwar xwēš guft ēstēd (16) ēg-iz-iš zamān i ō dastwar ōh dahišn. gyāg-ē nibišt kū ka-š pad xwēšīh (17) būd i dastwarān guft ka-iz ēn nē gōwēd "kū-m [5] pad ān dastwarīh xwēš (1) ēg-iz-iš pad dastwarīh i ōy

guft bawēd kū-m xwēš čē anē ēwēnag būd (2) nē šāyēd.

4- wahrām guft kū ka pēšēmāl gōwēd kū" ēn xwāstag ādurfarrōbay (3) xwēš būd ādurfarrōbay ō mihrēn, <ud> az mihrēn ō man mad ud man xwēš ud apādixšāyīhā (4) farrux dārēd" farrux pad[6] nakkīrā pad nē ēdōnīh i ān hamāg čiš ēdōnīh i xwēš (5) abāz abāyēd guft. ka dādistān pad war, pasēmāl wih-dādistāntar, war ēwāz pad nē (6) xwēšīh i ādurfarrōbay warzišn.

5- az dastwarān pad[7] gyāg-ē nibišt kū ka dastwar (7) kē xwāstag ō kas ud kas kē ān xwāstag awiš frōxt pad ān xwāstag pad anē(8) šahr hamēmāl hēnd, ō ānōh kū-š xrīdārīh hamēmālīh kard estēd nē pādixšāy (9) bē ka šawēd u-š uzēnag az xwēš.

6- ka pasēm<-āl pad ēd čiš II> dastwar, (10) mard II zamān ō dastwar kunēd ud dastwar ēk āyēd <ud> pad dādistān andar ēstēd ud ēk (11) nē āyēd dastwarīh ud rāyēnišn i pad hamāg ān dādistān kardan nē tuwān.

7- ka dastwar (12) az dastwarīh nakkīrāy bawēd pas <pad dādistān> andar ēstēd, abāg pēšēmāl dādistān rāyēnīdan kar nēst.

8- (13) ka mard II āginen xwāstag-ē ō mard-ē frōxšēnd ud pašt kunēnd kū "drust (14) dārēm", wahrām guft kū drust dārišnīh az har kē kāmēd xwāst pādixšāy.

9- (15)abāg ān i nibišt kū ka mard II abāg mard II paymān kunēnd kū " ēn čiš (16) kunēm agar ǰuttar kunēm tāwān dahēm" , ka az ōy-šān kē ān paymān kard, mard-ē (17) ān paymān ast čē ǰuttar kard añ tāwān ud tōzišn i har II mard rasēd.

7 10- abāg-iz ān i (1) nibišt kū ka gōwēd kū "xwāstag i ō xwēšīh amā āginēn ēd-iz čē ō xwēšīh (2) i amā ǰud-ǰud mad ān i āginēn mad[8]" <ud> ǰud-ǰud mad rāy guft bawēd nigirīdan.

11- (3) dastwar ka mādag nē mad ēstēd <ud> nē dānēd pādixšāy, ka tā mādag astāwēd[9] pad (4) dastwar<-īh> andar nē ēstēd.

12- pasēmāl pad xwāstag-ē pahīkārēd kū "pad windišn i (5) anšahrīg i-m az mihrēn xrīd", mihrēn-iz pad anšahrīg-ē pahikārēd kū "anšahrīg i-m az (6) mihrēn xrīd ..... zād zamān ō dastwar ōh dahišn.

13- ka pasēmāl pad xwāstag (7) dastwar gugāy, būd kē guft kū pad II gugāy, būd kē guft kū pad II dastwar (8) dārišn. II dastwarīhā dārišnīh rāy wizīr kunišn.

14- dastwar ka āyēd[10] pad dastwarīh (9) andar ēstēd ud bi ēraxtēd, pasēmāl pādixšāy ka ān ērangīh nē padīrēd bē (10) xwad passux gōwēd, dādistān rāyēnēd; bē-š nibišt-ē aziš ō xwāhišn pad (11) dād zamān ō dādwar[11] ōh bawēd.

15- wahrām guft kū ka pasēmāl gōwēd kū "har (12) čē dastwar <i> man pad ēn xīr gōwēd, kunēd ud rāyēnēd pad guft kard ud rāyēnīd i[12] xwēš (13) dārēm ka az dastwar azišmānd bawēd, ma agar wināhgārīh pad azišmānd ēk (14) dastwar bawēd ēk pasēmāl, bē ēdōn dānēm kū ēdōn čiyōn ka az pasēmāl (15) azišmānd būd hē, wizīr abāyēd kardan.

16- ka dastwar gōwēd "kū-m xwāstag frōxt (16) bē az xwēš nē būd", pēšēmāl wināhgārīh agar-aš kāmēd was-iz guhrīg az dastwar (17) pad xwēšīh bi kard[13], pādixšāy, ka guhrīg was pad grawīh kard[13] mādag az pasēmāl xwāhēd, (1) ka mādag guhrīgān <az ān i> dastwar pad xwēšīh bi kunēd, ēg-iš abag pasēmāl rāyēnišn nē (2) bawēd.

8

17- ka pasēmāl andar pēšēmāl i fradum pad dastwar nakkīrāy bawēd ud andar (3) pēšēmāl i dudīgar dastwar <nē> ān kunēd i-š andar pēšēmāl i fradum kar, (4) pasēmāl ka abar xwēš būd <i> dastwar <i pas> guft[14] bi ēstēd <ud> pad mad i (5) az ān dastwar pahikārēd ēd rāy ka-š andar pēšēmāl i fradum dastwar nē ān (6) kard i-š andar pēšēmāl i dudīgar guft, būd kē guft kū pad waštagīh[15] (7) ēraxt. wahrām guft kū pad ān waštagīh nē ēranǰēnišn čē andar pēšēmāl (8) i dudīgar čiš-iz waštagīh nē kard ud waštagīh ān bawēd ka andar pēšēmāl i nakkīrāy[17] (9) bawēd, dastwar nē ān i <andar> pēšēmal

<fradum> kard <ud> nazdist farrux ē ud pas mihrēn ē (10) pad dastwar kard

18- dastwar ka pad xwāstag kē padiš dastwar ō dastwarān zamān (11) xwāhēd, zamān ōh dahišn.

19- zaman i ō dastwar nē mādag bē <dastwar> anāsān-tan āmār, ka-iz mādag (12) az nērōg ud mizd kam, ēg-iš sāl dranāy zamān dahišn pad kardag ka ahē šāyēd, pad (13) āmad[18] zamān wēš nē dahišn kū ān i tā hangām ka pad āmad tuwānīg.

Notes: chapter 8

1- Abjad ordinal number 20, in the MS. is placed above this word.

2- YHWWNd

3- + OL

4- >yplg

5- + AMT

6- PW

7- BRA

8- mtn′

9- >stwyt

10- YATWNt

11- dstwbl

12- OD

13- OBYDWNyt

14- YMRWNyt

15- štkyh

16- npšt + corruption

17- nkyš

18- YATWNt′

9

(15) dar i waštagīh ud abārīg ērangīh

1- pad xwāristān pad wizārdan pad-iz: man bi hišt (16) har II ēwarīh xwāst.

2- gyāg-ē nibišt kū pad "man bi hišt" ka andar rāyēnišn i (17) dādistān gōwēd, warōmand kard bawēd. az-iz dibīrīh-ē i-m dīd pad xwāristān[2] kard (1) ēstād ēdōn paydāg būd.

9

3- waštag-saxwanīh ka ō ēwarīh wardēd (2) <nē ēranǰēnišn ud> ka nē ō ēwarīh wardēd ēraxtan <nē> ēdōn čiyōn ādur-ōhrmazd (3) guft ka-iz nē ō ēwarīh wardēd ēg-iz nē ēraxt.

4- ka pasēmal pad (4) waštag-saxwanīh ēranǰēnēt ud pus paydāg bawēd kū pēšēmāl dādistān drō[3] (5) xwāst, pēšēmāl xwāstag i-š az pasēmāl bi grift az bar i-š burd (6) hammis pad tawānīh-iz[4] ō pasēmāl dahišn.

5- ka pasēmāl waštag bawēd, (7) pēšēmāl pad ān waštagīh pad āhōg čiš nē nimāyēd ud saxwan-nāmag bi āwāšēd[5],(8) pas pad ān waštagīh nē ēranǰēnišn.

6- ka saxwan-nāmag az rāyēnišn mānēd (9) pasēmāl ka pahikārēd "kū-m pas az ān wizārd" nē ērangīh, agar gōwēd "kū-m (10) pēš wizārd ērangīh" ud abāg ān pad" man bi hišt" i andar rāyēnišn i dādistān rāy (11) azabar nibišt nigirīdan.

7- ka pēšēmāl pad xwāstag II i-š ēk xwēš <ud> ēk (12) nē xwēš pasēmāl hambasān, ud andar rāyēnišn i dādistān, pēšēmāl ān xwāstag az pasēmāl (13) bi apparēd ēg-iz ān xwāstag i pēšēmāl xwēš ō pasēmāl nē rasēd (14) ōy appar rāy az pasēmāl kam bi nē stānišn.

8- ka hangām ayāb dastwar ayāb (15) čē ēwēnag [6] xwēšīh wardēnēd [7] ēraxt ud hangām wardēnīdan ān bawēd ka naxust (16) gōwēd kū "sāl ēk az mihrēn ō man mad [8] ud pad ān dastwarīh dārēm" ud pas gōwēd (17) kū "sāl II mad [8] ud pad ān dastwarīh dārēm" ; ka abar ān i pad "mad i sāl ēk" pahikārēd (1) ēd nē gōwēd kū "pad ān dastwarīh dārēm" ka-iz pas hangām wardēnēd ud pad dārišn (2) sāl [9] dudīgar kunēd ēg-iz nē ēraxt. ud dastwar wardēnīdan [10] ān bawēd ka naxust [11] (3) gōwēd kū "farrux xwēš būd u-š bē ō man dād ud pad ān dastwarīh dārēm," (4) pas gōwēd kū "mihrēn xwēš būd, u-š bē ō man bād ud pad dastwarīh (5) dārēm". ud ka ān i pad mad i az farrux pahikārēd, ēd nē gōwēd kū "pad ān (6) dastwarīh dārēm", ka-iz pas dastwar wardēnēd ud pad dārišn dastwar ān i abdum gōwēd (7)ēg-iz nē ēraxt. ud čē ēwēnag xwēšīh-iz dādistān ān ham.

9- ka pasēmāl andar (8) rāyēnišn naxust gōwēd kū"- m zan i tō nē gād", pas gōwēd kū-"m gād (9) bē-m nē andar zanīh i tō ē-gād", waštag-saxwanīh rāy ēraxt.

10- ud pad-iz (10) zaxm ka gōwēd kū-"m nē zad hē" ud pas gōwēd kū-"m andar a-bōyīh [12] zad hē" ēg-iz ēraxt

Notes: chapter 9

1- Abjad ordinal number 21 in the MS. is placed between line 13 and 15.

2- hwlyst>n

3- KDBD

4- t>dw>n> hc

5- super line

6- +W

7- wltynytn'

8- mtn'

9- šwd

10- ltynytn'

11- nhwšt

12- >wbwh>y

10

(12) dar i azišmand[1]

11 1- ka gōwēd kū "man xwēš dārēm u-m pasēmal (13) az dārišn wizāyīd", azišmānd bawēd, pad ēk azišmānd pad dārišn <tā> dādistān (14) sar <wizīr kunišn> ka-š nōg tar wizāyēd paštag hēnd ud ka gōwēd kū "man xwēš dārēm (15) u-m [2] pasēmāl aziš wizāyīd" ud azišmānd bawēd; ast kē ēdōn gōwēd (16) kū ēn-iz ēdōn bawēd, ka gōwēd kū-"m xwēš dārēm u-m pasēmāl az (17) pad xwēš dāštan wizāyīd" ud pad ēk azišmānd[3] wizīr kunišn kū tā dādistān (1) sar bawēd ma wizāy, ud pad azišmānd i dudīgar graw hāwand-ē bi abispārišn[4] ud pad sidīgar (2) ēraxt, u abar dādistan-nāmag nibišt kū ka gōwēd kū "man xwēš dārēm u-m (3) pasēmāl aziš wizāyīd" ud azišmānd bawēd wizīr kunišn kū tā dādistān sar bawēd ma (4) wizāy ud tā II ǰar azišmānd bawēd wizīr ham-gōnag kunišn, ud ǰar i sidīgar ēraxt ud pad xwēšīh (5) bi abispārišn[4]. zurwāndād anē-z bawēd kē guft kū pad azišmānd i dudīgar (6) graw hāwand-ē bi abispārišn, ka az pēšēmāl bawēd tā III ǰar III ǰār har ǰār-ē graw (7) hāwand-ē bi abispārišn[4]. ka pad[5] III ēraxt xwāstag ō pasēmal abispārišn.

2- (8)ka gōwēd kū mard III bi appurd, mard-ē hamēmāl hēm az pasēmāl azišmānd (9) bawēd srāy-ē ud tāwān XII graw bi abispārišn,

pad dudīgar ham-gōnag ud pad sidīgar ēraxt, (10) ud pad xwēšīh bi abispārišn; ud pas az-iz ōy-šān i abārīg har ēk tāwān XII (11) xwāst pādixšāy ud ka-iz az pēšēmāl bawēd ham-gōnag ud ka har sē mard pad dādistān (12) hēnd ud az har sē mard pad bahrag čiyōn[6] šōn niyābēd bi kunišn <ud> pēšēmāl-iz ham-gōnag (13) abispārišn.

3- būd kē guft kū ka gōwēd kū "apādixšāyīhā tō dārē <ud> az (14) pasēmāl azišmānd bawēd abar <tāwān> ud pad-iz srāy wizīr kunišn kū tā dādistān sar bawēd (15) abāz abispār ud pad dudīgar graw hāwand-ē ud bi abispārišn ud pad sidīgar ēraxt ud pad xwēšīh (16) bi abispārišn. ud ka-iz az pēšēmālān bawēd ham-gōnag wizārišn.

4- ka gōwēd kū "man (17) anšahrīg hē u-t anšahrīgīh i man kunišn" ud

12 azišmānd bawēd wizīr kunišn kū tā dādistān (1) sar bawēd kār i pēšēmāl kunēd, ud pad-iz zan ham-gōnag ud ka-iz az pēšēmāl bawēd (2) ham-gōnag. anē gyāg-ē nibišt[7] kū ka az pasēmāl azišmānd bawēd, wizīr kunišn kū "tā (3) dādistān sar bawēd zanīh ōwōn čiyōn zan i xwēš ud anšahrīg ōwō čiyōn anšahrīg xwēš (4) ēd kunēd.

5- mardag anšahrīg rāy ōwōn nibišt kū pad nazdist azišmānd rōzgār and-čand (5) dādistān rāyēnīdan rāy andar abāyēd <ud> abārīg bi abispārišn ud pad ān i dudīgar agar-aš (6) ādānīh ast graw abispārišn ud pad sidīgar sar graw, agar pēšēmāl guft ēstēd (7) kū anšahrīg če arzēd, pad ān arz ud ka ǰuttar pad D zōzan bi abispārišn ud zan (8) rāy ōwōn nibišt kū pad nazdist azišmānd wizīr kunišn kū zanīh i ǰud az gādan (9) kunēd ud pad dudīgar, graw D zōzan bi abispārišn pad sidīgar sar.

6- ka gōspand (10) II i farrux ud mihrēn āginēn ayāb ǰud ǰud xwēš mihrēn dārēd ud farrux gōspand-ē <ō> pusag (11) dahēd ud pusag ān gōspand ān i farrux xwēš nē šnāsēd ud mihrēn-iz ān gōspand ān i ōy (12) xwēš paydag nē kunēd, u-š azišmānd aziš bawēd, pusag pādixšāy ka ān gōspand (13) har II pad graw bi gīrēd ud bar aziš

barēd.

7- ka gōwēd kū "ēn zan man (14) xwēš[8], tō apādixšāyīhā dārē" ud azišmānd bawēd tā III ǰar azišmānd (15) bawēd, zan bi nē abispārišn, čē dārišn ēwar ud bun xwēšīh warōmand ud ka (16) pad xwāstag saxwan[5] pēšemāl ham-gōnag gōwēd ēg-iš dādistān ham-gōnag bawēd.

8- (17) ka mard abar mard-ē hamēmāl kū-t pad xwastag ō man dahišn ud az pasēmāl azišmānd[9]........

Notes: chapter 10

1- Abjad ordinal number is 22

2- +APm

3- hcšm>n′

4- >pyp> lšn′

5- +W

6- cygwnšn′

7- npštn′

8- NYŠE

9- The text breaks off hear.

11

< dar i war>

13 1 (1).....[1] tōzišn i pidarān hamēmāl hēnd [2] pasēmāl pad tōzišn pad "nē dānist" ka war i dēnīg (2) pasēmāl[3] war pad "nē ēdōnīh" warzišn ud abārīg mēnōg-mardān ēdōn guft kū ka war ān i (3) pāy-nišān war pad "nē dānēm" warzišn. pas pēšēmāl pad ēwarīh paydāgēnišn.

2- (4) čiyōn pad nibištag dīd mahrspand i rad bawēd <guft kū> pad tōzišn i kadag[4]-xwadāy (5) kē sālār ud kadag-bānūg ka-šān pad "nē dānist" war warzīd būd bē <nē> hilišn.

3- (6) gyāg-ē nibišt kū ka pad dādistān pēšēmāl sālār ud kadag-bānūg hamēmāl ud pad war (7) pasēmāl az pēšēmāl wih-dādistāntar ud [5]sālār ud kadag-bānūg har II war dād (8) [2] abāyēd[6] ud sālār ud kadag-bānūg sālār nē bē kadag-bānūg war warzišnīh rāy pahikārēnd (9) ud dādistān pad war i pad sōgand.

sālar ud kadag-bānug ka dādistān az ān i xwēš būd i (10) kadag-xwadāy xwāstag [2] wizārdan abāyēd[6] i <kadag-xwadāy dastwarān> tōzišn saxwan ka pad war xwēš būd i (11) kadag-xwadāy ud dastwarān xwāstag ud wizārdan abāyēd[6] i kadag-xwadāy tōzišn pad "nē (12) dānist", gōwēnd pad ān [7] ēwēnag [8] war dād abāyēd ud har II war warzišn, (13) u-šān āhang kard kū ma agar ēk warzēd ud ēk nē

warzēd.

4- ka pēšēmāl pasēmal[9] (14) pad ēd kard ēstēd kū "ašmā dūdag rāy abām stad ud nakkīrāy hēnd" pad ān i nakkīrāy (15) hēnd[10] ud har II pad tāšt war warzišn ud agar war nē warzēnd pad azišmānd dārišn.

5- (16) az dastwarān pad[11] gyāg-ē nibišt kū ka pēšēmāl gōwēd kū "xwāstag adurfarrōbay (17) xweš[12] būd[13] <ud> apādixšāyīhā farrux dārēd",

14 farrux pad nē ēdōnīh i (1) ān hamāg čiš, ēdōnīh i xwēš abāz abāyēd guftan ud agar dādistān pad war ud pasēmāl wih dād-(2)-istāntar war[14] <pad xwēšīh i xwēš> ayāb pad nē xwēšīh i ādur-farrōbay warzišn.

6- pēšēmāl gōwēd kū (3) xwāstag man xwēš ud apādixšāyīh pasēmāl dārēd", dādistān pad[11] war i pāy-nišan mad (4) pasēmāl ka war ēdōn warzēd kū "nē tō xwēš", pusānwih i āzād-mardān guft kū (5) war buwandag. furrux-zurwān-iz hamgōnag guft.

7- ka gōwēd kū "ādurfarrōbay xwēš būd az (6) ādurfarrōbay ō man mad", pusānwih guft kū ka war ēdōn warzēd kū "ādurfarrōbay xwēš (7) nē bawēd", war buwandag.

8- ka dūdag-sālar <ud> kadag-bānūg pad tōzišn az dūdag ō mard i šahr (8) kard abāyēd[6] xwastūg bawēnd, ud xwāstag pad tōzišn bi abispārēnd ud pas andar dūdag (9) pus ō burnāyīh rasēd <ud> abāg oy kē xwāstag dārēd <pad> tōzišn kardan nē abāyēd pahikārēd[15] (10) ud dādistān rāyēnēd, pad war pus wih-dādistāntar, bē ka pēš dādwarān xwastūg bawēnd ud pēšēmāl (11) xwāstag pad wizīr i dādwarān bi gīrēd pad ēn kū tōzišn būd pad war ōy kē xwāstag (12) dārēd wih-dādistāntar kū pus.

9- anē gyāg-ē nibišt kū pad azišmānd i pasēmāl (13) kunēd ka graw az psēmāl bi grift būd ud wināhgārīh i pasēmāl ud ēd-iz rāy...[16] (14) ka ēn guft ēstēd kū "dārišn i pad wizīr i dādwarān" bē pad ēwarīh ēnyā abāz[17] (15) nē dārišn, ka-iz ōh tā ān hangām pad war pasēmāl wih-dādistāntar būd....[16] ēg-iz aziš[19] (16) xwāstag pad wizīr i dādwarān bi

grift, dārišn bōzišn ud pad war pēšēmāl wih-dādistān-(17)-tar.

10- abāg ān guft kū pad marg-arzān pad-iz ēk azišmānd sar brīd abāyēd[6]

15 (1) az abistāg paydāg nigrīdan.

Notes: chapter 11

1- The beginning of this chapter is missing.

2- + W

3- psym> l

4- krtk′

5- + pyšym> l

6- >p>yytn′

7- +Y PWN ZK

8- + YMRRWNd

9- pyšym> l

10- The word is corrupted.

11- BRA

12- APŠE

13- + MN NPŠE

14- l

15- super lin.

16- The sentence is corrupted.

17- L...HL

18- YHSNNŠn′

19- .....š

12

(2) dar i tōzišn i (3) az dūdag kunišn ud ēd čē ō dūdag xwāhišn[1]

1- gyāg-ē nibišt kū (4) ka tōzišn az dūdag xwāst ud zan ud sālār ūd[2] har II hamēmālīh kard[3] ud ēk nē šawēd[4] (5) ud azišmānd bawēd, agar az sālār bawēd graw az dūdag nē, bē agar az zan ud sālar (6) ǰud ǰud azišmānd bawēd ōwōn čiyōn ka pad ēd ǰār būd hē graw az dūdag (7) bi abispārišn. ud zurwāndād guft kū ka ǰud ǰud graw čiš-iz nē abispārišn.

2- (8) ka az dūdag tōzišn bi kunišn ud zan III pad dūdag, bē ka har sē hamēmālīh bi (9) kunēnd ēnyā nē šāyēd.

3- zan i pad dūdag stūr, ka tōzišn ō dūdag xwāhēd (10) ud ka-iz az dūdag tōzišn-ē xwāhēnd ǰud az sālār nē šāyēd.

4- ka dūdag-sālār ud pus (11) kadag-bānūg pad pēšēmālīh[5] ud pasēmālīh i xīr i dūdag ō dādistān nē xwāhišn.

5- (12) ka sālār <ud> kadag-bānūg pad tōzišn i kadag-xwadāy xwastūg bawēnd pad tōzišn xwāstag <i> (13) dūdag bi abispārēnd <ud> pus-ē i andar dūdag ō purnāyīh[6] rasēd ud ōy kē xwāstag (14) bi grift hamēmāl bawēd pad pēšēmālīh dādistān xūb.

6- gyāg-ē nibišt kū ka (15) dārišn bi kard pasēmāl pad ēn kū ān abām

būd paydāg kunišn ud agar-aš (16) paydāg kardan nē tuwān xwāstag pad ān dastwarīh bi abispārišn. ud ka dārišn (17) asūn pad dūdag, bē

16 ka ēwar paydāg kunēd (16) kū ān tōzišn ōh abāyēd[7] kardan ēnyā (1) xwāstag dārišn az dūdag bi nē kunišn.

7- ka tōzišn i pidar xwāhēnd, zan i pad dūdag i (2) pid ud ān-iz i pad dūdag i pus az sālār hammis hamēmāl kunišn.

8- gyāg-ē nibišt kū az (3) pid ō dūdg i pus i padīriftag i zīndagān <-īh i>[2] pid pad baxt šawēd, ud čiyōn pusānwih i burzādur (4) farrōbayān guft xwāstag pad abarmānd ōh rasēd ud az dūdag i pus tōzišn i pid and kunišn (5) čand xwāstag [4] pid xwēš būd.

9- ka čiš ō dūdag kē kadag-bānūg andar xwāhēnd (6) agar[8] dudag-sālār xwāstan nē kāmēd, kadag-bānūg xwāstan nē tuwān. ka kadag-bānūg (7) xwāstan kāmēd dūdag-sālār andar rāyēnēd, ēn bi gōwēd kū kadag-bānūg nē kāmēd (8) pad dādistān guft dūdag-sālār ǰud az kadag-bānūg dādistān dād pad xūb dāštan ēn (9) tā ān zamān ka rāyēnišn i dādistān nē sar ēnyā ka rāyēnišn i dādistān sar i (10) čiš ō dūdag abāyēd abispārdan pad čiš padīriftan kadag-bānūg-iz[9] andar abāyēd.

10- (11) ǰādag-gōw i xwastūg[5] būd[5] sālār rāy pad dūdag gumārd[10] xwastūgīh rāy[11] padīrišn.

11- (12) zan i dūdag stūr ka zaxm kunēd ka-iz stahm[12] ud abārīg wināh kunēd ud ka (13)-iz apādixšāyīhā abar xwāstag pahikārēd pad dādistān abar xwāst sālār (14) andar nē abāyēd.

12- vāyayār nibišt kū ka az dūdag tōzišn bi kunišn ud kadag-bānūg (15) nakkīrāy ud sālār xwastūg bawēd, xwastūgīh i sālār bi āwāšišn ud dādistān rāyēnīdan (16)[2] rāy kadag-bānug sālār gumārišn ud ka andar rāyēnišn-ē kadag-bānūg xwastūg bawēd, sālār (17) i ōh gumārēnd nakkīrāy bawēd, nakkīrāyīh i sālār i pas kār nēst.

Notes: chapter 12

1- Abjad ordinal number is 23.

2- +W

3- krtn'

4- ZLWNyt

5- +y

6- pln>dyh

7- >p>yyt'

8- BYN

9- ktbk>nwk'c

10- gwm> lyt

11- LA

12- psthm

13

< dar i dād >

17 1- (1).....[1] ādur-farrōbay mad pas az ān pad ān dād ō ādur-farrōbay rasēd.[2]

2- ka gōwēd (2) kū xwāstag i ō man rasēd ō tō dād ān i-š andar ān i xwēš bawēd ka abāz rasēd (3) nē dād bawēd ud ka-š andar ān i[3] nē, bē-š pēš az ān pašt xwēš bawēd ud pas az ān (4) pašt rasēd dād bawēd.

3- ka gōwēd kū pas az X sāl xwāstag i man xwēš (5) tō xwēš, ān dād bawēd i pas az[4] X sāl xwēš.

4- ka farrux ō mihrēn gōwēd kū (6)[5] "xwāstag i ō [6] xwešīh i man rasēd, tō xwēš" pas[7] kas ō farrux xwāstag (7) dahēd ud mihrēn andar nē abāyēd[8] gōwēd ān xwāstag pad farrux bi nē ēstēd, čē mihrēn (8) pad dād i bun padīrišn bun padīrišn paydāgēnīd nē ōwōn bawēd čiyōn ka ō aburnāya xwāstag (9) dahēnd ud pid gōwēd kū-m[9] andar nē abāyēd.

5- ud ka šoy xwāstag i rasēd bi (10) dāhēd, pas zan i xwēš pad windišn[10] pādixšāy kunēd ud ka-iz-iš xwāstag dahēnd, gōwēd (11) kū-"m nē abāyēd", 'būd kē ēdōn guft kū: zan pad windišn pādixšāy nē pādixšāy (12) kardan, bē xwāstag i-š dahēnd pādixšāy ka padīrēd ud ka nē padīrēd az bun (13) nē āyēd.

wahrām guft kū zan pad windišn pādixšāy kardan, čē windišn pad zan

(14) bi ēstēd, ō šoy nē rasēd.

mēdō māh-iz ēn wāzag pad uskārišn guft; (15) ud būd kē guft kū ka-š zan pad windišn pādixšāy kardan ā-š padīrišn paydāgēnīd (16) bawēd.

6- ka gōwēd kū- "asēm i ō xwēšīh i man mad ud zarr i ō xwēšīh (17) man rasēd čand arz CC wahāg arzēd tō xwēš ēd bawēd" ud zarr nē

18 rasēd, (1) asēm 70 bi dahišh.

7- ud ka gōwēd kū" asēm i ō xwēšīh i man mad ud asēm i ō (2) xwēšīh i man rasēd čand arz CC wahag arzēd tō xwēš ud pas az ān asēm nē rasēd (3) ēg-iz CC az asēm i awiš mad pad nāmčišt paydāg kunišn ud bi abispārišn.

ud ka ēk (4) zarr ēk asēm gōwēd, ǰuttar nē bawēd čiyōn ka gōwēd kū "zarr ud asēm i ō (5) xwēšīh i man mad čand arz CC wahāg arzēd tō xwēš" ud nēm zarr ud nēm asēm (6) dahišn.

8- ka gōwēd "kū-m ēn dastgird ō tō dād" ān dastgird ud har čē (7) pad ān dastgird dāšt ēstēd dād bawēd[11].

9- (9) ud ka gōwēd "kū-m ēn distgird ud har čē pad ēn dastgird dāšt ō tō (10) dād, stōr-iz anšahrīg-ē kē kār ān gyāg kunēd dād[12] bawēd.

10- ka gōwēd (11) "kū-m[9] ēn dastgird az[13] har čē-š andar hammis ō tō <dād>" wizīr-iz-ē i andar ān dastgird (12) ēstēd ud xwāstag-iz-ē i pad anē gyāg pad wizīr, šayēd dāštan ud ka kahas-ē i az ēn gyāg (13) rāyēnīd ēstēd ud kār pad abārīg gyāg kunēd dād bawēd.

11- ka gōwēd kū (14) ēn dastgird az [14] har čē-š andar hammis ō tō ud ān dastgird ō tō dād ēn dast-(15)-gird ō[7] ōy ud ān dastgird ō ōy dād bawēd, wizīr-ē i andar ēn dastgird kard ēstēd u-š (16) xwāstag-ē i pad ān dastgird padiš šāyēd dāštān ud kahas-ē i az gyāg rāyēnīd ēstēd (17) ud kār pad ān gyāg kunēd nēm ō ōy[3] ud nēm ō ōy dād bawēd.

19 12- ka gōwēd (1) "kū-m ē kadag ō tō dād" ēg-iš srāy ud stūn[15] ud rōzbānag ud dar[3] ud kardar ud hamābēr ud (2) čāh i pad hamābēr dād bawēd.

13- ka gōwēd "kū-m ēn xānag pad mānišn (3) dāštan ō tō dād" ǰāwēdānīg

pad xwēšīh dād bawēd.

14- ka gōwēd (4) "kū-m xānag-ē ō tō dād", az pusān-wih i āzād-mardān bi guft kū-š[16] ast-ē (5) bun dād bawēd; ka gōwēd "kū-m zamīg ō tō dād", ēg-iš ēw-kradagīhā dād (6) bawēd. ēw-kradagīhā ōwōn bawēd ka-š zamīg i hambaragān zamīg i kasān ud ǰōy kē (7) āb ō xān ud xwāstag barēd ud kardag ud kilēl[17] ud rāh [14] andarag nēst.

15- ka (8) xwāstag ō aburnāyag kē sālār ud zan kē šōy ast dahēnd ud šōy ud sālār gōwēnd (9) kū-mān andar nē abāyēd ēg-iz ān i ō aburnāyag dahēnd aburnāyag ka ō burnāyīh (10) mad ud ān i ō zan dahēnd zan xwēš.

16- gyāg-ē nibšt kū ka ō aburnāyag (11) xwāstag dahēnd ud pid andar "nē abāyēd[8]" gōwēd pas <aburnayag andar> aburnāyīh ud [14] pid-iz pad baxt šawēd (12) ān xwāstag ō dūdag i pid rasēd.

17- ud abāg ān i gyāg-ē nibišt kū ka mard abāg (13) zan kē az šōy stūrīh ud sālārīh nēst kard kū ēn xwāstag frazand i nazdist (14) az tō zāyēd xwēš, ud pas, az ān zan frazand zāyēd ud andar aburnāyīh pad baxt šawēd (15) [14] ān xwāstag abāz ō ōy rasēd kē[18] bi dād ud abāg-iz ān mardag nibišt kū[16] [14]har (16) ān i pad nīrmad ēstēd pad ēn dārišn kū aburnāyag andar abāyēd.

18- ān-iz i guft ēstēd kū (17) wihāg xwāstag ō farrux dahēd ud farrux padīrišn nē paydāgēnēd ud mīrēd padīrišn (1) pad paydāgēnīd dārišn farrux pad ān xwāstag stūr gumārišn nigirīdan. 20

19- (2) ka mard xwāstag i-š rasēd aburnāyag[19] mard-ē xwēš būd rāy gōwēd (3) "xwāstag andar [3] aburnāyīh[20] i ān aburnāyag rasēd, pid xwēš; ud abāg ān i nibišt kū (4) pad dād i bun padīrišn paydāgēnīd ud ēn-iz nigirīdan kū-š rāh pad[21] xwēšīh pad gyāg (5) dād bawēd nē ōwōn bawēd ka-š xwāstag pas az X sāl ō aburnāyag dād būd[22] (6) ēstēd.

20- ka gōwēd "kū-m xwāstag i widard man ō dūdag i man rasēd ō tō dād" (7) ān i az kadag-xwadāy abar zan ud frazand mānd nē dād bawēd.

21- wahrām guft kū (8) ka pid <xwāstag i-š> mad <ud> rasēd bē ō zan ud frazand <i> xwēš dahēd, pas anšahrīg āzād (9) kunēd, syāwaxš guft kū anšahrīg az šāhān šāh bandagīh[23] abāz āwurd (10) nē šāyēd, man-iz hamgōnag gōwēm bē rād-ōhrmazd ǰud-dādistānīh-ē andar ōh kard.

22- (11) syāwaxš guft kū ka mard-ē abāg farrux paymān kunēd "kū-m ēn xwāstag (12) <pas> az X sāl ō tō dād", farrux andar X sāl bi mīrēd, ān xwāstag ō zan ud frazand (13) <ud> dūdag i farrux nē rasēd.

23- ka pid pad[24] aburnāyag ayāb šōy pad zan wizīr āwāšēd (14) kū xwāstag i ō xwēšīh i man rasēd tō xwēš <ud> pas az ān <anē>kas ō ān zan (15) <ud> aburnāyag xwāstag dād, ān i ō zan dahēd pad zan ud ān i ō aburnāyag dahēd (16) pad aburnāyag bi ēstēd.

24- ka farrux[25] sāl ēk abar mihrēn kard ku" xwāstag i (17) man xwēš ud ēd-iz ō xwēšīh i man rasēd tō xwēš" ud sāl V andar kārēn (?) kard kū

21 (1) xwāstag i man xwēš ud ēd čē ō xwēšīh i man rasēd tō xwēš, xwāstag i farrux[26] pas (2) az pašt i andar mihrēn ō mihrēn[27] ān i andar V sāl frāz bawēd pad rāh i rasīd (3) kārēn (?) xwēš.

Notes: chapter 13

1- The beginning of this chapter is missing.

2- + YHMTWNyt

3- +y

4- ZK

5- + AYK

6- + plhw′

7- super lin.

8- >p >yy tn′

9- MN

10- ndšn′

11- The text erroneously repeat the whole of this paragraph in line 7-8.

12- YHWWNt

13- MNW

14- +W

15- stw

16- AYK AMTš

17- srd> l

18- MN

19- >pln>ygyh

20- prn>dyh

21- WN

22- YHWWNyt

23- bwndkyh

24- APWN

25- Plšw

26- mtryn′

27- plhw′

14

(4) dar i ēnōkēn "yō hē pascaēta", (5) ēk [2] pašāzēd[3]

1- nibišt kū mard, zan ud frazand bē duxt-ē anē kas nēst (6) ud ān i ān duxt šōy ān duxt az zanīh bi hilēd <ud> pad sālārīh abāz ō pid nē (7) dahēd, ēgiš stūrīh i pid pad xwāhišn ud ka-š pad sālārīh abāz padīrēd (8) ēg-iš abar ōh mānēd <ud> xwāhišn pad kār <nē> abāyēd.

2- sōšyāns guft kū (9) duxt i bayaspān ka-š bi hilēd ka-iz-iš murd pid bi hilēd, ēg-iz-iš (10) ēnōkēn abar ōh bawēd.

3- nibišt kū[4] ka frazand i pas zād[5] duxt, zīn<-dag pid šōy>[5] (11) kunēd, az zanīh hišt ud abāz šawēd, widard stūr i kard<-ag>, ān stūrīh abar ān duxt (12) ōh mānēd ud ka-š dādistān ōwōn [6] pidar [6] stūr andar abāyēd pad ān i pid ōh gumārišn.

ud ast (13) kē ēdōn gōwēd kū ka-iz-iš andar ān-ē ka stūr i kard<-ag> pad baxt šawēd, šōy kard ud (14) nē hišt ēstēd ēg-iz yō hē pascaēta.[3] wahrām guft kū ka-š andar ān-ē (15) šōy kard ēdōn abāyēd dāštan čiyōn ka nē zīndag hē.

4- duxt i pas (16) zād kē stūrīh abar mānēd az čiyōn xwēš ka stūr

abarmand i (17) <pid>-ar nē bawēd andar-iz[4] abarmānd i pad stūrīh

22 abarmānd i pad xwēšīh būd nē (1) šāyēd.

5- pad guft i dastwarān ēd nibišt[8] kū yō hē pasāzēd[7] ka zīndag pid šōy (2) kunēd[9] xūb

6- ....[10] šud u-š ān stūrīh pad ān dastwarīh awiš nē rasēd.

7- ud ēn-iz[3] ōwōn nibišt kū (3) yō hē pasāzēd[11] ka duxt abarmānd i pid nē bawēd ud ka pus ā-š ōh bawēd.

8- ka-š (4) brād II ud xwah-ē ān gyāg ud ān xwah abāg brād-ē hambāy, u-š brād i did abar sālār[6] (5) ud brād II har pad ē ǰār pad baxt bi šawēnd pad čaštag i abarag sālār, pad ān i mēdōmāh (6) hambāyīh gōwēnd kū ka-š ast ā-š abar ōh mānēd.

9- ka mād andar dūdag xwah stūrīh (7) i brād abar nē mānēd u-š čime ēn kū[12] xwah pad zanīh mād bē pādixšāy (8) dād pad ān čim sālārīh i andar brād nē buwandag. yō hē pasāzēd[11] abar[13] pus, duxt-ē (9) pādixšāyīhā ud zahag mānēd.

10- duxt i pid pad sālārīh ō mard i šahr dād (10) ēstēd ēnōkēn i pid ud brād kam abar nē manēd. ka-š ēnōkēn i pid abar mānēd[14] sālār (11) ān <i> mād ud ka-š ān i brād abar mānēd sālār az nabānazdištān[15] i brād bawēd. ka pad sālārīh <12> <i> brād bi dād ēstēd ēg-iz-iš ēnōkēn abar ōh mānēd sālār az xwēšāwandān i brād bawēd.

11- (13) ka brād II ud xwah I, ān gyāg baxtīgīh kunēnd ud brād i kih ud xwah āginēn bahr kunēnd (14) xwah sālārīh-iz bē ō brād i kih rasēd.

12- abāg-iz ān pas-iz ka brād i mih pēš (15) mīrēd ēd rāy čē xwah sālārīh az brād nē pad dād i brād bē nē pahikār<-tan i> (16) ka[13] bazišn[16] kard brād abar sālārīh i xwah rāy u-š appār būd ēstēd <xwah ēnōkēn i> (17) brād i mih ud ka naxust brād i kih mīrēd ud ka-iz har II pad

23 ēd <tāg mīrēnd ēg-iz) (1) xwah ēnōkēn i brād i kih.

13- wāyayār nibišt kū ka duxt pad[17] dastwarīh[18] i pid (2) andar kas kunēd kū "tā X sāl zan i tō hēm" ud pid pēš az X sāl mīrēd, pid tā (3) X sāl

stūr <gumārišn> ud ka X sāl uzīd[19] duxt zanīh i kas nēst[20] ud ēnōkēn[21] i (4) [13] pid.

14- u-š ēn-iz ōwōn nibišt kū duxt ēnōkēn i brād andar hambāyīh[22][23] abar mānēd. (5) ka-š pad baxt šawēd u-š zan ud frazand[13] bē xwāh ēg-iš ēnōkēn i brād abar nē (6) mānēd ud ka baxtīgīh kard ān i ōy brād abar mānēd, kē-š bahr pad hambāyīh (7) abāg stad ayāb-iš pad abarmānd[6] dastwarīh abar sālār būd ka baxtīgīh (8) kard ud brād-ē[6] kē bahr pad hambāyīh abāg stad ud brād-ē kē-š pad abarmānd dastwarīh (9) abar sālār būd frāz raft ēnōkēn i ōy brād abar mānēd kē-š abar sālār (10) būd ud ka-š abāg brād II pad hambāyīh bahr stad ēstēd az pēš paydāg.

15- ka-š brād (11) II ud xwah-ē ān gyāg xwah sālārīh pad brād i mih.

16- ud būd kē guft kū ka xwāstag (12) nēst ēg-iz hambāy ōh bawēd ud ka ast ēg-iz pad rāh i ham-windišnīh abāz gumēxtēd (13) abāg-iz ēd kū ēnōkēn xwāstag [13] xwāst nē āmār.

17- pas-iz ōwōn čiyōn pid kē pus ast (14) ēnōkēn abar duxt nē manēd brād-iz ka brād i hambāy ast ēnōkēn abar xwah nē mānēd. (15) bē-šān ōwōn dāšt kū hambāy i dēnīg[24] ō kardag nē kard[25] ēstēd hamē sālārīh (16) kār ka brād i mih mīrēd ēg-iš ēnōkēn abar ōh mānēd ud ka ān kih mīrēd ā-š (17) nē mānēd.

18- ka pid duxt-ē ud dūdag i pus-ē, ud pad ān dūdag xwāstag LXXX ast

24 duxt (1) sālārīh pad pid ud ka pid frāz rawēd ēnōkēn i brād čē widard pid abāg dūdag (2) i pus hamāy.

19- manuščihr guft kū hambāy dēnīg[24] ō kardag nē kard ēwāz pad (3) rāyēnišn i stūr.

20- būd kē guft kū duxt[26] i andar xānag pidarān zād ēstēd (4) ka-š mād andar zīndagānīh i pid i mād šōy kard ēnōkēn i pid i mād abar nē mānēd.

21- māh-windād (5) guft kū duxt i pad ān ēnōkēn ka-š mād andar

zīndagānīh i pid i mād šōy ud ayāb[27] margarzān ayāb[27] (6) "paratačaita", partāčētā kard ā-š nēm bahrag i mād abar nē mānēd ēnyā[28] (7) ka pad ēnōkēn andar abāyēd ā-š ēnōkēn abar ōh mānēd.

22- ka duxt abē-dastwar i (8) pid[6] gādār kunēd, agar gādār nē az ān i hamēyīg kunēd ēg-iš sālārīh abarmānd (9) i pidar ǰuttar bē nē bawēd ud ka gādār az ān hamāyīg kunēd ā-š abarmānd i pidar (10) awiš nē rasēd ud pid-iz kār windišn i duxt aziš appār bi bawēd.

Notes: chapter 14

1- This chapter has no ordinal number

2- + >ywk>

3- ps>cyt>

4- super line

5- YLYDWNyt

6- + y

7- PWNscyt>

8- HNAn pšt'

9- BYDWNyt

10- probably the beginnig of this subject is missing

11- pscyt>

12- +AYK

13- +W

14- KTLWyt

15- b>nzšt>n

16- nbcšn'

17- yk

18- stwblyh

19- WYKKWNt'

20- LOY

21- yynkkyn

22- hmb>gyhy

23- +ADYN

24- dyn'yk

25- KBYDWNt

26- BRTYYN

27- >yp

28- >yyny>

15

(11) **dar i sālārīh**

1- ka xwāstag ruwān rāy paydāg kunēd ud pad dāštan ō kas nē dahēd az[2] frazand i ōy (13) ēk i sazāgtar dārišn čē ēdōn bawēd čiyōn sālār i ātaxš.

2- ka xwastag[3] (14) ruwān rāy paydāg kunēd ud pad dāštan ō mard-ē dahēd, kū uzīd <ān mard> kē-š ān (15) xwāstag awiš dahēd ān xwāstag pad paywand i ōy mard bi rawēd kē-š awiš dād (16) ēstēd ud hamē ēk i sazāgtar dārišn.

3- gyāg-ē nibišt kū ka gōwēd "kū-m ēn xwāstag (17) ruwān rāy paydāg kard" zan ud frazand i ōy[4] mard pad aginēn dārišn.

25 4- ka xwāstag ruwān i xwēš (1) [2] anē-z kas rāy paydāg kunēd ēg-iz ān xwāstag pad paywand i ōy mard bi rawēd (2) kē pad ān ēwēnag dāštan rāy paydāg kunēd.

5- gyāg-ē ōwōn nibišt kū ka farrux (3) xwāstag [4] pad ruwān i xwēš <ud ān> i mihrēn dāštan rāy paydāg kunēd ud kas dāštan (4) rāy framān nē bawēd ān xwāstag pad ān ēwēnag i paydāg kard xwāstag-dārān[6] i (5) farrux xwāstag-dārān[6] mihrēn pad āginēn dārišn.

6- gyāg-ē nibišt kū ka xwāstag (6) ruwān rāy paydāg kunēd pad dāštan ō zan-ē dahēd ud ān zan šōy kunēd ān xwāstag (7) pad ān ēwēnag i ō

ān zan mad bē ō ān mard rasēd ud pad paywand i ān mard bi (8) rawēd.

7- ud abāg ān i gyāg-ē nibišt ku ka ātaxš pad sālārīh ō duxt i xwēš (9) dahēd ud duxt šōy kunēd andar ō šōy barēd ud ka-š šōy az zanīh bi hilēd (10) ayāb bi mīrēd ēn kū sālārīh ānōh bi mānēd ayāb[2] abāz ō bun šawēd saxwan (11) ud pahikār padiš nigirīdan.

8- ka gōwēd kū ēn dūdag pad sālārīh tō dār <ud> dūdag sālārīh (12) bi ō pēš dahēd ud dūdag sālār i dudīgar bi mīrēd, sālārīh i dūdag abāz ō bun (13) šawēd.

9- ka gōwēd "kū-m ēn dūdag pad sālārīh i ō tō dād", ayāb gōwēd "kū-m (14) ēn dūdag sālār kard hē " ud dūdag-sālār, dūdag-sālārīh i bē ō pēš dahēd, dūdag-sālār i (15) dudīgar bi mīrēd, sālārīh i dūdag abāz ō ōy i fradum rasēd.

10- ka gōwēd (16) kū ēn ātaxš sālārīh <ō> tō kard, sālārīh <i> pad paywand bi barišn.

11- ka gōwēd (17) kū ēn ātaxš pad sālārīh, tō dār, sālārīh pad paywand bi

26 barišn sālārīh i pad (1) paywand bi rawēd ān i ātaxš ud ān i xwāstag i ō ruwān dahēnd.

12- ka pad dūdag (2) sālār gumārdan pus-ē ō burnāyīh rasēd <ud> ān pus frāz rawēd, būd kē guft (3) kū dūdag sālār i pus gumārišn.

13- dūdag sālār i gumārdag ka kadag-bānūg zan (4) kunēd ud pas pus ō burnāyīh rasēd ēg-iš pad zanīh ham-dādistānīh pus andar (5) abāyēd.

14- sālār i kadag-xwadāy gumārd pādixšāy ka zan ud frazand pad sālārīh (6) bi dahēd; pad čāštag gōwēnd kū sālār i būdag sālārīh ō pēš pādixšāy dād (7) u-š and dād bawēd čand dahēd.

15- pus ka xwāstag i pidar gīrēd <ud> dārēd (8) nē pādixšāy kū sālārīh i aburnāyagān nē kunēd.

16- gyāg-ē nibišt kū sālārīh <i> dūdag (9) kē [7] sālār ō pēš pādixšāy dād ēwāz ān ēk i kadag-xwadāy gumārd[8] <ud> stūr i kardag (10) andar

zīndagānīh i xwēš ō har kē kāmēd pādixšāy dād.

17- čāšt ēstēd kū (11) dūdag-sālār i būdag ēn IV bawēd, pus pādixšāyīhā ud padīriftag[9] ud stūr i kardag ud brād i (12) hambāy.

18- gyāg-ē nibišt kū sālārīh i dūdag i pid ō pus i padīriftag nē rasēd.

19- (13) ka ātaxš pad sālārīh ō II mard dahēd ud ēk gōwēd "kū-m andar nē abāyēd" (14) ō ōy i did nē rasēd čē-š awistwārīh[10] ō II mard dād bawēd.

20- ka ātaxš (15) nišānēd ud sālārīh rāy framān nē dahēd, sālārīh pad pus i mih ud ka ān i mih ud pad (16) dād hāwand II ast ō ān i pad dēn kardārtar ud wih ud ka-iz pad dēn kardārīh ud wihīh (17) hāwand hēnd pad āginēn dārišn.

27 21- ādarōg[12] i [13] kas pad warahrānīh ō (1) dādgāh nišāst pad dūdag i ōy kē pad warahrānīh ō dādgāh nišāst rawēd.

22- (2) sālār i gumārdag sēnag-masāy[14] ud bāzā-masāy ōh bawēd ud ān kē sālārīh abar frāz (3) mānēd nē bawēd. ān-iz kē sālārīh abar frāz mānēd bē ka abarmānd gīrēd (4) <ud> dārēd[15] ēnyā-š ōh bawēd ud ka gīrēd ā-š nē bawēd.

23- ka gōwēd "kū-m dūdag pad (5) sālārīh ō tō dād", ātaxš-iz dād bawēd.

24- gyāg-ē nibšt kū ka ādurfarrōbay[16] (6) ādarōg[12] nišāst, xwāstag awiš dād ud sālār padiš gumārd u-š pas zūr-xward (7) bi kard ud pad warahrānīh ō dādgāh nišāst, wāyayār guft kū būd kē pahikā[17] rišn (8) ēn būd kū čiš i sālārīh ǰuttar bi būd čē ān zamān ādarōg[18] būd bē-šān (9) ǰuttar bi nē kard.

25- ataxš i warahrān i čand mard pad āginēn nišānēnd ud ōy-šān kē (10) pad āginēn nišānēnd bahr ud dāštārīh nē dahēnd nē bahr bē dāštārīh. ud ān i mard (11) tanīhā nišānēd ka-š bahr sūdōmand-tar bahr ud ka-š dāštārīh sūdōmand-tar dāštārīh[20] (12) abāyēd dād.

26- ka mard xwāstag ruwān rāy paydāg kard[21] ud nibišt "kū-m zan i (13) xwēš dāštan rāy framān dād" zan az framān i šōy bi estad nē pādixšāy[23]

(14) u-š sālārīh kunišn.

27- pad sālārīh i dūdag kē aburnāyag andar pus i čagar nē gumārišn (15) čē-š abāg aburnāyag i pad ān dūdag paywand nēst.

28- ātaxš i zan kē šōy ud frazand (16) ast ud an-andarz murd nišāst, ō frazand nē, bē ō šōy rasēd.

29- ka mard (17) dūdag pad sālārīh ō mard-ē dahēd <ud> andar dūdag [11] aburnāyag <ud> burnāy, ud ka burnāy <ō šōy> dahēd <ud> pid

28 i (1) ōy (ud> pid i sālārīh nabānazdišt [24] hēnd ud dūdag sālār ān mād <ud> kadag-xwadāy kard" kū-m dūdag pad (2) sālārīh ō mihrēn dād", būd kē guft az [26] ān čiyōn sālārīh pad dād <i> pid būd (3) ēstēd mād [27] duxt pad šōy bi dād kārag nēst.

30- pusānwih i burz-ādur [28] farrōbayān (4) guft kū ka pad ān ēwēnag pad ān čiš dādistān ǰuttar nē bawēd čiyōn ka sālār būdag (5) hē.

31- gyāg-ē nibišt kū ka ātaxš rāy gōwēd "kū-m pad sālārīh ō ōy-šān (6) <i> man pus dād <ud>ō ōy-šān i man brād dād" [29] ēk i pad dād i mih dād <ud> ō ōy-šān (7) i az dādistān pus <ud> dādistān brād i čagar zād ēstēd nē rasēd.

32- abāg ān i guft kū ka (8) gōwēd "kū-m ǰumā-ē zan ud frazand hambāy kard hē" ka pādixšāyīhā <ayāb>padīriftag <-īhā> ast (9) [30]čagar nē kunišn, ka nē ān-iz i čagar ōh kunišn nigirīdan.

33- az dastwarān ōwōn nibišt (10) kū pid sālārīh i aburnāyag i-š pad sālārīh bi dād hamē ka-š kāmag kāmēd (11) abāz stad pādixšāy.

34- [31] pid sālārīh [19] i duxt ǰāwēdānag ud brād ān i xwah tā zīndagīh i (12) [32] xwēš bi pādixšāy dād.

35- ka dūdag pad sālārīh ō II mard dahēd ēk nē (13) padīrēd ayāb har II padīrēnd ēk pad baxt šawēd sālārīh a-framān.

36- ka kunēd (14) kū-"m ēn ātaxš az xwāstag hammis nēm pad sālārīh ō tō dād" sālārīh xūb (15) u-š ān nēm pad paywand bi rawēd.

37- dūdag sālārīh <i> pus [33] ōwōn wēš gōwēnd kū (16) ka zyān kunēd ā-š

sālārīh appār nē bawēd.

38- mard <-ē> pad guft i zurwāndād nibišt (17) kū ka nē hambārēd <zyān> kardan ud nē wizārdan rāy aburnāyag sālār gumārišn.

29 39- sālār i (1) gumārdag ka zyān kunēd ā-š sālārīh appār. ud ka abāz nē hambārēd [2] dūdag (2) sālārīh ōh dārēd ka sāl dranāy, abar<-ag> guft, dūdag a-sālār kardan rāy marg<-arzān>, (3) ud ka andar sāl dranāy ān zyān bi wizārēd abāz gumārišn.

40- ka xwāstag ruwān [34] (4) rāy paydāg kunēd ud pad dāštan ō farrux dahēd ud farrux gīrēd ud dārēd widard farrux (5) [2] pad paywand i farrux bi rawēd, agar [35] ōy [36] i sālār wināh padiš kunēd [2] appār bawēd [37]. (6) ud čiyōn dād-farrux guft sālārīh abāz ō bun šawēd nē ō farrux.

41- gyāg-ē nibišt (7) kū ka ātaxš nišānēd u-š [2] pus i pādixšāyīhā ud padīriftag ast ud sālārīh (8) rāy <ō> farrux nē dahēd, widard kadag-xwadāy ka pus i padīriftag pad dād mih sālār (9) pus i padīriftag ud agar-iš nīrmad-ē andar abāg ham-dūdagān.

42- ka xwāstag ruwān rāy paydāg (10) kunēd u-š yazišn [2] nihādag abar nihād ud pad dāštan framān nē dād [38], widard [39] pid (11) pus i mih pad sālārīh dārišn ud agar-iš nīrmad-ē andar abāg hamdūdagān.

Notes: chapter 15

1- The abjad ordinal number 26 is placed above the heading of this chapter.

2- +W

3- hw> lsc

4- LE

5- + AHRN

6- hw>stkd>ršn'

7- srd> lyh

8- gwm> lyt'

9- ptglwptk'

10- >wstw> lyhy

11- +y

12- >trwlwk'

13- + AYŠ YTYBWNyt

14- synwk

15- YHYTNyt

16- >twrlwby

17- ptk>yšn'

18- >twrlww

19- W

20- d> št>yh

21- krtn′

22- NYŠE

23- super line

24- b>nzšt

25- dwtk

26- AYKm

27- +PWN

28- wwlc

29- HWEnd

30- + II

31- >ww

32- BNPŠE

33- BRTE

34- lwb

35- APš

36- OL

37- YHWNyt

38- YHBWNyt

39- wltlt′

16

(12) dar[1] i āgrawīh

1- pēš-tōzišnīh[2] (13) dād pādixšāy bawēd[3] <ud> pādixšāy nē bawēd[4]. [5] mard abām[6] tōzišn i-š pad kasān ud xwāstag (14) i-š tā anē ēwēnag sahēd ud ēd čē-š handarz ud xwāstag-iz i-š dastwarz[7] tā[6][8] anē (15) ēwēnag dād paymān abar kard ēstēd[9] pad abām tōzišn i ō kas ka-š anē-z (16) xwāstag[10] ast xwad u-š xwāstag-dār-iz pādixšāy hēnd ka bi nē abispārēnd. (17) ua ka-š anē-iz xwāstag nēst ēg-iz tā zīndagānīh pādixšāy ka bi nē abispārēd.

30 2- (1) ka mard kē ō kas tōzišn[17] <ud> dahišn[12] hamēwēnag xwāstag i xwēš rāy kunēd kū (2) nēm tā X sāl ō farrux ud nēm pas az X sāl ō mihrēn dād ud andar X sāl abām xwāhēnd (3) xwāstag zīndag[13] [14] tōzišn, nēm tā X sāl ud nēm pas az X sāl bi abispārišn.

3- (4) ka mard kē ō kas xwāstag ud čiš tōzišn ud dahišn, kunēd "ku-m xwāstag i man (5) xwēš frāz az man ō ādurfarrōbay dād" az ān frāz bi kard[15], ān xwāstag bawēd (6) anē xwāstag awiš nē rasēd ud agar and bawēd čand pad tōzišn buwandag ud ham-ēwēn (7) pad xīr i xwēš uzēnag kunēd ēg-iz xwāstag pad arz i tōzišn az ādurfarrōbay (8) abāz āwarišn[16].

4- ka waxš ud anwān (?) i pad paymān i sāl ēk kard sāl III ō (9) tōzišn

mad, abām i sāl II ast, pad kardag pad abām i sāl II bi abispārdan.

5- (10) ka xwāstag pad dād bi dahēd ka-iz-iš ōh zan ēdar ēg-iz xwarišn ud dārišn (11) zan <ud> aburnāyag abāz āwarišn. ka pad handarz bi dahēd ēg-iz abāz āwarišn.

6- (12) ka xwāstag pad dād bi dahēd ud zaxm kunēd abāz nē āwarišn[17] ud ka pad (13) [6] handarz bi dahēd abāz āwarišn.

7- duxt ud zan <ud aburnāyag>[18] xwāstag i pēš az (14) ān ka-šān šōy kard, [6] pid abām stad <ud> az pid ud šōy <ud šahān>[18] šāh ō xwēšīh (15) mad pad tōzišn i šōy ud pid bi nē wizā<-rišn>

8- <gyā->g-ē nibišt kū wizīr i mard andar (16) zan ud frazand āwāšēd rāy abām ud tōzišn i pas az ān az xwāstag i <ān mard dāšt> agar ēw-bār (17) ān wizīr awāšēd [19] kam nē tōzišn.

31 9- gyāg-ē nibišt kū pēš-tōzišn-(1)-īh rāy pad waxš ud anwān (?) abārīg-iz ān i az ān šōn xwāstag kē dārišn bi kard abāz nē (2) āwariš.

10- būd[20] kē guft kū bē pad abām ud ahlaw-dād ud margarzān ēnyā pad (3) abārīg[21] har čiš pas-tōzišnīh[2] ēg kār ka xwāstag dārišn bi nē kard.

11- (4) wāyayār guft kū ka kunēd "kū-m xwāstag i man xwēš frāz az[22] man ō wahmān[14] (5) mard dād" pad kardag ōwōn kunēd kū: parwarišn i zan ud aburnāyag abāz āwarišn ud abārīg (6) ham-gōnag čiyōn dād [14] frih rāst.

12- u-š ēn-iz guft kū ka kunēd kū "frāz az man (7) ēn xwāstag tō xwēš ēd bawēd". mardag ud pusānwih guft kū pad kardag[23] ka mad (8) ēg-išān ōwōn kard čiyōn dād nē ōwon čiyōn handarz.

13- wahrām guft kū ka farrux (9) xwāstag hamāg ō zan ud frazand i pādixšāyīhā dād, u-š pas adarōg[24] dād (10) nišāst ud xwāstag hamāg awiš dād rāy[25] wizlr āwišt[26] ka ādarōg[24] dāštārīh pad (11) mayān[27] xwāstag az zan ud frazand abāz stad ud ō ādarōg[24] dād, man wizīr padiš (12) kardan [28] āwišt[26], u-š xwad-dādistān nēst, čē ēn ǰuttar bawēd kū ka xwāstag bē (13) ō zan ud frazand-ē dād ud pas bi frōšēd ayāb graw

kunēd ayāb abām stānēd čē(14) zan ud frazand kē xwāstag[29] awiš dād pad-iz rāh i xwāstag-sālārīh ān abām (15) bi abāyēd tōxtan ān xwāstag drust abāyēd dāštan.

14- u-š ēn -iz guft kū ka (16) kadag-xwadāy xwāstag <i-š> mad ud rasīd ō zan ud frazand dahēd <ud> pas anšahrīg āzād (17) kunēd, syāwaxš guft anšahrīg az šahān šāh, bandagīh[30] abāz āwurd nē šāyēd, (1) ud man-iz ēdōn dānēm bē-š rād-ōhrmazd ǰud-dādistānīh-ē andar ōh kard.

32

15- ǰāmāsp (2) guft kū čiyōn-am āšnūd[31] xwāstag i mard ō zan ud frazand dād ēstēd ud pas (3) bi frōšēd az mard i rād[32] abāz nē āwurd ān-iz i čagar rāy framān būd (4) ēstēd.

16- ka mard II ēk pad muhr i ēwar ēk pad muhr i wizurd i pēš az (5) ān wizīr dārēd ud zan-ē rāy ǰud ǰud pahikārēd kū man zan ud dādistān abāg ziyānag (6) kunēnd ud ziyānag dārišn andar ēk-iz nē paydag gōwēd kū ōy zan hēm kē wizīr i (7) warōmand dārēd dārišn. ast kē ēdōn gōwēd ku bē ō ōy kunišn kē wizīr i (8) pēš dārēd,[33] (9) ast kē ō ōy guft kē wizīr i ēwar dārēd bē ka dādistān mard ēk abāg did (10) kunēnd har ēwēnag dārišn ō wizīr i ēwar kunišn.

Notes: chapter 16

1- Abjad ordinal number 27 is placed in line 11, in the end of late chapter

2- Pyštwcšnyh

3- YHW ... The word is corrupted

4- YHWWNt

5- This line is translated in persian in the original text: داد و لایق بود و لایق نبود

6- +W

7- YDE wwlc′

8- $t^{>}$ k′

9- ......yt. the word is corrupted

10- ..... stk′. the word is corrupted

11- twc′ ..... the word is corrupted and translated in persian: توجشن

12- ......šn′. the word id corrupted and Translated in persian: دهشن

13- PYBHY.

14- +y

15- OBYDWNd

16- YHYTYWNyt

17- ..... YWNsn′. The word is corrupted

18- The word is complety corrupted

19- +ZK GBRA $d^{>}$ št′

20- YHWWNyt

21- >yw>ryk

22- M

23- Super line.

24- >trwwlwk′

25- LA

26- HTYMWNyt

27- m>d>n′

28- + LA

29- This word is completly corrupted

30- bwndkyh

31- OŠMHNyt

32- l>tn′

33- + AYT MNW >ytwn′ YMRRWNyt AYK BRA OL OLE kwnšn′ MNW wcyl LOYN YHSNNyt

17

(11) dar[1] i xwarišn ud dārišn i kas az kas

1- (12) pus tā burnāy bawēd, duxt tā šōy kunēd zan tā zīndag, ān i pādixšāyīhā xwarišn (13) ud dārišn.

2- ka az xīr[2]<i> pid mayān kardan šāyēd az an i pid ud ka az ān i pid (14) pad mayān kardan šāyēd, ōwōn kū-š gōhrīg āz an i pid abāz rasēd az ān pus.

3- (15) aburnāyag i čagarīhā ka az <xīr i> dūdag nēst az ān i pid i čagarīhā ān-iz i burnāy ham-gōnag.

4- (16) pid ka-š az xīr [3] ud xwāstag i xwēš nēst az xīr i pus, duxt <ud> zan (17) padixšāyīhā. pid i čagarīhā az wāspuhragān i zan ud frazand čagarīhā (1) u-š guhrīg abāz dahišn.

33

5- duxt ka pad wināhgārīh i pid [3] gādār kunēd, (2) xwarišn ud dārišn ud ka-š [4] az kār-windišn i xwēš ast az kār-windišn i xwēš ud ka-š kār-(3) windišn i xwēš nēst az ān i pid[3] bawēd.

6- aburnāyag kē-š pid pad wināhgārīh xwarišn (4) ud dārišn nē dahēd, kas bi parwarēd parwardār pādixšāy ka kār-windišn čand (5) parwarišn gūhrīg i parwarišn rāy abāz gīrēd ka kār-windišn pad parwarišn nē buwandagīh ān i (6) nē buwandag[5] guhrīg pid bi dahišn.

7- zan، aburnāyag، pusagānīh, duxtagānīh stūrīh (7) zanīh [6] sālārīh bē

pad adwadād ēg-iš nē pad-iz adwadād pid pad (8) ān i xwad[7] pad-iz ān i abārīg ōy-šān ud mād andar abāyēd pad ān i xwēš pad [8] ōy kē (9) abar ēstēd frōxt pādixšāy[9].

8- zan i pādixšāyīhā tarsāgāh[10] sāl-sāl az xwāstag i (10) šōy xwēš ud šōy nē guft ēstēd kū "ma dahēd" ǰud az zamīg āb[11] ud urwarān <ud> xānag (11) ud anšahrīg tā II bandag[12] bawēd bi dād pādixšāy.

9- duxt ud zan <ud> anšahrīg [3] mard (12) mard [9] pad wināh warōmand kard ēstēd uzēnag i-š pad xwarišn ud dārišn ud ēd čē-š pad (13) passāxtan andar abāyēd xwadāy ud sālār dahišn.

10- frazand pad anšahrīgīh ēwāz pid (14) pādixšāy frōxt ud pad margīh ud rištagīh pādixšāy frōxt ēwāz pad ān i ōy i (15) pādixšāy frōxt pad adwadād pid pad ān i xwēš pad-iz ān i ōy ud mād pad an <i> xwad <andar abāyēd> (16) ud pad ān i [13] ōy kē abar mad ēstēd ud abārīg sālār pad ān i xwad ōy kē abar mad (17) ēstēd frōxt pādixšāy.

Notes: chapter 17

1- The abjad ordinal Number 28 is placed above the heading of this chapter.

2- ZK PWN PWN

3- +y

4- + MN

5- bwndkk

6- +W tlsk>syh

7- NPŠE

8- + ZK y

9- +W

10- tlsk>y

11- super line.

12- bwndk

13- + BNPŠE

18

34 (1) **dar i yazišn ud nihādag i abar xīr i ātaxš ud xwāstag i ruwān <rāy> nihādan ud paydāg kardan.**

1- (2) xwāstag i ō ruwān dahēnd agar barōmand bar, agar a-bar bun ān i az harg, <ud> bār ud uzēnag i pad (3) bun ud mizd ud rōzīg i sālārān bi parrēzēd.

2- <ka> ōwōn nibišt kū-m[3] ruwān[4] yazišn rāy paydāg[5] (4) kard ēwāz pad ēzišn ud agar ōwōn nibišt ēstēd kū-m ruwān rāy paydāg kard pad ān i (5) ōy i kē pad dāštan awiš dād pad ruwān rāy paydāg kard sūdōmand-tar sahēd dahišn (6) ud uzēnag kunišn.

3- ka xwāstag ruwān ud yazišn rāy paydāg kunēd yazišn pad nāmčišt (7) nihādag nihēd bar ān i az nihādag parrēzēd sālārān xwēš ud ka ōwōn nibēsēd[6] kū-m (8) ruwān rāy paydāg kard ēzišn pad nāmčišt nihādag nihēd bar ān i <az> nihādag parrēzēd (9) ēzišn kam aziš nē kunišn.

4- ud ka xwāstag ruwān rāy paydāg kard ud pad dāštan ō (10) kas ud bar ast i ōy kē awiš dād[7] ō xwēš burd rāy[8] framān dād ka-iz nē (11) <kard> ēstēd kū kardan i sālārīh rāy ēg-iz ō kē awiš dād bar frāy az ān i-š burd (12) rāy framān dād nē xwēš.

5- ka kard kū-m xwāstag ruwān rāy paydāg kard (13) <ud> xwāstag i-m

ruwān rāy paydag kard mihrēn ēd dārēd" ēgiš az ruwān abāz nē (14) stad bawēd, čē ahlaw-dād-iz andar ruwān ud mihrēn tuwān guft kū pad ahlaw-dād (15) dād.

6- ka gōwēd kū "ēn xwāstag pad grawīh" ayāb gōwēd kū "pad ruwān <ud> yazišn (16) dāštan ō man mad ud man xwāstag i-m ō man mad guft ō mihrēn dād", ka-iz nē (1) nibēsēd[9] kū "pad ān ēwēnag i-m ō man mad guft", xūb ud pad āhang dahēd.

35

7- ud ka gōwēd (2) kū-m ēn xwāstag ruwān rāy yazišn nē paydāg ud xwāstag i-m paydāg kard mihrēn ē-(3) dārēd" ēn-iz nē nibēsēd kū-m pad ān ēwēnag i-m paydāg kard" nē xūb.

8- ka gōwēd (4) "kū-m xwāstag ruwān rāy paydāg kard ud pad[11] dāštan ō mihrēn dād mihrēn ud anē-iz (5) kas ān xwāstag frōxt ud bi dād nē padixšāy" ēwāz[12] bar pādixšāy frōxt; ud bun (6) pad ān ēwēnag i-š awiš mad bi dād nē pādixšāy u-š pad paywand ōh rawēd.

9- (7) ka mard xwāstag i-š pad ruwān yazišn dāštan awiš mad wināh ud zyān bē (8) wizārēd[13] sālārīh appār nē bawēd čē-š pad paywand ōh[14] rawēd. abāg ān i (9) azbar[15] pad guft i dād-farrux nibišt nigirīdan.

10- ka kard kū "az bar ud waxt i az xwāstag (10) māh frawardīn pad ruwan <i> farrux[16] ud māh tīr pad ruwān i mihrēn ēn yazišn ud har sāl pad ān (11) rōz ka[17] man[17] frazām bawēd yazišn čand šāyēd ēd kunēd" ka waxt and nē bawēd čand (12) ān yazišn ham-ēwēn aziš kardan šāyēd ān kunišn[16] ka kunēd kirbag wēš bawēd ǰuttar (13) nē bawēd čiyōn ka kunēd kū māh ādur pad ruwān i man wisprad-ē, rōz ōhrmazd ud yašt-ē (14) rōz wahman ud dron-ē, rōz ardwahišt ēd yazēd, ud agar ka wisprad yazīhed, yašt (15) ud drōn kardan nē šāyēd, pad ēn čim[18] kū abāz ō saxwan ud framan i pas ēstād wisprad (16) kam nē yazišn ud yazišn i pad ruwān mard mard nihēd ud kunēd pad-iz ruwān i xwēš nihād (17) ud kard bawēd.

11- ka kunēd kū "rōz ōhrmazd aštād-ē kē šnūman[19] <i> ōhrmazd xwadāy

36 (1) ud rōz srōš yašt-ē šnūman[19] srōš ē yazēd[20] ka[21] ēk šāyēd[22] kardan[22] aštād[22] kardan.

Notes: chapter 18

1- The abjad ordinal number 29 is placed above the heading of this chapter

2- YZYBWHWNŠn′

3- AYKt

4- +W

5- pyt> kw′

6- YT TYBWNyt

7- YHWWNt

8- LA

9- YTYBWNyt.

10- AYKm

11- P

12- ADYNc

13- wc> lšn′

14- OL

15- cpl

16- + y

17- super line.

18- +m

19- > šnwmn

20- YZBTWNt

21- >

22- The word is completly corrupted.

19

(2) dar[1] i zanīh [2] pādixšāyīhā[3]

1- abar dādistān-nāmag (3) ōwōn nibišt ēstēd kū xwah ud duxt ka ǰud az hunsandīh i sālār tan pad zanīh (4) bi dahēd zanīh nē[4] xūb. ud ka-š ǰud az hunsandīh i sālārān frēbēnd[5] (5) ud nayēnd, būd kē guft kū-š dādistān dahišn, bē pad kardag nē dahēnd[6].

2- (6) ka mard zan kē sālār i pad nāmčišt ud stūrīh i kas nēst gāyēd (7) ud pad ān gād frazand zāyēd ud ān zan xwāstag ōwōn nēst kū-š xwēš-tan (8) ud frazand dāštan tuwān, ōy mard ān frazand tā burnāy bawēd ud ān zan tā ān frazand (9) burnāy bawēd pad parwarišn ud xwarišn ud wistarag dārišn.

3- zurwān-dād i gušn-ǰam (10) guft kū ka mard ō duxt i xwēš gōwēd kū "šaw ud stūrīh i wahmān kas (11) kun" duxt pādixšāy ka nē kunēd, čē ēn-iz ōwōn bawēd čiyōn ka-š gōwēd (12) kū "šaw ud zanīhī wahmān mard kūn" ud ka nē kunēd pādixšāy.

4- ud abāg ān i guft (13) kū mard duxt i xwēš pad[7] akāmagōmandīh i ān duxt pad stūrīh bi dād pādixšāy (14) ud pad zanīh bi dād nē pādixšāy. ud pad stūrīh ēd rāy bi pādixšāy dād čē-š[8] (15) windišn pad pid ēstēd ud pad zanīh ēd rāy nē pādixšy čē duxt gād pad (16) xwad ēstēd, nigirīdan.

5- ud xwēšīh i duxt <pad> gād <rāy> abāg ān i nibišt kū <ka> zan (17) ud duxt i padixšāyīhā i pad windišn padixšāy gād ud tāwān[9] pid ud šōy ud zaxm tāwān[7] ....[10]

***

37 1- (1) ....[11] arzīh and ka handarz[12] ō widranǰ dahēd ān i frāy ahlaw-dād ud ka ǰuttar hame (2) frāy arz bi dahišn.

Notes: chapter 19

1- The abjad ordinal number 30 is placed between lines 1 and 2 above the heding of this chapter

2- +NYŠE.

3- > LYT>yh>

4- l>d.

5- plspynd

6- YHSNNd

7- APWN

8- super line, instead of AMTš

9- t>>w>n′.

10- The text of this chapter breaks off at this point.

11- This part is probably the end of another Chapter.

12- hndrnc′

20

<dar i guhrēn pādixšāy kardan[1]>

ka šōy ō zan gōwēd kū "guhrēn kun", zan (3) guhrēn <i> rāst pādixšay kardan ud ka[2] šōy nē guft ēstēd ka pad IV bahr, ē-bahr pad (4) šōy nīrmad-tar pādixšay kardan ud ka frāy kū pad IV bahr ē-bahr az wēš pad ān i az wēš (5) duz, čē guhrēn ēdōn padixšāy kardan ka frāy kū IV ēk-ē az wēš nēst ud ziyānag (6) abāz nē padixšāy ēstād. ud ān kē[3] guhrēn abāg hamē kunēd <andar> III šabag abāz pādixšāy (7) ēstād;[4] paydāg kū ka mard-ē ō kas-ē gōwēd kū guhrēn kun" ān kē awiš gōwēd (8) guhrēn[5] <i> rāst pādixšāy kardan ud andar-iz III šabag abāz nē padixšāy ēstād. ud ēn <-iz> kū (9) ān kē ōy kas pad guhrēn kardan pādixšāy kunēd andar III šabag pādixšāy <abāz> ēstād ōh abāyēd uskārdan.

Notes: chapter 20

1- The heading is restored.

2- The word is corrupted.

3- gwlyn′

4- +y

5- lyn′.

21

(11) dar[1] i grawganīh.[2]

1- ka grawgāndar[3] xwāstag-ē i pad C[4] pad (12) graw dārēd nēm pad L pad farrux pad graw bi nihēd ud farrux L[5] bi padīrēd (13) ud xwāstag az grawīh bi hilēd grawīh nē "wišuft" bawēd.

2- ka grawgāndār zamīg,[6] māh (14) ādur graw gīrēd ud bun-xweš, māh tīr abāz wēzēd, dastkarīh ōwōn kunišn čiyōn bar (15) xwēš.

3- ka kard "ku-m drahm wizārdan ud ēn xwāstag az graw[7] abāz wēxtan rāy (16) mihrēn pādixšāy kard[8]" ud mihrēn ān xwāstag az grawīh wēzēd drahm pad dastwarīh (17) wizārd bawēd ān i abāz[9] āwarēd ān i bi wizārd[10] rāy pad grawīh dāštan pādixš(1)-āy. gyāg-ē nibišt kū pādixšāy kardan pad čiš[11] i xwēškār.[12]

4- mard kē[13] xwāstag[14] <i> kasān az anērān abāz xrīnēd tā ān i bi wizārd abāz dahēnd pad grawīh dāštan pādixšāy.

5- xwāstag i grawgān[15] ka az ān i har <sāl bar II gīrēd>[16] pad VI māh (4) ud ka har sāl bar ēk gīrēd pad XII māh <čē bar pad I sāl> ēk gīrišn. ka (5) tangīh i zamīg rāy kam kunēd az ān čiyōn zamīg ka-iz abēr tanuk ēg-iz hamē bar čē-š[17] (6)[18] bawēd pad ē-sāl ud ka nē bawēd tā āb rāy kam gīrēd pad II sāl baxšišn.

6- (7) ka farrux pad abām stadan[19] i xwāstag ud grawgānīh i xwāstag

andar mihrēn wizīr āwāšēd[20] <ud> (8) pas mihrēn xwāstag xwāhēd az syāwaxš bi guft kū tā ān wizīr abāz dahēd[27] (9) pādixšāy ka drahm nē wizārēd.

7- ka ān kē xwāstag xwēš, graw az grawgānīh[2] (10) bi duzēd, xwāstag ō radān appār [7] rad hamēmālīh i ōy kē xwāstag [22] xwēš (11) pādixšāy kardan kū "drahm bi [7] wizār ud xwāstag abāz stān" čē man xwēš.

8- mard xwāstag (12) i-š pad kas graw, frōxt nē pādixšāy, ān bawēd ka-š anē-z xwāstag nēst, čē (13) xwāstag i a-graw frōxt nē [7] ān i grawgān[15] frōxt pādixšāy.

9- ka dastgird ud anšahrīg (14) graw ud xwāstag pad zamān i nāmčišt dād rāy [7] ēn-iz abāg ān mard paymān kard kū (15) uzīd ān zamān ka ān xwāstag nē wizārd ēstēd ān dastgird ud anšahrīg ōy xwāstag (16) rāy tō xwēš ud pēš az zamān anšahrīg mīrēd čiyōn syāwaxš guft grawgāndār[3] (17) pādixšāy ka xwāstag pad xwēšīh pādixšāy ka pad grawīh gīrēd.

39 10- ka dastgird (1) graw kunēd u-š sarw ud čināṟ[23] abzāyišn nē, bē hambāhišn[24] [7] grawgāndār[3] xwēš, čē (2) dastgird[25] ēw-kardagīhā dādistān ēdōn čiyōn draxt i barōmand.

11- ka anšahrīg <i pad> graw, (3) āzād kunēd bē agar xwadāy an-ādān ēnyā anšahrīg pad gyāg azād ud xwāstag (4) i grawgānīh[2] xwadāy pad grawgāndār[3] ud agar anšahrīg wizārd, guhrīg pad anšahrīg wizārišn (5) ud tā drahm wizārēnd grawgāndār[3] anšahrīg pad grawīh dāštan pādixšāy.

12- ka anšahrīg (6) pad grawgān[15] pad kār ō anē [7] šahr frēstēd ud drahm wizārēd, tā abāz abispārdan i (7) anšahrīg guhrīg <i> anšahrīg ō ōy[7] abisparišn kē anšahrig xwēš; ka grawgāndār[3] (8) nē anšahrīg mad ēstēd zan ud frazand i grawgāndār[3] pādixšāy ka tā grawgāndār[3] (9) abāz āyēd drahm nē padīrēnd <ud> anšahrīg az dārišn nē hilēnd.

13- ka xwāstag- i - (10) grawgān[15] kard hamē andar ān sāl ka bar

hambun-iz nē āwarēd III sāl abāz ō pas (11) kunišn ud andar ēd sāl ka-š bar mayānag āwurd zyān i ōy i grawgāndār[3] bi (12) wizārišn.

14- ka bun-xwēš drahm kē xwāstag padiš graw pad zamān i nāmčišt bi (13) dād rāy abāg ān mard paymān kunēd ayāb ka grawgāndār[3] drahm xwāhēd abāz nē (14) dahēd ud pas grawgāndār[3] andar āgāhīh[26] ud dānišn i bun-xwēš xwāstag graw kunēd ud agar (15) ēwbār[27] grawgāndār[3] xwāstag graw kunēd bun-xwēš dārišn i xwāstag[18] xwāhēd (16) grawgāndār[3] pādixšāy ka gōwēd kū "drahm xwad wizār xwāstag xwad wēz" (17) grawgāndār[3] kē graw apaydāg bawēd ān i

40 kadag-xwadāy kard guhrīg nē, ud ān i dādwar kard (1) <i> guhrīg pādixšāy xwāst.

15- ka mard xwāstag-ē i-š padiš graw az grawīh bi (2) hilēd xwāstag rāy[28] čiš-iz nē gōwēd. būd kē guft kū-š xwāstag nē hišt (3) bawēd, u-š bōzišn ēn guft kū ka grawgān[15] kunēd bar grawgan[15] kard bawēd, ka (4) a-graw kunēd bun a-graw kard bawēd. ud ka az grawīh hilēd bar hišt bawēd.

16- (5) ka ādurfarrōbay az mihrēn abām stānēd ud xwāstag <i> grawgān[15] <rāy> paymān kunēd kū harg (6)-iz bār i ēn xwāstag rāy az tō xwāhēnd rāy xwāstag pad grawgānīh[2] dāštan pādixšāy (7) hē, būd kē guft kū ka xwāstag bi wizārēd ud harg <ud> bār rāy pad grawgānīh[2] (8) nē pādixšay dāštān, čē ka-š guft kū harg-iz <bār> rāy xwāstag i abāmdān harg ud bār (9) rāy guft bawēd kū pad tō grawgān[15], xwāstag i abāmdān nē pādixšāy bē ka stānēd (10) čē nazdist abām būd ud pas harg ud bār u-š pad harg ud bār pad grawgān[15] dāštan (11) tā ān tāyag guft ka abām bi wizārēd. ud būd kē guft kū ka abām abāz (12) stānēd ēg-iz harg ud bār rāy pad grawgān[15] dāštan pādixšāy. ud ēn-iz pādixšāy ka abām (13) ud harg ud bār pad ē-ǰār abāz stānēd.

17- ka draxt-ē graw kunēd kē bar ast graw<-gān->(14)-dār ēwāz bar xwēš, ka-š bar nēst agar ka zanēnd abāz nē rōyēd čiyōn sarw

(15)grawgāndār[3] ēwāz hambāhišn ud agar ka zanēnd abāz rōyēd čiyōn čināṛ[23] ud xurmā[29] hambāhišn-iz[30] (16) ud abzōn xwēš ud tā ān i ka andar abzōn ēstēd bē hunsandīh i ōy kē graw kard ēg-iz (17) zadan nē pādixšāy u-š abzōn-iz i andar grawīh[31] wahāg ayāb guhrīg stānišn.

85 18- ka (1) anšahrīg[32] ābistan bi frōxšēd, ka ābustanīh āšnāg, ābustanīh-iz frōxt[32] (2) bawēd.

19- būd kē guft kū ka L abām stānēd ud xwāstag-ē graw kunēd (3) har ē-drahm i bi wizārēd xwāstag drahm marīhā čand ān i abāz stānēd niyābēd az grawīh (4) bi hilišn.

20- ka zamīg-ē graw kunēd u-š pas xānīg andar āxēzēd, xānīg-iz (5) grawgāndār[3] <dārišn>.

21- xwāstag pad II mard grawgān[33], ka drahm wizārēd, dārišn i xwāstag (6) az har kē kāmēd pādixšāy xwāst.

Notes: chapter 21

1- According to the old numeration of the folios, two of these are probably missing. The abjad ordinal number 33 is placed above the heading of this chapter.

2- glwpk>nyh

3- glwpk>nd> 1

4- 20

5- 40

6- zmyc

7- +W

8- krtn′

9- YLAWHL

10- wc> lyt′

11- MNDOyh

12- NPŠE k....

13- šwn′

14- .... styh

15- glwpk>n

16- These words are missing. cf. Macuch, 1993, P.278.

17- MNDOM

18- +y

19- YNSBWNtnd

20- HTY...

21- YHB....

22- + OL lt>n

23- cnd> l

24- hnb>sšn

25- ....tkrt′

26- >syh

27- >dyb>r

28- LA

29- hwlw>

30- hnb>cyšn′; super line.

31- glwb′yh-y

32- The word is corrupted.

33- glwb>n

22

(7) dar[1] i hambāyīh i ǰōy[2] ud kahas ud xwāstag i(8) pad dō mard

1- kahas, i mard pad zamīg i xwēš ayāb zamīg i hambaragān kunēd: ka-š gōšbālāy[3] (9) kand, ka-š pērāmōn[4] hamāg zamīg i kasān ēg-iz ōy-šān kē ān zamīg xwēš nindar-dašt (10) mizd i ān kahas bē pad hunsandīh ud bērōn-dašt mizd i ān kahas[5] bē pad abēzyānīh i (11) ōy[6] kē kahas xwēš ēnyā[7] kahas[5] kand nē pādixšāy.

2- kahas[5] pad dō mard kanēnd (12) tā spurr bawēd hamē ka ēk kanēd ān i did nē pādixšāy bē ka kanēd (13) ayāb abzōn bahr i xwēš abar ōy i did bi hilēd.

3- kahas, i II mard pad āginēn (14) kanēnd ud bi rāyēnēnd[4] ud ēk pahikārēd kū "āb abzāyēm", būd kē guft kū ān i (15) did nē pādixšāy[8] bē ka pad abzūdan andar ēstēd ayāb abzōn pad xwēšīh abar ōy i did (16) bi hilēd.

4- gyāg-ē nibišt kū kahas, i II mard pad āginēn rāyēnīd ēstēd ud ēk nē (17) mad ēstēd ud ān i did ǰud az āgāhīh i ōy i nē mad ēstēd āb abzāyēd (1) <pādixšāy ka hamē abzayēd ud tā uzēnag abāz> dād abzōn bahr i ōy i nē mad ēstēd pad (2) grawīh[9] dāštan pādixšāy.

5- mard uzēnag i pad xānag ud kahas ud xwāstag i-š az anē (3) mard hammis xwēš, ān i andar ān-ē ka ān xānag ud kahas ud xwāstag ābādan pad ēk ud wirāyišn i (4) ān xānag ud kahas ud warz i pad ān xwāstag kard andar abāyēd, agar andar kard pad pahikārišn (5) ō ham-xwāstagān pad garzišn [6] ō dādwarān rōzgār andar abāyēd. ka-iz [10] hambāy mih estēd (6) ēg-iz ǰud az dastwarīh i hambāyān kardan uzēnag i kunēd ān i pad kardan abārīg hambāyān (7) niyābēd guhrīg xwāst padixšāy. ka-š abar gōwišnīh[12] dād ēstēd ēg-iz hamgōnag.

6- (8) ud ān i andar ān-ē ka ān kahas ud xānag hambast ēstēd pad abāz kardan i ān kahas ud xānag andar (9) abāyēd, ka ham-xwāstagān mih ēstēnd[13] ǰud az pahikārišn ō ham-xwāstagān kunēd uzēnag (10) abāz nē rasēd ud ka<-šan> ō ham-xwāstagān pahikārišn[14] nē kunēnd, pādixšāy kardan; ud agar (11) kunēd ān i abārīg ham-xwāstagān[4] dahišn guhrīg xwāst ud tā guhrīg dahēnd xwāstag (12) bahr i abārīg hambāyān ka[15] uzēnag[4] andak mādag ud xwāstag abēr stabr mādag, ēg-iz uzēnag (13) rāy pad grawīh dāštan pādišāy, u-š pad pahikārišn i ō dādwarān [16] čandīh i uzēnag (14) ēwarīh xwāhišn ud pad wēšist[17] ēwar[4] šāyēd[4] kardan ud dādwar pad wēšistīh[18] pad hamēmāl (15) ēwar.

7- ēn dādistān abāg[4] ān i guft ēstēd kū ka hambāy-ē[19] tōzišn......(16) kard ēstēd andar ān-ē ka hambāyān mih ēstēnd[20] ǰud az pahikārišn i hambāyān bi (17) wizārēd ān i wizārēd pad wizārdan[21] a-<bārīg hamb-> āyān ud niyābēd abāz xwās-<t pādixšāy>.

Notes: chapter 22

1- The abjad ordinal number of this chapter is 34.

2- yw

3- gwšw> l>d

4- The word is corrupted.

5- ks

6- +y

7- ADYNš

8- These words are corrupted.

9- g> byh

10- + KN

11- >ync′

12- >plgwbšnyh

13- YKOYMWNyt

14- ptk> lytn′

15- AM...

16- + W

17- wyšš>t

18- wyš .....

19- hmb>g

20..... YMWNd

21- wc> lytn′

23

< dar i stūrīh ud stūrīh sālārīh >

41 (1)[1]...

nibēsēd ēg-iš nē šāyēd ud ka kadag-xwadāy kard kū ō (2) ān i sazāgtar nē .... dādistān kardagīhā[2].

*

1- ka farrux stūr gumārišn <ud> mihrēn andar (3) dūdag i pusag i az pus i <farrux mad ēst-[3]>ēd ud wasag <az pay[3]>-wand i ō farrux pad duxt-dādīh (4) ud zahag frāz mad ēstēd dūr paywand-tar mad ēstēd <ud> ān [4] stūrīh xwāhēnd pad (5) ān stūrīh mihrēn sazāgtar.

2- ud pusānwih ud wih-ōhrmaz ud syāwaxš ham-dādistān būd (6) ka[5] pad hangōšīdag frazand i čagar i pus i ōy mard duxt-dād guft kū[6] pad stūrīh (7) burnāy ud ǰud az burnāy aburnāy sazāgtar. ka-iz purnāy stūrīh andar nē abāyēd rāy gōwēd (8)ēg-iz aburnāyag ud ān i az aburnāyag kam sazāgtar nē gumārišn.

3- ud mardag guft kū stūrīh(9)-iz nīrmad-ē ud ān i nīrmad ōwōn dārišn čiyōn ka aburnāyag ōh abāyē bi gumārišn.

4- duxt i (10) bayaspān-dād kē duxt i pad xwasrāyōnīh zād ēstēd

sazāgtar ka-š brād pad baxt (11) šawēd u-š xwah[7] III ast ud anē kas nēst, ān i mih stūr ud ka pid pad baxt šawēd u-š duxt (12) III ast ud anē kas nēst ka ān i mih abāyēd ān i mih ud ka nē ān kē abdum šōy kunēd, (13) stūr.

5- ka duxt-dād-ē andar xānag i pid i mād andar abāyēd bahr i mād pad xwēšīh ham-ēwēn duxt (14) abar ōh mānēd ud ēn kū ka ān i mih šōy kunēd ō ān i dudīgar rasēd ayāb nē uskārdan.

6- (15) ka stūr i kardag abāz ō bun šawēd, duxt II ān gyāg ān i mih ōh abāyēd xwāst.

7- (16) ka kunēd "kū-m ēn xwāstag pad stūrīh paydāg kard" u-š[8] duxt II ast, ān kē framān (17) abar nē dād ēstēd pad xwēšīh pad duxt har II, ud ān i paydāg kard pad stūrīh duxt i (1) mih dārišn.

42

8- <ka mard pus i padīriftag ast ud xwāstag pad stūrīh dahēd ō pus i padīri-[9]> (2) - ftag nē rasēd nē-iz <gumārišn. wāyayār nibišt kū ka pus i padīrif-[3]>-tag pad (3) dād mih kū ān i pādixšāyīhā[10] <pad st-[3]> - ūrīh <pus i padīri-[3]> - ftag gumārišn ud ka pid i (4) pādixšāyīhā xwāstag pad stūrīh paydāg kunēd pus[11] i-š pad pusagānīh bi dād (5) ēstēd pad ān xwāstag[12] pad stūrīh ōh gumārišn.

9- andar dūdag-zād pad kard-<-ag> guft (6) ēstēd kū pad stūrīh pid nē gumārišn. wāyayār guft kū ōh abāyēd gumārdan ud pad (7) ardaxšēr-xwarrah ōh gumārēnd ud pad-iz dārāb-gird ōh gumārēnd ud mardag, pusānwih-iz ham-dādistān (8) būd hēnd kū-šān ōh gumārdan ud dādistān brād-iz ōh abāyēd gumārdan ud dādistān (9) xwah-iz ōh abāyēd gumārdan.

10- rād-ōhrmazd guft kū dādistān duxt ǰuttar nēst kū (10) pus i padīriftag[13], čē ān-iz pad zanīh padīrift i mād rāy ud ka-š dādistān duxt-iš ast pus-iz i (11) padīriftag[13] pad pašt bawēd. u-š ēn-iz guft kū dādistān duxt ka-š ōh abāyēd (12) xwāst nē ēn kū-š abar mānēd ud pas pus i čagar sazāgtar; ud wāyayār ham-dādistān nē būd (13) u-š

ēn-iz pad bōzišn guft kū agar dādistān duxt kas-iz[14] nēst,pas stūr čim abāyēd gumārdan, (14) ka ān ōh zāyēd[15] hamāg dādistān pus ud hamāg dādistān duxt hēnd.

11- ka dūdag-zād[16] kadag-xwadāy(15)-īhā bālāy[17] paywand[18] ud tōhmag abar nē mānēd.

12- gayāg-ē nibišt kū pad stūrīh ud sālārīh (16) dādistān brād az brād ud pus ud duxt i andar dūdag i brād zād ēstēnd az ān i abārīg brādarān sazāg (17) -tar[19] ud dādistān ǰuttar nēst.

13- <az> pēšagsēr gōwēnd kū dādistān brādarān[21] ka-šān zahagīh az ēd

43 gyāg (1) pad uskārišn kū ēk andar did[16] šāyēnd.

14- zan i pad stūrīh sazāgtar ka-š (2) ōh xwāhišn kard, bahr ud pēšdādag[17] bi[23] dād pādixšāy ud ka[24] ān <i> kam sazāgtar xwāhēd (3) bi hišt [4] pādixšāy ud ka pad hunsandīh[25] i ōy ān i kam sazāgtar ōh[26] xwāhišn kard (4) ēg nē gumārišn ud ān i sazāgtar xwāhēd ud ēg-iz ān sazāg tar gumārišn.

15- ka brād (5) stūrīh ahē ōh[26] xwāhišn kard kū xwah pad ān stūrīh xwah nē bē brād gumārišn (6) pusānwih-iz i āzādmardān hamgōnag guft.

16- ka brād stūrīh andar xwāhišn dāšt xwah (7) rāy [11] ēn nibišt ēstēd kū padixšāy kas zan gumārēd pad xūb dāštan ud pursišn i (8) az xwah kār nēst.

17- ka mard pad baxt šawēd u-š xwāstag LXXX[27] nēst <ud> mād[28], xwah (9) ud brād ast ud mād pad dūdag i kas stūr ud xwah kas zan, ān xwāstag ō brād ud abāg-iz ān (10) kū zan kē šōy ast pad stūrīh pad sazāg ud ān i stūr pad a-sazāg dārēnd pas-iz (11) ō xwah nē bē pad xwēšīh ō brād rasēd.

18- xwāstag i pad dūdag kē stūr (12) gumārišn ud arz i šahr rāy az LXXX abāz arz, ka pēš az ān i ka stūr gumārēnd (13) abāz arz stūr nē gumārišn; ud agar pas <abāz> arz stūrīh ǰuttar bi nē bawēd.

19- ka kadag-bānūg (14) <pad> bi widirišnīh, stūrīh bi dahēd, agar

[29] ōwōn nibišt "kū-m frāz az man dād", būd kē guft (15) kū pad ēn čim čē pad ān zamān hamē dahēd, ka dādwarān stūr gumārišn nē xūb ud ka kard (16) "kū-m pad widrišnīh dād" pad xūb dāštan.

20- ka stūr i kardag stūrīh bi ō (17) aburnāyag i xwēš dahēd ud aburnāyag andar aburnāyagīh pad baxt šawēd ǰuttar nē bawēd.

44 čiyōn-iš (1) zan abar kard <hē ka-š zan abar kunēd ēdōn uskārišn kū ēdōn bawēd[3]> (2) čiyōn ān-iz i gumārdag.

21- stūrīh ka xwēšāwand hēnd ud nē xwāhēnd ādihīg čiyōn (3) az dādistān-nāmag i pad gurgān kardag sahist kū paydāg[31] ōh gumārišn.

22- ka mard (4) xwāstag pad stūrīh i xwēš zan i pādixšāyīhā i xwēš dāštan rāy ud ēn-iz framān (5) dahēd kū kas pad ziyānag ud ān xwāstag sālārīh[11] pādixšāyīhā ma ēd bawēd ziyānag (6) pad pēšēmālīh ud pasēmālīh i xīr i ān stūrīh sālār andar nē abāyēd.

23- mard ka-š (7) bē zan ayāb ān i anērīh dārēd[32] ayāb-iš bē aburnāyag i ō ag-dēnīh šawēd anē frazand (8) nēst stūr ōh gumārišn.

24- ka mard bē duxt II anē kas nēst, xwāstag ud xān pad bahr (9) ud xwēšīh ō duxt i mih dahēd <ud> anandarz mīrēd, būd kē guft kū duxt i mih (10) bahr i duxtīh rāy bē pad stūrīh kam abar nē mānēd ud ǰuttar nē bawēd čiyōn (11) ka-š naxust[33] bahr i duxtīh dād pas pad zanīh kard ud bahr i zanīh kam (12) nē rasēd; ud būd kē guft kū [34] bahr-iz i stūrīh duxtīh rāy hamē rasēd.

25- (13) duxt ka-š zan kunēd bahr i zanīh nē duxtīh rāy hamē rasēd, u-š abarīg (14) xwāstag abar nē mānēd.

26- ud abar dādistān-nāmag ōwōn nibišt kū <ka> duxt i mih stūr (15)[11] xwāstag i ka kadag-xwadāy pad baxt šawēd, pad kadag-xwadāy ēstād, ō duxt i (16) kih rasēd.

27- ka gōwēd "kū-m ēn xwāstag pad stūrīh paydāg kard", u-š duxt[4] (17) II ast, ān kē framān abar nē dād ēstēd pad xwēšīh pad duxt har II ud ān

45 i paydāg (1) kard pad stūrīh <ō> duxt i mih dārišn.

28- ud wāyayār-iz ham-gōnag gyāg-ē (2) nibišt kū ka pid xwāstag LXXX pad stūrīh paydāg kunēd ud pad ān[35] dāštan ō (3) kas nē dahēd u-š duxt II[36] ud anē-z xwāstag ast, ān LXXX pad stūrīh ō duxt i (4) mih ud abārīg pad xwēšīh nēm ō ān duxt, nēm ō ān duxt rasēd čē pid xwāstag (5) pad stūrīh ān and paydāgēnīd duxt xwāstag andar ō xwēšīh[37] nē barēd čē pad (6) ān and xwāstag stūr.

29- ka gōwēd "kū-m ēn xwāstag pad stūrīh ō ziyānag (7) ayāb ō mērag dād[38] ka ēdōn[39] dād i pad nāmčišt paydāg nē kard, kadag-xwadāy (8) mīrēd xwāstag ō ziyānag rasēd, čē pad dūdag ēdōn nīrmattar.

30- ka mard (9) xwāstag pad stūrīh paydāg kard, u-š duxt nē pus i pādixšāyīhā ast ud ān xwāstag (10) kas dāštan rāy framān nē dahēd [11] pus ud abārīg nabānazdišt pad ēn kū ka ōy mard (11) xwāstag pad stūrīh ō man dād hē man nē kard tā an stūrīh pādixšāy būd hē (12) mard ān stūrīh [4] ǰud az framān i kadag-xwadāy pad rāh i nabānazdištīh kunišn ēnyā nē (13) kardan pādixšāy hēm ān stūrīh nē kunēnd. būd kē guft kū frazand ud nabānazdišt i (14) ān mard i andar ān ē ka-š ān xwāstag paydāg kard ud ēd čē pas az ān būd hēnd (15) nē pādixšāy hēnd bē ka <sālārīh> kunēnd ud ǰuttar nē bawēd čiyōn ka ātaxš nišānēd ayāb (16) xwāstag ruwān rāy paydāg kunēd ud pus ud abārīg nabānazdišt nē pādixšāy hēnd bē ka-š (17) sālārīh kunēd.

31- ud ka-iz mard-ē xwāstag pad stūrīh ō kadag-xwadāy dahēd kadag-xwadāy (1) bi padīrēd <ōy ud pus i pādixšāyīhā i kadag-xwadāy pas az ān naxust zāyēd, ka dādistān ōwōn i>[3] (2) pad ān stūrīh andar abāyēd ān stūrīh nē pādixšāy bē ka <sālārīh> kunēd.

46

32- ka ātaxš pad (3) stūrīh nišānēd ud <ō> ātaxš wizand i pad sazišn rasēd ōwōn sahēd kū pēš-iz (4) az abāz nišāst i ātaxš stūr[40] nē gumārišn.

33- wāyayār nibišt kū ka mard xwāstag (5) LXXX rāy kard "kū-m har II

sāl sāl i nazdist[41] stūrīh ud sāl i dudīgar ruwān rāy paydāg (6) kard ud ān xwāstag kas dāštan rāy framān[42] nē dād ud murd[43] u-š pus-ē ud duxt-ē (7) ast ud anē kas nēst pad ān xwāstag fradum duxt pad stūrīh bi gumārišn ud har (8) II sāl sāl i nazdist[41] pad stūrīh duxt ud sāl i dudīgar pad ruwān[44] pus dārišn ud duxt hamē (9) stūrīh[45] ud dūdag ud ān xwāstag [11] sālār pus.

34- u-š ēn-iz guft kū ka kard "kū-m xwāstag (10) har II sāl ēd sāl pad stūrīh dāštan [46] ō mihrēn dād" u-š zan ud frazand (11) ud anē xwāstag nēst, stūr-ē pad ham-xwāstag bi gumārišn ud har II sāl ēd sāl stūr[37] i (12) gumārdag ud ēd sāl stūr i kardag dārišn.

35- abāg ān [11] i-š gyāg-ē nibišt kū ka kunēd (13) "kū-m az X sāl frāz ēn[11] xwāstag pad stūrīh ō tō dād ā-š tā X sāl stūrīh pād-(14)-īrānēnēd nigirīdan.

36- gyāg-ē nibišt kū pad zan ham-dādistān būd hēnd kū tan (15) stūr ud zēnīg stūr har [47] II ōh bawēd.

37- ka kunēd "kū-m ēn xwāstag pad stūrīh (16) dāštan ō III mard dād" ast kē ōwōn[29] gōwēd[48] kū šayēd čē ōy-šān har III (17) mard ham-dādistān [49] bawišn.

38- [11] mard-ē ud zan-ē ō dūdag-nayišn ka ham dādistān nē bawēnd...[50]

47 39- (1) <ud mīrēnd, ast kē pus ast kē duxt, i mih, ast kē duxt i pas-zā->[9]d čē pad būdagīh (2) ō duxt <i> pas-zād rasēd.[51]

40- <ka mihrēn> xwāstag LXXX, har II sāl ēd (3) sāl pad <xwēšīh ō farrux dahēd, farrux ud>[9] mihrēn har II anandarz pad baxt šawēnd (4) u-š-<ān zan>[3] ud frazand[52] ud anē[53] xwāstag nēst har II stūr gumārišn.

41- ud ka pad ān ēwēnag (5) kard ēstēd ud farrux[54] <ud> mihrēn har II zīndag hēnd, mihrēn abāg farrux ēn rāyēnišn (6) nē bawē kū baxtīg ud bahr i man nāmčištīgtar paydāg kun, ud būd kē guft kū (7) ōwōn bawēd čiyōn xwāstag LXXX i pad II mard xwēš.

42- wāyayār nibišt kū (8) ka mard-ē xwāstag pad stūrīh i xwēš paydāg

kard ud pad dāštan har II sāl ē sāl (9) ō farrux ēd sāl ō mihrēn dād, farrux ud mihrēn ǰud ǰud pad ān xwāstag yō hē (10) pasčaēta[55] ōh bawēd čē ēd-iz pādixšāy <ud> ka frāz az xwēš bi dahēd ǰud ǰud xwēš[56] (11) padiš kard xūb[57] čē ēd-iz pādixšāy.

43- ka bē ō zan dahēd yō hē pascaēta ān (12) bawēd i pad ān sāl zāyēd ka-š stūrīh pad ō zan pad ān sāl kunišn.

44- ka-š (13) stūrīh padiš ēstēd ka az kust i būdag bi bawēd andar būdagīh pad xwēšīh bē (14) ō mard-ē rasēd az ēn kust pad xwēšīh ud az kust i did pad stūrīh rawēd.

45- (15) ka ādurfarrōbay xwāstag CC pad[58] stūrīh ō mihrēn[35] dahēd ud mihrēn ān xwāstag (16) nēm pad stūrīh i ādurfarrōbay[59] ō farrux dahēd ud pas az ān farrux ud mihrēn frazand (17) zāyēd ān[11] xwāstag rāy

48 framān nē dahēnd ud pad baxt šawēnd ān xwāštag widard ōy-šān(1) ō frazand i mihrēn ud nē bē ō frazand <i farrux rasēd>;.[9] ud <ō frazand i> farrux bē čiyon tā zīndg (2) ud ān xwāstag nēm bar barēd dastwarīh būd ēnyā-š pas az ān dastwarīh nēst.

46- (3) pid xwāstag pad stūrīh ō duxt i čagar i aburnāy kē abar sālār fr-<āz> az xwēš dahēd (4) ud ka duxt burnāy bawēd,[60] sālār anē-z mard bawēd. būd kē guft[61] kū ka dādistān(5) ōwōn i pid i čagar stūr andar abāyēd ud ān sazāgtar ham-dādistānīh i sālār i pas[4] andar nē abāyēd (6) ud ka ǰuttar ōwōn bawēd čiyōn ka ǰud az dastwar ō zanīh ud stūrīh i kasān kardan šud (7) hē.

47- mard andar ān šahr kū pad uzdihīgīh pad baxt šawēd, stūr ud dūdag-[62] sālār ōh gumārišn (8) ud andar ān šahr kū-š xwāstag ka-iz xwad nē mad ēstēd ud kār framān nēst pad kār framān (9) gumārdan abāyēd.[63] ǰud-dādistānīh padiš ud uzdihīgīh kē stūr ud dūdag sālār gumārišn (10) mānišn nē āmār.

48- mard zīndagān dūdag <stūr> ōh bawēd čē pad zan ham-dādistān[35] būd hēnd (11) kū tan-stūr ud zēnīg-stūr har II ōh bawēd; aburnāyag

mard-iz pid dūdag[64] <stūrīh> ōwōn čiyōn nūn-iz čē-š (12) čiš-iz čiš ǰuttar bi nē bawēd.

49- ka šōy pad zan stūrīh ōh xwāhišn kard (13) peš tā gumārēnd šōy bi mīrēd, zan pad ān stūrīh bi gumārišn.

50- ka (14) anšahrīg-ē ō farrux mad, farrux nēm āzād kard ud abārīg pad xwēšīh ō mihrēn dād (15) stūr ōh gumārišn. būd kē guft kū az wahmān abistāg ēdōn paydāg kū farrux (16) sazāgtar ud pad-iz xwēšīh hamgōnag.

51- ka stūr ud dūdag-sālār gumārd ud ān i sazāgtar <pas> az ān (17) mīrēd <ān> i pas az ān zād stūrīh nē sālārīh bi kanišn ud pad sālārīh ān i sazāgtar.........[66]

87 (1)......[67] (2) pad stūrīh ō ān i dudīgar sazāg dād pādixšāy.

52- ka gōwēd <"kū-m pad X sāl> (3) tan pad zanīh ō tō dād" ēg-iš andar X sāl ēnōkēn abar ōh mānēd.

53- (4) <ka mard pad>[68] hunsandīh i zan, zan az zanīh hēlēd, ud pad zanīh ō aburnāyag i xwēš dahēd[57] ud aburnāyag (5) andar aburnāyagīh pad baxt šawēd, ēg-iz ān zan ōy čim rāy stūrīh i ān[4] mard kam awiš (6) nē rasēd, ēn dādistān abāg ān i guft ēstēd kū ka-š sālārīh abāg bi nē (7) hilēd hišt nē bawēd.

54- abāg-iz ān i azabar nibišt kū ka gōwēd "kū-m az zanīh (8) hišt ud pad zanīh ud sālārīh ō mihrēn dād" ud mihrēn ziyānag pad zanīh padīrēd (9) ud pad[69] sālārīh andar "nē abāyēd"[70] [71] gōwēd būd[72] kē guft kū hilišn kār nēst ud ān-iz i (10) pad hilišn-nāmag naxust[73] sālārīh hanǰāmēnd ud pas hilišn nigirīdan.

55- ka xwāstag (11) pad stūrīh ō[74] aburnāyag dahēd ud aburnāyag andar aburnāyagīh pad baxt šawēd <stūr> abāz gumārišn (12) ud ēn kū rēdag az kanīzag ǰuttar bawēd uskārdan.

56- ka xwēšāwand ud nabānazdišt nē paydāg (13) dūdag kadag-bānūg pad bi widirišnīh stūrīh ō har kē kāmēd dād pādixšāy.

57- ka xwēšāwand (14) stūrīh nē xwāhēnd, ō stūrīh[57] anē mard i awistwār gumārdan pādixšāy hēnd; stūr i (15) kardag pad ān xwāstag abar mānēd ayāb ō ān stūrīh dahēnd pad bar āmār ōh bawēd.

58- (16) pad stūrīh ka ān i ham-pid pad dād mih kū ān i ham-mād ud ham-pid ān i ham-pid gumārišn.

59- (17) ka zan-ē tā X sāl tan pad zanīh ō mard-ē dahēd andar X sāl

88 naxust mard ud pas zan (1).....[76](2).......[77]būd.

60- ka stūr (3) ......[77] xwēšāwandīh ēkdum stūrīh xwāhēnd ān i mih gumārišn[78] ud ka II (4) <tan-stūr>[77] gumārišn[79] u-š pad har II sazāgīh ēkdum pad ān i ōy[80] mih [81] gumārišn.

61- (5) ka[4] xwāstag-ē XC arzēd rāy kard "kū-m ē bahr frāz az <man> pad stūrīh (6) ō tō dād" pad III bahr II bahr dād bawēd čē pad stūrīh ōwōn šāyēd būd.

62- (7) az dastwarān bi ōwōn gōwēn kū ka kadag-xwadāy ud kadag-bānūg, pus-ē ān gyāg ud kadag-(8)xwadāy bi mīrēd, pus abāg kadag-bānūg hambāy bē ka-š zan-ē ayāb aburnāyag (9) ayāb xwāstag i-š andar zīndagīh <i> pidar handōxt LXXX ast ēnyā[82] ka-š andar (10) hambāyīh[83] abāg kadag-bānūg xwāstag ēd drahm nē[84] hāndōxi ka-iz-iš ǰud az abarmānd (11) i pid xwāstag i-š andar zīndagīh i pid handōxt LXXIX ast ēd rāy čē abāg kadag-(12) bānūg hambāy u-š andar hambāyīh[85] čiš nē abzūd[86], ka pad baxt šawēd xwāstag-iz (13) LXXIX pad rāh[4] hambāyīh frāz ō[87] kadag-bānūg mānēd u-š stūr gumārdan nē(14) šāyēd ud ka kadag-bānūg frāz rawēd stūr ān i kadag-xwadāy gumārišn.

63- ka (15) kadag-bānūg,<ud> pus[88] <ud duxt-ē> ān gyāg ud har III hambāy hēnd ka-iz-iš handōxt i andar zīndagīh i pidar (16) LXXX ast bē-š andar hambāyīh[89] čiš-iz nē abzūd[86] pas-iz ka (17) bi mīrēd abāg-iz ēd[90] kū-š abāg xwah hambāyīh ud sālārīh har II ast pas-iz.....[91]

81 ......[92] (2) .... mīrēd xwāstag ......[93] (3) nē šāyēd ēg-iš xwāstag abāz

gumārēd[94] ud xwah ....[95] (4) ud ka pid pus-ē ud duxt-ē ān gyāg ud pid pus pad ē <-w>-t<āg>....... (5) drahm[96] ēd būd stūr ān i pus gumārišn ud pad stūrī<-h> .... (6) ud pid hamāg XC ast ān pus ē-drahm xwāstag i pid ......

(7) ud XX ō duxt stūr ān i pus gumārišn. pus-iz ēd.....(8) u-š stūr gumārdan nē šāyēd ud ka-m ēd guft kū .... (9) ēd guft kū ān i pid nē gumārišn; ud ka stūr i pid nē gum<-ār....> ..... (10) i pid nē bawēd pas xwāstag IX ud I drahm i pus pad rāh i nabānazdištīh[97] bē ō duxt (11) stūrīh kas nēst.

64- ud ka pus II, duxt-ē ud pid ān gyāg, pus har dō ud pid pad ēwtāg[98] (12) mīrēnd pusarān ǰud ǰud handōxt i xwēš I drahm ast ud pid xwāstag XCV bawēd (13) ā-m ēd guft kū stūr ān i pus gumārišn ud nūn pusarān ǰud ǰud xwāstag XXXI drahm (14) ast pad ān čim stūr i ōy-šān gumārdan nē šāyēd ud pas XXXI drahm i ān pus ud XXXI drahm i (15) ān i pus duxt pad rāh[99] <i> nabānazdištīh bi barēd ud az ān čiyōn pusarān ka-šān (16) ǰud ǰud xwāstag LXXX hē ēg-išān stūr abāyē gumārdan ān duxt stūrīh-iz[100] (17) i pid abar nē mānēd.

82 65- gyāg-ē nibišt kū pus andar dūdag, kadag-bānūg pad II kas (1) ....[101] (2) ....[102] <dū->dag i kadag-xwadāy xwāstag dahēnd[35] <ō ka-[3]>dag-bānūg rasēd (3) ...... ō dūdag xwāstag dahēnd[103], ēg-iz pad kadag-bānūg ēstēd (4)..... <st->ūr i kardag xwāstag dahēnd andar ō kadag-xwadāy barēd ud pad (5)....... xwēš gōwēd kū frazand i az tō zāyēd stūrīh <i> man (6) .... ǰud ǰud xwāstag LXXX frāz kunišn ud abārīg xwāstag (7) .... xwēšīh ud duxt pad stūrīh dārišn.

66- ud ka ō zan (8) <i xwēš gōwēd kū frazand i az tō zāy->ēnd stūrīh i man ē kunēnd, ka zāyēnd ud kunēnd (9) <ēg-išān xwāstag i pad stū-> rīh frāz kanišn[104]; ud duxt ham-ēwēn zan i pādixšāyīhā (10) i ōy hēnd.

67- ud ka gōwēd "kū-m frazand i az tō zāyēnd pad xwāstag i man stūr

kard hēnd" ē (11) ka ō zan i xwēš[105] ē ka ō[87] ān i az šahr gōwēd hamē pus ud duxt bahr rāst ud hamāg (12) pad stūrīh pādixšāyōmand dāštan.

68- ka ō mard-ē gōwēd kū "stūrīh <i> man kun" ēg-iš (13) xwāstag LXXX pad stūrīh awiš dād bawēd. ud ka ān-iz padīrēd <abāz> ēstād nē pādixšāyōmand[106] (14) <ud> ān i kē[40] abāz ēstēd pad sāl dranāy margrzān[107].

69- ka ō zan <i> šahr gōwēd kū "frazand i az tō zāyēnd (15) stūrīh i man ē kunēnd" ka zāyēnd ud stūrīh nē kunēnd ud mērag[108] zan ud frazand i pādixšāyīhā ast ō zan (16) ud frazand[35] rasēd.

70- ud ka <ō> zan i xwēš gōwēd kū" frazand i az tō zāyēnd stūrīh i man ē kunēnd" (17) nibišt kū ka pus II, duxt II zāyēd ud pus-ē ud duxt-ē stūrīh kunēnd abārīg nē kunēnd.

49 (1)..............[77] pad[109] VII bahr (2) ō pusarān ēd bahr ō ān duxt rasēd.

71- zan i čagar ka barwar ā-š ēnōkēn abar (3) ōh bawēd tā <L> sālag pad barwar dārišn.

72- ka mard zan i-š pādixšāy-(4)īhā[110] rāy stūrīh xwāhēd ō ān stūrīh hilišn. būd kē guft (5) kū-š sālārīh i ān zan būdagīhā čē-š az sālārīh bi nē hilišn. (6) ud būd kē guft[111] kū-š gumārdagīhā ud pad kardag ōwōn dārēnd kū-š būdagīhā.

73- (7) ka duxt-ē i aburnāyag rāy stūrīh xwāhēd sālārīh az paywand i ōy bawēd kē-š[112] (8) pad stūrīh gumārēnd, pus rāy ēdōn wēš gōwēnd kū sālār pid bawēd.

74- gyāg-ē (9) nibišt kū ka mard xwāstag pad stūrīh ō mard-ē ayāb ō zan dahēd abāz (10) stadan pādixšāy.

75- u-š bōzišn ēn guft kū ka xwāstag pad stūrīh bi[113] dahēd (11) ud pas-iz abām stānēd ud mīrēd xwāstag pad ān abām abāz āwarišn. ud būd (12) kē guft abāz stadan nē pādixšāy.

76- u-š bōzišn ēn guft kū ka[114] xwāstag (13) pad stūrīh bi dahēd ud pas

abām stānēd ān kē ān xwāstag awiš dahēd pas-(14)iz az ān xwāstag bar barēd dastwarīhā[115] ud ka xwāstag pad ān abām nē buwandag ēg-iz (15) bar abāz nē āwarišn.

77- az rād-ōhrmazd bi ōwōn guft kū ka zan <i> ādurfarrōbay (16) pad hunsandīh i ādurfarrōbay stūrīh <i> mihrēn pad xwāhišn dārēd ka dādwarān abarmad (17) kard az ān i ka dādwarān abarmad kard frāz

50 stūr i mihrēn ud xwāstag awiš ōh abispārišn (1) u-š ēn-iz guft kū <ka gōwēd kū ēn xwāstag tā X sāl pad stūrīh zanbūd ē>[116] (2) dārēd ud zanbūd andar X sāl frazand zāyēd, ān xwāstag pad xwēšīh bē ō ān f<razand> (3) rasēd.

78- ka abām az ādurān ud ātaxšān stūr nē gumārišn[11] čē pad abām i (4) ādurān <ud> ātaxšān hilišn[117] dād būd nē šayēd, ud xwāstag abām bi abispārišn.

79- (5) gyāg-ē nibišt kū mard ka hambun-iz ast i nē buwandag pad stūrīh šayēd, u-š (6) xwad-iz stūr ōh gumārišn.

80- ud abāg ān i nibišt kū mard-ē pad was stūrīh šāyēd (7) nigirīdan.

81- ka xwāstag pad stūrīh ō zan-ē <ud> mard-ē dahēd, ast kē ōwōn gōwēd kū (8) ka xwāstag II stūrīh ast stūr II ōh bawēd ēk ziyānag ud abārīg mērag dārišn ud ka (9) <ē> stūrīh ast ziyānag[118] abāg mērag dārišn. ud ast kē ōwōn gōwēd kū ka II (10) stūrīh ast ēg-iz stūr ēk bawēd ud ziyānag ud mērag dārišn. ud ast kē ōwōn gōwēd (11) kū ka ē stūrīh ast ziyānag dārišn, bē ēwar kū ān zan pādixšāy ka zanīh (12) ān mard nē kunēd.

82- gyāg-ē nibišt kū ka xwāstag pad stūrīh ō zan-ē ud mard-ē (13) dahēd ka zan mīrēd xwāstag abāz ō ān mard rasēd.

83- abaragīg gōwēnd kū[119] ka-š (14) pid pad aburnāyīh pad stūrīh bi dahēd, ka ō burnāy rasēd nē pādixšāy bē ka-š (15) abar ēstēd. mētōmāhīg gōwēnd kū[119] mētōmāh guft kū ka ō burnayīh mad ham pus (16) ud ham duxt pādixšāy ka-š abar nē ēstēd ud wih-ōhrmazd guft kū[119] tā ō[127]

burnāyl̄h rasēd (17) stūrl̄h pad aburnāyag hamē rawēd.
84- <az> pēšagsēr gōwēnd kū[119] pus pad pusagānl̄h ud dux[121]...........

Notes: chapter 23

1- The text of this chapter is mutilated in some places owing to damaged folios.

2- Line 1 and 2 are related to ending of another chapter whose beginning is missing.

3- These words are corrupted.

4- + y

5- MNW

6- by>st>nd>t

7- AHPE

8- AP

9- These words are restored

10- ŠLYTAyh....

11- + W

12- hw.... stk′

13- ptglwptk′

14- MNDOMc

15- YLYDWNd

16- dwtk′d>t′

17- w>l>d

18- PWN wnd

19- sc>kyh

20- šwnd

21- AH

22- pscšyh

23- RA

24- MT

25- twyhmwš

26- OL

27- probably 90.

28- ŠM

29- >wgw

30- YŠE

31- št>k

32- YHSNNd

33- hwst′

34- + AMT

35- The word in the text is not clear.

36- y

37- stwlyh

38- YHBWNyt

39- ADYNN′

40- super line.

41- nzdst

42- plym>n

43- YMYTWt

44- lww>n

45- stwlw

46- + d>štn′

47- +KN

48- YMRRWNyd

49- + DYNA super line.

50- there is a gap here.

51- the beginning of this matter has not been preserved.

52- prcd

53- AHR

54- plw

55- scyt>

56- NYŠE

57- this word is restored.

58- +PWN

59- m .... >twrlwbg

60- YHWWNt

61- cpy

62- dwtt

63- >p>yytn'

64- dwtkyh

65- YHMTWNyt

66- The ending of this article has not been preserved, because two folios are missing here.

67- Bulsara by a close examination has discoverd that the folios occupying pp. 87-88 and 81-82 of pahlavi text, can exactly fit into the gap, and they are transferred here accordingly. See Bulsara 1937, PP. 280-281, n.11.
The first line of page 87 of pahlani text is mutilated.

68- Restored from chap. VII/45 (4/1-4).

69- P

70- ....>yytn'

71- + l>d

72- YHWWNyt

73- hwst′

74- L

75- hmsrd>lyh

76- The first line of mirror imaged page has not been preserved.

77- the opening words of this line are obliterated.

78- gw ..... lšn′.

79- .....m>lšn′

80- OLm

81- ...... s

82- ADYNš

83- hmb>gyhyyh

84- l>d

85- hmb>gyhy

86- >pzwtn′

87- II

88- BREy

89- These tow words (BYN hmb>gyh) are repeated in the text through error.

90- >y

91- The text here runs on properly into pp.81, 82, and so that portion is joined up here.

92- The first line of this page has not been preserved.

93- From the second line on the page 81 only two words has been preserved

94- gwm>tyt

95- The left corner of page 81 and right corner of page 82 have been torn away, and only half of the text in lines 2-9 on the page 81 and 1-9 on the page 82 have been preserved. 96- ZZN′

97- b>nzdstyh

98- >yt>yk′

99- This word is repeated in the text through error.

100- stwyhc

101- Except traces of the last words, almost nothing has been preserved from this line.

102- see, n. 83.

103- YHWWNd

104- HPWNšn'

105- There is a gap in the shape of the last letter of this word.

106- ŠLYT>wmnd

107- mlg>lc

108- myylk'

109- ..... WN

110- +NYŠE

111- gwptn'

112- MNŠ

113- BRAš

114- + PWN

115- dstwblyhyh>

116- The second half of this line has not been preserved, and this part has been restored by Bulsara. See Bulsara 1937, P.303, X + 99

117- ŠBKWtšn

118- The last letter of is word it not clear

119- AY

120- II

121- The ending of this chapter has not been preserved. See, Bulsara 1937, P. 307, n.6

24

<dar i bahr ud daxtīgīh>

51 1- (1)[1] .... īh bahr (2) [2]<ēstēd> wēš uskārdan ud nigirīdan ābayēd.

2- kadag-xwadāy pus ud duxt hamwaxš (3) <pad baxtīg->īh kunēnd ud pas [3]xwāstag ō dūdag dahēnd. pusānwih guft kū-(4) <-šān ha-> -mwaxš āginēn xwēš čē ātaxš ka-š bahr sūdōmand-tar bahr ōwōn čiyon (5) <.... ud ka-š dāšt-> ārīh sūdōmand-tar dāštārīh abāyēd dād[4] ud agar-aš bahr ōwōn (6) <čiyōn ...> II ān-iz i ō dūdag rasēd čiyōn pus xwēš xwēš abāyēd būd.

3- ka (7) <pad dūdag> [5]bē pus-ē ud kadag-bānūg kas nēst ud dastgird-ē pad ham-dādistanīh bē ō mard i šahr (8) [6] dahēnd (9) <ud pas kadag-bānūg pus->-ē zāyēd pad čāštag i mēdōmāh guft ēstēd kū ka bē <pad> (10) <ham-dādistānīh is pus nē> ka pad ham-dādistānīh i <pus dād xūb> u-š čiš-ē andar nēst i (11) < ..... ka kadag-> bānūg frazand zāyēd ayāb pus [4]pēš az kadag-bānūg pad baxt šawēd, pas (12) <az ān stūr> abāyēd gumārdan ā-mān nē kard ēstēd.

4- ud gyāg-ē nibišt kū (13) <abar bahr i> kadag-bānūg ān če-š bi dād <ud nē> abar bahr i pus ān i-š bi [7] būd ōh zāyēd (14) <ka kada-> -g-bānūg ud duxt-ē pad [8]dūdag ud naxust duxt šōy kunēd ud pas az <ān> kadag-bānūg [9]frazand (15) <zāyēd> , wahrām guft kū abar

bahr i duxt nē zāyēd čē duxt ka-š šōy kard (16) <bahr> ō[10] xwēšīh i dūdag i kasān mad.

5- ka kadag-bānūg ud pus ud duxt i purnāy ud aburnāy (17) hambāy hēnd ud pus-ē i purnāy ayāb duxt [4] pad baxt šawēd, xwāstag bahr i ōy

52 abāz <ō> (1) ēn agar pad......<pad baxt[11]> (2) šawēd pad stūrīh ayāb pad xwēšīh ō ān i sazāgtar rasēd <ud agar> aburnāyag <andar aburnāyagīh pad[12]> (3) baxt [13] šawēd pad čāštag i mēdōmāh pad <bahr i ōy> pad kadag-bānūg ēstēd ud pad ān i abarag[14] ... (4) ham-ēwēn u-š kardag ān i mēdōmāh. ka hambāy baxtīgīh kunēnd ud purn-<āy ud> (5) aburnāy āginēn bahr stānēnd ō ān i purnāy ud aburnāy xwāstag dahēnd[14], ān i ō <aburnāy> (6) ēd rāy ka aburnāyag windišn dūdag xwēš bē ō dūdag rasēd ud ān i ō p-<urnāy> (7) ēd rāy če-š hambāyīh i abāg aburnāyag ǰuttar nē būd ēstēd nēm-ē bē ō <ōy ud nēm-ē i> (8) az aburnāyag bē ō dūdag rasēd, ān i ō dūdag rasēd ēdōn čiyōn abarag (9) <guft>. har čē[15] pad dūdag ēdōn čiyōn mēdōmāh guft kadag-bānūg dārišn. <... guft kū ka> (10) pus ud duxt pad dūdag hēnd u-šān kadag-xwadāy xwāstag bahr i< pusīh ud duxtīh> (11) ud zanīh bi dahēd ud widard[16] mērag [17] kadag-bānūg[18] frazand zāyēd <ud pas xwāstag ō dūdag> (12) dahēnd frazand abar bahr i[14] kadag-bānug zāyēd ud ān xwāstag ō dūdag dah-<ēnd pusānwih i> (13) āzādmardān guft kū pad kadag-bānūg ud frazand i pas az kadag-bānūg zād ēstēd[19], (14) <man-iz> pad ēd dārēm kū ēd rāy ēdōn če-š[20] pus andar kadag-bānūg pad kas dār ... (15) mēdōmāhīgān-iz ham-gōnag gōwēnd.

6- ka kadag-bānūg pus i purnāy ud aburnāy pad dūdag, baxtīgīh <kunēnd ud> ēk pad baxt šawēd <pusānwih> (16) guft kū bahr[22] i ōy pad kadag-bānūg ud frazand i pas az kadag-bānug [23] zāyēd. (17) pēšagsēr-iz ham-gōnag gōwēnd. ka-iz pid[24] ō zan ud frazand xwāstag pad bahr[25]........

53 7- (1).........rāy pad baxt-<īgīh kardan nē[27]> abāyed[28] pahikārēnd[14] bē ka ōy-šān kē baxtīgīh xwāhēnd ud (2) ōy-šān aburnāyagān ud armēštān az xwāstag hammis sālārīh kunēnd ēnyā baxtīgīh kardan nē pādixšāy.

Notes: chapter 24

1- The opening part of this chapter is lost.

2- The text is poorly preserved, specially in opening words of lines 1-12. For all the reconstructions, in these parts see Bulsara, 1937, PP. 309-313; Macuch 1993 PP. 311-312.

3- dw$\check{}$stk′

4- +y

5- ...... A

6- Line 8 is repetition of line 7, except the last word.

7- + LA

8- +k

9- pnd

10- L

11- This line is mutilated except three first words.

12- The ending words of lines 2-17 are mutilated. For all the reconstructions in these parts,see Macuch 1993, PP. 313.

13- +PWN

14- The word is not clear in the text.

15- MNW

16- wtltn′

17- +MN

18- ktkbhwt>y

19- YLYDWNyt YKO...

20- MEm

21- from "purnāy" all words are superline.

22- whr

23- +YLYDWNd

24- ...... B′

25- One folio is missing here. See Bulsara 1937, P. 315, n.12.

26- The beginning of this article is missing.

27- for this reconstruction see Bulsara 1937, P.317.

28- >p>stn′

25

(4) en [1] dar i hambāyān ud ham-xwāstagān čiš wizārdan.

1- hambāy kē abām[2] ud waxš i pidarān (5) wizārišn ham-ēwēn ǰud az xwāstārīh bi wizārd guhrīgān az hambāyān abāz xwāst (6) pādixšāy.

2- ka mard abām i pidarān kē[3] waxš nēst bahr i xwēš pad padīriftan[4] frāz (7) dārēd ud ān kē-š awiš dahišn gōwēd kū "tā abārīgān wizārēnd nē padīrēm" ka abārīg-iz (8) bi wizārēd guhrīgān az hambāyān abāz xwāst ni pādixšāy. ka gōwēd kū abārīg-iz bi (9) wizārēnd padīrēm ud abārīg-iz bi wizārēd az hambāyān abāz xwāst pādixšāy, čē ka-š (10) guft kū bi wizār ēg-iš xwāstārīh kard bawēd.

Notes: chapter 25

1- The abjad ordinal number of this chapter,38,is placed in line 3.

2- NKSYA

3- MN

4- MKBLWNt

26

(11) dar[1] i nēm bahr ud arz i andar xwāstag kē nibišt abar kunēnd.

1- (12) ka gōwēd "kū-m ēn xwāstag nēm ō tō dād" arz ōwōn bawēd čiyōn andar ān-ē ka (13) xwāhēd.

2- ka gōwēd "kū-m ēn xwāstag nēm ō tō dād" tā dahēd[2] pādixšāy ka (14) nē paydāgēnēd ud ka paydāgēnēd bar pādixšāy burd ud tā-iz bar hamē barēd wizand i pad awināhīh[3] (15) [4] rād ō bun rasēd ō har II nē mad bawēd.

3- čiyōn ka gōwēd "kū-m III bahr ē bahr (16) ō tō dād" čē ka "bahr" gōwēd ēg-iš ēn pahikārišn andar ast kū-š abaxt[5] dād (17) bawēd pēšēmāl[6] <ka> mad [4] <ud> kard ēstēd kū pid xwāstag.

54 pad III bahr ē bahr ō man dād (1) u-š xw-<āstārīh padiš kard ēstēd dādwarān ōwōn čiyōn ka abaxt dād ēst->ād[7] (2) hē wizīr kardan bi abāyēd[8],ud bē dādwar[9] wizīr nē kardan[10].

4- pad guft i wāyayār (3) nibišt kū ka gōwēd kū "ēn xwāstag III bahr ē bahr mihrēn xwēš ēd bawēd" u-š (4) abaxt[5] abāg nē gōwēd ēdōn bawēd čiyōn ka-š nēm-ē dahē ud kāmag pad rād. ud anē (5) gyāg-ē nibišt kū ka-š pad bahr dahēd abaxt[5] dād bawēd.

5- ka farrux abāg (6) mihrēn paymān kard[11] kū "uzīd[12] rōz wahmān ka ān

xwāstag nē wizārd[13] ēstēd xwāstag (7) i tō gōwē čand ān xwāstag wahāg arzēd ud ān xwāstag rāy tō xwēš" mihrēn pad xwāstag ka[14] (8) bar [4] XIII arzēd ud pad buwandag nē pazzāft padiš mad ēstēd gōwišn gōwēd ān xwāstag andar ān-ē (9) ka paymān kard bar padiš nē būd ud ān drahm frih[15] nē arzist <...guft> kū nūn guhrēn ōwōn bawēd (10) čiyōn andar ān-ē būd. syāwaxš guft kū bar bi nē šawēd čē ka ōwōn xwāstag pad (11) arz i XIII frāy hamē gīrēd.

6- ka farrux abāg mihrēn paymān kard kū "xwāstag i man xwēš (12) ud tō gōwē <čand> arz[16] CC wahāg arzēd tō xwēš" mihrēn pad čand anšahrīg i andar ān-ē aburnāyag pad āginēn (13) CC arzist, ud nūn ǰud ǰud CC arzēd sahišn gōwēd az ān čiyōn nē arz i šahr (14) bē tan i xwēš wih bi kardan rāy arz abzūd nē pad arz i andar ān-ē bē pad arz i nūn (15) abispārišn ud gōwišn kār nēst.

7- ka gōwēd "kū-m xwāstag nēm ō tō dād" pad ān arz i (16) andar ān-ē ka xwāhēnd dahišn[17] čē pādixšāy ka-š ān nēm abaxt[5] dahēd ud ka-š abaxt (17) dahēd arz ōwōn bawēd čiyōn andar ān-ē ka xwāhēnd.

55 8- ka gōwēd "kū-m xwāstag pad arz (1) CCL ō <tō> dād" pad ān[18] arz dahišn i <andar> ān-ē ka gōwēd.

9- pad guft i dastwarān nibišt (2) kū ka gōwēd" kū ēn xwāstag ēd bahr[4] tō xwēš ēd bawēd", kardag ōwōn abāg kū-š tan (3) xwēš az mayān bi āwurd bawēd xwāstag ham-ēwēn awiš[19] bi rasēd.

10- ka gōwēd (4) kū" xwāstag i man xwēš ud xwāstag <i> ō xwēšīh i man rasēd čand arz[16] CC wahāg arzēd (5) tō xwēš" ud ān xwāstag kē kāmag abar dōšīd ast i andar ān-ē ka-š gōwišn guft xwēš (6) būd ud ast i pas ān mad ān i andar ān-ē xwēš pad arz i andar ān-ē ka gōwišn guft <ud> ān i (7) pas az ān mad pad arz i andar ān-ē ka mad paydāg kunišn

11- ka zamīg ē kardag rāy gōwēd (8) kū "pad[20] III ēk [4] tō xwēš" pad kardag ōwōn kard kū arz [4] marīha dād bawēd.

Notes: chapter 26

1- The abjad ordinal number of this chapter,39,is placed in line 10.

2- YHWWWNd

3- II wn>syh

4- +y

5- II bht'

6- pyšym >lyhy

7- This line is mutilated except the firs and last word. For restorations see, Bulsara 1937,P.321; Macuch 1993, P.371.

8- >psp>lyt

9- š>nbl

10- krt'

11- krtn'

12- YNPKWN

13- c>lt'

14- MNW

15- plh

16- >lcyt'

17- YHWWNšn

18- yk

19- >w

20- BRA

27

(10) dar[1] i ham-pāyandānīh[2] ud pāyandānīh[3] ud hambāyīh

1- ka gōwēd kū "mard II pad āginēn CC ō man dahišn[4]" (11) "āginēn" kār ēdōn framūd ēstēd kū rāst.[5]

2- ka gōwēd "kū mard II, CC az man abām stad" (12) gyāg-ē nibišt kū muwbidān muwbid guft kū ham-ēwēn az mard-ē bi xwāstan pādixšāy čē (13) dārišn āginēn barēnd [6] ham-xwāstag hēnd.

3- ka gōwēd kū "mard II az man abām stad" (14) pad ēn šōn frāz guft čiyōn ka-šān āginēn stad hēnd,[7] u-š pad handāzag ēn gōwēd (15) kū ka gōwēd kū "ēn xwāstag mard II xwēš" ud nē gōwēd" kū-šān pad aginēn xwēš "būd (16) kē guft kā[8] [9] nē paydag kū čand ōy ud čand ōy "pad[10] ǰār-ē" kār ēdōn framūd ēstēd (17) kū rāst xwēš.

56 4- ka gōwēd kū "mard III az man abām stad <ud> paymān kard kū (1) <ham-pāyandānān hēm" az har kē kāmēd pādixšāy xwāst. gōwēnd kū dād farrux i.... guft >[11] (2) kū ka [12] har III ādān hēnd ēg-iz az har kē kāmēd pādixšāy xwāst ud ōy kē bi wizārd (3) bahr i ōy i did pādixšāy az ōy i dīd xwāst ud ka ham-pāyandān[13] nē bi gōwēnd[14] kū az har kē(4) kāmēd pādixšāy <xwāst ud> ka [12] hamāg ēk bi wizārēd ēg-iz az ōy did nē pādixšāy[15] (5) xwāst.

5- ka gowēd "kū-m pad ēn xwāstag wahmān mard pāyandān[16] kard" rāh (6) ō pāyndān[16] pad ān zamān bawēd ka mērag anādān ayāb nē mad ēstēd ud ka pāyandānīh[3] (7) ǰud az ham-dādistānīh i ōy kē wizārišn kunēd ka xwāstag wizārēd ēdōn bawēd čiyōn kē (8) abē-dastwar wizārēd u-š abāz nē rasēd.

6- gyāg-ē nibišt kū ka gōwēd "kū-mān (9) xwāstag abām stad <ud> ham-pāyandān[13] hēm[17] ayāb gōwēd kū pad ān xwāstag ēk ōy i did (10) ham-pāyandān[13] hēm[17] ādānīh ud nē ādānīh i ōy i did pad tōzišn wizārdan[18] ud mad ēstēd (11) nē mad ēstēd i ōy i did nē āmār čē az har kē kāmēd xwāst pādixšāy ud ōy kē aziš (12) xwāhēd az ōy i did bahr abāz rasēd.

7- ka gōwēd kū "ēn xwāstag duxtag čiyōn (13) purnāy bawēd ud farrux pad āginēn xwēš ēd bawēd ēdōn" dānēm kū ēd rāy ka pad aginēn (14) xwēs[19] nipišt ēstēd ō-iz farrux pad ān zamān rasēd ka duxtag purnāy bawēd (15) čē pad ān zamān xwēš šāyēd būd.

8- ka mard-ē abāg mard-ē paymān kunēd kū "man (16) pāyandānīh[3] i wahmān rāy xwāstag and ō tō dahēm" ka ān paymān andar hamē kunēnd (17)[20] hunsand, ēg-iš rāh ō pāyandān[16] u-š, abāz ō bun nē bawēd.

57 9- pusānwin i āzādmardān (1) ōwōn guf<-t kū ēd ka>[21] gōwēnd[14] kū "ham-pā"<-yandān hēm" tā ka gōwēnd kū>[15] "pad ēn xwāstag (2) wahmān mard pāyandan[16] hēm" ka mādagwar ādān rāh ō pāyandān[16] nēst.

10- wahrēz guft (3) kū-m āšnūd kū ādurbarzgar guft kū ka-m[22] bē ō xwāristān (4) kāmist šudan zan <ud>mard[23] III pad rāh nišast hēnd; ud ēk guft kū (5) awistād ēn dādistān ēd bi wizār: ka mard II xwāstag abām stānēnd ud gōwēnd kū (6) ham-pāyandān[13] čiyōn; ud man guft kū mādagwar ādān rāh ō pāyandan[16] nē bawēd. u-š (7) pas guft kū ka ēk abām stānēd ud ān i dudīgar gōwēd kū-š pad ēn xwāstag (8)

pāyandān[16] hēm čiyōn bawēd; ud man guft kū ēn-iz ham-gōnag bawēd. u-š pas guft[24] (9) kū <nūn mā->[25]dagwar anādān bawēd ud az pāyandān[16] tōzišn xwāhēd ud pas mādagwar ō tuwānīgīh (10) rasēd. ud man bi ēstād hēm u-m passux guftan nē dānist. ud pas ēk (11) guft kū awistād ma handēš u-š wistāxī<-hā> passux kun kū nē dānēm. (12) az ān i muγān handarzibid wizīr kard ud ō pēš nibišt paydāg.

11- ka gōwēd "kū-m (13) farrux pad tan az tō padīrift" ud ēn nē gōwēd "kū-š abāz abispārēm" tuwān guftan kū-t (14) dārišn ō man nē abispārd.

12- ka ōhrmazd rōz farrux ud wahman rōz .... az (15) pusag andar ādurfarrōbay kard "kū-m mihrēn pad tan az tō padīrift pāyandānīh[3] har II (16) xūb.

13- ka ōhrmad rōz farrux ud wahman rōz ka mihrēn kard "kū-m tā ēd[26] sāl farrux (17) pad tan az ādurfarrōbay padīrift tā ēd sāl" ud ka gōwēd
58
"kū-m farrux pad tan az (1) ādurfarrōbay padīrift[27]" az ān čiyōn <xwāh->-išn i tan sāl dranāy az ān i ka <xwahēd>[28] frāz tā (2) ēd sāl buwandag [20] bawēd ka tan nē mih[29] ēstēd pādixšāy ka abāz nē abispārēd (3) ud ka tan mih[29] ēstēd abāz abispārdan, <ud> ādurforrōbay nē pādixšāy bē ka abāz padīrēd.

14- (4) ka farrux abāg ādurfarrōbay paymān kunēd kū "agar ka tō mihrēn xwāhē, mihrēn (5) ō tō abispārēm ēnyā CC bi dahēm" ud pas ādurfarrōbay mihrēn az farrux xwāhēd ud farrux (6) mihrēn nē abispārēd, agar farrux pad abispārdan i mihrēn a-tuwānīg ud pad ān a-tuwānīgīh (7) a-wināh, ka-iz pas ō tuwānīgīh rasēd tan nē abispārišn ud CC - iz nē <dahišn>. agar-aš guft (8) "kū-m padīrift ka-iz pad ān ēwēnag a-tuwānīg bi bawēd ēg-iz čiyōn ō tuwānīg rasēd (9) tan abāz abispārišn.

15- ka farrux mihrēn pad tan az ādurfarrōbay abāz padīrēd (10) ādurfarrōbay agar ka xwāhēd farrux mihrēn abispārēd ēnyā pādixšāy

ka pad guhrīgānīh (11) mihrēn farrux griftār kunēd.

<ud> ka farrux ǰud az xwāhišn i mihrēn, mihrēn pad tan (12) az ādurfarrōbay abāz padīrēd farrux mihrēn bi hišt pādixšāy ud tā dārēd pad dāštan, (13) ud tā[30] xwāhēnd pad grift dāštan pādixšāy ōwōn čiyōn ādurfarrōbay-iz būd ud ka bi (14) hilēd[31] tā xwāhēnd ǰud az hunsandīh i mihrēn abāz abispārdan nē pādixšāy.

16- ka (15) farrux ādurfarrōbay pad tan az mard-ē abāz padīrēd widard-iz farrux xwāstag-dārān[32] i (16) farrux ādurfarrōbay abāz abispārišn.

17- ǰud az zan ud anšahrīg ud aburnāyag [20] abārīg-iz (17) ān i az ān šōn

59 čiyōn bē ka paydāg ādān hēnd ēnyā pad anādān dārišn. (1) bē ka paydāg[28] kū anādān hēnd ēnyā pad ādān[28] dārišn.

18- māhwandād guft (2) kū ka farrux man ud mihrēn tō az ādurfarrōbay abām stānēm ud paymān [20] kunēm[33] kū ēk ōy i (3) did pāyandān[16] hēm ā-š kār ēn kū: ādurfarrōbay ka farrux xwad[34] anādān ā-š pad man rāh (4) ō mihrēn ud ka[35] mihrēn anādān ā-š pad tō rāh ō farrux. ka gōwēnd[14] kū ham-pāyandān[13] (5) hēm, ā-š ēn guft bawēd kū ham-tōzišn hēm, u-š ādānīh ud anādānīh nē (6) āmār.

u-š ēn-iz guft kū ka ōwōn gōwēnd[14] kū" ēk ōy i did pāyandān[16] hēm" (7) ud farrux anādān bi bawēd ud ādurfarrōbay pad tōzišn abāg mihrēn rāyēnišn kunēd (8) ud pas farrux ō tuwānīgīh[36] rasēd, ādurfarrōbay pādixšāy ka rāyēnišn bi hilēd (9) ud abāz ō rāyēnišn i farrux ēstēd; abar ēn wāzag čiyōn-im pad nibištag dīd (10) wih-panāh-iz i muɣān handarzbid bawēd wizīr ham-gōnag kard.

Notes : chapter 27

1- The abjad ordinal number indicates 40, and is placed lin line 9.

2- hmp>yyn>yh

3- p>yyn>nyh

4- YHBšn′

5- The text has a full stop after this word, which is apparently a correct form

6- + whwmn

7- HWE HWE' >y

8- AYK

9- + AYK

10- BRA

11- This line is corrupted completly. For restoration see Bulsara 1937, P.331; Macuch 1993, P. 386.

12- + KN

13- hmp>yyn>n

14- YMRRWNyt

15- After this word in line 4 and in the beginning of line 5, six words are eliminated by copysit.

16- p>yyn>n

17- HWEyym

18- wc>lytn′

19- +YHWWNyt

20- + W

21- For restoration see Bulsara 1937, P.333; Macuch 1993, P. 388.

22- AMT MN

23- GBR

24- /p/ in [guft] is super line.

25- The word is not clear.

26- YNA

27- +y

28- The word is corrupted

29- mt′

30- AMT

31- ŠBKWN nd nd

32- hw>stk d>lšn′

33- YHWWyt

34- super line

35- AM

36- twb>nyk>n

28

(11) dar[1] i xwāstag-dārišn

1- (12) pus ka-š xwāstag i pidar drahm-ē pad abarmānd grift <ud> dāšt[2] hamāg tōzišn i (13) pidar bawēd ud pēšemāl tōzišn az har kē kāmēd xwāst pādixšāy ud ōy kē aziš (14) xwāst bē bahr i xwēš abārīgān az hambāyān abāz rasēd bē ān i[3] pad nīrmad i (15) kadag-xwadāy ēstēd ayāb ān kē ka-š tōzišn aziš xwāhēnd az hambāyān abāz (16) rasēd ēnyā az ēk nē pādixšāy xwāst.

2- ud ka pus ēwāz ēk ānōh u-š (17) pid xwāstag dahēd, gyāg-ē nibišt kū har čiyōn-iš dahēd pad[4] xwāstag-dārīh (1) <dād bawēd>.

60

3- <ud ka pus čand ast u-šān pad ē ǰār pad ahlaw-dād xwāstag dahēd>[5] (2) tōzišn bahr marīhā bawēd ud mard-mard ān i xwēš tōzišn.

4- ud xwāstag tōzišn[6] bawēnd ud ka (3) pēš ud pas dād paydāg az ān i pas dād.

5- ud ka xwāstag ō čand mard i šahr pad (4) ē ǰar pad xwēšīh dahēd hamgōnag čiyōn ān-iz i pus. ud ka pad ǰud bahr dahēd ham gōnag (5) čiyōn ān-iz i pus.

6- ud ka ō čand pus pad xwāstag-dārīh[7] dahēd ē ka pēš ud pas dahēd (6) ud ēd ka pad ē bahr dahēd hamē hamāg tōzišn hēnd. ud ka ō mard i

šahr pad xwāstag (7)- dārih dahēd hamē xwāstag-tōzišn hēnd.

7- ēd ka pus ēd ka mard i šahr pad (8) III gōwišnīh gōwēd kū "xwāstag-dār hēm" hamē xwāstag-dār bawēd. ud ka anādān, (9) ud gōwēd kū" xwāstag-dār hēm" čiš-iz nē bawēd.

8- pad abām rāh ō xwāstag bawēd (10) pad abdun bi šawēd.

9- ka pus xwāstag pad xwāstag-dārīh grift ud ka bi (11) grift az ān i xwēš hammis pad tōzišn nē buwandag bawēd[8], agar andar ān i tōzišn xwāhēnd (12) ka xwāstag pad xwāstag-dārīh bi grift pad ān i nē buwandag rāh ō xwāstag bawēd i (13) az pid abdum bi šud. agar andar ān i tōzišn xwāhēnd ka-š xwad az xwāstag pad (14) xwāstag-dārīh grift and xwāstag i andar ān i ka tōzišn xwāhēnd ōwōn šud ēstēd (15) kū ān i parrēxt pad tōzišn nē buwandag handōxt pad ān i pad ān ēwēnag nē buwandag rāh ō (16) xwāstag bawēd i az pus abdum bi šud.

10- ag-dēn<-ān> nē hamāg tōzišn bē xwāstag<-dār> (17) bawēnd. ag-dēnān bē čiyōn-išān stūr nē gumārišn ud ān čiš i pad rāh i zahagih

61 ud paywand (1) abāy<-ēd ... dārēnd ēnyā-šān abārīg dādistān ōwōn čiyōn ān i wih-dēnān.

11- pus zīndag pid>[9] (2) xwāstag-dārīh i pid ōh bawēd u-š abām tōzišnīh pad and mādag bawēd čand xwāstag (3) dārēd.

12- kadag-xwadāy ka frāz <šawēd> u-š xwāstag ō zan ud frazand ēdōn dahēd kū[10](4)-šān pad abarmānd rasē ēg-išān ēdōn bawē ayāb-išān pad bahr dahēd xwāstag-dār (5) bawēnd.

13- ka andar zīndagīh xwāstag pad bahr ayāb ham-gōnag čiyōn pad abarmānd bawēd dahēd (6) pad ān xwāstag xwāstag-dār hēnd, u-šān abām i pēš az ān i ka-š xwāstag bi dād (7) stad wizārišn, u-šān ham and wizārišn čand xwāstag dārēd.

14- abāg ān i nibišt kū (8) pus zīndagān pid xwāstag-dārīh i pid ōh bawēd u-š abām tōzišnīh pad and xwāstag bawēd (9) čand xwāstag dārēd,

nigirīdan.

15- <az> pēšagsēr gōwēnd kū mard i šahr ka-š xwāstag (10) dahēnd bē ka gōwēd kū xwāstag-dārīh kunēm ēnyā nē xwāstag-dār pus bē ka <gōwēd>[11] (11) kū nē kunēm ēnyā xwāstag-dār, mard i šahr kē-š[12] xwāstag pad xwāstag-dārīh awiš (12) dahēnd abām i pēš az dād ōh abāyēd wizārdan.

16- duxt ka-š pid xwāstag dahēd (13) bē ka-š pad arz ud xwēšīh dahēd ēnyā har-ēwēnag čiyōn-iš dahēd bahr dād bawēd (14) u-š rāh ō ān i did nē bawēd.

17- pus bē ka-š pad ahlawdād xwēšīh dahēd (15) ēnyā-š pad xwāstag-dārīh dād bawēd bē ka gōwēd kū-m bahr nē pad bahr hangārišn (16) az bahr hangārišn ō tō dād ēnyā-š nē bahr rāy dād bawēd.

18- wahrām guft kū-m (17) ēdōn āšnūd kū-šān pad kardag ōwōn kard kū

62 duxt-iz ēdōn čiyōn pus i bē ka gōwēd (1) kū-m bahr rāy pad bahr hangārišn az <bahr>[15] hangārišn[16] ō[16] tō[16] dād ēnyā-š[16] ...... az ān (2) ōh bawēd.

19- ud wāyayār gy<-ā>g-<ē ōw->ōn nibišt kū pus ud duxt ka-šān pid xwāstag pad stūrīh (3) awiš dād[17] padīrēnd ēg-išān[18] abarmānd ōh bawēd ud ka mard xwāstag pad xwāstag-dārīh (4) ō mard i šahr dahēd ud padīrēd hamāg tōzišn.

20- ka gōwēd "kū-m tā X sāl ayāb gōwēd (5) "kū-m pas az X sāl bahr i pusīh rāy ēn xwāstag ō tō dād" bahr i pusīh frašgirdīg (6) dād bawēd.

21- ka gōwēd "kū-m ēn xwāstag ō pus dād", pad xwāstag-darīh (7) dād bawēd. ka gōwēd "kū-m pad xwēšīh dād" nē pad xwāstag-dārīh dād bawēd.

22- (8) dūdag kadag-bānūg ka-š pad bahr ud xwēšīh ud ē ka-š pad bahr ud stūrīh dahēd[19] abarmānd (9) ham-dādistān būd hēnd kū bē pad rāh i II kasīh ēnyā-š nē bawēd. gyāg-ē nibišt (10) kū zan kē šōy xwāstag

pad bahr awiš dahēd bahr windād bawēd.

23- abar dād(11)-istān-nāmag ōwōn nibišt kū ka xwāstag pad stūrīh ō duxt i xwēš dahēd ān (12) duxt abarmānd i az pidar bē pad rāh i II kasīh nē bawēd.

24- duxt ka pad dūdag i (13) pidarān u-š xwāstag i pidarān pad xwāstag-dārīh grift ud dāšt; būd kē guft (14) kū tā šōy kunēd ēdōn čiyōn pus. ud ka-š šōy kard ā-š wāsāsyānā pad kār(15)-windišn nē bawēd bē-š pad rāh i āgrawīh tōzišn and čand xwāstag dārēd ōh kunišn.

25- (16) pus, duxt ud kadag-bānūg ānōh az kadag-bānūg nē bē az ayāb duxt ān kē kāmēd xwāst[20] (17) pādixšāy ud ka az pus ayāb az duxt bi

63 xwāhēd ōy kē aziš xwāhēd az hambāyan bahr (1) <abāz stānēd>.[21]

26- <kadag-bānūg ud duxt ān xwāstag i pēš az ān ka-šān šō->y[21] kard [7] pid (2) <ud šōy> abām stad az pid <ud> šōy <ud> šāhān šāh ō xwēšīh mad pad tōzišn i pid ud šōy bē nē (3) wizārišn.[22]

27- gyāg-ē nibišt kū ka az dūdag tōzišn xwāhēnd ud ēwāz[7] duxt-ē pad dūdag hamāg (4) tōzišn ka-š šōy kard [7]ka-iz-iš nē kard.

28- gyāg-ē nibišt kū ka-iz pus ud duxt ud kadag-bānūg hamahl[23] bawēd xūb, ud ka-iz ǰud ǰud bawēd xūb ud duxt bahr marīhā tōzišn ud wizārišn.

Notes: chapter 28

1- The abjad symbol is placed in line 10 and indicates XLI

2- d$^{>}$štn′

3- super line′

4- PWN is repeated.

5- The first line of page 60 is eliminated completely. For restoration see Bulsara 1937, PP. 346-347; Macuch 1993, P.408.

6- +y

7- + W

8- YHWWNt

9- The first line of page 61 is eliminated completely. For restoration see Bulsara 1937 P.349; Macuch 1993,P.409.

8- Cf. Bulsara 1937, P.351

10- y AMT

11- Cf. Bulsara 1937,P.351.

12- MNš

13- AHL

14- LA

15- Cf. Bulsara 1937, P, 353.

16- The word is not clear.

17- YHBWNd; Cf. Macuch 1993, P.411

18- ADYš'n

19- YHWWNyt

20- WOYHBWNst, cf. Bulsara 1937, P.357.

21- The first line of page 62 is eliminated except its two last words. Cf. Bulsara 1937, P.357; Macuch 1993, P.412 ; Perikhanian 1980,PP.158-159.

29

(6) dar i xwēš-būd guft

1- (7) gyāg-ē nibišt kū ka kard kū "ōy kē mihrēn xwēš būd gōwēd xwēš (8) ud mihrēn[2] <man> xwēš būd gōwēd", gōwišn kār nēst ud nōg gōwišn guftan xūb.

2- ka[3] (9) xwāstag i nēm ādurfarrōbay ud abārīg mihrēn xwēš ud ādurfarrōbāy nēm i rāy[4] kard kū ōy kē mihrēn (10) xwēš-būd gōwēd xwēš, gōwišn ka nē ōwōn nibēsēd "kū-m ān <i> ādurfarrōbay ōy kē man (11) xwēš-būd rāy gōwēm xwēš-būd rāy guft, bē <ōwōn[5]> nibēsēd[6] "kū-m nēm (12) mērag[7] xwēš-būd rāy guft" ān nēm i-š xwad xwēš dād bawēd.

3- ka (13) gōwēd kū "ēn xwāstag farrux ud ē kē farrux xwēš-būd rāy gōwēd xwēš ē bawēd" (14) xwāstag i farrux gōwišn abar gōwēd, nēm pad farrux ēstēd čiyōn gōwišn agar mard-ē rāy (15) gōwēd nēm, ud agar II mard rāy gōwēd pad III bahr, ē bahr xwēš.

4- <ka> gōwišn ōwōn gōwēd kū, (16) xwāstag i mērag ōy kē man xwēš-būd rāy gōwēm" xwēš būd rāy guft mērag (17) xwēš ē bawēd <mērag xwēš>.

64 5- abāg ān i gyāg-ē nibišt kū ka gōwēd kū "kas kē tō xwēš-(1) būd <rāy> gōwē xwēš ē bawēd .... būd (2) rāy[5] gōwēd ēg-iz xūb

nigiridan.

6- ka kadag-xwadāy andar zan i pādixšāyīhā wizīr (3) āwišt kū "ēn xwāstag ōy kē tō xwēš-būd rāy gōwē xwēš ēd bawēd" (4) ud pas az ān handarz kunēd ud pad handarz xwāstag ō kas dahēd ud ziyānag abar handarz bi (5) ēstēd ayāb az xwāstag abē-saxwan būd ēstēd, pas-iz ka ziyānag ān xwāstag (6) kas xwēš-būd rāy gōwēd pad ān gōwišn ān xwāstag bi rasēd <ud> abē- (7) saxwanīh rāy ǰuttar bi nē bawēd tā[8] ka-š ōy kē xwāstag xwēš-būd guft (8) ēstēd ān xwāstag abāz awiš dād[9] ēd rāy če-š pad handarz abar ēstād (9) ēstēd abar pahikārdan nē tuwān.

7- rād-ōhrmazd guft kū ka mihrēn gōwēd kū (10) ēn xwāstag ōy kē farrux xwēš-būd rāy gōwēd xwēš ē bawēd ud pas az <ān> farrux (11) xwāstag-ē bē ō dād-farrux frōxšēd ud paymān kunēd kū hamē ka drust nē (12) dārēm, anšahrīg kē mihrēn ān gōwišn abar guft tō xwēš ē bawēd. ud ka-iz gōwēd (13) kū hamē ka ān xwāstag drust nē dārēm ēg-iš ān anšahrīg tō xwēš-būd rāy (14) guft, ka xwāstag drust nē dārēd ān anšahrīg pad ān gōwišn bi šawēd. wahrām (15) guft kū wēš uskārdan abāyēd.

8- u-š ēn-iz guft kū ka gōwēd kū "ēn tā tō (16) kas xwēs-būd rāy gōwē tō xwēš ēd bawēd" ka kas xwēš-būd bi (17) gōwēd abāz ō bi šawēd. ud ka nē gōwēd ēg-iš tā zīndagīh padiš ēstēd ud pas <abāz ō bun šawēd[11]>.

Notes: chapter 29

1- The abjad symbol in the line 6 indicates 42

2- + y

3- mtrywn

4- LA

5- The word is corrupted.

6- STYBWNyt

7- mwlk'

8- WRA

9- YHBWNyt

10- AYKm

11- Cf. Macuch 1993, P.434.

30

< dar i ǰumā-bahr>

65 1- (1)..... āwurd ēdōn guft kū pad III bahr, II bahr dād.[1]

2- ka gōwēd kū "xwāstag i man xwēš (2) III bahr ǰumā mihrēn tō xwēš" pad IV bahr, III bahr dād abar kard.

3- wihdād ōwōn nibišt (3) kū ka gōwēd "kū-m xwāstag ē-bahr ō tō dād", bē čiyōn dibīr[2] guft kū-š (4) nēm-ē bi rasēd ēnyā-šān[3] pad xwāristān wizīr padiš nē ud bahr rāy čiš-iz (5) paydāg nē kard. ka-iz gōwēd "kū-m ē-bahr ō tō ud ē bahr ō tō dād" ēg-iz ham-gōnag (6) bawēd.

4- gyāg-ē nibišt kū <ka> gōwēd kū" ēn xwāstag ǰōmā <i> farrux ud mihrēn tō xwēš (7) ēg-iš hamāg dād bawēd.

5- ka gōwēd kū "tō ǰumā farrux <ud> mihrēn az xwāstag (8) xwēš" ēg-iš pad III bahr ē-bahr dād bawēd bē ka mih[4] ēnyā-šān[3] hamāg kār bahrag (9) ōšmurd[5] framūd.

6- wahrām guft kū:" čiyōn-am ašnūd pad dēwān i ōstāndārān[6] (10) ka nibišt kū ēn xwāstag ǰumā ān xwāstag abāz ō šahīgān kard, har II (11) pad abāz kard ō mar kard.

7- ka gōwēd kū "zan ud frazand i man hēnd ud zan (12) ud frazand i bawēnd" bahrag VIII ōh kunišn.

8- wahram guft kū[7] ka gōwēd kū: (13) "frazand ziyānag pad zanīh i man

aziš zāyēnd ud bawēnd ēd rāy ka bawēnd če ǰud az zād (14) ōh bawēd" bahrag IV ōh kunišn; māhwandād i wuzurgbūdān guft kū bahrag II kunišn.

9- (15) pus har ēk ē-bahr, ēwāz i ēkīh pus <har> ēk ē-bahr ēwāz i dōyīh.

10- ka gōwēd (16) kū "ēn xwāstag frazandān i tō xwēš ud frazand ēk; gyāg-ē nibišt kū hamāg bi rasēd (17) če ēk-iz wih wihān paydāg ud wahrām guft kū pad kardag nē kunēnd.

Notes: chapter 30

1- This is the beginning line of the lost folio. Evidently the sense is not clear here, because the essential portion of the paragraph is lost.

2- spywr

3- ADYNš>n

4- mt′

5- MNYTWtn′

6- >wst>nd>lšn

7- +AYK

8- YLYDWNd

9- BRE

31

66

(2)dar i sahišn ud kāmag dōšīd

1- (3) ka gōwēd kū "ān i tō[2] sahē[3] ayāb[4] ān i tō kāmē[5] ayāb ān i tō passandē ayāb ān i (4) tō abāyēd", har IV ēw ēwēnag; ud ka ēg[6] kāmag nē dōšēd ud mīrēd, xwāstag-dārān, (5) kāmag dōšišn[2].

2- ka gōwēd kū "ān i tō gōwē, tō xwēš" bē ka ōy gōwēd ēnyā (6) nē šayēd.

3- ka gōwēd kū "xwāstag i[8] tō pad xwēšīh i man[6] <čand> arz CC wahāg arzēd[9] (7) <tō> gōwē tō xwēš", pad ēd ǰār ud pad xwāstag and čand arz CC wahāg arzistan rāy (8) gōwēd padixšāy dōšīd.

4- ka gōwēd kū "xwāstag man xwēš ud arz CC wahāg arzēd (9) tō xwēš ēd bawēd" pad ēd ǰar ud pad xwāstag čand arz CC wahāg arzēd pādixšāy (10) dōšīd.

5- ka gōwēd kū "xwāstag i man xwēš ān i mihrēn sahēd čand arz CC (11) wahāg arzēd mihrēn xwēš ē bawēd" ka mihrēn ān sahišn pad LXX bi gōwēd (12) ud ān i did rāy xwad sahišn nē gōwēd bē ō farrux dahēd, farrux sahišn (13) bi gōwēd xūb.

6- ān ō xwāstag-dārān rasēd i pad nīrmad ēnyā ān i nē pad (14) nīrmad ō xwāstag-dārān nē rasēd.

7- ka gōwēd kū "xwāstag i man xwēš agar (15) mihrēn sahēd, mihrēn

xwēš ē bawēd", ā-šān ēdōn guft kū mihrēn sahišn (16) nē guft ud pad baxt šud, sahišn pad guft ud xwāstag pad xwēšīh <i> xwāstag-dārān <i> mihrēn (17) dāštan.

67 8- sahišn i ō xwāstag-dārān rasēd ān bawēd ka gōwēd kū "agar tō(1) sahēd, ēn xwāstag tō xwēš" ayāb ān i ka gōwēd kū "xwāstag i man xwēš, ān i tō sahēd (2) tō xwēš" kas kē ān[10] sahišn awiš dād ān sahišn bē pādixšāy dād.

9- (3) ka ādurfarrōbay xwāstag CC az farrux ud mihrēn abām stānēd ud paymān ēdōn kunēd (4) kū "ka ān xwāstag nē wizārd ēstēd ašmā xwāstag i man xwēš ān i ašmā sahēd (5) and [11]čand CC wahāg arzēd pad xwēšīh ayāb pad [12]grawgānīh ōwōn čiyōn ašmā sahēd abāz (6) kard pādixšāy hēd" ud pas az ān mihrēn pad baxt šawēd u-š aburnāyag pad dūdag ōy-šān (7) aburnāyagān <i> ān dūdag sālār farrux, <ud> farrux pahikārēd kū" man sahišn ud sālārīh-iz i abar dūdag <i> (8) aburnāyag rāy bi gōwēm" az syāwaxš ud rād-ōhrmazd bi ēdōn guft kū ān sahišn, (9) <tā> aburnāyag burnāy bawēnd, guft nē šāyēd, uskārdan abāyēd kū ka aburnāyag ēk ō (10) purnāyīh mad pādixšāy guft ayāb tā hamē ō purnāyīh rasēnd.

10- ēn dādistān abāg (11) [10]ān i nibišt kū sahišn ān ō xwāstag-dārān rasēd i pad nīrmad ud ka pus (12) ud duxt purnāy ud dūdag kadag-bānūg ān gyāg u-šān āginēn kāmag-dōšišn čē ka ǰud-kāmag (13) bawēnd xwāstag bi nē rasēd nigirīdan.

11- ka abāg mard-ē paymān kunēd "andar (14) wahmān čiš pad ēn mādag ō tō dahēm" ud ka ān mard ān čiš xwāhēd gōwēd "kū-m (15) xwāstag az sardag dād nē tuwān bē-t anē xwāstag pad ān mādag awiš abispārēm" (16) <ud pas> andar abārīg kāmag pad ...... (?) ham-sardag dahēd az rād bi[13] guft ēstēd (17) kū ka, ān i abārīg ast az ān pādixšāy ka nē abispārēd

68 <ud ka> abārīg az ān ...... (?) (1) sahēd pad ān mādag bi abispārišn.

12- ka abām stānēd ud paymān kunēd (2) kū "xwāstag i tō pad xwēšīh <i> man sahēd čand ān xwāstag wahāg arzēd ān xwāstag[14] (3) rāy[15] abāz pādixšāy hē grift", ud pad II ǰar sahišn guft ud xwāstag grift (4) pādixšāy[16].

13- ud ka gōwēd kū "xwāstag man xwēš čand ān xwāstag wahāg arzēd (5) abāz pādixšāy hē grift", pad-iz II ǰār pādixšāy. ud ka nēm-ē xwāstag gīrēd (6) nēm-ē drahm X xwāhēd nē pādixšāy.

14- ud anē gyāg-ē nibišt kū ka gōwēd kū "xwāstag i (7) tō pad xwēšīh i man sahēd čand LXX wahāg arzēd tō xwēš", ka[17] xwāstag-ē X rāy (8) nazdist[18] sahišn ud pas ān i abārīg[19] pad čand ǰār sahišn gōwēd ēg-iz pādixšāy.

15- (9) gyāg-ē nibišt kū ka gōwēd kū "xwāstag i tō pad[20] xwēšīh <i> man sahēd čand (10) arz[21] LXX wahāg arzēd tō xwēš "ka pad xwāstag-ē arz X wahāg arzēd ud frih (11) nē arzēd sahišn gōwēd xūb, čē ka LXX pad X bār gōwēd ēg-iz šāyēd (12) abāg ān i azabar nibišt[22] nigirīdan.

16- gyāg-ē nibišt kū ka gōwēd kū "xwāstag (13) i man xwēš čand arz[21] CC wahāg arzēd i tō kāmē[23] tō xwēš" ud ān kē awiš gōwēd (14) <hāmag[6] dōšēd gōw>-ēd kāmag, pas xwāstag pad ōy i[24] <kāmag dōšīd> xwēš.

17- ka gōwēd (15) <kū> "xwāstag man xwēš čand arz CC wahāg arzēd i mērag sahēd tō xwēš" ud mērag (16) kāmag nē dōšēd ēg-iz CC paydāg kardan <ud> bi abispārdan abāyēd če pad ān (17) mādag tōzišnōmand.

18- ka gōwēd kū[25] "ān i mērag[26] sahēd tō xwēš" ud ān xwēš[27].....

Notes: chapter 31

1- The abjad ordinal number, 43, is placed in first line.

2- L

3- MDMENyt

4- >ypp

5- YCBENyt

6- + W

7- dwšyt′

8- + LK

9- > lcstn′

10- + y

11- >ndcnd

12- glpk>nyh

13- +MN ZK hw>stk′y

14- HNKSYA

15- LA

16- + LA

17- AYK

18- nzst′

19- >p>rp

20- BRA

21- >lsyt′

22- hcplnpšt

23- YCBHWNyt

24- hw>stk′

25- AMT

26- msk′

27- Some folios are apparently missing after this part, and what is seen in the next page, belongs to quite a different subject.

32

< dar[1] i padīriftagīh >

69 1- (1) ..... pad duxtagānīh ēdōn bi dād ēstēd kū tō-iz duxt (2) ..... mard bē pad ham-dādistānīh i ōy i did ēnyā pad duxtāganīh bi dād nē (3) <pādixšāy> hēnd.

2- ud abāg ān i nibišt kū ka kunēd "kū- m ēn anšahrīg har II sāl (4) <ē->sāl ō mihrēn dād" ān anšahrīg bē pad ham-dādistānīh i āginēn ēnyā āzād (5) kardan nē pādixšāy ud ka ēk-bahr <i> xwēš pad hunsandīh i ōy i did āzād kunēd ham-ēwēn, (6) āzād[2] nigirīdan.

3- <ud ka kunēd "kū-m xwāstag har II> sāl ē-sāl pad stūrīh <ō farrux> ud ē[3]-sāl ō mihrēn dād" farrux (7) <ud> mihrēn ǰud ǰud pad ān xwāstag "yō hē pasčaēta" ōh bawēd. ud ka az[4] kust-ē būdag (8) bi[5] būd andar būdagīh pad xwēšīh ō mard-ē rasēd az ēn kust pad xwēšīh ud az (9) kust i did pad stūrīh rasēd,nigirīdan.

4- gyāg-ē nibišt kū sālārīh i dūdag i (10) pid[6] ō pus i padīruftag nē rasēd.

5- az pid ō dudag i pus i padīruftag i zīndagān (11) pid pad baxt šawēd čiyōn az pusānwih i burz[7]-ādur farrōbayān bi guft xwāst<-ag> pad (12) abarmānd ōh rasēd.

6- duxt padīruftag ēnōkēn[8] i brād abar nē mānēd.

7- aburnāyag i (13) padīruftag widard pid čiyōn wahrām-šād ud

rād-ōhrmazd guft az kust i pid kē (14) padīrift.

8- pus i padīriftag kē xwāstag i pid i padīruftag pad xwāstag-dārīh (15) gīrēd ud dārēd hamāg tōzišn, ka pēš az pid padīruftag mīrēd, abarmānd <ō> pid i (16) padīruftag čiyōn az syāwaxš bi [9]nibišt ka-š zan ud aburnāyag ast ā-š ōh (17) rasēd ud ka ēwāz [4]pus i burnāy ānōh ā-š nē rasēd.

70 9- ka mard pus aburnāy (1) pad [10]pusagānīh bi dahēd ayāb pad wahāg bi frōšēd, u-š anē kas nēst <stūr ōh> (2) gumārišn.

10- duxt bē ka-š pid bi dahēd ēnyā ka-š kas pad du<-xtagānīh padīrēd>; (3) čiš-iz nēst <u-š> abarmānd i pid i padīruftag nē barēd.

11- mard i šahr <ka-š kas> (4) pad pusīh bi padīrēd ud čiyōn wahrām guft ā-š abarmānd pad ān zaman [11]bawēd ka (5) ān-iz pad pusīh i ōy kardan andar ēstēd. čē pad pusīh i ōy tuwānīg nē ōwōn bawēd čiyōn (6) ka zan i dūdag stūr pad pādixšayīh zanīh [12]padīrēd ud ka-iz gōwēd kū-"m pad (7) pusīh padīrift hē ud az xwāstag i man [13]juma [14]zan ud frazand i man ē bahr tō xwēš" (8) az ān čiyōn ōy mard ān xwāstag pusīh rāy ō ōy ka dād, ka kas pad pusīh i (9) ōy mard andar nē ēstēd, ēg-iš ān xwāstag nē rasēd; čiyōn māhdād-gušnasb i (10) gyān-abzūd guft, ka šōy andar zan <i> čagar kunēd "kū-m pad pādixšāyīh zanīh (11) padīrift hē" pad ēn kū-š xwāstag pad abarmānd awiš ōh rasēd pad dārāb-(12)-gird wizīr abar ōh kuñed.

12- xwāstag i aburnāyag i padīruftag ka pad baxt šawaēd (13) čiyōn az rād-ōhrmazd bi nibišt, ō pid i pādixšāyīhā rasēd ud abāg ān i guft (14) kū pus i padīruftag [15]a-paywand ē bawēd.

13- ud abāg-iz ān [16]nibišt kū pad stūrīh i pus i (15) padīruftag ka ōwōn bi dād kū tō-iz pus pid i pādixšāyīhā ud ka nē ōwōn bi (16) dād ēstēd i pid i padīruftag sazāgtar nigirīdan.

14- rād-ōhrmazd guft kū (17) ka mihrēn [17]mard i šahr pad pusīh bi

71 padīrēd u-š xwāstag dahēd u-š xwāstag (1) <ruwān rāy paydāg

kunēd>, bē agar ōy mard pad pusīh i mihrēn andar ēstēd ēnyā[18] (2) <tōzišn i pad abā->-m i mihrēn az xwāstag i ruwān ābāyēd dād.

15- ka gōwēd kū (3) "<xwāsta->-g frazandān <i> tō xwēš" gyāg-ē ōwōn nibišt kū pus-iz i padīruftag xwēš (4) <bawēd>.

16- mardag nibišt kū pus i padīruftag sālārīh <i> dūdag i pid i padīruftag (5) <bē> pad rāh <i> ē-kasīh[19] ud stūrīh čē az kust i pid i padīruftag awiš nē rasēd (6) čē-š sazāgīh[6] pad stūrīh ud[20] sālārīh[6] az dādistān[21] pusīh ud dādistān brādarīh bi (7) šāyēd būd<-an> nē az kust <i> pidarān[22].

Notes: chapter 32

1- See The first note of the preceding chapter. The abjad symbol has numbered the preceding chapter as 43 and the next as 45; hence according to that numeration no entire chapter is lost in the missing folios, and so this chapter here would be numberd 44.

2- + hm>dwyn′

3- HNA

4- + W

5- WRA

6- + y

7- wwlc

8- >ynywkkyn′

9- nipšp

10- pws>nyh

11- YHWWNyp

12- .... B̲LWNyt

13- ywmy

14- W NPŠH

15- >y ptwnd

16- NPŠH′

17- ABRAy

18- ADYNš

19- >ksyh

20- y

21- DYNY

22- >nytl>n

33

(8) dar[1] i anwān(?) ud tāwān dahišnīh ud ahlawdād ud a-tuwānīgīh-iz [2] i andar pašt[3] ud paymān

1- (9) ka gōwēd kū "rōz anagrān[4] ēn čiš pēš i dādwar ō tō dahēm agar nē dahēm (10) tāwān dahēm", ka pašt[5] pad[6] ān[7] ēwēnag kunēd sē[8] rōzag pad gōw pāyišn[9] ud ka gōwēd (11) kū "dahēm <ud> agar juttar[10] kunēm tāwān dahēm" hamē ka ǰuttar kard nām kunēd sē rōzag pad gōw (12) bi[11] pāyišn[9].

2- ka gōwēd CC az xwēš māh wahmān ud rōz [12] wahmān ō tō dahēm (13) ud agar nē dahēm, tāwān dahēm", hamē ka anwān(?) ayāb tāwān nām kunēd mādag ud tāwān (14) ānōh ud ka-iz mādag ahlawdād gōwēd bē anwān(?) nām kunēd ēg-iz har II bi dahišn (15) ud ka gōwēd "kū-m CC ō tō dahišn ud rōz wahmān bi dahēm ud agar[13] nē dahēm CCC bi (16) dahēm", ēg-iz har II bi dahiš.

3- ka gōwēd kū "CC pēš <i> dādwar <ō tō dahēm ud agar>[14] nē <dahēm CCC bi dahēm ka pad ān hangām[2]>[15] nē dahēd ēwāz (17) CCC ānōh čē-š mādag ahlawdād guft ud anwān(?) nām nē kard. būd kē guft kū ka (1) gōwēd <kū> "C rōz wahmān bi dahēm ud agar nē[16] dahēm ēdōn kunēm <CC dahēm anwan(?)>" (2) guft bawēd ud

ahlawdād ān bawēd ka gōwēd kū "agar rōz wahmān CC bi <dahēm> (3) ēnyā ēdōn kunēm".

4- mardag ōwōn nibišt kū ka gōwēd kū "agar rōz ōhr<-mazd> (4) asb[17] ō tō abispārēm ēnyā tāwān dahēm" [2] būd kē ōwōn guft kū ka[18] pēš [2] az ōhrmazd rōz asb bi mīrēd ēg-iz tāwān ō[19] tōzišn ōh rasēd.

5- abāg-iz (6) ān i pusānwih i burz-ādur-farrōbayān[20] guft kū ka gōwēd kū "tā az <a->sūristān abāz (7) āyēm ēn xwāstag [2] tō xwēš" ud andar asūristān bi mīrēd[21] ā-š xwāstag abāz (8) nē rasēd ud dād-farrux i mard-būdān[22] guft kū-š abāz rasēd čē ōwōn bawēd čiyōn (9) ka ān gōwēd kū "tā abāz ō bun āyēm tō dār" ka mīrēd pad āmad i ō (10) bun dārišn.

6- ud abāg-iz ān i azabar[23] nibišt kū ka gōwēd kū "agar rōz wahmān, farrux ō tō (11) abispārēm, ēnyā CC bi dahēm" <ud> rōz wahmān pad abispārdan i farrux a-tuwānīgīh (12)a-wināh, ka-iz pas <ō> tuwānīgīh rasēd, ēg-iz tan nē abispārišn ud CC-iz nē dahišn; (13) nigirīdan.

Notes: chapter 33

1- The abjad symbol in line 7, indicates 45.

2- +y

3- pwšt

4- >ngl

5- pšp

6- sp

7- ck

8- >yw

9- NTLWšn′

10- l

11- PWN

12- + W

13- HP

14- over the line 16.

15- over the line 17.

16- The word is corrupted

17- Under the word SWSYA is written >sp

18- AM...

19- KN

20- wblc

21- YMYTAN

22- mltbwt$^{>}$n

23- hcplnpšt′

34

(13) dar[1] i tasag[2]

1- (14) ka gōwēd kū "ēn xwāstag rāy[3] tasag[2] CCC ō tō dahēm" ka waxt hambun-iz nē bawēd (15) tasag[2] pad buwandag bi wizārišn.

2- ka gōwēd kū "čiš xwāstag <rāy> tasag L ō tō dahēm" (16) ka az xwāstag <i> tasag[2] L nē waxt and dahišn čand waxt.

3- ka mard-ē xwāstag pad tasag[2] (17) padīrēd, gyāg-ē nibišt[4] kū pad ān sāl ka wizand i ō bun rasīd rāy[5] waxt.....

Notes: chapter 34

1- The abjad symbol of this chaptr of which only its first part has survived, and is placed in line 13, is 46.

2- t$^{>}$/ hk

3- + W

4- nppšt′

5- The text in the next folio treats of quite a distinct subject; hence the theme commenced at the close of this folio is abruptly broken short here.

35

< dar i windišn >

A1 1- .....[1] (1) hēnd kū-t <frašgir->[2]dīg pad ahlawdād dā<-d> baw<-ēd> duxt ka-š šōy (2) kard tan pad zanīh ǰud[3] az windišn bi ....[4] pid xwēš.

2- ka mard[5] (3) abāg zan II i pādixšāyīhā i xwēš paymān kard "kū-m tō ud tō ham-windišn kard hēd" (4) zan ǰud ǰud abāg šōy ham-windišn ud zanān ēk az did ǰud windišnōmand (5) ud ān ham-windišnīh[6] zan wardēnīdan nē ud šōy pādixšāy ud ka wardēnēd[7] windišn dādistān ōwōn (6) čiyōn ......[8] būd.

3- ka zan <ud> šōy i pādixšāyhā i xwēš, ǰud-windišn[9] (7) anē mard-ē[10] ......[11] kē ān windišn xwēš ān zan pad windišn pādixšāy kunēd (8) ēg ān <zan ān windišn ō> šōy nē barišn[12] ud dād-farrux i farrux-zurwān (9) guft kū agar-aš tan pad <zanīh bi> dād[13] ǰud az windišn bi dād ka-š pas (10) abāz awiš rasēd andar ō šōy nē barišn bē agar ka-š tan pad zanīh bi dād (11) windišn ō anē kas dād ēstād u-š andar zanīh[14] abāz awiš rasēd <windišn> andar ō (12) šōy barišn.

4- ka mard[15] <II> ham-windišn[16] bawēnd hamē ka ēk kāmēd ǰud windišn (13) bawēnd.

5- ka farrux windišn <ō> mihrēn[17] dahēd widard mihrēn ka mihrēn zan ud frazand (14) ud xwāstag-ē nēst, xwāstag XL[18] ō[19] mihrēn dahēnd az

ān čiyōn ka zan ud frazand ud xwāstag (15) nēst ayāb pad windišn ud xwāstag-dār būd nē šāyēd pēš az ān i ka xwāstag (16) rasēd windišn pad astagīh abāz ō farrux rasēd. ka-iz mihrēn xwāstag ud čiš (17) anē

A2 ō kas tōzišn dahišn būd hē ēg-iz pad abām windišn bi abispārdan (1) nē[20] < pādixšāy>.

6- ka[21] bandag[22] i pad II mard xwēš ēk pad windišn pādixšāy (2) kunēd windišn i-š padiš pādixšāy[23] <kard> nēm abāz ō xwadāy i dudīgar barišn.

7- (3) ka gōwēd kū "xwāstag i man handōzēm tō xwēš" abarmānd nē dād bawēd.

8- (4) ka gōwēd "kū-m handōzišn windišn ō tō dād", abāg ān i guft kū ka gōwēd kū (5) "bar i ēn muγ tō xwēš", nigirīdan.

9- ka gōwēd "kū-m handōzišn <ō> tō dād" ān i tā ān (6) rōz handōxt nē dād bawēd.

10- windišn-kār i stōrān andar nē, ud ān windišn <i an->šahrīg (7) ahlawdād čiyōn bawēd har mizd ud bar ud sūd ud wahāg xrīd-iz andar <ahlawdād>.

11- ka gōwēd (8) "kū-m tā X sāl tan pad zanīh <ō> mirēn[22] dād andar[26] <X sāl ka zan mīrēd> pēšdādagān[27] ud (9) wāspuhragān[28] pad mihrēn bi mānēd. ka nē <abāz ō bun> āwarēd. ud windišn i (10) andar X sāl mihrēn xwēš. būd kē guft kū ān i pad zanīh andar šawēd pēšdādagān[27] (11) ud wāspuhragān nē andar windišn.

12- ka gōwēd "kū -m windišn i ēn anšahrīg tā III sāl ō (12) tō dād" ān i andar III sāl pad windišn andar dahēd tā <III sāl> dād bawēd; ka gōwēd (13) "kū-m windišn i ēn anšahrīg[29] i tā III sāl ō tō[30] dād[31]" windišn i andar III sāl tā (14) frašgird dād bawēd.

13- ud ka zan andar zanīh kār-windišn <i> xweš[32] xwad[32] (15) bi ō šōy dahēd ud pas <šōy> zan az zanīh hilēd kār-windišn bi nē barišn.

14- (16) ka mard windiš i anšahrīg bi dahēd ud pas anšahrīg āzād kunēd

windišn i (17) anšahrīg abāz nē āwarišn.

A3 15- ka mard windišn i zan bi dahēd ud pas zan (1) az zanīh hilēd windišn i zan[34] abāz āwarišn.

16- ka mard II āginēn (2) ham-windišn hēnd ud ō ōy-šān mard ō mard-ē xwāstag dahēnd ud gōwēd "kū-m andar nē (3) abāyēd" [35] būd kē <guft> kū bahr-iz i ōy i did bi nē rasēd. ud gyāg-ē ōwōn nibišt kū (4) bahr i ōy i did bi rasēd, u-m ōwōn sahēd kū har II-ān padīrišn ōh paydāgēnišn. (5) ud ka ēk andar nē ābāyistan gōwēd ōy i did padīrišn ōh paydāgēnišn u-š (6) nēm-ē bi rasēd.

17- pad čaštag guft ēstēd <kū> anšahrīg i nēm farrux ud abārīg mihrēn (7) xwēš ka-š[36] farrux[37] pad windišn pādixšāy kunēd u-š kas xwāstag dād[38] rāy[39] (8) kard ēstēd[40] <ud nāmag> andar ō farrux <ud> mihrēn barēd nēm az farrux abāz ō anšahrīg (9) rasēd ayāb nāmag[41] pad anšahrīg[42] bi ēstēd ud andar ō farrux nē barēd ud agar pad (10) anšahrīg bi ēstēd ud andar ō farrax nē barēd nēm anšahrīg nēm mihrēn xwēš (11) ud agar nāmag andar ō farrux barēd abāz ō anšahrīg rasēd ud pas windišn[43] i nōg az[44] (12) ān-iz nāmag bē ō mihrēn rasēd. ud būd kē guft kū ka-š pad windišn pādixšāy (13) kunēd xwāstag pad anšahrīg bi ēstēd ud andar ō xwadāy nē barišn.

18- ud abāg-iz an i-š (14) ēdōn guft pas-iz guft kū ka zan pad windišn pādixšāy kunēd u-š (15) pas atarsagāyīh gōwēd ēdōn xūb-tar dārēm ka xwāstag abāz ō šōy (16) rasēd ud wahrām guft kū man-iz hamgōnag dānēm čē ka-š atarsagāyīh abar (17) stānēd har nīrmad i-š

A4 az šōy abāz ō šōy rasēd ud nūn atarsāgayīh <rāy> (1) guft kē nē pad windišn nē pādixšāy ud ka-š pad windišn pādixšāyīhā nēst ēg xwāstag i (2) wirēz pad zan ēstād[45], pusānwih-iz i āzād-mardān ēdōn guft kū ka šōy (3) zan pad windišn pādixšāy kard u-š pas atarsagāyīhā guft ān ā-šan windišn abāz (4) ō šōy abispārdan.

19- rād-ōhrmazd guft kū mard dō āginēn xwēš ud ēk xwāst<-ag> (5)

windēd ud ēk zan xwāstag āginēn ud zan ōy i wih xwēš.

20- gyāg-ē nibišt (6) kū ka mard-ē gōwēd "kū-m ēn[35] xwāstag ō zan i mihrēn dād" ud mihrēn gōwēd (7) kū "pad ān i ōy[41] mard dād kard hunsand hēm" <ayāb> ka mihrēn" <andar> abāyēd[45]" gōwēd (8) ō mihrēn rasēd. ud ka gōwēd "kū-m pad xwēšīh ō zan[47] <i> mihrēn dād" (9) <ud> mihrēn gōwēd kū "pad ān i ōy mard pad xwēšīh bi dād hunsand hēm" pad zan (10) bi ēstēd ud ō šōy nē rasēd.

21- frazand ka-š gādar[48] i mādar parwardār (11) u-š windišn nē mādar čē pawardār xwēš[49].

Notes: chapter 35

1- The beginning of this chapter is mutilated and its sabject is reconstructed from the content of the chapter. The portion commencing here consists of twenty folios and are marked with the numbers 74-91 in persian letters.

2- this part of the word is corrupted.

3- >wdt

4- The word or phrase is corrupted.

5- These two openning words of this article are corrupted.

6- hmwndšnyhn

7- wltynytn′

8- py .....

9- >ytwn′ wndšn′

10- "e" seems to follow in the text with a word or two more missing after it.

11- Reconstruction of this part of the sentence is related to the reading of the word

12- YB ....

13- ..... BWNt

14- znyhy

15- GBR.....

16- ...... šn′

17- .... wywn′

18- The number symbol XL is not written normally.

19- instead of "plhw′ in the ms.

20- + PWN šwd MDMHnyt′

21- The word in the text is slightly obliterated.

22- bndkn′

23- ŠL ......

24- ZBNNNYMNc

25- .... rywn

26- B̲Y ....

27- pyš> k>nn′

28- >spwhlk>n

29- >nštrykyh

30- ...... K

31- .... t

32- BNPŠH

33- NPŠH

34- This and another two words are deleted by the scribe.

35- + W

36- AM .....

37- ...... lhw′

38- YHBWNyt

39- L>

40- YK<YMWN

41- +y

42- ...... yk

43- ndšn′-y

44- WMN

45- YKOYMWN>t

46- ..... ystn′

47- NY .....

36

(12) dar[1] i atarsāgāyīh

1- (13) gyāg-ē nibišt <kū> pad nāmag[2] pēšēnīgān ōwōn nibišt kū atarsagāyīh ān ō kār šud i (14) zan i padixšāyīhā rāy gōwēnd ēnyā[3] ān i čagarīhā rāy gōwēnd ō kār nē šawēd.

2- (15)[4] dād-farrux i ādur-zandān pad pursišn i dād-farrux ōwōn nibišt kū (16) atarsagāyīh i frazandān ōwōn čiyōn ān i zan ayāb ǰuttar ān i čagarīhā ōwōn čiyōn (17) ān i pādixšāyīhā ayāb ǰultar ud ka-š xwāstag andar burnāyīh dahēd ōwōn bawēd (1) čiyōn ka pad aburnāyh ayāb ǰuttar ud atarsagāyīh čē ān i zan ud čē ān i frzandān (2) pus ud duxt ēgānag ayāb [5] ān i anšahrīgān čiyōn bawēd.

A5

3- dād-farrux ōwōn guft (3) ēstēd kū ka zan guft [6] andar frazandān rāstīh[7] i an i guft āmār. ān i čagarīhā (4) mard[8] i pad nāmčišt rāy framān būd nē hamāg gēhān rāy ud purnāyīh ud aburnāyīh har (5) II ēk <ud> pusarān pad rāh <i> atarsagāyīh i andar pidarān ān-iz i pahlum axwān xwēš nē (6) būd rāy guft ēstēd.

4- atarsagāyīh i zanān ēn bawēd kār i frārōn i-š (7) šōy framāyēd nē kardan ud ān i abarōn i nē kardan gōwēd [6] kardan ud har II pad III bār (8) bawēd.

5- ān i pus[9] nē pusīh drust ašnūd[10] ān ka[11] gōwēd kū nē pus i tō hēm (9) ud

pusīh i tō nē kunēm, <dādistān> ōwōn čiyōn zan pahikār padiš ud pus ud duxt rāst (10) ud anšahrīg ōwōn čiyon zan bē ō wastar nē šud an i zan i pādixšāyīhā rāy (11) čiyōn pad must-bar- nāmag nibišt ēstēd ud ān i zan i čagarīhā <i> mard-ē burzōy[12] nām (12) būd rāy ōh framād nibištan kū az ān čiyōn šāyēd dānistan kū burzōy ān wizīr (13) nē sūd ud nēkīh i dūdag <rāy> ziyānag padiš stūr bē tarsagāyīhā-tar[13] būd i (14) ziyānag andar zanīh <i> mērag andar zan[14] ēd rāy āwišt ān mān framād ud anē kas pad (15) ān wizīr dastwarīh an xwāstag az burzōy abāz nē kard.

6- zan i pādixšāyīhā (16) ka-š pad hambāyīh padīrēnd ayāb-aš šōy xwāstag pad xwēšīh awiš dād (17) ēstēd ka-š atarsagāyīh gōwēd xwāstag i-š padiš ēstēd abāz ō šōy (1) rasēd <ud> zan ēn dādistān nē bawēd ka[15] paydāg kunēd kū tarsagāy būd hēm.

A6

7- ud ka-š zan ud frazand-iz i az ān zan zāyēd pad hambāyīh padīrift ēstēd ud atarsag(ʒ)-āyīh i zan gōwēd xwāstag pad ziyānag ēstēd abāz nē rasēd ud ān i frazandān (14) tā paydāg bawēd kū ziyānag atarsagāy būd abāz nē rasēd. ud ān-iz i[16] ōy frazand (5) abāz rasēd i pas az atarsagāyīh i ziyānag zāyēd.

8- ka farrux abar[17] zan-būd (6) i-š pādixšāyīhā atarsagāyīh stānēd ud ēn nē nibēsēd kū-š xwāstag i man awiš (7) ma[18] ōh rasēd; ēgiš xwāstag bahr i kadag-bānūgīh awiš ōh rasēd ka nibisēd (8) kū-š xwāstag i man awiš ma ē rasēd ka <ē->kas ān gyāg ēg-iš[19] nē rasēd, (9) ud ka nē ēg-iz-iš pad rāh i II kasīh[20] awiš ōh rasēd <ud ka> gōwēd kū-š xwāstag i (10) man pad čiš-iz ēwēnag awiš ma ē rasēd ēgiš pad-iz rāh i[21] II kasīh[20] awiš nē rasēd. (11)ud xwāstag pad dūdag i farrux ēstēd u-š padiš pahikārdan nē tuwān ud agar pas az ān (12) andar dūdag frazand zāyēd bē ō ān frazaned rasēd. būd kē pahikārišn kard kū bē (13) ō xwešīh i xwēšāwandān rasēd, ud abāz ō ān frazand nē rasēd u-m ān nē xūb (14)[6] sahēd.

9- gyāg-ē nibišt kū ka andar zan i padixšāyīhā wizīr āwāšēd kū-t pad (15) hambāy dārēm ān zan xwāstag i ān mard xwēš būd ud pad ān dastwarīh ō ān zan (16) rasīd bi dādan[22] pādixšāy ud ka zan xwāstag bi dahēd šōy atarsagāyīh i (17) zan gōwēd ān xwāstag abāz ō šōy rasēd.

A7 ud gyāg-ē nibiš kū zan (1) xwāstag i šōy[23] awiš dahēd ka-iz-iš ōh pad čē kāmēd kardan pādixšāy kunēd ēg-iz (2) ǰud az dastwarīh i šōy bi dādan nē pādixšāy.

10- ka mard pad atarsagāyīh (3) raft<-ār> i zan i xwēš dip stānēd frazand i pēšaz[21] ān zan zāyēd (4) xwāstag i ōy mard xwēš bawēd ud ān i ka frazand i pas az atarsāgāyīh guftan zāyēd (5) xwāstag xwēš nē bawēd. pad ān zamān bawēd ka atarsagāyīh <nē> ēwar ud ka-iz tarsa-(6)-gāyīh ēwar ēg-iz-iš xwāstag ān xwēš nē bawēd i-š pad pašt i abāg mād kard (7) dastwarīh <i> xwēš šāyēd būdan ēnyā-š[25] abarmānd <i> ǰuttar bi nē bawēd.

11- (8) wāyayār guft kū xwāstag i šōy pad bar-xward ō zan dahēd zan (9) ēdōn kū šōy [6] awiš dahēd har čiyōn-iš kāmēd kardan pādixšāy u-š xwarišn ud (10) wāstarag az dūdag ud abāg ān i azabar xwāstag i šōy ō zan dahēd rāy (11) nibišt, nigirīdan.

12- u-š ēn-iz guft kū pusānwih guft kū ka šōy zan (12) pad windišn pādixšāy kard u-š pas atarsagāyīh abar stānēd ā-š[26] an windišn abāz ō (13) šōy abispārdan.

13- u-š ēn-iz guft kū ka mard abāg ān i-š pādixšāyīhā zan (14) paymān kard kū ēn xwāstag ōy kē tō xwēš būd rāy gōwē xwēš,ē-bawēd (15) pas az ān atarsagāyīh i ān zan pas az ān atarsagāyīh (16) guft ān xwāstag kas xwēš būd rāy guft ā-šān hamgōnag (17) bē ōy bi hilišn kē az ān zan xwēš būd rāy guft.

A8 14- gyāg-ē nibišt kū (1) xwāstag i šōy ō zan <i> čagar dahēd[27] ka atarsagāyīh i ān zan gōwēd framān-ē (2) būd rāy abāz ō šōy abispārdan.

Notes: chapter 36

1- The abjad ordinal nuber of this chapter 48 is placed in line 12.

2- ptwd

3- ADYNš

4- + pwrsšn′

5- + >ywp′ywtl W.

6- +W

7- l>styhy

8- GBRAy

9- B ....

10- OŠYENt

11- MNW

12- wlcwy

13- tlsg>dyh>ytl

14- mylk′

15- AYK

16- + ZK

17- ME

18- + >y

19- >d .... >

20- >syyh

21- ..... S

22- YHBWNyt

23- The word is corrupted.

24- AHL

25- >yny>šš

26- >š>n

27- YHWWNyt

37

(3) dar[1] i xwāstag i man xwēš

1- (4) ka gōwēd kū "xwāstag i man xwēš ō tō dād[2]" ān čē-š andar ān-ē kard ēstēd[3] (5) "kū-m tā X sāl ō anē-z kas dād" pas-iz az X sāl bar i xwāstag i-š pad (6) dād dastwarīh pad stūrīh xwāstag i-š pad grawīh[4] ud waxš i xwāstag i-š pad (7) xwēšīh awiš mad dād bawēd.

2- ka gōwēd kū "xwāstag i tō gōwē tō xwēš" (8) tā gōwēd ka xwāstag i nāmčišt rāy gōwēd kū" frazand i tō bawēd xwēš ē- (9) bawēd[5] tā frazand bawēd" bar pādīrān nē kunišn. ud ka xwāstag-ē i nāmčišt rāy gōwēd (10) kū "mihrēn xwēš" tā-z mihrēn padīrišn[6] paydāgēnēd ud ka xwāstag-ē i nāmčišt rāy (11) gōwēd kū "ōy kē tō xwēš būd gōwē xwēš" tā-z gōwišn gōwēd bar pādīrān (12) kunišn.

3- gyāg-ē nibišt kū ka xwāstag-ē [7] pad wahāg frōxšēnd ayāb bi dahēnd[8] (13) u-š pas bē ō xwēšīh rasēd, pad ān frōxšišn <ud> dād bi šawēd.

4- anē gyāg-ē (14) nibišt kū farrux dastgird-ē i-š nē xwēš rāy kunēd "kū-m pas az X sāl (15) ō mihrēn dād" ud ōy kē ān dastgird xwēš pas az ān ōy dastgird rāy (16) kunēd "kū-m pas az X sāl ō farrux dād" ān xwāstag pad dād i farrux (17) ō mihrēn rasēd.

A9 5- ud ka gōwēd "kū-t dahēm" u-š nē xwēš bi xrīnišn[9] (1) ud bi dahišn; ud ka gōwēd "kū-t dahēm" u-š xwēš, ud gyāg-ē nibišt kū ǰud az zan (2) tā

zīndagīh pādixšāy padīrānēnīdan ud ka zan rāy gōwēd "kū-š pad zanīh ō tō (3) dahēm" ēg-iš andar zamān bi dahišn ud gyāg-ē nibišt kū ka gōwēd kū "ēn ō (4) tō dahēm" bi xwāhišn ud agar bi dahēd tā hamāg pad azišmānd graw abispārišn. (5) tā bi abispārēd.

6- wahrām az wahrām-šād-ōhrmazd bi ōwōn guft kū (6) ka dastgird i nē xwēš rāy kunēd kū "ō tō dahēm" u-š pad wahāg xrīd[10] ud [11] (7) bi dād nē tuwān arz[12] i ān dastgird bi dahišn.

7- pad III gōwišnīh ud II gōwišnīh (8) būd kē guft kū dād pad sar bawēd ud būd kē guft kū ka and bi (9) uzīd čand šāyēd guftan "kū-m nē dād" a-dād bi bawēd.

8- ud ka mard-ē xwāstag (10) 3000[13] ast nē pad handarz ud āwišt bi gōwēd "kū-m 2000 ō farrux bād ud 2000 ō (11) mihrēn dād ud 2000 ō ādurfarrōbay dād" ān kē ē gōwēd kū dād pad sar bi (12) bawēd ēdōn gōwēd kū 3000[13], 2000 ōy <i> abdum 500 ōy, 500 ōy xwēš; čē (13) ka ahnūn[14] dād nē būd ēstād u-š 2000 az 3000 abāz stānēd[15] u-š ō (14) ōy i abdum dād ān kē ē gōwēd[16] ka and zamān ūzīd čand "nē [17] dād" ē (15) bi šāyēd guftan a-dād bi bawēd, ē gōwēd kū ka-š ō ōy kē-š pas (16) nām kard dād, ān i fradum dād bi būd ēstād, aziš abāz stadan[15]

A10 (17) nē tuwān būd ud ān i dudīgar ahnūn[14] dād nē būd ēstād, aziš abāz stānēnd (1) u-š bē ō ōy i sidīgar dād, 2000 ōy i fradum ud 1000 ōy i <sidīgar> xwēš.

9- (2) bē ka xwāstag 1000[18] ast ud gōwēd "kū-m 1000[18] ō farrux ud 1000[18] ō mihrēn (3) ud 1000[18] ō ādurfarrōbay dād", būd kē guft kū ōy [19] xwēš kē ō[20] <ān mard> (4) nazdist-tar, ud būd kē guft kū-šān āginin xwēš, ud wih-ōhrmazd ēn-iz guft[21] (5) kū man pad-iz ham-čašmānīh i zurwān-dād az gušn-ǰam i wahišt-bahr abāz pursīd (6) u-š guft kū man ēdōn čašt <kū> ka gōwēd "kū-m 1000[18] ō tō dād, 1000[18] ō (7) tō dād ud 1000[18] ō tō dād" ēnyā ka "dād" ēwāz ēk gōwēd ā-šān (8) rāst xwēš.

10- ud pad handarz [22] pad-iz āwišt ka ēk ēk dād abar bi (9) gōwēd ā-š hamāg [23] ō ēk [24] i abdum dād handarz ēd [25] rāy čē pādixšāy wardenīdan āwišt (10) ēd [25] rāy čē tā bi āwišt hamāg [23] abāz stadan ud ō ān i did dād pādixšāy. ud čim i (11) āwišt az guft i nē pad āwišt ǰuttar būd ēn kū: pad [19] āwišt did (12) bi āwišt kār nēst nd ān i pad guft ka bi guft was u-š ewarīh az III (13) gugāy ud guft i muwbidān muwbid nē. [26]

11- wahrām guft kū ka mihrēn paymān (14) kunēd "kū-m ēn xwāstag pas az X sāl ō zan-būd i ādurfarrōbay duxt dād" (15) andar X sāl zan-būd bi [19] mīrēd ōy kē ēd guft kū dād-pašt, xwaš. [27] (16) guft bawēd kū xwāstag bē ō pid rasēd čē-š pašt ān zamān kard (17) ka zan-būd [19] windišn pad pid ēstād; ōy kē ēd guft kū pašt-dād xwaš [27] (1) guft bawēd kū agar zan-būd andar X sāl bi mīrēd ēd rāy ka xwāstag pad zan (2) andar šāyēd šud ud zan mīrēd xwāstag az rād bi nē āyēd. ka zan-būd (3) andar X sāl šōy kunēd andar ham X sāl bi mīrēd ēg-iz ham-gōnag bawēd čē agar (4) pašt-dād xwaš [27] zan-būd mīrēd xwāstag ō kas madan nē šāyēd ud agar (5) dād-pašt xwaš [27] ka-iz pid mīrēd ēg-iz xwāstag bē ō dūdag i [28] [22] pid (6) rasēd ǰuttar nēst kū ka gōwēd "kū-m ēn xwāstag pas az X sāl ō (7) pid dād" ud ka pid andar X sāl bi mīrēd ēg-iz xwāstag bi ō dūdag i pid (8) rasēd u-š ēn-iz guft kū ēn dādistān kardan ōwōn abāg kū pašt-dād, (9) xwaš [27] ēn kū ka pid andar X sāl bi mīrēd ēg-iz xwāstag bē dūdag i pid (10) rasēd abāg ān i azabar pad guft i siyāwaxš nibišt hambasānīg.

12- <az> pēšagsēr (11) gōwēnd "kū ka gōwēd" kū-m ēn xwāstag ō pus-ē i tō dād" ō ān i mih dād (12) bawēd.

13- wahrām guft kū ka farrux abāg mihrēn paymān kunēd kū "anšahrīg i (13) man xwēš ēk i tō andar abāyēd <gōwīh> tō xwēš" ud mihrēn andar abāyēd pas az X sāl gōwēd (14) andar X sāl az anšahrīg kē-š andar abāyēd padiš gōwēd anšahrīg-ē bi zāyēd (15) ān-iz i pad ān ēwēnag zāyēd bi šawēd. u-š ēn-iz guft kū pad ēn wāzag was (16) kas

ham-dādistān bē-ɔ gušn-ǰam az-iz wahrām-šād bē padiš ǰud-dādistān (17) būd.

14- ....[30] tō ō mihrēn frōxt ud mihrēn pas az III šabag andar abāyēd gōwēd

A12 (1) ēd[25] kū farrux andar III šabag i az ān ka mihrēn "andar abāyēd" gōwēd abāz ēstēd nē (2) pādixšāy, čē-š III šabag i xwēš šud ka-š III šabag i xwēš šud III šabag i (3) mihrēn andar farrux ē kār nēst.

15- dād-farrux i farrux-zurwān bōzišn ēk ēn guft (4) kū ka zan guhrēn kunēd ud šōy andar III šabag i zan rasēd u-š abar (5) ēstēd, ka III šabag i zan šawēd <zan šud guhrēnīd> bi bawēd. u-š ēk <ēn> guft kū ka (6) zan gōspand pad pasūš-hōr[32] bi padīrēd ud šōy andar III šabag i <zan> āyēd (7) u-š abar ēstēd ka III šabag i zan šawēd pasūš-hōr[32] bi bawēd.

16- (8) "nāmčištīg dād "[33] " ā-š xwāst nē abāyēd", "nāmčištīg dahēm", <ud> "nāmčištīg (9) ē dād", "ē dahēm", "ā-š hamē bi xwāst abāyēd".

Notes: chapter 37

1- The abjad ordinal number of this chapter 49 is placed at the end of line 2.

2- YHWWNt

3- YKOYMWNd

4- glwb′yh

5- YHWWNd

6- p>tyl>n′

7- + LA

8- YHBWNyt

9- ZBNNymšn

10- ZBNNNt

11- + BRA

12- >lcy

13- 2000

14- ADYNN′

15- YNSḆWNnd

16- + AYK

17- + MN

18- 2000

19- +y

20- BL

21- gwp

22- +W

23- hm>y

24- II

25- >y

26- NWRA

27- NPŠE

28- >

29- WZLYDWNyt

30- The beginning of this article has bee ommited.

31- YKOYMWNyt

32- pswšylwyh

33- + >y

38

(10) dar[1] i wāzag čand i pad kardag dāštan gōwēnd ud abar-iz (11) dādistān-nāmag[2] nibišt ēstēd

1- az dādwarān ō war, tā[3] rad abar mad az, dādwarān (12) ud az-iz muwbidān ō xwārastān zamān nē dād. zamān i ō dādwar i mih tā ō muwbidān (13) pad hamēmāl ud az ān frāz pad tan ē kard.

2- muwbid ud dādwar kē az kār guhrīg (14) kard muhr tā muhr-dād āwāšēd pādixšāy ka bi nē dahēd čiyōn az gušn-ǰam (15) bi gōwēnd āwištag kardan rāy muhr abāz ō dādwar i pēš dād nē pādixšāy (16) u-š ān-iz bōzišn i tā muhr-dād āwāšēd bē nē dād pādixšāy būd i muhr (17) rāy nibišt.

A13 3- ka xwāstag C [4] waxš ud anwān(?) i pad paymān i sāl ēk [4] kard (1) ud sāl III <ō> tōzišn[5] mad ud abām i sāl II ast, pad kardag pad abām i sāl II bi (2) abispārdan.

4- "yō hvā. daēnā" pad kih ō kardag kard ēstēd ud pad abārīg hišt (3) ēstēd.

5- pad bōzišn i andar hambāyān ka andar hambāyīh ēk ǰar stabr-tar xwarēd (4) ud wastarag <i> wih dārēd pad bahr bi nē hangārišn u-šān pad waštīh bi hangārdan.

6- (5) ka kadag-bānūg gādār[6] kard ud pad dūdag anē zan ayāb aburnāyag būd (6) pad kadag-bānūg ud xwāstag bahr i kadag-bānūg sālār nē ud pad aburnāyag ud abārīg har kē pad dūdag (7) sālār gumārdan.

7- yazišn-nāmag pad čāštag ardwahišt rōz āwāšišn ud pad kadag (8) hurdād rōz āwāšēnd.

8- anwān (?) ka pad rāyēnišn xwāhēd ō kardag kard ēstēd (9) ka pad ēwarīh xwāhēd az kardag hišt ēstēd.

9- zēndānīg rawāg būd zēndānbān (10) pad wināh-kārīh bi ēraxt ud pas zēndānīg abaz ō ^{m}ayān āmad ud pad kardag (11) mad ēstēd u-šān zēndānbān nē ōzad.

10- mard-ē tan-ē andar ō diglīt abganēd (12) ān tan abāz kard az ān bār nē mīrēd ud pad kardag mad ēstēd u-šān pad (13) andar abgandan pursišn-nāmag padiš kard.

11- tan kē dārišn i pad zēndān paydāg (14) dādwar pad wizōyišn mad ēstēd bi wizust wināhkārīh-ē nē paydāg pad kardag (15) az zēndān bi nē hilēnd.

12- ka pēšēmāl abāyēd ēranǰēnīdan dādwar i (16) pasēmāl bi ēranǰēnēd u-šān zamān bē ō dādwar i pēšēmālān kard.

13- (17) pad kardag zīndagān an-ādān nē kunēnd.

A14 14- čak ud azišmānd pad har II war andar (1)"friyar" pad dādwarān pad dip" hō. frēšmō dād" dahēnd.

15- agar ātaxš-ē[7] (2) zan[8] nišāst, sālārīh pad zan kē nišāst ud zan i stūr kē (3) gādār,[6] [4] andar ān i ka-š gādār[6] kard, sālār nē būd, sālārīh pad (4) gādār bi hilišn.

16- pad gād[9] tāwān: ka šōy ayāb zan ayāb (5)gādār[6] murd, ō xwāhišn nē kard ēstād wizīr nē kardan.

17- pad wizīr i (6) nē ōwōn kard čiyōn sazist ham-dādwar[10] dip az pas kardan nē pad xūb dāštan.

18- (7) pad xwāstag i warōmandīh, stūr ōwōn gumārdan kū az ān čiyōn[11]

mērag stūr ēwēn (8) gumart[12] pad stūrīh i mērag mērag sazāg-tar. agar mērag stūr ēwēn gumārd[12] (9) ā-mān mērag pad stūrīh i mērag gumārd.

19- pad stūrīh ud dūdag-sālārīh (10) pus ud duxt i čagar-dād i ōy stūr ud dūdag-sālār [13] abāyēd gumārdan nē gumārd<-an>.

20- (11)....[14] abāyēd az ēd kard ōrōn muwbidān gumārd u-šān pad framān i[15] šāhān šāh (12) gumārd.

21- zan-būd i-šan sazāgān rāy pādīrānēnīd u-šān pad šōy bē nē (13) dād u-šan xwadāy-duxt-iz[16] wih-šābuhr rāy ōh pādīrānēnīd.

22- gugāyīh i pad zaxm (14) ēn and was ka gōwēd kū-š and zaxm kardan tōzišn bi kunišn. ˁprurrīgīh i (15) snih ud čandīh <i> rēš <ud> nāmčištīgīh i gyāg [13] guftan nē abāyēd.

23- pad zaxm hamāg (16) pad rēš ud masrūg[17] ud wars rūnišnīh ud kirb abganišnīh ud dard <ud> xūn tōzišnīh ud pad-iz zaxm (17) sardag

A15 čiyōn zaxm sardag āhanjišn ud āspōzišn ud kašišn ud mītō. sāst tā (1) nē drō rāh[18] nimūd hangārdan ud adwdād bawēd.

24- pad azišmānd har ān kē (2) mādag ast mādag ud ān kē nēst pāk. pasū-čāš[19](?)

25- pad duz drōš i šahr mādag X bāγ (3) pad appar mādag tasu-bāγ, pad bōdō-zad ud katō-zad guhrīg i mādag ō bun-xwēšān <ud> rēš (4) ō wināh-kārān dād rāy wizīr kardan pad gād[9] tāwān pad ēd wizīr-kard i (5) dādwarān frāy kū CCC wizārdan rāy wizīr nē kardan.

26- ka gugāy II nē būd (6) pursišn-nāmag <rāy>[4] ka guft kū "wizūd ud a-sar [20] nibišt" pad appar rāyēnišn nē (7) ud ka ǰud-dādistānīh rāy nām bi nē guft ādānīh pad pāymār ōh <bawēd>.

27- zamān i (8) ō dastwarān sāl dranāy.

28- sturīh i kadag-bānūg bi dād dādistān gumārdag-(9)-īhā būd rāy nibišt ud āwišt ēstēd.

29- duz kē hamēmāl pad hamēmālīh (10) andar ēstēd ud wad āhangīh ud

zūr-gugāy ud drō-čāš ud wirāy-kār bastār ud anayār (11) ud stūr-škand ud nasā-nigān ud nasā-pāk ōh bast<-an>.

30- pad ǰādūg: ka daxšag[21] nē (12) gōwēd nibištag nē kunišn ka kard nē āhōgēnišn.

31- kadag-bānūg stūrīh ō (13) ōy i kam-sazāg-tar nē pādixšāy dād ud pad-iz kardag ōwōn kardan čiyōn awistwārān (14) guft būd kē[22] ō ōy <i> kam-sazāg-tar dād <rāy> pēš dād-farrux i muγān handarz (15)-bid mad ēstēd u-š bi nē wardēnīd.

32- ǰādūg i pāyram dusraw čambar ō (16) gardan <ud> gōšwār[23] ō duš-kardan tā warōmand kard ayāb bōxt bi hilišn ka-š (17) čambar ayāb gōšwār ēk škast ud pad warōmand dāštan.

A16 33- uzēnag i pad nāmag (1) passāz pad kardag pad xwāstag, gyāg-ē guft kū IX drahm ud II, ud gyāg-ē[24] guft (2) ku har X drahm III ud pad margarzān XCV ud ka dādistān az ān i abēr was[13] ēg-iz pad (3) margarzān wēš nēst kū XCV ud pad xwāstag ōwōn paydāg čiyōn ka wēš nē hē (4) kū[4] XVII drahm II pad kardag uzēnag i pad nāmag passāz[4] andar abāyēd az ātaxšān (5) bi dahēnd ud az pēšēmālān <ud> pasēmālān xwāhēnd.

34- ka wizīr-kard ēwar (6) ud wizūdan warōmand pursišn-nāmag ōh kunēd.

Notes: chapter 38

1- The abjad ordinal number of this chapter 50 is placed at the end of line 9.

2- DYNA n>mkyh>

3- WOD

4- + W

5- ..... wcšn′

6- SLYTWt>l

7- >t.... y

8- NYŠEyn′

9- SLYTWt

10- hmd>twwl

11- + HT

12- gwm>ltn′

13- +y

14- The beginnign word of this article is eliminated.

15- plm>nyh

16- hwt>d dw>cwc′

17- m>lwk′

18- g>s

19- These words are avistan

20- + LA

21- dhš>k

22- + L

23- dwšhw>l

24- gcw ..... ky

39

(7) dar[1] i dādistān ē-čand i ēwāz rāy pad (8) nāmčišt abāyēd nigirīdan

1- ka gōwēd kū "ēn ātaxš hamē az frazandān i (9) man mard-ē i pahlum ēd dārēd", hamē ān i ast ān i pahlum dārišn. ud ka gōwēd (10) "kū-m frazandān i man hamē mard-ē i pahlum ē dārēd", az frazandān andr ān i ast ān i (11) pahlum guft bawēd.

2- ka gōwēd kū "frazand ud āwādag i farrux pad aswār-nibēg (12) ma ēd āwāšēnd", ān i frazand ud āwādag[2] rāy guft bawēd i andar ān i ka gōwēd ast[3] (13) ud ka gōwēd kū "farrux frazand ud āwādag pad aswār-nibēg ma ē āwāšēnd", (14) ān i andar ān i ast ud ān-iz i pas az ān rāy guft bawēd.

3- wahrām az pusānwih i (15) āzād-mardān bi guft kū dād-farrux i kērragān rāy framān būd "kū-š pad aswār(16)-nibēg ma ē āwāšēnd", u-šān dibīrīh ōwōn wirāst kū "frazand ud āwādag i dād-farrux" (17) ud dād-farrux xwāhišn kard kū ōwōn nibēsēd kū "dād-farrux frazand"

A17 ud āwādag pad (1) aswār-<nibēg> ma[4] ē āwāšēnd."

4- ka gōwēnd "kū-m ēn xwāstag pad stūrīh i (2) man dāštan[5] tā X sāl ō farrux dād" pas-iz az X sāl pad stūrīh ēstēd. (3) ka gōwēd "kū-m tā X sāl pad stūrīh i man dāštan ō farrux dād", pas az (4) X sāl nē pad

stūrīh ēstēd.

5- ka gōwēd kū "man nē pahikārēm ōwōn kunēm[6] (5) kū pad-iz dastwarīh i man kas nē pahikārēd ud agar ǰuttar kunēm[6] tāwān dahēm", (6) bē ka ōwōn čiyōn pahikārēd ud paydāg kū-š ān kē paymān kard padiš dastwar (7) ham-dādistān būd ēnyā tāwān tōzišn nē rasēd.

6- ka gōwēd (8) kū "man nē pahikārēm ōwōn kunēm[6] kū kas pad-iz dastwarīh i man nē pahikārēd ud agar (9) ǰuttar kunēm[6] tāwān dahēm", bē ka ōwōn čiyōn pahikārēd ud paydāg kū-š ān kē (10) paymān kard padiš dastwar ham-dādistān būd ēnyā tāwān tōzišn nē (11) rasēd.

7- ud ka gōwēd kū "man nē pahikārēm ud ōwōn kunēm kū kas pad-iz (12) dastwarīh i man nē pahikārēd ud agar ǰuttar kunēm[6], tāwān dahēm", ka-iz nē pad (13) dastwarīh i ōy [7] pahikārēnd ēg-iz tāwān ō tōzišn rasēd.

8- ka gōwēd (14) kū "ēn xwāstag tā man <ud> tō zīndag hēm [8] āginēn dārēm", ka ēk mīrēd ōy i did (15) nē dārišn. ud ka gōwēd kū "man ud tō tā zīndag hēm āginēn dārēm", ud ka [8] ēk (16) mīrēd eg-iz ōy i did zīndag dāštan dastwarīhā.

9- ka ō mihrēn gōwēd (17) kū "ēn xwāstag pad stūrīh ayāb pad xwēšīh tō dār", mihrēn pad stūrīh (1) ud xwēšīh ēk ān-iš kāmēd dāštan dastwarīhā ud ka gōwēd "kū<-m pad> stūrīh (2) ayāb pad xwēšīh ō tō dād", pad stūrīh dād bawēd.

A18

10- ka dastgird (3) ō pusag dād ud kard kū "agar pusag pad ēn anšahrīg pahikārēd ān dastgird (4) pusag xwēš ma ēd bawēd", čiōn wāyayār nibišt andar zīndagīh i pusag (5) hamāg xwāstag a-framān, ka ōwōn kard kū" agar pahikārēd dastgird i-m ō (6) pusag dād pusag xwēš[9] ma ē bawēd", az ān čiyōn-iš dād pad dahišn abāz (7) kard tā pahikārēd xwāstag xūb ēstēd.

11- ka kard "kū-m ēn xwāstag (8) pas az X sāl ō pus dād ud xwāstag [7] i-m ō pus dād agar pus[8] ud duxt i man pad (9) zanīh gīrēd pus xwēš ē bawēd", pas az X sāl ud agar duxt pad zanīh gīrēd (10) pēš-iz az X sāl dād bawēd ud ka ōwōn gōwēd kū "pas az X sāl ō pus (11) dād ud agar pus[8] ud duxt pad zanīh gīrēd pus xwēš bawēd", abāz ō pašt i (12) pas ēstād ud agar duxt pad zanīh nē gīrēd pas-iz az X sāl nē xwēš.

12- ka (13) māh ādur ud rōz ōhrmazd kunēd "kū-t andar ēd māhag i nazdist[10] har rōz-ē drahm dahēm", (14) XXX drahm dahišn. ud ka gōwēd "kū-t tā ē māh i nazdist[10] buwandag bawēd har rōz ē (15) drahm dahēm", XXXI drahm dahišn.

13- ka gōwēd kū "agar pad muhr i radān ayāb pad muhr i (16) muwbidān nāmag nē dārēm xwāstag tō xwēš", bē[11] ka pad har II nāmag dārēd ēnyā (17) xwāstag bi rasēd ud ka gōwēd kū "agar pad muhr i radān

A19 ayāb muwbidan nāmag (1) nē āwarēm[12] xwāstag [13] tō xwēš" ka pad muhr i ēk nāmag āwarēd, wahrām (2) guft kū xwāstag nē rasēd.

14- ka gōwēd kū "agar pus i man pad aswār ayāb (3) pad[14] nibēg nē āwāšēnd xwāstag tō xwēš" bē ka har II āwāšēnd ēnyā xwāstag (4) bi rasēd. ud agar gōwēd kū "agar pus i man pad aswār ayāb nibēg nē āwāšēnd (5) xwāstag tō xwēš", ka pus ēk[8] aswār <ayāb> ēk pad nibēg āwišt, wahrām guft kū (6) xwāstag nē rasēd.

15- ka gōwēd kū "warzīdan i ān war rāy pad muhr i <farrux ayāb pad muhr i> gušnasb i (7) ādur-farrōbay pus nāmag stānēm[15]", farrux[16] pad pusagīh i ādur-farrōbay nē guft bawēd. (8) ka gōwēd kū "pad muhr i farrux ayāb gušnasb i ādurfarrōbay pus nāmag stānēm[15]", (9) har II pad pusīh i ādurfarrōbay guft bawēd.

16- ka gōwēd kū "xwāstag i ō man (10) mad ān i farrux ayāb mihrēn gōwēd tō xwēš", ud mihrēn gāw-ē ud farrux xar-ē gōwēd har (11) II bi rasēd ud ka pad ēd hangām ud ka-iz pēš ud pas gōwēnd ǰuttar nēst. (12) ud ka gōwēd kū "ān i farrux āyāb ān <i> mihrēn gōwēd tō

xwēš", ka har II gōwēnd ēk (13) rasēd i rād kāmag.

17- gyāg-ē nibišt kū ka gōwēd "agar rōz ōhrmazd ō kuwār (14) ud xabar nē šawēm drahm XXX bi dahēm", ka ō kuwār ayāb[17] xabr šud XXX nē dahišn. (15) ud ka gōwēd kū "agar ō kuwār ayāb ō xabar nē šawēm drahm XXX bi dahēm", bē agar (16) ō har II gyāg šawēd ēnyā-š XXX[18] bi dahišn.

18- ka farrux[8] abāg mihrēn paymān (17) kunēd kū "agar ō kuwār šawēm

A20

ēnyā drahm XII bi dahēm "pad šud farrux paydāgēnišn. (1) ud ka gōwēd ku" <agar> nē šawēm drahm XII bi dahēm", pad nē šud mihrēn paydāgēnišn.[19]

19- (2) ka[20] farrux abāg mihrēn paymān kunēd kū" agar ō kuwār šawēm ēnyā drahm XII bi (3) dahēm", ka[21] mihrēn gōwēd kū bi šaw ayāb drahm bi dah nē pādixšāy, bē ka[22] (4) šawēd ayāb drahm dahēd. ud ka gōwēd kū "agar nē šawēm drahm XII bi dahēm" (5) pādixšāy[23] pādīrānēnīdan.

20- ud ka gōwēd kū "abzūd-xwadāy čiyōn wuhū-bēš (6) ēstēd[24] kardan tō xwēš" pad gyāg dād bawēd. če-š daxšag[25] guft. ud ka (7) gōwēd kū "čiyōn purnāy bawēd tō xwēš", tā purnāy bawēd nē rasēd čē-š (8) hangām guft.

21- ka gōwēd kū "xwāstag i man xwēš frāz az man frazand i tō pad (9) zanīh i man aziš zāyēd xwēš", ān-iz frazand i zīndag kadag-xwadāy pas az ān zāyēd (10) xwēš ud ka gōwēd kū" frāz az man frazand i tō pad zanīh i man aziš zāyēd xwēš", (17) frazand ān guft bawēd i andar ān dūdag zāyēd.

22- ka gōwēd kū "ēn dastgird (12) raz zīndagān mihrēn nēm ud widard mihrēn abārīg ō farrux dād", ēg-iš zamīg[27] (13) fradum nē dād bawēd ud ka gōwēd ku "ēn dastgird zīndagān mihrēn raz (14) a-baxt nēm ō pusag ud widard mihrēn abārīg ō farrux dād", ēg-iš raz nēm ud zamīg (15) ham-ēwēn ō farrux dād bawēd.

23- ka gōwēd "kū-m ēn xwāstag ōwōn čiyōn-am (16) ō pus xwāstag dād ō duxt dād", ǰuttar bawēd čiyōn ka gōwēd "kū-m ēn (17) xwāst<-ag>
A21 čiyōn-am ō pus xwāstag dād ō duxt dād ǰuttar bawēd čiyōn ka (1) gōwēd "kū-m[28] ēn xwāstag čiyon-am ō pusarān xwāstag dād ō duxt dād" pad[29] (2) ēn čim ēdōn čē ka dād ōwōn čiyōn abar bi gōwēd u-š xwāstag ast-ē pad (3) xwēšīh ud ast-ē pad stūrīh ud ast-ē pad ruwān daštan ayāb ast-ē tā xwad ast-ē (4) tā pus zīndag[30] ast-ē frāz az xwēš ō pus dād ēstēd ēg-iš III ēwēnag ud har ēwēnag[31] (5) ē rāst guft bawēd kū "dād ud ka dād ōwōn abar bi nē gōwēd ēg-iš ham-ēwēnag" (6) pad xwēšīh dād rāy ēn-iz saxwan padiš kū ēd[32] guft bawēd "kū-m ō duxt (7) xwāstag[33] ēg dād ka-m ō pus dād" ud ka dād ōwōn abar nē ud pusarān abar (8) bi[34] gōwēd u-š pus ēk būd saxwan padiš kū dād nē bawēd čē ān hangām nē (9) būd[35] ud ka pus II būd u-š ēk xwāstag sāl ēk dād ēk sāl II (10) dād ēg-iš saxwan padiš "kū-š ēg" guft bawēd ōwōn abar nē ud pus abar (11) gōwēd nē pusarān[36] u-š pus II būd ēk xwāstag sāl ēk ud ēk sāl II dād (12) ēg-iš saxwan padiš ēg guft bawēd "kū-m dād ka-š fradum xwāstag (13) dād "ud ka dād ōwōn pusāran[36] har II abar[37] bi gōwēd u-š pus frāy kū ēk (14) nē būd nēm dād ud nēm a-dahišnīh guft bawēd. ǰuttar nēst čiyōn ka gōwēd (15) kū "ōwōn čiyōn-am ō pid ud mād xwāstag dād ō tō dād" u-š xwāstag ō [8] mād nē (16) bē[38] ō pid dād ēstēd. ud ka gōwēd "kū-m ēn[39] xwāstag ōwōn čiyōn[40] (17) ō mihrēn
A22 xwāstag dād ō duxt dād", u-š ō mihrēn xwāstag nē dād (1) ēstēd, dād nē bawēd.

24- ka xwāstag-ē i nāmčišt rāy gōwēd kū "tā nūn ō (2) man dād ābāyistan[41] i mihrēn rāy mihrēn[42] nē pahikārēm", pad dād i mihrēn tā-iz (3) ān hangām abar pahikārdan pādixšāy. ud ka xwāstag ayāb anē čiš i mihrēn paymān (4) kard0 kū bi [43] dahēm rāy kard kū "tā nūn ō man dād abāyistan[41] i mihrēn rāy (5) nē pahikārēm", ēg-iš ān xwāstag ud čiš pad dād i mihrēn abar nē pahikārišn (6) ud pad ēn čim ōwōn abar

xwāstag i-š mihrēn pad nāmčišt awiš dād hagirz (7) <ēwēn> nē būd kū-š[44] mihrēn awiš dād abāyist[45] hē ud ān i-š paymān kard kū[46] (8) bi dahēm tā dahēd hamē dād abāyēd[47] ud ka xwāstag i nāmčišt rāy gōwēd (9) kū "tā nūn ō man frōxt ud dād ēwēn būd <i> mihrēn rāy nē pahilārēm" ǰuttar bawēd[48] (10) ud čiyōn ka gōwēd kū "tā nūn ō man frōxt ud dād pādixšāy būd i mihrēn rāy nē (11) pahikārēm" ud pad ēn čim ōwōn čē ēn būd nē šāyēd[49] kū kē gōwēd "kū-m[28] (12) ēn xwāstag ēwēn ō tō frōxt ayāb tō dād" ēg-iš ē guft bawēd kū (13) "pādixšāy hēm ō tō frōxt ud dād" u-š pad ān ēwēnag i gōwēd "frōxt ud dād[50]", (14) nē abāyīh[51] ud xwāstag i frōxšēnd ud dahēnd andar ōy kē awiš frōxšēnd ud dahēnd pēš (15) az ān ud andar-iz ān i ka frōxšēnd ud dahēnd čiš-iz i awiš frōxšēnd ud dahēnd ud ēwēn (16) būd nēst ud ka frōxt ud dād nē frōxt ud dād ēwēn būd bē xwad (17) frōxt <ud> dād bawēd.

A23 25- ka gōwēd "kū-m tā rēdag purnāy bawēd" ayāb gōwēd (1) "kū-m tā rēdag aburnāy ēn čiš ō tō dād" har II ē ēwēnag. ud ka gōwēd kū "tā rēdag (2) aburnāy ēn čiš ō tō dahēm" ǰuttar bawēd čiyōn ka gōwēd kū "tā rēdag purnāy (3) bawēd ēn čiš ō tō dād", čē ka gōwēd kū "tā rēdag aburnāy ēn čiš (4) ō tō dahēm", ēg-iš pad gyāg bi dahišn u-š hangām tā rēdag purnāy bawēd (5) xwēš u-š pas nē xwēš ud ka gōwēd kū "tā rēdag purnāy bawēd ō tō dahēm" (6) ēg-iš pēš az purnāyīh i rēdag bi dahišn u-š ham-ēwēn xwēš.

26- ka gōwēd (7) kū[52] "tā sāl i nazdist[53] buwandag bawēd war warzēm", ǰuttar bawēd čiyōn ka gōwēd kū "hangām (8) tā ēd sāl <i> nazdist[53] buwandag bawēd war warzēm" čē ka gōwēd kū "tā ēd sāl war warzēm", ka (9) pēš az sāl war warzēt[54] šāyēd[49] ud ka gōwēd kū "hangām tā ēd sāl i nazdist[53] buwandag bawēd (10) war warzēm", hangām kār ham-sālagīh bawēd, u-š pas <az> ham-sālag war warzīdan padīrift bawēd.

27- (11) ka gōwēd kū tā "ēd sāl ēn čiš ōwōn kunēm[6]", agar čiš az ān i ka-š "ēd" (12) abar nē gōwēd ēg-iš hamāg abāyēd kardan andar ē sāl hamē ōh[55] kunišn. ud agar čiš (13) az ān i ka-š "ēd sāl" abar nē gōwēd ēg-iš ē ǰar kunišn andar-iz ē sāl ē ǰar (14) kunišn čiyōn ka gōwēd kū "war warzēm" u-š ē ǰar warzišn ayāb gōwēd kū "kār i (15) tō kunēm[6]", u-š hamāg ōh kunišn.

28- ka gōwēd kū "ēn xwāstag nēm agar zanbūd (16) frazand zāyēd abārīg agar zanbūd frazand nē zāyēd tō xwēš" tā frazand zāyēd (17) ayāb paydāg bawēd kū frazand nē zāyēd xwāstag a-framān ēstēd.

A24 29- ka (1) gōwēd kū "ēn xwāstag ka man[8] ud pus i pādixšāyīhā ud ēd čē čagarīhā ast pus i (2) man[7] pad ān ēwēnag ast ud ka man pus i pādixšāyīhā ud ēd čē čagarīhā nēst farrux (3) xwēš ēd bawēd", pus i pādixšāyīhā ud ēd čē čagarīhā ast ēdōn bawēd čiyōn (4) ka gōwēd kū "ka man pus i pādixšāyīhā ēnyā čagarīha, pas pus i man pad ān ēwēnag, (5) xwēš ē bawēd", ud ka pādixšāyīhā ast ud čagar nēst pad ān paymān ō pus nē rasēd.(6) ka gōwēd kū "man pus i pādixšāyīhā ud ēd čē čagarīhā nēst" ayāb gōwēd ku "ka (7) pus i pādixšāyīha ayāb čagarīhā nēst "ud ka-iz kunēd kū "ka man pus i pādixšāyīhā (8) ud čagarīhā nēst farrux xwēš ē bawēd", har III[56] ewēnag <ē> bawēd. ud ka pādixšāyīhā āst[57] <ud> čagar (9) nēst xwāstag ō farrux nē rasēd.

30- ka gōwēd kū "xwāstag ō xwēšīh i (10) man mad ud ēd čē ō[8] xwāstag i man rasēd "ud ka-iz gōwēd kū" xwāstag i čē ō (11) xwēšīh i man mad ēnyā ō xwēšīh i man rasēd", har II ē ēwēnag bawēd. čiyōn (12) ka gōwēd kū" xwāstag i ō xwēšīh man mad ayāb ō xwēšīh i man rasēd" čē (13) ka "ayāb" gōwēd ast kē pahikārišn ēn kū-š mad ayāb rasēd ēk nē (14) dahēd.

31- ka farrux andar zanbūd kard kū "ēn xwāstāg agar tō pad zanīh i man frazand (15) aziš zāyēd hamāg ud agar tō pad zanīh i man frazand aziš <nē> zāyēd nēm tā tō zīndag hē (16) tō xwēš ē bawēd "xwāstag

i-m pad ān ēwēnag paymān kard kū" tā tō zīndag hē (17) tō xwēš ē

A25 bawēd frāz az tō mihrēn xwēš" zanbūd frazand nē zāyēd ān[7] (1) xwāstag ō mihrēn nē rasēd.

32- ka farrux abāg mihrēn paymān kard kū "bē (2) ka nē wizārdan i ēn xwāstag ēwar ēnya xwāstag mihrēn xwēš" ka wizārdan ud ka-iz (3) nē wizārd <nē> ēwar xwāstag mihrēn xwēš ud ka gōwēd kū "bē ka nē wizārdan nē (4) ēwar ēnyā xwāstag mihrēn xwēš" hamē ka nē wizārdan ēwar mihrēn xwēš ud ka (5) wizārdan ēwar ēg-iz ēn šayēd guftan kū nē wizārdan nē ēwar xwāstag ō mihrēn (6) nē rasēd.

33- ka kard kū "xwāstag i ō man mad bē ān i bē nē dahēm abārīg (7) mihrēn xwēš" mihrēn ān i xwēš[7] bi bawēd ēnyā ān i bi nē dahēd az rād (8) bi nē rasēd.

34- ka mard xwāstag i-šān čand sāl pad tasag[58] aziš (9) padīrift ud sāl sāl tasag[58] wizārdan paymān kard[8] <ud> abāz kard pādixšāy būd rāy (10) ōwōn framād nibištan kū "bē ka ān tasag[58] nē wizārd ēnyā ān xwāstag ma (11) stān", ka sāl sāl az tasag[58] hambun-iz[59] wizārd bi stad nē šāyēd.

35- (12) ka farrux kard kū "xwāstag i kas ō man tōzišn <ud> dahišn bē ān i az 500(13) ud ēd[60] čē az C frāy abārīg tō xwēš"[61] ēg-iš ān kē az C nē frāy (14) dād abārīg čiš-iz nē dād bawēd.

Notes: chapter 39

1- The abjad symbol of this chapter 51 is placed in line 7, over the word of BBA.

2- >w>tk′

3- >ytwn′

4- L

5- Ld>štn′

6- OB̲YDWNmn

7- + y

8- + W

9- NPŠM

10- nzst′

11- BRW

12-YHS.....

13- +MN

14- ..... N

15- YNSB̲WNmn

16- kplhw′

17- >ywyp

18- XII

19- pyt.... šn′

20..... T

21- YHBWNmAMT

22- AM....

23- P>twhš>

24- HWYTWyt

25- dhš>k'

26- stkrt'

27- ḏmy ....

28- MN

29- PW ....

30- zywdk'

31- hl>dwynk'

32- The word is repeated.

33- ..... >stk'

34- BRY

35- HWWNt

36- pwslyn'

37- MAM

38- BA

39- + cygwny'm

40- cygwn'm

41- >p>stn'

42- + l>d

43- + AYK

44-AMTš

45- >p>st'

46- The word is corrupted.

47- >p>yt'

48- ywdtlYHWW .....

49- š>yt'

50- YHBWN ....

51- >p>dyy

52- The word is corrupted.

53- nzst'

54- wlcm

55- K

56- II

57- YYT

58- t>k

59- >g>m bwnyc'

60- >y

61- + APš ZK

40

(15) dar[1] i ēwarīh i kārdārān

1- (16) dādwar pad čē ud čand ud čiyōn ud čē ēwēnag xwēšīh ud gugāy padīrift ud hamēmālīh (17) kardan <ud> zamān grift ud zamān kard ud āwurd ud dāšt up pād ud nē pād ud kār rāyēnīdan (1) ud kār nē rāyēnīdan ud azišmānd ud čak padisāy dādistān ānaylhīd ud nihān būd ud mit-pētīm (2) ud waštagīh ud abārīg wināh i abar dādistān <ud> syā ud spēdīh[2] ud [3] narīh ud mādagīh ud ham-tanīh (3) ud ham-nāmīh ud hammuhrīh ud xwastūgīh ud dārišn i pad widāšt[4] ud andar [5] III gām ud saxwan (4) ud passux ud garzīdan i must, az pās wirōbišn i gizīrān <ud> duzīdan ud burdan i ǰāmag ud čiš (5) ud hunsandīh ud a-hunsandīh i pad wizīr ud dib <i> pad[6] wizīr kū kē kard ud tan ud muhr kū kē pad āšnāg (6) guft ud nāmag ud wizīr kū ō dēwānbān ud tan kū ō zēndānbān ud gizīrān abispārdan pad-iz (7) abārīg har čē ka dādwar padiš nē ēwar, rāyēnišn i saxwan pādīrān; pad kardag pad-iz (8) čē ud čand duzīdan ud burdan i ǰāmag ud čiš <ud> az pās wirōbišn i gizīrān pad ēwar dārēnd (9) ud az druz [3] škastan ud nišān kardan abāyēd rāy ēdōn paydāg čiyōn ka pad škastan (10) ud nišān kardan ēwar ud būd kē guft kū dādwar pad-iz widāšt[4] i nē pad dārišn (11) ēwar.

2- <az> pēšagsēr gōwēd kū[7] dādwar pad dārišn i uzīdag ēwar; drustag

ān i ka (12) ō stūrīh xwāhēd, mowbid pad gumārdan i stūrīh <ud> sālārīh ud pad abāz kard (13) ud sāk[3] abar nihād i xwāstag i abāz ō ātaxš[8] [9] pad mowbidān saxwan abāyēd (14) kard ud pad wizāy hištan ud fragār brīdan[10] ud pad-iz ān kē dādwar padiš ēwar būd (15) rāy nibišt ud ēd[11] čē ōwōn čiyōn abar xwēškārīh-nāmag i mowbidān nibišt <kū> "ka (16) mowbid padiš nē ēwar kār xwēškārīh i mowbidān pāymār pādīrān ēwar."

3- (17) rad pad abāz kard ud sāk[12] abar nihād ud xrīd ud guhrīg ud arz ud wahāg i pad (1) xīr i ātaxšān[13] abāyēd kard ud čand mad ud pad-iz nē mad i čiš adēn ō ātaxš[8] kē bun, (2) ud handraxt pad dēwān i kardag hangārēnd ud pad-iz wizāy hištan ud fragār brīdan[14] ud abārīg (3) har ān i pad ān ēwēnag ud pad har xīr i ātaxšān[15] ka pad šāhīg<-ān> hē āmārgarān padiš (4) ēwēr hē pad ēwar dārēnd.

A27

4- mowbidān mowbid pad har ān i ka abārīg (5) kas gōwēd warōmand ka mowbidān mowbid gōwēd ēwar.

5- ud azabar framān i dahibidān (6) būd nē šāyistan[16] i čiš-iz ēwarīh rāy pad ān čiš i nē andar pēšag i (7) āsrōnān ud pad framān i dahibidān ud yād-gēhān kār-framān padiš.

6- war-sālār pad (8) pādīrān i war tā warzīdan i war ud pad yazišn i pad war tā āwišt i yazišn-nāmag ud pad-iz (9) ān čiš kē dādwar padiš ēwar.

7- frēzbān pad ān čiš kē dādwar padiš (10) ēwar ud pad hamēmālīh kardan andar abāyēd ēwar. ud ka-iz šud i frēzbān ō ganǰ būd (11) pasēmālān ēwar.

8- ǰāmag i gōwēd "ka duz[17] kard pad ān ganǰ būd" pad mad i (12) ō ān ganǰ ēwar.

9- ōstāndār pad abāz kard ud sāk[18] abar nihād ud xrīd (13) ud wahāg padīrift ud dād ud paydāg kard ud ō šāhīgān[19] madan i xwāstag ēwar.

10- āmārgar (14) pad arz ud wahāg ud ō šāhīgān madan ud az šāhīgān bi madan i xwāstag ud ka-iz xwāstag-ē i (15) dārišn pad absēgōmandān

būd abāz ō šāhīgān kard, ud kas pad xwēšīh pad xwēšīh (16) abar pahikarēd[20] pad nē xwēšīh i absēgōmand ān xwāstag, ud ka-iz ōstāndār (17) nāmag abar [21] xwāst, čiyōn mizd i stūr kē āwišt padiš ōh barēnd

A28 ud abārīg-iz (1) ān i pad ān ēwēnag ud pad dād ud uzīd, nāmag dād pad-iz nē dād nē uzīd i (2) xwāstag ud ka-iz kas pad xīr i šāhīgān zyān kard rāy dib ud pad ān [9] zyān tāwān (3) kard pad-iz ān i pad ān ēwēnag dib ud tāwān kard ēwar.

11- rad ud āmārgar pad-iz ān i pad xīr i (4) šāhīgān čand ud az kū [21] wizīd ud abar kē <ud> čiyōn baxtan ud dāštan[22] rāy pad pāymār (5) kunēnd ēwar, āmārgarān pad hangārdan ud ul stadan i sāk ēwar.

12- xwastūgīh (6) guft i mowbidān mowbid[23] ud war [3] čiyōn az dibīr bi gōwēnd guft i mowbidān (7) mowbid[23] az-iz war pad ēwartar dārišn.

13- ham-pačēn i pad hamēmāl ud wizīr i pad gōwišn i (8) mard i bē-šahrīg ud saxwan-nāmag har čē andar pēšēmālīh ud hamēmalīh kard ka čak[24] (9) pad āwišt i pēšēmālān nē kard ēstēd ēg-iz az ān [9] čiyōn dādwar pad hamēmālīh (10) kard ēwar, būd kē guft kū-š andar pēšēmāl pad ēwarīh, kār u-š ōh kunišn.

14- (11) zēndānbān būd kē guft kū ēwāz pad dārišn i pad zēndān ēwar ud būd kē guft (12) kū pad-iz ham-tanīh ud ham-nāmīh ud ham-wināhīh ēwar. dastwarān guft kū ān ēwarīh i zēndānbān (13) pad ham-tanīh ān bawēd: ka ēk ōhrmazd rōz pad duz ēk wahman rōz pad margarzān ō[25] (14) zēndān kard ēstēd ud nē paydāg kū kadām ōhrmazd rōz <ud> kadām wahman rōz ō[25] zēndān kard (15) ēstēd ud zēndānbān gōwēd kū ēn ōhrmazd rōz pad duz ud ēn wahman rōz pad margarzān (16) ō zēndān kard ēstēd ud pad ham-nāmīh ōwōn bawēd kū: ēk mihr ādurfarrōbay nām pad (17) duz ud ēk kay-ādurfarrōbay nām

A29 pad margarzān ō zēndān kard ēstēd ud nē paydāg (1) kū ka<-dām m->ihr-ādurfarrōbay i pad duz ud kadām kay-ādurfarrōbay i pad margarzān ō zēndān (2) kard ēstēd, zēndānbān gōwēd kū ēn mihr-ādurfarrōbay i pad duz ud ēn kay-ādurfarrōbay i (3) pad

margarzān ō zēndān kard ēstēd. pad ham-winābīh ōwōn bawēd: ka ēk pad duz (4) ud ēk pad margarzān <ud> nē paydāg kū kadām pad duz ud kadān pad margarzān ō zēndān kard (5) ēstēd ud zēndānbān gōwēd kū ēn pad duz ud ēn pad margarzān ō zēndān kard ēstēd.

15 (6) kōybān pad ēn "kū-m ō tō guft u-t āšnūd[26] ud pad-iz ēn kū gūhrag ō tō mad (7) ēstēd" ēwar.

16- <pad> "nē xwēšīh" i gugāy ǰādag-gōw ud xwāstag kē pad xwēšīh i pēšēmāl (8) ān gugāy ud ǰādag-gōw, ud dādwar muhr-iš ō dādistān padīrēnd [9] andar ān-ē ka padīrēnd az ān i (9) gugāyīh ud ǰādag-gōwīh pad ēwar dārišn.

17- wih-ōhrmazd guft kū ham-nāmīh an bawēd: (10) ka gōwēd kū "ēn mērag farrux nām" ēnyā pad ēn kū farrux nām mihrēn pus nē (11) ēwar. ud ham-tanīh[28] ān bawēd: ka dādwar gōwēd kū "ēn tan ān[29] šahrēwar (12) rōz margarzān gugāyīh abar dād"; ud farrax-zurwān nazdist[30] guft ku pad-iz pid (13) ud dih pad ēwar, u-š pas guft kū nē ēwar čē pid ud dih pad āšnāgīh i (14) tan ēwar, ēnyā tan pad kē pusīh nē ēwar. pusānwih i āzād-mardān guft (15) kū pad pid ēwar. ud ka-iz gōwēd kū "mērag i abar ēn dib nibišt ān ham i abar (16) ēn dib nibišt" ēwar. wahrām guft kū man ōwōn sahēd kū ōwōn bawēd (17) čiyōn wih-ōhrmazd guft; u-m ān i pusānwih guft nē wurrōyēd čē ka

A30 gōwēd (1) "kū-š[31] mērag i[32] abar ēn dib nibišt ān ham i abar ēn dib nibišt"[33] narīh[34] ud (2) mādagīh[35] bawēd.

18- wih-ōhrmazd ēn-iz guft kū [3] rōšn-ōhrmazd guft dādwar tan āšnāg (3) xwad kunišn, har čiš xwad dānišnīg kunišn.

19- ud abarag guft kū frēzbān (4) pādixšāyōmand tan āšnāg kardan ud muhr padīriftan ud ka anē ēwēnag paydāg bawēd (5) frēzbān griftārōmand.

Notes: chapter 40

1- The abjad symbol of this chapter indicates 52, and is placed in line 14.

2- ypytyh

3- + W

4- + wyš>t

5- + W BYN

6- WN

7- III

8- >twhš

9- +y

10- SKWNt

11- >y

12- nd>k′

13- >twhš>n

14- KSKWNt

15- >twhš >>n

16- š>stn′

17- GNB̲′

18- nkd>k′

19- underline form: šyk>n

20- ptk>lt′

21- + LA

22- w/nd>štn′

23- mgwpt>n

24- AMTcKN

25- yy

26- There is a gap between "O" and "Š" in the beginning of this word.

27- PWTš

28- + W hmtn′yh

29- ZK

30- nzst′

31- AYKm

32- OD

33- np ....

34- y

35- NKWDAyhy

41

(5) dar[1] i[2] pad čiš i nibišt ud[3] āwišt (6) anē-iz wāz i uskardag.

1- (7) nibišt ud āwišt kē ham-pačēn aziš dād nē šāyēd[4] stahmag ud duš-pādixšay (8) appurēnd ham-pačēn dahišn. ud pad xānag čiš bē paydāgēnišn ud pad dādistān[5] bi (9) nihišn ud ka šāyēd pad bōzišn dāštan rāy ō xwēšāwandān abispārišn.

2- (10) ka šōy ud zan pad ēd ǰār az mard-ē abām stānēnd ān mard ān abām (11) ham-ēwēn az zan[6] xwāst tuwān pad rāyēnišn i dādistān dastwarīh i šōy andar (12) nē abāyēd.

3- ka gōwēd kū farrux "ēn ǰāmag a-pādixšāyīhā az man stad (13) ud burd ud ān ǰāmag man xwēš ud dārišn ud pad ān čiyōn farrux stad ud burd farrux (14) dārēd" ud az farrux azišmānd bawēd pad ān azišmānd pad graw wizīr kunišn če (15) xwāstag nē nāmčištīg ud ka xwāstag nāmčištīg hē wizīr kunišn kū dārišn (16) abāz kunišn.

4- ka az zamīg bun-xwēšān xwēš u-š pad bar grawgāndār[7] zyān (17) wizārišn.

A31 5- ka pēšēmāl[8] pad abām ud waxš pasēmāl hamēmāl ud pēšēmāl[8] (1) pasēm <-āl har> II xwastūg hēnd kū waxš i tā farrux ō asūristān šud wizārd (2) ud pēšēmāl[9] pahikārēd kū farrux sāl ēk ō asūristān šud[10] [4]

pasēmāl (3) paydāgēnišn.[11]

6- pad rāyēnišn i stūr ka[12] ān i sazāgtar nē mad ēstēd, ast <kē> ōwōn (4) nibišt kū mērag pad ān kustag i xwarāsān u-š āmadan nē kāmēd, mērag nē (5) pad bun ud pad kadām gyāg būd nē āšnāg.

7- pad rāyēnišn i abar gumārdan (6) abāyistan i kadag-bānūg dūdag-sālār <ud> kard i kadag-bānūg gādār čiš[4] abar (7) gumārdan ēdōn nibišt kū kadag-bānūg bē čiyōn-iš abēdastwarīhā[13] tan pad gād (8) ō kas dād guft ēnyā-š sālār nēst, ud abar-iz kadag-bānūg sālār gumārdan.

8- (9) gušn-ǰam nāmag kard kū, ōwōn čiyōn nēw-gušnasb guft ka mard ud zan paywand (10) rāst[4] mard gumārd stūrīh nē kunišn.

9- māhwih nāmag kard kū pad kardan (11) ud dāštan ōwōn abar āwurd kū ka mard pad stūrīh gumārt u-š zyān i (12) pad dūdag kardan nē paydāg ka-iz pas az ān xwah i an mard pad gumārd abāyistan[14] i (13) xwah pad ān stūrīh andar pahikārēd[15] pahikārišn i xwah pad ān stūrīh nē (14) padīrišn ud stūrīh pad mard pad raft dārišn xwāstag pad stūrīh ō (15) xwah nē abispārišn ud ān stūrīh pad ham mard bi hilišn.

10- ka mard kē (16) dārišn i pad anšahrīgīh pad mard-ē pahikārēd[4] kū "<-m az> xwadāy āzād hišt hēm (17) ud āzād hišt pusag dārēd" abāg pusag pad saxwan-nāmag dādistān bun kardan rāyēnēd (1) ēg šāyēd ka nē pad xwadāy āšnāg kunēnd ud dādistān pad ǰādag-gōw-ē[16] xwāhēd (2) ka azišmānd bawēd uskārdan abāyēd.

A32

Notes: chapter 41

1- This chapter has no ordinal-nubar

2- + yy

3- The title of this chapter is placed in line 5, following the last line of former chapter.

4- +W

5- DYNAN

6- NYŠM

7- glwpk>nd>l

8- pyš>m>l

9- psym>l

10- OZLWNyt

11- pytynšn′

12- MNW

13- >pyydstwblyh

14- >p>stn′

15- ptk>lt′

16- y> .... y

42

(2) dar[1] i guft abāg guft

1- (3) <abāg> ān i guft kū pad kardag zīndag[2] anādān nē kunēnd.

2- (4) abāg ān i guft kū bandag anādān pad kār ōh abispārišn.

3- ud abāg ān i guft (5) kū ka mādagwar anādān abāg pāyandān[3].

4- abāg ān <i> guft kū ka pus i (6) pad tōzišn i pidarān hamēmālōmand anādān bi bawēd abāg abārīg xwāstag(7)-dārān[4] rāyēnišn i war[5] ōh bawēd.

5- ud ān i guft kū pasēmāl tā dādistān az (8) rāyēnišn mānēd pad ǰud-dādistān pēšēmāl hamēmālīh kardan nē pādixšāy.

6- (9) abāg ān i guft kū ka andar rāyēnišn i dādistān pus purnāy bawēd dūdag (10)-sālār dādistān rāyēnīdan nē tuwān ud pasēmāl <nē> pādixšāy ka dūdag-sālār az (11) rāyēnišn bi nē hilēd ud ham-pačēn stānēd ud pad wa dxwāh andar dūdag sālār (12) wizīr xwāhēd ēd[6] rāy čē dūdag-sālār nūn nē pēšēmāl ud andar dūdag-sālār ēd (13) dādistān az rāyēnišn mānd.

7- ud ān i guft kū ka gōwēd kū "tā man sahēd ēn (14) xwāstag tō xwēš" pad wēšistīh tā zīndagīh ud pad kamistīh tā sahēd dād (15) bawēd.

8- abāg ān i guft kū ka gōwēd kū tā rēdag purnāy bawēd tō xwēš" (16)

pad wēšistīh tā XIV sāl[7] guft bawēd. ud pērōz[8] guft kū ka rēdag andar (17) purnāyīh mīrēd xwāstag hagirz abāz nē āyēd.

A33 9- ud abāg ān <i> guft kū (1) ka gōwēd[9] kū[10] "tā tō sahēd pad tasag[11] az[12] dārēm" tā ān tan ayāb xwāstag-dār i ān (2) tan kē pad tasag[13] bi dād "tasag[13] nē sahēd" kunēnd abāz kardan nē pādixšāy.

10- (3) ud abāg ān i guft kū ka farrux andar mihrēn kard kū "ēn xwāstag tā abāg (4) tō pad pēšēmālīh gōwēn tō aziš <nē> wizāyēm" pad wēšistīh tā zīndagīh i (5) mihrēn ayāb farrux ud ka "abāg tō" nē nibēsēd pad wēšistīh tā zīndagīh i (6) farrux guft bawēd čē gōwišn pad paywand nē rawēd bē ān-ē ka ǰādag-gōw (7) gumārēd.

11- ka mard-ē abāg pus[14] paymān kard kū "xwāstag i tō sahēd tō (8) xwēš" ud čand pus ast[15] ēk sahišn paydāgēnēd ud abārīg duš-nīrmad i (9) abārīg rāy sahišn nē kunēnd.

12- ud ān i guft kū ka farrux ō mihrēn (10) gōwēd kū "tā ēn wizīr ō bōzišn dārēd tō az ēn[16] xwāstag nē wizāyēm" ēg-iš (11) andar mihrēn ud dastwarān ud xwāstag-dārān ēd ō bōzišn āwarišn.

13- abāg ān i (12) guft kū ka gōwēd kū "tā pad pēšēmālīh gōwēm tō az ēn[16] xwāstag nē (13) wizāyēm" ēg-iš andar ōy <ud> frazand xwāstag-dār i hamēmāl pad pēšēmālīh (14) gōwišn.

14- ud abāg ān i guft kū ka nibēsēd kū "xwāstag ka tō xwāhē ō tō (15) dahēm xwāhišn az ōy ud xwāstag-dār kunišn.

15- ud ān i guft kū wizīr-ē i pad III bahr (16) ē bahr ō mihrēn ud abārīg[17] ō farrux dahēnd mādagwar farrux dārišn ud <ō> mihrēn ham-pačēn (17) dahišn.

A34 16- abāg ān i guft kū ka stūr pad bahr mar bi dahēd kāmag i (1) pad bahr kard, agar nēm ayāb kam dahēd pad rād ud agar wēš[18] bawēd <pad> kas.[19]

17- (2) ud ān i guft kū ka gōwēd "kū-m ēn wizīr ō tō dād" ēg-iš gil (3) ud nāmag[20] dād bawēd.

18- abāg ān i guft kū ka gōwēd "kū-m ēn (4) dastgird az har čē-š andar hammis ō tō dād" wizīr-iz-ē pad ēn dastgird (5) ēstēd ud xwāstag-iz-ē pad anē gyāg pad ān wizīr šāyēd xwāst dād (6) bawēd.

19- ud ān i guft kū pad margarzān ēwar pursišn-nāmag ōh kunišn. abāg (7) ān i abar ayādgār ham-pačēn-ē i pad-iz muhr i wih-šābuhr i mowbidān mowbid (8) būd āwišt pad-iz gōwišn <i> mowbidān mowbid mard-ē pursišn-nāmag padiš ud pad (9) sar pādifrāh kardan abāyistan rāy nibišt.

20- ud ān i guft kū pad yazdān(10)-dušminīh ud xwadāy-dušminīh ud ahlumōγīh pursišn-nāmag ōh kunišn.

21- abāg ān i abar (11) ham-pačēn ham mard [22] pad gōwišn i mowbidān mowbid nibišt kū yazdān-dušminīh ud xwadāy(12)-duš[23]minīh ud mihr-dr[24]ōzīh ud ahl[25]umōγīh ud drō[26]zanīh ud ānāst-gōwiš[27]nīh <rāy> ayādgār (13) kard <abāyēd> u-š ōy wināh rāy pursišn-nāmag padiš kunišn.[8]

22- ud ān i guft kū mard<-ē> kē (14) pad margarzān pursišn-nāmag padiš kunišn ka pad pursišn-nāmag wināhkārtar (15) paydāg būd [22] wināh-iz i nē margarzān nibi[28]št āhōg nēst. abāg ān i abar (16) ayādgār ǰumā wināh i margarzān anē-z wināh rāy pad ān ēwēnag nibišt ēstēd.

23- (17) ud ān i guft kū pad wināh kē pursišn-nāmag[29] padiš kunišn
A35 āšnāgīh-iz i šahr (1) ud dusraw <-ih pad> s[30]ar andar wizōyišn dārišn čē pad-iz pursišn-nāmag i az pēš ōrōn kard (3) ōwōn nibišt kū mērag dusraw ud andar šahr wad mardīhā raft ēstēd (3) dusrawīh-iz čim i kardan abāyistan i pursišn-nāmag rāy frāz padīrēnd.

24- abāg ān i pad was šahr ud gyāg nūn-iz pad pursišn-nāmag nibēsēnd kū mērag (5) pad kardan i ān wināh pāyram dusraw.

25- ud ān i guft kū drustīh i xwar ud dād i (6) šahr rāy wināhišn-iz pādifrāh ud ōgārišn[8] kunišn.

26- abāg ān i guft kū (7) zan kē šōy pad adwadād[31] ud daštān-māh

wizārdan ud winābkār ka duz (8) kunēd duz nē zan bē šōy bawēd. ud pas ka-š gīrēnd ēwēn <i> šahr (9) rāy bi drōšišn.

27- ud abāg ān i guft kū mard ōy i pad margarzān warōmand (10) kard ēstēd ka-iz-iš awināhīh [32]dānist ēg-iz-iš xwar i šahr rāy wāz aziš (11) nē gīrišn ud [33]awiš nē dahišn.

28- ud ān i guft kū andar dūdag zād ud ān-iz (12) čagar frazand bawēd.

29- abāg ān i pad was gyāg pad nibišt ud āwišt i dastwarān (13) padīrēnd frazand i čagarīhā nibišt ēstād.

30- ud abāg ān i was awistwārān (14) guft kū pad kardag andar dūdag zād pad frazand dāšt.

31- ud abāg ān i abar (15) handarz i ham wih-šābuhr pad gōwišn i wih-šābuhr nibišt ēstēd kū ān i stūrīh (16) nām šīrīnwar rāy man frazand ud āwādag bawēnd ēn čiš ōwōn ē kunēnd.

32- ud ān i (17) guft kū mihr-narsīh i wuzurg-framadār [34]ātaxš II rāy guft

A36 "kū-m pad (1) sālārīh ēk mērag ud ēk mērag pāymār kard" mahrspand i rad būd <wizī>-r kard kū (2) [34]ātaxš sālārīh pad paywand i ōy-šān mard nē rawēd. ud [35]gušn-ǰam guft (3) kū pad paywand bi rawēd.

33- abāg ān i abar handarz i ādurbād i zarduštān (4) būd i mowbidān mowbid ud būd i pad gōwišn i ādurbād i [34]ātaxš rāy nibišt (5) "kū az frazandān i man ōy pāymār kē mard pahlum [36]hād", ud ān i pērōz i guft (6) kū ōy ēk bawēd.

34- abāg ān i guft kū ādurbād i mard-būdān <mowbidān mowbid> būd, pad (7) ruwān i ādurbād ātaxš nišāst ud ātaxš pad sālārīh i ōy kē dād-xwaš i ham (8) ādurbād xwah ud zan būd dāštan [37]guft <ud> dāštan rāy framān dād (9) ud pad ān dastwarīh ātaxš nišāst ud [38] ān ātaxš frāz az [15] dād-xwaš (10) farrux-wiyān ud frāz az farrux-wiyān anē mard dāštan rāy guft. ud pad muhr i [15] rōšn-ōhrmazd (11) <i> ādur i ērān-xwarrah-husrō [8] čāšān būd ǰadag āwišt ud framān-iz i

ādurbād (12) pad ōšagān ō ǰadag burd.

35- abāg ān i guft kū xwāstag i-šān kard kū (13) ōy kē farrux xwēš būd gōwēd xwēš ud farrux tā X sāl mard-ē ud pas az (14) X sāl mard-ē xwēš būd <rāy> guft, ōwōn dārišn čiyōn xwēš būd rāy gōwišn (15) guft. būd kē guft kū tā X sāl pas-iz az X sāl ōy-šān mard pad (16) āginēn dāršin.

36- ud ān i guft kū anšahrīg pad mānišn nibištan xūb.

37- abāg (17) ān i abar handarz i ham wih-šābuhr pad dād i dastgird pad

A37 gōwišn i ham wih-šābuhr (1) nibišt kū az anšahrīg i-š andar mānēnd hammis ōwōn ē bawēd.

38- ud ān i guft (2) kū abar ōy bay husrō i kawādān mard-ē kakā nām būd mard-ē ādurtōhm (3) nām būd pad zamīg hāwand pad uzdēs-zār dāšt čiyōn-išān[39] framān ud dastwarīh i (4) mowbidān uzdēs aziš kand <ud> ādarōg-ē[40] padiš nišāst, ka ān ādarōg[40] [8] (5) abāz ō dīwān i kirdagān kāmist kardan az a-pad-zyān i kakā ud ādurtōhm ān (6) zamīg az ān ādarōg[40] [8] <hammis ān kakā> ud ān ādurtōhm u-šān frazandān āwādagān dāštan rāy framān <dād>. (7) kakā ud ādurtōhm ān ādarōg[40] pad warahrānīh ō dādgāh nišāst ud ān ātaxš (8) pad sālārīh tā kakā ud ādurtōhm zīndag būd, kakā ud ādurtōhm dāšt ud widard (9) kakā ud ādurtōhm burzag ardaxšēr-xwarrah[41] mowbid būd pad ēn kū pad framān (10) dastwarīh, ān ātaxš pad sālārīh ān kakā <ud ādurtōhm> nišāst ham-ēwēn[42] frazandān ud āwādag (11) duxt-dād-iz dārišn wizīr <ud> wādayār wizīr kard dād-farrux i dād-ōhrmazd [15] muγān (12) handarzbid būd pad ēn kū agar ōy-šān kē ān ātaxš nišāst sālārīh i (13) ān ātaxš rāy čiš framān nē dād ān i kakā nišāst hamē az frazandān (14) ud āwādagān i kakā ud ān i [15] ādurtōhm nišāst hamē az frazandān <ud> āwādagān i[43] ādurtōhm (15) ān i mih <ud> wih dārišn, ud nāmag kard ud āwišt.

39- abāg ān i guft kū xwāstag i (16) framān būd pad āzādīh ud xwēšīh ō

mard dād<-an> ān mard u-šān frazandān (17) āwādagān pad āzādīh

A37 ud xwēšīh[44] dāštan ud xwēš rāy warz ud ābādānīh abar (1) kardan <pādixšāy> ud ān mard ham-ēwēn ān xwāstag pad ǰudāgīh i az frazandān dāštan ud bi (2) dād ōwōn pādixšāy čiyōn abārīg-iz xwāstag ud būd a-srōš kē andar pahikārd[45] (3) kū xwāstag i pad ān ēwēnag pad absēg i pidarān abāz nē kunišn čē ō-iz (4) frazandān dād ēstēd bē pad kardag pad absēg i pidarān <abāz> ōh[46] kard.

40- ud ān i guft (5) kū ka gōwēd "kū-m xwāstag sāl ēk pad frawardīgān xrīd ō duxt (6) dād" ān i pad panǰag i ahunwad-gāh xrīd pus xwēš.

41- abāg ān i abar ham (7) ayādgār ham-pačēn i pad-iz muhr <i> mowbidān mowbid pad gōwišn <i> mowbidan mowbid[47] (8) nibišt kū agar yazdgird andar satō-zim dahum pad panǰāhag i pēš būd (9) xwadāyīh[48]-iz ōy bay anōšagruwān[49] pidarān amā frahist ud ān i andar ān satō-zim būd (10) ud agar pad panǰāhag i pas būd hudād-iz ud farrōbay ud ādurburzīd <ud> ādurbād i zarduštān (11) andar ān satō-zim pad pādixšāyīh[50] ēstād hēnd[51] ka ōwōn čiyōn nibišt (12) ēstēd panǰāhag i pēš ān guft bawēd i abdum uzīd.[52]

42- ān i guft (13) kū ōy i ǰādūg xwāstag i-š ast ka-šān ǰādūgīh ōst pad rad ēstēd (14) ud ka-šān murnǰēnišn kard ō ōy kē murnǰenišn andar kard ud ka-š gugāyīh (15) abar dahēnd ud wināh andar kē kard pad nāmčišt nē paydāg ō gugāyān appār (16) ud zandīgīh <ōwōn čiyōn> ǰādūgīh.

43- abāg ān i az dib i pādixšāy kard ud xwēškārīh-nāmag i (17) kār framān i šahrīhā paydāg kū zandīgīh ud zandīg wurrōyišnīh rāy

A38 xwāstag (1)[53] <ō> šāhīgān kard.

44- ud ān i guft kū ātaxš ka abar stūrīh nišānēd (2) šāyēd ud ka ōh nišānēd[54] u-š xwāstag pad stūrīh dahēd stūrīh nē pad (3) raft dārišn.

45- abāg ān i guft kū pad ǰadag i dād-gušnasb i šahr-[8](4) zādaragān kard[55] ud pad muhr i wih-šābuhr <i> mowbidān mowbid āwišt pad gōwišn

i (5) dād-gušnasb [8] ōwōn nibišt "ku-m ātaxš-ē pad warahrānīh ō dādgāh (6) nišāst ud ēn xwāstag pad stūrīh i man ud xwēšīh i ātaxš dāštan ō ātaxš (7) dād".

46- abāg ān i mahrspand <i> rad būd <guft kū> kē kard "kū-m pad dūdag i xwēš (8) ātaxš-ē pad warahrānīh ō dādgāh nišāst" stūr gumārdan.

47- ud ān i guft (9) kū ādurān bandag <i> āzādīh i pad mard rāy pad ādurān bandagīh[8] az šāhīgān bi dād (10) pad wināhkārīh i xwēš dahibidān ō ōstān ōh kard <ud> az ōstān ō ǰud (11) ātaxš ōh[46] dād.

48- abāg ān i <guft kū> ka ōy bay wahrām šāhān šāh yazdgirdān mihr (12) narsīh i wuzurg framadār pad bandagīh <ō> ātaxš i ardwahišt <ud> ātaxš i abzōn-(13) ardaxšēr dād čand sāl pad ān dād pad ādurān dāšt ud pas framān i (14) ōy bay[56] yazdgird šāhān šāh i wahrāmān ud nām i wināhkārīh abāz ō ōstān (15) kard <ud> čand sāl pad ōstān dāšt ud pas ōy bay pērōz šāhān šāh pad ham-(16)-pursagīh i mard būd <i> mowbidān mowbid būd abārīg dastwarān i mad ēstād (17) hēnd pad bandagīh nē ō ham ātaxš [8] bē ō ātaxš i ōhrmazd-pērōz dād.

A40 49- (1) ud ān i guft <kū ka gōwēd> "kū-m ādurān bandagīh <wināh-> īh(?) i pad pid ud šōy rāy[57] windād[58]" <ka> xwad (2) a-wināh ēg-iz pad wināhkārīh i pid ud šōy pad framān i dahibidān[59] ō ōstān (3) kard.

50- abāg ān i mihr-narsīh[60] az zan ud rahīg hammis pad ādurwaxšīh ud bandagīh[61] (4) ud paristār[62] bi dād[63] winahkārīh i zan ud rahīg čiš nē nimūd ud zan-iz ud rahī-<g> (5) ō ōstān kard; ēn dādistān abāg wizīr i pad-iz [64] kakā ud ādurtōhm ham muγān[65] (6) handarzbid kard ud azabar nibišt[66] ēstēd, nigirīdan.

51- ud ān i guft kū ka gōwēd "kū-m (7) xwāstag pad stūrīh ō zan i dūdag stūr dād" būd kē guft kū dād bi (8) nē bawēd ud būd kē guft kū stūrīh nēst ud xwāstag pad xwēšīh bē ō dūdag (9) rasēd.

52- abāg ān i az ē kard ōrōn pad dīwān i mowbid[67] <i> ardaxšēr-xwarrah kard (10) dāštan kū ka zan <ud> frazand i čagar rāy gōwēd "kū-m pad pādixšāyīhā[15] zanīh (11) ud pādi[68]xšāyīhā frazandīh padīrift ān gōwišn pad kār nē dārišn.

53- ud abāg[69] ān i (12) pusānwih i burz-ādur[15] forrōbayān guft kū ka zan ud[70] frazand[71] i čagar pad pādixšāy-zanīh (13) <ud> pādixšāy-frazandīh dādistān ōwōn čiyōn kas pad pusīh[72] ud duxtīh padīrift hē (14) ud zan xwāstag[8] ka pādixšāyīhā hē abar mānēd ud awiš rasēd.

54- (15) ud abāg ān i abar was nibišt ud āwišt dastwarān kard ud .... (?) nibišt ud "kū-m pad pusīh[73] (16) padīrift".

55- ud ān i guft kū <ka> abāg zan i stūr pašt kunēd "kū-m ēn[8] (17) xwāstag ō tō frazandān ōwōn dād kū ō dūdag kē tō padiš stūr hē ...."

99 56- (1) .... nāmag i mard pad muhr i xwēš ka-š anē-z muhr wābarīgān[74] muhrān abar ēstēd(2) u-š ānāstīh[75] nē paydāg būd andar ōy kē pad āwišt <ud> nibišt pad ēwarīh (3) kār aziš kardan.

57- ābāg ān i pusānwih i āzād-mardān guft kū nāmag-ē i pad muhr i (4) pasēmāl būd ud pasēmal āwišt rāy pad nakkīrāyīh[76] ēn-iz guft kū "muhr (5) kē padiš āwišt andar ān-ē wanē, nē pad mayān būd <ud> abāz ō man nē mad"[22] (6) az ān[8] čiyōn paydāg būd kū pasēmāl ān muhr pas-iz az ān pad kār (7) dāšt māh-ādur[15] frāy-gušnasb ardaxšēr- xwarrah mowbid būd ud zurwān-dād[77] (8) pad ēwarīh kār aziš kard.

58- ān i pusanwih i āzād-mardān guft kū kurd har (9) kū rasēnd ka-iz nē pad wiyān-mānīh rasēd bē ka hagirz ō (10) ān gyāg pad wiyān-mānīh nē mad hēnd u-š hamē dādwarān dādwarīh padiš. (11) abāg ān i pad hamēmālīh kard i mardōhm i kurd nibišt kū "pad wiyān-mānīh (12) abar ān gyāg raft ēstēd" ud ēn nē nibišt kū "nūn pad ān gyāg wiyān-mānīh (13) mad ēstēd".

59- ud ān i guft kū farrux xwāstag az andar mihrēn ē aziš abē-saxwan[78] (14) būd pad abām i andar ān-ē ka abē-saxwan būd mihrēn ō farrux abāyist dād (15) abāz kard nē pādixšāy.

60- ud ān i guft kū pad tōzišn ōy [8] kē xwāstagdār (16) nē ud xwāstag ast, ān[8] xwāstag agar kas pad ān tōzišn wizārdan andar nē (17) ēstēd pad graw abāz kard rāy dādwarān wizīr kunišn.

100 61- abāg ān i (1) pusānwih i āzād mardān guft kū xwāstag i mard kē zan ud frazand nē būd (2) pad stūrīh ō kas dād, ka pad ān stūrīh[79] kas kē awiš dād mih (3) ēstēd pad wizīr i abāmdān i ōy kē dād kard andar ōy kē xwāstag awiš dād (4) āwišt dastwarīh i pad grawīh dāštan rāy burzag i ardaxšēr-xwarrah mowbid (5) būd wizīr kard.

62- ud ān i guft kū mowbid pad ǰud šahr ud dādwarān pad ǰud[8] (6) tasūg būd [8] ka pad muhr i pad kār-framān dāštan nibišt āwišt (7) kard.

63- abāg ān i abar pursišn-nāmag i sāl XXVI husrō i ōhrmazdān (8) rāyēnīd [15] andar ardaxšēr-xwarrah[80] pad-iz ōstīgānīh i māh-ādur frāy-zarduxšt i (9) ōhrmazd-ardaxšēr mowbid nāmag padiš passāxt[81] ud andar gōr i ardaxšēr-xwarrah (10) pad-iz muhr ōhrmazd ardaxšēr mowbid pad kār-framān dāštan āwišt i (11) ham pursišn-nāmag rāy nibišt ēstēd.

64- ud abāg ān i abar ōy bay ōhrmaz šahān šāh (12) pad dib i gōr dādwar ō ardašēr-xwarrah mowbid kard nibišt ēstēd kū (13) im dib ud dib-iz did ka mērag muhr abar nihād az gōwišn i pēšēmāl ud (14) mērag i pasēmāl ēn dib ud dib-iz i did pad muhr i xūnābagān mānāg[82] pad kār-framān (15) dāštan[15] anōš-zād kē tasūg i xūnābagān pad mānāgīh pāymār āwišt.

65- (16) ān i pusānwih[83] i burz-ādur-farrōbayān guft kū xwāstag i pid pēš andar ān i (17) ka duxt i pādixšāyīhā stūr kard ō ān duxt dād abāz ō

101 dūdag (1) ud stūrīh rasēd.

66- abāg ān i guft kū duxt ke pid i pādixšāyīhā xwāstag (2) pad stūrīh

awiš dahēd ān stūrīh nē pādixšāy bē ka kunēd ud agar xwāstag i (3) pēš az ān dād abāz <nē> āwarēd guft bawēd kū pid xwāstag i pad (4) xwēšīh ō duxt dahēd ka-š kāmēd waštan pādixšāy.

67- ud abāg ān i (5) dād-farrux ud syāwaxš guft kū mard zan i pādixšāyīhā ō ōy i pad zan <ud> (6) frazand niruzd ud pad ān niruzdīh a-wināh ud xwāhišn i pad zan dādīhā kard (7) ēstēd ǰud-iz az ham-dādistānīh i zan dād pādixšāy ud ka dahēd xwāstag i (8) zan ō ōy kē zan awiš dahēd nē rasēd.

68- ud ān i guft kū ka (9) xwadāy bandag pad bandagīh ō ādurān dahēd agar ōh-iz kū-š pad frazand i bandag pādixšāyīh (10) nēst pas-iz frazand ud āwādag i bandag bawēd ādurān bandag bawēnd čē-šān frazandīh (11) ud āwādagīh i bandag ādurān bandagīh [22] hamē bawēd.

69- abāg ān i guft kū bandag-ē i farrux <ud> (12) mihrēn xwēš āt [84]farrux pad windišn i [15] bandag bahr i mihrēn čiš-iz pādixšāyīhā (13) nēst pas-iz ka farrux bandag bahr i xwēš āzād kunēd bandag zan ud frazand ōh (14) bawēd pēšdādagān[85] ud wāspuhragān i xwēš andar ō bandag barēd aziš hamēwēn padiš (15) bi ēstēd. xwāstag i ka bun nēm[86] mard anšahrīg ud windišn nēm ān mard (16) xwēš būd az anē kas ō bandag mad ud andar ō xwadāy nē šawēd ēdōn (17) šāyēd būd.

102 70- ān i guft kū ka pēšēmāl <az> pasēmāl hambasān "kū-m ǰām-ē i (1) pad X pad tō graw kard ud X bi padīr ud ǰām abāz dih" ud pasēmāl az abāmdān ud grawīh (2) nakkīrāy ud pēšēmāl bōxtēd pasēmal ǰām abāz dahišn abāg-iz nakkīrāyīh pas-iz (3) X appār nē bawēd.

71- abāg ān i guft kū ka pēšēmāl pad xar-ē az pasēmāl (4) hanbasān ud pasēmāl ān xar pad guhrīgānīh i gāw-ē az pēšēmāl stad ud ān gāw ō (5) pēšēmāl abispārd[87] ud pēšēmāl ān gāw pad ziyānag[8] az pasēmāl dāštan rāy[57] (6) pahikārdan, agar pasēmāl[88] bōxtēd <ud> pēšēmāl xar apparagīhā bi kunēd [15] gāw (7) abāg-iz ān i pasēmāl az xwēšīh i xwēš

nakkīrāy pas-iz ka pasēmāl xwāhēd (8) ō pasēmāl abispārišn ud agar pasēmāl ēraxtēd, pasēmāl tāwān i pad xar (9) bi kunēd ud gāw pad pēšēmāl bi mānēd.

72- ud abāg ān i guft kū mard (10) xwāstag i naxust pad grawīh ud pas pad xrīdagīh i ēwar pad xwēšīh abar pahikarēd (11) waštagīh rāy nē ēranǰēnišn.

73- ud abāg ān i guft kū ka ō ēwarīh wardēd nē (12) ēranǰēnišn.

74- ud abāg ān i guft kū apparīh i [89] pad čiš i kih ō kardag nē (13) kard ēsted.

75- hambāy ud pāyandān ka tōzišn pad nakkīrāyīh wizārēnd guhrīg abāz (14) nē rasēd,

76- ān i guft kū ka gōwēd kū "ēn muγ bar brīn [15] tō xwēš" ēg-iš (15) bun dād bawēd nē bar.

77- abāg ān i guft kū dib muhr-wēxt ud saxwan-nāmag (16) muhr-brīd[15] wišād, wišād dib ud saxwan-nāmag rāy guft <bawēd>.

78- <ud ān i guft> (17) kū mard xwāstag i did sāl i pad nāmčišt rāy

89 nibišt ud kunišn kū <mānd bawēd> (1)" ..... darēm" uzīd[90] [90] ān zamān dārišn ō xwēšāwandān abispārišn.

79- ābāg ān <i nibišt> (2) (kū ka[92]> gōwēd "kū-m tā ē sāl pad tan az tō padīrift" uzīd ē sāl pāyan<-dānīh> (3) nēst bē tan abāz abispārišn.

80- ud ān guft kū ka grawgāndār[93] pad xwāstag i (4) grawgān winān kunēd ēg-iš graw pad[95] grawīh dāštan ō radān appar, u-š drahm appar (5) nē bawēd čē-š pad ān winān nē kard.

81- abāg ān i guft kū ka az xwāstag i (6) graw <a->bē-saxwan bawēd ēg-iš drahm nē hišt bawēd.

82- ud abāg ān i syāwaxš guft (7) kū ka drahm kē xwāstag padiš grawgān[94] bi dahēd ēg-iš xwāstag-iz dād bawēd.

83- (8) ud ān i gōwēnd kū gušn-ǰam guft kū mard xwāstag i abāmdān agar az xwāstag i (9) ōy kē ān xwāstag tōzišn abē saxwan-bawēd hilišn

čē xwāstag pad abām āgraw.

84- (10) abāg[96] ān i guft kū ka drahm kē waxš kard ēstēd bi dahēd waxš-iz i pas-iz (11) az ān ōy xwēš kē mādag awiš dād.

85- ud abāg ān i guft kū ka xwāstag-ē i farrux (12) az mihrēn abām stad ud pad zamān i nāmčišt dād rāy [8] ēn-iz paymān kard kū (13) "agar pad zamān dahēm ēnyā xwāstag tō xwēš" mihrēn pēš az zamān pad xwēšīh (14) bi dād agar ān xwāstag pad zamān wizārēnd ēnyā xwāstag ōy xwēš kē[97] drahm awiš (15) dād[98].

86- ud ān i guft kū ka pid duxt i aburnāy pad zanīh bi dahēd, duxt agar (16) <ka> Purnāy bawēd pad ān dād a-huunsand pas ka hunsand bawēd <nōg būd i az>[99] (77) sālārā<-n> ōh abāyēd.

90 87- abāg ān i guft kū duxt i pid kard kū "zanīh i <mihrēn kun>" (1) <zanīh i mihrēn> nē kunēd ēnōkēn i pid abar ōh mānēd <ud> abarmānd ōh bawēd.

88- abāg ān i[92] (2) <guft> kū ka kadag-bānūg kard "kū-m pad bi widirišnīh xwāstag pad stūrīh ō kas dād" (3) ud pas[92] frazand zāyēd frazand i zāyēd andar aburnāyīh ud kadag-bānūg-iz anandarz pad baxt šawēd ān (4) dād kār nēst.

89- ud ān i guft kū ka pēšēmāl[100] saxwan-nāmag jud[101] az āgāhīh ud dānišn i (5) pasēmāl bi dahēd nē šāyēd čē pasēmāl tuwān guft kū "ēn <saxwan-nāmag abāg> pēšēmāl bi (6) brīnēm"[102].

90- abāg ān i <guft kū ka>pēšēmāl kē čand dādistān pad rāyēnišn dāšt dādistan-ē rāy (7) guft "kū-š [15] nūn wizīr abar nē bē ka-m kāmist[103] <ud> xwāhēm "ōwōn padīrišn ka pasēmāl-iz[104] (8) hunsand būd.

91- ud ān i guft kū ka pus xwāstag i xwēš pad stūrīh bi dahēd (9) frazand i pas az ān az kadag-bānūg zāyēd, az ān čiyōn stūr i kardag bar-xwēš[15] frazand i pas (10) az ān i ka hambāy xwāstag pad stūrīh[105] bi dahēd[106] az kadag-bānūg zāyēd az xwāstag i (11) pad stūrīh[105] bi dād bahr nē rasēd ud dādistān <ud> dūdag kadag-bānūg ud frazand i andar dūdag (12)

zāyēd abāg stūr i kardag nē ōwon čiyōn abāg stūr i gumārdag ud būdag ud frazand i pad ān (13) ēwēnag az kadag-bānūg zāyēd abar xwāstag i pus pad stūrīh bi dād nē zāyēd čē wih (14) būd nē šāyēd kū frazand i ōy pus az zan i pādixšāyīhā zāyēd <nē abar xwāstag i> xwēs zāyēd.

92- (15) abāg ān i pusānwih i āzād-mardān guft kū tā baxtīgīh kunēnd ayāb az pus xwāstag[107] (16) nē pad abarmānd bē pad xwēšīh ō kas rasēd frazand i az kadag-bānūg[108] (17) zāyēd[109] abar-iz bahr pus zād bawēd ud

103 pus az kadag-bānūg zāyēd xwāstag (1) pad dastwarīh awiš hamē rasēd [8] ō-iz pus kē xwāstag pad stūrīh bi dād (2) ......[111] (?) nē ōwōn bawēd čiyōn frazand i az zan i pādixšāyīh i ān [15] pus zāyēd.

93- ud ān i (3) guft kū ka gōwēd kū "ēn saxwan-nāmag <i> muhr-brīd[8] ēn dib <i> muhr-wēxt[8] (4) wišād[15]" ēg-iz[112] "wišād" nē muhr bē dib ud saxwan-nāmag rāy guft bawēd.

94- abāg (5) ān i guft <kū> ka gōwēd" kū-m abzūd-xwadāy nēm āzād kard ud pad III bahr <ē bahr> pad bandagīh (6) ō ātaxš dād" ēg-iš pad III bahr ē bahr nē az ān nēm guft bawēd ku-m [113] <āzād kard.

95- (7) ud abāg ān i guft kū ka gōwēd kū "sālārān i rēdag, rēdag az xīr xwēš (8) az dušminān pad wahāg xrīd" az xīr i rēdag guft bawēd kū[114] xrīd.

96- (9) abāg ān i abarmad i radān pad xīr i ādur i farrōbay kard <ud> nibišt kū [15] bandagān i (10) ādur <i> farrōbay, ādur i farrōbay az xīr i xwēš az dušminān pad wahāg xrīd.

97- ud abāg (11) ān i <guft> ku ka gōwēd "ku-m ziyānag pad handōzišn ud windišn i xwēš pādixšāy kard" (12) handōzišn ud windišn i ziyānag rāy guft bawēd.

98- ud abāg ān i guft kū ka gōwēd (13) kū "bar i muγ i man xwēš ē bawēd" ēg-iš xwēšīh muγ rāy guft bawēd.

99- ān i (14) guft kū ka gōwēd "ēn xwāstag tā amā zīndag hēm āginin

dārēm" ka (15) ēk mīrēd [115] ēn <xwāstag> ōy-iz i did nē dārišn.

100-abāg ān i guft kū ka gōwēd (16) kū "tā amā zīndag hēm ēn xwāstagamā dārēm "ayāb[116] gōwēd kū" amā tā zīndag (17) hēm ēn

104

xwāstag pad āginin dārēm ka ēk[117] mīrēd ōy i did <nēm-ē> ōh[46] (1) ārišn[118].

101-ud abāg ān i guft kū ka gōwēd kū "tā ān i xwāstag wizārēm waxš[119] dahēm[120] (2) ayāb xwāstag drust dārēm ud pas mādag ast i wizārēd xwāstag, xwāstag(3) marīhā az grawīh hišt bawēd ud abarīg nē hišt bawēd ud waxš xwāstag (4)- marīhā abāz ud abārīg abāz nē ēstēd.

102-ud ān i guft kū grawgān[93]-dār [121] grawgān[94] <graw> (5) kardan pādixšāyīhā nē bawēd <ud> ōy kē grawgān[94] andar nihēd[122] mādag-iz appar bawēd.

103-(6)abāg[123] ān i guft kū ka ō mard-ē kē gōspand[124] nēst drahm dahēd[120] "kū-m gōspand[124] (7) pad wahāg dah" drahm appar bawēd ud abāz nē rasēd ēn har dō dādistān abāg ān i azabar (8) nibišt ēstēd kū drahm appar nē bawēd čē-š pad ān winah-ē nē kard nigirīdan.

104-(9) ud ān i guft kū ka gōwēd kū "zarrēn i man xwēš zan ud asēmēn i man xwēš (10) [15] duxt i man xwēš ē bawēd" ka-iz naxust dād i ō duxt ud pas dād[125] i (11) ō xwēš gōwēd duxt i-š zan asēmēn nē bē zarrēn xwēš.

105-(12) abāg ān i guft kū ka gōwēd kū "zarrēn i man xwēš zan i man ud asēmēn i man (13) xwēš duxt[120] i man bawēd xwēš ē bawēd" agar duxt zayēd ud ā-š zan bawēd (14) pēš-iz tā ō zanīh [8] ā-š rasēd asēmēn ud pas zarrēn-iz xwēš.

106-(15) ud abāg ān i guft kū ka gōwēd "kū-t ǰumā-ē zan i man ast ud zan i man [126] (16) bawēd pad hambāy dārēm" zan i-š andar ān i zan būd pas az zanīh[127] (17) hišt[128] ud abāz ō zanīh mad pad ast ud pad-iz

105

bawēd har II ō bahr mar<-īhā> (1) kunišn[129] <ayā->b nē.

107-ud abāg-iz ān i guft kū ka gōwēd kū "xwāstag i (2) ō man mad <ud>

ān i pid i man xwēš būd duxt i man xwēš" ud ān i ka pid [8] pad baxt[120] (3) šud mād xwēš būd ō duxt dād bawēd.[125]

108-ēn dar i ō ān dar i (4) nibišt kū "ka xwāstag 2000 ō III mard rāst gōwēd ōwōn bawēd paymūdan[130] (5) abāyēd.

109-ud abāg ān i guft kū mard dastgird II har ēk pad ǰud stūrīh (6) dāštan paydāg kard ud ān dastgird ēk i pad nāmčišt frazand i naxust pusag (7) bawēd čiyōn ō purnāyīh rasēd, ēk frazand i naxust az duxt zāyēd (8) dāštan rāy framān bawēd ud pas az ān duxtag ō zanīh pusag rasēd (9) pad ān zanīh naxust[15] duxt-ē pas pus-ē zāyēd duxtag ud pusag anē frazand nē (10) bawēd framān i pas kār ud ān i pēš kār nēst.

110-ud ān i guft kū ka pad zamīg (11) i-š ō farrux ud āb i-š ō mihrēn pad handarz dād āsyāb kard āsyāb pad (12) handarz bi nē rasēd.

111-abāg ān i guft kū ka pad handarz kard kū "dastīg i (13) man xwēš farrux xwēš" abām i-š andar ān i pad kasān dād bawēd ān i pas (14) pad abām bi dahēd pad handarz bi nē rasēd.

112-ud ān i guft kū ka gōwēd (15) kū "xwāstag ō man rasēd tō xwēš" bar i bun i az xwāstag i-š nūn xwēš bawēd (16) pad[119] pas mad dārišn bi šawēd.

113-abāg ān i guft kū anšahrīg ka bi (17) frōxšēd ud zan ka bi hilēd u-š

106 rēš padiš būd ēstēd [131] šnāsīh <i> (1) pas[132] rawēd xwadāy ud šōy i pēš xwēš.

114-ud abāg ān i guft kū xwāstag i (2) pēš az ān i ka xwadāy bandag xrīd anē kas ō bandag dād ud xwadāy padīrišn (3) abar nē paydāgēnīd ēstād agar xwadāy i pēš padīrišn paydāgēnēd xwadāy i (4) pēš ud agar ǰuttar bandag xwēš.

115-ud ān i guft kū ka gōwēd "kū-t pas az X (5) sāl pad hambāy dārēm" pad ān xwāstag hambāy kard bawēd i-š nūn xwēš.

116-(6) abāg ān i guft kū ka gōwēd kū "widard man xwāstag i man xwēš tō xwēš" (7) ēg-iš ān dād bawēd i-š nūn xwēš.

117-ud abāg ān i guft kū ka gōwēd (8) "kū-m pas az X sāl tan pad zanīh ō mihrēn dād" pēšdādagān[85] ud wāspuhragān i (9) andar ān i ka gōwišn gōwēd pas az X sāl šōy xwēš.

118-ud ān i guft kū (10) bandag ka pad āzādīh pahikārēd ud bōzišn i warōmand abāg xūb ud gugāy i pad (11) pāy nē šāyēd.

119-abāg ān i guft kū ǰādag-gōw gumārd ka pad muhr i xwēš (12) nē šāyēd.

120-ud ān i kū ka pad āb i xwēš abar zamīg i kasān āsyāb kunēd (13) ud wēm pad nišānēd āb appar nē bawēd.

121-abāg ān i guft kū ka pad ham-dādistānīh <i> (14) ōy kē kahas xwēš pad āb i az ān kahas āsyāb kunēd ud dār ud draxt nišānēd (15) ayāb-iš pad ābwarīh abar bi mānēd ān kē kahas xwēš ān āb ān i pad āsyāb (16) andar abāyēd abāz kard nē ud ān i pad dār ud draxt ud ābwarīh andar abāyēd abāz kard[119] (17)[15] pādixšāy.

107 122-ud abāg ān i čāšt estēd kū ka rāh i (1)[133] pad āb i xwēš kunēd ēg-iš āb appar nē bawēd ud ka rāh i (2)[133] kwēš pad āb i kasān kunēd ēg-iš rāh appar bawēd.

123-(3) ud ān i guft kū[134] <ka> pus <az> xwastūg[135] <i> kadag-bānūg ud sālār pad abāmdān wizīr abar āwišt (4) ka-iz stānēd ud pad xīr i dūdag uzēnag kardan rāy nakkīrāy ēg-iz bi tōzišn.

124-(5) abāg ān i guft kū xwāstag i xwastūgīh <i> pid pad winahkārīh i aburnāyag (6) bērōn bi abispārēnd ayāb bi abispārdan rāy wizīr kunēnd aburnāyag (7) purnāy ud nakkīrāy bawēd ēg-iz wizaīr kunišn bi abispārišn.

125-abāg ān i guft (8) kū xwastūgīh i dūdag-sālār <ud> kadag-bānūg kard andar-iz kadag-bānūg ud sālār i az ān (9) frāz bawēnd pad ēwarīh kār aziš kunišn.

126-ud ān i guft kū ka pēšēmāl (10) pasēmāl hamēmāl kū "man anšahrīg hē" ud passēmāl anē mard pad nāmčišt (11) rāy gōwēd "kū-š anšahrīg

hēm" u-š gugāy abāg pad ān i xīr abāg pasēmāl (12) dādistān nē rāyēnišn.

127-abāg ān i guft kū ka pēšēmāl pasēmāl hamēmāl (13) kū "xwāstag man xwēš apādixšāyīhā pasēmāl dārēd" pasēmāl gōwēd (14) "baxšgarīhā anē mard dārēm" u-š gugāy abāg <ō> pēšēmāl nē dārišn.

128-(15) ud ān i guft kū ka farrux......................

(16) xwēš hamēwēn mihrēn xwēš ē bawēd ....

(17) tōzišn i andar ān i farrux ō mihrēn .... [136]

108 (1) <abāg> ān i guft kū ka ....

(2) dādistānīh mihrēn ....

(3) xwāstag ....

(4) kē ....

(5) .... [137]

"....(6) anagrān rōz dād u-m dārišn bi kard ud zanīh rāy abāz ō man mad" ēg-iš (7) pad dārišn bi kard ēwarīh abāyēd <ud> pad abāz madan ēg-iš gugāy-iz-ē nē (8) abāyēd čē ēdōn bawēd čiyōn raxt ud bizišk.

129-ud ān i guft kū ka zan (9) anšahrīg rāy farrux abāg mihrēn paymān kard kū "frāz az man tō <xwēš>" (10) pērōz i wih-ōhrmazdān ud pusānwih i burz-ādurfarrōbayān............

(11) .... frazand i zīndagān farrux zāyēd nē dād bawēd.

130-(12) .... nibišt kū ka pid frazand frazand pad

(13) .... ud anšahrīg andar dārišn i ōy i

(14) xrīdār .... ēg-iz az anšahrigih ....

(15) .... kū gōspand i ....

(16) .... kas kunēd

(17) .... kas [138]

109 (1-3) [139] ....

(4)....... bawēd kū ān drahm abāz dād nē šāyēd ēg-iš stūr gumārišn ud ka (5) ān kē xrīd [140] mīrēd tā abāz dād i ān drahm ēg-iš ān zan stūr

ud frazand (6) i ān zan andar ān i zāyēd ōy <i> xrīd frazand bawēd.

131- abāg ān i guft (7) kū ka mard xwāstag LXXX <ayāb> abām LXXX ēg-iš stūr gumārišn čē šāyēd (8) būd kū xwāstag ō dūdag rasēd ayāb abām pad dūdag bi hilēnd.

132-(9) ud abāg ān i guft kū ka gōwēd "kū-m xwāstag ō farrux dād ud farrux (10) nē mad ēstēd tā farrux rasēd andar nē abāy[141] istan" gōwēd stūrīh i ōy (11) kē pad ān ēwēnag guft pādīrān nē gumārišn.

133-ud abāg ān i guft kū ka (12) gōwēd "kū-m pas az X sāl ēn xwāstag pad stūrīh ō tō dād" andar X sāl (13) stūr i ōy kē bi dād padiš gumārišn.

134-ud ān i guft kū <ka gōwēd kū> "pad ān rōz (14) ka mihrēn pad baxt šawēd hamāg-dēn yazēm ēnyā[142] 1000 bi dahēm" ka (15) pad ān rōz kē nām ān rōz yazēd ēg-iz 1000 ō tōzišn nē rasēd.

135-abāg ān i guft kū ka gōwēd kū "agar pad ēn wēmārīh mīrēm ēg-im (17) ēn xwāstag ō tō dād" ka-š ān wēmārīh drust bawēd ka pad ham

110 ān (1) wēmārīh[143] mīrēd ēg-iz handarz wašt[144] bawēd.

136-ud ān i guft kū duxt andar dūdag i (2) kadag xwadāy[145] zād <...> nē bawēd čē pad kadag-xwadāyīh[8] nē šāyēd.

137-abāg (3) ān i guft <kū> duxt pad ātaxš sālārīh nē šāyēd ud duxt-dād ōh gumārišn.

138-(4) ud ān i guft kū ātaxš wih kardan i ādurgāh rāy widāštan pādixšāy.

139-(5) abāg ān i guft kū abar ǰadag i farrux-wiyān i zarduštān[146] <i> šahr dādwarān (6) dādwar būd dō-wardān āwišt[147] ēstēd ōwōn nibišt "kū-m ō xwēš kardan i (7) kār ud kirbag i az ahē nišāst i ān ātaxš rāy ān ātaxš pad warahrānīh ō (8) dādgāh nišāst az ān čiyōn[148] tā kardan <i> kardag[149] ud mān i ān ātaxš andar dāšt (9) dāštan" gyāg-ē ān dib awistwārtar sahist ōwōn[8] <kū> "ka ān kadag[149] ud mān kard (10) bawēd ō ān kadag ud mān naylhēd andar ān xānag ud mān dārīhēd andar ān dib (11) čiyōn abāyēd dārēm.

140-ud ān i guft kū ka gōwēd kū "xwāstag i ādur (12)-farrōbay arz C arzēd[150] ud frāy nē arzistan rāy nibēsēd ud āwāšēd tō xwēš" (13) bi ka nāmag pad nibēg i ādurfarrōbay ēnyā nē šāyēd.

141-abāg ān i pad abāz (14) dād i mowbidān ō dādwar nibēsēnd kū "čē ēwēnag ēn čiš hēd ō (15) man ēd nibēsēd".

142-ud ān i guft kū pus i padīriftag i aburnāy sālārīh pad (16) pid i pādixšāyīha ud ka andar aburnāyīh frāz rawēd xwāstag i-š pid i (17) pādixšāyīhā dād abāz ō pid pādixšāyīhā rasēd.

77 143-abāg ān i <guft kū> ... ...(1) ādarōg dād pad pusagānīh <ud> sālārīh ō zurwāndād ....(2) .... ādarōg dād rāy kard kū "ādarōg andar aburnāyīh pad baxt[151] šawēd zurwāndād (3) .... <nē?> bawēd gād tāwān tōzišn nē andar dastīg[152] .....

Notes: chapter 42

1- This chapter has no ordinal number.

2- zywdk′

3- p>dyndd>n

4- d>lšn′

5- wl

6- HN

7- YWM

8- + y

9- YMRR ......

10- .... K

11- t>k′>n

12- MN

13- t>k′

14- AB′

15- + W

16- YWM

17- >py>ryk

18- byš

19- ysš

20- MGLT′A

21- >p>stn'

22- + l>d

23- dwšmnyh>

24- mtrwkdlwcyhyh>

25- >hlmwkyh>

26- dlwcn'yh>

27- >n>stgwbšn'yh>

28- npštn'

29- pwrsyšn' n>mk'

30- yl

31- >t>pd>t'

32- YDOYTNyt

33- + >wbš

34- >twhš

35- ywb̲>n'hm

36- HWEt

37- YMRRWNyt

38- + d>thwš

39- cygwnšn

40- >twrlwk

41- >rtwhšt GDE

42- hm>dwn

43- W

44- hwyšyh>

45- ptk>lyt'

46- OL

47- MLKA>n MLKA

48- hwt>dyyhc

49- >nwšklywb>n

50- p>twhš>dyh

51- YWEnd

52- HNPKWNt

53- +hw>stk

54- YT ..... BWNyt

55- krtn'

56- BRA

57- LA

58- HŠKWTNym

59- This word is corrupted.

60- mtrnksyh

61- bndky

62- knsyy>

63- YHWNt'

64- + BRY

65- mgwwd>ny

66- >cplnpšt

67- mgwpt>n

68- p>twhš>dh>

69- LWTM

70- y

71- ..... rdnd

72- ypwsyh

73- y......

74- >plyk>n

75- >n>styhy

76- ngl>yyh

77- zwl>nd>.....

78- >pyyshwn'

79- + OL

80- >rthšt

81- PWN s>ht

82- m>n>n

83- pwws>nwyh

84- + KN AYK

85-pyšdg>n

86- bndk'

87- >psp>ltn'

88- pyšym>l

89- + LA

90- PKWNt

91- It seems that this is the end of an article whose beginning has not survived.

92- These words are corrupted.

93- glwpk>nd>l

94- glwpk>n

95- P

96- ..... E

97- MN

98- ..... t

99- These words are corrupted, because they are badly rubbed out in the facsimile edition.

100- psym>l

101- ZNE

102- ŠBKWNmn

103- YCBENyt

104- pyšym>lc

105- hwyšyh

106- YHBWNd

107- hw> ....

108- ktkb>n .....

109- Y̲LYDWNy .....

110- dstwbyh

111- The spelling of this word is unidentified.

112- >yny>

113- + YHBWNt

114- AYKm

115- + AYK

116- ...... P

117- ...... wk'

118- šn'

119- This word is corrupted.

120- This word is written again in pazand under the main word.

121- + MNW

122- YDOYTWNyt

123- LWTdyn

124- gwwspnd

125- YHWWNt

126- +YHWWN

127- zny .....

128- ŠB̲KWN....

129- OBYDWN....

130- The pazand form of this word is "barət".

131- šn>wyh

132- z̲hl

133- + AYŠ>n

134- AYKm

135- NKSYA

136- So little of this article has survived that no coherent translation is possible.

137- The first four lines on page 108 of the ms. are represented by quite small bits , whereas the fifth is completely missing.

138- Only disjointed words have survived in lines 12-17.

139- The first three lines on page 109 of the ms. are represented by scribal exercises: The eight-fold repetition of the words" nūn awiš dahēd"

اکنون به او می دهد

140- ZBNE

141- >p>yytn'

142- ...... DYNš

143- .... yh

144- wštn'

145- ktkhwt>>n

146- + YHWWNt'

147- HTYMWNyt

148- cygwnm

149- krtkn'

150- >lcst'

151- wht

152- The logical connexion between this paragraph (P.77/1-3) and what precedes it is unclear.

43

(4) dar[1] i pad ēn kū čand dādistān kē paydāgīh az nibišt <ud> (5) āwišt <i> pēšēnīg.

1- (6) ēk ēn kū ka xwāstag pad ēmōzan hangārišn ō aswār <ud> aswār (7) kē awiš dād pad baxt šawēd tā ān xwāstag abāz ō šāhīgān kard sāl (8) sāl pad arz i ēmōzan kē rāy xwāstag bi dād az xwāstag-dār i aswār<-ē> (9) [2] kē xwāstag dāšt xwāstan.

2- ēk ēn kū pasēmāl ān i-š pad xwastūgīh (10) guft ēstēd ka nakkīrāy būd, nakkīrāyīh frāz padīrišn bi ēranǰēnīd<-an>.

3- (11)ēk ēn kard i dādwar pad-iz ēn kū pasēmāl xwastūg[3] būd kū pēšēmāl (12) mard-ē ǰādag-gōw [4] kard andar pasēmāl ēwar.

4- ka pad azišmānd [4] ǰādag-gōw i (13) pēšēmāl[5] graw i pad nāmčišt rāy pahikārēd kū nē pēšēmāl xwēš (14) ud mādagwar ānīd rāy zamān xwāhēd pahikārišn padīrišn ud ān zamān dahišn.

5- (15) ka naxust az gōwišn i ǰādag-gōw i pēšēmāl čiyōn-iš guft kū "dādistān (16) abāg pasēmāl rāyēnēm ud mādagwar ānayēm" mādagwar ānīd rāy zamān (17) dād pas ka pasēmāl pahikārēd kū "tā wizārdan i ān i pādīrān (1) <saxtan i> dādistān rāy ō tōzišn mad abāg ǰādag-gōw[2] dādistān <nē rāyēnēm>" (2) pad xūb dāštan.

6- abar ōy i bay husrō i kawādān pad wizīr i radān ud <ān i kār-> (3) -framānān abar ardaxšēr-xwarrah nihang mānāgān [4] rōstāg rōs-<tāg>... <pad> (4) wēšist andar abāyēd ud dibīr IV frāy pad kār nē dāštan ud fragā<-r ud pursišn-> (5)-nāmag i nōg abāyēd kardan pad hanǰaman pad hampursagīh i čašm[6] agāyān <ud šahrīgān rāyēnīd> (6) ud pad nigirišn kardan ud pad muhr i čašm[6] agāyān ud šahrīgān i mad ēstēnd āwištan ud ān i (7) nōg nigirišn[7] kunēnd ud abārīg-iz pursišn-nāmag ud fragār pad winā[8]hkārīh ud saxwan[9] (8) ān kē winā̄hkar pad āstūd fradum ud kē winā̄hkār nē pad āstūd bē[10] ka (9) winā̄hkār abāz ō mayān āwarēd ud ān-iz i warōmand kard ēstēd bē pad (10) nāmag-passāz hangām ud abārīg-iz bē ān kē ǰādūg ud winā̄h ud dusrawīh i pad nāmčišt (11) gōwēnd ēnyā nē brīd rāy nibišt ēstēd.[11]

7- ēk ēn kū (12) ātaxš i warahrān hambaragān xwēš-nāmag kē ēn and[12] dādistān aziš paydāg pad nāmag-(13) niyān i ātaxš i huram-ardaxšēr i ardaxšēr-xwarrah nihang xabr huram-ardaxšēr[13] (14) dih nišāst dārēnd.

8- ēk ēn kū pursišn-nāmag <ud> uzdād-nāmag pad-iz (15) āwišt i ōy kē pursišn-nāmag padiš āwištan abāyēd.

9- ēk ān i pad (16) ǰādag-gōw gumārdan nibišt "kū[14]-m pad war i pad sōgand[15] ud war i pad nāmag-passāz (17) ǰādag-gōw kard."

93 10- ēk ēn kū wizīr i abāmdān ka-iz ōwōn nibišt kū (1) "wizārdan ud bi nē dahišnīh rāy ka nē ēwar nē pahikārēm" pad xūb dāštan <ud kardag> (2) ōwōn aziš kard čiyōn ka nibišt kū "wizārdan ud ō tō nē dahišnīh rāy ka (3) nē ēwar nē pahikārēm".

11- dādwar az frawardag ham-pačēn ōh dād rāyēnišn <az ān> i (4) zardušt bīšābuhr mowbid pad xīr i ātaxš kard paydāg.

12- ēk (5) ēn kū muhr i pad kār framān dāštan ān i mowbidān ud āmārgarān fradum (6) pad framān i kawād i pērōzān ud ān i dādwarān fradum pad framān i husrō <i> (7) kawādān ka muhr i

mowbidān i pārs kand mowbid nē pad nām i mowbidīh (8) bē pad nām i driyōšān ǰādag-gōwīh xwānd nibišt ud pad ān čim abar muhr i <mowbid i pārs> (9) hamgōnag kand ēstēd.

13- ēk ēn kū ka ahunsandīh i pasēmāl pad wizīr (10) rāy az dādwarān ō mowbidān wisē kard ud mowbid ān wizīr pad wizār dāšt[16] (11) abar ān xīr i pad uzēnag ud pādrōz abar pasēmal framān dād.

14- ēk <ēn kū> mard (12) kē pašt kunēd kū "būd i ēn čiš rāy pad muhr i wābarīgān mard nāmag (13) āwarēm" ka pad muhr i ōy kē[17] pad gugāyīh muhr i pad wābarīgānīh padīrift (14) ēstēd nāmag āwarēd xūb.

15- ēk ēn kū ka nibēsēd kū mērag pad (15) ǰādag-gōwīh i mērag pēš i man mad eg-iš pad ǰādag-gōwīh[4] nē padīrift (16) bawēd pad čand nibišt ud āwišt i pēš dastwarān kard <kū> ka ǰādag-gōw-iz pad (17) ǰādag-gōwīh nāmag ō dādistān āwurd pēš tā nāmag kē ǰādag-gōwīh

94 aziš (1) <paydāg> frāz padīrēnd ōwōn nibišt kū mērag i pad ǰādag-gōwīh i mērag mad" čiyōn (2) ǰādag-gōw <i> gumārd ō dādistān padīrēnd ōwōn nibišt kū mērag i mērag ǰādag-gōw.

16- (3)ēk ān i ham pusānwih guft kū 1000 ādarōg[18] i mard ka dādwar pad gyāg (4) kū uzdēs-kadag būd uzdēs aziš kand nišāst ka-š sālār (5) xwēšāwand i pad nāmčišt nē paydāg būd mard i pad warahrānīh ō dādgāh (6) nišāst pad sālār dāštan.

17- ka pid [2] zan i anšahrīg rāy kard kū (7) "pad čiš-iz ēwēnag ō mihrēn i man pus ma ē rasēd" ud pēš az ān i ka pid (8) pad baxt šawēd ud ān anšahrīg pad abarmānd ō abārīg frazanda rasēd az ān zan (9) frazand zāyēd widard pid ō mihrēn [2] ān zan nē ud pad abarmānd frazand i pad ān (10) ēwēnag az ān zan zāyēd rasēd.

18- zan i anšahrīg i ō zan i pad (11) dūdag stūr ōwōn dād kū ō dūdag nē rasēd ud pas az ān zan i anšahrīg (12) frazand zāyēd frazand i pad ān ēwēnag az anšahrīg zāyēd[19] agar [4] az abārīg xwāstag i pad (13) ān

ēwēnag bi dād[21] bawēd az ān čiyōn anšahrīg[22] xwāstag pad xwēšīh bē ō kadag-bānūg (14) mad andar xwēšīh hamē bawēd[22] ō dūdag nē rasēd.

19- ka kadag-xwadāy (15) sāl ēk xwāstag i-š xwēš čand C wahāg arzēd pad xwēšīh ō mihr-(16) ādurfarrōbay i pus dād ud sāl II [23] pad handarz kū-m xwāstag i ō man mad (17) abaxt, nēm ō ādurfarrōbay abārīg ō mihr-ādurfarrōbay i pus dād "mihrādurfarrōbay (1) kard kū "pad ān i kadag-xwadāy handarz kard hunsand ud ham-dādistān hēm" gumānīgīh kū mihr-(2) ādurfarrōbay dād i pēš hišt bawēd.

95

20- abāg ān i guft kū ka sāl ēk (3) xwāstag i mad abaxt nēm anē mard xwēš, xwāstag i IV bahr ē bahr pad kadag-(4)-xwadāy ēstēd čē-š az ān i andar ān i pad xwēšīh ēstēd dād bawēd nigirīdan.

Notes: chapter 43

1- There is no abjad symbol given to this chapter.

2- +W

3- hw>stk′

4- +y

5- .... yš >m >l

5- W DYNA

6- cšmk>n

7- n kklšn′

8- wn>sk> lyhw

9- This word is corrupted.

10- BRY

11- POYMWNyt

12- ynd

13- hwl>m>r....

14- AYKmn

15- swknn OD′

16- d>štn′

17- MN

18- >twr′lwk′

19- YLYDWNytn′

20- YHBWNd

21- >nštyk

22- YHWWNt

23- + hndlc′

44

(5) dar[1] i[2] abar ēn (6) kū čand dādistān i dastwar kē aziš ašnūd pad nāmčišt nibišt.

1- (7)ēk ān i zan i az[3] zanīh hišt[3] pahikārēd kū "šōy abāg xwāstag (8) hišt hēm ud šōy xwāstag hištan rāy nakkīrāy ud xwāstag dārišn pad ziyānag (9) ān zan rāy pusānwih i āzād-mardān guft kū dārišn i ān xwāstag nē ud pērōz[2] (10) guft kū-š dārišn i ān xwāstag bōzišn.

2- ēk ān i[4] ham-pusānwih (11) guft kū pēšēmāl ud pasēmāl ka[5] gōwēd "kū-m xwāstag az pidarān abar mānd" (12) dastwar ud čē ēwēnag xwēšīh har II guft bawēd.

3- ēk ān i pusānwih guft (13) kū ka xwāstag i-šān <rāy> kard kū "kas kē mihrēn xwēš" būd gōwēd xwēš (14) mihrēn pad III ǰār[6] pad III bahr ē bahr farrux xwēš būd guft gōwišn (15) har III[7] kār <ud> xwāstag hamāg farrux xwēš.

4- ēk ān i ham-pusānwih guft kū (16) wahmān i mowbid būd ātaxš i rām-šābuhr ka nē hamēšag-sōz būd (17) hamēšag-sōz kard ud widard. māh-ādurfrāy-gušnasb ka ān ātaxš az xīr i xwēš (1) <hamēšag-sōz>dāštan nē šayēd az xīr i dūdag i māh-ādurfrāy-gušnasb (2) hamēšag-sōz dāštan rāy pādixšāy dastwarān i mad ēstād hēnd framān (3) dād.

5- ēk ān i siyāwaxš guft kū ka kunēd kū "xwāstag i pad abarmānd (4) ō frazand i man rasēd, frazand i man pad stūrīh i man ē dārēnd" ud pus ān xwāstag pad (5) stūrīh andar nē abāyēd[8] rāy gōwēnd[9] ān xwāstag ō pus ud duxt rāst dād (6) bawēd ud az ān čiyōn duxt nē ud pus pādixšāy ka stūrīh nē kunēd ān i ō duxt (7) dād pad duxt bi ēstēd ud ān i ō pus dād aframān bawēd ud pad abarmānd (8) rāstīha ō duxt pad stūrīh ō pus pad xwēšīh rasēd.

6- ēk ān i (9) ham siyāwaxš guft kū zan i mard kē-šān tā X sāl xwāstag pad stūrīh awiš (10) dād ō ān stūrīh nayēnd pas az X sāl stūrīh nēst.[10]

7- ēk ān i ham siyāwaxš (11) guft kū xwāstag i mard abaxt[11] nēm pad stūrīh <i> xwēš ō ādur-farrōbay ud abārīg (12) pad stūrīh i xwēš ō mihrēn dād,[12] ādur-farrōbay ud mihrēn baxtīgīh padiš kardan nē (13) pādixšāy.

8- ēk ān i ham siyāwaxš guft kū ka mard kard kū "frazandān i man pad (14) frōxtan i ēn anšahrīg pādixšāyīhā[13] ma ē bawēnd", ōy-šān frazand (15) ud āwādag i az ōy-šān anšahrīg ān i zan zāyēd frōxtan nē pādixšāy hēnd.

9- (16) ēk ān i ham siyāwaxš guft kū ka gōwēd kū "mihrēn i man pus har sāl (17) xwāstag arz L ayāb az waxt i ēn xwāstag[14] arz CC ō farrux ē dahēd widard.....[15]

Notds: chapter 44

1- There is no abjad symbol given to this chapter.

2- +y

3- +W

4- +pws>nwyh

5- MNW

6- +y>wly>wl

7- superline II

8- >p>yytn′

9- YMRRWNd

10- LYT′

11- >ybht′

12- YHBWNyt

13- p>twhš>dyh

14- hw>stl′yh>

15- The Text breaks short here finally.

Z

zādan[1], zāy- زادن، بدنیا آمدن، زاییدن، متولد شدن

pas-zād کوچکتر، پس زاد

zādan[2], zāy- ارث بردن، بجای نهادن چیزی به عنوان ارثیه، به ارث گذاشتن

abar zādan ارث بردن، وارث شدن

zadan , zan- زدن، ضرب وجرح، نابود کردن

zahagīh جانشینی مستقیم از طریق خویشاوندی، قرابت نَسبی

zamān[1] زمان، مدت، موقع، وقت،هنگام، فرصت

zamān griftan استمهال، مهلت خواستن

zamān[2] جلسه دادگاه، جلسه محاکمه دادرسی

zamān i ō dādwar تشکیل جلسه دادگاه با حضور شخص دارای اختیار برای رفع منازعه

zamān i ō dastwar تشکیل جلسه دادگاه با حضور شخص دارای اختیارات تامه قانونی

zamān i ō ēwarīh جلسه تکمیل دادگاه جهت اظهار صحت شهادت یکی از طرفین

zamān kardan منعقد کردن جلسه دادگاه، برقراری محاکمه و دادرسی، منصوب کردن، گماردن

zamān xwāstan / dādan مطالبه کردن، ادعا کردن، ترتیب دادن جلسه بررسی قضایی، تقاضای انعقاد جلسه دادرسی برای موضوع مورد مناقشه

zamīn زمین، سرزمین، بوم

zan زن، همسر مرد

zanīh زنی، زناشویی، همسری ازدواج

zan i šahr شهروند زن

zan kardan زن گرفتن، ازدواج کردن

zandīg زندیق، مرتد، مفسر به رای، لقب مانی از سوی موبدان ساسانی

zandīgīh ارتداد، تفسیر به رای، مانویت و اعتقادات مانی از نظر موبدان ساسانی

zaxm زخم، کلیه جرایم دال بر ضرب و جرح، جراحت

zaxm kardan عمل منجر به جرح انجام دادن، مجروح کردن، زخمی کردن

zēndān زندان، محبس

zēndanīg زندانی، محبوس

zēndānbān زندانبان، رئیس زندان

ziyān(-ag) زیان، ضرر، خسارت، غرامت

ziyān bi wizārdan جبران کردن زیان، تامین کردن زیان وارده

zūr دروغ، کذب، غیرواقع، غیرحقیقی، بی‌اساس

zūr-xward سوگند دروغ، قسم دروغ، نوعی جرم

zūr-gugāy شاهد دروغگو، شهادت دروغ

ziyānag زن، همسر در برابر merag شوهر، مرد

Y

yazišnāmag یزش نامه، سند مربوط به انجام مراسم سوگند

yād-gēhān تسلط برگیتی، سهم مالکانه

X

xīr خزانه، دارایی، امر، امور

xōn خون، خونریزی، نوعی جرم در گروه جرایم زخم

xrīdan, xrīn- خریدن، ابتیاع

abāz xrīdan باز خریدن، بازخرید کردن، باز پس گرفتن

pad wahāg xrīdan خریدن، به‌بها خریدن

xrīdagīh خرید، ابتیاع

xūb خوب، شایسته، معتبر، قانونی، شرعی، متعارف

xwad خود، خویش، خویشتن

xwad-guhrīh گوهر ذاتی، جوهر ذاتی

xwad-sālār zanīh خود سالار زنی

xwad-sarāy zanīh خود سالار زنی، خود سرای زنی

xwan جرح، درجه‌ای از جرم کیفری، مجازاً: قانون جزا

xwārastān خوارستان، محل سوگند خوردن، دادگاه ویژه تحلیف

xwardan خوردن

xwarišn انفاق، خوراک، خورش، معاش

xwarišn ud dārišn نگهداری، محافظت، حمایت

xwasrāyōnīh خود سالار زنی

xwāstan, xwāh- خواستن، مطالبه کردن، طلب کردن

xwāhišn خواهش، طلب، دادخواهی، طرح دعوا، ادعا، مطالبه

xwāstag خواسته، مال، چیز، دارایی، ارث، ثروت

xwāstag-dāštan به ارث بردن

xwāstag-dār وارث، ورثه

xwāstag-dārišn(-īh) ارث، میراث

xwāstag i abāmdān وام، قرض، بدهی

xwāstag i ruwān بنیاد خیریه برای شادی روان

xwāstag ruwān rāy paydāg kardan تأسیس کردن بنیاد خیریه برای شادی روان

xwāstag-tōzišn būdan موظف به پرداخت بدهی بودن به نسبت سهم الارث

xwāstag xwāst خواهان شدن برمبنای دارایی

xwāstārīh مطالبه، خواستاری، طلب

xwastūg هم عقیده، معترف، مؤمن

xwastūgīh هم رایی، اعتراف، ایمان

xwēš خویش، خویشتن، مال خودِ

xwēš dāštan تملک برپایه حق

xwēš kardan i kār ud kirbag انجام فرایض مذهبی، انجام وظیفه کردن

xwēš padiš kardan واگذار کردن حق مالکیت به غیر

xwēšāwand خویشاوند، فامیل، وابسته

xwēšīh مالکیت، خویشی، حق طبیعی، مالکیت اصیل

xwēš-būdan مالکیت داشتن، مالک بودن

xwēš-būd مایملک، دارایی، مالکیت

xwēš-būd guftan اقرار به مالکیت کردن، اظهار مالکیت کردن

čē ēwēnag xwēšīh چگونگی شیوه مالکیت

ēwēnag i xwēšīh آیین مالکیت، تنوع مالکیت

xwēš-nāmag سند مالکیت

xwēškārīh وظیفهٔ، تکلیف، خویشکاری

čiš i xwēškār امرالزامی، امر موظف

حساب کردن، شرح کردن، تفسیر کردن، جدا کردن، انجام دادن، بجاآوردن، توجیه کردن، فتوا دادن، تامین هزینه کردن، باز جویی کرون، رسیدگی کردن

wizār — رای، تصمیم، تحقیق، رسیدگی، بازجویی

pad wizār dāštan — درصدد بازجویی و تحقیق برآمدن

wizāyīdan, wizāy- — محروم کردن، از کسی سلب اختیار کردن، خلع ید کردن

wizāy hištan — لغو محرومیت، فسخ ممنوعیت

wizīdan[1], wizīn- — خسارت زدن، سبب آسیب شدن

wizīdan[2], wizīn- — گزیدن، انتخاب کردن، برچیدن

wizīr[1] — تصمیم، رای، حکم، قضیه حقوقی

wizīr āwištan — حکم را مهر کردن، رای را قطعی کردن، سند توافقی را مهر کردن

wizīr kardan — رای صادرکردن، حکم صادر کردن

wizīr-kard — حکم قضایی صادره، رای قضایی صادره

wizīr kardan i pad azišmānd — صدور حکم غیابی

wizīr padiš kardan ud āwištan — در مورد چیزی ترتیبی اتخاذ کردن و آنرا قطعی کردن

wizīr xwāstan — تقاضای ارجاع مسئله به دادگاه جهت دادرسی

wizīr[2] — توافق، معاهده، قرارداد، سند حقوقی

wizūdan,wizāy- — کوتاه کردن، مختصر کردن، تقلیل دادن، کاهش دادن، مجروح کردن، آسیب رساندن

wizōstan, wizōh- — بازجویی کردن، تجسس کردن، کردن

تفکیک کردن

wināhīdan, wināh- — گناه کردن، تباه کردن، فساد کردن، جرم کردن

wināh(-išn) — گناه، زیان، جرم، تقصیر، تباهی و فساد

wināhgārīh — خلاف، جرم، گناهکاری، خطا

wināh kardan — گناه کردن،عمل غیرقانونی انجام دادن، فاسد کردن، تباه کردن

wināhkār — گناهکار، مجرم، تباه کننده، مخرب

windādan, wind- — یافتن،کسب کردن، بدست آوردن، پیدا کردن

windišn — در آمد، عایدی، یافتن

pad windišn — صاحب درآمد، دارای درآمد،

windišnōmand — دارای درآمد، دارای عایدی، صاحب درآمد

windišn pādixšāy — متصرف در درآمد حاصله از دارایی

wirāstan, wirāy- — ویراستن، تدارک دیدن، تدوین کردن، تنظیم کردن مدارک

wirāyišn — ویرایش، تدارک، تدوین، تنظیم

wirōbišn — عزل کردن،بر کنار کردن، متفرق کردن، جابجا کردن

wišād — بی‌اعتبار، (نامه) سرگشاده، (نامه سر) باز، غیرمحرمانه، گشاد، رها

wišuftan, wišōb- — آشفتن، برهم زدن، به هم زدن، لغو قرار

wiyān-mānīh — کوچ، چادرنشینی، استقرار درچادر

wizārdan, wizār- — پرداختن، تادیه بدهی، انجام تعهد، جبران کردن، خسارت چیزی را پرداختن، باز پرداختن، تسویه

W

wābar باور، اعتقاد، اعتماد،عقیده، نظر
wābarīgān قابل باور، مورد اعتماد، مطمئن
wahāg بها، قیمت، ارزش
pad wahāg dādan به بهادادن، فروختن،واگذار کردن دربرابر بها
wahāg arzistan ارزیدن، به قیمت بودن
wanē گم شده، مفقود، خراب، بیهوده، فاسد
war[1] وَر، سوگند، آزمایش الهی
war dādan سوگند دادن، به سوگند واداشتن
war warzīdan تن به سوگند یا آزمایش الهی دادن، سوگند خوردن
rāyēnišn i war تن به آزمایش الهی دادن، سوگند خوردن
dādistān pad war madan جریان محاکمه به دادگاه ویژه آزمایش الهی تبدیل شدن
warzišn سوگند خوردن، آزمایش الهی را به اجرا در آوردن
war i dēnīg سوگندی که از نظر دینی و شرعی ارزش داشته باشد
warōmand[1] قابل تردید، مشکوک، غیرطبیعی، نامتیقن در برابر ēwar
warōmand[2] ملزم به سوگند، ملزم به انجام آزمایش الهی
waripad nāmag-passāz سوگند مستند به سوگندنامه نگاه کنید به: nāmag-passāz
war-sālār وَرسالار، روحانی مسئول اداره مراسم تکلیف یا آزمایش الهی
war i pāy-nišān وَر پای نشان، سوگند پای‌نشان
war i pad sōgand تحلیف بوسیله سوگند
war[2] وَر، بَر، طرف، سمت وسو
wardēnīdan, wardēn- لغو کردن، فسخ کردن، گرداندن، به گونه‌ای دیگر در آوردن
wāsāsyānā فعال مایشاء، کسی که با صلاحدید و تشخیص خودکاری را انجام می‌دهد
wāspuhragān سهم پسری یا دختری از دارایی پدر، جهیزیه دختر، سهم الارث، مخصوص، ویژه مربوطه، شاهزادگان، فرزندان شاه،
wāspuhragānīg بویژه، مخصوص، ویژهٔ، مربوط به، درباری
ōhrmazd ō dahišn xwēš wāspuhragnīg هرمزد شایسته آفرینندگی خویش
wastarag پوشاک، لباس
waštan, ward- فسخ کردن، برگرداندن، پس گرفتن، منحرف شدن، گشتن
waštag گشته، منحرف، متمایل، دگرگون، تغییر کرده
wastag-saxwanīh تناقض گویی، تناقض در گفتار، تغییر در سخن، تغییر در شهادت، چندگانه حرف زدن
waštagīh گشتگی، انحراف، تمایل، دگرگونی، تغییر، تناقض گویی، ضدونقیض، چرخش
waštag būdan منحرف بودن در گفتار، عدم بیان حقیقت، نوعی جرم
waštīh تقصیر، قصور، بیماری
waxš منافع، درصد، حق‌العمل، حق‌الزحمه، پورسانت
waxtan, waxš- رشد دادن، افزایش دادن، بالاندن، سود دادن، منفعت داشتن
waxt ثمره و درآمد، افزایش، افزوده،سود، منفعت، فایده
wāz کلام، گفتار، حرف، واژه
wāz dādan پذیرفتن شخص در مراسم مذهبی درون‌یشتن
wāz griftan شکر کردن، شکر گزاری کردن
wāzag مسئله، واژه، قول
wēšist(-īh) هرچه تمامتر، بیشنیه، بیشین،حداکثر
wēxtan, wēz- بیختن، از رهن آزاد کردن، رهاکردن، جداکردن، الک کردن
abāz wēxtan فک رهن کردن، رها کردن، جدا کردن، بازبیختن
widāštan, widār- متمایز کردن، جداکردن، تقسیم کردن،

U

uskārdan, uskār- پنداشتن، تصور کردن، فرض کردن، سگالیدن

uzdād-nāmag سند حقوقی موید سوگند یا آزمایش الهی

uzīdan, uzīh- سپری شدن، پایان یافتن، در گذشتن، از دست رفتن، منقضی شدن (زمان مقرر در معاملات)، به پایان رسیدن زمان تعهدات، مردن، هزینه کردن

uzīd تحریم (در برابر واگذاری)

uzīdag ماترک، واگذارده

uzdihīg تبعیدی، غیر همشهری، غیرشهروند

uzēnag هزینه، خرج و مخارج

T

tan[1] تن، بدن، خویشتن

tan pad ... dādan تن به...دادن

tan pad āšnāg guftan شناسایی کردن، تعیین هویت کردن، تشخیص دادن

pad tan بصورت فردی، بصورت انفرادی، (دادگاه) غیرعلنی، خصوصی

tan-stūr قیم تنی

tan[2] برده، بنده

pad tan padīriftan به عنوان برده پذیرفتن، به بردگی گرفتن

tangīh کمبود، تنگی، مضیقه

tanuk (خاک) فقیر، کم مایه، تُنُک

tarsāg ترسا، مسیحی

tarsagāy مطیع، مودب، ترساگاه، فرمانبردار

tarsagāyīh اطاعت، ادب، ترسا گاهی،تمکین، فرمانبرداری

tasag اجاره، کرایه

tasag wizārdan پرداختن اجاره بها، اجاره چیزی را پرداختن

pad tasag dāštan اجاره کردن (دادن) چیزی، در اجاره داشتن

xwāstag i tasag چیز اجاره‌ای (اعم از خانه، باغ، ملک و غیره).

xwāstag pad tasag padīriftan چیزی را بعنوان اجاره پذیرفتن

tasūg منطقه، ناحیه، تسوج

tāšt صریح، آشکارا، قاطع، معین، مشخص

pad tāšt guftan صریحاً اظهار کردن، به روشنی اعلام کردن، آشکارا سخن گفتن

tāwān(-īh) تاوان، خسارت، جریمه

tāwān ō tōzišn ōh rasīdan تاوان چیزی را پرداختن، رسیدن تاوان به کسی بعنوان بدهی

tāwānōmand ملزم به پرداختن تاوان

tōxtan, tōz- پرداختن، تادیه بدهی، جبران خسارت کردن، خسارت دادن، تاوان دادن

tōzišn انجام تعهد مالی، الزام در پراخت، تادیه دیون، تسویه حساب

pas-tōzišnīh پس پرداخت، پرداخت بدهی پس از انقضای زمان مقرر توسط بازماندگان شخص در گذشته

tōzišn xwāstan مطالبه طلب، مطالبه تادیه بدهی

ō tōzišn madan / rasīdan در مقام تادیه بدهی برآمدن

xwāstag-tōzišn būdan درصدد پرداخت بدهی بودن

tōzišnōmand ملزم به پرداخت بدهی، ملزم به انجام تعهد مالی

tōzišnōmandīh الزام در پرداخت بدهی، الزام در انجام تعهد مالی

tuwān توان، قدرت، قابلیت

tuwānīg توانمند، قدرتمند، دارای قابلیت

tuwānīgīh توانمندی، قدرتمندی، قابلیت

ō tuwānīgīh rasīdan به انجام کاری قادر شدن

tuxšišn کوشش، تلاش، سعی، اهتمام

Š

šāhīgān سلطنتی، خزانه سلطنتی، شایگان

šahr کشور، قلمرو پادشاهی، شهر

šahrīg شهری، شهروند، ساکن شهر

šāyistan, šāy- شایستن، مناسب بودن،سزاوار بودن

ēk andar did šāyistan هم شأن یکدیگر بودن

šīrēnwar خوشنام، خوش آوازه

šōn عرف، راه و روش، نوع

čiyōn šōn niyābēd چونانکه عرف ایجاب می‌کند.

قیمومت سالاری	stūrīh sālārīh
سُتُرزنی، سترزنی	stūr-zanīh
قیم خوارشمارنده قیمومت، قیم شکننده قیمومت، قیم وظیفه نشناس	stūr-škand
قیم واگذاری	zēnīg-stūr
قیم گمارده	stūr i gumārdag
قیم منصوب	stūr i kardag
انتصاب قیم	stūr kardan
تعیین و نصب قیم	rāyēnišn i stūr
به آیین سُتُر، همانند یک قیم	stūr ēwēn
قیمومت، وصایت، سُتُری	stūrīh

S

sahistan, sah- گزیدن، سهستن، موافقت کردن، به نظر رسیدن، به نظر آمدن

  sahišn — خشنودی، رضایت، تایید، معتبر دانستن

  sahišn guftan — اظهار رضایت، اظهار خشنودی، نگاه کنید به: paydāg kardan

sāk مالیات، خراج، باج، عوارض

sālār سالار، بزرگ، قیم

  sālār i būdag — سالار قهری

  sālār i gumārdag — سالار گمارده

  sālār i kardag — سالار منصوب

  sālārīh — سالاری، قیمومیت، ولایت

  pad sālārīh — با اختیار، با قدرت، با صلاحیت

sāmān سامان، مرز، حد، محدوده،قاعده،نظم،نظام

sar[1] قله، اوج، پایان، انتها

  pad sar būdan — به انتها رسیدن، به‌پایان رسیدن، کامل کردن، به کمال رسیدن

  dādistān sar — اختتام جریان دادرسی در دادگاه

  sar kardan — به انجام رساندن، به سررساندن، سرکردن

sar[2] اتحاد، وحدت، سازش، سازگاری، ارتباط، وابستگی

  pad sar — باهم، به اتفاق یکدیگر

  pad sar daštān — شامل شدن، در برگرفتن، تجمیع

  pad sar kardan — ارتباط داشتن، ملحق شدن

  pad sar andar kardan — دخیل بودن، مربوط بودن

sarag سره، خالص، کامل

  saragīh — سرگی، خلوص، کمال

sardag نوع، جور، گونه

  ham-sardag — هم نوع، یکجور، یک شکل

satō-zīm یک قرن، سدزمستان، سدسال

saxtag آماده، مجهز، تدارک دیده شده

saxwan سخن، شهادت، اعتراض، اظهاریه

  rāyēnišn i saxwan — شهادت دادن در دادرسی

  saxwan pad kār rāyēnīdan — مصادر به مطلوب کردن، تنظیم و تدارک سخن و مقدمات برای رسیدن به نتیجه مطلوب

  saxwan-nāmag — سند ثبت دعاوی حقوقی، دادخواست، پیش نویس مورد توافق طرفین دعوا، خلاصه مذاکرات مورد اتفاق نظر، اظهارنامه، شهادت نامه

  saxwan-nāmag rāyēnīdan — دادخواست تنظیم کردن، تنظیم کردن خلاصه مذاکرات دادگاه

  saxwan-nāmag muhr kardan / brīdan — رسمی کردن مذاکرات شفاهی، رسمی کردن دعاوی حقوقی، رسمی کردن اظهارنامه، تنظیم کردن مذاکرات، تنظیم کردن اظهارنامه، رسمی کردن دادخواست.

sazīstan, saz- مناسب بودن، درخور بودن، شایستن

  sazāg — سزاوار، شایسته، سزا، درخور

  sazāgīh — سزایی، شایستگی، تناسب

  pad sazišn — چشمگیر، قابل ملاحظه، بسزا

sēnag-masāy به اندازه یک سینه، مقدار چیزی که می‌توان در آغوش گرفت، حداقل میزان نفقه، معیار بر نهاده برای نفقه از طریق عرف

snāh تجاوز، ضرب وجرح، هجوم

snih شمشیر، آلت جرح

sōgand سوگند، قسم

spōxtan, spōz- فرو کردن، (از حد خود) تجاوز کردن؛ نافرمانی کردن، به تاخیر انداختن به تعویق انداختن

spurr(-īg) کامل، تمام و کمال

  supurrīgīh — کمال، تمامیت

srāy جریمه، ودیعه، وجه‌الضمان

stabr ستبر، چشمگیر، برجسته، زیاد

stahm ستم، ظلم،جفا

  stahmagīhā — به زور، به عنف، همراه با شدت عمل

  stahm kardan — ستم کردن، تعدی کردن، جفا کردن

stūn رواق، ستون

stūr سُتُر، قیم،وصی

  stūr i būdag — قیم قهری

R

rād ۱ – هبه، بخشش، واگذاری
۲ – هبه کننده، بخشنده، واگذارنده

rad رَد، سرور، سرور روحانی،

raftan, raw- رفتن، رفتار کردن، از جایی به جایی رفتن، گذر از وضعی به وضع دیگر

wad mardīhā raftan به بدی شهره شدن، بدآوازه شدن، به ناجوانمردی رفتار کردن

frāz raftan فراز رفتن، مردن، در گذشتن

... pad raft dārišn/dāštn چیزی را از دست رفته پنداشتن، چیزی را ساقط پنداشتن، رفته پنداشتن

rāh[1] راه، طریق، شیوه، از طریق، بوسیله

rāh[2] از طریق، بوسیله، از میان

rāh ō ... حق بازگشت به، اقامه حق‌مالکیت در خصوص

rāh pad xwēšīh ارجاع به حق مالکیت، عطف به حق مالکیت

pad rāh i ... براساس، برپایه، برمبنای، بنابر

rahīg برده، رهی، بچه

rāst راست، عادلانه، صادق، درست، مطابق با شرع و قانون

rāstīh راستی، حقیقت، صداقت، عدل،انصاف، عدالت

pad rāstīh به راستی، براساس حقیقت، برپایه راستی و صداقت، متعارف، عادلانه، منصفانه

pad rāstīh wizīr kardan حکم عادلانه صادر کردن، تصمیم عادلانه گرفتن

rawāg روا، فراری، رونده

raxt بیمار، مریض، آسیب دیده

rāyēnīdan, rāyēn- تعامل کردن، اداره کردن امور، پیشبردن جریان یک پرونده در دادگاه

kahas rāyēnīdan نهر کندن، حفر نهر

war rāyēnīdan تن در دادن به آزمایش الهی، زیر بار سوگند رفتن

rāyēnišn تعامل، اراده یک امر، پیشبرد یک پرونده در دادگاه، عملکرد، عمل، راهبرد

az rāyēnišn hištan مانع حضور (کسی) شدن در دادرسی

rāyēnišn i war تن در دادن به آزمایش الهی، تن در دادن به سوگند

anwān pad rāyēnišn xwāstan مطالبه پرداخت غرامت

rāyēnišn kardan علیه کسی طرح دعوا کردن، علیه کسی اعلام جرم کردن

rēš مجازات، جرم، آسیب رساندن عمدی، مجروح کردن

rištagīh معلولیت، بیماری

rōzgār[1] کار روزانه (یک برده)،کارروزانه یک کارگر

rōzgār[2] خرج روزانه، هزینه روزانه

rōzīg روزی، مقرری

rōstāg روستا، ده، آبادی

rūdan, rūn- ازاله بکارت، پوست کندن حیوان، تمیز کردن

paydāgīh تحقق، پیدایی، وضوح، ظهور، احراز، قطعیت، اثبات، تایید

paymān پیمان، قرارداد، معاهده، موافقت، عهدنامه، عهد

paymān kardan پیمان بستن، عهدکردن، قراردادبستن

pāymār حکم، رای، جزا

pāyram مردم، جامعه

paywand پیوند، نسل، قرابت نَسبی

pad paywand bi barišn موروثی شدن (چیزی در خانواده)

pazzāftan, pazzām- آزاد کردن پرداختن چیزی به کسی، رها کردن

pēšag پیشه، طبقه، رسته

pēšag-sālār پیشه سالار، رئیس طبقه‌ای از طبقات اجتماعی

pēš-dādag جهیزیه، پیشداده، آنچه که از پیش به عروس داده می‌شود

pēšēmāl خواهان، مدعی

pēšēmālīh دادخواهی، خواستار پیگرد قانونی شدن، تعقیب قانونی

pid پدر (تنی یا ناتنی)

pid i čagar پدر چگر، شوهر مادر، پدرخوانده

pid i padīriftag پدر خوانده، شوهر مادر

pid i padixšāyihā پدر واقعی، پدرنسبی

pid i sālārīh سالار – پدر

purnāy برنا، بالغ، رسیده، کامل، از نظر قانونی و شرعی مکلف

purnāyīh بلوغ، کمال سنی، تکلیف شرعی

aburnāy(-ag) نابرنا، صغیر، نابالغ، کسی که به سن بلوغ شرعی نرسیده است.

purr-pādixšāyīh سلطه کامل، فرمانروایی تمام عیار

pursišn استعلام، پرسش، بازجویی، استفسار، دادرسی

pursišn-nāmag پرونده، اظهارنامه

pus(-ag) پسر، فرزندی که پسر باشد (تنی یا ناتنی)

pusagānīh پسر خواندگی

pās محافظت، حمایت، نگهداری، پاس

pasēmāl خوانده، مدعی علیه

pasēmāl šudan به عنوان خوانده در دادگاه حاضر شدن

pasēmālīh به عنوان خوانده در دادگاه حاضر شدن

passandīdan,passand- پسندیدن، پذیرفتن، تایید کردن

passandārīh پذیرش اظهارات واگذار کننده، موضوع قابل مالکیت، اجاره، رهن

passāxtan, passāz- انشاء کردن، برساختن، تدارک دیدن مراسم سوگند

passux پاسخ، جواب

pašt(-ag) توافق، پیمان، عهد، قرار، قولنامه

pašt kardan / dādan توافق کردن، پیمان کردن، عهد بستن، قرار گذاشتن

patēt توبه، پتت، اظهار ندامت

pad patēt būdan تحمل کردن مجازات، توبه کردن از گناه

pāyag پایه، مرتبه، درجه

pāyaglīhā به تدریج، مرتبه به مرتبه، کم‌کم، رفته‌رفته

pāyandān ضامن، متعهد، پایندان

pāyandānīh ضمانت، تعهد، پایندانی

paydāg پیدا، آشکار، محرز، مَحقق

paydāg būdan روشن بودن، واضح بودن، مسجل بودن، محرز بودن

paydāg kardan / paydāgēnīdan, paydāgēn-

۱ – آشکار کردن، محرز کردن، مسجل کردن، روشن کردن، اثبات کردن

۲– اعلام کردن، اظهار کردن، بیان کردن

۳ـ وقف کردن، تخصیص دادن

nāmčišt paydāg kardan تنظیم کردن اظهارنامه قطعی

pad dād i bun padīrišn paydāgēnīdan با توجه پذیرش رسمی از سوی طرف دریافت کننده منظور

paydāg guftan پذیرش رسمی از سوی طرف دریافت کننده منظور

P

pačēn / ham-pačēn کپی، رونوشت

pādan, pāy- به تاخیر انداختن، مواظبت کردن، پاییدن، منتظر ماندن

pāyišn صبر، انتظار، پایش

pādifrāh پادفراه، مجازات، جزا، مکافات

padīrān(-ēnīdan) بازداشتن، لغو کردن، مقابله کردن، بتعویق انداختن

padīrān kardan حفظ کردن، در اختیار داشتن، چیزی را مطالبه کردن

pāymār padīrānēnīdan جلوگیری از اجرای حکم، ممانعت از صدور حکم

padīrān saxtan i dādistān به تعویق انداختن دادرسی

padīrān i war به تعویق انداختن مراسم سوگند یا آزمایش الهی

padīriftan, padīr- پذیرفتن، دریافت کردن

padīrišn پذیرش، قبول

pad duxtīh / pusīh / frazandīh / pādixšāy-zanīh / ǰādag - gōw padīriftan

به عنوان دختر / پسر / فرزند / پادشا ـ زنی / وکیل پذیرفتن

war padīriftan پذیرفتن سوگند کسی، تایید مراحل سوگند کسی

padīriftag پذیرفته، مقبول، (فرزند / پسر/دختر/ پدر) خوانده

padīriftagīh پذیرفتگی، قبول، (فرزند / پسر / دختر / پدر) خواندگی

pādīxšāy مختار، مسلط، محق، ذیحق، دارای اختیار، پادشا

pādixšāyīh اختیار، تسلط، حق، سلطه، پادشایی

pādixšāy būdan مختار بودن، مسلط بودن، محق بودن،

pādixšāy kardan وکیل کردن، اختیار دادن، مسلط کردن، مختار کردن، دارای اختیارات قانونی کردن، تفویض اختیار کردن

pādixšāy(-īhā) frazandīh فرزند حاصله از پادشا - زنی

duxt / pus / frazand i pādixšāyīhā دختر / پسر / فرزند حاصله از پادشا - زنی، دختر / پسر / فرزند قانونی

pid i pādixšāyīhā, پدر قانونی، شوهرقانونی مادر کسی، پدر واقعی

šōy i pādixšāyīhā شوهر قانونی، شوهری که پادشا - زن دارد

zan i pādixšāyīhā زن قانونی، پادشا - زنی

pādixšāy - zanīh پادشا - زنی، نوعی از ازدواج که دختر با موافقت پدر ازدواج می‌کند و دارای تمام اختیارات قانونی خود است.

pādixšāy-kard تفویض اختیار، سند تفویض اختیار

pādixšāyōmand دارای اختیارات قانونی، ذیحق، مختار

pādrōz روزی، مخارج یک روزه، خرجی روزانه

pahikār جواب اظهاریه، اظهارات واقع در جریان دادرسی، پیکار

pahikārdan, pahikār- طرح دعوا کردن، منازعه کردن، جواب دادن در دادگاه

abar / andar pahikārdan منازعه کردن در مورد، جروبحث کردن در خصوصِ، اختلاف نظر داشتن در موردِ

pahikārišn محاکمه، دادرسی، منازعه، اختلاف نظر

panǰāhag پنجاهه، نیم‌قرن

panǰāhag i pēšēn پنجاهه پیشین، پنج دهه اول، نیم قرن نخست

pargār حکم، فتوا، حکم کردن، فتوا دادن، (در دادرسی) قرار

pargār brīdan صادر کردن سند در برابر حکم ورای حقوقی در دادگاه، صدور حکم، بریدن قرار

pargār-nāmag سند دربردارنده حکم ورای حقوقی

parrēxtan , parrēz- باقیماندن، زیاد آمدن

parwardan, parwar- پروردن، محافظت کردن، مواظبت کردن

parwardār پروردار، محافظ، مواظب

Ō

ōgārdan بیرون کردن، اخراج کردن، تبعید کردن، وادار کردن به ترک وطن

ōgārišn تبعید، الزام به ترک وطن

ōstān استان، قلمرو پادشاهی

ōstāndār استاندار، مسئول اداره قلمرو پادشاهی

ōst(-īgān) قابل اعتماد، مطمئن، موثق

ōstīgānīh قابل اعتماد بودن، مطمئن بودن، ثقه بودن،

ōšagān بنیاد خیریه، بنیادی جهت شادی روان

ōzadan[1] کشتن، به قتل رساندن، اوژدن

ōzadan[2] محکوم کردن، مورد اعتراض قرار دادن، ردکرن

N

nabānazdišt خویشاوند وارث، خویشاوندی که ارث می‌برد

nabānazdištīh خویشاوندی

nibištan, nibēs- نوشتن، کتابت کردن، مرقوم کردن

nibištag نوشته، سند، مرقومه

nibištag padiš kardan در مورد چیزی یا کسی حکم یا سندی صادر کردن

nihang حومه، منطقه کوچک، ناحیه کوچک، استان کوچک

nakkīrā(y) منکر، تکذیب کننده، ردکننده، حاشا کننده،

nakkīrāyīh انکار، تکذیب، ردکردن، حاشا،اعتراض، استعفاء

nakkīrāy būdan برکنار شدن، مستعفی بودن، به بحث و مشاجره پرداختن

nām نام، اسم

nām kardan نام بردن، مشخص کردن، معین کردن امری در قرار داد

nāmag نامه، مکتوب، سند، مرقومه، معین کردن موارد اصلی در قرار داد

nāmag-niyān آرشیو، بایگانی، گنجینه اسناد و مدارک

nāmag - passāz قسم‌نامه، سوگندنامه، سند نشان دهنده دادگاه مبنی برانجام سوگند و نوع آن برای یکی از طرفین دعوا

nāmčišt(-īg) مشخص، معین، معروف، ویژه، شهره

nīdan, nay- راهبردن، بطور غیر مستقیم وا داشتن، رهنمودن، هدایت کردن

xwad-nay راهنمایی شده، هدایت شده، خود به راه درست رفته، خود سر

nihādan , nih- نهادن، گذاشتن، بیان کردن، محاسبه کردن، بنیاد نهادن، تاسیس کردن، تایید کردن

nihādag وقف، موقوفه، موهبت؛ درآمد وقف، بنیادخیریه

sāg abar nihādan برقرار کردن مالیات، مالیات بریدن

nihuftan, nihumb- نهفتن، پنهان کردن، مخفی کردن

nihān-būd اختفاءِ (اسناد و مدارک) مورد نیاز از سوی یکی از طرفین دعوا

abar nihādan تخصیص دادن، اختصاص دادن، بر نهادن، نهادینه کردن

dast abar nihādan چیزی را مورد تایید قراردادن، موکداً به موردی اشاره کردن

nīrmad مصلحت، مزیت، سود، فایده

nīrmad-tar پرسود، پرمنفعت

niruzd محروم، فقیر، بی‌نصیب

niruzdīh محرومیت، فقروفاقه، تهیدستی

nisā / nasā مرده، میت، جنازه، جسد

nisā-nigān کسی که مرده را دفن می‌کند.

nisā-nigānīh تدفین مرده، نوعی جرم وگناه

nisā-pāk کسی که مرده را می‌سوزاند، نوعی مجرم و گناهکار

nišāstan, nišān- نشاندن، برپا کردن

ātaxš nišāstan برپا کردن آتشکده، تاسیس آتشکده

muhr (bi) dādan	عودت به کار، برگرداندن به کار، برگشتن به کار
muhr-dād	حکم اداری، سند مربوط به عودت به کار شخص پس از برکناری از پست مربوطه
pad muhr	مهر شده، ممهور
muhr-wēxt	سندی که مُهر آن باز شده باشد
muhr brīd	سندی که مُهر آن باز شده باشد
must	ظلم، ستم
mustwar	تحت ستم، تحت ظلم
mowbidan mowbid	موبدان موبد، رئیس موبدان یک منطقه
muɣān handarzbid	مغان اندرزبد
muhr(-ag)	مُهر، خاتم
muhr i ewar / wizurd	مُهر معتبر، مُهر قانونی
muhr i pad kār-framān dāštan	مُهر رسمی داشتن
muhr abar nihādan	مُهر کردن، مُهر برنهادن
muhr padīriftan	تصدیق اعتبار مُهر، تایید قانونی بودن مُهر

M

mādag[1] ارزش، موجودی، پول، مبلغ اصلی، اصل بدهی

mādag[2] اصل، اساس، پایه و مایه، طرف اصلی، مدعی اصلی، تفویض کننده اختیار یا حکم

mādagwar[1] طرف اصلی دعوا، طرف اصلی قراردادبجز ضامن اجرایی، شخصی که در برابر وکیل یا نماینده قانونی طرف دیگر دعوا قرار می‌گیرد، (در دادگاه) اصیل، کسی که در دادگاه خود سخن بگوید و از خود دفاع کند.

mādagwār[2] نسخه اصلی سند، اصل سند در برابر رونوشت سند.

madan /āmadan ,āy- آمدن، رسیدن، فرارسیدن، بالغ شدن بر، ظهور کردن، متولد شدن

mad ēstādan حضور یافتن در دادگاه (یا هر جلسه دیگر)، حضور یافتن در زمان مقرر جهت تادیه بدهی

xwāstag i pas mad دارایی که غیرمنتظره به کسی رسیده باشد

pas mad dārišn مالکیت غیر منتظره

abarmadan رای صادر کردن (شدن)، تصمیم حقوقی گرفتن، برآمدن

abarmad kardan اعلام داشتن امری (در دادگاه)

az ... abarmadan از سوی کسی یا جایی رای صادر شدن، بوسیله کسی یا جایی حکم صادر شدن

mādayān کتاب، اساس، بنیاد، مجموعه مکتوب

mān خانه، خانمان، محل استقرار

māndan, mān- ماندن، از پس ماندن، برجای ماندن ارثیه

abar (ō) māndan ارث بردن، (در تملک دارایی) جانشین کسی شدن

abar māndan در اختیار گرفتن، در اختیار داشتن، نگهداشتن حفظ کردن

frāz māndan فراز ماندن، چیزی از کسی برای کسی ماندن

abar frāz māndan کسب کردن، بدست آوردن، دریافت کردن

mānišn استقرار، سکونت،مانش

mar حساب، صورت حساب، آمار، مرتبه

marīhā برپایه محاسبه، روی حساب، مراتب

ō mar kardan به حساب (دارایی) آوردن، به عنوان دارایی ثبت کردن، ثبت کردن

mard مرد، انسان

mard i rād واهب، هبه کننده، رادمرد

mard i šahr همشهری، شهروند

mard mard نفر به نفر، یک به‌یک،

margarzān مرگ ارزان، گناه مستوجب اعدام، شایسته و سزاوار مرگ

marg(-īh) مرگ، احتزار

mayān میان، وسط، بین، فی‌مابین

az mayān bi āwurdan از میان بردن، تخریب کردن

abāz ō mayān āwurdan (کسی را در دادگاه) حاضر کردن، دوباره (کسی را برای شهادت به دادگاه) حاضر کردن، باز (چیزی را) به میان آوردن

abāz ō mayān madan دوباره (برای شهادت) حاضر شدن، خود (به دادگاه) باز آمدن، باز به میان آمدن

pad mayān موجود، در میان، مطرح، در حضور

pad mayān kardan تدارک دیدن، فراهم کردن، تامین کردن

pad mayān būdan مورد استفاده بودن، مورد بهره گیری بودن

mih dādistān مخالفت، اعتراض، نفی ادعا

mih dādistānīh مخالفت کردن، اعتراض کردن، نفی کردن

mih (ēstādan) در محظور قرار گرفتن، اعتراض کردن، مخالفت کردن، تضاد داشتن

mit-petīm تعیین جرم حقوقی

mowbid موبد، روحانی زردتشتی

k

kahas نهر، آبراهه، قنات

kāmag کامه، خواست، میل، اراده

kāmag guftan اظهار رضایت کردن، رضایت دادن

kāmag dōšīdan اعلام موافقت کردن، اظهار پذیرش کردن

kāmag-dōšīd پذیرش، اعلام موافقت

kāmistan, kām- خواستن، میل داشتن، اراده کردن

kamist(-īh) کمترین، حداقل، بخش کمین

kandan,kan- کندن، حفر کرد، لغو کردن، فسخ کردن، ویران کردن، نقش کردن (در مُهر)، سلب کردن

kanišn حفر، حفاری، لغو، فسخ، سلب

kanīzag / kanīg دختر، دوشیزه

kār[1] کار، امر، فعالیت، عملکرد

kār rāyēnīdan پیشبردن امر، هدایت کردن امور، پیشبردن یک جریان حقوقی در دادگاه.

... pad kār abāyēd ضروری است، ...اجتناب ناپذیر است

... kār nēst ضروری نیست،... تحقق نیافته است... حتمی نیست،... مورد نیاز نیست،... به کار نمی‌آید... لزوم اجرایی ندارد،... ملاک نیست.

kār-windišn در آمد حاصله از کار، مرد حاصله از کار

kār[2] فعالیت قانونی، معتبر، متعارف

pad kār nē dārišn نباید... را قانونی قلمداد کرد،نباید... را معتبر دانست

pad ... kārag nē būdan در...نقش قانونی نداشتن، در... کاره‌ای نبودن

kār-framān نافذ، لازم الاجرا، الزامی، رسمی، کارمند، ناظر، مامور، عامل (دولت)

xwēš-kārīh-nāmag ī kār-framān خویشکاری نامه عوامل (دولتی)، نام مجموعه‌ای که وظایف هر گروه از ماموران دولتی در آن ثبت شده بوده است.

kār[3] مردم، سپاه، لشکر

kardag[1] آیین‌ها و مراسم دینی، نهادهای دینی، مراسم مذهبی

kardag[2] حکم، عرف، رویه قضایی، قوانین حاکم بر عرف حقوق بویژه قوانین و مقررات حاکم بر عرف حقوقی در احکام رسمی، در مقابل

čāštag

... az kardag hištan خارج کردن... از مراحل قضایی، خارج کردن... از ضرورت انجام مراحل حقوقی

ō kardag kardan پیروی کردن از رویه قضایی

pad kardag بنابر مندرجات آیین‌نامه، بنابر قوانین حقوقی

pad kardag madan در دادگاه حاضر شدن، حضور یافتن در دادرسی

kardag[3] منصوب شده، انتصاب وصی با حکم رسمی

kardag[4] قطعه، کرده، پاره، بخش، کَرت

kardan, kun-[1] کردن، انجام دادن، ساختن

abāz kardan برگرداندن، پس دادن، توقیف کردن، بلوکه کردن، برگرداندن به حالت اول.

abāz ō pas kardan مسترد کردن، باز پس دادن

tāwān bi kardan تادیه خسارت، پرداخت غرامت، تاوان دادن

dārišn bē ō ... kunišn منتقل کردن مالکیت به...

frāz kardan محروم کردن از، باز داشتن از

ōh kardan منصوب کردن، گماردن

kardār عامل، عامل (دولت)، عمل کننده، ماهر، مجرب

kardan[2] اظهار کردن، اعلام کردن، رسماً اعلام کردن، بیان کردن، به وضوح شرح دادن، معین کردن، مقرر کردن، از طریق بیان مطلبی چیزی را بنیان نهادن، تادیه کردن، اقامه دعوا کردن

ahunsandīh kardan اظهار ناخرسندی کردن

abarmad kardan اعلام رای کردن، اظهار نظر کردن

mad ud kard ēstādan حضور و اعلام نظر کردن (در دادگاه)

kardar صفه، اعیانی

kirbag کرفه، کارنیک مستوجب پاداش اخروی

kōybān کوی بان، محافظ و نگهبان کوی

J̌

J̌adag سند،مرقومه، وصیت‌نامه

J̌ādag-gōw وکیل دعاوی، وکیل، شفیع

J̌ādag-gēw gumārdan/kardan وکیل گماردن، انتصاب وکیل، وکیل کردن، به وکالت برگماردن، وکالت کردن وکالت کسی را بعهده گرفتن

J̌ādag-gōw padīriftan پذیرفتن وکیل یا نماینده طرف دعوا جهت شرکت در انجام مراحل پرونده در دادگاه

J̌ādag-gōwānag منسوب به وکیل مدافع، مربوط به وکیل

J̌ādag-gōwīh وکالت، نمایندگی، شفاعت

J̌ādag-gōw (i) pas-gumārd وکیل پس گمارد، وکیل دوم

J̌ādūg جادو، جادوگر

J̌ādūgīh جادوگری، نوعی جرم و گناه

J̌ām (-ag)[1] امانت، وثیقه، ظرف

J̌āmdārīh رهن، وثیقه، گرو

J̌āmag لباس، جامه

J̌ud-dādistān دارای اختلاف رای، دارای اختلاف عقیده، نگاه کنیدبه: dādistān

J̌ud-dādistānīh اختلاف نظر، اختلاف در رای، بی‌عدالتی، دور بودن از انصاف

J̌ud-J̌ud جدا جدا، منفرداً،انفرادی

J̌ud-kāmag دارای اختلاف، دارای اختلاف نظر، متضاد، نگاه کنید به: kāmag

J̌ud-windišn دارای اختلاف در منافع، دارای اختلاف در درآمد. نگاه کنید به: windišn

J̌uttar جدا، به غیر از، برخلاف، غیر از این، برعکس

J̌attar būdan عزل شدن، ساقط شدن

J̌uttar kardan نقض کردن، طرح دعوا کردن،منازعه کردن

شناختن

ستم دیده، مظلوم handraxtag

مظلومیت، ستم دیدگی، ظلم،تعدی،جرم handraxtagīh

hangām هنگام، دوره، زمان، زمانه

hangārdan به حساب آوردن (آمدن)، مورد توجه قرار دادن، در نظر گرفتن

hangardan نگاه کنید به: hangārdan

hangārišn معین، مخصوص، ویژه، تصور

hangōšīdag (خویشاوند) نسبی، فرزندان دارای اجداد مشترک، مانند، شیوه، راه، طریق

hanǰāftan, hanǰām- رفع کردن، تمام کردن،کامل کردن، به انجام رساندن

hanǰaman دادگاه، انجمن، بخش قضایی، اجلاس، جلسه

harg خرج، هزینه، مخارج

harg ud bār مالیات‌ها و هزینه‌ها

harwisp-āgāhīh آگاهی و بصیرت مطلق، علم مطلق، از صفات هرمزد

hāwand همانند، یکسان، شبیه

hištan, hil- رها کردن، طلاق دادن، مبرا دانستن، آزاد کردن (از بردگی)

az kardag hištan رها شدن از مراحل قضایی، رها شدن از مراحل رسیدگی قضایی

az rāyēnišn hištan عزل کردن، خلاص شدن (کردن) از پیگیری یک امر حقوقی

hilišn رهایی، تادیه، طلاق

hilišn i az zanīh طلاق دادن (گرفتن)، رها کردن (شدن) از قید زناشویی

hunsand خرسند، راضی، موافق

hunsandīh رضایت، موافقت، خرسندی

huyōz ستیزه گر، کسی که با خوبی می‌ستیزد

ham-pāyandānīh مشارکت در ضمانت، کفالت و وثیقه نگاه کنید به: pāyandāneh

ham-pid هم پدر، از یک پدر، فرزندان یک پدر

ham-pursagīh همپرسگی، مشورت

ham-tanīh تعیین هویت

ham-tōzišn به اشتراک مقید به پرداخت بدهی؛ نگاه کنید به: tōxtan

ham-waxš هم درآمد، دارای درآمد برابر، دارای درآمد مشترک نگاه کنید به: waxš

ham-wināhīh تعیین جرم

ham-windišn(-īh) مالکیت مشترک بردرآمد، هم درآمد نگاه کنید به: windišn

ham-xwāstag شریک در دارایی، مالکیت مشترک بر سرمایه و اموال، نگاه کنید به: xwāstag

hardarz[1] وصیت، توصیه، پند و اندرز

abar handarz bi ēstādan وصیت نامه را تایید کردن، برمفاد وصیت‌نامه پا فشاری کردن

handarzēnīdan, handarzēn- وصیت کردن، توصیه کردن، اندرز کردن

handarz[2] وسایل، تجهیزات، لباس، پارچه

handarz[3] مشترکاً، باهم، به اتفاق

handāxtan, handāz- قضاوت کردن، داوری کردن، حکم کردن، طراحی کردن، ترسیم کردن

handāzag حکم، دلیل، گواه، مدرک، مثال،نمونه، اندازه، مظهر

handōxtan, handōz- اندوختن، جمع کردن، انباشتن، ذخیره کردن

handōxt i xwēš ذخیره شخصی، اندوخته شخصی

xwāstag i handōxt سرمایه اندوخته، دارایی اندوخته

handōzišn سرمایه اندوخته، دارایی اندوخته (در برابر دارایی حاصله از ارث)

handraxtan , handranJ- محکوم کردن، مجرم

H

hamāg همه، تمام، کل

hamāg-dēn تشریفات کامل مراسم عبادی،انجام مناسک دینی با تمام تشریفات

hamāg-rawišnīh همیشه روایی، همیشه جاری

hamāl / hamahl شریک، همپای، رفیق

hamābēr انبار، انباری

hambāhišn قطع (درخت)، تخریب، خراب کردن، از بین بردن

hambarag رفیق، دوست، شریک، مشترک، مشاع

zamīg i hambaragān زمین مشاع، زمین مشمول حقوق عام

hambaragān xwēš-nāmag سند مالکیت مشاء

hambārdan جبران خسارت کردن، تاوان دادن، پرکردن، انبار کردن

hambasān مشاجره کننده، متخاصم،متضاد، متناقض، مدعی، شاکی

hambasānēīg متخاصم، متناقض، مخالف، متعارض، متضاد

hambasān būdan اقامه دعواکردن، شاکی بودن، مدعی بودن

... az ... hambasān شکایت کردن کسی از کسی

hambāstan, hambāh- تخریب کردن (شدن)، نفی کردن، از ریشه در آوردن (درخت)

hambāhišn قطع کردن (درخت)،

hambāy همپای، شریک در فعالیت‌های اقتصادی و مالی

hambāy i dēnīg شریک الارث، شریک برپایه موازین دینی

brād i hambāy برادری که در ارث شریک است، برادر شریک الارث

hambāyīh مشارکت در مسایل مالی،مشارکت،شرکت

hambidīg متخاصم، متعارض، هماورد، یکی از طرفین دعوا

hambidīgīh تخاصم، تعارض، هماوردی، تقابل، تضاد

hambun به هیچ وجه، ابداً،

ham-čašmānīh در حضور، چشم در چشم، در برابر،

pad čašmānīh i... در حضور کسی، پیش چشم کسی

ham-dādistān همداستان، هم رای، همفکر، طرفین متعاهد، نگاه کنید به: dādistān

ham. dādistān būdan هم رای بودن، هم عقیده بودن، همداستان بودن

ham-dādistānīh هم‌رایی، همداستانی،توافق، موافقت

ham-dūdag عضو یک خاندان، نگاه کنید به: dūdag

hamēmāl حریف، هماورد، مخالف، مدعی، هر یک از طرفتن دعوا

hamēmālīh محاکمه، دادخواهی، اقامه دعوا، دعوا، تشریک مساعی

hamēmāl būdan / kārdan مدعی بودن، شاکی بودن، دادخواهی کردن، اقامه دعوا کردن، کسی را شریک مساعی کردن

hamēmālīh kardan اداره کردن جریان حقوقی، راهبردن پرونده حقوقی، اداره کردن دعوای حقوقی

hamēmālōmand درگیر

ham-mād از یک مادر، هم مادر، فرزندان هم مادر

hammis همه،کل، تمام

az ... hammis با یکدیگر، با همکاری یکدیگر، به اتفاق

ham-muhrīh تایید تعلق مُهر به دارنده آن

ham-nāmīh تایید نام و مشخصات (شخص)

ham-pačēn رونوشت، بازنویسی از روی نسخهٔ نگاه کنید به: pačēn

ham-pāyandān شریک در ضمانت، کفالت و وثیقه نگاه کنید به: pāyandān

az kār guhrīg kardan — از کار بر کنار کردن، معزول کردن، از مقام و منصبی کسی را بر کنار کردن

pad guhrīgānīh — در برابر، در عوضِ، بجای

gumān(-īgīh) — شک، تردید، گمان

gumānīg — مورد تردید، مورد شک

gumārdan/gumāštan,gumār- — گماردن، منصوب کردن،

abāz gumārdan — دوباره گماردن، باز گماردن، دوباره منصوب کردن

abāz gumāštan — وضع کردن، مستقر کردن

gumēzag — گُمیزه، آمیخته، در لفافه

gumēzag gumēzag — ضدونقیض، آشفته، در لفافه

gurdagīh — شدت، ذات، خوی و خصلت، اسارت، بردگی، گرفتاری

gyāg — محل، جا، مکان

pad gyāg — درجا، در همان لحظه، در همانجای

gugāy druz — شاهد کاذب، شاهد دروغین، گواه باطل

gugāyīh — گواهی، شهادت، اعلام، اظهار

gugāy i pad pāy — شاهد ناظر، شاهد زنده،

ēk ō did gugāy ud ham-dādistān — یکی بر دیگری گواه و همداستان، یکی موید دیگری

zūr-gugāy — شاهد دروغگو، شهادت دروغ

guhr(-ag) — ثروت، دارایی، گوهر،ذات،جوهر

guhrēnīdan, guhrēn - — مبادله کردن، معامله کردن، معاوضه کردن

guhrēn — مبادله، معاوضه، خسارت، تاوان، معامله

guhrēn i rāst — معاوضه کامل، معاوضه تمام عوض، معاوضه یک‌بیک

guhrēn kardan — معاوضه کردن، مبادله کردن

šud guhrēnīd — منعقدالمعامله

guhrīg — زیان، خسارت، تاوان، وجه‌المثل، برابر، مساوی، مشابه، قرینه، مهریه، دارایی، بنیاد، ضروری، اساسی، طبیعی

guhrīg kardan — معاوضه کردن، مبادله کردن،عوض کردن

G

gādan, gāy- رابطه جنسی داشتن، تحقق ازدواجی که که شوهر در آن دارای هیچگونه اختیار قانونی جز ایجاد رابطه جنسی نیست، زناکردن

gād رابطه جنسی، نوعی ازدواج بدون حقوق قانونی برای شوهر، زنا(محصنه، غیرمحصنه).

tan pad gād dādan تن به رابطه جنسی دادن، تن دادن‌به نوعی ازدواج که شوهر تنها اختیار ایجاد رابطه جنسی دارد، تن به زنادادن

gādār زانی، زانیه، شوهری که تنها در ایجاد و رابطه جنسی با همسر خود اختیار دارد در برابر šōy شوی.

gādār az ān i hamēyīg فحشاء، ارتباط جنسی از نوع پیوسته و بی‌وقفه

gādār kardan ازدواج کردن (با شوهری که فقط در ارتباط جنسی اختیار قانونی دارد)، زناکردن، ارتباط جنسی داشتن.

garzīdan, garz- شکایت کردن، گله کردن، تقاضا کردن، التماس کردن

garzīdan i must شکایت از ستم

garzišn شکایت،گله

gehān دارایی، ثروت، دارایی و مایملک خانواده

gil گل، مُهر

gil i āwištag گِل أوشت، گل مُهر، طین المختوم

gizīr محافظ، حارس، پلیس

az pās wirōbišn i gizīrān عزل محافظان از جایگاه خود

gōš-bālāy گوش بالا، تا ارتفاع گوش، واحدی برای اندازه گیری سنتی عمق قنات

gōwizārdan توضیح دادن، به تفصیل شرح دادن

نگاه کنید به: wizārdan

graw گرو، رهن، تعهد، وثیقه، تضمین

grawīh ضمانت، تعهد، گروه گذاشتن، وثاقت،وثقیه

graw abispārdan واگذار کردن تعهد، منتقل کردن گرو

graw kardan گرو گذاشتن، تعهدکردن، تضمین کردن، وثیقه گذاشتن

pad graw (bi) nihādan گروگذاشتن، وثیقه سپردن، به رهن در آوردن

pad graw dāštan گرو برداشتن، گروکشی کردن

pad graw griftan/padīriftan به رهن گرفتن، به عنوان وثیقه پذیرفتن

az grawīh hištan از گرو در آوردن، از رهن آزادکردن، فک رهن کردن

az graw abāz wēxtan فک رهن کردن از گرو درآوردن

grawgān گروگان، گرو، رهن

grawgānēh رهن، گروگانی

grawgān andar nihādan گروگان گذاشتن، رهن گذاشتن

grawgāndār گروگاندار، طلبکار، مرتهن،کسی که مالی را به‌عنوان گروگان در اختیار خود در می‌آورد

griftār گرفتار، گرفته شده، اسیر، کسی که دارای مشکلات بسیاری است

griftār kardan مصادره کردن، توقیف کردن، بلوکه کردن

griftārōmand دارای گرفتاری، توقیف شده، دستگیر شده، بازداشت شده

guftan, gōw- گفتن، اعلام کردن، اظهار کردن بصورت شفاهی، اعلام رسمی، شهادت دادن در دادگاه

gōwišn / gōwišnīh اعلام رسمی، بیان مطلبی با چارچوب بیانی خاص (بصورت کلیشه‌ای)

gowišnīh dādan حکم حقوقی صادر کردن، شهادت دادن

anast-gōwišnīh تهمت، افترا، کذب‌گویی، تهمت زدن، نوعی جرم

ō gōw šudan در جلسه دادگاه حضور یافتن، شرکت در جلسه دادگاه

gugāy گواه، گواهی، شاهد، شهادت (در دادگاه)

F

frahixtan, frahanǰ- آموختن، آموزش دادن، فرهیختن، یاد دادن (گرفتن)

frahixtišnīh آموزش، دستور العمل، آگاهی، شناخت

frahistan, frohist- یاد دادن (گرفتن)، آگاه شدن، آموختن، فراگرفتن، آگاهی یافتن

framādan / framūdan, framāy- فرمودن، فرمان دادن، سنجیدن، مقرر کردن، معین کردن

kār framūdan الزام اجرای فعل، ایجاد ضرورت در تحقق یک امر

framān[1] حکم، حواله، فرمان حکومتی، حکم دادگاه، رای حقوقی

framān dādan تصریح کردن، فرمان دادن، حکم دادن

framān būdan بفرمان بودن، اطاعت کردن، مطیع بودن

framān[2] درجه‌ای از درجات جرم، غفلت

frašgird بازسازی جهان پس از رستاخیز، فرشگرد

tā frašgird تا فرشگرد، برای همیشه، همیشگی

frašgirdīg فرشگردی، جاودانی، همیشه

frawardag سند، طومار، فرورده

frazand فرزند، اولاد، زاده

frazand i čagarīhā فرزند متولد از چگر زنی

frazand i pādixšāyīhā فرزند متولد از پادشازنی

frazām فرجام، پایان، سرانجام

frēzbān[1] الزام آور، ضروری، الزامی، بدهی، حق، طلب، ذمه، واجب الاداء.

frēzbān[2] رئیس دادگاه، اداره کننده بازجویی و تحقیق، قاضی و دادور بخش

frōxtan, frō(x) š- فروختن، چیزی را بگردن کسی انداختن، چیزی را از گردن خود ساقط کردن، واگذار کردن

frōxtan ud dādan (از خود) دور کردن، (ازخود) فراری دادن،

E/Ē

ē/ēd/ēw یک، یک بار، یک مرتبه

ē-ǰār همزمان، یکمرتبه

ēw-tāg همزمان، مقارن، یکتا، در یک زمان

ēw-bār بلافاصله، یکباره

ēw-kardag در مجموع، مجموعاً

ēč هیچ

ēč abar ēč هیچ و پوچ، بی‌ارزش

ēdōn ایدون، چنین، اینچنین

ēdōnīh اینچنینی، اینگونه بودن، برابر،واقعیت

nē ēdōnīh کذب، غیر از واقعیت، غیر از این

ēmōzan ملزومات، امکانات

ēnōkēn یک زنی (= ایوک زنی)،قیم، جانشین، یکی از انواع قیم

ēraxtan = erānǰēnīdan, ēranǰ- محکوم کردن (شدن)، مورد اعتراض قرار دادن (گرفتن)، اظهار کردن، اعتراف کردن، سرزنش کردن، ردکردن، مجرم شناختن، مقصر شناخته شدن، متهم شدن (کردن)، محکوم شدن به پرداخت مبلغی به عنوان مجازات، جریمه دادن

ērangīh محکوم شدن (کردن)، محکوم شدن (کردن) به مجازات، تقصیر، گناه، جرم، اتهام به جرم، اتهام، مصادره اموال، نگاه کنید به: ēraxtan

ēranǰēnišn محکوم کردن (شدن)، مجرم کردن (شدن)

ēstādan, ēst- بودن، ایستادن، ماندن

abar ēstādan عمل کردن، برایستادن، تاییدکردن، حمایت کردن،پای کسی ایستادن.

abāz ēstādan صرفنظر کردن، چشم پوشیدن، محکوم کردن، دوری جستن، باز ایستادن، فسخ کردن، لغو کردن، باطل کردن

abāz ō... ēstādan به تعویق انداختن، نکول کردن، در برابر چیزی باز ایستادن

andar ēstādan حضور یافتن، حمایت کردن، شرکت کردن، در اختیار کسی ماندن، باقیماندن، توقف کردن، تحمل کردن، منتظرماندن، پذیرفتن، اطاعت کردن

bē ēstādn بیرون بودن، خارج بودن (شدن)

bē ēstādan az ... جدا بودن (شدن) از، دور بودن (شدن) از، فاصله داشتن (گرفتن) از

pad hamēmālīh andar ēstādan در محاکمه حاضر شدن، حضور یافتن در دادگاه، به منازعه در ایستادن

ēwar مورد تایید، مورد اعتماد، قطعی، مطمئن، نافذ

ēwarīh اعتماد، تایید، تسجیل، اعتماد کردن، تایید کردن، باور، صحت در گفتار

ēwarīh i kārdārān صلاحیت عوامل دولتی

pad ēwarīh kār aziš kardan باقطعیت به چیزی استناد کردن

ō ēwarīh wardīdan / waštan به حقیقت گراییدن، ارائه شهادت دقیق و راست پس از شهادتی دروغ

ēwāz صیغه، آواز،کلام فورموله شده

ēwēnag / ēwēn شیوه، آیین، اصل و منشاءِ

ēwēn būdan درست و مناسب بودن، شایسته بودن، برابر آیین بودن

ēwēnag i dād آیین داد، آیین هبه، آیین عدالت

ēwēnag i xwēšīh آیین مالکیت، آیین تملک

ēwēnag i dāštan آیین نگاهداری کردن،

ham-ēwēn (-ag) یک جور، همانند، به یک صورت، هم آیین، به همان صورت، کامل تمام، به تمامی

ēzišn یزش، عبادت، نیایش، برگزاری مراسم عبادی خاص در دین زردتشتی

یا گمارده برای خانواده

dūdag-zād دوده‌زاد، جانشینی بزرگ خانواده

dusraw بدنام به آوازه، رسوا

dusrawīh بدنامی، بد آوازگی، رسوایی

duš-kardan, duš-kār-/duš-kun- باطل ورزیدن، انجام اعمال پلید، ارتکاب به اعـمال زشت، آسیب رساندن

duš-nīrmad محروم از بهره

duxtagānīh دختر خواندگی، پذیرش فرزندی که دختر است.

duxt-dād دخت داد، پسری که برای یک چگر زن بدنیا می‌آید و جانشین بزرگ خانواده می‌شود.

duxt-dādagīh دخت دادگی، تولد فرزند پسر از چگرزن که در آینده جانشین بزرگ خانواده می‌شود.

duxt i čagar دختر چگر، دختر متولد شده از ازدواج با چگرزن، دختر خوانده

duz دزد، سارق

duzīdan دزدیدن، سرقت

droš i šahr رسوای شهر، شهره در کشور (به بدنامی)، معیار قانونی مجازت در کشور

drōš kardan = drōšīdan مجازات کردن، رسواکردن، نشاندار کردن (به بدنامی)

drust درست، سالم، دست نخورده

drust dāštan سالم نگهداشتن وثیقه، دست نخورد نگهداشتن امانت

druz در وج، دیو، باطل

druzīh عمل باطل انجام دادن، در باطل بافشاری کردن، نوعی جرم.

druz škastan شکستن دیو، از میان برداشتن دروغ، در برابر عمل باطل ایستادن

dūdag دوده، فامیل، خانواده، خاندان

xīr i dūdag دارایی خانواده، مایملک فامیل

dūdag-nayišn اداره امور مربوط به خانواده، اداره خانواده، تدبیر منزل

dūdag-sālār دوده سالار، سرپرست خانواده

dūdag-stūr قیم خانواده، سرپرست منصوب

pad daxšag — مشخص شده، نشاندار

pad daxšag dāštan — بخاطر داشتن، به یادداشتن، به یاد آوردن

dēmān — محاکمه، دادرسی، داوری غیرعلنی، حضور،در حضور در برابرِ

dēn — دین، وجدان

dēnīg — دینی، منسوب به دین، متدین

dēp — ملاقات، دیدار، مواجه شدن، روبروشدن

pad dēp — بصورت حضوری، علنی

dih — ده، روستا، دهات

dihgān — دهقان، کشاورز

dihgān i šāhān šāh — مطیع شاهان شاه،فرمانبردار شاهان شاه

dihbid — دهبد، فرمانروا

dib — سند، نوشته

dib i pādixšāy-kard — حکم تفویض اختیار

dibīr — دبیر، کاتب، نویسنده، منشی

dibīrīh — سند، دبیری، نویسندگی، کتابت

dīwān — دیوان، آرشیو، بایگانی

dīwān i kardagān — دیوان مربوط به بنیاد امور خیریه

dīwānbān — رئیس دیوان، مسئول بایگانی

dō kasīh — (مشارکت) دونفره

pad rāh i dō-kasīh — از طریق (مشارکت) دونفره

dōšīdan, dōš- — موافقت کردن، رضایت دادن، پذیرفتن تایید کردن

kāmag abar dōšīdan — میل و رضایت کسی را اعلام کردن

dō-wardān — مضاعف، دوباره، دوبار

dō-wardān āwištan — دوباره مُهر کردن، دوبار مُهر کردن

drahm — پول، قیمت، درهم

drahm wizārdan — پرداختن پول، پرداخت قیمت

driyōš — درویش، فقیر، ندار

ǰādag-gōw i driyōšān — وکیل درویشان، وکیل الرعایا

driyōšān ǰādag-gōwīh — وکالت درویشان، وکیل الرعایی

drō — دروغ، کذب، ناراست، ناحق

drō-čāš — آموزنده آموزه دروغ،کسی که اعتقاد باطل را می‌آموزد.

drōn — نان مقدس، مراسمی عبادی که در آن نان مقدس مصرف می‌شود

drōš — علامت، نشانه، تنبیه، مجازات، معیار، پادافره، رسوایی، نشان (با بارمنفی)

dastwar² — دستور، وزیر، مفسر نسک‌های اوستا، صالح در توجیه و تفسیر و تبیین مسایل دینی، موبد، روحانی، توانمند.

dastwarz — لوازم خانه، دست ساخت،صنایع دستی

dāštan, dār- — داشتن، مالک بودن، در اختیار داشتن، تملک کردن، پنداشتن، کسی را تحت حمایت و قیمومت داشتن

dārišn¹ — مالکیت، داشتن، مالکیت داشتن، واگذاری قیمومت به کسی، تملیک، اداره کردن

dārišn bē kardan — واگذار کردن مالکیت به غیر

dārišn (i) pad absēgōmand — مالکیت ملازم با تعهد پرداخت بدهی، کسی که از یک سو مالک مالی است و از سوی دیگر در برابر آن مقروض است.

dārišn i uzīdag — ضبط ماترک، توقیف ماترک شخص در گذشته

dārišn i pad widāšt — متمایز داشتن (موارد متشابه) نگاه کنید به: widāštan

pas-mad dārišn — مالکیت بعدی، مالکیت در آینده

pad ēn dārišn kū.... — فرض براین است که، فرض را باید براین گذاشت که

dārišn² — نگهداری، حمایت، هزینه نگهداری از چیزی

dāšt — مالکیت، در اختیار داشتن، مالک بودن، پنداشتن

bē-šān ōwōn dāšt — اما امور مربوط به آنها را باید اینگونه بررسی کرد

frāz daštan — به تاخیر انداختن، معوق داشتن، عقب انداختن، فراز داشتن، تعلل کردن، تساهل کردن

pad grawīh dāštan — چیزی را درگرو گذاشتن، در رهن داشتن

pad xūb dāštan / dārišn — قانونی یا شرعی دانستن، شرعی به شمار آوردن.

.... pad xwēšīh i ... dāštan — چیزی را تحت مالکیت کسی دانستن

ōwōn dāštan — بررسی کردن

dāštārīh — نفقه، خرجی در برابرنگهداری چیزی یاکسی، شهریه

daštān — عادت ماهانه، قاعدگی، زنی که در عادت ماهانه است

daštānistān — مکانی دور افتاده برای نگهداری از زنانی که در عادت ماهانه‌اند،دشتانستان.

daštān-māh — دوره عادت ماهانه، دوره قاعدگی

daštānōmandīh — زنی که در دوره عادت ماهانه است

daštān wizārdan — رابطه جنسی برقرار کردن با زنی که درعادت ماهانه است، نوعی جرم

daxšag — نشانه، علامت

D

dād[1] هبه، واگذاری، واگذار شده، داده شده،واگذارده، موهوب

dādan دادن، واگذارکردن، هبه کردن، آفریدن

abāz dādan باز دادن، برگرداندن، پس دادن، ارجاع دادن

bi ō pēš dādan از پیش واگذار کردن، واگذار کردن، واگذاردن

dād pad sar būdan تحقق واگذاری برپایه آخرین سند یا وصیت‌نامه

dād paydāg kardan اظهار واگذاری کردن، اظهار هبه کردن

dād ud uzīd واگذاری و تحریم

dahišn دهش، هبه، واگذاری، آفرینش

dād[2] قانون، داد، عدالت

dādīhā قانونی، از طریق قانون، شرعی، مطابق با شرع

dādistān قانون، حقوق، عدالت، دادگاه، محکمه،جریان قـانونی، رای دادگـاه، عـلت، کـتاب، رای، فـتوای شـرعی، رای حقوقی قاضی، مسئله حقوقی یا شرعی

xwad-dādistān منصفانه، قانوناً، بطور قانونی

dādistān-brād برادر قانونی

dādistān-duxt دختر قانونی

dādistān-pus پسر قانونی

dādistān-xwah خواهر قانونی

dādistān bun kardan طرح دعوایی را دادگاه آغاز کردن

dādistān rāyēnīdan اداره کردن محاکمه، داوری کردن، پیشبردن دعوای حقوقی

dādistān pad war محاکمه از طریق آزمایش الهی، محاکمه بوسیله سوگند

dādistān sar būdan پایان یافتن محاکمه، اختتام دادرسی

pad dādistān andar ēstādan در محاکمه حضور یافتن، در دادرسی شرکت کردن.

wih-dadistān دارای حق ویژه، دارای امتیاز ویژه، دارای حق سوگند

dādgāh دادگاه، محل استقرار آتش در آتشکده

dādwar دادور، داور، قاضی، قاضی شرع

dadwar i kih دادور کهتر، قاضی که نسبت به قضات دیگر در درجه پائینی‌تری قرار دارد

dādwar i mih دادور ارشد، قاضی ارشد

dādwar i pasēmāl / pēšēmāl قاضی خوانده یا خواهان

dād zamān زمان قانونی، فرصت قانونی، مهلت قانونی

dar در،باب، فصل، دروازه

dār ud draxt دارو درخت

dard درد، درد حاصله از برخورد بدنی عمدی، یکی از انواع مقوله زخم، نگاه کنید به: zaxm

dastgarīh کارهای کشاورزی، کشت و زرع، کاریدی

dastgird دستگرد، مِلک، زمین آباد شده.

dastīg اموال در اختیار، اموال تحت مالکیت، اموال تحت ید

dastwar[1] نماینده قانونی در دادگاه، شخصی دارای مجوز قانونی در دادگاه، نماینده تام‌الاختیار، ذیصلاح، ذیحق، صالح در حل و فصل مسایل.

dastwarīh کفایت، شایستگی، اختیار، حق، اهلیت، صلاحیت، توانش، حق مالکیت، تفویض اختیار، استحقاق، حق وکالت دادن، تنفیذ، نمایندگی حقوقی، مجوز، اجازه

dastwarīhā باکفایت، باشایستگی، با اختیار

pad dastwarīh andar ēstādan حاضر شدن در دادگاه بعنوان شخص ذیحق (اصیل)یا نـماینده تـام الاخـتیار (وکیل).

pad dastwarīh dāštan دادن اختیارات قانونی از سوی طرفین دعوا به شخص دیگر جهت شرکت کردن در دادگاه، بنابر حکم قانون کسی را مالک چیزی دانستن.

Č

čagar(-īh) چگر، ازدواج ازنوع چگری

pus/duxt čagar(-īhā) پسر یا دختر متولدشده از ازدواج چگری

pid i čagar(-īhā) پدری که بصورت چگری با مادر شخصی ازدواج کرده است.

zan i čagar(-īhā) زنی که بصورت چگری با مردی ازدواج کرده است. چگر زن

čagar-dād کودک متولد شده ازازدواج چگری

čak سند، چک

čak padisāy dāštan بررسی کردن اسناد

čašmagāy شاهد عینی، ناظر عینی

čāštan , čāš- آموختن، شرح دادن، تفسیر کردن

čāštag آموزه، شرح نسک‌های حقوقی، شرح احکام شرعی مندرج در آموزه‌های دینی در مقابل فتوی، نظریه، نگاه کنید به: kirdag 2

čiš چیز، امر، دارایی، مال، ثروت

čiyōnīh چونی، ویژگی، ذات، کیفیت

ارث است.

brīdan, brīn- بریدن، موافقت کردن، جدا کردن، منتفی کردن، معین کردن، محدود کردن، تصویب کردن، قطع کردن.

brīn[1] برینه، قطعه، بخش، حصه

brīn zamān انقضای زمان، زمان منقضی، زمان معین شده، ضرب العجل

brīn[2] ممانعت، بجز، به غیراز

brīn[3] (در معامله)، حصول تواقف،قید،تصریح، مقرر، مقید به معاهده

būdag بوده، قهری، طبیعی

būdagīh بودگی، قهریت

būdagīhā / az kust ī būdagīh از طریق قهریت

bun اصل، اساس، ابتدا، انتها، انقضاء، بن

abāz ō ban (ā)madan /šudan / āwurdan/raftan به اصل بازگشتن، بازگشتن به حال اول، به‌حالت اول برگرداندن، به حال اول در آوردن

bun-dārīh مخزن، گنجینه، بنداری

bun-xwēš صاحب اصلی، مالک واقعی

bun-xwēšīh مالکیت حقیقی، به گرو گذارنده وثیقه، حق فطری

buwandag کافی، کامل، تام

pad buwandag به کفایت، به کمال، به تمامی

buwandag būdan کامل بودن، منقضی بودن، پسری شدن، انجام شدن، تحقق یافتن

B

bāγ میزان تنبیه یا میزان جریمه برای جرمی با درجه معین، باغ

bahr (-ag) بهر، بهره، سهم

bahr i ēkīh سهم متعارف (از ارثیه)،

bahr i dōyīh سهم مضاعف، سهم دوبرابر

bahr i pus/pusīh سهم پسر از ارث پدر، سهم پسری

bahr i duxtīh سهم دختر از ارث پدر، سهم دختری

bahr i zanīh / kadag-bānūg(-īh) سهم زن از شوهر در گذشته

bahr i stūrīh / bahr pad stūrīh سهم قیم، سهم جانشین و قیم شخص در گذشته

bahr i mād سهم مادر از ارث پدر، سهم مادری

bahr ud xwēšīh سهم الارث هریک از فرزندان اعم از دختر و پسر

bahr mar(-īhā) بنابر سهم، به‌اندازه سهم مربوطه

bahrag kardan بهره کردن، تقسیم کردن، تفکیک کردن سهم

bahrag ōšmurd برآورد سهم تقریبی، برآورد حدودی سهم الارث

kāmag pad bahr kardan واگذاری مقید به سهم، واگذاری به اندازه سهم

bandag بنده، برده ایرانی

ādur (ātaxš) bandag بنده آتشکده، خادم آتشکده

bandagīh بندگی، اسارت

bandag-mard بنده ـ مرد، بنده‌ای که مرد است.

bar بر، محصول، میوه، حاصل،ثمره، درآمد، عایدی

bar ud waxt در آمد و منافع

bar brīn ممانعت از درآمد،به غیراز درآمد

bar burdan بدست آوردن درآمد، درآمد داشتن، سود بردن

barōmand درآمد زا، برومند، دارای محصول

barwar زایا، مثمرثمر، درآمد زا

bar-xward استفاده از منفعت، بهره‌مندی از منافع

bar-xwēš حق بهره‌مندی از منافع

bār[1] مالیات، عوارض

bār[2] یک مرتبه، در آنِ واحد، ناگهانی، زمانی

baxšīdan, baxš- بخشیدن، دادن، واگذار کردن

baxt بخت، اقبال، تقدیر، سرنوشت، مقدرات

pad baxt šudan به سرای بخت و تقدیر شتافتن، در گذشتن

baxtan, baxš- تقسیم کردن، تفکیک کردن، توزیع کردن، اختصاص دادن، مقدر کردن

baxtīgīh تقسیم (ارث بطور دقیق)،تفکیک ارثیه، نگاه کنید به: baxtan

bay خدا، فرمانروا، سرور، آقا

ōy bay عالیجناب، اعلیحضرت

bazišn تقسیم‌بندی، تفکیک، انقطاع

bāzā-masāy- به اندازه طول یک بازو، به اندازه‌ای که می‌توان در آغوش گرفت، حداقل میزان نفقه

bē-šahrīg خارجی، ناشهروند، مربوط به خارج از کشور

bōxtan[1] **,bōz-,** آزاد کردن، نجات دادن، رها کردن، رستگار شدن، حل کردن، منتفی کردن، برنده شدن در یک دعوای حقوقی

bōzišn[1] رای، تصمیم، توجیه، تفسیر، تصمیم‌گیری (در یک امر حقوقی)، حل و فصل، راه‌حل، رهایی، رستگاری، نجات

bōxtan[2] **, bōz-,** بهره‌ورشدن، بهره‌بردن، خدمت کردن، مفید بودن، بکار گرفتن

bōzišn[2] کاربرد، کاربری، حق استفاده از عین

bōy ادراک، فهم، درک، بصیرت،بینش

brād برادر (اعم از تنی یا ناتنی)

dādistān brād / brādarīh برادر قانونی، برادری قانونی و شرعی،

brād i hambāy برادر هم ارث، برادری که شریک

āwīštan, āwāš- مهر کردن، مهرزدن، ممهور کردن

nibišt ud āwišt سند، نوشته ممهور،

āwurdan , āwar - آوردن، مسترد کردن، برگرداندن، منحل کردن

abar āwurdan برآوردن، رخدادن

abāz āwurdan ردکردن، پس دادن (هبه)، باز پس آوردن، کسر کردن

āwurišn آورش، آوردن، استرداد،برگرداندن،برگردان، انحلال

āxēzīdan,āxēz- جوشیدن (چشمه)،برخاستن، فوران کردن

ayādgār سند، مدرک، یادگار

āzād آزاد، شریف، عضوی از اعضاء طبقه نجبا و آزادان، رها

āzād hišt آزاد شده، سند آزادی

āzādīh[1] آزادی، یکی از حقوق فطری در برابر بردگی

āzād kardan آزادکردن (اسیر و برده)، رهاکردن از پرداخت دیون

āzādīh[2] ارثیه، موروثی، ارثیه‌پدری

pad āzādīh ud xwēšīh به استناد ارث و مالکیت برآن، برپایه ارثیه و تملک آن، به‌عنوان ملک شخصی وارثی

azišmand تاخیر، عدم حضور، نکول، به تاخیر انداختن محاکمه، تعویق جلسهٔ دادگاه به علت عدم حضور یکی از طرفین دعوا، سرکشی، عصیان، نگاه کنید به: māndan

azišmand i az pasēmāl عدم حضور خوانده، غیبت خوانده در دادگاه

tan āšnāgīh = āšnāgīh i tan تعیین وتسجیل هویت طرفین دعوای حقوقی توسط دادگاه یا یک مرجع رسمی و ذیصلاح

a-tarsagāy ناشزه،(زن) نافرمان، نگاه کنید به: tarsagāy

a-tarsagāyīh نشوز، نافرمانی (زن در برابر شوهر)، عدم تمکین، رابطه نامشروع (زن با شخص دیگر)، بی‌احترامی زن نسبت به شوهر، نوعی جرم.

ātaxš آتش، آتشکده

ataxš nišāstan برپا کردن آتشکده، تاسیس کردن آتشکده

ātaxš sālārīh سالاری آتشکده، مدیریت آتشکده

xīr i ātaxš دارایی آتشکده، ثروت متعلق به آتشکده

a-tōzišnīh عدم پرداخت، عدم تادیه بدهی، عدم انجام تعهد، نگاه کنید به: tōxtan

a-tuwānīg ناتوان، عاجز (در معنای حقوقی)، قاصر نگاه کنید به: tuwānīg

a-wābarīgān نامعتبر، نامطمئن، مورد تردید نگاه کنید به: wābarīgān

a-wināh بی‌گناه، بری الذمه، بی‌تقصیر، نگاه کنید به: wināh

a-wināhīh بی‌گناهی، برائت،

awistwār استوار، محق، معتبر، موثق، قاطع

awistwārnīh استواری، اختیار، حق (مالکیت و غیره) احقاق حق، اعتبار

appārdan, appār- ساقط شدن (کردن)، سلب شدن (کردن)، مصادره کردن (شدن) عزل کردن (شدن)، ضبط کردن (شدن اموال)، محروم کردن (شدن)، منتقل کردن (شدن).

appurdan, appar- دزدیدن، سرقت کردن، ربودن، به زور گرفتن، قاپیدن.

arg ارج

armēšt معلول، از کارافتاده، بی‌اعتبار،ناموجه

armēštgāh آسایشگاه معلولین

arz ارزش، قیمت، پول، ارز

abāz arz افت قیمت، کاهش قیمت، تنزل قیمت

arz i šahr قیمت رایج، قیمت شهر، قیمت متعارف

pad arz dādan فروختن، به قیمت دادن

arz marīhā براساس قیمت، به اعتبار قیمت، به اندازه ارزش

arzīstan = arzīdan, arz- ارزیدن، ارزش داشتن، ارزش چیزی را داشتن

arzān = arzānīg ارزنده، با ارزش، با قیمت، ارزان

arzišn ارزش، قیمت، بها

a-sālār بی‌سرپرست، بدون حامی، نگاه کنید به: sālār

āsān آسان، راحت، ساکت، آرام

asānīh آسانی، سهولت، راحتی، سکوت، آرامش

āspōxtan,āspōz- فرو کردن،چپاندن، حمله کردن، ضربه زدن

āspōzišn فروبردن، فروکردن، نگاه کنید به: spōxtan

a-srōš نافرمان، وظیفه نشناس

ast بخش، قسمت، بهره، حصه

ast i bun بخشی از اصل ملک، اعیانی

astīh وجود، بودن، هستی

pad astagīh هر آنچه هست

āstūdan, āstāw- موافقت کردن، تایید کردن، پذیرفتن، تفهیم اتهام کردن (شدن)

āsūn در آمدکم، و ناچیز

āšnāg آشنا، شناخته شده، شناسایی شده،

āšnāgīh آشنایی، شناخت، شناسایی

āšnāg guftan تشخیص و تعیین هویت، اظهار آشنایی کردن

tan āšnāg kardan شناسایی کردن، تعیین هویت کردن

ānāst(-ag) فاسد، جعلی (بودن مُهر یاسند)، فساد، مخدوش، تباه، خراب

ānāstīh فساد، تخریب، جعلی بودن (مُهر یاسند)، تباهی، تخریب

an-ayār کسی که در کمک به دیگران قصور کرده است، کسی که از یاری به دیگران اجتناب کرده است.

an-ayārīh اجتناب از کمک به غیر، قصور در امداد، نوعی جرم

anēr غیر ایرانی، غیر زردتشتی

anšahrīg برده، برده غیرایرانی،ناشهروند، نگاه کنید به: šahrīg

anšahrīgīh بردگی، ناشهروندی

anšahrīg-mard برده مرد، برده غیر ایرانی که مرد باشد

anwān (?) غرامت، پول مطالبه شده به عنوان خسارت، مقایسه شود با: tāwān

a-pādixšāy غیرقانونی، بی‌اختیار،ناتوان،غیرذیحق، نگاه کنید به: pādixšāy

a-pādixšāyīhā بطور غیرقانونی، بصورت غیرمجاز، بصورت عدوانی

a-pādixšāyīhā abar xwāstag pahikārdan
بطور غیرقانونی در مورد چیزی مدعی شدن، بطور غیرقانونی وارد دعوایی حقوقی شدن.

a-paydāg غیر صریح، ناپیدا، ناآشکار،مبهم، نگاه کنید به paydāg .

a-paydāg būdan بطور رسمی (در مورد چیزی) اظهار نظر نکردن.
بطور صریح (در مورد چیز) اظهار نظر نکردن

appār مصادره، توقیف (اموال)، انتقال مال به غیر بدون رضایت دارنده مال.

az ... appār منتقل شدن (کردن مال) از... به....

o .... appār به نفع... از... گرفتن، مصادره کردن، منتقل شدن (مال) از کسی به کسی

appār būdan عزل شدن، معزول بودن، سلب شدن، محروم شدن

appārīh بر کناری، عزل، محرومیت

apparag دزد، سارق، نگاه کنید به: appurdan

apparagīhā دزدانه، از طریق راهزنی، از طریق سرقت، دزدکی

a-graw خارج شده از رهن، آزاد شده از گرو؛ نگاه کنید به: graw

a-graw kardan فک رهن کردن، از گرو در آوردن، از رهن آزاد کردن

a-gugāy بدون گواه، بدون شاهد، نگاه کنید به: gugāy

a-hambidīg نامتخاصم، نامتعارض، نگاه کنید به: hambidīg

a-hambidīgīh عدم تخاصم، عدم تعارض، عدم تقابل، نگاه کنید به: hambidīgīh

āhang نظم، قاعده، شیوه،قانون، هنجار، آهنگ

āhixtan / āhanǰīdan, āhanǰ- بیرون آوردن، برگزیدن، استخراج کردن

āhanǰišn رشد کردن، برخاستن، به پاخواستن (در برابرظلم)

ahlaw-dād خیرات، صدقه، وقف، اشوداد

ahlumōγ بدعت گذار، مرتد، بدآموز در دین. اشموغ

ahlumōγīh بدعت گذاری، ارتداد، بدآموزی در دین، اشموغی، نوعی جرم.

āhōg عیب، نقص، خسارت،

a-hunsand ناخرسند، ناراضی نگاه کنید به: hunsand

a-hunsandīh ناخرسندی، نارضایتی

a-mān نابالغ، کسی که به بلوغ شرعی نرسیده، نارسیده

āmār آمار، محاسبه، شمارش، بررسی

āmargar آمارگری، محاسب

āmārišn محاسبه، آمار کردن (گرفتن)، شماردن، بررسی کردن

an-ādān فاقد قدرت پرداخت بدهی ودیون، ورشکسته، نگاه کنید به: ādān

an-ādānīh ورشکستگی، بی‌چیزی، فقر، نداری

ānaftan , ānab- (ānām-) برکنار کردن، عزل کردن، جلوگیری کردن، اجتناب کردن

ānābišn / ānāmišn اجتناب، دوری،پرهیز، الغاء

an-andarz بی‌وصیت، وصیت نکرده، نگاه کنید به: handarz

an-āsān فاقد آسایش، بدون راحتی، ناآسوده، نگاه کنید به: āsān

an-āsān tan بیمار، مریض

aburnāy(-ag) نابرنا، صغیر، کسی که به بلوغ شرعی نرسیده، نگاه کنید به: purnāy

aburnāyagīh=aburnāyīh صغارت، عدم بلوغ، صغیر بودن

ābwarīh آباره، آب بر، مجرا، کانال

abzār وسیله، مهارت، ابزار

abzōn افزون، فرونی، رشد،سود، بهره، منفعت

abzūdan,abzāy- افزودن، رشد کردن (دادن)، زیاد کردن

abzāyišn افزایش (قیمت)، افزایش(کمیت هرچیز)، رشد (درخت)

a-dād[1](būdan) واگذار نشده (به سبب ابطال واگذاری یا اعلام بی اعتباری آن)، نگاه کنید به: dād[1]

a-dād[2] غیرقانونی، خلاف قانون، غیرمجاز، نامشروع. نگاه کنید به: dād[2]

a-dādīh عدم مشروعیت، عدم حقانیت، قانون شکنی، رفتار خلاف قانون، عمل غیرقانونی، ظلم وستم

a-dahišnīh عدم واگذاری، عدم انتقال به غیر، عدم واسپاری. نگاه کنید به: dahišn

ādān دارایی، ثروت، دارا، ثروتمند، قادر به پرداخت بدهی ودیون تعهد شده

adānīh تمکن، ثروتمندی

adēn ورود، ثبت، یادداشت، درج

adēnišn اقامه، ارائه، آورش

ādihīg همشهری، شهروند، عضوی از یک جامعه

ādurwaxš مواظبت کننده آتش در آتشکده

ādurwaxšīh مواظبت از آتشکده برای پیشگیری از خاموش شدن آتش که از وظایف روحانیون جوان بوده است.

adwadād نهایت فقروفاقه، ترک نفقه،کسی از افراد خانواده را به سبب فقر بیرون کردن، زن یا فرزندان را بدون مایحتاج اولیه رها کردن، نوعی جرم

a-framān بی‌اعتبار، بی‌مجوز، بی‌فرمان و دستور، بلاتکلیف، نگاه کنید به: framān[1]

agāhīh آگاهی، اطلاع، خبر،

az āgāhīh i... با اطلاع...، باتوجه....

agdēn کافر، بی‌دین، لامذهب، خارج از دین زردتشتی

agdēnīh بی‌دینی، کفر،

āgraw موضوع مورد مصادره، مصادره

āgrawīh مصادره اموال، تامین اموال، توقیف اموال

A/Ā

abāg با، همراه، به اتفاق

abāgīh همراهی، معیت، به همراهی، به اتفاق، اتفاق، اتحاد =āginēn, pad āginēn

abām وام، بدهی، قرض، عاریه

abām bi dādan وام دادن، قرض دادن

abām stadan وام ستاندن، وام گرفتن، قرض گرفتن

abām hištan پرداختن وام، تادیه بدهی

abām xwāstan درخواست پرداختن وام، مطالبه وام، درخواست تادیه بدهی

abāmdān = abām بدهی، وام، قرض

wizīr i abāmdān تعهد وام به موجب سند، سند قرار داد وام،معاهده وام

a-bar بی‌حاصل، بی‌ثمر، بدون درآمد، بدون عایدی

abarmad حکم، فتوی، رای

نگاه کنید به: abarmadan, madan

abarmānd وراثت، جانشینی، نیابت، ارث، میراث، ماترک، نگاه کنید به: abar māndan; māndan

abarmānd i pad sturīh ارث بر مبنای قیمومت

abarmānd i pad xwēšīh ارث بر مبنای توارث حقیقی، ارث بر مبنای مالکیت

abarmānd dastwarīh اختیار برارث بنابر وصیت‌نامه

pus i abarmānd پسری که جانشین و قیم پدر درگذشته می‌شود

abarmānd būdan قیم شدن، جانشین شدن

abarmānd burdan بعهده گرفتن وظایف قیمومت، بعهده گرفتن وظایف جانشینی

abarmānd xwāstag-dār وراثت قانونی و حقیقی، وارث قانونی و حقیقی

abāyistan, abāy- بایستن مناسب بودن، ملزم بودن، بایسته بودن، طلب داشتن، خواستن، نیاز داشتن

andar abāyēd guftan اعلام نیاز کردن، اظهار تمایل کردن

a-baxt تقسیم شده، تفکیک نشده، نگاه کنید به:baxtan

abē-dastwar/-īh بدون اجازه قانونی، بدون حق قانونی، غیر مجاز، نگاه کنید به:dastwar

abē-dastwarīhā غیرقانونی، به ناحق، بدون هیچگونه حقی

abē-saxwan بی‌اعتراض، ساکت (در برابر مدعی)، راضی به اعتبار سکوت

نگاه کنید به: saxwan

abē-saxwan būdan بی‌اعتراض بودن، ساکت بودن، صرف نظر کردن، حرفی نداشتن

abē-saxwanīh انصراف، ردیه، سکوت، رضایت به اعتبار سکوت

abē-ziyān بی‌زیان، بی‌ضرر، بدون خسارت

نگاه کنید به: ziyān

abē - ziyānīh جبران خسارت

abē - ziyān kardan / būdan جبران کردن، جبران کردن خسارت، پرداخت غرامت

abgandan,abgan- افگندن، انداختن، پرتاب کردن

kirb abganišnīh از ترکیب انداختن، از ریخت انداختن (صورت یا بدن)نوعی جرم جزایی

abispārdan, abispār- سپاردن (وثیقه)،مصادره کردن، منتقل کردن، واگذار کردن

abāz abispārdan واسپاردن، استرداد، مستردکردن، برگرداندن، مرجوع کردن، عودت دادن.

bērōn bi abispārdan از مالکیت کسی خارج کردن

... pad kār ōh abispārišn ...باید برای امر (فروش) واگذار شود

a-bōyīh نداشتن ادراک، نافهمی، بی‌بصیرتی، بی‌بینشی.

نگاه کنید به:bōy

absēg بدهی، دِین، تعهد پرداخت

absēgōmand مقروض، مدیون، متعهد به پرداخت، تحت فشار به سبب بدهی

اصلی الزاماً در متن به کار نرفته‌اند و کاربرد آنها در واژه‌نامه تنها برای توجیه روش تدوین واژه نامه‌است؛ علاوه بر آن اصطلاحات و پاره‌ای از واژه‌های فقهی ـ حقوقی متون دیگر نیز در این واژه‌نامه آمده است، در نتیجه ذکر بسامد تنها برای تعدادی از واژه‌ها می‌توانست روش تدوین واژه‌نامه را دچار ناهماهنگی کند.

۳ ـ برای تمام واژه‌ها و اصطلاحات معانی گوناگونی آمده است که‌گاه تقریباً مترادف و گاه کاملاً متفاوتند. این معانی به ترتیب کاربرد خود در متن آمده‌اند و ترتیب آنها هیچ‌گونه نظم دیگری ندارد. این وضعیت در مورد مدخل‌های فرعی نیزصدق می‌کند.

۴ ـ در این واژه‌نامه حداکثر کوشش به عمل آمده تا واژه‌هایی که یا خود دارای بار معنایی فقهی ـ حقوقی هستند و یا در بافت‌های خاصی می‌توانند دارای معنایی اینگونه شوند بعنوان مدخل‌های اصلی و فرعی انتخاب شوند و بطورکلی از آوردن واژه‌های غیر فقهی ـ حقوقی اجتناب شده است.

۵ ـ در این واژه نامه به ریشه و صورت‌های گوناگون ساخت‌های تاریخی، تحول مربوطه در دوره‌های گوناگون، و نیز صورت آنها در زبانهای مختلف به هیچ وجه پرداخته نشده است. زیرا به نظر نگارنده واژه‌نامه فقهی ـ حقوقی واژه نامه‌ای تخصصی است و با واژه نامه‌ای که محور اصلی آن تدوین منبعی برای مطالعات در زمانی در زبان است کاملاً تفاوت دارد.

۶ ـ هیچیک از نام‌های خاص اعم از نام اشخاص، شهرها، آتشکده‌ها، کتابها، عناوین اشخاص حقوقی و حقیقی و غیره در این واژه‌نامه نیامده و در مورد تمام آنها در جای خود و در یادداشت‌های فصل مربوطه در ترجمه فارسی بصورت مشروح بحث شده است.

۷ ـ کلیه منابع استفاده در این واژه نامه در مقدمه کتاب آمده و نیازی به تکرار آنها نیست.

در آمد:

تدوین واژه نامه جامع حقوقی برای متون پهلوی کار بسیار دشواری است. این دشواری بازتاب دلایلی چند است که پاره‌ای از آنها زبانی و نیز مربوط به متون و نوشتار پهلوی است و پاره‌ای دیگر غیر زبانی است و به علومی چون فقه، حقوق، منطق و کلام پیوند می‌خورد. بهرحال بر ساختن چنین واژه‌نامه‌ای به زمانی بسنده جهت بررسی تمام متون مربوطه نیاز دارد، و از این روی تحقق آنرا باید به زمانی دیگر وانهاد.

در واژه نامه زیر حداکثر کوشش به کار رفته تا درحد استفاده بهینه از متن «مادیان هزاردادستان» نیازهای مربوطه برطرف گردد؛ این در حالی است که بسیاری از همین واژه‌ها و نیز اصطلاحات دیگر، در یادداشت‌های ترجمه فارسی متن به اندازه‌ای که هرگونه ابهامی از میان برود مورد بحث مشروح قرار گرفته است.

در خصوص بهره‌گیری از این واژه‌نامه، لازم است که به موارد زیر توجه شود:

۱ ـ در سرتاسر واژه‌نامه منشاء اشتقاق مدخل اصلی به شمار رفته و تمام اشتقاقات، اصطلاحات، واژه‌های مرکب، و نیز عبارت اصطلاحی بر آمده از آن زیر همان مدخل آمده است. در این زمینه ذکر دو مورد ضروری است؛ نخست آنکه برخی از این مدخل‌های اصلی ممکن است خود در متن به کار نرفته باشند، که در این صورت برای توجیه شیوه تدوین واژه‌نامه، در جای خود افزوده شده است. دیگر اینکه صفات منفی با پیشوند نفی abē-,a-,an- ، و نیز اشتقاقاتی که دارای استقلال معنایی هستند، به عنوان مدخل اصلی به کار رفته‌اند و از شیوه فوق تبعیت نمی‌کنند.

۲ ـ همانگونه که در مقدمه کتاب نیز آمده، این واژه‌نامه بصورت بسامدی تدوین نشده است زیرا نخست اینکه متن پهلوی مربوطه همراه این پژوهش نیست، دیگر اینکه حجم کتاب بسیار می‌شد و این امر شاید در یک واژه‌نامه جامع توجیه داشته باشد ولی در این مورد تنها با افزایش حجم اثر، دشواری می‌زاید؛ دیگر اینکه، همانگونه که در بالا آمد، همه مدخل‌های

واژه نامه

«مادیان هزار دادستان» تنها سند و مدرک کامل موجود در خصوص نظام حقوقی دوره ساسانی (۶۵۱-۲۲۶ میلادی) است.
این متن گذشته از مباحث بسیار گوناگون در حقوق مدنی، از جهات دیگر از جمله اشاره به مناصب و عناوین دولتی، شرح وظایف قضات، ضابطین قانون، مجریان قانون، وکلا و غیره نیز دارای اهمیت ویژه است. این مجموعه مباحث مربوط به احوال شخصی، اهلیت، حجر، قیمومیت، ازدواج، طلاق، نفقه، ارث، مالکیت و غیره را در بر می‌گیرد.




9 789644 042041

۵۵۰۰۰ تومان